نگاهی به
تاریخ و تمدن آریایی

امامعلی رحمان

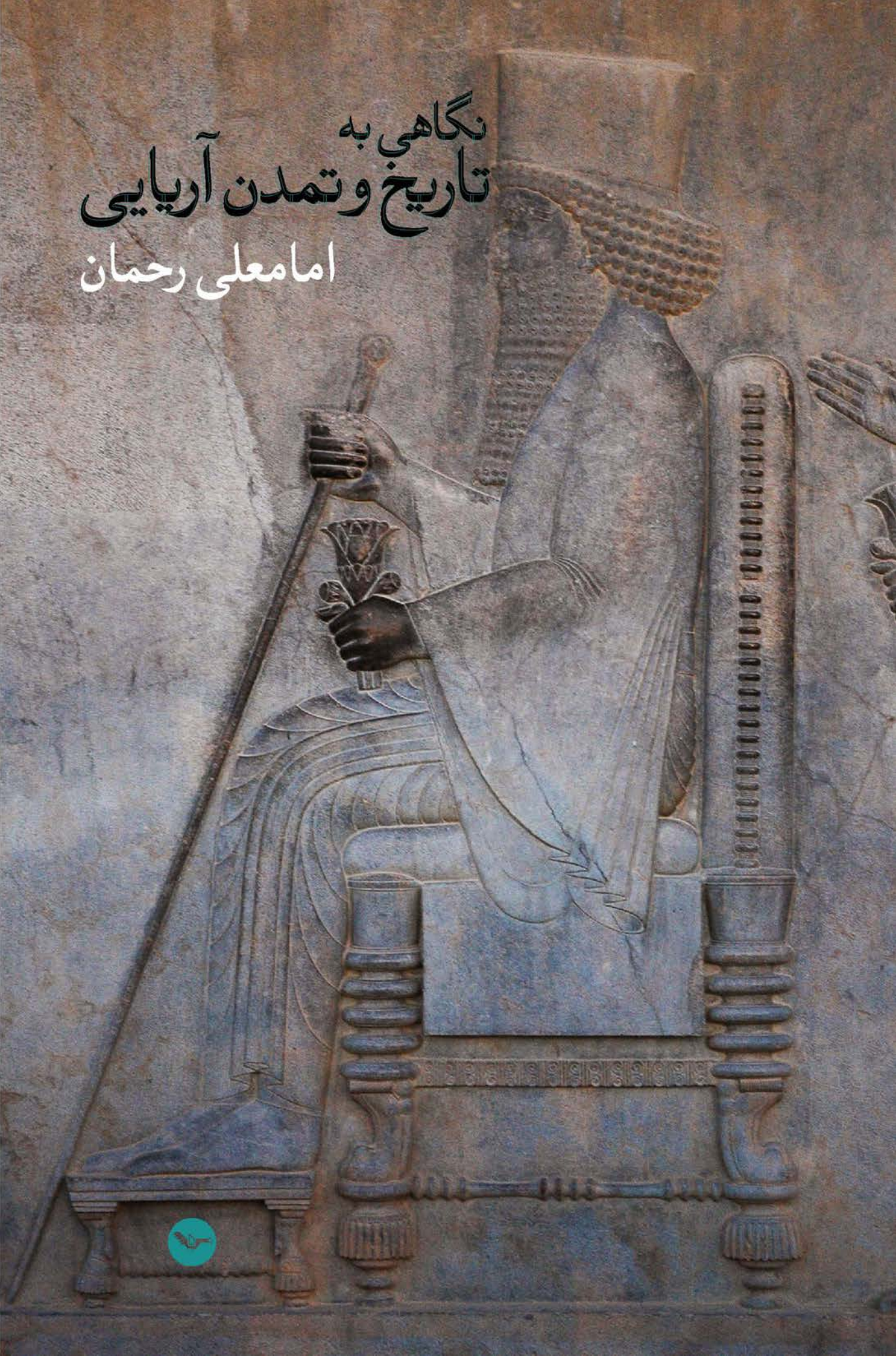

نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی

امامعلی رحمان

نشر مهری

پژوهش، تاریخ * ۲۹

نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی

نویسنده: امامعلی رحمان

|چاپ اول: انتشارات عرفان، دوشنبه، ۲۰۰۹| چاپ دوم: ۱۳۹۸|
|شابک: ۷-۴-۵۱-۹۹۹۳-۱-۹۷۸|
|قیمت: ۳۰ پوند|

|صفحه آرایی و طرح جلد: استودیو مهری|
|ویراستار: ج. شریفوف، م. میرشاهی|

مشخصات نشر: نشر مهری: لندن
۲۰۱۹ میلادی/۱۳۹۸ شمسی.
مشخصات ظاهری: ۵۶۰ ص.: مصور.
موضوع: تاریخ باستان.

کلیه حقوق محفوظ است.
© ۲۰۱۹ مسعود میرشاهی.
© ۲۰۱۹ نشر مهری.

www.mehripublication.com
info@mehripublication.com

فرهنگ سرای آریایی آبتین ساسانفر و مهرافزون فیروزگر

فهرست

پیشگفتار ۷
مقدمه ۱۱

جستار نخست: مروری به سرآغاز تاریخ و فرهنگ آریایی‌ها
هند و اروپایی‌ها ۲۵
هندوآریایی‌ها ۳۶
آریایی‌ها در آسیای میانه ۵۱

جستار دوم: تشکل دولت‌های آریایی و رشد تمدن آریایی‌ها
دولت‌های قدیمه آریایی و تشکل تمدن آن‌ها ۸۵
دولت ماد و تمدن آریایی ۱۲۶
دولت هخامنشیان و رشد تمدن آریایی ۱۵۰
دولت پارت و تمدن آریایی ۲۱۷
دولت کوشانیان و تمدن آریایی ۲۵۳
هیتالیان و تمدن آریایی ۲۸۸
دولت ساسانیان و تمدن آریایی ۳۰۲

جستار سوم: آئین‌های ماقبل تا زردشتی
اعتقادات و باورهای هندوآریایی‌ها ۳۳۹
مهرپرستی ۳۵۰
زروانیه ۳۸۶

جستار چهارم: آیین زردشتی
زمان و مکان زردشت ۴۰۵
اوستا و بخش‌های آن ۴۵۹
تعلیمات زردشت دربارهٔ جهان، انسان و اخلاق ۴۷۸

جستار پنجم: مانوی‌ها و مزدکی‌ها
مانوی‌ها ۵۰۹
مزدکیه ۵۳۱

خاتمه ۵۴۹

پیشگفتار

حکومت جمهوری تاجیکستان سال ۲۰۰۶ میلادی را سال تمدن آریایی در تاجیکستان اعلام کرد. در همین سال و به همراه جشن پانزدهمین سالگرد استقلال تاجیکستان، مراسم ۲۷۰۰ سالگی شهر کولاب «یکی از شهرهای جنوبی تاجیکستان در استان ختلان» و ششمین همایش تاجیکان و فارسی زبانان جهان نیز برگزار شدند. تاجیکستان با گذر از فراز و نشیب‌های فراوان و پس از گذشت بیش از بیست‌وهفت سال از فروپاشی شوروی، اکنون کشوری آزاد و با تمام حقوق بین‌المللی در جهان شناخته می‌شود.

تاجیکستان کشوری است با بیش از هشت میلیون نفر جمعیت که حدود یک میلیون نفر آن در پایتخت، شهر دوشنبه زندگی می‌کنند. تبار اهالی این کشور را تاجیک می‌نامند و تاجیکان نه تنها در تاجیکستان بلکه در دیگر کشورهای آسیای میانه چون قرقیزستان، ازبکستان، قزاقستان و به‌ویژه چین و افغانستان نیز پراکنده‌اند. تاجیکان برونمرزی در این کشورها بیش از چهار برابر جمعیت کشور تاجیکستان را تشکیل می‌دهند. رودهای سیر دریا (سیحون) در شمال و آمودریا (جیحون) در جنوب، دره فرغانه در شمال و کوه‌های سربه‌فلک کشیده

و یخچال‌های کهن بدخشان در شرق تاجیکستان از ویژگی‌های جغرافیائی این کشور است.

برخی از تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان، سرزمین تاجیکستان امروزی را مسیر فرود آمدن مهاجرین آریایی از شمال به فلات ایران می‌دانند. بزرگداشت تمدن آریایی در تاجیکستان نیز به همین مناسبت و برای آشنا کردن تاجیکان با هویت ملی و تاریخی خود بوده است. به همین منظور کتاب‌های زیادی در رشته‌های گوناگون برای آشنایی بیشتر مردم تاجیک با فرهنگ نیاگانشان منتشر شده است که از آن میان می‌توان به کتاب تاجیکان در آیینه تاریخ، نوشته جناب امامعلی رحمان اشاره کرد که در آن به تمدن آریایی از آغاز تا دوران زمامداری سامانیان می‌پردازد. نویسنده در این کتاب که در دو جلد در سال ۲۰۰۲ میلادی توسط انتشارات عرفان در شهر دوشنبه منتشر شده است به پرسش‌هایی از جمله: ما کیستیم؟ از کجا آمده ایم؟ نخست اجدادمان چه کسانی بودند؟ از کجا آمده‌اند و در کدام مرز و بوم آشیان داشته‌اند؟ زبان و رسم و آئین نیاگانمان چگونه بوده است؟ میراث تاریخی و فرهنگی ما چیست؟ و دیگر پرسش‌هایی از این دست پاسخ داده است. از همین زمان تأثیر این فرهنگ در معماری و کارهای دیگر هنری در تاجیکستان بیش از پیش نمودار گردید. کتابی که اکنون در دست دارید نیز در راستای شناساندن فرهنگ بزرگ نیاگان آریایی توسط جناب امامعلی رحمان، رئیس جمهور کشور تاجیکستان با همکاری فرهیختگان طراز اول این کشور فراهم شده است.

تاریخ سیاسی شناخته شده در آسیای میانه که گوشه‌ای از گستره فلات فرهنگ ایرانی است تقریباً از ۱۷۰۰ تا ۹۰۰ سال پیش از میلاد مسیح آغاز شده است. با این همه پیش از این تاریخ نیز تمدن‌های پیشرفته ای در این سرزمین وجود داشته است. یافته‌های باستان شناسان در حفاری‌های سرزم در دره زرافشان، دره فرغانه در شمال و تخت سنگین، تمدن حصار و کولاب در جنوب تاجیکستان، حفاری‌های پیرامون شهرهای سمرقند و بخارا و تاشکند و خیوه در ازبکستان، نسا در پیرامون عشق آباد (اشک آباد)، دارا و کرکروم و مرو در ترکمنستان، و بسیاری از دیگر مکان‌ها در آسیای میانه، در شوش، جیرفت، گرگان، کاشان و بسیاری از آثار مانده در کنار کویر لوت و نمک، مانند تپه حصار، تپه سیلک، مارلیک

در گیلان، حسنلو در آذربایجان، شهر سوخته در بلوچستان و ده‌ها منطقه دیگر در ایران و افغانستان و پاکستان، همه گواه بر این هستند که می‌توان تاریخ این سرزمین را تا هزاره چهارم ـ پنجم پیش از میلاد بررسی نمود. باز یافته‌ها در این مکان‌ها نشان دهنده و گواه پیوند تاریخی و همیشگی باشندگان این سرزمین‌ها با هم بوده است. بسیاری از داده‌های باستانشناسی در این گستره فرهنگی به ویژه در آسیای میانه با آنچه در کتاب‌های مقدس مذهبی آن دوره مانند اوستا و ریگ ودا آورده شده است مطابقت می‌کند.

باشندگان این دیار، راه و رسم، باورها و دیدگاهای ویژه‌ای برای زندگی داشته‌اند که فرهنگ مشترک آن‌ها را تشکیل می‌داده است. فرهنگی که در گذر چندین هزار سال بارور و متبلور شده و تأثیر مهمی در جهان‌بینی و دیگر باورهای رایج در جهان گذاشته است. امامعلی رحمان در این کتاب به بررسی این دیدگاه‌ها پرداخته و کوشش کرده است که پس از طبقه‌بندی آن‌ها، آخرین داده‌های دانش‌پژوهشگران، آنچه را نزد شرق‌شناسان غربی و بلوک کشورهای شوروی قدیم و دانشمندان ایرانی و جهان شرق درباره ایرانشناسی موجود بوده است، گردآوری نموده و در کتابی در دسترس علاقمندان قرار دهد. از دیدگاه دیگر، این کتاب تاریخ جهان‌بینی و فلسفه چندین هزار ساله باشندگان این سرزمین‌ها می‌باشد.

امامعلی رحمان از سوی دیگر خواسته است نشان دهد که بنیاد ملت و حکومت تاجیکستان بر اساس یک دیدگاه و فرهنگ استوار بسیار کهن چندین هزار ساله گذاشته شده است، این همان فرهنگی است که در گستره فرهنگی مشترک کشورهای ایران، آسیای میانه و قفقاز ساختار باورهای ملی را ساخته است و به همین جهت، باشندگان این کشورها با هم پیوند و خویشی چندین هزار ساله دارند.

در این میان، اگر به کشورهای فارس و تاجیک زبان ایران، افغانستان و ازبکستان بنگریم، به آسانی درمی‌یابیم که تنها در کشور تاجیکستان است که آرمان‌های سیاسی با فرهنگ چندین هزار ساله نیاگان شدیداً به هم آمیخته‌اند. امامعلی رحمان معتقد است که برای گریز از تنگناها، تنها با اتکا به فرهنگ پر ارزش نیاگان است که می‌توان پیروز شد. با آشنا شدن به فرهنگ نیاگان و با

بازسازی و شکوفایی فرهنگی است که شاید فر ایزدی، که سده‌ها است که از این گستره فرهنگی و این سرزمین گریخته است دوباره باز آید.

نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی بار نخست در سال ۲۰۰۹ میلادی در انتشارات عرفان، در شهر دوشنبه با تعداد محدودی با ویراستاری ج ـ شریفوف به چاپ رسیده است. از آنجایی که این کتاب به بخش‌های برجسته‌ای از تاریخ فرهنگ نیاگان پرداخته است، از جناب امامعلی رحمان، رئیس جمهور تاجیکستان، اجازه ویراستاری و انتشار دوباره آن را گرفته شد. و بنا بر این، متن کتاب پس از جایگزینی واژه‌های سنگین با واژه‌های ساده‌تر به گونه‌ای که سبک ادبی، گفتاری و نوشتاری تاجیکی، پیام کتاب را دگرگون نکند، دوباره ویراستاری شده است و نگارهای پادشاهان پیشدادی و کیانی از کتاب نامه خسروان (جلال‌پور فتحعلی شاه قاجار، وین، اتریش، ۱۲۹۷) آورده شده است. این کتاب در راستای هدف‌ها و آرمان‌های انجمن رودکی در پاریس که به کوشش فرهیختگان و هموندان آن برای شکوفایی فرهنگ در گستره فرهنگ ایرانی در سراسر جهان بنیان‌گذاری شده است، فراهم گشته، با کمک فرهنگسرای آریایی آبتین ساسانفر و مهرافزون فیروزگر، شهرهای دوشنبه و استروشن، جمهوری تاجیکستان به چاپ رسیده و به پیشوای تاجیکستان، امامعلی رحمان و همه فارسی زبانان جهان به پیشباز به سی سالگی استقلال این کشور تقدیم می‌شود.

با مهر، مسعود میرشاهی
نهم ماه سپتامر ۲۰۱۹ پاریس

مقدمه

در تاریخ تمدن جهانی هر یک خلق و ملت با آفریده‌های مادی و معنویش سهم ارزنده خود را می‌گذارد. از این رو آموزش تمدن هر یک خلق از یک طرف به غنی گردیدن تمدن بشری، که از مجموع تمدن‌های خلق‌های جهان عبارت است، مساعدت می‌کند، ازطرف دیگر تشکل و انکشاف مدنیت این یا آن خلق را در مسیر تاریخ معین کرده، صحفه‌های در زیر غبار فراموشی ماندهٔ آن را تجدید می‌نماید و از برخورد مدنیت‌ها نسل‌های بعدی را آگاه می‌نماید و در مجموع سطح خود آگاهی و خودشناسی ملی و عمومی بشری را وسعت می‌بخشد.

بنابراین تحقیق تاریخ تمدن هر خلق و ملت هیچ گاه برای احساس غرور و افتخار ناجا از گذشته خود نبوده، آن باید برای نشان دادن راه طولانی و پرپیچ وخم طی کردهٔ نیاکان خود، شناخت زمینه‌های اصلی و عنصرهای اساسی و معیین نمودن خصوصیت و تمایل‌های عهد قدیم روانه گردد و تکان تاثیربخشی برای رشد و انکشاف تمدن معاصرآن باشد.

مسئله دیگری که قید نمودن آن در این‌جا ضرور است، نکته‌ای می‌باشد، که تا روزگار ما مدنیت بسیار خلق‌های شرق و غرب مورد تحقیق و بررسی قرار

گرفته‌اند و عالمان و فرهنگ‌شناسان فکرهای گوناگونی هم درباره روند عمومی انکشاف تمدن جهانی و هم مقام و منزلت مدنیت خلق‌های علیحده در آن بیان نموده‌اند، ولی شناسایی عمیق با آن‌ها نشان می‌دهد، که در خیلی از موارد هنگام حل و فسخ مسئله‌های اساسی و حساس مناسبت همه طرفه نشده و خلاصه و نظریه و فرضیه‌های پیشنهادشدهٔ عالمان و محققان ساحه‌های علیحدهٔ علم، خصوصاً در حل مسئله‌های وابسته به عهد باستان، که یادگاری‌های خطی از آن‌ها باقی نمانده‌اند، با هم موافقت ندارند و بعضاً ناهماهنگی و ناموافقی‌های اصولی نیز به نظر می‌رسند.

به همین سبب گمان می‌کنم، که امروز به تحقیقات در این مورد انجام شده با نقطه نظر انتقادی مناسبت کرده، در اساس تکیه به سرچشمه‌ها و دیگر یادگاری‌های موجوده با درنظرداشت دستاوردهای ساحه‌های گوناگون علم معاصر نقطه نظرهای در ادبیات آریاشناسی بیان شده را جمع بست نموده، جریان تشکل و انکشاف و تاریخ پرماجرای گذشته خود را واقع‌بینانه تحلیل نمائیم و برهمین اساس روند تحول و تکامل تمدن بشری و مقام تمدن‌های محلی در آن را معین سازیم، می‌توانیم پیش راه هر گونه عقیده‌های غیرعلمی برخورد تمدن‌ها نظریه «س.هانتینگتون» را گرفته، در گفتگوی تمدن‌ها و رشد و انکشاف منبعدهٔ آن‌ها در اساس تأثیر متقابله مدنیت‌ها در جهان معاصر سهم ارزنده گذاریم.

اگر گفته‌های فوق را به تمدن آریایی نسبت داده، آن را در پرتو دستاوردهای ساحه‌های گوناگون علم، که از جانب مورخان، فرهنگ‌شناسان، باستانشناسان، زبانشناسان، دین شناسان و حتی زیست شناسان و کارشناسان در ژنتیک، که در آخر دوره بیستم به موفقیت‌های بزرگی نایل گردیده‌اند، مورد بررسی قرار دهیم، مشاهده خواهیم کرد، که این تمدن، تاریخ دیرین و کهن داشته و هنوز در هزاره‌های سوم و چهارم قبل از میلاد مسیح در صحنه تاریخ عرض وجود نموده است. در جریان سیر طولانی خود گاه در گیرودار و گاه در مکالمه فرهنگی با دیگر تمدن‌های همجوار خود در عهد باستان و دوره‌های میانه بوده، گاه در داخل تمدن‌های دیگر همچون جزء ترکیبی آن عمل کرده است و گاهی هم دیگر تمدن‌ها را تابع و در ترکیب خود جای داده، به حیات سازندهٔ جامعه مساعدت نموده است. تحقیق تمدن قدیم آریایی را یونانیان در دوره باستانی آغاز کرده

بودند، که از بین آن‌ها پلوتارک را نام بردن جایز است. بنا به معلومات باباجان غفورف و د.ا.سیبوکیدیس اسکندر مقدونی هنگام حمله به شرق، تعداد زیاد عالمان و دانشمندان را برای آموزش ساحه‌های گوناگون حیات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خلق‌های شرق به ارتش خود جلب نموده بود، که در بین آن‌ها پیران، اناکسارخ، آنسیکریت، اریستابل، پتالومی و دیگران نیز بودند. به جز این‌ها مؤرخان نامی یونانی و رومی هیرادات، آرریان، ژوستین، استربان و دیگران معلومات گران‌بهایی درباره آریایی‌ها و تمدن آریایی داده اند

در دوره‌های میانه دانشمندان و متفکران شرق ـ فردوسی در شاهنامه بیزوال خود، طبری در تاریخ طبری، محمد شهرستانی در الملل و النحل، ابن جوزا در الفرق بین الفرق، ابن ندیم در الفهرست بعضی مسئله‌های تاریخی، فرهنگی و افکار معنویی آریایی‌ها را مورد بررسی قرار داده بودند. ولی اگر مسئله تحقیق علمی تمدن آریایی‌ها را به نظر گیریم، عالمان و خاورشناسان غرب از دوره هفدهم میلادی به این کار شروع نمودند، که شاید پیش صف آن‌ها «ا.دوپرون» و «خ. و. برتالومه»باشند.

به هرحال، در دوام دو قرن در غرب، عالمان به تحقیق و آموزش خلق‌های شرق، خصوصاً مدنیت مادی و معنوی آریایی‌ها تحقیقات خیلی پر ارزش را انجام داده، بسیار مسئله‌های تشکل و انکشاف تمدن آریایی‌ها را مورد برسی و ارزیابی قرار دادند. از بین آن‌ها در اینجا شاید اشاره به دو اثر نسبتاً بزرگ از اهمیت خالی نباشد: یکی از آن‌ها اثر دوازده جلده ارنولد تاینبی تاریخ تمدن می‌باشد، که در آن ضمن بررسی بسیار مسئله‌های تمدن‌های جهانی به جنبه نظری مسئله پیدایش و انکشاف و فروپاشی تمدن‌ها در عرصه تاریخ اهمیت ویژه داده شده، قانونیت‌های عمومی و اصولی انکشاف تمدن‌ها را معین نموده است، که به استثنای بعضی مسئله‌های جزئی، قانونیتهای مذکور مورد پسند فرهنگ‌شناسان قرار گرفته است.

اثر دوم تحقیقات هشت جلده ویل دورانت با نام تاریخ تمدن می‌باشد، که در آن مؤلف بیشتر به تحقیق تمدن‌های عهد باستان مشغول شده است. او به تمام کشورهای شرق سفر کرده، با یادگاری‌های تاریخی و فرهنگی آن کشورها آشنایی پیدا نموده است و ضمن تحقیق تمدن‌های شرق و غرب شرق را گهواره تمدن اعلام داشته است. بعد از انشا شدن این دو اثر بزرگ و با نفوذ فرهنگ‌شناسان

معروف غرب، عالمان و محققان به آموزش ساحه‌های گوناگون فرهنگ و تمدن قدیمه آریایی در کشورهای گوناگون با سرعت تمام شروع نمودند و ادبیات آریایی‌شناسی را به وجود آوردند، که به گمان من جمع بست و ارزیابی آن‌ها در شرایط امروزه یک امر ضرور، مفید و به مورد می‌باشد.

اینجا سخن دربارهٔ آن می‌رود، که آموزش تمدن‌های عهد باستان، از جمله تمدن قدیمه آریایی باید در اساس دستاوردهای باستانشناسان صورت پذیرد. در این مورد ارنولد تاینبی چنین اطلاع داده است : «باستانشناسان موفق شدند، که آثار برخی از تمدن‌ها را مثلا سومری، اکّدی، فرهنگ حوضه سند، مینا أنی، میسنی آنی، ماینی و دوره تمدن شانگ در چین، که تماماً به فراموشی رفته بودند، از زیر خاک بیرون بیآورند». از این اقتباس معلوم می‌شود، که آثار باستان‌شناسی بدست آمده به تمدن آریایی و مدنیتهای سرزمین همجوار آن بی‌واسطه وابسته می‌باشد، زیرا فرهنگ حوضه سند جزء ترکیبی تمدن آریایی است و تمدن سومری و اکّدی بین النهرین با تمدن آریایی دوره ایلامی‌ها همزمان رواج داشته و به هم تأثیر متقابله گذاشته‌اند. تمدن‌های‌شان، مینا أنی، میسنی آنی و ماینی از تمدن هندوایرانی یعنی آریایی نشأت گرفته‌اند.

همین گونه حفریات باستان‌شناسی که توسط دیو لوفا و دی مارگان در شهر قدیمه شوش در قسمت ایران غربی صورت گرفته بود، به بسیار جهت‌های تاریخ و فرهنگ نخستین دولت مقتدر ایلامی‌ها (آریایی) روشنی انداخته است. در نتیجه حفریات باستان‌شناسی در گیرم (آذربایجان ایران) کلاردشت، گیلان و ارومیه اشیاء زیادی از قبیل ظرف‌های سفالی، کوزه پاره‌ها، کاسه‌های زرین، پارچه، جام و گلدان‌ها پیدا شدند، که از تمدن قدیمه آریایی‌ها شهادت می‌دهند. اگر به گفته‌های بالا، نتیجه کار باستانشناسان و مؤرخان تاجیک در ده‌های اخیر را اضافه کنیم می‌بینیم که واقعاً مواد زیادی دربارهٔ تمدن باستانی نیاگان آریایی ما جمع‌آوری شده است. من کشفیات عالمان تاجیک و دیگر باستانشناسان سابق اتحاد شوروی را در نظر دارم. آن‌ها در پنجکنت باستانی (مدنیت دوره سنگ و مس سرزم)، دامنه کوه کبودتاغ ترکمنستان (مدنیت دوره نو سنگی جیتون)، آلتین تپه (مدنیت حوضه مرغاب و مرو)، نمازگاه تپه (قسمت غربی رود تجن)، تمدن باستان‌شناسی مرغوش باختر، باشگاه‌ها و محل‌های اهالی‌نشین در مصب رود

مرغاب (بلخ آب، سمنگان رود، چگن رود، شیرآباد و آمو)، ساحل‌های وسطی رود آمو، سفال تپه، جرقوتن، دشتلی، مدنیت دوره دوره نوین سنگی خوارزم قدیم (جانباز قلعه، چکیل، آقچدر، بورلی)، باشگاه سرغازان در حوالی سمرقند، تپه غازیان حصار و وادی آن توت قاول، نارک، سای صیاد، دره شور، کنگرتوت، بُلیان بایان ناحیه دنغره و کولابرا کشف کردند.

نتیجه این حفریات باستان‌شناسی و تحقیقات روی آن انجام شده به ما امکانیت می‌دهند، که دربارهٔ بسیار مسئله‌های مطرح شده در ادبیات آریایی‌شناسی تجدید نظر نموده، مسئله‌های اساسی تحول و تکامل آن را انکشاف دهیم، به بحث‌های مبرم آن روشنی اندازیم و خلاصه‌های از جهت علمی درست و ردناپذیر برآریم.

اگر وسعت و پهنایی انتشار تمدن آریایی را معین کردنی باشیم، باید به تمدن‌های همجوار آن در عهد قدیم، از جمله به تمدن‌های مصری و بابلی، سومری و آشوری و آکّدی، که آریایی‌ها با آن‌ها در رابطه دایمی بوده‌اند و به یکدیگر تأثیر متقابله فرهنگی داشتند، نظر افکنیم. زیرا آن‌ها نیز از روی پی درهمی حادثه‌های اقتصادی و اجتماعی و دگر ساحه‌های مدنیت مادی و معنوی با تفاوت نهایت کم زمانی تشکل و انکشاف به آریایی‌ها مانند داشتند.

این مسئله را در مقیاس باز هم وسیع‌تر بررسی نمودنی باشیم، باید به تمدن‌های آسیای کوچک، حوضه مدنیت دریای مدیترانه و دیگر سرزمین‌های آسیای جنوب و غربی نیز دخل نماییم. سبب چنین مناسبت گسترده به آموزش تمدن آریایی از آن عبارتست که بیشتر عنصرهای تمدن دنیای قدیم پس از دوره‌های نو سنگی و سنگ و مس در همین منطقه جمع آمده، با هم آمیزش یافته بودند.

به بیان دیگر، زمانی قوم و قبیله‌های آریایی در حدود آسیای مرکزی ساکن شدند و یک قسم آن‌ها به ایران غربی، قسم دیگرشان به هند و گروه سوم آن‌ها به آسیای کوچک مهاجرت نمودند، تقریباً در اول هزارهٔ دوم تا میلاد مسیح در شرق و غرب یک سلسله دولت‌های از جهت قدرت با هم برابر مانند مصر (شاهی نو)، دولت میتانی‌ها، امپراتوری هیتی‌ها، بابلی‌ها، تمدن مینائن (در جزیرهٔ کریت)، میسینی (در یونان) و دولت‌های تازه بنیاد سوریه و فلسطین به وجود آمدند. از روی معلومات تاریخی و زبان‌شناسی مقایسه‌ای اصل و نسب تأسیس‌دهندگان دولت میتانی‌ها در قسمت جنوب و شرقی آسیای کوچک به هوریت‌ها می‌رسید،

که اجدادشان از باختر و سغد به آن سرزمین مهاجرت نموده‌اند.

محققان حدس می‌زنندکه هوریت‌ها اصلاً ایرانی بوده‌اند، زیرا در نام‌های سلاله‌های شاهان، خدایان، اصطلاح‌های دام‌پروری و کشاورزی واژه‌های زبان هندواروپایی استفاده شده‌اند. همچنین در رسوم و عادات هوریت‌ها عنصرهای تمدن آریایی مشاهده می‌شدند. این را عهدنامه‌های در لوحه‌های گِلی از الامرنه مصر (۱۸۸۷) پیدا شده بین شاهان میتانی و هیتی‌ها، مکاتبات میتانیان با فرعون‌های مصر تأیید می‌نمایند.

آسیای کوچک وطن هیتی‌ها محسوب می‌شود. آن‌ها با زبان یا یکی از لهجه‌های هندواروپایی گفتگو می‌کردند، که نیاگانشان از کنار دریای سیاه و ارمنستان به آن دیار رفته بودند. زبانشان نشانه‌های مشخص خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی را داشت. حفریات انجام شده در بغازکوی و دیگر محل‌های آسیای کوچک به آن دلالت می‌کند، که هیتی‌ها در آخر هزارهٔ سوم و اول هزارهٔ دوم تا میلاد مسیح در آسیای کوچک دولت خردِ امیرنشینی داشتند و ریشه زبانشان و نام سردارشان هندواروپایی بود. به فکر محقق روس و.و.ایوانوف و دیگر عالمان غرب، هیتی‌ها نخستین قوم‌های هندواروپایی‌زبان بودند، که در آغاز هزارهٔ دوم تا میلاد مسیح دولت متمرکز خود را تشکیل نموده، در قرن هفدهم تا میلاد مسیح به سمت‌های شمال و جنوب آسیای کوچک گسترش داده، به سوریه و آسیای جنوب و غربی حرکت کردند و نفوذ خود را از دریای سیاه تا دریای مدیترانه توسعه دادند. آن‌ها دولت میتانی‌هارا مغلوب نموده، قرن چهاردهم قبل از میلاد مسیح دولت «هیتِ بزرگ» را تأسیس دادند. ولی آن دیر دوام نکرد و در قرن دوازدهم قبل از میلاد مسیح ضمن مبارزه‌های سیاسی با مُشکت‌های فراکیا و دولت آشوری‌ها از بین رفت.

در این میان دولت‌های خرد صاحب‌استقلالی به وجود آمدند، که یکی از آن‌ها فنیکیا بود. محض همین دولت تمام راه‌های دریایی را به دست خود گرفته، در رشد تجارت و انتشار مدنیت و فرهنگ خلق‌های شرق میانه و نزدیک باستان، از جمله مدنیت آریایی را با راه آبی به سوی غرب به سرزمین‌های سیسیلی و ساردنی و به واسطه این جزیره‌ها به شبه جزیرهٔ بالکان و تمام اروپا و در شرق تا آفریقای شمالی انتقال داد.

مقصد از آوردن مسئله‌های بیان شده نشان دادن وسعت تمدن آریایی از آسیای

مرکزی به شرق و غرب و به سایر کشورهای آسیا و اروپا می‌باشد. خلق‌هایی که با زبان‌های ایرانی قدیم و میانه، که امروز از لحاظ استعمال، زبان‌های مرده محسوب می‌شوند و جای آن‌ها را گروه زبان‌های شرقی ایرانی با مرکزهای قدیمه فرهنگی فرغانه، خوارزم، سغد، باختر، پامیر، سیستان، افغانستان و گروه زبان‌های غربی ایرانی با مرکزهای فرهنگی ولایت‌های ماد، اتراته‌په، فارس، آسیای کوچک و بعضی دولت‌های تازه‌بنیاد اطراف دریای مدیترانه گرفته بود و با زبان هم‌ریشه خود سانسکریت پیوند زیاد و جهت‌های مشترک زبانی داشت، با کدام راه و چه‌گونه به سرزمین آسیای جنوب و غربی و اروپا انتشار یافته، خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی را تشکیل داده است.

اگر به این مسئله باز عمیق‌تر نظر افکنیم، می‌بینیم، که عمومیت زبانی تنها نشانه انتشار این خلق‌ها به آسیا و اروپا نبوده است، بلکه توسط زبان قوم و قبیله‌های آریایی به سرزمین و کشورهای یادشده طرز زندگی و روزگار، رسوم و عادات، اعتقادات دینی و حتی دانش و تجربه مهندسی از قبیل طرز استخراج، استفاده و کارکرد فلزات (مس، برنجی، قلع، آهن و غیره)، وسائط نقلیه و ارابه‌های جنگی، زراعت‌کاری (پرورش غلات)، دام‌پروری (پرورش گاو و اسپ) و «دوره فرآورده‌های شیری» (رام کردن حیوانات، شیرجوشی و آماده نمودن غذای شیری) را همراه خود بردند.

حسین نصر محقق شناخته ایران همین مسئله را در مثال دین چنین تصویر نموده است: «اقوامی، که در سرزمین دوردست هند و شمال اروپا مستقر شدند، به آریایی‌ها شهرت یافتند و نامشان را به کشورهایی چون ایران و ایرلند بخشیدند، نه تنها قرابت زبانی بسیار با هم دارند، بلکه در طول قرون و اعصار از ادیانی پیروی کرده‌اند، که از یک خانواده‌اند و از همین جهت به هم زیاد شباهت دارند. این ادیان در طیف وسیعی قرار دارند و ادیانی چون هندویی، بودایی و آئین جَین (جینیسم) و ادیان ایرانی مانند میترایسم، زردشتی و مانی تا ادیان یونانی و رومی، بالاخره ادیان آلمانی‌های باستان و ادیان سلت را دربرمی‌گیرند».

در اینجا به گمانم باز چنین نکته را ذکر نمودن ضرور است، که راه انتشار در بالا بیان شدهٔ قبیله‌های آریایی به غرب نیز راه یگانه نبوده است. به جز راه دریایی راه دیگر به واسطه خشکی به غرب انتشار یافتن آریایی‌ها نیز جای داشته است.

در شرح این مسئله ما باید دو عامل را به نظر بگیریم، اولاً، هنوز در هزاره‌های سوم و دوم قبل از میلاد مسیح در سرزمین‌های جنوبی روسیه قبیله‌های آریایی به دام‌پروری و زراعت‌کاری مشغول بودند و از روی بازیافت‌های باستان‌شناسی در منطقه‌های اورال و کریمه و کُرسک بیشتر گله‌داری و اسپ‌پروری مشاهده می‌شد. طبق معلومات باستان‌شناسان در دونتسک مدنیت کتکومبی، در جنوب اورال مدنیت ارکئیم ـ سنتاشتی، که بعداً (قرن‌های هفدهم و پانزدهم قبل از میلاد) به قسمت شمال قزاقستان گسترش یافته بود، عمل می‌کردند. در حدود صحراهای سیبری غربی، اورال جنوبی و آلتای و قزاقستان در سدهٔ پانزدهم قبل از میلاد مدنیت بومی اندرونووی رواج داشت، در حدود از رود دان تا اورال، مدنیت سروب و اندرونووی و در ناحیه آرال مدنیت تازه بغای تشکل یافته بودند، که محققان روس ا.ا.کوزمینا، و.م.ماسن و دیگران در اساس تحلیل عمیق مواد به دست آمده آریایی بودن اهالی منطقه‌های مذکور را ثابت نموده‌اند.

طبیعیست، که در چنین مساحت مقیاساً بزرگ جاری شدن تمدن آریایی و انتشار آن توسط رود دانوب و شعب آن به اروپا یک حادث معمول آن دورو زمان محسوب می‌شد. تمدن آریایی به غرب از همین طریق تا آلمان و بریتانیا و شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی پیش رفت. البته دیگر راه‌های انتشار تمدن آریایی به غرب نیز وجود داشتند، که مسیر آن‌ها هنوز به طور مشخص معلوم نیست و فکر می‌کنم، که این مسئله یکی از مسایل مهم مورد بررسی محققان آینده خواهد بود.

یک نکته مهم دیگر راجع به انتشار آریایی‌ها به غرب را نیز در اینجا تأکید کردن می‌خواهم. معلوم است، که یونانی‌ها خود را همچون خلق متمدن «هلّین» می‌خواندند و به مردم شرق همچون «بَرْبَرْها» خود را مقابل می‌گذاشتند. در ابتدای هزارهٔ دوم قبل از میلاد در سرزمین یونان قبیله‌های مختلف در سطح گوناگون رشد، می‌زیستند. در ساحه کشاورزی آن تأثیر تمدن کریت احساس می‌شد، در دیگر ساحه‌های فرهنگ مادی و معنوی عنصرهای تمدن‌های دیگر خلق‌ها به نظر می‌رسید. در آغاز هزارهٔ اول قبل از میلاد یونان محل برخورد پنج تمدن گوناگون (کریتی، ماکینه ای، دودی، آخَه ایْ و شرقی) قرار گرفت. تمدن شرقی در نتیجه رابطه طولانی یونان با آریایی‌های مقیم قسم جنوب آسیای کوچک و جنگ‌های پی در پی کوروش بزرگ، داریوش و خشایارشاه با یونان، که با تسخیر یک قطار

شهرهای یونان تا حدود مقدونیه انجامید، به این کشور انتشار یافته بود. چون یونانیان برای جذب عنصرهای تازهٔ هر تمدن از هرگونه فرصت به وجود آمده ماهرانه استفاده می‌بردند، با بسیاری از ریشه‌های تمدن‌های مذکور، از جمله تمدن آریایی، میراث چندهزارساله فرهنگ مادی و معنوی آن‌ها شناسایی پیدا نموده، عنصرهای آن را قبول نمودند و در زمان افلاطون و ارسطو تمدن آوازه‌دار خود را سازمان دادند. این تمدن یونانی تأثیرگرفته از تمدن‌های شرقی بعد استیلای اسکندر مقدونی به شرق آمیزش بیشتر پیدا کرده، تمدن «هلینیسم» (یونانی مآبی) را به وجود آورده و از طریق روم به ممالک شرق انتشار یافت.

من در این جا به تحلیل این حادث مهم فرهنگی، که ماهیت تمدن دورگه یونانی و آسیایی (شرقی) را به وجود آورد، نمی‌خواهم توضیحات بیشتر بدهم. این وظیفه فرهنگ‌شناسان ما است. من فقط چنین نکته را می‌خواهم ذکر نمایم، که همه مسایل در بالا بیان شده وسعت تمدن آریایی در عهد قدیم را در پیش نظر ما روشن می‌کند. بنابر قدیمی بودن، در مقیاس بسا بزرگ فعالیت داشتن، تاریخ سیاسی پیچیده و پرماجرا داشتن این تمدن، هنوز بسیار مسئله‌های آن، مخصوصاً مسایلی، که به عهد قدیم منسوبند و یادگاری‌های خطی و شیئی آن دوره تا به روزگار ما نرسیده‌اند، اینچنین تمدن آریایی در دوره‌های گوناگون تاریخی تا زمان ما به طور باید و شاید معلوم و مشخص نگردیده‌اند.

از این رو، من سال ۲۰۰۶ را سال بزرگداشت تمدن آریایی اعلام نمودم و خواستم، که در دوره استقلالیت دولتی به تاریخ پرشور آوازه‌دار نیاگانمان از نظام دولتداری نخستین شهریاران پیشدادی و کیانی آغاز نموده، به مرحله‌های مهم و مختلف آئین خویشتن‌داری و امور وطن‌پروری ملت‌مان مراجعت نمائیم و مهمتراز همه، به تشکل و رشد مدنیت مادی و معنوی تمدن آریایی خود نظر اندازیم و برهمین مبنی زندگی معنوی و فرهنگی خود را به راه اندازیم.

چنان‌که در عرفیت می‌گویند، هر یک شخص باید از هفت پشت خود آگاه باشد، تا در همه ساحه‌های زندگی و فعالیت خود آگاهانه عمل نموده، زندگی سازندهٔ خود را پیش برد. ما اگر بخواهیم که این اندرز خلق خود را به زندگی و روزگار ملت خود تطبیق نماییم، باید آن را کمی تغییر داده، بگوئیم، که هر یک خلق و ملت تاریخ گذشته خود، زندگی مادی و معنوی خود را آن طوری‌که هست، باید

بداند و با استناد به این شناسائی حیات اجتماعی خود را پیش برد. بدون معرفت تاریخ خلق خود، بدون تکیه به معنویات غنی گذشته، بی‌استفاده از سنت‌های در طول هزارسالها تشکل یافته، که در پس پردهٔ آن‌ها حیات اقتصادی و اجتماعی و معنوی هر خلق و ملت نهان است، به موفقیت نایل شدن امر محال است.

تاریخ هر یک خلق و ملت پر از واقعه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. هر دولتی، که در صحنه تاریخ پیدا شده، برای نشان دادن نفوذ و قدرت خود و به تسخیر دولت دیگر اقدام می‌کند، مناسبت غالب و مغلوب را به وجود می‌آورد. چنین مناسبت در عهد قدیم هنگام به وجود آمدن نخستین امپراتوری‌ها عرض وجود نموده بود و پرقدرت‌ترین دولت‌ها و امپراتوری‌هایی، که در بامداد تاریخ به وجود آمده بودند (سومری‌ها، بابلیان، مصری‌ها، آشوریان، ایلامیان، هخامنشیان و غیره) برای به دست آوردن زمام قدرت چندین شهرها و نواحی را با سکنه آن نیست و نابود کردند. ولی با امر تاریخ خود همین امپراتوری‌ها دارای اهمیت جهانی اول از داخل به فتور رفته، بعد طعمه قدرت دولت‌های دیگر شدند.

چنین مناسبت غالب و مغلوب در قرون وسطی نیز به نظر می‌رسید و گمان می‌کنم، که آن در هر دور و زمان وابسته به پیدایش شرایط مساعد می‌تواند به‌وقوع آید. نمونه چنین پدیده را ما در جنگ دوم جهانی در قرن گذشته، که جشن شصت و یکمین سالگرد پیروزی بر آلمان فاشیستی را ما چندی پیش تجلیل نمودیم، می‌توان مشاهده نمود. این جنگ خانمان برانداز بدبختی‌های زیادی را به سر خلق‌های سابق اتحاد شوروی، از جمله تاجیکان و خلق‌های اروپا آورد. برای همین است که هم گذشته را آموخته از آن عبرت گرفته توانستن و عنصر سنت‌های نیک آن را در امور دولتداری استفاده کردن یکی از عوامل رشد دولت و آبادی جامعه می‌گردد. زیرا ما می‌دانیم، که در هر جامعه «شعور تاریخی» وجود دارد و آن دیر یا زود تاریخ زمامداران و ملوک خود را به‌طور عینی تحلیل و بررسی نموده، آن را شایسته و حقیقی ارزیابی خواهد نمود. این حکم تاریخ است، که با مرور زمان حقیقت را آشکار می‌کند.

مسئله دیگری، که در اینجا ذکر نمودن آن را مناسب می‌دانم، به مداومت تمدن آریایی مربوط است. به نظر بعضی محققین نیاگان ما تا دورهٔ استیلای عرب‌ها در فضای فرهنگ و تمدن آریایی زندگی می‌کردند، پیرو بهترین عنعنه و سنت‌های

آریایی بودند و معنویات آریایی را پیوسته رشد می‌دادند، ولی بعد جاری شدن دین اسلام گویا تمدن آریایی از بین رفته باشد.

چنین تعبیر مسئله، به نظر من، کاملاً اشتباه است. تا زمانی، که حاملان واقعی هر تمدن وجود دارند، تمدن آن خلق نیز از بین نخواهد رفت. بنابر آن، بعد جاری شدن دین اسلام تمدن آریایی نه فقط باقی ماند، بلکه با عنصرهای تازهٔ «تمدن اسلامی» غنی گردید و در نوبت خود، به تمدن اسلامی تأثیر گسترده رسانید.

ذکر نمودن ضرور است، که با جاری شدن دین اسلام در زمان حکمرانی خلفای راشدین در قلمرو خلافت مکتب و مرکزهای گوناگون مذهبی، علمی و فرهنگی هنوز به‌کار خود ادامه می‌دادند و یا تازه پیدا شدند. مکتب علمی طبی «گندشاپور» در خوزستان عمل می‌کرد، کتاب‌های زیادی از زبان‌های یونانی، هندی، سوریانی و غیره ترجمه شده‌اند. در همین زمینه‌ها دانشمندان و متفکران تاجیک و فارس از قبیل فارابی و بیرونی، رودکی و پورسینا به آفریدن آثار علمی و فلسفی و ادبی پرداخته‌اند. تعلیمات دین اسلام نیز در این دوره رشد نموده، از پندار و اندیشه‌ها تا به درجه منطق و تعقل رسید. به وجود آمدن جریان‌های معنوی در داخل دین اسلام از قبیل «اصحاب رأی»، معتزله، خارجیه، شیعه و غیره منبعد باعث به وجود آمدن علم کلام گردید.

به بیان دیگر، با جاری شدن دین مبین اسلام «تمدن اسلامی» نیز به وجود آمد، که در داخل آن چندین تمدن‌های خلق‌های مسکون در قلمرو خلافت وجود داشتند. چنین پدیده قبلاً نیز سابقه داشته است. مثلاً زمانی ایلامیان دولت‌های سومری و بابلی را تسخیر کردند، در داخل تمدن ایلامی، که نخستین دولت متمرکز آریائیان در سپیده دم تاریخ به شمار می‌رود، تمدن سومری و بابلی موجود بودند و برعکس، هنگامی که آشوربانیپال دولت‌های واقع در میان رودان و ایلام را اشغال نمود، در داخل تمدن بابلی‌ها تمدن‌های اکّدی، هیتی و ایلامی متداول بودند. چنین ترکیبات در دورهٔ «هلینیسم» بعد از ممالک شرق را اشغال نمودن اسکندر مقدونی نیز به وجود آمده بود. بی‌سبب نیست، که بعضی محققان تمدن عهد اول اسلام را به دورهٔ «هلینیسم» مانند کرده‌اند، ولی اسکندر مقدونی به سرزمین شرق دین را نیآورده بود، از این رو شاید چنین مقایسه چندان جایز نباشد. ولی چنین نکته را ذکر نمودن ضرور است، که در تحول و رشد مدنیت اسلامی و رشد و نموی علم و

ادب و فرهنگ آن مدنیت آریایی، که از تفکر عهد قدیم برخوردار بود، نقش فعال داشت. نمایندگان آن در تشکل معنویات اسلام و در تشکیل مکتب‌های علمی و فرهنگی سوریانی اسکندرانی، بیت‌الحکمت و تشکیل مدرسه‌های «نظامیه» در سراسر خلافت فعالانه شرکت ورزیده، در ساحه‌های گوناگون علم آثار باارزش آفریده‌اند. در زمان به وجود آمدن نخستین دولت‌های تاجیکان از قبیل دودمانهای طاهریان، صفاریان و آل سامان در ماوراءالنهر احیای معنوی با نام رستاخیز عجم صورت گرفت. امروز شعرهای رودکی و داستان‌های فردوسی، خرد کرائی ناصر خسرو، غزلیات حافظ، «گلستان» و «بوستان» سعدی و ایجادیات جامی را، که ریشه جهان‌بینی آریایی دارند، در تمام جهان با افتخار به زبان می‌آرند. در سراسر جهان، در ساحه‌های گوناگون علم و عرفان نیز خلق‌های تاجیک و فارس سهم ارزنده گذاشته‌اند.

من وارد جزئیات این مسئله نشده، فقط چنین نکته را می‌خواهم تأکید نمایم، که اگر ما هر چه بیشتر میراث پرغناوت معنوی گذشته خود را بیاموزیم، همان قدر به نسل آیندهٔ خود غذای معنوی خواهیم بخشید. زیرا از چنین یک چشم‌انداز تاریخی معلوم می‌شود، که تمدن آریایی ما چشمه جوشانی بوده است، که از آب مصفای آن بسیار خلق‌های جهان شاداب گردیده‌اند.

برای آن عده‌ای که از اصل مسئله آگهی ندارند و یا غرض‌آلود قضاوت می‌کنند، اقدام ما شاید قابل درک نباشد. ولی من این اثر را به خاطر از گذشته پرافتخار و مدنیت گران‌بهای نیاگانمان جدا نشدن نسل آینده انشاء کردم. در این‌جا هیچ گونه کوشش به مقابل خلق‌های دیگر قرار دادن ملت من نیست، مایه غرور هم نیست، بلکه افتخار است. افتخار از سازندگی، از استقلال. این فرضیست برای نسل‌های آینده و جوانان امروزهٔ ما!

جستار نخست

مروری به سرآغاز تاریخ و فرهنگ آریایی‌ها

هند و اروپایی‌ها

فرهنگ بسا رنگین و ناتکرار جهان معاصر محصول آفریدهٔ خلق یا ملت جداگانه، مملکت یا کشور مشخص نبوده، دسترنج مبارزه‌ها و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر تمام مردم جهان است. غنامندی و زیبای فرهنگ معاصر مربوط آن است، که هر قوم و خلق، ملت در طول تاریخ راه مشخص خود را طی نموده، در فراز و نشیب زندگی اصالت و هویت ثابت و صاحب رسم و عنعنه و سنت‌های ناتکرار خود می‌گردد، به زبان خویش تکلّم می‌کند و گنجینه‌های ارزشمند ایجاد می‌نماید و در تشکل فرهنگ بزرگ انسانی سهم خود را می‌گذارد.

متخصصان تعداد زبان‌های خلق‌ها و قوم‌های جهان را بین چهار تا پنج هزار تخمین کرده‌اند.[1] هر یکی از آن‌ها مثل فرهنگشان، صرف نظر از زمان پیدایش خود و نفوذ در امور جهان معاصر، صفحه‌های با ارزش و جزء عمدهٔ تاریخ انسانیت بوده، منظرهٔ عمومی و رنگارنگِ جهان معنوی خلق‌ها را منعکس می‌سازند.

برای شناخت عینی و درست تمدن‌ها و تحول و نقش آن‌ها در تشکل قوم

---

۱. خانوادهٔ هندواروپایی حدود ۴۵ درصد اهالی زمین را تشکیل می‌دهد.
(Советский энциклопедический словарь. М., 1979. - с. 1586)

و ملت‌ها ریشه‌های قومی و زبانی آن‌ها را معین کردن مهم است. زیرا محض بدین وسیله قرابت و خویشاوندی قوم‌ها و خلق‌ها و تاریخ رشد زبان‌های آن‌ها را دانستن امکان‌پذیر می‌باشد. بنابراین، به نظر ما، مروری به خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی ضرور است، چونکه آن تاریخ قدیم خلق‌های آریایی‌تبار را بهتر معرفی می‌نماید و پیوندهای آن‌ها را بیشتر از پدیده‌های دیگر تاریخی نشان می‌دهد.

خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی از جمله بزرگ‌ترین خانواده‌های زبانی جهان بوده، تاریخ و ترکیب و ساخت آن بیش از همه مورد آموزش و تحقیق قرار گرفته است. طبق تحقیقات جدید، در حدود هزارهٔ پنجم قبل از میلاد مادرزبان ابتدایی واحد و یگانه هندواروپایی‌ای عرض وجود کرده، بعداً به گروه‌ها تقسیم شده است.[1] نشانه‌های عمومی زبان‌های هندواروپایی، که از خانواده‌های زبان‌های دیگر تفاوت دارد، موجودیت مناسبت نزدیک و رابطه ردناپذیر ظاهری این خانوادهٔ زبان‌ها را در زینه‌های گوناگون رشد آن‌ها نشان می‌دهد.

عمومیت و شباهت و پیوستگی‌های آن، هرکس را به فکری وادار می‌کند، که زمانی زبان یگانه و واحد هندواروپایی وجود داشته، سرچشمه شباهت و نزدیکی زبان‌های هندواروپاییی معاصر همان زبان واحدهندواروپاییست. گروه زبان‌ها برای آن خانواده عنوان می‌شوند، که ساختار داخلی آن‌ها و بخصوص صرف و نحو و واژگان آن‌ها به روشنی با هم شباهت دارند. به بیان دانشمند فرانسوی آنتوان میی، یکی از متخصصان معروف زبان‌شناسی مقایسه‌ای، دو زبان در آن حالت خویشاوند گفته می‌شود، که نتیجه رشد مستقل هر یکی از آن‌ها از زبانی باشد که پیشتر با آن گفتگو می‌کردند. مجموع زبان‌های خویشاوند با نام خانواده‌های زبان‌ها یاد می‌شود. مثلاً، زبان فرانسوی و فارسی جدید زبان‌های خویشاوند بوده، هر دوی آن‌ها شکل‌های گوناگون زبان خانوادهٔ هندواروپایی می‌باشند. از این لحاظ، مفهوم خویشاوندی زبان‌ها مطلق بوده، آن‌ها را به زینه‌های گوناگون تقسیم نمی‌کند.[2]

---

1. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы. В двух томах. Т.II, Тбилиси, 1984. - с. 891.
2. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. М. - Л., 1938. - с. 50-51.

متخصصان زبان‌شناسی مقایسه‌ای در واژگان گروه زبان‌های هندواروپایی شباهت و قرابت فراوان کشف کرده‌اند. چنین شباهت تمام بخش‌های زبان، یعنی آواشناسی، صرف و نحو را دربرمی‌گیرد. بنابراین، متخصصان چنین عقیده دارند، که در حدود هزاره‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد زبان هندواروپایی قبل از تقسیم شدن آن به شاخه‌های گوناگون، زبان واحدی بوده است. در قرن‌های ۱۸ـ۱۹ میلادی اکثر بر آن عقیده بودند، که آسیا نه تنها وطن خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی است، بلکه بیشتر مردم جهان نیز از این منطقه برخاسته، ریشه تمدن جهانی نیز در همین منطقه قرار دارد. مثلاً آدولف پیخته سال ۱۸۵۹ با تکیه بر مقایسه واژه‌های خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی، از جمله کلمه انگلیسی birch، آلمانی birke، اسلاوی کهن breza, berzes (بیریسته beresta) و درخت توس (bereza کنونی) و سانسکریت bhurja (برج یا برس تاجیکی معاصر) به چنین نتیجه رسیده است، که در پیرامون نخستین محل سکونت این خانوادهٔ هندواروپایی درخت توس و برج بیش از همه مشاهده می‌شده است. بنابرین، محل سکونت ابتدای خانوادهٔ هندواروپایی و مادرزبان آن را باختر معین کرده است.[۱] گروه دیگر ایالت گنسوی چین را چنین محل دانسته‌اند.[۲] عقیده‌های دیگر نیز در این مورد وجود دارند و طبیعی است، که تحقیقات طولانی دانشمندان کشورهای غرب و شرق امرِ ضروریست.

اگر پژوهش‌های چند سدهٔ اخیر را مورد آموزش قرار دهیم، آن‌ها را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد.

زبان‌های خانودهٔ هندواروپایی چه در گذشته و چه امروز دارای نکات مختلف خویشاوندی و شباهت می‌باشند. مثلاً کلمه چرخ در زبان لیتوانی rota، ایرلندی باستان roth، آلمانی باستان rad، لیتوانی ratas، در زبان سانسکریت rathas و در زبان اوستایی[۳] rasa بوده، از ریشه reth (دویدن، گریز؛ کلمه گریختن تاجیکی نیز از همین ریشه است) سرچشمه می‌گیرد.[۴] مؤلف روسی ب.ی.ستاویسکی شباهت

۲،۱ سه گفتار دربارهٔ آریاییان. تهران، ۱۳۵۳، ص ۲۴.

2. Фрай Р. Наследие Центральной Азии. Душанбе, 2000. - с.41.

۱،۳ ـ در اوستا سرزمین آریاییان خونیرَسه نام داشته، سرزمین دارندهٔ دوچرخه‌های درخشان معنی می‌دهد.

4. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. - с. 402.

زبان‌های هندواروپایی را در دوران معاصر بررسی کرده، از جمله نوشته است: واژهٔ du تاجیکی با (dwa) روسی، duo لاتینی و two انگلیسی هماهنگ است. مادر، پدر و برادر تاجیکی با mother،father، brother انگلیسی mutter ،vater ، bruder آلمانی و با mater، pater لاتینی شباهت کامل دارند.[1]

زبان‌شناسی مقایسه‌ای در نیمه اول قرن ۱۹ پدید آمد. فرانس بوپ نخستین شخصی بود، که زبان سانسکریت را آموخته، در جستجوی اساس زبان‌های هندواروپایی آن را با زبان‌های لاتینی، یونانی، فارسی و آلمانی مقایسه کرده، شباهت صرف و نحو آن‌ها را نشان داد و اساس زبان‌شناسی مقایسه‌ای علمی را پایه‌گذاری کرد. او زبان سانسکریت را با زبان‌های دیگر اروپای غربی مقایسه کرده، تا سال ۱۸۴۹ اثرهای زیاد تألیف نمود. در تحقیقات او زبان سانسکریت موقع مرکزی را اشغال نموده، جنبه‌های گوناگون آن با زبان‌های زندهٔ معاصر اروپا مقایسه می‌گردید.

جستجو و پژوهش‌ها، که بعد از بوپ دامنه گسترده کسب کرد، بیانگر آن بود، که زبان سانسکریت با زبان‌های اروپایی شباهت و قرابت فراوان داشته، بسیار خصوصیت‌ها و خصلت و طبیعت شخص اروپایی نیز به حاملان زبان سانسکریت شباهت زیادی دارد. در این دوره در اروپا توجه به زبان و تمدن آریایی‌ها، بویژه به سرزمین باستانی هند خیلی افزوده، تحقیقات در رشته‌های گوناگون وسعت پیدا کرد و در این زمینه تعداد زیاد کتاب‌ها منتشر شدند. چون هندوها آریایی بوده، تمدن آن‌ها نیز آریایی بود، محقیقین اروپایی بر مبنای شباهت‌های مدنی چنین پنداشتند، که تمام خلق‌های خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی منسوب به این قوم می‌باشند. آن‌ها چنین می‌پنداشتند، که هندوها نخستین ساکنان بومی شبه قارهٔ هندوستان بوده، در آنجا از ابتدا چنین فرهنگ غنی را پایه‌گذاری کرده‌اند.

ماکس مولر هندوشناس معروف آلمانی، که ادامه‌دهندهٔ کارفرانس بوپ بوده، در این زمینه تحقیقات پرارزش انجام داده است، چنین نوشته بود: «آموزش مدنیت هند مرز شعور تاریخی ما را گسترش داده، یادداشت‌های جوانی مارا، که مشرف به محو کامل بود، احیا نمود... ما همه از شرق آمدهایم. آن ارزش‌های اساسی‌ای

1. Ставиский Б.Я., Яценко С.А. Искусство и культура древних иранцев. М., 2003. - с. 14.

که ما داریم، با ما از شرق آمده‌اند و اکنون به شرق روی آورده، هر یکی چنین احساس می‌کنیم، که به «خانه قدیم» سرشار از یادداشت‌ها، با شرطی که وی رمزهای این یادداشت‌ها را گشاید و تفسیر نماید، رجوع می‌کنیم».[1] کارل مارکس نیز هندوستان را گهوارهٔ زبان‌های هندواروپایی دانسته بود. در این دوره در اروپا، طوری‌که قبلاً ذکر گردید، تعداد زیاد تحقیقات صورت گرفته، در آن‌ها نخستین میهن خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی در حدود هند و منطقه‌های پیرامون آن جای داده شدند. تحقیقات پرارزش فرانسوا لینورمانّ دانشمند آلمانی در دو مجلد از جمله آن‌هاست.[2] او در این اثر خود سرزمین باختر را مهد و گهوارهٔ آریایی‌ها، یعنی تمام خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی دانسته، هر یکی از خلق‌های کنونی اروپا را در آن سرزمین جای می‌دهد و حدود سکونت هر یکی از آن‌ها را در این منطقه معین می‌کند و طرز و اصول زندگی اجتماعی آن‌ها را شرح می‌دهد.[3]

عقیدهٔ مبنی بر آنکه که هند گهوارهٔ خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی است، تا پایان قرن ۱۹ و اول قرن ۲۰ حکمفرما بود. در این دوره زبان‌شناسی مقایسه‌ای و تاریخ و باستان‌شناسی ثابت نمودند، که هندوان سکنه اصیل و بومی شبه جزیرهٔ هندوستان نبوده، خود آن‌ها زمانی پیش در این سرزمین مسکن اختیار کرده‌اند.[4] کنیاز و.پ.ماکسُتوف دانمشند روس در ابتدای قرن ۲۰ نوشته بود: «فرضه معروف ظهور آسیایی آریایی‌ها، گذشتگان ما، هنوز هم در اندیشه‌های دانشمندان حکمفرما است. ولی بر خلاف آن، صداهای زیادی بلند می‌شود. مثلاً، آن‌ها می‌گویند، که در زبان آریایی‌ها(اروپا) نام بسیار حیوانات آسیایی وجود نداشته، برعکس جای آن‌ها را نام بسیاری از اشیاء گرفته است، که فقط در اروپا موجوداست».[5]

پژوهش‌های متعددی، که در این زمینه بویژه در زبان‌شناسی مقایسه‌ای انجام داده شدند، همزمان با مشابهت، تفاوت کلّی گروه زبان‌های غربی و شرقی خانوادهٔ

---

1. Лысенко В.Г. Философия природы в Индии: атомизм, школы вайшешика. М., 1986. - с. 10-11.

2. Ленорманн Ф. Руководство к древней истории Востока до персидских войн. В двух томах. Т. II. Киев, 1876.

۳. همان اثر، ص ۱۲۵

4. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы. т. II. - с. 960; Дьяконов И.М. История Мидии. М. - Л., 1951 - с. 147.

5. Максутов В.П. История древного Востока. Санкт-Петербург, 1905. - с. 354.

هندواروپایی را نشان دادند. ی.م.دیاکُنُف دانشمند معروف روس در ضمن تصویر حالت آن دوره علم در اروپا، در این بابت چنین نوشته است: «نام هندوان باستان، که خود را arya می‌نامیدند، به همه خلق‌ها ـ حاملان زبان‌های هندواروپایی اطلاق گردیده بود. بعداً معلوم گردید، که هندوستان وطنِ ابتدایی هندواروپایی‌ها نبوده، برعکس، خود آن‌ها (یعنی هندوها) زمانی نسبتاً پیشتر به آنجا رفته‌اند و زبان سانسکریت هیچ گاه نمی‌تواند مادرزبان تمام خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی شود.[1]

در نیمه اول قرن گذشته نازی‌های آلمانی به این اصطلاح تابش نژادی بخشیده، به سیاست جنگ‌جویانه و قتل عام میلیون‌ها نفر مردم بی‌گناه اروپا این نام را بدنام و بی‌آبرو ساختند. طوری‌که آنتوان میی می‌نویسد، در آلمان فاشیستی اصطلاح arisch در مفهوم هندوایرانی استفاده می‌گردید، که کاملاً قابل قبول نیست. در مورد آنکه آنتوان میی عضو آکادمی فرانسه اثر معروف خود را ظاهراً، در سال‌های ظهور رژیم فاشیستی تألیف نموده بود، در این موضوع بیش از نکات فوق الذکر چیزی نگفته، فقط علاوه کرده است، که به خاطر اجتناب از سوء تفاهم، در اثر خود از استفادهٔ واژهٔ arya خودداری می‌کند.[2] ی.م.دیاکُنُف اندیشه دانشمند فرانسه را چنین ادامه می‌دهد: «بعداً اصطلاح آریایی را فاشیسم آلمان غصب کرده، به آن آب و رنگ نژادپرستی بخشید. بدین نحو مطرح نمودن مَسئله کاملاً مخالف طبیعت علم است».[3]

از زمان پیدایش علم زبان‌شناسی مقایسه‌ای، که در اساس مقایسه زبان‌های به هم نزدیک باستانی، به تاریخ قدیم خلق‌های مربوط روشنی می‌اندازد، دربارهٔ محل ظهور و وطن مادرزبان هندواروپایی عقاید و ملاحظه‌های گوناگون مطرح گردیده است.

طوری‌که ج.پ.میلاری استاد دانشگاه کالیفرنیا (آمریکا) می‌نویسد، یکی از خدمت‌های بزرگ زبان‌شناسی مقایسه‌ای جستجو و آگهی یافتن از وجود خانوادهٔ

---

1. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 146
2. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. - с.88.
3. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 147.

زبان‌های هندواروپایی بود.[1] زبان‌های این خانواده باهم آن چنان نزدیک هستند، که مقایسه آن‌ها از دوران پیشین تاریخ شروع شده است. مثلاً هرالد کُمپرنیس (۱۲۲۰-۱۱۴۲میلادی) زبان‌های کرنویای و بریتانی را با هم مقایسه کرده، به چنین نتیجه رسیده بود، که آن‌ها از ریشه زبانِ بریتانی به وجود آمده، با زبان‌های لاتینی و یونانی هم مشابهت دارند.[2]

با پیدایش دین نصرانی اعتقاد به ریشه واحد زبان‌ها بیشتر گردیده، زبان عبری را مادر تمام زبان‌ها می‌دانستند. گتفرید لیبنیتس فیلسوف مشهور آلمانی باوری داشت، که تمام زبان‌های جهان ریشه واحد دارند. وی اندیشه مادر تمام زبان‌ها بودن زبان عبری را رد کرده، معتقد بود، که همه مردم جهان از آسیا برخاسته‌اند.[3]

به عقیدهٔ آ.میی آموزش علمی زبان‌های هندواروپایی و صرف و نحو مقایسه‌ای این گروه زبان‌ها در سال ۱۸۱۶ با نشر کتاب فرانس بوپ «دربارهٔ سیستم تصریف سانسکریت در مقایسه با تصریف زبان‌های یونانی، لاتینی، فارسی و آلمانی» آغاز گردید.[4] موجودیت گروه علیحدهٔ زبان‌های هندواروپایی منطقاً موجودیت زبان و جستجوی محلی را پیش گذاشت، که نمایندگان مختلف این گروه زبان‌ها زمانی در آنجا زندگی کرده، با آن تکلم می‌کردند. مسئله زبان اصیل و یگانه هندواروپایی و محل زندگی مشترک آن‌ها بار نخست از جانب اوگست شلیخر مطرح گردید.[5]

بعد از مدتی مباحثه پیرامون مسایل مشخصات مادرزبان هندواروپایی و پیدا کردن نخستین وطن آن‌ها دامنه گسترده کسب نمود. تلاش‌ها در جهت روشنی انداختن به تاریخ باستان و مباحثه پیرامون مادرزبان هندواروپایی و نخستین میهن قبیله بزرگ هندواروپایی عدهٔ زیاد بی‌طرفان را وادار به آموزش زبان‌ها و باستان‌شناسی کرده، شور و شوق بی‌اندازه‌ای به وجود آورد. هر دانشمند رشته مورد توجه خود را تحقیق کرده، ملاحظات و اندیشه‌های خویش را راجع به مسایل فوق بیان می‌داشت.

مثلاً، به عقیدهٔ فریدریک شلگیل (۱۸۲۹-۱۷۷۲) نخستین سرزمین رشد و نموی

---

۱. سه گفتار دربارهٔ آریاییان ـ تهران، ۱۳۵۳. ص ۱۱.
۲. همان اثر، ص ۱۴.
۳. همان اثر، ص ۱۴.
4. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. - с. 9.
۵. همان اثر، ص ۱۰.

مادرزبان هندواروپایی کشور هند است. او زبان قدیمه هندی را، که از یونانی و لاتینی قدیم‌تر است، ریشه همه زبان‌ها پنداشته، چنین نوشته بود: «مناطق شمالی و غربی هندوستان باید به عنوان مرکزی، که از آنجا ریشه همه ملت‌ها مشتق شده است، بررسی گردد».[1]

در قرن‌های ۱۹ـ ۱۸ اغلب محققین در اروپا معتقد بودند، که سرزمین مادرزبان هندواروپایی آسیای مرکزی، باختر و هندوستان است.[2] اما فرانسوا لینورمان دانشمند قرن ۱۹ آلمان سرزمین باختر و حوالی آن را نخستن میهن قبیله‌های هندواروپایی می‌داند.[3]

هم‌زمان با پیشرفت علم زبان‌شناسی مقایسه‌ای و به ویژه وسعت کاوش‌های باستان‌شناسی عقیده‌ها دیگرگون شده، از جانب پژوهشگران در این مسئله افکار مختلف بیان گردیده است. جالب است، که هر یکی به منظور تقویه اندیشه‌های علمی خود دلایل و براهین مربوط را مطرح می‌کردند. در قرن ۱۹ راسمُس راسک، که متخصص زبان آلمانی بود، به پیشنهاد دلیل‌های گوناگون آسیای کوچک و دشت‌های پانونیه را وطن اصلی این زبان دانست. الکساندر موری مطمئن بود، که مردم اروپا به پنج نژاد تقسیم شده، ریشه آن‌ها به آسیا می‌رسد. او با قطعیت اظهار می‌کرد، که آسیا گهوارهٔ تمدن جهان بوده، همه نژادها از آنجا سرچشمه گرفته است.[4]

دانشمندان در قرن ۱۹ بر مبنای دلیل‌های مختلف مناطق گوناگون را همچون وطن مادرزبان و زادگاه هندواروپایی‌ها مطرح می‌کردند. اِرنست رنان دانشمند فرانسه خاستگاه هندواورپائیان را آسیای میانه و دامنه کوه‌های پامیر معین کرد. به عقیدهٔ او نخستین اساطیر و روایات ادبی هندواروپایی حاکی از این منطقه می‌باشند. از کتاب مقدس یهودیان چنین برمی‌آید، که آسیای میانه خانه نسل بشر است و همه مردم از این منطقه برخاسته‌اند. بدین ترتیب محقق آلمانی آدلف پیخته ـ باختر، ماکس مولر ـ شمال اروپا، دوریبو ژوبِنویل ـ حوضه‌های آمودریا و سیردریا، اوتو شردیر ـ جنوب روسیه، گرمان خرت ـ سواحل دریای بالتیک را

---

۱. سه گفتار دربارهٔ آریاییان. ص ۱۸.

2. Ленорманн Ф. Руководство к древней истории Востока до персидских войн. - с. 127.

۳. همان اثر، ص ۱۲۶.

۴. سه گفتار دربارهٔ آریاییان. ص ۲۲.

وطن مادرزبان هندواروپایی دانسته‌اند.

راجع به این مسئله در قرن ۲۰ نیز اختلاف عقیده‌ها مشاهده می‌شود. ماتیوش مُش نخستین زادگاه هندواروپایی‌ها را آلمان، دانشمند هندوستان گُندَتر تیلک ـ قطب شمال، ژوزف ودنی ـ دشت‌های آسیای میانه، زیگموند فکست ـ دشت‌های جنوب روسیه، هارولد بندیر ـ سرزمین‌های حوالی لیتوانی، پ.بایلز ـ دشت‌های پانونیه و مجارستان، س.کری ـ ورارود آسیای وسطی، گاردن چایلد ـ دشت‌های جنوب و غرب روسیه، باستان‌شناس هند لَکشمی ـ حوالی کوه‌های هیمالیا، ویلهلم کپرس ـ ترکستان غربی، یولی پاکورنی ـ روسیه جنوبی و دشت‌های اطراف دریاچه آرال، ستیوارت مانّ ـ شمال یا شمال و شرقی اروپا، آنتن شریر ـ کوه‌های اورال تا روسیه وسطی، پاول گمی ـ سرزمین‌های آلمان و ساحل دریای بالتیک، هوستاو شوانتس ـ شمال اروپا، دیو گیوکومو ـ روسیه جنوبی، کرانه‌های دریای سیاه و دشت‌های پیرامون ولگا پنداشته‌اند.

بررسی مسئله معین نمودن محل مادرزبان و نخستین زادگاه خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی، که امروز هم ادامه دارد، بسا دشوار بوده، دید جامع و مستند بر مبنای دلیل‌های زیاد و گوناگون علم‌های باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، نژادشناسی، فرهنگ‌شناسی، زیست‌شناسی، نسب‌شناسی و غیره را تقاضا می‌نماید. ولی طوری‌که مشاهده می‌شود، اکثریت پژوهندگان منطقه آسیا را نخست میهن قبیله‌های هندواروپایی می‌دانند.

یکی از تحقیقات جدّی، که طی سال‌های آخر در زمینه معین نمودن محل و منزلت زبان‌های هندواروپایی صورت گرفت، اثر دوجلدهٔ دانشمندان ت.و.گامکریلدزی و و.و.ایوانف تحت عنوان «زبان هندواروپایی و هندواروپایی‌ها» می‌باشد. محققین مذکور همه پژوهش‌های در این زمینه انجام‌گرفته را نتیجه گیری نموده، دستاوردهای همه رشته‌های علوم را، که در این مسئله کمک و یا روشنی می‌اندازند، مورد استفاده قرار داده‌اند. به آن‌ها میسر گردیده است، در نتیجه مقایسه اصطلاحات متعدد رشته‌های گوناگون مادرزبان هندواروپایی را احیا نمایند و در اختیار علم زبان‌شناسی مقایسه‌ای قرار دهند. به عقیدهٔ آن‌ها، محل ظهور مادرزبان هندواروپایی منطقه خاص و ثابت در حدود سرزمین‌های شرق نزدیک، شبه‌جزیرهٔ

بالکان، آسیای کوچک، قفقاز جنوبی و میان رودان شمالی است.[1]

مباحثه در پیرامون خانوادهٔ زبان‌ها و وطنِ مادرزبان هندواروپایی همچنان ادامه دارد. ولی اگر آن تفاوت عقیده‌ها، که قبلاً ذکر گردید، خلاصه کرده شود، به بیان دانشمند معروف روس ی.م.دیاکنف، به چنین نتیجه می‌توان رسید، که اندیشه و ملاحظه‌های اکثر محققین در پیرامون بخش‌های جنوبی روسیه، قسمت‌های شرقی دریای خزر و دشت‌های آسیای مرکزی دور می‌زند.[2]

گروه زبان‌های هندوایرانی یکی از زبان‌های باستانی هندواروپایی می‌باشد، که از آن یادگاری‌ها و لوحه‌های گلی منسوب به زمان دولت میتانی‌ها شهادت می‌دهند و در متن‌های خط میخی هیتی از هزارهٔ دوم قبل از میلاد اقتباس شده‌اند. آثار باستانی و کهن گروه زبان‌های هندوایرانی، که به زبان قدیمی هندی با خط هجایی نوشته شده است،ریگودا می‌باشد. پیدایش آن مربوط به هزارهٔ دوم قبل از میلاد بوده، فقط در هزارهٔ اخیر قبل از میلاد ثبت شده است.

متخصصین چنین تصور می‌کنند، که قدیم‌ترین ترانه‌های آن در زمان ورود قبیله‌های هندوآریایی به شمال و غرب هند تدوین شده است. عده‌ای از آن‌ها محل پیدایش ریگودا و یا بخشی از آن را سرزمین‌های آسیای مرکزی می‌دانند[3].

سپس آرانیَکه‌ها و اُپانیشدها، که متن‌های فلسفی و عرفانی نسبتاً کهن می‌باشند، با زبان سانسکریت نوشته شدند. در زمینه زبان‌های ایرانی میانه (فارسی میانه، پارتی، سغدی، باختری، سکایی، خوارزمی، آلانی) و زبان‌های هندی میانه (پراکریتی، پلی، آپابرانشه) زبان‌های هندوایرانی معاصر به وجود آمدند، که به گروه ایرانی آن زبان‌های فارسی، تاجیکی، افغانی (پشتو)، استینی، کردی، تاتی، تالشی، بلوچی، گروه زبان‌های پامیری و به گروه هندی آن زبان‌های هندی، بنگالی،

---

1. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы. т. II. - с. 895.

2. Дьяконов И.М. Некоторые лингвистические данные к проблеме связей населения Восточного Кавказа и Закавказья с Древним Востоком в III-I тысячелетии до н.э. в «Материалах семинара по проблеме происхождения и формирования азербайджанского народа». Баку, 1966. с. 127; «О прародине носителей индоевропейских диалектов» // ВДИ. 1982 № 3. - с. 19.

3. Ригведа. - М., 1989. - с. 429; Бонгард Левин Г.М., Грантовский Э.А. От Скифии до Индии. М., 1974. - с. 14-16.

پنجابی، سندی، اردو، گُجراتی، مرتخی، اسامی، آریه، نپالی، سنگلی، سگنی و غیره شامل می‌باشند.

گروه زبان‌های ایرانی با میراث خطی اوستایی و زبان فارسی قدیم معروف است. نیایش‌های اوستا در هزاره‌های دوم و اول قبل از میلاد تدوین گردیده، در هزارهٔ اول قبل از میلاد ثبت شده است. این کتاب مقدس از پنج قسمت عبارت است: یسنا، یشت‌ها، وسپرد، وندیداد و اوستای خرد.

از زبان فارسی قدیم آثار خطی میخی پادشاهان هخامنشی (قرن‌های ۴ـ۶ قبل از میلاد) باقی مانده است. آثار زبان مادی زبان قبیله‌های مادی قرن‌های ۶ـ۸ تا میلادی در کلمه‌های جداگانه، نام قبیله‌ها و اسامی اشخاص در نوشته‌های آشوری، سنگ‌نوشته‌های پادشاهان هخامنشی و سرچشمه‌های یونانی میراث مانده است.

زبان‌های ایرانی میانه به گروه زبان‌های شرقی: سکایی ـ ختنی (از روی متن‌های بازیافت گردیده در منطقه‌های آسیای مرکزی)، سغدی، خوارزمی، باختری و گروه زبان‌های غربی ـ فارسی میانه (پهلوی) و پارتی تقسیم می‌شوند.

زبان‌های ایرانی نو هم در نوبت خود به گروه زبان‌های شرقی ـ زبان‌های پامیری (شغنانی، روشانی، برتنگی، راشروی، سرقولی، یزغلامی، وخانی) و همچنین زبان یغنابی (سغدی)، که ادامه‌دهنگان زبان‌های ایرانی میانه آسیای مرکزی هستند، استینی (با لهجه‌های ایرانی و دیگاری)، زبان افغانی (پشتو)، منجانی (با لهجه ئیدگه) و گروه زبان‌های غربی ـ زبان فارسی نو (فارسی کلاسیک، فارسی معاصر، تاجیکی، دری)، کردی، بلوچی، تاتی، تالشی، آرموری، پراچی و بعضی لهجه‌های ایران مرکزی تقسیم می‌شوند.[۱] ما راجع به زبان‌های دیگر خانوادهٔ هندواروپایی چیزی نمی‌گوییم، تنها یادآور می‌شویم، که زبان‌های ارمنی، یونانی، لاتینی، آلبانی، کلتی، بلتی، اسلاونی، از جمله روسی، اوکرائینی، بلغاری، سربی و غیره به زبان‌های هندوایرانی خویشاوندی داشته، از یک ریشه سبز گردیده‌اند.

---

۱. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۴. ص ۳۰۱ـ۳۰۵.

هندوآریایی‌ها

آریایی‌ها (که در بعضی از تحقیقات نیمه دوم قرن ۲۰ هندوایرانی‌ها نامیده‌شده‌اند) طبق مواد مآخذ گوناگون و نتیجه تحقیقات طولانی دانشمندان در خانوادهٔ بزرگ هندواروپایی مقام ممتاز داشتند.

اگر تحقیقات گوناگون منسوب به مرحله‌های مختلف تاریخ را مورد بررسی قرار دهیم، به این نکته متوجه می‌شویم، که آدمان در زمان گذشته منسوبیت به قوم آریایی را افتخار می‌دانستند. ظاهراً برای این اساس هم داشتند. ما در اینجا از مطالب راجع به چهره جالب آریایی‌ها، که در این مورد نوشته‌های زیادی موجود است، صرف نظر می‌کنیم.

و.و.گریگوریف محقق قرن ۱۹ روس دربارهٔ سکایی‌ها، که فقط طایفه‌ای از آریایی‌ها بودند، کتابی تألیف نموده است. او آثار و نوشته‌های مؤرخان و فیلسوفان دوران باستان را مورد پژوهش عمیق و همه جانبه قرار داده، ملاحظه‌های گوناگون را چنین خلاصه می‌کند؛ «همین‌طور، مؤرخان کلاسیک دوران باستان دربارهٔ سکایی‌ها فقط چنین اطلاع می‌دهند، که آن‌ها دارای خصلت‌های نادر پاک و درخشان روحی می‌باشند. دربارهٔ این خلق، در هیچ یک از آثار این مؤرخان،

مطلبی پیدا نمی‌کنیم، که باعث ملامت یا نکوهش آن‌ها باشد. البته، این نکته را هیچ گاه تصادف شماریدن جایز نیست. به علاوه، که پیشینیان دربارهٔ طبیعت و طینت سکاها نیز با احترام زیاد سخن گفته‌اند، فقط میل و علاقه آن‌ها را به مشروبات ذکر کرده‌اند. پس معلوم می‌شود، که سکایی‌ها با محاسن اخلاقی حمیدهٔ خود نادر روزگار بودند».[1] از این لحاظ، مباحثه در پیرامون انتساب به این قوم نیز تاریخ طولانی دارد.

قبل از بررسی مسئله اصالت و سیرت تاریخی آریایی‌ها یک نکته مهم را باید ذکر کرد، که امروز، از یک سو، عقیدهٔ همگون و حتی توأم دانستن خانوادهٔ هندواروپایی و قوم آریایی در میان یک عده پژوهشگران هنوز متداول است[2]، از جانب دیگر، گروه خاص و ثابت بودن آریایی‌ها با تأکید پیوندهای زیاد با گروه‌های دیگر خانوادهٔ هندواروپایی ـ اسلاوها، ژرمنی ها، رومانی‌ها و غیره بیش از پیش مستند می‌شود.

امروز اکثر کارشناسان چنین می‌شمارند، که فقط آن خلق می‌تواند خود را آریایی بگوید، که اگر در آثار خطی باستان نیاگان دور او خود را با این نام مسمی کرده باشد و با این نام اعتراف شده باشد. آنتوان میی دربارهٔ مردم آریایی عقیدهٔ خود را چنین اظهار می‌کند: «خلق‌هایی، که با این زبان‌ها تکلم می‌کنند، همگی خود را با نام واژه arya مسمی می‌کردند و نام کنونی ایران این نام کهن‌بنیاد را تا امروز حفظ کرده است ... اسم اتنیک، که با این نام موافقت کند، در هیچ یک از گویش‌های خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی موجود نیست. بنابرین تنها لهجه‌های زبان‌های هندوایرانی میتوانند آریایی نامگذاری بشوند»[3]. در این مورد دانشمندان هندی و ایرانی نیز اکثراً چنین اندیشه‌ها را دارند. ولی به نظر ما، عقیدهٔ مذکور در آثار محققین روس جالب‌تر و بیشتر سازگار به واقعیت تاریخی می‌باشد. دانشمند روس ب.ی.ستاویسکی چنین حساب می‌کند، که زبان‌های ایرانی بیش از همه با زبان‌های شمال هندوستان نزدیکی و قرابت داشته، هر دو از زمان‌های قدیم

---

1. Григорьев В.В. О скифском народе саках. Санкт-Петербург, 1871. - с. 79.
2. Шендаков Г.Н. Этногенез и пути миграций индоевропейцев. Волгоград, 1999. - с.6.
3. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. - с.88.

شاخه شرقی زبان‌های هندواروپایی محسوب می‌شدند. آن‌ها با نام هندوایرانی و یا آریایی مسمی گردیده، حاملان آن‌ها نیز از زمان‌های قدیم در میراث کتبی خود موسوم به ودا و اوستا که مربوط به هزارهٔ دوم و اول قبل از میلاد است، خود را آریایی می‌دانستند.[1]

چنین دیدگاه در آثار بنیادی ا.ا.گرانتاوسکی محقق معروف تاریخ و تمدن باستانی آریایی‌ها مستند شده است. او در بخش باستانی کتاب «تاریخ ایران» چنین می‌نویسد؛ «یک سلسله قبیله‌های آریایی‌زبان (مادها، فارس‌ها، اسکیف‌ها، سرمت‌ها و خلق‌های دیگر باستانی آسیای میانه) خود را آریایی می‌نامیده‌اند. همچنین قبیله‌هایی که در نیمه دوم هزارهٔ دوم قبل از میلاد در هند مسکن گزیدند و در علم با نام هندوآریایی معروفند، آریایی نام گرفته بودند. زبان‌های ایرانی و هندوآریایی با هم خیلی نزدیک بوده، حاملان آن‌ها، طوری‌که میراث باستانی هندوها ریگودا و تاجیکان و ایرانیان ـ اوستا ثابت مینماید، در زندگی، نظام اجتماعی، فرهنگ، دین مشترکات زیادی داشتند. زبان‌های آریایی شاخه شرقی خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی را تشکیل می‌دهد». مؤلف در ناخنک‌ها شرح می‌دهد، که غیر از هندوایرانی‌ها آریایی نامیدن حاملان زبان‌های دیگر خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی عاری از زمینه علمی می‌باشد.[2]

یکی از اثرهای پرارزشی، که تاریخ آریایی‌ها، تمدن و فرهنگ مشترک آن‌ها را مورد بررسی قرار داده، مهمترین نکته‌های افکار و عقیده و اسطورهٔ به خصوص هندوها و تاجیکان و ایرانیان را مورد بررسی همه جانبه قرار می‌دهد، «از سکفیه تا هندوستان» نام دارد. مؤلفان آن گ.م.بنگارد لوین و ا.ا.گرانتاوسکی دو تن از خاورشناسان معروف شوروی در نتیجه مقایسه اساطیر سه گروه نژادی آریاییان ـ هندوها، ایرانی‌ها و سکایی‌ها به چنین خلاصه آمده‌اند، که آن‌ها ریشه یگانه دارند، دارای تمدن نزدیک و مشابه می‌باشند. دربارهٔ موضوعی، که قبلاً مورد بررسی قرار داده‌ایم، آن‌ها چنین نوشته‌اند. «هم قبیله‌های هندی و هم ایرانی خود را آریایی نامیده، سرزمین خود را سرزمین آریا می‌گفتند. استفادهٔ این اصطلاح برای دیگر خلق‌های هندواروپایی (قبل از همه به آلمانی‌ها) زمیه علمی ندارد. واژهٔ

---

1. Ставиский Б.Я. Яценко С.А. Искусство и культура древних иранцев. - с.14.
2.. История Ирана. Под редакцией М.С. Иванова. М. 1977. - с. 37.

arya همچون نام خلق فقط در زبان‌های هندوایرانی موجوداست. آفرندگان وداها، داستان‌های پهلوانی، مرتب کنندگان اوستا، مؤلفان سنگ‌نوشته‌های پارس باستان خود را با چنین نامِ مسمی می‌کردند»[1].

این عقیده قبلاً از جانب دانشمند دیگر روس دیاکنف چنین تفسیر شده است: «انتساب arya در علم همچون نام طبیعی برای هندوان، فارس‌ها، مادها، سکایی‌ها، الن‌ها و همچنین خلق‌هایی، که در آسیای میانه زندگی کرده، با آن زبان تکلم می‌کنند، اثبات شده است».[2]

از این دو برخورد به مسئله انتساب به قوم آریایی برخورد دوم به واقعیت نزدیک بوده، روند طبیعی رشد جامعه آریایی را نشان می‌دهد و فقط خلق‌هایی را عضو آن قوم می‌شمارد، که دلایل ردناپذیر آثار خطی باستانی داشته باشند. ولی در اینجا باید یادآور شد، که قبیله و قوم‌های آریایی، که تا سدهٔ پنجم میلادی در این منطقه گستردهٔ آسیا تا اروپای غربی انتشار گردیده، زندگی فعال اجتماعی و سیاسی داشتند[3]، نه تنها در ظهور و تشکل فرهنگ خلق‌های تازه بنیاد این منطقه وسیع، بلکه در پدیدار شدن و تشکل گروه‌های نژادی آن نیز سهم بارزی داشته‌اند.

دیگر مسئله مهم، که قابل ذکر و یادآوریست، مقام و موقع تمدن آریایی، بویژه زبان‌های گروه هندوایرانی در خانوادهٔ زبان‌های هندواروپاییست. با وجود آن که امروز تعداد زیاد لوحه، اسناد و آثار مختلف دیگر کتبی باستانی مکینی، هیتی، اناتولی و غیره در دست محققین قرار گرفته است، زبان‌شناسان آثار خطی آریاییان، مخصوصاً ریگودا و اوستا را بطور گسترده استفاده می‌کنند. به بیان دیگر، هنوز هم منزلت زبان‌های باستانی آریایی در زبان‌شناسی مقایسه‌ای همچون سرچشمه بااعتماد معتبر می‌باشد.

انتوان میی دربارهٔ آثار کتبی زبان‌های هندوایرانی چنین می‌نویسد: «از تمام لهجه‌های هندواورپایی آثار هندوایرانی، در متن‌های کهن خود، در احیای منظرهٔ عمومی صرفی هندواروپایی انحراف کم‌ترین را نشان می‌دهد؛ فقط به وسیله آن در دوران تاریخی صرف هشت حالت را متمایز نمودن امکان‌پذیر است و غیره.

---

1. Бонгард –Левин Г.М., Грантовский Э.А. От Скифии до Индии. - с. 14.
2. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 149.
3. Ременников А.М. Борьба племен Северного Причерноморья с Римом в III веке. М. - Л., 1954.

به همین سبب دستور صرف و نحو مقایسه‌ای زبان‌های هندواروپایی فقط زمانی عرض وجود نمود، که زبان‌های هندوایرانی با زبان‌های یونانی، لاتینی و آلمانی مورد مقایسه قرار گرفتند. بدون آموزش متن‌های کهن هندوایرانی در این رشته علم، اقدام نمودن به پژوهش‌های جداگانه و مستقل و حتی به دست آوردن اطلاعاتی دربارهٔ این یا آن موضوع، که بیشتر از تصورات عمومی باشد، امکان‌پذیر نیست»[1].

امروز نیز توجه به زبان‌شناسی مقایسه‌ای کاسته نگردیده، تحقیقات در مرکزهای زبان‌شناسی اروپا با سرعت بیش از پیش ادامه دارند و هر سال در این موضوع شمارهٔ زیاد مقالات و آثار تحقیقاتی منتشر می‌شوند. به عقیدهٔ اینجانب در این سمت دانشمندان تاجیک باید پیشگام باشند، لیکن، متأسفانه، متخصصان تاریخ زبان و زبان‌شناسی مقایسه‌ای در تاجیکستان خیلی معدوداند. این کمبود باید به طور جدّی اصلاح شود و متخصصین دانشمند دارای سویه معاصر علمی در مؤسسه‌های تحقیقاتی و مرکزهای علمی بایستی تربیت شوند.

تفاوت مهم آثار خطی زبان‌های هندوایرانی در مقایسه با آثار کتبی باستانی باقی‌ماندهٔ دیگر خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی نه تنها عبارت از آن است، که آن‌ها از لحاظ زمانی به دوران قدیم متعلق می‌باشند، بلکه آن‌ها منعکس‌کنندهٔ اعتقادات آریایی‌های عهد باستان بوده، جنبه مذهبی دارند و بیانگر واقعیت رشد جامعه در مرحله مشخص می‌باشند. ازبس‌که به غیر از کتاب‌های ودا و اوستای متعلق به هندوایرانی‌ها آثار دیگر معتمد باستانی هندواروپایی کمتر می‌باشد، این آثار در جهت پیشرفت و رشد زبان‌شناسی مقایسه‌ای مقام مهم دارد. اثبات عمیق و جامع آن را در مثال اثر اخیر امیل بِنونیست متخصص مشهور این رشته «فرهنگ اصطلاحات اجتماعی هندواروپایی‌ها» به خوبی مشاهده می‌شود. او در این اثر خود اساساً اصطلاحات و واژه‌های زبان یونانی باستان را مورد تحقیق قرار داده[2]، اصطلاحات آن را با زبان‌های کهن آن دوره مقایسه کرده از آن‌ها نتیجه‌گیری نموده است، که بسیار صفحات تاریخ دور و تاریک یونان را روشن می‌کند. او در جریان پژوهش خود تقریبا ۴۷۰ واژگان و اصطلاحات مختلف زبان‌های مکینی،

---

1. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. - с. 92-93.

2. Бенвенист Э. Словарь индоевропейских социальных терминов. М. 1995. - с.36.

بیزانسی و یونانی جدید را مورد بررسی و تحلیل قرار داده، برای مقایسه تقریباً به همان اندازه از کلمه و اصطلاحات زبان‌های آریایی استفاده نموده است[1]. در پژوهش‌های او موضوع سلطه شاهنشاهی و صلاحیت‌های آن در ایرانشهر باستان منزلت و مقام ویژه‌ای دارد.

دانمشمندان شوروی ت.و.گامکریلدزی و م.م.ایوانف شیوهٔ پژوهش امیل بنونیست را ادامه داده، با اصول مقایسه زبان‌ها به بسیار مسئله‌های تاریخ کهن، بویژه اتحادیه‌های اجتماعی، اقشار و طبقات اجتماعی آریائی‌های باستان روشنی انداخته‌اند[2].

طوری که قبلاً ذکر گردید، مسئله نخستین میهن خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی و مادرزبان یگانه هندواروپایی تا کنون روشن نشده و پیرامون آن مباحثات ادامه دارند. ما به هر اندازه، که به دوران باستان نزدیک بشویم و فرهنگ و تمدن خلق‌های نامبرده را مقایسه نماییم، قرابت و عمومیت آن‌ها بیشتر گردیده، شباهت بسیار نزدیک آن‌ها را مشاهده می‌نماییم. این شباهت و نزدیکی در زبان‌های ودایی و اوستایی به حدیست، که به بیان ت.الیزارینکوا وداشناس نامدار روس «این همگونی به گونه‌ای بزرگ است، که گاهی دو متن به مثل دو نمونه یک متن باستانی، فقط از روی دستورهای گوناگون هماهنگی آوایی ساخته شده‌اند، تفاوت دارند»[3]. از این رو، بعضی دانشمندان چون خ. برتلمی، ا. جکسان کوشش کرده‌اند، که متن‌هایی اوستایی را به زبان ودایی برگردانند. در نتیجه اشعاری به وجود آمدند، که از شعرهای اصلی ودایی تقریباً تفاوتی نداشت. جالب آن است، که زبان ریگودا از لحاظ علامت‌های خود نسبت به آثار دیگر ودایی و نظم کلاسیک سانکسریت به زبان اوستا نزدیک‌تر است. طوری‌که متخصصین ذکر کرده‌اند، این دو آثار کتبی قدیم‌ترین خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی را نه تنها زبان، ویژگی‌های عمومی هنر شعر، بلکه محیط واحد بیان و زمینه ایجاد نیز با هم متحد می‌کند[4].

---

1. Бенвенист Э. Словарь индоевропейских социальных терминов. М. 1995. - с.432-447.

2. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы. - с.949 и далее.

3. Елизаренкова Т.Я. Ригведа. М., 1989. - с. 437.

۴. همان‌جا، ص ۴۳۷.

از این سخنان چنین خلاصه کردن ممکن است، که زمانی هندوآریایی‌ها هم مانند نیاکان هندواروپایی‌ها، در سرزمین واحد و مشترکی زندگی کرده، با هم مجاورت و نزدیکی داشته‌اند و با لهجه‌های مختلف یک زبان واحد و مشترک تکلم نموده، بنیاد تمدنِ بی‌نظیر آریایی را پایه‌گذاری کردند.

طوری‌که قبلاً ذکر گردید، دانشمندان ت.و.گامکریلدزی و و.و.ایوانف نخستین میهن هندواروپاییان را آسیای کوچک، شرق نزدیک تا به جنوب قفقاز شمرده، از این خانوادهٔ عمومی جدا گردیدن عمومیت لهجه‌ای یونانی ـ ارمنی ـ آریایی را به هزارهٔ ۵ـ۴ قبل از میلاد متعلق می‌دانند[۱]. هر سه زبان در همین دوره از هم جدا شده، هر یکی به سمت وطن تاریخی خود رهسپار گردید. دانمشمندان نامبرده چنین می‌شمارند، که قبیله‌های هندوایرانی در نیمه دوم هزارهٔ پنجم قبل از میلاد به شمال فلات ایران وارد گردیده[۲]، آن محل را همچون وطن نخستین خود انتخاب نمودند[۳]. به عقیدهٔ آن‌ها زبان عمومی هندوایرانی در اینجا تشکل کسب کرده، محض از همین محل هندوها بعداً به شبه جزیرهٔ هندوستان و ایرانیان به سرزمین کنونی خود ـ ایران رهسپار گردیدند. گ.د.کُمر دانشمند هندی معتقد است که خاستگاه نخستین آریایی‌ها در حدود اوکرائین، در حوضه‌های رودخانه‌های دنیپر و دن واقع می‌باشد[۴]. ماریان مُلی دانمشندان فرانسوی چنین منطقه را بخش‌های علیای رودخانه آمو و سرزمین خوارزم دانسته، او مطمئن است که در زمان ما قبل کوروش خوارزم دارای نظام مستحکم دولتداری و تمدن پیشرفته بوده است[۵].

اکثر مکتب‌های علمی هندوایران‌شناسی و به ویژه دانشمندان روس از قدیم آسیای مرکزی را وطن نخستین قبیله‌های آریایی می‌دانند.

ی.م.آرنسکی زبان‌شناس مشهور روس به مانند اکثر محققین کنونی چنین اندیشه دارد، که نه هند و نه ایران کنونی هیچ گاه نخستین میهن آریایی‌ها نبوده

---

1. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы. т. II. - с. 949 и далее.

۲. سنت مذهبی زردشتی سرزمین آذربایجان، به خصوص منطقه‌های ایران‌زمین را ائیریانه ویجه (آریاویج) می‌داند. (بندهشن، باب ۲۹ بند ۱۲)

3. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы. т. II. - с. 914.

۴. سه گفتار دربارهٔ آریاییان. تهران، ۱۳۵۳. ص ۸۹

۵. ملی م. ایران باستان، تهران، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۲.

است. او اندیشه خود را چنین ادامه می‌دهد: «علم وطن قدیم‌ترین قبیله‌هایی را، که با لهجه‌های آریایی حرف می‌زنند، آسیای میانه و نواحی حوالی آن می‌داند. همین گونه مطرح شدن مسئله نفوذ قبیله‌های آریایی زبان را به وادی رودخانه هند و اندکی بعد انتشار گروه دیگر این قبیله‌ها را در فلات ایران بهتر از همه شرح می‌دهد. چنین طرح مسئله را تحلیل نیایش‌های ودایی و اوستایی منعکس‌کنندهٔ زندگی و جهان‌بینی قبیله‌های کوچی دام‌پرور، که با گله‌های خود از دشت‌های پهناور آسیای میانه عبور می‌کردند و افکار و اندیشه‌های عمومی دربارهٔ راه‌های انتشار قبیله‌های باستانی با لهجه‌های هندواروپایی را به اثبات می‌رساند. این طرح مسئله را مشخصاً آن حدود جغرافی، که آفرندگان اوستا به وجود آورده و آن با توپوگرافی و توپونمیک آسیای میانه کاملاً موافق است، تصدیق می‌کند»[1].

ی.م.آرنسکی چنین حساب می‌کند، که ترتیب و تدوین ریگودا ـ کتاب اول وداها در آسیای میانه آغاز گردیده است. به عقیدهٔ او جدا گردیدن قبیله‌های آفرندهٔ وداها از نخستین میهن خود و دیگر گروه‌های قبیله‌های ایرانی در آغاز هزارهٔ دوم قبل از میلاد و قبائل ایرانی در ابتدای هزارهٔ یکم قبل از میلاد صورت گرفته است[2]. چون این تمدن در شمال، از رودخانه اورال، سیبری غربی و رودخانه ینی‌سی تا سرزمین قزاقستان، دامنه‌کوه‌های تیان‌شان، پامیر و وادی‌های زیبای آسیا میانه را در جنوب دربرمی‌گرفت، محققین روس ب.ی.ستاوسکی و س.ا.یتسینکو، سرزمین نخستین هندوآریایی‌ها، یعنی شاخه شرقی زبان‌های هندواروپایی را در دشت‌های جنوب روسیه و قزاقستان جای می‌دهند.[3] ر.گیرشمن و خ.توماس متخصصین وداشناس نیز نخستین محل سکونت آریایی‌ها را منطقه‌های نامبرده دانسته، چنین عقیده دارند، که شاخه‌های هندی و ایرانی از طرف شمال به سوی جنوب حرکت کرده، وارد سرزمین‌های امروزی خود شده‌اند.[4] ی.م.دیاکنف نیز شبه‌ای ندارد که خاستگاه قبیله‌های آریایی آسیای میانه بوده، چنین می‌شمارد، که آن‌ها بعداً از این

---

1. Оранский И.М. Введение в иранскую филологию. М., 1960. - с. 50.

۲. همان‌جا، ص ۵۱، ۵۵، ۶۰

3. Ставиский Б.Я., Яценко С.А. Искусство и культура древних иранцев. - с. 15

4. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы. т.II. - с.965.

منطقه به سمت‌های گوناگون آسیا تقسیم شده‌اند[1].

در بارهٔ محل نخستین اقامت شاخه شرقی خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی، که از روی تلفظ شمارهٔ صد در اوستا، گروه زبان‌های satəm گفته می‌شود، مباحثه‌ها ادامه دارند. ولی بازیافت‌های باستان‌شناسی در نیمه قرن گذشته از آلتای، قزاقستان، قرغیزستان و قلمرو تاجیکستان و حوالی آن و به ویژه کشفیات آن‌ها در ولایت چلیابینسک روسیه نشان دادند، که محض همین منطقه خاستگاه مردم آریایی بوده، همچون مردم متمدن تاریخ در اینجا تمدن آریایی ظهور نمود و تشکل یافت.

امروز در تاجیکستان و در نزد سایر تاجیکان آسیای میانه الفبای سیریلیک متداول می‌باشد. در کشورهای همزبان ما، یعنی افغانستان و ایران خط عربی اساس، که خط فارسی می‌گوییم، رایج است. سرنوشت خط با سرنوشت خلق سخت مربوط است. آن از تاریخ پرماجرا و شیب و فرازهای سرنوشت ملت حکایت دارد. بنابر این، دربارهٔ راه طی‌نمودهٔ ملت خود اندیشه نموده، بی‌اختیار به عمق تاریخ، آثار قدیمه، که سرچشمه زبان معاصر تاجیکی را روشن می‌کند، توجه من افزوده می‌شود. زیرا آثار مکتوب گروه زبان‌های هندوایرانی در خانوادهٔ هندو اروپایی هم از جهت قدمت و هم از جهت غناوت یکی از مأخذهای باوری بخش و معتمد می‌باشد.

یکی از نخستین نمونه‌های آن به زبان آریایی میتانی در متن‌های هیتی، که مربوط به زبان‌های هندواروپایی اول هزارهٔ دوم قبل از میلاد بوده، در آناتولی (سرزمین کنونی ترکیه) پدید آمده است، بنظر می‌رسد. از آن معلوم می‌گردد، که مردم سرزمین میتانی، که در حدود شمال میان رودان قرار داشت، در قرون ۱۷–۱۶ قبل از میلاد به خدایان آریایی اندرا، میترا، وارونا اعتقاد داشته، در پرورش اسپ مهارت فوق‌العادهای داشته‌اند.[2] در میان متن‌های بایگانی پادشاهان هیتی پنج لوحه باشندهٔ میتانی به نام کیکولی پیدا شده است، که به طرز و اصول تربیت

1. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 150.
2. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. - с. 88.

اسپ و استفادهٔ آن در دوچرخه‌های جنگی اختصاص یافته است.[1]

قدیم‌ترین آثار کتبی این گروه زبان‌ها، که زبان کهن هندی باستان می‌باشد، ریگودا است، که با خط هجایی هندی در هزارهٔ اول قبل از میلاد ثبت گردیده است. ولی زمان پیدایش آن به مراتب قدیم تر بوده، به هزارهٔ دوم قبل از میلاد انتساب می‌گردد. ترانه‌های قدیم‌ترین این کتاب باستانی قبل از آمدن آریایی‌ها به هندوستان، در محل سکونت قبلی آن‌ها تدوین شده است.[2] مطلب سر آن است، که بخش‌های قدیم‌ترین آن به لهجه تازه و شفّاف مرتب گردیده است. به عقیدهٔ آ.میی تمام لهجه‌های هندوآریایی، که در هند معاصر رشد یافته، با آن‌ها از کوه‌های هیمالیا تا به سرندیب (سری‌لانکای کنونی) حرف می‌زنند، ظاهراً در اساس انتشار لهجه‌های قدیم آریایی و قبل از همه انتشار زبان ریگودا به زبان قدیمه ودایی انشاء گردیده است. شکل نسبتاً نو زبان ادبی هند قدیم سانسکریت (معنی آن به طور مصنوعی ساخته‌شده) بوده، به آن متن‌های فراوان ما بعد ودایی، از جمله متن‌های برهمنی و اوپانیشدها که دارای محتوای مذهبی ـ فلسفی می‌باشند، شامل می‌شوند.[3] سانسکریت همچون زبان ادبی برابر با زبان‌های میانه (پراکریتی) هندی باقی مانده بعدا در اساس آن زبان‌های هندوآریایی معاصر هندی، بنگالی، پنجابی، سندخِی و غیره پدید آمده‌اند.

گروه زبان‌های نورستانی، که در نورستان (کافرستان قدیم) منطقه کوهستانی شرق افغانستان قرار دارد، گروه مخصوص زبان‌های هندوایرانی محسوب می‌شود. به آن زبان‌های کتی، اشکُن، ویگلی، پراسُن شامل‌اند، که فاقد خط می‌باشند. در پهلوی این زبان‌ها دسته زبان‌های دردی قرار دارد، که زیرگروه مخصوصی را تشکیل داده، به آن زبان‌های دملی، پشهای، گوربتی، شُمَشتی و به شاخه شرقی آن زبان‌های پخالورا، کشمیری، و برخی از زبان‌های امروزه در هونزا، شینه، گروی و غیره شامل می‌باشند[4].

---

1. Кляшторный С.Г., Султанов Т.И., Государства и народы евразийских степей. Санкт-Петербург, 2004. - с. 29.

2. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы... т.I. - с. 37.

3. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский... т. I. - с. 37.

۴. همان‌جا، ص ۳۷

گروه دیگر زبان‌های هندوایرانی زبان‌های ایرانی می‌باشند، که آثار باقی‌ماندهٔ دوران قدیم آن‌ها کتاب مقدس اوستا و سنگ‌نوشته‌های شاهان سلاله هخامنشی است. کتاب اوستا تقریباً در هزاره‌های دوم و اول قبل از میلاد تدوین گردیده، فقط در اول قرن‌های میلادی ثبت شده است. این کتاب به زبان اوستایی بوده است. زبان سنگ‌نوشته‌های شاهان هخامنشی با نام فارسی باستان موسوم است. زبان مادی (قرون ۸ـ۶ قبل از میلاد) بر مبنای واژه و جمله‌های علیحدهای، که در مأخذهای آشوری، یونانی و سنگ‌نوشته‌های هخامنشی موجوداند، برقرار می‌گردد.

زبان‌های فارسی میانه به گروه شرقی، که به آن زبان سکایی ـ ختنی (متن‌های دریافت‌شدهٔ مربوط به هزارهٔ اول میلادی)، سغدی، خوفی، برتنگی، روشانی، شغنانی راشاروی، یزغلامی، اشکاشمی، وخانی شامل گردیده، به گروه غربی آن فارسی کلاسیک، فارسی نو، دری، تاجیکی، کردی، بلوجی، تاتی، تالشی، آرمری، پراچی و بعضی لهجه‌های مرکزی ایران معاصر تعلق می‌گیرند[1].

امروز از برکت استقلال دولتی، زبان تاجیکی رونق تازه کسب نموده، روابط ما با همزبانان خود گسترده و عمیق‌تر می‌شود. به سبب استفاده زبان‌های باستانی در تاجیکستان، کشور ما به آثارخانه زبان‌ها می‌ماند. چندین زبان‌های قدیمه متعلق به گروه زبان‌های شرقی ایرانی در بدخشان و زبان یغنابی (سغدی) در وادی علیای رودخانه زرفشان هنوز هم موجودند. این زبان‌ها بحیث آزمایشگاه بی نظیر تحقیق تاریخ زبان می‌باشند که آن‌ها را حفظ کردن و هرچه بهتر از لحاظ علمی، بویژه زبان‌شناسی و مردمشناسی تحقیق نمودن ضرور است.

زبان‌های یغنابی، شغنی، وخانی، برتنگی، سرقولی و غیره به سبب در منطقه‌های کوهستان و صعب‌العبور واقع بودنشان باقی مانده، با زبان تاجیکی هنوز ادغام نگشته‌اند. نبود جاده ها، تجارت مداوم و عبور و مرور خاص این وادی‌ها اکثر مردم را در محدودهٔ زبان قدیمه محل خود نگاه داشته است. اکنون در تاجیکستان به ساختن راه‌های نو آغاز کردیم. شاهراه کولاب ـ خارغ ـ کلمه ـ قراقُرُم، هموار کردن راه گردنه در موضع دیودره ارتباط بدخشان را با مرکز جمهوری همه ساله امکان‌پذیر خواهد ساخت. به نظرم، در نتیجه تحولات دورهٔ نو تاریخ ملت‌مان شاید

---

1. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы... т.I. - с.37-38.

زبان‌های پامیری بر اثر روابط و تأثیر متقابل تغییر و تحول جدّی ناگذیر خواهند دید، ولی ما باید کوشش کنیم، که این زبان‌ها همچون ثروت معنوی خلق‌مان حفظ شوند.

چنان‌که ذکر شد، یک گروه بزرگ زبان‌های هندواروپایی، گروه شرقی یا satəm نام گرفته، با عنوان هندوایرانی معروف می‌باشند و به آن هندوها، ایرانی‌ها، تاجیکان و یک سلسله خلق‌های دیگری، که با این گروه زبان‌ها تکلم می‌کنند، شامل می‌شوند. خلق‌های مذکور خود را نه تنها آریایی می‌نامند، بلکه انتساب نژادی آنان در آثار کتبی باستانی آن‌ها نیز بازتاب داشته است. در آثار قدیمی هندوها ـ وداها، به ویژه ریگودا (دانش‌های مقدس) واژهٔ آریایی به صورت arya، در اوستایی تاجیکان و ایرانیان به شکل airya و در سنگ‌نوشته‌های پادشاهان هخامنشی در شکل ariya ثبت است.[1] هر سه شکل نام همچون صفت و اسم مفهوم تعلق داشتن به قوم arya را دارا می‌باشد[2]. ولی چون خلق‌های نامبرده زمانی در یک موضع، در سرزمین واحد زندگی کرده، زبان مشترک داشتند، این واژه از ریشه یگانه arya سرچشمه می‌گیرد.

به بیان امیل بنونیست متخصص معروف زبان‌شناسی مقایسه‌ای، معنی آن به حدی ضد و نقیض است، که آن را فقط با مقابل‌گذاری ترجمه کردن ممکن است. این کلمه نسبت به گروه مشخص آدمان یا فرد جداگانه‌ای استفاده می‌شود، که گاه مفهوم مشخص مثبت و گاه همچون دشمن معرفی می‌گردد[3].

او معنی واژهٔ arya (مشتق از ریشه ari) را چنین ترجمه کرده است: کسی، که مواظب مهمان است، یعنی حامی مسافر، یعنی صاحب خانه. شکل دوم واژهٔ arya (با تکیه آوایی بالای حرف اول آن)، که از واژهٔ arya مشتق می‌گردد، «منسوب به مهمان»، یعنی مهمان‌نواز تعبیر می‌شود. در ادامه امیل بنونیست می‌نویسد. «آریایی‌ها برای آن که انسان‌دوستی خویش را در برابر بربریت خلق‌های دیگر نشان دهند، خود را مهمان‌دوست نامیده‌اند».[4] دانشمند فرانسوی در آخر اندیشه‌های خود را

---

1. Дюмезиль Ж. Верховные боги индоевропейцев. М. 1986. - с.174-175.
۲. رازیه. دانشنامهٔ ایران باستان، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۵۵.
3. Бенвенист Э. Словарь индоевропейских социальных терминов. - с.241.
۴. همان‌جا، ص۲۴۱

خلاصه کرده، به چنین نتیجه می‌رسد. «ari یا arya مسلماً طبقه ممتاز جامعه را معرفی می‌کند، که ظاهراً به تقسیمات دوگانه جامعه اکزاگمی، که هردو جانب با هم نزدیک و یا در حالت تضاد می‌باشند، وابسته است. اصطلاح تولیدی arya، که در اول مفهوم فرزندان ari (یا arya) یا انتساب نژادی آن‌ها را افاده می‌کرد، تدریجاً اسم عمومی تمام گروه قبیله‌ها گردید، که موجودیت اجداد عمومی را پذیرفته، مراسم عمومی مذهبی انجام می‌دادند».[1] اکثراً این نام در برابر غلامان به اشخاص آزاد اطلاق می‌شد. دانشمندان شوروی ت. و. گامکریلدزی و و.و.ایوانف واژهٔ ara هیتی، که معنای دوست، رفیق را دارا می‌باشد، ari زبان هندی باستان، که مفهوم دوست، بیگانه، اجنبی و از سنگ‌نوشته‌های داریوش اول واژهٔ arianam، که معنی سرزمین آریایی‌ها را داراست و ایران کنونی و الن‌های استینی از همان ریشه است، مثال آورده، برآمد واژهٔ ari را به ریشه ar هندواروپایی منسوب دانسته‌اند که دارای معنی‌های «جناب، صاحب، مهمان و اجنبی» می‌باشد.[2]

پ.تیمی، که در سال ۱۹۳۸ به نام «بیگانه در ریگودا» اثری تألیف کرده است، اسم ریشه ari را دارای چنین معنی‌ها دانسته است؛

عمل‌کننده، کوشش‌کننده؛ کوشش‌کننده (در مناسبت با خدایان)، زاهد تقوا دار (در خصوص آدمان)؛

کوشش‌کننده (با خواندن ترانه، نیایش و دعا برای خدایان)؛ حریص، حریص ثروت، حریص جنگ؛ خداناشناس، دهری؛ دشمن؛[3] از سوی دیگر، به عقیدهٔ این دانشمند، اسم ریشه ari در ریگودا معنی مستقل «بیگانه» را دارد. این اندیشه خود را گسترش داده، معنی «بیگانه» را بیشتر تفسیر می‌کند.

۱ ـ بیگانه همچون دوست؛ همچون مهمان و کسی، که از پشتیبانی برخوردار است؛ همچون دریافت‌کنندهٔ هدیه و خدمت؛ همچون دریافت‌کننده و بخشندهٔ دعای نیک و مدح و ستایش.

۲ ـ بیگانه همچون دشمن؛ همچون تهدیدکننده؛ همچون رقیب در دعای

---

1. Бенвенист Э. Словарь индоевропейских социальных терминов. - с.243.
2. Гамкрелидзе Т.В., Иванов В.В. Индоевропейский язык и индоевропейцы... т.II. - с.775.
3. Дюмезиль Ж. Верховные боги индоевропейцев. М. 1986. - с.174-175.

خدایان؛ همچون نیرومند و توانا؛ همچون صاحب نعمت‌های فراوان؛ همچون رقیب یا دشمن.

در ریگودا arya با شُدره قشر پائین ترین و آخرین اجتماعی هندوان مقابل گذاشته می‌شود. گویا این کلمه بیانگر سه طبقه والامقام جامعه آریایی‌ها (برهمن‌ها، کشتریه‌ها، ویشیه‌ها) است و معنی «صاحب»، «خواجه» را دارد. محقق مذکور می‌نویسد: «چرا آریاییان به خود چنین نامرا گذاشته‌اند»؟ و به سؤال خود چنین پاسخ می‌دهد: «تا که از بربرها تفاوت داشته باشند. کسانی خود را با نام «صاحب» یا «خواجه» مسمی کرده بودند که در میان افراد از لحاظ زبان و مذهب بیگانه پاکی و نجابت خود را همچون نشانه فرق‌کنندهٔ انسانی در مقابل خشونت بربرانه همسایه با افتخار نمایش دهند».[1]

محقق دیگر این مسئله ژرژ دومیزل معتقد است، که در ریگودا arya همچون لقب خدا آمده، از جمله، چون مشتق نخستین از ari معنی «مربوط به آریایی‌ها»، «جهان آریایی» و «پشتبان جهان آریایی‌ها» را شامل می‌باشد. به اندیشه این دانشمند، arya با تکیه در آخر واژه «جهان (مجموع عمومی) آریایی‌ها» و یا «فرد معمولی آریایی» معنی می‌دهد.[2]

جالب است، که در ریگودا بزرگ‌ترین خدایان اساطیری باستانی هندوها با نام ariya یاد شده‌اند. مثلاً، میترا و وارونا (۲؛ ۳۵، ۲؛ ۴۱، ۱۶؛ ۳، ۱، ۷، ۸) با اصطلاح دو اسوره arya، اگنی (۱؛ ۴) اول arya و سپس رجه arya، در بند ۷۸ فرشته سپیده دم – اوشا – آریا، در بند ۷۹ (۱۰؛ ۳۴، ۱۳) ساویتر arya ذکر شده‌اند. در ودا عنصر غیر آریایی با اصطلاح «دسیه» افاده گردیده است.

طوری که ژ.دومیزل ذکر کرده است، airya ایرانی نیز از ریشه ari است. در اوستا در شکل airya آمده، چون ریشه زبان هندهٔ قدیم و اوستایی یکیست، مفهوم آن را به مثل arya وداها تعبیر کرده‌اند.[3] در گات‌ها، که نیایش پیامبر آریاییست، چنین واژه وجود ندارد. چنین واژه و مشتقات آن بیشتر در یشت‌ها بنظر می‌رسد. مورد استعمال آن در اوستا نسبت به ریگودا به کلی فرق می‌کند. ظاهراً، فاصله

---

1. Дюмезиль Ж. Верховные боги индоевропейцев. - с.176.
2. Дюмезиль Ж. Верховные боги индоевропейцев. - с.184
۳. همان‌جا، ص ۱۹۲

زمانی میان تدوین ریگودا و اوستا در اینجا آثار بیشتری باقی گذاشته است. اگر در ریگودا اصطلاح arya خاصیت کاملاً اساطیری داشته، بیش از همه به خدایان و نیروهای فوق‌الطبیعی انتساب شده باشد، در اوستا آن با مفهوم اصلی و طبیعی خود استفاده گردیده است. با وجود آن‌که بخش‌های اوستا در مرحله‌های گوناگون تدوین و مرتب گردیده است، مفهوم واژهٔ نامبرده چنین می‌رساند، که آریایی‌ها در دورهٔ تدوین اوستا نه تنها دارای سیاست و دولتداری، بلکه صاحب سرزمین و وطن خود بوده، به نام و نسب خود افتخار می‌کرده‌اند. آن‌ها خود را منسوب به airya دانسته، خلق‌های بیگانه را aniariyay (غیرآریایی) (زامیادیشت بند ۵۷) میگفتند. به تعبیر دیگر، اصطلاح airya در یشت‌ها بیشتر انتساب نژادی آدمان، نام کشورها و مملکت‌های آریایی را بیان می‌کند. این اصطلاح بیش از همه در تصریفات گوناگون کلمه‌های مدنی دهیو (مملکت، سرزمین، منطقه)، شیانه (محل، جای) خشوسه (آبادی، جای زیست) استفاده شده است. آن از جمله در ترکیب‌های آئیریادائینه‌- سرزمین‌های آریایی (یشت ۸ بندهای ۹، ۳۶، ۵۸، ۶۱؛ یشت ۱۹ بندهای ۹، ۳۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱)، آئیرینه دهیو- ممالک آریایی (یشت ۵ بندهای ۵۸؛ ۱۱۷؛ یشت ۱۳ بند ۱۴۳؛ یشت ۱۹ بندهای ۵۷، ۵۹، ۶۸؛ تیریشت بندهای ۴۱، ۴۳)، آئیریوشیانه- اقامتگاه، محل‌های سکونت آریایی (یشت ۱۰ بند ۱۴)، آئیریوخشوسه- آبادی‌های آریایی (تیریشت بند ۳۷، وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۳۹) و نسبت به ساکنان بومی سرزمین، یعنی آریایی‌ها (یشت ۵ بند ۶۹، یشت ۱۹ بند ۳۷) استفاده شده است.

در اوستا همچنین از وطن نخستین و افسانهای آریایی‌ها آئیریانم ویجه ـ پهنا و وسعت‌گاه آریایی (وندیداد فرگرد ۲ بند ۲۱، یشت ۱۸ بند ۵، یشت ۱ بندهای ۳، ۲۱) ستایش فراوان به عمل آمده است. نام کنونی کشور ایران نیز از واژه arya پدید آمده، شکل جمع آن aryanam می‌باشد. با رشد و تحول زبان فارسی آن نخست شکل ایی ران و سپس ایران را به خود گرفته است[1].

1. Бенвенист Э. Словарь индоевропейских социальных терминов. - с.241.

آریایی‌ها در آسیای میانه

ما در بخش تاریخ آموزش نخست میهن آریایی‌ها افکار و عقیده‌های دانشمندان آریاشناس را اقتباس نمودیم. از مأخذهای تأریخی، کتبی، زبانی و باستان‌شناسی برمی‌آید، که آریایی‌ها حدّاقل در آخر هزارهٔ ۳ـ۲ قبل از میلاد از شبه جزیرهٔ بالکان تا دریای بایکال، از حوضه‌های رودهای دن، ولگا، اورال و آب تا هندوستان مرکزی و از سرحدات مغولستان از تبت تا دریای مدیترانه سکونت داشتند. آن‌ها در آسیای غربی در قرون ۱۶ـ۱۴ دولت میتانی‌ها، قرون ۹ـ۶ دولت مادها، قرون ۶ـ۳ نخستین امپراتوری جهانی هخامنشی‌ها را تشکیل نموده، به تمدن جهانی سهم ارزشمندی گذاشته‌اند. آریایی‌های کشاورز در آسیای مرکزی مؤسسین دولت کیانیان نخستین دولت متمرکز بزرگ آریایی‌ها می‌باشند، که حدود بزرگ آسیای مرکزی را دربرمی‌گرفت. نخستین تشکیل‌کنندهٔ دولت‌ها و تمدن‌ها در سرزمین اوکرائین و روسیه آریایی‌ها؛ کمیری‌ها و سکایی‌ها بودند. فرهنگ‌های نسبتاً پیشرفته سکایی ارکئیم جنوب سیبیری حوضه پهناور شنجان و گانور باستان همچنین «راه یلیم» و «راه غربی مریدمانلی» آفریده‌های مردمان آریایی می‌باشد.

تقریباً همه دانشمندان اعتراف می کنند، که نام اتنیک آریایی‌ها در قرن

برنجی معلوم و مشهور گردید و تمدن خاص آریایی شکل تام بخود گرفت. بدین جهت، ما ساختار این فصل کتاب خود را بر مبنای مواد همین دوره، یعنی مرحله صاحب‌دولت ومتمدن شدن آریایی‌های آسیای میانه (در هزارهٔ ۲ تا میلاد) گسترش دادیم و از این رو، دربارهٔ تمدن‌های تا قرن برنجی، که راجع به ایجادگران آن‌ها هنوز مباحثات علمی ادامه دارند، ما تنها بعضی نکته‌هارا یادآوری می‌نمائیم.

دانشمندان با تکیه به مقایسه و مطالعه مواد از زیر خاک بازیافت گردیده و زبان قرون بعدی خصلت‌های اتنیک آدمان کنونی را از زمان نئولیت (دوره نوسنگی)، که هزارهٔ ۷ـ۶ تا میلاد را دربرمی‌گیرد، متمایز می‌سازند. زیرا دوره نوسنگی زمان پیدایش و رونق یافتن برداشت و تولید مواد می‌باشد.

اختراع تیر و کمان در دوره میانه دوره سنگی (مزولیت) به نسل بشر امکان فراهم ساخت، که جانوران وحشی را رام نموده، دام پروریرا به راه اندازد. پیدا شدن دام‌پروری آدمان را وادار به ساختن منزل و آغل کرد و مهمتر از همه انسان زندگی ساکن را آغاز نمود. زندگی تخته نشینی به آباد شدن روستاها و صنایع کشاورزی باعث گردید. در آسیای میانه نخستین زارعین در بخش پائینی رود تجن در قسمت جنوبی ترکمنستان کنونی عرض وجود نمودند. کارشناسان چنین عقیده دارند، که زارعین از سمت غرب از نواحی خراسان در هزارهٔ ۶ تا میلاد به اینجا آمده‌اند. جیتون نام باشگاه در حوالی عشق‌آباد (اشک‌آباد) می‌باشد. جیتونیان در ابتدا به کشت گندم، جو، پرورش دام از قبیل بز و گوسفند مشغول بودند. مدنیت جیتون ادامه مدنیت دوره سنگی میانه (مزولیت) می‌باشد. یادگاری‌های مدنیت جیتون در دامنه‌کوه‌های کاپداغ (کبوداغ) باقی مانده‌اند. در نواحی بامی، کلات و گیاسرتپه روستاهای خرد آن‌ها تحقیق شده‌اند. خانه‌های مسکونی در آن از یک سنگیه برابرپهلو عبارت بوده، از پاخسه و کاه‌گل ساخته شده‌اند. خانه‌ها جای سکونت، غذاخوری و خوابگاه و آتشدان و انبار داشتند. آن‌ها برای خانواده‌های خرد ساخته شده‌اند. در روستاهای جیتون تا ۱۸۰ نفر سکنه اقامت می‌نمودند. جیتونیان برای پرورش زراعت از آب برف و باران استفاده می‌کردند. آلات و افزارشان همه از سنگ چخماق بودند. در روزگار آن‌ها هنوز دورهٔ مادرشاهی حکمفرما بود. کلیدهای کوچک با تصویر زن‌های عریان زیاد پیدا شده‌اند، که رمز مادرخدا، بزرگی زن و مادر بودند. از استخوان هر گونه آلات و اشیا، از گل کاسه،

خمره و خم‌ها ساخته‌اند. کاسه‌ها با رنگ سرخ نقش‌های موجی دارند، که بیانگر امواج آب می‌باشند. جیتونیان مرده‌های خود را در قبر در حالت دینگگ خوابانده، به بالایشان رنگ سرخ پاشیده دفن می‌کردند.

بازیافته‌ها از آلتین تپه (نمازگاه شماره ۵ و ۶)

دوره برنج به دیگرگونی‌های بزرگ اقتصادی، سیاسی، مذهبی، اجتماعی و پیدایش پیشه وری و کشاورزی در زندگی انسان‌های قدیم، از جمله نیاگان آریایی ما باعث گردید.

در سال‌های ۷۰-۸۰ قرن ۲۰ در حدود آسیای مرکزی یادگاری‌های زیاد دوره برنج کشف و مورد پژوهش قرار گرفتند. باستان‌شناسان در ضمن پژوهش کشفیات مذکور فکر و ملاحظه‌های گوناگون را در ارتباط به زندگی آدمان آن دور و زمان ابراز داشته‌اند. و.م.ماسون و و.ی.ساریانیدی مواد این دوره را تحلیل نموده، به خلاصه‌های معتمد علمی آمدند.

در زمان دوره نو سنگ و دوره برنج وادی سغد را کشاورزان آباد کرده بودند، اما باشگاه‌های آن دوره همه زیر خاک مانده، خراب شده‌اند و تا امروز دسترس باستانشناسان نگردیده‌اند. باستان‌شناسان در حوالی پنجکنت در علیای رودخانه سغد، در قسمت شرقی کانال وَرَغسر روستای آدمان دوره سنگ و مس و دوره برنج را در موضع بنام سرزم کشف کردند. واژهٔ «سرزم» معنی سر زمین را دارد. واقعاً هم در این موضع رود سغد (زرفشان) از تنگ کوه‌های بوتّمان بیرون آمده، به سوی وادی سغد جاری می‌شود. باشگاه سرزم تقریبا مساحت ۱۰۰ هکتار زمین را دربرمی‌گرفت و ادامه مدنیت دوره میانه سنگی (مزولیت) و دوره نو سنگی (نئولیت) این دیار محسوب می‌شد. رهبر حفریات سرزم دانشمند تاجیک، شادروان اسحق اف چنین عقیده دارد، که اهالی سرزم از نواحی مرو اوستایی (نمازگاه و آلتین‌تپه) به اینجا آمده اند[۱].

آثار در سرزم بازیافت گردیده، با تمام مرکزهای مدنی آن زمان از قبیل نمازگاه و آلتین‌تپه، مُندیگک و شهر سوخته، میرگر و پیرک، خَرَبّه، حصار و تورانتپه رابطه مستقیم دارد. سرزم در هزارهٔ ۴ تا میلاد عرض وجود نموده، تقریباً دو هزار سال وجود داشته است. در این مدت آن از یک باشگاه معمول دام پروری به شهر بزرگ کشاورزان و پیشه وران و بازرگانان تبدیل یافته است. پژوهشگران سرزم حدس می‌زنند، که در ابتدای هزارهٔ ۲ تا میلاد در این شهرک ۸ هزار نفر اهالی اقامت داشته است.

عمارت‌های سرزم از خشت خام اندازهٔ ۵۰x۲۵x۱۰ سانتی‌متری اعمار

۱.مفصلاً نک.: Исаков А. Саразм. Душанбе, 1991 - с. 100.

گردیده، از داخل و بیرون با گل انداوه شده‌اند. در سرزم بناهای مسکونی، اداری و مذهبی کشف و تحقیق شده‌اند. استقرار و موقعیت بناهای سرزم بیانگر آنست، که به طبقه‌های اجتماعی تقسیم شدن سکنه آن آغاز گردیده بود. مثلاً، بناهای مسکونی اکثراً در سمت شمال و غربی، ساختمان‌های اداری در بخش جنوب و شرقی مستقر شده‌اند. دکان‌های پیشه‌وری در پهلوی بناهای اداری و خیابان‌های اساسی واقع بوده‌اند.طرح بناهای مسکونی از بناهای اداری تفاوت داشتند.

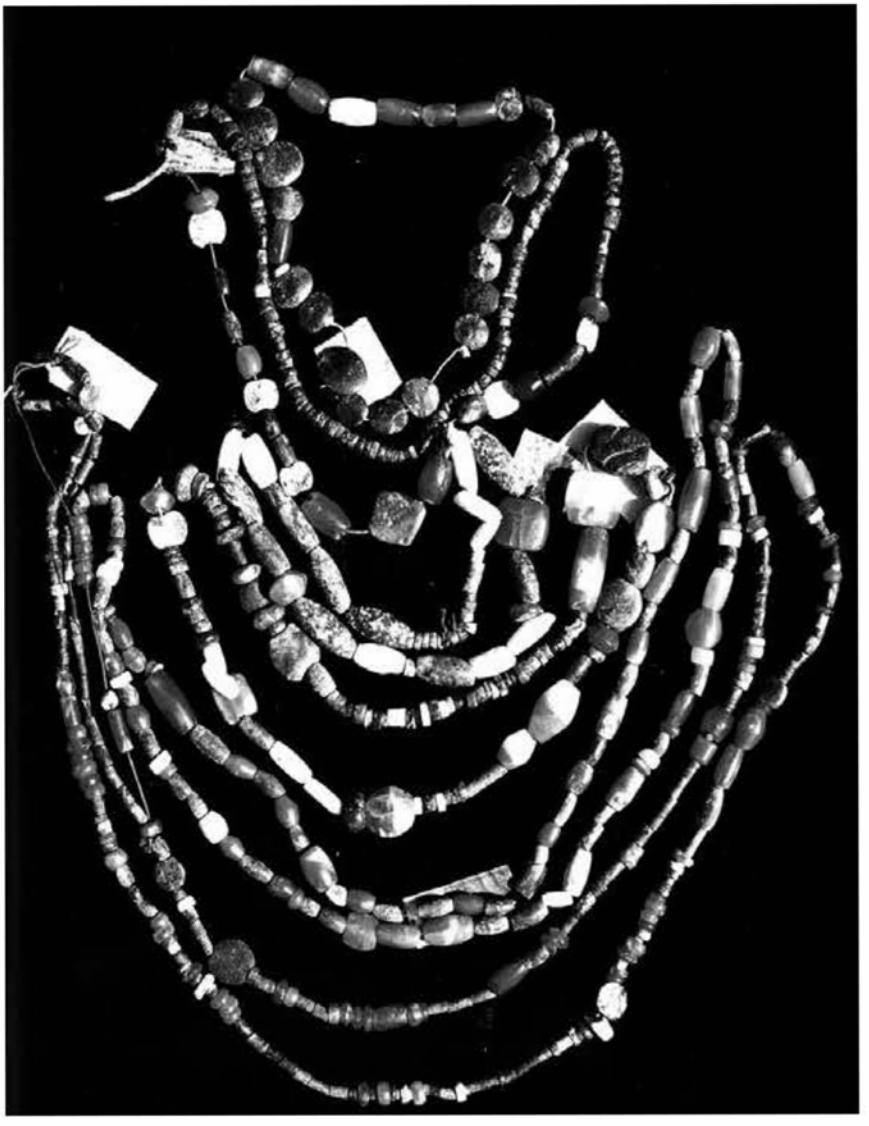

بازیافته‌ها از سرزم

بازیافت‌های سرزم

بناهای مسکونی در اطراف حولی مستقر بودند، که چنین سنت معماری امروز هم در سرزمین تاجیکان ادامه دارد. همه خانه‌ها دارای اطاق خواب، انبارخانه و آشپزخانه می‌باشند. خانه‌های نشیمن را از یکدیگر پس‌کوچه‌ها جدا می‌کردند. بناهای اداری از تالارهای بزرگ دهلیزدار عبارت بوده، بالای پایه خشتی قرار داشتند.

در سرزم کورهٔ سفال‌پزی دوطبقه‌ای کشف شده است، که در آن ظرف‌های گوناگون سفالی پخته می‌شدند. وجود خمدان مذکور دلیل موجود بودن کلال‌گری حرفه‌ای می‌باشد. در سرزم پیشه وری، از جمله بعمل آوردن مس، سنگ‌های گران‌بها و آرایشی، زرگری رواج و رونق داشته بوده است. ساکنان سرزم با همه مرکزهای مسکونی شرق نزدیک و میانه روابط تجارتی و فرهنگی برقرار کرده بودند.

در هزارهٔ ۳ تا میلاد عده‌ای از مردم به کشاورزی، برزگرِ زمین‌های آبی و دیمی، دام‌پروری لیلاقی مشغول بودند. تمدن سرزم، تمدن پیشرفته شهری زمان خود بوده است.

در سرزم قبر کدبانوی را کشف نمودند، که در زندگی ثروتمند بود. در قبر جواهرات زرین، سنگ‌های گران‌بها، صدف و غیره یافت شدند، که از مقام زن در جامعه سرزمیان دلالت می‌نمایند.

پرستش آتش و گاو تور شهادت نسبتاً واضح آئین سرزمیان می‌باشد و این گواه آن است، که در دورهٔ مذکور سرزمیان آتش را بزرگ داشته، آن را پرستش می‌کرده‌اند و دین سپاس به آتش را اساس گذاشته بوده‌اند.[1]

سرزم در ابتدای هزارهٔ ۲ تا میلاد به مثل دیگر منطقه‌های آسیای مرکزی گرفتار خشک‌سالی گردید و مردم آن به دامنه‌کوه‌ها و محل‌های به آب نزدیک کوچ کردند.

در زمان دوره نو سنگی (نئولیت) در دامنه‌کوه کاپداغ ترکمنستان کنونی در هزارهٔ ۶ ـ ۵ تا میلاد تمدن کشاورزی رونق پیدا کرد. تمدن کشاورزی دوره مس و سنگی ادامه مدنیت دوره نو سنگی جیتون در سطح نسبتاً بلند رشد انسانیت محسوب می‌شد.

---

1. Исаков А. Саразм. - с. 126.

تمدن دوره برنج در یادگاری نمازگاه خوب آموخته شده است.[1] قشرهای مدنی نمازگاه ۴ به سال‌های ۲۹۰۰-۲۳۰۰ قبل از میلاد تعلق دارند، که مرحله اول دوره برنج را دربرمی‌گیرند. ویژگی‌های اساسی این دوره را و.م.ماسون در مدنیت ابتدای دوره برنج یادگار نمازگاه ۴ چنین شرح داده‌ست: ظرف‌های گوناگون رنگ با نقش‌های هندسی، که در ابتدا دست‌ساز بوده‌اند، در این دوره توسط چرخ کوزه‌گری ساخته شده‌اند، در این دوره گداختن مس و ساختن آلات مسین از ترکیبات مس و ارسنیک رونق پیدا کرد. دسته سنجاق‌های از آن ساخته‌شده آرایش مرکب دارند. مجمرهایی پیدا می‌شوند، که از آهک سنگ مرمرمانند با پایه بلند ساخته شده اند،[2] یادگاری‌های این دوره بیشتر در کوه کاپداغ موقعیت دارند، که به قسمت‌های شرقی و غربی تقسیم می‌شوند. مواد نمازگاه‌تپه و آق‌تپه اشک‌آباد شهادت می‌دهند، که در غرب برابر ظرف‌های نقشدار با سبک قراتپه پیدا شده؛ ظرف‌های خاکستری‌رنگ باقی مانده‌اند. در یادگاری‌های شرقی سفال سازان ساختن ظرف‌های نوع گیوکسوری را (آلتین‌تپه و حوض‌تپه) ادامه داده‌اند. ظرف‌های خاکستری‌رنگ خیلی نادر می‌باشند، که در نتیجه تجارت خارجی به اینجا وارد شده‌اند.[3]

کشاورزی و دامداری در اساس سنت قدیم خود رونق یافته است. گونه‌های ارابه چارچرخه، که به شتر بسته می‌شد، حاکی از آن است، که این نوع وسیله نقلیه در آن دور و زمان معمول بوده است. در آخر این دوره همه ظرف‌های سفالی در چرخ سفال‌سازی تهیه می‌شدند. در رشته ذوب فلزات مس و ارسنیک با آمیخته سرب استفاده می‌شد.

تحقیقات آلتین‌تپه حاکی است، که خانه‌های مسکونی از دو تا چهار اطاق داشتند. خانه‌ها با هم نزدیک در اطراف میدان باز اعمار شده‌اند. اطراف روستا با دیوار ضخیم احاطه می‌شد. در فاصله بین دیوار حفاظتی و بناها سغانه‌های دستجمعی واقع می‌باشد، که طرح آن‌ها به مثل زمان دوره نو سنگی مدور نبوده، شکل مربع مستطیل را به خود گرفته‌اند. در خانه‌های مسکونی عبادتگاه با محراب

---

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 143.
2. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 158.
3. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 151.

دارای نقش صلیب و مجسمه‌های زن به نظر می‌رسد.

در این مرحله تاریخی بناهای بزرگ پیدا می‌شوند. عرض دروازهٔ ورودی روستا ۱۵ متر و ضخامت دیوار اطراف آن ۶ متر بوده است. رشد مدنی و به عمل آوردن فناوری فلزات با استفاده از برنج باشندگان این سرزمین را به دوره میانه برنج وارد کرده است. تمدن خاص این دوره در قشرهای نمازگاه، آلتین‌تپه به خوبی مشاهده می‌شود. دوره میانه برنج نیمه دوم هزارهٔ ۳ تا ۲ تا میلاد را دربرمی‌گیرد. ویژگی این مرحله پیدایش و رونق شهرها و در خُمدان‌های دوطبقه‌ای پختن ظرف‌های ظریف و نفیس می‌باشد.

در جمله وسایل روزگار کاردهای پشت‌شان ضخیم، نیزه، پیکان، سنجاق و آلات آرایشی، که قبضه آن‌ها بعضاً به تندیس حیوانات مزین می‌باشند، افزوده‌اند. مهره‌ها دارای نقش هندسی و تصویرهای حیوانات افسانوی و اساطیری در همین زمان پیدا می‌شوند.

تندیس‌های زنان، که قبلاً موی سر مجعد به پیش آویزان داشتند، اکنون موافق مواد نو موی سر را در کیسه‌های مشبک جمع می‌کردند. مجسمه‌های زنانی پیدا شدند که بازوها و دیگر جای‌های آن‌ها خط‌کشی شده‌اند، که شاید معنی و مضمونی داشته‌اند. در این دوره نمازگاه تپه و آلتین‌تپه مرکزهای مدنی، دینی اداری و تولیدی ناحیه حساب می‌شدند.

یادگاری آلتین‌تپه نسبت به نمازگاه‌تپه بهتر تحقیق شده است، آن از لحاظ ساختار به محله‌ها تقسیم شده بود. در هر محله اهالی وابسته به پیشه خود اقامت داشتند. در قسمت شمالی شهر در مساحت ۲ هکتار پیشه وران می‌زیستند. در محله آن‌ها مقدار زیاد کوره‌های دوطبقه سفالپزی بررسی شده‌اند. موجودیت کوره‌های زیاد حاکی از آن است، که با آلات سفالی روزگار نه تنها باشندگان آلتین‌تپه، بلکه روستاهای همجوار نیز تأمین می‌گردیدند. رشد هنر سفال‌سازی پیشه وران متعدد را در شهر گردهم آورده بود.

بناهای مسکونی از اطاق‌های بسیار عبارت بودند، که آن‌ها توسط کوچه‌ها با پهنای ۱ تا ۲ متر از هم جدا میشدند. خانه‌های ثروتمندان مطابق نقشه ساخته گردیده، شکل خانه‌های درونی و بیرونی آن‌ها از هم فرق داشتند.[1]

---

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 168-169.

در این دوره معبد بزرگ سه‌پلّه‌ای بارتفاع ۱۲ متر و پهنای ۲۱ متر اعمار گردیده بود. بعداً بنای معبدها بازسازی شده، با پهنای تا ۵۵ متر در بالای پایه ۳ متری بنیاد می‌شود. به عقیدهٔ و.م.ماسون، این منزل موبد بزرگ است. معبد از اطاق‌های زیاد زیارتی، معیشی و مقبره عبارت بود. بخش مقبرهٔ آن به مثل دهلیز اعمار شده، اطاق‌های دارای تعینات گوناگون داشت. محراب آتش در بالای پایه قرار دارد. آرامگا ها، که شاید در آن سرور اولاد یا سرور دین مدفون باشد، در محل مرتفع واقع است. در نزد محراب ظرف‌ها و هر گونه اشیای مراسمی از جمله سنگ مدور سوراخ دار، مجمر بلندپایه، اشیای زینتی، سر گرگ و سر گاو از طلا ساخته شده کشف شدند.[1]

آلتین‌تپه همچون مرکز طبقه‌های اجتماعی، اقتصادی، دینی و اداری ناحیه محسوب می‌شد. دربارهٔ مرکز تجارت بودن آلتین‌تپه اطلاعات ناچیز در دست است. مواد معدنی و فیروزه از خارج وارد می‌شد. دیوار درآمدگاه جنبه حفاظتی نداشت. عدم وجود دیوار حفاظتی با برج‌های تیراندازی از آن گواهی می‌دهند، که سکنه آلتین تپه از تهدید خارجی ایمن بودند.

کشاورزی و دامداری مشاغل اساسی اهالی آلتین‌تپه را تشکیل می‌نمود. در همه خانه‌ها تنور و سنگ هاون وجود داشتند. در همین زمان سگ بحیث پاسبان در روزگار مردمان ساکن آسیای میانه پیدا شد.

یکی از دستاوردهای فنی دوره برنج میانه با کیفیت مطلوب در چرخ سفال‌سازی سریع ساختن ظرف‌های گوناگون می‌باشد. نقش و نگار در ظرف‌های پیشین از بین رفته، نقّاشی تازه جای آن را می‌گیرد. سفال‌سازان به نازکی، نفاست، تنوع و تعینات ظرف‌های سفالی توجه ویژه مبزول می‌داشتند. تولید وسایل برّنده، کاردهای دودم، یک دمه، داس پارکال، خنجر، پیکان‌های سه تیغ، تبر، نیزه، داس و غیره افزایش یافت.

در این دوره، از برنج و نقره و طلا ساختن اشیای آرایشی زنانه و مردانه رواج و رونق یافت و به همچون این مهره‌های گوناگون به وجود آمدند. در میان آن‌ها مهره‌های نقره‌ای نیز وجود داشته‌اند. مهره‌ها بیشتر شکلهای هندسی و صلیبی داشتند. در بعضی از آن‌ها تصویر بز کوهی، پلنگ، عقاب، اژدهای سه سر با بدن

---

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 170-171.

پلنگ نقش گردیده است. سرهای اژدهای سه سر یکی عقاب و دوتای دیگر سر مار می‌باشند.

یکی از ویژگی‌های این دوره افزودن مجسمه‌های زنانه، تغییر طرز تدوین آن‌ها با نظرداشت نهایت زیبایی، موزونی زنانه و تصویر سیمای واقعی زن می‌باشند. درتن زن‌ها با قلم تیز تصاویر نباتات، ستاره و دیگر علامت‌ها ترسیم شده‌اند، که به خطهای تصویری شباهت دارند.[1] از طرف دیگر و.م.ماسون حدس زده است، که آلهه آلتین‌تپه نقش‌های گوناگون خداهای ابتدایی را ایفا می‌کرد: تصویر نباتات در شکم الهه سرپرست نباتات، نقش موج خدای آب، نقش ستاره خدای آسمان را بیان می‌نمود.[2]

در دوره برنج میانه در جامعه آلتین‌تپه تحولات بارز اجتماعی صورت گرفت. اهالی آلتین‌تپه طبق اطلاعات باستان‌شناسی از سه گروه عبارت بود. منزل‌های نمایندگان گروه نخست بزرگ و دارای اطاق‌های متعدد بود، طرح مشخص نداشت و کوچه‌های تنگ و تاریک آن‌ها را از هم جدا می‌ساخت. در قبرها استخوان حیوانات اهلی کمتر به نظر رسیده، در آن‌ها تنها ظرف‌های گلی مشاهده می‌شوند، که آن علامت زندگی فقیرانه ساکنان می‌باشد.

گروه دوم در منزل‌های عبارت از ۳ـ۴ اطاق زندگانی می‌کردند و هر منزل حیاط و آشپزخانه خود را داشت. در چنین محلات نیز خانه‌ها و کوچه‌ها طرح منظم ندارند، اما باشندگان خانه‌های این طبقه نسبت به گروه اول زندگی بهتر داشتند. در قبرهای آن‌ها وسایل زینتی گوناگون از سنگ‌های لاجورد، فیروزه، عقیق مشاهده می‌شوند. در قبر و قصبه آن‌ها استخوان حیوانات اهلی زیادند.

گروه سوم اشخاص ثروتمند بوده، منازل آن‌ها طبق نقشه اعمار شده‌اند. بازیافت‌های باستان‌شناسی حاکی از آنست، که در قبر همراه نعش گوشت می‌گذاشتند. در قبرهای زنان زیورآلات گوناگون از قبیل دستپانه، گوشواره، مهرهٔ گردن، سیم و زر آرایشی، کمربند و لباس‌ها کشف شده‌اند. در بعضی گورها مهر نیز پیدا شده است. از اندازهٔ دیگ‌های خوراک پزی معلوم می‌شود، که خانواده‌ها

---

1. Массон В.М., Сарианиди В.И. Среднеазиатская терракота эпохи бронзы. М., 1973. - с. 38-40.
2. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 168.

بزرگ نبوده‌اند. برای کوبیدن غلات در هر خانه هاون و سنگ‌های دستگاه‌های نساجی موجودند.[1]

آلتین‌تپه در هزارهٔ ۳ تا میلاد مرحله تشکل اتحاد قبیله‌ها را متحمل گردید، که تدریجاً شهرها عرض وجود می‌کردند. در هر محله و قصبه معبد فعال بود، که بخش اداری شهر محسوب می‌شد. غیر از معبدهای محلی این‌چنین، معبد بزرگ شهری و ناحیوی وجود داشتند، که برای تمام اهالی شهر و روستاها خدمت می‌نمودند. مجتمع معماری معبدها در بالای تپه زمان دوره سنگی و مس (نئولیت) ساخته گردیده، آن از اقامتگاه مؤبدان، مقبره و اطاق‌های گوناگون معیشی عبارت بود. معبد دو حیاط داشت و فرش یکی از آن‌ها آجری بود، که شاید محل برگزاری انجمن‌ها باشد، دیگری محراب داشت، که برای مراسم مذهبی استفاده می‌شد. مرکز معماری را بنای سه‌پله‌دار تشکیل می‌کند، که نمای آن ۲۱ متر درازی دارد. ارتفاع بنا ۸ـ۱۰ متر بود. در پهلوی آن بالای پایه ۳ متری آجری خزینه بزرگ اعمار شده است، که طول نمای شرقی آن ۵۵ متر بود. نما با نیم‌ستون‌های زینه‌دار تزئین شده است. چنین سبک معماری معبدسازی در میان رودان معمول بود و شاید تحت تأثیر آن ساخته شده است.

در بین مهرهای از موضع‌های مرغوش و باختر پیداگردیده عکس گاوی را می‌بینیم، که به آن عناصر اهریمنی: مار و اژدها حمله آورده، آن را هلاک می‌سازند. در این رابطه اندیشه و ملاحظه‌های گوناگون وجود دارند.[2] بعضی محققان مهرهای دارای عکس گاو را دور از اساطیر آریایی‌ها تفسیر نموده‌اند. به عقیدهٔ ما کشف مضمون و محتوای بازیافت‌های قدیم آسیای میانه را قبل از همه در آئین مهرپرستی، که گاو در آن نقش اساسی دارد و همین مضمون در شکل تکمیل‌یافته در اوستا نیز آمده است، بایستی جستجو نمود. به هر حال مهرها با عکس گاومرد، اشتر، اسپ، هاومه نشان آریایی بودن باشندگان آلتین‌تپه می‌باشد.

در هزارهٔ دوم دوره برنج حوادثی رخ دادند، که ضمن آن مرکزهای تمدنی به مثل نمازگاه و آلتین‌تپه رو به خرابی نهاده، در مصب رود مرغاب باشگاه و مرکزهای

---

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 167.
2. Сарианиди В.И. Древнебактрийский пантеон // Информационный бюллетень ЮНЕСКО, вып. 10. РТС. 51.

نوین مسکونی پیدا شدند. چنین مرکزهای نو مسکونی در سواحل چپ و راست رود بلخاب، سمنگان‌رود، چگنرود، شیرآباد و آمو در باختر عرض وجود نمودند.

پژوهش‌های انجام گرفته در آلتین‌تپه نشان داد، که اهالی آن در نتیجه تغییرات اقلیمی تدریجاً این محل را ترک نموده‌اند. به عقیدهٔ و.م.ماسون، علت اساسی متروک گردیدن نمازگاه و آلتین‌تپه نرسیدن آب بوده است. در نتیجه خشک‌سالی‌های زیاد آب رودها برای آبیاری مزارع نمازگاه و آلتین‌تپه کفایت نکرد و اهالی بومی تدریجا محل‌های زیست چندین هزارساله خود را ترک کردند. آن‌ها وسائل و اشیای روزگار خود را گرفته به سواحل رودخانه‌های تجن و مرغاب کوچ کردند و زندگی خود را در آنجا ادامه دادند.[1]

قصبه مرغوش از شش روستا عبارت است. روستاها از یکدیگر در فاصله ۴ـ۳ کیلومتر واقع شده‌اند. مرکز نوآبادشده خرابه کلوله ۱ بود. خانه‌های کلوله ۱ شکل نو معیشت روزگار و منزل‌سازی می‌باشد. خانه‌ها با طرح معین به مثل منزل‌های اشرافان ساکن آلتین‌تپه اعمار شده‌اند. حیاط بزرگ نقش مربع مستطیل داشته، میدان ۸۰۰ متر مربع را اشغال می‌کنند. خانه‌ها در امتداد دیوار حیاط ساخته شده، در وسط میدان بزرگ دارند. منزلگاه دارای معماری نوـ قلعه‌ها پیدا شده‌اند، که دور تا دور آن‌ها را دیوار حفاظتی برج داراحاطه کرده است که مساحت آن ۱۲۷ـ۱۲۸ مترمربع می‌باشد. به عقیدهٔ و.م.ماسون، این قلعه‌ها هنگام وقوع خوف و خطر نقش پناه‌گاه را ایفا می‌کردند. در این دوره خطر هجوم غارت‌گران اجنبی به میان آمده بود.[2]

در نیمه دوم هزارهٔ دوم قبل از میلاد در مصب رودخانه مرغاب اتحاد روستاهای کشاورزی پیدا شده است، که مرکز اداری آن‌ها در خرابه تایب ۱ واقع بود و مساحت آن ۵ هکتار بود. تایب محله سفال سازان و مس‌گران را داشت. ی.مکسیم‌اف از خرابه تایب چهار مهر یافته است، که مرکز اداری بودن این محل را تأئید می‌نماید. تایب را می‌توان شهرک یا قصبه مرکزی محل عنوان کرد. در میان یادگاری‌های هزارهٔ دوم تا میلاد خرابه گانور بزرگترین می‌باشد، که مساحت ۲۸ هکتار را فرا گرفته است. گانور دارای قلعه مستطیل‌شکل بوده شاید آن مرکز

---

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 172-173.
2. Сарианиди В.И. Древности страны Маргуша. Ашхабад, 1990. - с. 14-15.

شهر ـ دولت بوده باشد.

در گانور مهرهای چوبی‌ای کشف شده‌اند، که در یکی از آن‌ها منظرهٔ حمله نرگاو بالای دو مار و در دیگری مبارزهٔ انسان با مارها تصویر شده‌اند. به عقیدهٔ و.م.ماسون، تصویر انسان همان گلگمیش است و این تصویر از میان رودان به اینجا آمده است.[1] ولی کشفیات جدید حاکی از آن است که این‌گونه نمادها در منطقه جیرفت کرمان پیش از تمدن میانرودان موجود بوده و احتمالاً ازاین سرزمین به هردو مکان رفته است[2].

در هزارهٔ دوم تا میلاد نه تنها مصب رود مرغاب از جانب کشاورزان قابل کشت و کار گردید، بلکه در همین دور و زمان در سواحل رود آمو شهر و محله کشاورزان از قبیل سفال‌تپه، جرقوتن و دشلی عرض وجود می کنند و تمدن یک نواخت کشاورزی را رونق و رواج می‌دهند. کشاورزان باختر در حوضه شاخاب‌های نچندان کلان آمو دیه‌ها ساخته از آب آن‌ها برای کشاورزی استفاده می‌نمودند. دو نوع گندم، جو، ارزن کشت می‌کردند، در شخم زدن مزارع از اشتر دوکوهانه و خر استفاده می‌کردند. انگورپروری را رونق داده بوده‌اند.این‌ها درروستاهای بزرگ شهرشده به مانند سفال‌تپه می‌زیستند. به عقیدهٔ و.م.ماسون، از نیمه دوم هزارهٔ دوم تا میلاد یک همبود فرهنگی نه تنها در نواحی جنوب آسیای میانه، بلکه نواحی همجوار نیز تشکل یافت، که آن با نام «تمدن باستان‌شناسی مرغوش و باختری» معلوم است که تمدن‌های جیرفت و شهداد واقع در ایران مرکزی و میرگر در شمال و غربی بلوچستان را با هم می‌پیوست، آن را نیز سرآغاز تمدن باختری می‌خوانند.

در این تمدن تأثیر مدنیت سومر با نوسازی‌های محلی مشاهده می‌شود. در هزارهٔ دوم تا میلاد آمیزش تمدن‌های نواحی ذکرشده احساس می‌شود و آن را در هنر ظرف‌سازی، مهرریزی و ساختن ظرف‌ها با نقوش برجسته مشاهده می‌نماییم. این زمان آمیزش فرهنگ‌ها و تأثیر متقابله آن‌ها بوده است، که در مهرهای هزارهٔ دوم تا میلاد به خوبی منعکس شده است. مهرها به سه گروه تقسیم شده‌اند. مهرهای گروه اول، که تختچه‌مانند شعبه‌دار با دسته‌های سوراخدارند، طبق نقش و تصاویر

---

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 174.
2. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 174.

۴- جیرفت، کهن‌ترین تمدن شرق، دکتر یوسف مجیدی، ۱۳۸۲، تهران ایران

حیوانات منعکس شدهٔ آن‌ها ادامه تمدن آلتین‌تپه می‌باشند. در این مهرها نقش‌ها برجسته‌تر و نمایان‌ترند. مهرهای گروه دوم نومی‌باشد و لوایح طلسمی با شکل صلیبی بسیار پله را دارند، که مخصوص سنت محلی می‌باشد، اما در مضمون آن‌ها تأثیر فرهنگ‌ها و هنرهای میان رودان، ایلام و خرپّه مشاهده می‌شود. مهرهای گروه سوم شکل استوانه‌ای داشته، نقش و مضمون آن‌ها پیچیده است. سبک این شکل مهرها به سبک جیرفت و ایلام شباهت دارد. قدیم‌ترین مهرهای مخروطی از شهداد و طبقه‌های پایان شهر سوخته یافت شده‌اند. همه نوع‌های مهرهای ذکرشده، در یادگاری‌های باختر موجودند.[1] درمهرها بیشتر روایت مبارزهٔ نیکی با بدی تصویر شده است.

برای بهتر دانستن درجه مدنیت باختر، که یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های تمدن آریایی نیاگان ما می‌باشد، به یادگاری‌های تاریخی، که باستان‌شناسان کشف کرده‌اند، آشنا شدن ضرور است. زیرا باختر، که بخش اعظم قلمرو کنونی ایران شرقی، افغانستان و آسیای میانه را دربرمی‌گرفت، در تشکل تمدن آریایی سهم بزرگ داشت.

من هنگام بازدید و مسافرت‌هایی که در داخل تاجیکستان، از جمله در نواحی جنوبی جمهوری‌مان، یا به کشورهای همسایه و هنگام چندین بار به افغانستان برای مذاکرات با اتحاد مخالفین رفتنم به منطقه‌هایی، که به نظر خرابه‌زار می‌نمایند، تپه‌های خردی، که خاک و ریگ‌توده‌های عادی می‌باشند، نظر کرده، فکر می‌کردم، که چه قدر اسرار قرن‌های گذشته، غم و اندوه و درگیری‌های اجداد ما را برای حفظ این سرزمین از استیلاگران در خود نهان کرده‌اند.

در حوضه شعبه‌های وسطی رود آمو، در ساحل راست آن در سفلای رودهای شیرآباد، شورچه و بندیهان باستان‌شناسان زیاده از ۲۰ یادگاری ابتدای پیدایش شهر را تحقیق نمودند، که به تمدن هزارهٔ دوم تا میلاد قرن برنجی متعلق می‌باشند. در میان آن‌ها یادگاری سفال‌تپه بهتر تحقیق شده است.

سفال‌تپه مساحت ۴ هکتار زمین را فرا می‌گیرد. کارهای حفاری منتظم در قلعه سفال‌تپه دایر می‌شوند. مساحت قلعه ۸۲ به ۸۲ متر است. آن سه ردیف دیوار حفاظتی داخل به داخل دارد. ضخامت دیوارها ۱۷۰ سانتی‌متر می‌باشند. بناهای

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 174.

مسکونی در داخل دیوار سوم واقع می‌باشند. در بین دیوارها معبرها موجود می‌باشند. معبرها در فاصله‌های گوناگون با دیوار جدا شده‌اند، که تعداد آن‌ها ۸ تا است. معبرها طبق نقشه قبلی ساخته شده از تجربه و مهارت والای ساختمانی و معماری هزارهٔ دوم تا میلاد شهادت می‌دهد.

خانه‌های داخل قلعه به محله‌ها تقسیم شده، با کوچه‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند. میدان مرکزی عاری از ساختمان است. شهرک به هشت بخش تقسیم می‌شود، که هر کدام از آن‌ها یک بخش اداری را تشکیل میکرد. هر بخش از یک خانوادهٔ بزرگ پدرسالاری عبارت بود. به عقیدهٔ محققین در سفال‌تپه، بنای بزرگی، که آن از خانه‌های مسکونی متمایز باشد یا مرکز اداری و یا منزل شخصی عالی رتبه باشد، وجود ندارد. این بر آن دلالت می‌کند، که سفال‌تپه هنوز به شهر تبدیل نیافته بود، ولی روند تغییرات اجتماعی در آن به روشنی احساس می‌شد. از چنین وضع اجتماعی سکنه سفال‌تپه قبرهای تحقیق‌شدهٔ آن‌ها شهادت می‌دهند. این قبرها در خرابه سفال‌تپه بعد از ترک کردن اهالی حفر شده‌اند و نمود مغاره را دارند. در تابوت‌های چوبی آدمان ثروتمند دفن گردیده، در داخل قبر کالای آن‌ها نیز گذاشته شده است.

در قبرهای کودکان اشیا وجود ندارد. مقدار کالاها در گور آدمان به سن بلوغ نارسیده نسبت به بزرگ‌سالان کمتر است. از شمار ۱۷ قبر تحقیق‌شده، که یازده تای آن به مردان و شش تایش به زنان منسوب است، اشیا و کالا در قبرهای کودکان و نوجوانان کم و در گور آدمان بزرگ‌سال زیادند، که از ظرف‌های گوناگون، اشیای برنجی زینتی و آلات تولیدی عبارت می‌باشند. اشیای زینتی طلایی و نقرهای کم پیدا شدند، شاید تولید آن‌ها هنوز بطور باید و شاید متداول نشده است.

همگون بودن قبرها بیانگر آن است، که برای آدمان ثروتمند قبرستان جداگانه تخصیص نشده بود. باستانشناسان ضمن تحقیق قبرها آن‌ها را به سه گروه جدا نموده، به گروه اول افراد عادی جامعه، به گروه دوم افراد متوسط جامعه و به گروه سوم کدخدا و ثروتمندان جامعه را متعلق دانسته‌اند.

جرقوتن ادامه رشد تمدن کشاورزی و هنرمندی سفال‌تپه می‌باشد. مساحت جرقوتن زیاده از ۱۰۰ هکتار است. مساحت کاخ شهر ۴ هکتار بوده، بنای معبد ۶۰ به ۴۴/۵ متر است. بقیه مساحت شهر را خانه‌های مسکونی و بناهای اداری

تشکیل می‌نمایند. قبرستان بیرون از شهر بالای تپه‌ها واقع بوده، مساحت ۲۰ هکتار زمین را فرا گرفته است. بیشتر از ۷۳۰ گورهای گوناگون‌زمان باشندگان جرقوتن حفر و تحقیق شده‌اند. تحقیقات خانه‌های شهر معلوم نمود، که بناها خیلی بزرگ و دارای اطاق‌های متعدد بوده، بالای پایه آجری از ۱ تا ۲ متر ساخته شده‌اند.

باستان‌شناسان به نتیجه‌ای رسیده‌اند، که جریان تشکل شهر در زمان جرقوتن، یعنی نیمه دوم هزارهٔ دوم تا میلاد هنوز خاتمه نیافته بوده است. باشندگان تمدن سفال‌تپه و جرقوتن از وادی مرغاب آمده، وارثان مدنیت آلتین‌تپه بودند.[1]

از مطالعه تألیفات باستان‌شناسانی، که در قسمت‌های گوناگون باختر حفریات دایر نموده‌اند، به خلاصه‌ای آمدم، که در این دوره عناصر معماری شهرسازی خیلی واضح است. زیرا بناهای بزرگ معبد آتش مقدس، قلعه بلند و وسیع، و وجود مهرهای زیاد از روند باسرعت تشکل سبک اداری و سازمان دولتی شهادت می‌دهند.

معبدها، خانه‌ها، مهرابها، چارطاق‌ها، دیوارهای دورادور چه اسرار بزرگ زندگی نیاگان ما را در خود نهفته‌انداند. آن را نسل کنونی، دانشمندان باستان‌شناس، تاریخ‌شناسان، مردم‌شناسان باید بطور عمیق و مفصل تحقیق نمایند، از زیر خرابه‌های خاک شهرها و بیابانها گرد و غبار یادگاری‌های نهان‌مانده را پاک کرده، از جلای آن سیمای پرحکمت و زندگی بامتانت اجداد ما را جلوه‌گر نمایند. به نسل جوان باید بآموزیم، که هر سفال‌پاره و یا اشیای باستانی که به نظرشان می‌رسد، راز و آرمان‌ها و افتخار گذشتگان ما را در خود نهان دارد. آن را باید ببینیم، درک نمائیم و بتوانیم قدردانی بکنیم.

در هزارهٔ دوم تا میلاد، که آئین مزدایی کهن تدریجاً نفوذ عمیق کسب می‌کرد، آماده کردن نوشابه از گیاه هئومه و آماده کردن مشروب مسکر نیز از جمله رسوم و عادت‌های معمول بوده است. بازیافت‌های جرقوتن به آن دلالت می‌کنند، که فناوری ویژه‌ای شربت نشاط‌آور هئومه وجود داشته است، که از ظرف‌های مخصوص به خم‌ها جاری می‌شد و موجود بودن ظرف‌های شبیه به مرغابی، کوزه‌ها، کاسه‌ها از رشد زیبائی شناسی وسایل روزگار و طرز معیشت شهرنشینان

---

1. А.Аскаров, Ю.Ф.Буряков, и др. Теоретические и методические проблемы исследования в археологии. Ташкент, 1988. - с. 17-35.

شهادت می‌دهد. طرز آماده کردن نوشابه مقدس «هئومه» مخصوص بوده، هنگام تهیه آن از افشردن تا آتش افروختن، هیزم نهادن، آب دادن و آمیخته کردن آن با شیر دعا و نیایش‌های ویژه قرائت میشده است.

آتش زردشتی در معبد گویا همیشه فروزان بوده است. یکی از معبدهای باستانی در سمنگان واقع است، که باستان‌شناسان حدس می‌زنند، شاید در اعمار آن پیامبر آریایی زردشت مستقیماً شرکت کرده باشد.

معبدهای خیلی زیبای مزین با مجسمه‌های گوناگون، با استفاده از هنر مخصوص معماری اعمار می‌شد. بی‌سبب نیست، که بعد از استیلای عرب‌ها و پیروزی اسلام در کشورهای آریانا معبدها به مساجد مبدل گردیدند. اسلاف ما در این رابطه عمل خیر و عاقلانه‌ای را انجام داده بوده‌اند و بدین وسیله موفق شدند که بناهای زیبای معبدهای خویش را حفظ نمایند.

در این بابت سخن گفته، نهضت پرالتکلت (فرهنگ رنجبری) سال‌های ۳۰ـ۲۰ قرن ۲۰ میلادی به خاطرم آمد. در آن دوره تحت شعار جاری کردن «فرهنگ پرولتاری» بسیار بناهای زیبا و بزرگ مسجدها و مدرسه‌ها خراب گردیده بودند.

مسعودی دربارهٔ خرابه آتشکدهٔ استخر، که در زمان او به نام مسجد سلیمان معروف بود، چنین نوشته است: «من این مسجد را دیدم، تقریباً در یک فرسخی شهر استخر واقع است. بنای زیبا و خیلی باشکوه است. در آنجا ستون‌های سنگی با استفادهٔ مجسمه‌های حیرت انگیز دیدم، که به فراز آن اشکال عجیب‌تر از اسپ و سایر حیوانات غرایب نصب بود، که هم از نگاه شکل و هم از لحاظ عظمت شخص را متحیر می‌نمود. در پیرامون بنا خندق وسیع و حصاری از سنگ‌های بزرگ ساخته‌اند».

از گفته‌های بالا معلوم می‌شود، که سرستون، مرزه و دیوارهای بنای معبد آتش، با مجسمه و تصویرهای برجسته حیونات مقدس برای آئین مزدایسنا از قبیل اسپ، گاونر، نخچیر و گوسفند وحشی مزین بوده‌اند. اما دربارهٔ نقشه معبد آتش و از چند اطاق عبارت بودن آن‌ها اطلاعی نداده است.

محمد معین در این مورد نوشته است، که طرح معماری آتشکده‌ها یکسان بوده‌اند: در یزد معبد آتش زمان قدیم باقی مانده است، که آن از چارطاق چهاردر و پیرامون آن را دهلیز با دیوار چهاردره احاطه می‌کند. دهلیز خرد دارای در

می‌باشد.[1] در جرقوتن همه ظرف‌ها در چرخ سفال‌سازی سریع به صورت مرغوب تهیه می‌شدند. کیفیت تولید ظرف‌ها را گروه بزرگ سفالگران حرفه‌ای نظارت می‌کردند.

همزمان با حرفه سفال‌سازی ساختن آلات و اشیای برنجی نیز خیلی رونق یافته بود. اسلحه، ودستگاه‌های تولیدی و اشیای زینتی با مهارت بلند ساخته شده‌اند، که دلیل رشد رشته‌های گوناگون ذوب معادن و آفریدن اسباب و آلات مختلف رنگارنگ می‌باشند. وسایلرا در هزارهٔ دوم تا میلاد پیشه‌وران حرفه‌ای آماده کرده‌اند. در این دوره زرگری و از طلا و نقره و سنگ‌های بهادار و نادر ساختن اشیای زینتی زنانه خیلی توسعه نموده است. پیشه وران حرفه زرگر صنف‌های خود را داشتند. ظرف‌های برنجی سرمه دان، مهر، عصا، تبرزین و غیره مؤید آن می‌باشند، که سازندگان آن‌ها در رشته اسلحه سازی و آفریده‌های هنری و زینتی مهارت داشته‌اند. تصاویر گاو، بز، مار و غیره با مهارت تمام به واقعیت نزدیک آفریده شده‌اند. سویه والای حرفه‌ای و افزایش تولید اشیا گواهی می‌دهد، که هنرمندان اشیای خود را در معرض خرید و فروش می‌گذاشتند و بر این اساس تجارت رشد یافته بود.

نساجی، چرمگری، ساختن ظرف‌های چوبی و غیره از جمله مشاغل و حرفه‌های گوناگون آن زمان محسوب می‌شد. پیشه وران قصبات ویژهٔ خود را داشتند. علامت‌های بالای ظرف‌های بازیافت شده از سفال‌تپه بیانگر پیدا شدن خط‌های شکلی و علامتی می‌باشد.

جرقوتن از لحاظ ساختار به قلعه، شهرستان و قبرستان تقسیم می‌شود. دژ و معبد دیوار حفاظتی دارند، اما شهرستان بیرون از این دیوار است. عدم دیوار حفاظتی پیرامون شهرستان به دو دلیل بوده است. نخست اینکه، شاید هیچ گونه تهدیدی از بیرون احساس نمی‌شد و از این رو، ضرورت به ساختن دیوار حفاظتی نبوده است. دلیل دیگر اینکه دولت مقتدری وجود داشت، که حفاظت شهر و دهات مملکت را تأمین می‌کرد و بنا برین پیرامون شهرستان جرقوتن دیوار حفاظتی بنیاد نکرده‌اند، زیرا بنیاد چنین دیوار مصارف زیاد را موجب می‌گردید.

نواحی‌ای، که به آن سفال‌تپه و جرقوتن شامل بودند با نام آریانم موسوم بود.

---

۱. معین محمد، مزدایسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تهران، ۱۳۲۶، ص ۱۹۳-۱۹۸.

این نام با اندکی تغییرات در شکل ایرتم تا به روزگار ما آمده است و آریانم بخشی از آریانه ویج بوده است.

هنگامی که دربارهٔ یادگاری‌های باختر قدیم سخن می‌رانیم، یادگاری‌های بلخ و حوالی آن را باید ذکر نماییم. این شهر، که در ساحل چپ رودخانه آمو (حدود ۲۰ کیلومتری غرب شهر کنونی مزار شریف افغانستان) واقع است، دوره‌های فیض‌بار و آبادانی، روزگار شاهان نامور عهد قدیم و خون‌ریزی‌ها، دهشت‌ها، کشتارها و سوختارها را از جانب اجنبیان در هر وجب خاک خود به یادگار دارد.

بی‌اخیتار استیلای مغول را بخاطر میآورم: سال ۱۲۲۰ مغول‌ها از رود آمو عبور نموده، اهالی بلخ و حوالی آن را قتل عام نموده، خانه‌هایشانرا آتش زده و خراب کرده، ثروت و دارایی آن‌ها را بغارت برده بودند. در زمین محدودهٔ شهر جو کاشته شد و آثاری از حیات باقی نماند، زیرا این تجاوزکاران وحشی‌سیرت «آمدند و کشتند و کندند و گرفتند و بردند و رفتند». بعد از آن بلخ دیگر احیا نگردید. خرابه‌های قلعه‌های بیرونی و داخلی شهر به قاتلان خونآشام و استیلاگران درّنده‌خو گویا همیشه لعنت می‌خوانند. چنگیز، تیمورلنگ، هیتلر مدت‌ها قبل از عالم گذاشته‌اند، ولی خرابه‌ها و تپه‌های به نام کلّه‌مناره‌ها هنوز باقی مانده‌اند! آری، ما از فاجعه‌ها سبق گرفته، باتفاق انسانیت متمدن موظف هستیم، که تمدن را از جهالت و خرابکاری‌ها ایمن نگاه داریم. این مضمون را من در ضمن سخنرانی در اجلاسیه ۳۳ که به جشن ۶۰ سالگی یونسکو بخشیده شده بود، ۹ اکتبر سال ۲۰۰۵ بار دیگر تأکید نمودم.

در واقع، از دیار بلخ شاعران و دانشمندان بزرگی به مثل عنصری، رابعه، شهید، شقیق بلخی (که مرقد مبارک او در شهرک سیبستان ناحیه دنغره واقع است) و جلال‌الدین بلخی، همچنین خاندان برمکیان و سامانیان بزرگ برخاسته بودند. این شهر از جمله گهواره‌های تمدن آریایی بوده است.

به تاریخ باستان رجوع می‌کنیم. در شمال شهرک آقچه، شهرک قالین‌بافانِ مشهور، که نچندان دور از بلخ واقع بود، در موضع دشتلی بیش از ۴۰ یادگاری زمان هزارهٔ دوم تا میلاد کشف و تحقیق شده‌اند. در قدیم باشندگان دشتلی از رود بلخاب برای زراعتکاری استفاده می‌نمودند.

برای موضوع ما یادگاری‌های زمان زردشت، دولت کیانیان و آفریده‌های

هزارهٔ دوم و اول پیش از میلاد خیلی جالب به نظر می‌رسند. از این رو، نظری به آن انداختن از اهمیت خالی نخواهد بود. در ناحیه دشتلی دو نوع یادگاری‌های دوره برنجی تحقیق شده‌اند. به نوع اول دیه‌هایی شامل‌اند، که عاری از دیوار حفاظتی می‌باشند و از آفت‌های طبیعی خسارات جدّی دیده‌اند. به گروه دوم دیه‌ه و استحکام‌هایی شامل می‌باشند، که بعضی از آن‌ها از دژ و دهستان عبارت بودند. در کوشک کدخدای شهرک و در دهستان باشندگان آن می‌زیستند.

قلعه آن به مساحت ۹۹ به ۸۵ متر بوده، اطراف آن با دیوار حفاظتی با ضخامت ۴ـ۳ متر با برج‌های تیرکش احاطه شده است. در چهار گوشه دیوار حفاظتی برج‌های مدور تیراندازی وجود داشت. دیوار شمالی دارای دروازه بود، که آن را دو برج محافظت می‌نمود.

خانه‌های مسکونی در داخل دیوار حفاظتی اعمار شده‌اند. خانه‌ها آتشدان دارند، که موری آن در درون دیوار واقع بوده، دود از بالای پشت بام خارج می‌شد. خانه‌های دشتلی از لحاظ سبک و معماری به عمارت‌های سفال تپه مشابه می‌باشند.[1]

یادگاری دیگر، که دشتلی ۳ نامگذاری شده‌است، از تپهٔ بلند خرابه بنای اساسی شهر عبارت بوده است. آن طرح مدور داشته، در مرکز شهر مستقر و با دو ردیف دیوار حفاظتی احاطه شده است. دیوار دفاعی بیرون ۹ برج دارد. خانه‌های بین دیوارهای ردیف اول و دوم در فاصله‌های گوناگون اعمار گردیده، در ورودی ندارند.

خانه‌های اساسی در داخل دیوار دوم واقع‌اند، که تعینات گوناگون را اجرا می‌کردند. اطاق‌های ۲ و ۳ در بنای مدور نقش اساسی را ایفا می‌کردند، زیرا آن‌ها دارای محراب آتش می‌باشند.

در این موضع قصر بزرگ شاهی موجود بوده است. در قصر اطاق‌های گوناگون حفریات شده‌اند، که در گذشته آن‌ها وظیفه مسکونی، پاسبانی، دفاعی و معیشی را اجرا می‌نمودند. نظام دفاعی شهر خیلی پیچیده و برای دشمن فریبنده بود. استقرار بناها، تزین آن‌ها، برج‌های حفاظتی از مهارت برجسته معماران آن شهادت می‌دهند. در قصر، بی‌شبه، اشخاص والامقام ناحیه باختر اقامت داشتند.

ساختار شهر و باش گاه‌های دوره باختر و مرغوش،

---

1. Массон В.М. Первые цивилизации. М., 1989. - с. 174.

۱ـ کاخ دشتلی، ۲ـ معبد تاگالاق، ۳ـ معبد دشتلی، ۴ـ معبد جرقوتن

به عقیدهٔ مؤلف حفریات و.ی. ساریانیدی، این قصر با معبدش نقش مرکزی و مذهبی ناحیه را ایفا می‌کند و در آن‌ها روحانیان می‌زیستند. گمان می‌کنم، که روحانیان در معبد و خانه‌های اطراف آن کار و اقامت می‌کردند. در قصر کِی (شاه)، مقربان او، دسته نظامی و ساختار اداری دولت مستقر بود. شاید آن موضع یکی از مراکز سلطنت شاهان آوازه‌دار کیانیان باشد.

و.ی.ساریانیدی عقیده دارد، که قصر و معبد در اساس سنت‌های معماری متداول در میان رودان و مندگک (افغانستان) بنیاد شده‌اند. به عقیدهٔ او، باشندگان باختر شمالی دوره برنجی از جنوب افغانستان، از بلوچستان و ایران مرکزی به اینجا نقل مکان کرده‌اند. اگر این طور باشد، سؤالی به میان می‌آید، که باشندگان دورهٔ "دوره نو سنگی" این نواحی، که خود و.ی.ساریاندی در ابتدا دربارهٔ آن‌ها سخن می‌گوید، کجا رفتند؟ البته، روابط قبایل مسکون نواحی گوناگون آسیای مرکزی و هند و ایران باستان دایمی بودند و چنین ارتباط فرهنگی سبب گردیده‌اند، که در دوره برنج تمدن دشتلی عرض وجود نماید. در آفریدن این مدنیت نقش مردم بومی و آمیزش آن با تمدن نوظهور را نیز نباید فراموش کرد.

و.ی.ساریانیدی کاشف این یادگاری درست می‌شمارد، که معبد عبادتگاه باشندگان ناحیه دشتلی بوده، قصر در جوار آن واقع بوده بنای اداری محسوب می‌گردید. این محل شاید یکی از مرکزهای دولتی کیانیان باختر بوده است. به هر حال، در اینجا هنر سفال‌سازی و دیگر انواع پیشه‌وری رواج و رونق کسب نمود. کوره‌های سفالپزی معمولا در کنار شهر اعمار گردیده و قصبه سفال‌سازان در نزد آن‌ها واقع بوده است.

زرگران از طلا، نقره و سنگ‌های گران‌بها انواع مختلف اشیای زینتی می‌آفرند. رشد پیشه‌وری باعث رشد تجارت گردید. اسلحه سازی نیز به مشاهده می‌رسد. اسلحه از مس از قبیل دوشاخه، پیکان تیرها، تبرهای جنگی به وجود دسته‌های نظامی دلالت می‌کنند.

دشتلی مرکز اداری ـ دینی ناحیه بود و روستاهای اطراف در تابعیت آن بودند. از بس‌که این مکان از شهر بلخ نه چندان دور است، می‌توان آن را یکی از نخستین مراکز باختر دانست.

بازیافت‌های باستان‌شناسی دلالت می کنند، که ساکنان نمازگاه، آلتین‌تپه، دشتلی، سفال‌تپه، جرقوتن و حتی سرزم با اهالی شهر سوخته، حصار، مندگک روابط فرهنگی داشته‌اند. سکنه تپهٔ حصار، شاه‌تپه، در نوبت خود به تمدن ایلامی، مندگکی، خرَپَّه و ماهینجادرو رابطه داشتند، که در آن سرزمین‌ها خط رواج داشت.

می‌توان به خلاصه اساسی آمد، که دوره برنج هزارهٔ دوم قبل از میلاد دورهٔ تشکل تمدن و دولتداری و دین و روحیه آریایی در آسیای مرکزی بود. نکته مهم و قابل ذکر ویژه آن است، که آریایی‌های آریانا(آسیای میانه بعدی) روابط و پیوندهای خود را با آریایی‌های منطقه‌های دیگر، به خصوص نواحی هم مرز و همجوار حفظ نمودند و گسترش دادند. تحقیقات طولانی علمی، به ویژه کشفیات نوین باستان‌شناسی ثابت می‌سازند، که در هزارهٔ سوم و دوم تا میلاد در دشت‌های جنوب روسیه قبیله‌های آریایی سکونت داشتند و مدنیت پیشرفته را ایجاد نمودند. آن‌ها اختراع کنندگان وسیله نقلیه گردونه و اسپ پروری، رونق‌دهندهٔ دامداری و بهره برداری معدن‌ها، از جمله معادن مس و قلع بودند. آن‌ها کشاورزی را نیز در این سرزمین‌ها رونق دادند، برای آبیاری مزارع از آب رودخانه‌ها استفاده نمودند. تولید وسایل و آلات از فلز برنج تهیه‌شده از قبیل تبر، کاو آهن، داس، خنجر، نیزه، دهانه لجام اسپ و غیره را متداول نمودند.

در بارهٔ مدنیت آریایی دورهٔ مذکور سخن رانده، باید تأکید نمایم، که باستان‌شناسان، به ویژه در منطقه‌های اورال، قریم، کورسک، ورونژ، جنوب سیبری و غیره حفریات انجام داده، بازیافت‌های جالبی کشف کرده‌اند. از قبرهای کشف گردیده می‌توان به خلاصه‌ای آمد، که ساحل ولگا، دنیپر با تمدن قفقاز شمالی پیوند نزدیک داشته، صاحب مال و ملک و اشیای گران‌بها بودن مردم آن مناطق تصدیق شده است. زراعتکاری، پیشه وری، دامداری، گلّه‌داری از جمله فعالیت‌های دایمی مردم صاحب این تمدن می‌باشد.

قبرهای زیرزمینی، که توسط باستان‌شناسان بررسی شده‌اند، به آن دلالت می‌کنند، که اهالی این منطقه‌های بیشتر به پرورش گاو و اسپ مشغول بوده‌اندو باید ذکر کرد، که پیدا شدن مدنیت زیرزمینی یکی از مسئله‌های پیچیده و تقریباً لاینحل علمی می‌باشد، که در آن آثار بسیاری از مدنیت «دریونیمنی» باقی مانده است. زمانی آن‌ها از شمال قفقاز آمده، با سکنه حامل مدنیت «دریونیمنی» آمیزش

یافتند، تدریجاً از آن‌ها یک مدنیت نو و عمومی با نام زیرزمینی پیدا شد. در این خصوص مواد از دونتسک به دست‌آمده، که قدیم‌ترین در اروپای شرقی می‌باشند، شهادت می‌دهند. ساخت گورخانه، چراغ‌دان‌ها، نقش ریسمان، جام‌های دارای قاعدهٔ هموار، دفن مرده‌ها به پهلو و دنگک از جمله ویژگی‌های مدنیت زیرزمینی می‌باشد.

قبرهای زیرزمینی به قبرهای ساحل دریای اژه شباهت دارند. دفن شدگان قبرهای زیرزمینی سیمای اروپایی داشته، از روی نشانه‌های نژادی به آریایی‌ها تعلق داشته‌اند. آن‌ها در سفر شرقی خود تجربه بهره برداری از فلز برنج را از نواحی شمال قفقاز یاد گرفته بودند. بعداً این تجربه در استفادهٔ معادن ناحیه اورال به آن‌ها خیلی کمک نمود.

یک عده یادگاری‌های دوره برنج در ولایت چلیابینسک در جنوب اورال با نام «ارکئیم ـ سینتاشتی» («مملکت شهرها») کشف شدند. مجموعه ارکئیم سینتاشتی را شهرهای مدور، مربع مستطیل، شبه مثلث، قبرستان و روستاهای مجاور آن‌ها تشکیل می‌نماید و به قرون ۱۵ـ۱۶ تا میلاد تعلق دارند. حالا بیشتر از ۲۰ شهرک‌های با دو دیوار دفاعی و خندق گرداگرد داشته ثبت گردیده و اساساً تحقیق شده‌اند.

در قبرستان ارکئیم گورهای یک نفری، دونفره (زن و مرد به پهلو به مقابل یکدیگر) خوابیده‌اند. سغانه‌های خانوادگی نیز موجودند. در قبرها همراه مرده ابزار ماهیگیری، داس، تیشه، نیزه، تبر، افزارهای ذوب معادن نهاده شده‌اند. مؤلفان تحقیقات شهرک ارکئیم و قرغان بزرگ سینتاشتی چنین عقیده دارند، که نقشه ارکئیم و مقبرهٔ بزرگ آن در اساس نوشته ویده‌ها اعمار شده‌اند.

دورهٔ دوم مدنیت ارکئیم سینتاشتی در یادگاری‌های شمال قزاقستان، جنوب اورال و موضع‌های اطراف آن مشاهده می‌شود، که به قرن‌های ۱۷ـ۱۵ تا میلاد تعلق دارند. این یادگاری‌ها در نوانیکولایف ـ پتروفکا ـ۲ کشف شده‌اند. باشگاه‌ها نقش مربع مستطیل داشته، در نزد آن‌ها قبرستان واقع است. در قورغان‌ها مرده در مرکز و پیرامون آن اسلحه، ارابه جنگی با اسپان دفن شده‌اند. مرده به پهلو دنگک خوابیده است. این قبرهای سغانه بودند. فرش و دیوارهای قبر گل کاری شده‌اند. مدنیت پتراف با سینتاشتی مرتبط می‌باشند. آلات از برنج ساخته شده‌اند. اهالی

آن‌ها به دامداری و معدودی به کشاورزی مشغول بودند. گاو، اسپ، بز و گوسفند پروروش میشد. ظرف‌ها شبیه به دلو و قوطی و خمره‌ها پرنقش بودند. بررسة مواد مکشوفه نشان می‌دهند، که در مدنیت پتراف و سینتاشتی تأثیر مدنیت آسیای میانه وجود دارد.

در حدود دشت‌های قزاقستان و سیبری جنوبی در دوره برنج مدنیت عمومی اندرونووی تشکل یافت، که قرون ۱۵ـ۱۳ تا میلاد را دربرمی‌گیرد. مدنیت اندرونووی در سرزمین خیلی پهناور عمل می‌کرد. مدنیت اندرونووی یک تعداد مدنیت‌های به هم مانند را در خود تجسم می‌نمود. آن در قرون ذکرشده خیلی رونق یافته، سرزمین وسیع دشت‌های سیبری، قزاقستان و شمال آسیای میانه را فرا می‌گیرفت. ا.ا.کوزمینه متخصص شناخته تاریخ اندرونووی در اساس تحلیل مواد ۲۵۰ قبرستان و ۱۷۰ دیهه ثابت‌شده تصنیف انواع قبرها، ساخت ظاهری، ساخت، طرز تدفین، اشیا و ابزار در گور نهاده شده، از جمله ظرف‌ها را تدوین نموده است.

در نواحی اورال مدنیت امیخته سُروب و اندرونووی تشکل یافت. در نتیجه حرکت مردم ازنواحی نزد اورال به نواحی آرال مدنیت تازه‌باغ‌اب به وجود آمد. در همه حدود قزاقستان کنونی آمیزش متقابل مدنیت‌های مردم فئودوری و الاکولی به عمل آمده، عمومیت اندرونووی را به وجود آورد. دورهٔ سوم این مدنیت قرون ۱۲ـ۹ تا میلاد را فرا گرفته بود. در این دوره دامدارة ایلاقی، اسپ‌پروری، کشف آهن و غیره پیدا شده، حرکت مردم را به سوی جنوب تقویه و تحریک نمود. باید ذکر کرد، که این حرکت دنباله دار و طولانی بود. در ربع هزارهٔ دوم تا میلاد قبیله‌های دامدار با کشاورزان جنوب آسیای میانه دچار آمدند. به این بازیافت‌های زیاد ظرف‌های صحرانوردان در طبقه‌های نمازگاه ۶ (قرن‌های ۱۶ـ۱۲ تا میلاد) در باشگاه انائوف دلالت می‌نمایند. در اساس بازیافت‌های مادی از جمله سفال‌پاره‌ها، ما مسیر حرکت صحرانوردها را از شمال به جنوب و شرق و غرب به خوبی می‌توانیم مشاهده کنیم. آثار این مسیر مهاجرات آن‌ها تا به امروز باقی مانده است.

محققان سبب‌های حرکت صحرانوردان را به جنوب و غرب و شرق افزایش شمارهٔ حیوانات و ضرورت در فصل‌های سال عوض نمودن چراگاه و در همین مبنا در آخر دوره برنج پیدا شدن دام‌پروری کوچی، اسپ‌پروری، اختراع زین و لجام و اسلحه تهاجمی سوارگان (شمشیر، ششپر، زوبین و تیر و کمان)، به طبقه‌های

ثروتمند و فقیر جدا شدن اهالی، بنیاد قورغانه‌ای بزرگ برای سروران اولاد، محدود نمودن فعالیت قبیله‌ای اندرونووی و تغییر آب و هوا می‌دانند.

ا.ا.کوزمینه پژوهشگر معروف روسی واقعاً هم زحمت کشیده، از نتیجه کشفیات باستان‌شناسی به خلاصه‌های صحیح و مهم آمده است. او در اساس تحلیل واپس‌نگری (مجموع ویژه‌گی‌های آثار مادّی، منزلی، دینی، خطی) به چنین خلاصه آمده است، که اهالی دوره برنج قزاقستان، آسیای میانه، افغانستان آریایی‌ها بودند.[1] تاجیکان شمال و آریایی‌های قدیم آسیای میانه، دشت‌های اروپا و آسیا (سکایی‌ها) از لحاظ آدم‌شناسی به گروه چهره پهن‌استخوانی اروپایی تعلق دارند. خلاصه‌هایی، که در بالا ذکر شدند، ویژگی اساسی سکایی‌های اندرونووی می‌باشند.

اگر منزل صحرانوردان را با باشگاه‌های اوکرائین و آسیای نزدیک مقایسه نماییم از دوره نو سنگی به بعد در آنجا خانه‌های روزمینی اعمار شده‌اند. خانه‌ها از گل و خشت بنیاد شده‌اند. خانه‌های گلی و خشتی در جیتون، جنوب آسیای میانه (باختر) وجود داشتند. این نوع منزل‌ها خاص مردم صحرانورد نبوده‌اند و این بدآن معنی است، که اندیشه و.و.ایوانف به ت.و.گامکریلدزی دربارهٔ از آسیای نزدیک توسط آسیای میانه و صحرهای سیبری رفتن آریایی‌ها بی بنیاد می‌باشد: منزل آسیای غربی، ایران، آسیای میانه و هندوستان از پاخسه و خشت اعمار شده، با آتشدان در داخل دیوار بوده از منازل نیم‌زیرزمینی با آتشدان در وسط خانه قرار داشته دامداران تفاوت دارد.

نوع دیگر منزل اندرونووی‌ها خانه‌ها در بالای ارابه‌های چارچرخه خاص سکایی می‌باشد، که از وجود آن‌ها هرودوت اطلاع داده است. در وداها کاخ‌های آسمانی خدایان به همین گونه خانه‌های بالای ارابه‌ها شباهت دارند.

در دورهٔ استقلال مسئله احیای سنت‌های ارزشمند ملی به میان آمد. هنگام سفر و بازدیدهایم به ولایت‌ها و شهر و نواحی جمهوری تاجیکستان با مردم دارای شغل و حرفه‌های گوناگون، از جمله پیشه‌وران ملاقات نموده، از استعداد ناتکرار ملت عزیزم به وجد می‌آیم. اطلس‌بافان خجند، کاردسازان و کنده‌کاران استروشن،

---

1. Культурная и этническая атрибуция пастушеских племен Казахстана и Средней Азии эпохи бронза // ВДИ. № 2. 1988. - с. 55.

نقاشان و نجاران اسفره، گل‌دوزان و سوزنی‌دوزان کولاب، جوراب‌بافان بدخشان، الاچه‌بافان قراتاغ و حصار، زرگران فیض‌آباد، باغ‌داران رشت با هنر خود شهرت زیاد کسب کرده‌اند.

البته این شغل و پیشه‌ها دیروز پیدا نشده‌اند. آن‌ها را گذشتگان ما از نسل به نسل، پس از سده‌ها، از هزاره به هزارساله‌های دیگر به میراث گذاشته، هر نسل آن را صیقل داده، شهرت و آوازهٔ هنر خود را بالاتر برده است.

به نقش گل‌ها وشکل‌های گوناگون تصویرها از جمله صلیبی، که در کمربندها، روسری‌های دستی‌دوز در نقش و نگارها موجودند، توجه نموده مشاهده می‌کنیم، که آثاری از گذشتگان دور آریایی ما را دارند. در شهرهای وادی‌ها، دهات کوهستان آثار هنری امروز وجود داشته، ادامه هنر نیاگان پرافتخار ما هستند.

ظرف‌های گلی، افزار و اشیای برنجی، آثار بهره برداری معدن از هنر ریختگری و قالب‌سازی در مدنیت دورهٔ اندرونووی گواهی می‌دهد. حفریات و خلاصه‌های ا.ا.کوزمینه به نظرم، در این باره ارزشمند هستند.[1]

با وجود آن عقیدهٔ ا.ا.کوزمینه راجع به ظرف‌های اندرونووی، که آن‌ها را گویا زن‌ها می‌ساخته‌اند و ظرف‌های در چرخ سفال سازی هنر ویژهٔ آریایی‌ها نبوده‌اند،[2] چندان درست نمی‌شمارم. زیرا که ظرف‌های سفالی امروز نیز در بعضی ده‌های کوهستان ساخته می‌شوند و صاحبان‌شان نه صحرانورد، بلکه تاجیکان بومی کشاورز می‌باشند.[3]

لباس مردم دامدار دشت‌های اندرونووی از قبرستان مربوط به هزارهٔ دوم تا میلاد، اخبار هرودوت و کاسه و لعلی‌های تهیه‌نمودهٔ یونانی‌ها برای اسکیف‌ها، گلدان چرتوملیک، شانه و از دیگر بازیافت‌ها به خوبی مشاهده می‌شوند. لباس زن‌ها پیرهن بلند، چکمه و کلاه مخصوص و لباس مردانه از کمزول، شلوار، چکمه و کلاه خاص عبارت بود. لباس‌ها از کتان زغیر و پوست و پشم تهیه می‌شدند. لباس پیشگشاد آریایی‌ها را خنت‌ها (مردم بومی سیبری) به عاریت گرفته‌اند.

کمزول، پیرهن، جامه، شلوار و کلاه آریایی‌های دامدار را ترکان، قندیز را

---

1. Кузьмина Е.Е. Откуда пришли индоарии. М., 1994. - с. 107-137.

۲. همان‌جا، ص ۱۰۷-۱۳۷

۳. همان‌جا، ص ۱۵۲-۱۵۵

بحیث لباس سواره گرجی‌ها وروس‌ها به عاریت گرفته‌اند. تنها زن‌های آریایی موی سر دراز داشتند و این سنت به دیگر خلق‌های غیرآریایی ساکن آسیای میانه، ایران، افغانستان انتقال یافته است. شتر دوکوهان نیز به آریایی‌ها و باختری‌ها متعلق بوده، آن را دیگر خلق‌های آسیا از آن‌ها پذیرا شده‌اند. گردونه دوچرخه اسپی را آریایی‌ها صحرانورد اختراع نموده، در شرق و غرب متداول ساخته‌اند. چینی‌ها اسپ و ارابه را از همسایه آریایی‌های خود گرفته‌اند.[1]

همزمان با رشد روابط و برخورد قبیله‌ها و قوم‌های مسکون و صحرانورد طریق و وسایل و افزار جنگی نیز تکمیل یافت. در قرون ۱۶-۱۲ تا میلاد، از صحراهای اورآسیا تا رودخانه دانوب، یونان، آسیای نزدیک، مصر و بعداً چین دسته گردونه‌های دوچرخه‌سوار انتشار یافتند. دسته دوچرخه‌سواران در شمالی میان رودان حکومت سیاسی را به دست گرفته، دولت میتانی‌ها را تشکیل نمودند.

دانشمندان تاریخ‌شناس قید کرده‌اند، که مخترع و بنیادگذار دوچرخه‌های جنگی کورتیوز نام مرد آریایی بود. در همان دوره واژه‌های تویشرتخه «دارندهٔ گردونه تیزگرد» وریددخشه «دارندهٔ اسپان بزرگ»، ابیرتتش «به سوی گردونه نگاه‌کننده» و غیره عنوان و القاب اشرافی معمول گردید، که از شهرت اسپ و گردونه گواهی می‌دهند. واژهٔ آریایی ra+frstar «در گردونه ایستاده»، معنی شخص نظامی گردونه‌سوار را داشت. در هیمن زمان مرد آریایی موسوم به کیکولین دربارهٔ پرورش اسپ و سوارکاری به زبان‌های هیتی، آشوری و غیره دستور تألیف کرده، که همه اصطلاح آن آریایی می‌باشند. حق به جانب ا.ا.کوزمینه است، که آریایی‌ها را منتشرکنندهٔ هنر جنگی گردونه و سوار اسپ و نیزه و تیراندازی می‌داند.[2]

شغل اساسی صحرانوردان دامداری بود. در ریگودا گاونر سمبول اندره، اسپ تمثال خدای آتش (اگنی)، بز تمثال خدای پُشن می‌باشند. واژه‌های گاونر، ماده‌گاو و گاویدینا (говядина) ریشه هندواروپایی دارند.[3] واژه‌های جوشیدن شیر، روغن، پنیر در زبان هندوآریایی، فیناوگاری، یوانانی و اسلاوی یکسان می‌باشند.[4]

---

1. Кузьмина Е.Е. Откуда пришли индоарии. М., 1994. - с. 159-167.

۲. همان اثر. ص ۲۱۱-۲۱۴

۳. همان‌جا، ص ۴۷

4. Абаев В.И. Историко-этимологический словарь осетинского языка. т. III, М. 1979. - с. 155-156

در زمان‌های قدیم آریایی‌ها مقام حیوانات را از روی قربانی نمودن آن‌ها تعیین می‌نمودند. مثلاً، برای خدایان و بزرگان خود نخست اسپ، سپس گاو و بعدا گوسفندرا قربانی می‌نمودند. این معنای آن را دارد، که نخست بزرگداشت اسپ، بعد گاونر و سپس گوسفند بود. در اوستا و ریگودا خدایان پاسبان و نگهبان و بانی مراتع و گله و رمه می‌باشند. گله و رمه را منبع ثروت و دارایی می‌دانستند.

آدمان دورهٔ مدنیت دوره نو سنگی موضع کلته‌منار در حوالی دریای خوارزم (آرال) سرزمین بزرگ را اشغال می‌نمودند. سکنه حاملین مدنیت حصار در دامنه‌کوه‌ها اقامت داشتند، ولی کلته‌منارى‌ها تنها در دشت‌ها سکونت اختیار کرده‌اند. آلات و افزار کلته‌منارى‌ها و منزل‌های آن‌ها از حصاریان فرق داشتند. حصاریان از ظرف‌های سفالی استفاده نکرده‌اند، آن‌ها شاید کاسه و بشقاب‌های چوبی و چرمی داشتند. ظرف‌های گلی کلته‌منارى دهان‌فراخ و قاعدهٔ آن‌ها بیضوی بود. بعضی کوزه‌ها توسط خراشیدن با نقش موجی مزین گردیده‌اند.

منازل کلته‌منارى‌ها در یادگار جمباسقلعه خوب آموخته شده‌اند. خانه‌ها زمینی و نیم‌زیرزمینی می‌باشند. آن‌ها طرح مدور با هم مشابه داشتند و با چوب‌ها و چنارها پوشانیده می‌شدند و توسط پوست و نی از آب باران و برف ایمن می‌گردیدند. آلات و اسلحه، تیر و کمان، پیکان، نیزه، تیغ‌ها همه از سنگ چخماق بودند. آدمان به دامداری، ماهی‌گیری و شکار مشغول می‌شدند.[1]

سال‌های اخیر در حوالی سمرقند باش‌گاه سرگزان ۲ـ۱ کشف گردیدند، که در آن آمیزش مدنیت حصار و کلته‌منار مشاهده می‌شود. آلات سنگی سرگزانی‌ها به حصاریان و ظرف‌های آن‌ها به ظرف‌های کلته‌منارى‌ها مانند می‌باشند. این گواه آن است، که مردم این محل‌ها همه از یک مبدع می‌باشند.

پایتخت تاجیکستان، شهر دوشنبه، در مرکز وادی حصار واقع است. دوشنبه همچون پایتخت دولت هم‌نام تاجیکان سال ۱۹۲۴ تأسیس یافت و در اساس چند روستای بزرگ شهر زیبای معاصر قامت افراخت. حفریات باستان‌شناسان در سال‌های آخر ثابت کردند، که موضع کنونی دوشنبه تاریخ قدیمه و قلعه‌های خیلی کهنه داشته است.

در زمان دوره نو سنگی در دامنه‌کوه‌های آسیای میانه آدمان دارای مدنیت ویژه

1. Толстов С.П. Древний Хорезм. М., 1948.

زندگی کرده‌اند. نخستین باشگاه آدمان این دوره توسط آکادمیسین ا.پ.آکلادنیکف باستان‌شناس مشهور شوروی در تپّهٔ غازیان حصار کشف شده است.[1] آثار مادی مردمان مدنیت حصار در بسیار نواحی آسیای میانه پیدا شده‌اند، اما بهتر از همه زندگی آن‌ها در باشگاه‌های تاجیکستان از طرف و.ا.رانوف در وادی حصار، به ویژه توتقاول نارک، سای صیاد، درهٔ شور، کنگرتوت، بولیان پایان ناحیه دنغره و کولاب آموخته شده‌اند.[2]

در دیههٔ توتقاول، که بعد بنیاد گردیدن نیروگاه نارک زیر آب ماند، باشگاه بزرگ آدمان این دوره تحقیق شده است، که از آن صدها آلات سنگی و چخماق‌سنگی پیدا شدند. توتقاولیان در خانه‌های بزرگ کپه‌مانند به خانه‌های مسکونی کلته‌منارها شبیه میَ‌زیستند. آن‌ها به دامداری، ماهی‌گیری و شکار مشغول بوده‌اند.

در توتقاول قبر یک فرد بزرگ سال و دو کودک کشف گردید، که در آن‌ها جسدها حلقه‌وار یک‌پهلو خوابیده بودند. به گفته سیماشناس ت.پ.کیاتکینا، آن‌ها سیمای اروپایی داشتند. یکی از ویژگی‌های مردمان مدنیت حصار آن بود، که از گل ظرف نمی‌ساختند. آن‌ها شاید دیگر نوع ظرف‌ها را داشتند. اما ظرف‌سازی را می‌دانستند، در باشگاه بولیان پایان دنغره در فرش خانه گودال‌های با گچ انداوه‌شده کشف شدند، که در آن‌ها غله و حیوانات نگهداری می‌شد. در خانه‌ها گودال آتشدان وجود دارد، که شاید برای کرسی تهیه شده، برای گرم کردن اختصاص داشت.

دلیل‌های ذکرشده ثابت می‌کنند، که حاملان مدنیت حصار آریایی بوده‌اند و با آریایی‌های از خارج آمده شناسایی و دوستی داشتند و بیشتر به دامداری مشغول بودند. حصاریان در تولیدات بیشتر از آلات سنگی استفاده کرده‌اند.

باشگاه‌های دوره برنج در حدود تاجیکستان کنونی یا خود باختر شمالی کمتر آموخته شده‌اند. باستان‌شناسان بیشتر به آموزش قبرستان‌های این دوره توجه کرده‌اند. در وادی‌های وخش و کولاب هنوز روستاها یا شهرک‌های دوره برنج کشف نشده‌اند. شاید این مناطق در وادی‌ها بوده و در جریان آباد نمودن اراضی و

---

1. Окладников А.П. Исследования памятников каменного века Таджикистана. МИА, 66, М-Л, 1958. - с. 14-19.

2. Ранов В.А. Гиссарская культура: распространение, хронология, экономика // Культура первобытной эпохи Таджикистана. Душанбе, 1982.

به مزارع پخته تبدیل دادن آن‌ها نابود شده باشند. یک دیهۀ مربوط به دوره برنج در موضع کنگرتوت خوب آموخته شده است. ازبس‌که سکنه کنگرتوت در دامنه‌کوه اقامت داشتند، بسیارخانه‌های آن‌ها خراب شده‌اند و طرح کامل آن‌ها باقی نمانده است. کنگرتوتیان برای خانه‌های خود جری را بریده، آن را هموار نموده، یک بخش دیوارهای خانه را به جری بریده نزدیک ساخته‌اند. بعضی خانه‌ها طرف جری را دیوار نموده میدان کوچک ساخته، در بالای آن خانه‌ها بنیاد کرده‌اند. خانه‌های پاخسه‌دیوار از دو تا سه اطاق داشتند. در خانه‌ها تنور برای نان‌پزی و در اطاق‌های نشیمن کرسی و جای طعامخوری و خوابگاه وجود داشت.

خانه‌های کنگرتوتیان به مثل خانه‌های امروزه تاجیکان می‌باشند. در پای‌دیوار خانه‌ها سنگ و دیوارهای بالای آن پاخسه استفاده شده‌اند. بام‌ها را با چوب می‌پوشاندند. برای نگهداری بام پوش از ستون‌ها استفاده کرده‌اند. ساکنان دامنه کوه‌های تاجیکستان همه چنین خانه‌ها داشتند. خانه‌های هر خانواده جداگانه بوده، برای پرورش حیوانات و پرندگان از آغل و حیاط فراخ استفاده می‌کردند. به گفته ن.وینوگرادوا و ا.ا.کوزمینه طرز زندگانی کنگرتوتیان و کولابیان با اندرونووی‌های دامدار بیشتر شباهت داشت.[1]

کنگرتوتیان به کشت ارزن، جو، گندم و دیگر زراعت‌های دیمی مشغول بودند. در قسمت باغداری انگور، سیب، ناک و خربزه و هندوانه نیز پرورش می‌نمودند. این میوه‌ها برای آن‌ها مقدس بودند. پیشه اساسی کنگرتوتیان دامداری بود و آن‌ها دارای رمه و گله‌های بز و گوشفند، گاو و اسپان بودند. در کنگرتوت کورۀ ظرف پزی دوطبقه‌ای کشف شده است، که در آن همه گونه ظرف‌ها را می‌پختند. ظرف‌های از قبرستان کنگرتوت یافت شده، اساساً در چرخ سفال‌سازی با مهارت بلند ساخته شده‌اند. عموماً، در این دوره در منطقه کولاب سفالگران حرفه‌ای کار و عمل می‌نمودند. البته، ظرف‌های دستی‌ساز به مدنیت اندرونووی‌ها تعلق داشته را نیز می‌توان مشاهده نمود، اما بیشتر بازیافت‌های کاسه، لعلی، خمره، کوزه‌های آب در چرخ سفال‌سازی ساخته شده‌اند و محصول پیشه‌وران حرفه‌ای و شهرنشین

1. Виноградова Н., Кузьмина Е.Е. Контакты степных и земледельческих племен Средней Азии в эпоху бронзы. Восточной Туркестан и Средняя Азия в системе культур древнего и средневекового Востока. М.1986.

می‌باشند. تاجیکستان جنوبی در هزارهٔ دوم تا میلادی از طرف مردمان کشاورز بومی و دامداران ایلاقی از خود شده بود، یعنی مردمان کوهستان باختر هم‌قدم تمدن زمان خود بودند.

پژوهش قبرستان کنگرتوت، برکیکوروت به آن دلالت می‌کند، که باشندگان آن در آخر هزارهٔ دوم تا میلاد به دین زردشتی گرویده‌اند. یعنی قبرها یادبودی بودند. مرده ها را در برکیکوروت در دخمه می‌گذاشتند و بعد توسط لاشه‌خوران از گشت پاک شدن استخوان‌های باقی‌مانده را در قبر دفن می‌کردند. این سنت و مراسم در نیمه دوم هزارهٔ دوم تا میلاد و اول هزارهٔ اول تا میلاد در منطقه کولاب متداول بود.

باشگاه دوره برنج در تاشگذر، دهنه و توتقاول ناحیه دنغره، غیلات و لولی‌کتل و کریم‌بردی کولاب تحقیق شده‌اند. حیات آدمان باشگاه‌های ذکرشده به مانند کنگرتوتیان بود. مردم ختلان بخش باختر در هزارهٔ دوم تا میلاد از آریایی‌ها عبارت بود. آن‌ها در دشت‌ها و دامنه‌کوه‌ها زندگانی می‌کردند[1] و در رشد تمدن آریایی سهم مناسب گذاشته‌اند.

---

1. Виноградова Н.М. Юго-Западный Таджикистан в эпоху поздней бронзы. М. 1964; Якубов Ю. Довутов Д., Филимонова Т. Археологические раскопки в г. Кулябе и на прилегающих территориях в 2001-2003 гг. - АРТ, вып. 30, Душанбе, 2005.

جستار دوم

تشکل دولت‌های آریایی و رشد تمدن آریایی‌ها

دولت‌های قدیمه آریایی و تشکل تمدن آن‌ها

اگر ما دوره برنج را دوره آریایی‌ها بگوییم، اشتباه نخواهیم کرد، زیرا در دوره برنج، مخصوصاً، در نیمه دوم آن آریایی‌ها بخش بزرگ اروپا و آسیا را در دست داشتند. طبق مواد زبانی و باستان‌شناسی آن‌ها از حوضه رود بزرگ دانوب تا دریای بایکل، از حوضه‌های رودهای آکه و ولگا تا هندوستان شمالی، از تبت تا دریای مدیترانه را حوضه سکونت و تمدن خود ساختند. به روایتی نام قطعه آسیا از آریا ریشه گرفته است[1].

امروز دولت‌های صاحب‌استقلال، عضو سازمان‌های بانفوذ بین‌المللی می‌باشند، که در اساس سندهای معتبر عمومی‌بشری استقلال آن‌ها هرچه بیشتر و بهتر تحت حمایه قرار می‌گیرد. ولی در گذشته نه چندان دور جنگ‌های خرابی‌آور دولت‌های زیاد را از نقشه جهان خارج کرده، دولت‌های نو را به وجود می‌آوردند. وظیفه جامعه جهانی‌ست، که صلح و امنیت را حفظ نموده، از هرگونه تهدیدهای

1. Кузьмина Е.Е. Древнейшие скотоводы от Урала до Тянь-шаня. Фрунзе, 1986; Якубов Ю. Вклад ираноязычных скотоводов в мировую цивилизацию. - Духовная культура таджиков в истории мировой цивилизации. Душанбе, 2002. - с. 51-69.

خرابی‌آور خلق‌ها و دولت‌ها را نگاه دارد.

به این منظور درس تاریخ، سبق دولت‌های به وجودآمده و از بین‌رفته خیلی آموزنده است. دربارهٔ تحکیم اساس‌های دولت صاحب‌استقلال تاجیکستان، که از عضو جامعه جهانی گردیدن آن همگی ۱۵ سال سپری می‌شود، اندیشه نموده، بی‌اختیار به تاریخ دولت‌های گذشته، اعم از باستانی و در قرون نزدیک وجود داشته و سرنوشت و طرز عمل آن‌ها رو می‌آوریم. کدام دولت‌ها آریایی بودند، خلق‌های آریایی، که ملت تاجیک نیز شامل آن‌ها می‌شد، چه گونه دولت‌ها را به وجود آوردند و یا پاش خوردند، قابل مطالعه می‌باشد.

عبدالحسین زرین‌کوب محقق معروف کشور برادر ایران قانونمندی ناگسستنی، پیوند تاریخی و ادامه تاریخی فرهنگ بزرگ آریایی را (ایرانی را) همه‌جانبه مستند و آن را با مفهوم «استمرار» تعبیر نموده است[1]. به تقویت اندیشه ایشان باید ذکر نمود، که استمرار در سنت دولتداری آریایی واضح‌تر به نظر می‌رسد. زیرا دستاوردهای نوین علمی برای شناخت نخستین دولت‌های پیشدادیان، کیانیان و میتانیان کمک می‌نمایند. سرآغاز تاریخی دولتداری آریایی‌ها چون تاریخ باستانی مردمان دیگر سایه‌روشن‌های زیاد دارد و با اساطیر و قصه‌ها و داستان‌ها و اطلاعات پراکندهٔ گوناگون مختلط می‌باشد.

بازیافت‌های زبانی و باستان‌شناسی به آن دلالت می‌نماید، که در نیمه اول هزارهٔ دوم تا میلاد آریایی‌های مقیم آسیای نزدیک دولتی را با نام میتان (میتانی) بنیاد گذاشته بودند. دربارهٔ تاریخ و انتساب این دولت عقیده‌های واحد موجود نیست. گروه بزرگ دانشمندان معتقد می‌باشند، که گویا یک گروه کوچک گردونه سواران از بخش‌های شمال یا شرق آمده، سرزمین هوری‌زبان‌ها را به تصرف خود درآورده، دولتی با نام میتان را تشکیل می‌نمایند. ولی واضح است، که دولت میتان را نمی‌توانستند یک عدهٔ معدود گردونه سواران تأسیس نمیاند. پس، معلوم می‌شود، که در اینجا آریایی‌ها نسبتاً زیاد بودند و آن‌ها در همدستی و همکاری با هوری‌ها در قرن ۱۵ تا میلاد دولت نو را بنیاد گذاشتند.

بنیادگذار دولت میتان شخصی با نام کورتیوز شناخته شده است و از نامش

---

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، نه شرقی نه غربی ـ انسانی. تهران. ۱۳۷۸. ص ۴۵-۴۹

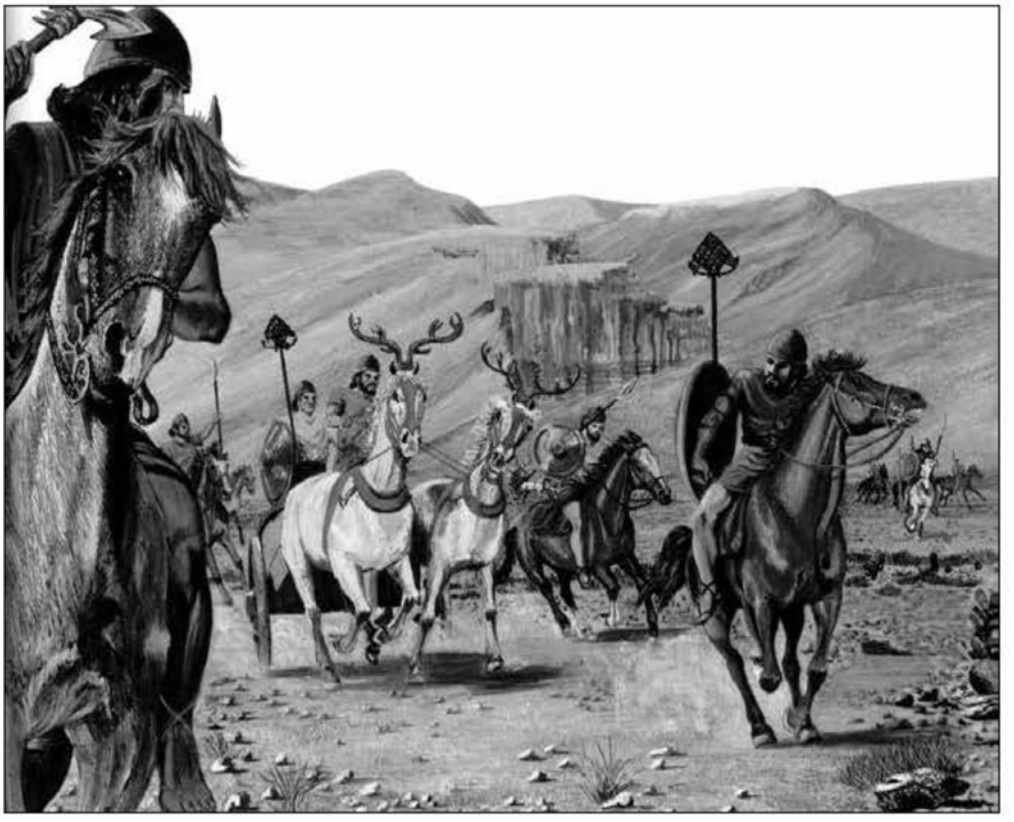

مهاجرت آریایی‌ها با درفش مهر به سوی آسیای میانه و فلات ایران

نسب آریایی او واضح است و به عقیدهٔ بعضی دانشمندان، کردهای آریایی نام خود را از نام خاص او گرفته‌اند. همین طور در قرن ۱۶ـ۱۴ تا میلاد در شمال و غربی کوهستان میان رودان دولت مقتدری با نام میتان تأسیس شده، که مرکز آن شهر وشوکَنکی بود[1].

نخستین شاه میتان شوتر۱ پسر کورتیوز بود. بعد از او پَرَّتَرن و سائوسَدَتَر حکمرانی کرده‌اند. دولت میتان در راه‌های تجارتی بین شمال و جنوب آسیای کوچک و شرق نزدیک و ایران غربی موقع مهم را اشغال می‌نمود. مردم به دامداری، اسپ‌پروری و کشاورزی مشغول بودند. در کوه‌های آن معادن نقره و پیشه‌های درختان ساختمانی زیاد بود، که بخش مهم تجارت بیرونی آن را تشکیل می‌نمودند. میتانی‌ها در رشته‌های معماری کاخ‌ها و منازل و پیشه‌وری دستاوردهای بارز داشتند. دولت میتان ساختار منظم سیاسی و اداری داشت. جامعه به طبقه‌های اجتماعی تقسیم شده و رباخواری و اجاره‌دهی خیلی رشد کرده بود. قرض‌ها با سود زیاد باعث زیاد شدن افراد تابع می‌شد. از مطالعه اسناد معلوم می‌شود، که دولتمندان پسران قشر فقیر را به پسرخواندی قبول نموده، تدریجاً آن‌ها را به نوکر و برده و خود تبدیل می‌دادند.

قرون ۱۶ـ۱۵ تا میلاد دورهٔ افزایش اقتدار دولت میتان محسوب‌می‌شود، که آن به نیرومندترین دولت این منطقه پیشرفته مبدل می‌گردد. در این دوره بعضی شاهان آسیای کوچک، سوریه، فنیکیا، آشور و فلسطین به میتان باج‌وخراج می‌دادند. شاه مصر توتماس ۳ چندین بار به مقابل دولت میتان لشکر کشید، اما به پیروزی نرسیده ناچاراً به اعتراف قدرت آن گردید.

در زمان سلطه خود فرعون‌ها توتماس ۴ و امین‌خاتب ۲ به دختران توشرت شاه میتان ازدواج نموده، او را متفق خود نمودند و هر سال هدیه‌های گران‌بها و آهن ارسال می‌نمودند. شاهان میتان ارابه‌های جنگی با اسپان سواری تحفه می‌نمودند.

در قرون ۱۴ـ۱۱ تا میلاد میتان با سبب‌های گوناگون به سرزمین‌های کوچک شهنشین تقسیم شده، همچون دولت بزرگ به وجود خود خاتمه داد.

آریایی‌ها در اینجا پرورش اسپ را رواج داده، مبتکرین نظریه و عملیات حربی

---

1. История древнего Востока. М. 1988. - с. 72.

گردونه‌سواران در ممالک آسیای کوچک و شرق مدیترانه می‌گردند. آن‌ها به این مردم و دیگران اسپ سواری و پرورش اسپ را می‌آموزند. کیکولین آریایی دربارهٔ چه طور پرورش نمودن اسپ اثری انشأ کرده بوده است، که آن در مملکت‌های شرق نزدیک دستور به حساب می‌آمده است[1].

آریایی‌ها مخترعین سلاح گردونه‌های جنگی، از جمله لباس و کلاه، تیر و کمان، ژوپین، سپر و خوُد بودند. پیدا شدن دسته‌های تیرانداز گردونه‌سوار به مردمانی، که اسپ و گردونه را هنوز ندیده بودند، ترس و هراس به وجود آورده بود. آن‌ها به دسته‌های گردونه‌سوار نمی‌توانستند مقاومت نمایند، بنابرین بی‌جنگ تسلیم می‌شدند. دانشمندان چنین عقیده دارند، که اهالی اساسی دولت میتان هوریت‌ها بودند و تنها آریایی‌ها قدرت سیاسی را در دست خود داشتند. شاید این عقیده تا حدی صحیح باشد، اما راه‌های مهاجرت و تعداد آن‌ها هنوز موضوع مباحث طولانی می‌باشد. عبدالعظیم رضائی دانشمند ایرانی نیز بر این عقیده است، که قوم‌های آریایی نزد دریای سیاه و قفقاز و منطقه غربی آسیای میانه به آسیای کوچک رفته، دولت میتان را بنیاد کردند.[2] به هر صورت، مسیرهایی از اروپاییان جدا شدن هندوآریایی‌ها و به آسیا آمدن آن‌ها گوناگون بود. بعد از آن‌که آریایی‌ها از گروه‌های دیگر اروپائیان جدا شدند، یک بخش آن‌ها در شمال دریای آخشیان (سیاه) و بخش دیگرشان به جنوب دریای آخشیان، آسیای کوچک آمده، در تشکل و تحول تمدن این منطقه از جمله مدنیت چهلهویوقی شرکت کردند. چهلهویوقیان به کشاورزی شغل ورزیده، صاحب روستاها و مدنیت خاص خود بودند. در اعتقاد آن‌ها بزرگداشت گاو و گوزن به خوبی مشاهده می‌شود. پرستش گاو در عقاید آریایی‌ها نسبت به دیگر خلق‌ها بلندتر، معتبرتر می‌باشد. گاومردرا سراولاد عالم حیوانات و روستنی‌ها می‌دانستند. خنجر سنگی، مجسمه آلهه‌های در کرسی شیردار نشسته نیز در دوره‌های بعد خاص آریایی‌ها گردید. در یادگاری‌های الَجه ـ ویوق (هزارهٔ سوم تا میلاد) عنصرهای عقاید آریایی بیشتر مشاهده می‌شوند. از تحلیل سرچشمه‌ها برمی‌آید، که آسیای کوچک و بخش کوهستان ایران کنونی، از

---

1. История древнего Востока. М. 1988. - с. 70-73; Кузьмина Е.Е. Откуда пришли индоарии. с-. 194.

۲. رضائی عبدالعظیم. تاریخ ده‌هزارسالهٔ ایران، ج۱، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۷۷-۱۷۸.

جمله کردستان از قدیم وطن آریایی‌ها بود. واژهٔ میهن شاید شکل تغییریافته میتان باشد. نام دیهه اورمیتن نیز از احتمال دور نیست، که با کلمه میتان هم‌ریشه باشد.

در هزارهٔ دوم تا میلاد در حدود قلمرو آریاییان یک چند واحدهای دولتی نسبتاً خرد و بزرگ پیدا شدند. چنین واحدها در جنوب اورال، در حوضه هند و بعضی منطقه‌های دیگر تأسیس و تشکل یافتند. یکی از دولت‌های نیرومند و نسبتاً پیشرفته دولت تشکیل نموده آریایی‌ها در نیمه دوم هزارهٔ دوم و اول هزارهٔ اول تا میلاد دولت کیانیان باختر بود، که ما نقش آن را در تشکل و رشد تمدن آریایی مورد بررسی گسترده‌تر قرار خواهیم داد.

باید با تأکید ذکر نمود، که یکی از مسئله‌های تا هنوز حل و فسخ خود را پیدا نکرده زمان در حدود آسیای میانه تشکیل شدن دولت می‌باشد. دراثر چندجلدی تاریخ خلق تاجیک، در فصل مربوط به تشکیل شدن دولت‌های قدیم، که به قلم مؤرخ شناخته و پرکار ی.و.پیانکوف تعلق دارد، آمده است، که علم تاریخ‌نگاری امروزه وجود داشتن دولت «بزرگ خوارزم» و «شاهنشینی باختر» را رد نمی‌کند. اما بررسی مأخذهای تاریخی از آن گواهی می‌دهند، که دولت باخترنسب به دولت خوارزم شهرت بیشتر داشت و نیرومندتر بود.[1]

من هم در کتاب «از آریان تا سامانیان» سر مسئله دولت باختر کمی توقف نموده بودم. ازبس‌که موضوع کتاب حاضر تاریخ تمدن آریایی‌ها می‌باشد، این مسئله از اهمیت ویژه برخوردار است. طبق شواهد زیاد سلاله کیانیان دولت باختر را اساس گذاشته‌اند. آن‌ها پایه‌گذاران تمدن پیشرفته و اصیل آریایی‌ها می‌باشند. محض در زمان حکمرانی همین سلاله نام آریان و آریایی‌ها و زبان آن‌ها مشهور و معمول گردید. شاید در عهد کیانیان نخستین دین یکتاپرستی را زردشت به آریاییان و حتی به عالمیان پیشنهاد نموده است.

باید تذکر دهم، که در سرچشمه‌های تاریخی، از جمله اوستا دولت باختر یاد نمی‌شود. سرچشمه‌های اوستایی و عربی از دودمان کیانیان یاد می‌کنند.

اصلاً نام باختر از روی اخبار هرودوت مشهور شده است. هرودوت می‌نویسد،

---

1. Пьянков И.В. Древнейшие государственные образования // История таджикского народа. т. 1, М.1998. - с. 238-245.

که برای کوروش استیلای بابلستان و تسخیر مردم باختر کار آسان نبود[1]. دربارهٔ حشمت باختر مورخ کتیسی خبر می‌دهد، اما از روی اخبار آن‌ها حقیقت تاریخ را برقرار نمودن خیلی دشوار می‌باشد. مثلاً، کتیسی دربارهٔ لشکرکشی نین ملکه آشور به باختر نقل می‌نماید، که گویا او برای اشغال این مملکت لشکر یک‌میلیون و هفتصدهزار نفری جمع می‌آرد که در میان آن‌ها دوصد و ده هزار سوارگان و ده هزار نفر دوچرخه‌سواران (گاری) در چرخ‌ها داس‌های برنده‌داشته شرکت داشتند. این مقدار لشکر را در آن زمان گرد آوردن امر تقریباً امکان‌ناپذیر بود.

آکسیارد شاه باختر در مجموع چهارصد هزار لشکر داشت. در این جنگ باختریان باشجاعت رزمیدند و صد هزار از لشکر نین را نابود کرده، آشوریانرا شکست دادند. اما بعد از پیروزی لشکر باختر پراکنده گردیده، در قلعه‌ها تقسیم می‌شوند. پادشاه آشور از این وضعیت استفاده نموده همه قلعه‌های باختریان را پس هم فتح می‌نماید و بر باختر را استیلا می یابد. امروز اکثریت مؤرخان این حمله شاه آشور را روایت بافته (دروغین) می‌دانند.[2]

از روایت مذکور و اخبار سرچشمه‌های یونانی یک نکته واضح می‌گردد، که در گذشته باختر دولت بزرگ بوده است. اگر باختر بزرگ نمیبود، شاهان هخامنشی هیچ گاه خود را ولی‌عهد کیانیان نمی‌نامیدند. به سترپی باختر سغد و هندوستان شامل بودند. در باختر ولیعهد شاه (پسر شاه) حکمرانی می‌نمود[3].

نام باختر یک بار در وندیداد در فرگرد اول یاد می‌شود. در آنجا آمده‌است: چهارمین سرزمینی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، این بَکخَد زیبا با درفش‌های برفشان می‌باشد.[4] پرچم‌های برفشان معنی دولت پراقتدار، توانا و مغلوب نشونده را دارد.

در یشت‌ها کتاب دوم اوستا، سخن دربارهٔ پادشاهان دودمان کیانی می‌رود، که آن‌ها در باختر آریان حکومت کرده‌اند. از اخبار مورخان یونانی معلوم می‌شود، که شهر زرین‌اسپ مرکز شاه‌نشین باختر بود. نام دولت با نام سلاله کیانیان معروف می‌باشد. بنابر این نام دولت را دولت کیانیان نامیده‌ایم.

من در کتاب «آز آریان تا سامانیان» در باب «باختر و سغد گهوارهٔ نخستین دولت

---

1. Геродот. История. М., 1972. кн. 2. - с.153.

2. Пьянков И.В. Средняя Азия в известиях античного историка Ктесия. Душанбе, 1975. - с. 3-5

۳. همان‌جا، ص۳۳

۴. اوستا، دوشنبه، ص ۴۲۲

تاجیکان» آموزش جدّی تاریخ سلاله‌های پیشدادیان و کیانیان را پیشنهاد نموده بودم. مسئله شاید خیلی دشوار است، که تا امروز از جانب دانشمندان تاریخ‌نگار تاجیک اثری بنیادی و حتی جدّی پیشنهاد نشده است. در کتاب ذکرشده دربارهٔ سلاله پیشدادیان نوشته بودم. در اینجا تنها بعضی مسئله‌ها را یاد آوری می‌نمایم.

قدیم‌ترین سرچشمه‌ای، که در آن نام کشور باختر و سغد یاد شده است، کتاب مقدس «اوستا» می‌باشد. چنان که در بالا ذکر شد، در فرَگرد اول وندیداد نخستین کشورهای آفریدهٔ اهورامزدا بازگو شده‌اند، که «بکخد (باختر) زیبا با درفش‌های برافراشته‌اش» و «گوه سغده با علف‌زار و مرغزارهایش» از جمله آن‌هاست. به عقیدهٔ بعضی محققان و اوستاشناسان در ضمن عبارهٔ «درفش‌های برافراشته» رمز قلعه بزرگ پادشاه، قدرت لشکر توانا و بی‌شکست پیروان کیش زردشتی و روح غالبیت و کشورگشایی‌های عهد کیانیان نهفته است. معمولاً، در «اوستا» و سرچشمه‌های پهلوی، که از کی (پادشاه) گشتاسپ و زردشت یاد شده است، حتماً باختر و بلخ را چون کشور پهناور، شهر آباد و توانا، باشگاه پادشاهان، مرکز نخستین آتشکده‌ها و قلمرو انتشار دین زردشتی توصیف نموده‌اند.

یکی از بزرگ‌ترین دانندگان تاریخ عهد کهن ابوالقاسم فردوسی «شاهنامه» خود را در اساس سرچشمه‌های تاریخی، از جمله «خدای‌نامک»، «مزدک‌نامه»، «شاهنامه ابومنصوری»، «شاهنامه»های مسعود مروزی، ابوالمعید بلخی، ابوعلی بلخی، همچنین «گشتاسپ‌نامه» دقیقی و دیگر روایت و قصه‌ها و داستان‌های حماسی و تاریخی خلق‌های آریایی‌نژاد آفریده است. «شاهنامه» فردوسی بزرگ‌ترین داستان اساطیری و ادبی و تاریخیست، که سرنوشت تلخ و شیرین و تاریخ پادشاهی بیش از ۵۰ شاهنشاهان آریایی‌نژاد را شامل می‌باشد. البته در شرق‌شناسی به ویژه ایران‌شناسی خارجی به این مسئله توجه مبذول گردیده است و حتی می‌توان گفت که چنین توجه روزافزون است. با وجود این تحقیق کامل آن انجام نگرفته است. از دوران کیومرث تا یزدگرد سوم، پی هم به تخت نشستن و از بین رفتن سلسله پادشاهان را اگر از نظر فاصله تاریخی بنگریم، این سلسله از زمان‌های خیلی قدیم یعنی از زمان در بیشه‌زاران زیستن آدمان تا قرن ۷ میلادی، یعنی تا استیلای عرب و قصه کشته شدن یزدگرد سوم از دست آسیابان با تلقین و هدایت ماهوی سوری (حاکم طوس) را فرا می‌گیرد.

کیومرس

از لحاظ تاریخ آمد و رفت شاهان و صورت گرفتن بند و بست رویدادها «شاهنامه» را می‌توان به دو قسمت بزرگ اساطیری و تاریخی جدا نمود. پادشاهان دورهٔ اساطیری «شاهنامه» سلاله پیشدادیان می‌باشد. آوان پادشاهی کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک فریدون و دیگران را تا زمان گرشاسپ تحت این نام می‌توان ذکر نمود. باید افزود، که در دورهٔ پادشاهی سلسله پیشدادیان نیاگان ما طرز زندگی جامعه ابتدایی را سپری نموده، نخستین پدیده‌های تمدن را نایل گشته‌اند. می‌توان افزود، که در «شاهنامه» آئین‌های استقبال نوروز، تیرگان، مهرگان و سده چون دستاورد پادشاهان عهد قدیم، یعنی پیشدادیان تصویر شده است.

در بارهٔ زمان پادشاهی سلسله پیشدادیان و دورهٔ سلطنت آن‌ها دقیقاً نکته‌ای ابراز کردن دشوار است. فردوسی هرچند از روی اخبار سرچشمه‌های پهلوی سال‌های حکمرانی سلسله پیشدادیان را در مجموع ۲۴۴۱ سال ذکر نموده، از جمله دورهٔ پادشاهی هوشنگ را ۴۰ سال، طهمورث را ۳۰ سال، جمشید را ۹۰۰ سال، ضحاک را ۱۰۰۰ سال، فریدون را ۷۰۰–۶۰۰ سال دانسته باشد هم، این تقسیم‌بندی و سال شماری‌ها غالباً جنبه اساطیری و روایتی دارند. با وجود این همه پیشدادیان بحیث نخستین پادشاهان طایفه‌های آریایی‌نژاد، علی الخصوص تاجیکان اعتراف شده‌اند و نام، نسب، نیاگان ما را به دوره‌های پدید آمدن اتحادهای اولادی و قبیله‌وی، آغاز دامداری و کشاورزی، تشکل مدنیت مادی، عناصر دولتداری عهد قدیم مرتبط می‌سازد.

طوری‌که مورخان و دانشمندان ما تأکید کرده‌اند، سلسله پادشاهان پیشدادی در اکثر قسمت‌های «اوستا»، آثار پهلوی «بن دهش»، «دینکرد»، «مینوی خرد»، «خدای‌نامه»، آثار تاریخی عهد اسلام، از جمله «کتاب‌الاخبارالطوال» دیناوری، «مروج‌الذهب» مسعودی، ترجمه «تاریخ طبری» بلعمی، «شاهنامه ابومنصوری»، «فارس‌نامه» ابن بلخی و غیره ذکر گردیده، چون پادشاهان تاریخی به قلم داده شده‌اند. چنانچه، در «یشت‌ها» و دیگر آثار پهلوی از هفت نفر پادشاهان پیشدادی (کیومرث، هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون و دیگران) یاد شده باشد، در «شاهنامه» و تاریخ‌نامه‌های بعدی، همه ملوک این سلاله، که عبارت از ده نفرند (با اضافه افراسیاب یازده نفر)، کاملاً توصیف گردیده‌اند. برای تقویت این نکته به «فارس‌نامه» ابن بلخی رجوع می‌کنیم، که هنگام ذکر پادشاهان و تاریخ آن‌ها

یازده پادشاه پیشدادی را ذکر نموده، چنین نوشته است: «روایت است از اصحاب تواریخ... علما و تواریخیان فرس و عرب، که... جمله ملوک فارس چهار طبقه بوده‌اند: پیشدادیان؛ کیانیان؛ اشکانیان؛ ساسانیان. و دو طبقه از این جمله پیش از اسکندر رومی بوده‌اند او را ذوالقرنین خواندندی: پیشدادیان و کیانیان. و دو طبقه دیگر بعد از اسکندر رومی بوده‌اند، اشکانیان و ساسانیان. و هر چهار طبقه از نژاد کیومرثند و عدد همگان با اسکندر رومی... هفتاد و دو پادشاه و مدت ملک ایشان با روزگار اسکندر چهارهزار و صدوهشتادویک سال و چند ماه بوده است».

ابن بلخی شمارهٔ شاهنشاهان سلاله پیشدادیان را ۱۱ پادشاه، سلاله کیانیان را ۹ پادشاه، سلاله اشکانیان را ۲۰ پادشاه و سلاله ساسانیان را ۳۱ پادشاه ذکر کرده، در آغاز ضمن روایت‌های اساطیری و بعداً در زمینه تصویر وافعیت تاریخی سخن می‌راند. او تاریخ‌نامهاش را از آغاز سلاله پیشدادیان ابتدا نموده، می‌نویسد، که نام‌ها و عدد ایشان با نام افراسیاب، که از ترکستان برخاسته، «یازده پادشاه و مدت ملک ایشان با دوازده سال، که افراسیاب خروج کرده بود و ایران گرفته... دو هزار و پنجصد و شصت و هشت سال».[1]

از اقتباس «فارس‌نامه» چنین خلاصه‌ای برمی‌آید، که مورخان فارس و عرب و علما دورهٔ پادشاهی پیشدادایان را دو هزار و پنجصد و شصت و هشت سال دانسته، آن‌ها را شخصیت‌های تاریخی دانسته‌اند. میان «شاهنامه» فردوسی و «فارس‌نامه» ابن بلخی در مقرر نمودن دورهٔ حکمرانی سلاله پیشدادیان در مجموع ۱۲۷ سال تفاوت جای دارد (در «شاهنامه» حکمرانی این سلاله ۲۴۴۱ سال ذکر شده است)، که در قیاس هزارسالهها تاریخ چندان مدت زیادی نیست.

باید گفت، که بعضی مورخان معروف قرون ۱۹ و ۲۰ میلادی غرب و شرق این دوره را چون دورهٔ ما قبل تاریخی و اساطیری قلمداد نموده، به واقعیت پادشاهان سلاله پیشدادیان شبه دارند و معلومات سرچشمه‌های تاریخی و آثار فرهنگی مربوط این دوره، از جمله «اوستا» را چندان به نظر نمی‌گیرند.

واقعاً؛ اگر دورهٔ سلاله پیشدادیان را به عرصه تاریخ گذشته اندازه نماییم، تقریباً حدود پنج ـ هفت هزار سال را فرا گرفته، به هزارساله‌های پنجم، چهارم و سوم قبل از میلاد مصادف خواهد بود. این دوره را در علم تاریخ شناسی دنیای

---

۱. ابن‌البلخی. فارس‌نامه ـ دوشنبه، ۱۹۹۰، ص ۲۰-۱۹

قدیم چون دورهٔ جامعه ابتدایی و گزار به مناسبت‌های نوین اجتماعی عهد باستان توصیف نموده‌اند. پس دورهٔ پادشاهی سلاله پیشدادیان را ولو در شکل اساطیری و نیم‌اساطیری، چون صفحه‌های نخستین سرنوشت طایفه‌های آریایی‌نژاد مقیم آسیای میانه پذیرفتن و به کتاب‌های درسی جای دادن از منفعت خالی نیست. خیلی خوب است، که «ایلیاد» و «ادیسه» هومر، اساطیر و روایت‌های زیاد یونانیان را چون دستاوردهای نابغه ادوار طفلی نسل بشر در تاریخ‌نامه‌ها را می‌آموزانند. پس چرا توسط دانشمندان رشته‌های تاریخ شناسی و فرهنگ‌شناسی ما کتاب مقدس «اوستا» و کارنامه‌های سلسله پیشدادیان، که بطور مشخص با ذکر نام ثبت شده‌اند، به تفسیر مورد بازگویی و پژوهش‌های گسترده قرار نگیرد.

یکی از واقعیت‌های عجیب و شگفت‌آور تاریخ بشریت نیز در آن است، که اساطیر و اعتقاد دینی و حکمت و فلسفه شرق، به ویژه جنبه‌های معنوی «اوستا» را در لباس یونانی به جلوه آورده، پایه‌گذاری تمدن جهانی را تاریخ‌نگاران غرب به یونان قدیم متعلق دانسته‌اند. مقام و منزلت و بزرگی تمدن یونان‌زمین را اعتراف نموده، در عین زمان چشم پوشیدن از روی انصاف و عدالت تاریخی نیست، که دردوران شوروی ما ساعت‌های طولانی از «ایلیاد» و «آدیسه» هومر، اساطیر و دین یونانیان قدیم، هنگامه‌های جنگ تروپا، پیدایش دولت‌های آتن و اسپارت تا تفصیلات بازی‌های المپیک و مفلس شدن کشاورزان یونانی درس می‌خواندیم. ولی متأسفانه، در کتاب‌های درسی «تاریخ دنیای قدیم» از نام «اوستا» نخستین دایرةالمعارف تمدن بشری، نخستین کتاب مکمل دین جامع انسانی یادی نکرده‌اند.

چنان‌که‌قبل از این‌هم گفته بودم، بگذار واپسین‌قضاوت‌را در این‌مورد باستان‌شناسان و محققان تاریخ عهد کهن انجام بدهند، ولی همین نکته را نیز باید افزود، که چنین عمل خیر صفحه‌های کهن تاریخ ملت تاجیک و دیگر طایفه‌های آریایی‌تبار و آریایی‌زبان را از عمومی‌گویی‌ها رهایی بخشیده، راجع به ابتدای آموزش علم تاریخ مواد جالب، قصه‌های شوق‌آور و تفصیلات مفتون‌کننده را جای می‌دهد. علاوه بر این، سلاله اساطیری و نیم‌اساطیری پیشدادیان برای توصیف و ذکر سلاله نوبتی کیانیان، که از جنبه‌های تاریخی و واقعیت گذشته برخوردار است، زمینه استوار فراهم می‌آرد و برای تقویت خودشناسی و خودآگاهی ملی مساعدت می‌نماید.[1]

---

۱. رحمانف ا. تاجیکان در آئینهٔ تاریخ. کتاب اول. از آریان تا سلمانیان. لندن، ۲۰۰۰، ص ۶۹-۶۸.

بهمن

در کتاب چندجلدی تاریخ خلق تاجیک (نشر ۱۹۹۸) ی.و.پیانکوف می‌نویسد، که روایت‌ها دربارهٔ کوی‌ها تاریخی‌اند و امروز در این باره شکی نیست، اما نه همه اخبار مؤلف «شاهنامه» قابل قبولند. سلسله کیانیان را به سه بخش تقسیم کردن ممکن است. کیانیان قدیم از کی‌قباد تا کیخسرو، کیانیان بعد کی لهراسپ و کی گشتاسپ از بهمن تا داریوش دوم ساخته زمان بعد می‌باشند و قابل قبول نیستند[1].

البته، تا جایی به فکر ی.و.پیانکوف راضی شدن ممکن است، زیرا در «شاهنامه» در وصف بسیار شاهان روایت‌های افسانوی وجود دارند، اما راجع به شخصیت تاریخی نبودن بهمن پسر اسفندیار و بهمن هومان ما دلیل قاطع نداریم. ما قبلاً گفته بودیم، که داریوش و پدرش ویشتاسپ به کیانیان خویشاوندی ندارند، اما بهمن پسر اسفندیار شخص تاریخی است و همای دختر بهمن نیز شخص واقعی می‌باشد و مدت سلطنت آن‌ها در همه سرچشمه‌ها یاد می‌شود.

«شاهنامه» این تاریخ سلاله‌های شاهان آریایی می‌باشد و محتوای آن راجع به کیانیان، هخامنشی‌ها، اشکانیان و ساسانیان حقیقتی است ردناپذیر.

در «تاریخ طبری» آمده است، که «کی‌قباد از فرزندان منوچهر بود و همسرش از مهتران توران و پنج فرزند داشت: یکی را کیکاووس، دیگری را کیارش، سومی را کی‌پشین، چهارمی را کی‌افشین و پنجمی را کی‌مایت و کی‌قباد ملک با عدل‌ودادبود و جهان آباد کرد و از رعیت هیچ نستاند مگر عشر»[2].

در «اوستا» از جمله پادشاهان سلاله کیانیان اساساً کی‌قباد، کیکاووس، سیاوش، کیگشتاسپ یاد شده‌اند. اوستاشناسان بر آن عقیده‌اند، که عنوان سلاله کیانیان در «اوستا» به شکل «کوی» ذکر شده، معنی «شاه»، «حکمران» را می‌دهد؛ «در «اوستا» کلمه کوی کوت (kavi kavata) از دو حصه عبارت بوده، کوی عنوان حکمران، شاه را دارد. کوت اسم خاص نیز می‌باشد. در فروردین یشت بند ۱۳۲ گفته می‌شود: «فروهرهای پاک‌دین کی‌قباد را می‌ستاییم: فروهرهای پاک‌دین کی‌اپیوه را (Alipivanhu) می‌ستاییم. فروهرهای پاک‌دین کاووس را می‌ستاییم. فروهرهای پاک‌دین کیارش را می‌ستاییم. فروهرهای پاک‌دین کیخسرو را می‌ستاییم». در این بند خانوادهٔ کی‌قباد درج شده است، اما ما نمی‌دانیم، که

---

1. Пьянков И.В. Древнейшие государственные образования. - с. 241-242.
۲. طبری، بلعمی. تاریخ طبری. دوشنبه، ۱۹۹۲، ص ۳۱۰.

اپیوه، کاووس، آرش، پشین و ویارش، که پسران قباد بودند، همهاشان پادشاهی کرده‌اند یا خیر؟

بعد از مطالعه و آموزش جدّی تاریخ پیشدادیان به خلاصه‌ای آمدم، که دقیقاً معین کردن سال‌های حکمرانی و دوره‌های سلطنت شاهان این سلاله خیلی مشکل و حتی امکان ناپذیر است. ولی این حقیقت به نظرم هیچ گونه قابل بحث نمی‌باشد، که پیشدادیان سلاله واقعی و در دوره‌های اول پیدایش دولتداری گذشتگان خلق ما حکمرانی کرده‌اند و نقش مهمی در تاریخ سیاسی و فرهنگی مردم آریایی داشته‌اند.

طبق اخبار «شاهنامه» و مأخذهای دیگر تاریخی، سلاله دومی، که بعد پیشدادیان به عرصه دولتداری آریایی‌های تاجیک‌تبار آمده است، سلاله کیانیان می‌باشد. به قول ابن بلخی «عدد ایشان نه پادشاه، مدت ملک ایشان ۷۳۸ سال» بوده است. بنیادگذار این سلاله از روی توصیف «شاهنامه» کی‌قباد بود، در سلسله پادشاهان بعداً اسامی کیکاووس، سیاوش، کیخسرو، کی لهراسپ، کی گشتاسپ، کی بهمن، همای، داراب، داریوش و اسکندر ذکر شده‌اند، که مدت سلطنت آن‌ها هفت‌صد سال مقرر گردیده است، که از ارقام ابن بلخی ۶ سال تفاوت دارد. اما دانشمندان درست اظهار عقیده می‌نمایند، که داراب و داریوش و اسکندر به شاهان کیانی هیچ ارتباطی ندارند. داریوش بزرگ پسر ویشتاسپ هخامنشی به سلاله کیانیان تعلق ندارد.[۱] زیرا نه تنها شجرهٔ آن‌ها، بلکه دورو زمان سلطنت آن‌ها نیز سازگار نیست. در اوستا دربارهٔ سلاله‌های مادها و هخامنشی‌ها سخن نرفته است. این یک دلیل تأییدکنندهٔ آن نکته است، که اوستا در آسیای میانه و افغانستان کنونی و یا شرق ایران کنونی در سرزمین ملی و تاریخی تاجیکان تألیف شده است.

پادشاهان سلاله کیانیان طبق اخبار سرچشمه‌های تاریخی باختر را قرارگاه سلطنت خود پذیرفته‌اند و با بعضی دلیل‌ها می‌توان گفت، که آن‌ها مقیم ناحیه قبادیان تاجیکستان کنونی بودند. در اینجا نام‌های تختِ قباد، کی‌قبادشاه، قبادیان، طوس و غیره باقی مانده‌اند. پژوهش‌های باستان‌شناس یوسف یعقوب‌اف به آن دلالت می‌نماید، که مرکز آریانویج در قبادیان واقع بوده است. به ویژه این قلمرو در دورهٔ پادشاهی لهراسپ و گشتاسپ خیلی آباد و باشکوه می‌گردد.

در «فارس‌نامه» ابن بلخی آمده است، که کی‌قباد نخستین پادشاه سلاله کیانیان

---

۱. پور داود. یشت‌ها، ج ۱، تهران، ۱۹۹۹، ص ۲۶۱-۲۶۱، ۲۸۳-۲۸۴

کیقباد

سرزمین خود را به ولایت و شهرستان‌ها تقسیم نموده، یک عشر انداز بر غله‌ها نهاد، تا صرف لشکر کند. کی‌قباد پادشاهی عادل و عمارت‌دوست بود «و میان او و تورها بسیار جنگ‌ها صورت گرفت، اما هیچ ظفر بر ایرانیان نیافتند و مقام بیشترین در کنار جیحون (آمو) و آبادانی‌ها داشتی، که نزدیک جیحون است به اعمال بلخ»[1].

کاوش‌های باستان‌شناسی در جنوب ازبکستان در وادی سرخندریا[2] و شمال افغانستان[3]، یعنی در باختر در دو ساحل رود آمو اخبار «فارس‌نامه» را دربارهٔ وجود داشتن شهر و دیه‌ها تصدیق می‌نمایند. دولت کیانیان در زمان پادشاهی کیکاووس نوهٔ کی‌قباد پسر کی‌اپیوه خیلی مقتدر و پهناور شد. از نوشته سرچشمه‌ها برمی‌آید، که سراسر آسیای میانه، افغانستان و شرق ایران کنونی قلمرو دولت کیانیان بود. در مأخذهای اسلامی گفته می‌شود، که کیکاووس به یمن، فارس، فلسطین و یهودیه لشکر کشید و یمن را آزاد نمود. اما این خبر بافته مؤرخان بعدی می‌باشد. در تاریخ طبری آمده است، که گویا او از پیغمبر سلیمان خواهش نموده باشد، که به دیوان اجازه دهد تا تخت او را به آسمان برند و او جای خدا را گیرد. طبق روایت‌ها، که جنبه اساطیری دارند، کیکاووس سرزمین‌های بسیار را فتح می‌نماید و خود را به خدا برابر کرده، عاصی می‌شود و فرّ کیانی از او دور می‌گردد. او سیاوش را به جنگ تورانیان می‌فرستد، اما او با تورانیان صلح می‌نماید و باج و خراجرا به آن‌ها می‌بخشد. پدرش از این کار اظهار ناراحتی می‌نماید و سیاوش در توران در نزد افراسیاب می‌ماند[4].

سیاوش از آوان کودکی تحت سرپرستی و تربیت رستم بوده، بهترین فضیلت‌های انسانی، صفت‌های پهلوانی، رزم و نبرد مردانه را از او آموخته است. اگر دامن روایت سیاوش را مختصر نموده، از روی اخبار سرچشمه‌های ادبی و تاریخی (به ویژه «تاریخ بخارا» نرشخی، «تاریخ طبری» بلعمی، «مروج‌الذهب» مسعودی و «شاهنامه» فردوسی) بازگو نمائیم، او چون جوانمرد دلیر و زیبا و پاک طینت گرفتار تهمت و بی‌عدالتی‌ها می‌گردد و عاقبت از جانب افراسیاب تورانی کشته می‌شود. اصلاً معنی نام سیاوش را «سوارهٔ اسپ سیاه» تفسیر کرده‌اند، که در

---

۱. اقتباس از: عبدالنظراف خ. وخشان‌زمین، دوشنبه، ۲۰۰۳، ص ۲۳-۴۱

2. Аскаров А. Сапалитепе. Тошкент, 1973.

3. Сарианиди В.И. Древние земледельцы Афганистана. М. 1977.

۴. طبری، بلعمی. تاریخ طبری. ص ۱۹۵

کیکاوُس

«اوستا» به شکل «سیه‌ورشن» و در مأخذهای فارسی میانه با نام «سیاوخش» ذکر شده است.[1] مرزهای جنگ و جدال و دامن فعالیت سیاوش نیز چون پادشاهان دیگر کیانی اساساً در سغد و باختر و پهنای خوارزم سپری شده است. اغلب سرچشمه‌های تاریخی و ادبی سیاوش را بنیادگذار و آبادکنندهٔ چندین شهر و قلعه‌ها، از جمله گنگ‌دیژ و سیاوش‌گرد دانسته‌اند. به قول مؤلف «تاریخ بخارا» «سبب بنای ارک آن بود، که سیاوش بن کیکاووس از پدر خویش بگریخت و از جیحون بگذشت و نزد افراسیاب آمد. افراسیاب او را بنواخت و دختر خویش را به زنی وی داد. سیاوش خواست، که از وی اثری ماند و در این ولایت، از بهر آنکه این ولایت او را عاریتی بود. پس وی حصار بخارا آباد کرد و بیشتر آنجا بودی. میان وی و افراسیاب بدگوئی کردند و افراسیاب او را بکشت و در حصار بدان موضع، که از در شرقی اندرآئی (اندرون در کاه‌فروشان) آن را دروازهٔ غوریان خوانند و او را آنجا دفن کردند و هر سال هر مردی آنجا یکی خروس برد و بکشد، پیش از برآمدن آفتاب در روز نوروز و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست چنان‌که در همه ولایت‌ها معروف است. و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوّالان (حافظان) آن را گریه مغان خوانند. و این سخن را زیادت از سه هزار سال است. پس این حصار را به این روایت بنا کرده است».[2]

«تاریخ طبری» کی‌قباد و کیکاووس را معاصر پادشاه یهود سلیمان متعلق به قرون ۱۲–۱۳ تا میلاد می‌داند.[3] به گفته نرشخی، ناحیه رامتن بخارا را افراسیاب بنا کرده است و او تاریخ دوهزار ساله دارد و در وقت کیخسرو به جنگ او آمد، در این حصار دو سال در محاصره بود. کیخسرو دیبه رامش را ساخته انتظار تسلیم افراسیاب شد و کیکخسرو در رامش آتشکده‌ها ساخت[4].

همین طور نرشخی جنگ کیخسرو را با افراسیاب دو هزار سال پیش از زمان خود گوید و تاریخ بنای ارک بخارا و کشتن سیاوش را به سه هزار سال نسبت می‌دهد. البته، فاصله زمانی کشتن سیاوش و نوهاش چندان دور نیست و

---

۱. نرشخی. تاریخ بخارا. تهران، ۱۳۶۲. ص ۳۲؛ رحمانف ا. تاجیکان در آئینهٔ تاریخ. کتاب اول. از آریان تا سامانیان، لندن، ص ۷۰.

۲. مأخذهای نامبرده

3. История древнего Востока. М., 1989. - с. 238-239.

۴. نرشخی. تاریخ بخارا. تهران، ۱۳۶۲. ص ۲۳

حادثه‌های به هزارهٔ دو و از دو زیادتر به حقیقت نزدیکند.

در زمان پادشاهی کیخسرو دولت کیانیان خیلی مستحکم می‌شود. کیخسرو به پراکندگی‌های بعد کیکاووس خاتمه می‌بخشد و به جنگ افراسیاب آمادگی می‌بیند. سرچشمه‌ها پادشاهی او را ۶۰ سال گفته‌اند. کیخسرو برای خون پدر را گرفتن و به حمله‌های تورانیان خاتمه بخشیدن به گرد آوردن لشکر شروع می‌نماید. به گفته «شاهنامه» از غور، بست، طالقان، فاراب، ختلان، شغنان و بخارا و سغد (سمرقند) ۱۰۰ هزار لشکر جمع می‌شود.

در وِیسگرد (وشگرد ـ فیض‌آباد کنونی) گودرز با سپاه خود به مقابل تورانیان جنگ می‌کند. ایرانیان در این جنگ پیروز گردیده بودند و پیران سپه‌سالار و سروزیر افراسیاب کشته شده بود و باقی‌ماندهٔ لشکر توران فرار کرده بود، اما کیخسرو می‌خواست به این جنگ‌ها خاتمه بخشد. از این رو، باید افراسیاب را دستگیر و گندیژ مرکز توران را به خاک ایران ملحق می‌نمود. بنابرین، کیخسرو خودش همراه سپاه عازم توران گردید. طبق اخبار «شاهنامه» افراسیاب از آمدن سپاه آریان با سروری کیخسرو آگاه شد و او نیز لشکر بزرگ آماده نموده و به استقبال کیخسرو رفت. هر دو سپاه در جلگه توران در حوالی آمل در مقابل هم قرار گرفتند. تورانیان بسیار می‌خواستند، که جنگ کیخسرو را ببینند، بنابر این او وارد میدان شده، حریف رزم را می‌طلبد و شیده پسر افراسیاب به رزمگاه می‌آید و به زودی کشته می‌شود. پس هر دو سپاه به هم درآمیختند و کشتارها کردند. تورانیان آگاه شدند، که افراسیاب شاه آن‌ها فرار کرده است، آن‌ها نیز رو به گریز نهادند. کیخسرو یک ماه مهمان مردم سغد بود و در معبد آتش هدیه و قربانی‌ها داد[۱].

بنا به معلومات بعدی «شاهنامه»، کیخسرو بعد این حادثه به سوی چاچ رفته، از رود گلزرین (سیر دریا) عبور کرد و به گندیژ نزدیک شد. افراسیاب یک دسته را برای شباخون زدن فرستاد، اما این دسته گرفتار آریاییان شد و نابود گردید. افراسیاب خود وارد گندیژ گشت. شهر گندیژ خیلی استوار بود. کیخسرو شهر را محاصره نمود و در پهلوی راست او رستم با لشکرش، در جانب چپ سرلشکران فریبرز، کاووس و توس، در بخش‌های دیگر گودرز خیمه زدند. همین طور راه‌های درآمد و برآمد گندیژ بسته بودند. از سوی افراسیاب به نزد کیخسرو عبارت از ده تن سفیران برای گفت و

---

۱. فردوسی. شاهنامه. جلد ۵، دوشنبه، ۱۹۶۵. ص ۲۱۵-۲۷۰.

شنید صلح آمدند. آن‌ها گفتند، که افراسیاب برای ایرانیان بیگانه نیست:

ز راه پدر شـــــاه تا کی‌قباد
ز مادر سوی تور دارد نژاد
(فردوسی)

درست است که سیاوش بیگناه از دست او کشته شد، اما هر چه بود، گذشت. ولی کیخسرو صلح را رد نمود و گرد دیوار منجنیق‌ها استوار نموده، شهر را گلوله باران کردند. نهایت دیوارها فرو ریختند و سپاه ایران وارد گندیژ شد و جنگ شدیدی به وقوع پیوست.

همه شهر توران گریزان چو باد
نیامد کســـی را بر و بوم بیـاد
(فردوسی)

افراسیاب با راه زیر زمینی فرار گرده به سوی ختن برای درخواست کمک رفت. افراسیاب با برادرش گرسیوز فتنه در کوه پنهان شدند و از جانب صیادی با نام خم دستگیر شده به هلاکت رسیدند.

کیخسرو جهن نام شهزاده‌ای را، که از اولاد پشنگ و تور در زندان بود، آزاد نمود و به جای افراسیاب بتخت سلطنت نشاند و با راه ختن و مکران به باختر آمد[1].

از روی اخبار «شاهنامه»، شهری که سیاوش بنیاد کرده بود، سیاوشگرد در نزدیک ختن واقع بوده است، زیرا افراسیاب به سوی چین فرار نموده از مردمان آریایی این دیار تقاضای کمک می‌کند. کیخسرو برای بازدید نمودن از شهری که پدرش ساخته بود به آنجا می‌رود و از آنجا از طریق مُکران به کابل و بلخ می‌آید[2]. با شهادت بازیافت‌های باستانی و روایت‌های تاریخی نواحی خُتن، کاشغر و تبت ملک‌های آریایی نشین بوده‌اند. ترکان این سرزمین‌ها را در سال‌های ۷۰ـ۶۰ قرن ششم میلادی اشغال کرده‌اند.

---

۱. فردوسی. شاهنامه. جلد ۵ ص ۲۷۴-۴۰۰
۲. فردوسی. شاهنامه. جلد ۵ ص ۴۲۰-۴۲۴

کیخسرو

طوری‌که بعضی پژوهشگران امروزی نیز ذکر نموده‌اند، ترکان در زمان‌های قدیم در علیای رودخانه آمور و قسمت‌های کوهستان سیبری غربی اقامت داشته، به شکار مشغول بوده‌اند[1].

بعد از وفات کیخسرو بازیک پراکندگی دیگر در دولت آریایی‌ها بوقوع می‌آید. زیرا کیخسرو وارث نداشت و طبق اخبار سرچشمه‌ها، گویا کیخسرو قبل از پدرود گفتن سپه‌سالار کی لهراسپ را شاه ایران اعلان می‌نماید، اما از سرچشمه‌های اوستائی چنین برمی‌آید، که آریان را به کی‌های زیاد خود کیخسرو در زمان از تخت دست کشیدن تقسیم کرده بود.[2] مثلاً نیم‌روز را به رستم، قم و اصفهان را به گیو، خرسان را به توس داده بود.

تورانیان از این پراکندگی استفاده نموده، به ایران حمله می‌نمایند و آن را به پرداختن باج و خراج مجبور می‌کنند. از همین لحاظ آریان تا زمان پادشاهی لهراسپ به پراکندگی گرفتار بود. در سرچشمه‌ها لهراسپ را از پشت پشین و نسل کی‌قباد گفته‌اند. در تاریخ طبری آمده است، که کیخسرو پیش از دست کشیدن از تخت و تاج سران ایران را دعوت نموده گفت این تخت و مملکترا به هر کسی که بخواهد، بدهند. آنگاه سران گفتند، شما نام او را بگوید و ما او را پذیریم. لهراسپ آن جا نشسته بود، با دست اشاره به سوی او کرد و خاموش ماند. حمزهٔ اصفهانی نوشته است، که لهراسپ پسر عموی کیخسرو بود، زیرا او پسر کیوه جان، پور کیمنش پور کی افشین پور کی‌قباد بوده است.

در بن دهش فصل ۳۱، بند ۲۸ گفته می‌شود، که لهراسپ پسر زاو، پسر مانوش، پسر کی‌پشین، پسر کی اپیوه، پسر کی‌قباد بود. طوری‌که می‌بینیم، لهراسپ از تخمه کیانیان است، اما خویشاوند خسرو نیست. در فروردین یشت بند ۱۳۷ از اهورا پسر کیخسرو یاد می‌شود، اما از چه سبب او را شاه انتخاب نکرده‌اند، چندان روشن نیست. از متن‌های «شاهنامه» و دیگر اثرها برمی‌آید، که شاهان انتخابی بودند، یعنی به مقام شاهی اشخاص لایق و سزاوار انتخاب می‌شدند. شاید به سبب بی لیاقتی و شایسته نبودن سران ایران از نشاندن اهورا به جای پدر به تخت شاهی صرف نظر کرده باشند. شاید سبب‌های دیگر نیز بوده باشد.

---

1. Малолетко А.М. Древние народы Сибири. Томск, 2004. с. 254

۲. نک. پوردلود. یشت‌ها. جلد ۱. ص ۲۶۴

باید تذکر بدهم، که در زمان ساسانیان مرکز دولتی و مذهبی کیانیان را استخر گفته‌اند، بعضی پژوهشگران سیستان را مرکز می‌نامند، اما در اصل مرکز دولت کیانیان همیشه در باختر بود و شاید پایتخت آن زرین‌اسپ نام داشت. دولت کیانیان تنها سرزمین‌های آسیای میانه یا به بیان دیگر ایران شرقی یعنی خراسان بزرگ بعدی را شامل می‌گردید. در آن دور و زمان‌ها در ایران غربی دولت ایلام عرض وجود می‌نمود.

در «فارس‌نامه» دربارهٔ لهراسپ آمده است: «لهراسپ بن فنوخی چون بر تخت بنشست، همگان به موجب وصیت کیخسرو متابعت او شدند و اطاعت داشتند و او سیرتی سپرد سخت پسندیده و قاعده‌های نکو نهاد و از آثار او آن است، که اول کسی، که سراپرده ساخت او بود. و دیوان لشکر نهاد، که ما آن را «دیوان عرض» خوانیم و تخت زرین مرسع با جواهرات ساخت و شهر بلخ را دیوار کشید، عمارت‌ها کرد و مقام او بیشتر آنجا بود. و عمارت بکرد و اساویرهرا دستینه‌های زر در دست راست کرد بر همه جهان را سبیل اکرام و همت بلند داشت و ملک جهان را چنان مسخر گردانید، که از روم و سند و هند خراج بدو می‌فرستادند»[1].

در «شاهنامه» فردوسی نیز لهراسپ چون پادشاه عادل و رعیت‌پرور تصویر شده، آغاز سلطنت او از ساختن آتشکدهٔ مهربرزین در بلخ ابتدا یافته است.

چو لهراسپ بنشست بر تخت عاج
بر سر برنهاد آن دلفروز تاج
جهان‌آفرین را ستایش گرفت
نیایش ورا در فزایش گرفت...
یکی شارسانی برآورد شاه
پر از برزن و کوی و بازارگاه
به هر برزنی جای جشن سده
همه گرد بر گرد آتشکده
یکی آذری ساخت برزین نام
که بود با بزرگی و با فرّ و کام[2]

---

۱. ابن بلخی. فارس‌نامه. دوشنبه، ۱۹۸۹. ص ۵۲
۲. فردوسی. شاهنامه. جلد ۶. ص ۵-۷

لهراسب

لهراسپ برای آبادانی شهرستان بلخ، بنیاد بازار و رسته‌های تجارتی، کاروان‌سرای و مرکزهای بازرگانی زحمت زیادی به خرج داد، روابط تجارتی و فرهنگی را با کشورهای هند و چین و روم گسترش داد. گمان غالب آن است، که شاید، در زمان پادشاهی لهراسپ راه‌های نو کاروانگرد گشاده شده، لاجورد و بلور و دیگر سنگ‌های قیمت‌بهای بدخشان به کشورهای دور و نزدیک عالم انتقال داده می‌شد. و امکان دارد لاجوردهای بدخشی‌را، که چون غنیمت به دست لشکرکشان آشور افتاده بودند، محض بازرگانان باختری توسط شاهراه لاجورد به قلمرو دولت ماد برده باشند[1].

از اخبار بلخی، دقیقی و فردوسی برمی‌آید، که شاه لهراسپ مرد سازنده و آبادکنندهٔ ایران بود. در زمان او ساختمان قصر و شهرها رونق یافت، که تا این دوره چندان معمول نبود. برای از خطرها ایمن بودن دور تا دور شهر دیوار حفاظتی ساخت. این اخبار بلخی به خرابه دشتلی، که آن را و.ی.ساریانیدی در مسافه ۳۰ کیلومتر از رود آمو به سوی جنوب و شرق حفریات کرده است، مصادف می‌آید.

در مجتمع معماری دشتلی ـ ۳ قصر شاهی و معبد مدور نقش اساسی دارند. شهر با سه دیوار حفاظتی احاطه شده است[2]. (تصویر ۱،۹) شهرک دشتلی ـ ۳ به نیمه دوم هزارهٔ دوم تا میلاد تعلق دارد.

دیگر سنتی که لهراسپ جاری نموده است، تخت زرین مزین با سنگ‌های قیمت‌بها و اساویرهٔ زرین است. اساویره این چوبدسته شاهی، که او را اهورامزدا به جمشید سپرد و نامش را اَشتَرا گفت. اشترا چوبدسته رمزی برای اداره نمودن دولت می‌باشد. چوپان با عصا رمه و گله را اداره می‌نماید، شاه با اشترا مردم کشورش‌را. اشترا یکی از رکن‌های دولتداری بود. در دوره‌های بعدی این چوبدسته با نام ششپر معلوم و مشهور گردید.

کرسی با اشترا، صورها (نگین)، تاج و پرچم از شاه به شاه به میراث داده می‌شدند. طبق اخبار مأخذهای مذکور، کیلهراسپ دیوان لشکر بنا کرد، یعنی لشکر دایمی تشکیل نمود، زیرا زمانه ناآرام بود و خطر حمله‌های از خارج، به ویژه حمله‌های تورانیان دام پرور زیاد بود.

---

۱. رحمانف ا. تاجیکان در آئینهٔ تاریخ. کتاب اول. از آریان تا سامانیان. ص ۷۳.

2. Сарианиди В.И. Древние земледельцы Афганистана. М. 1977.

مهلت پادشاهی کیلهراسپ ۱۲۰ سال بود و او هنوز زمان در حیات بودن تخت را به پسرش کیگشتاسپ سپارید و خود به طاعت و عبادت مشغول شد.

کیگشتاسپ یکی از شاهان بزرگ و معتبر محسوب می‌شود، زیرا در زمان او نخستین پیغمبر زردشت ظهور نمود و دین یکتاپرستی را به جهانیان پیشنهاد نمود. کیگشتاسپ ۱۲۰ سال پادشاهی کرده است.

به گشتاسپ گفت: ای جهان کدخدای رسولم به نزدیک تو از خدای

شاه گشتاسپ دین او را پذیرفت و پشتیبانی کرد، از همین جهت در اوستا دربارهٔ او بیشتر معلومات آمده است.

دقیقی چنین می‌نگارد:

چو گشتاسپ را داد لهراسپ تخت
فرود آمد از تخت و بربست رخت
به بلخ گزین شد بر آن نوبهار
که یزدان‌پرستان بود آن روزگار
مر آن خانه را داشتندی چنان
که مر مکّه را تازیان این زمان...
چو گشتاسپ بر شد به تخت پدر
که فرّ پدر بود و بخت پدر
به سر برنهاد آن پدرداده تاج
که زیبنده باشد به آزاده تاج[1]

گشتاسپ نیز چون دیگر پادشاهان کیانی شهر بلخ را چون پایتخت آباد و بزرگ نگاه داشته، در دیوان و دولتداری قاعده‌های نو افزود. «اولاً آئین آورد، که مرجع (رجوع، آغاز) همه کارها با وزیر باشد، از دخل و خرج و حلّ و عقد. و وزیر را بزرگ‌فرمای خواندندی... و صاحب‌دیوان انشاء را دبیرکد (دبیر، منشی) خواندی و این دبیر عاقل‌ترین و ذکی‌ترین و بیداردل‌ترین از همگان بودی. از آنچه

---

۱. فردوسی. شاهنامه. دوشنبه، ۱۹۸۹، جلد ۶، ص ۵-۷

دبیر زبان پادشاه است و مصالح (مصلحت) ملک به قلم او مضبوط (استوار) شود. و دو دیوان دیگر نهادند، یکی دیوان خراج و دیگر دیوان نفقات. هر چه دخل بودی، به دیوان خراج اثبات (ثبت، فهرست) و ضبط (حفظ) کردندی و هرچه خرج بودی و مواجب (حقوق، واجبات) لشکرها و حواشی (نزدیکان، اشراف) و دیگر اخراجات (خراجات) به دیوان نفقات رجوع بودی. و دبیری معروف مرتب (ترتیب) بودی در درگاه، که مرتبت‌های مردم نگاه داشتی از فرزندان تا اسپهبدان، تا سرآهنگان، تا حاجبان، تا خواجگان، تا طبقات حشم و حواشی و افنای (نسبش ناعیان) مردم مرتبه هر یک از ایشان در نشستن و ایستادن نگاه داشتی و جای هر کس در خدمت بارگاه و دیوان و سرای ضبط کردی، تا هیچ کس از اندازهٔ خویش نگشتی و چون در مرتبه خلافی یا شبهتی بودی، رجوع بدان دبیر کردندی»[1].

ذکر پادشاهی گشتاسپ در «یشت‌ها» اوستا، «یادگار زریران»، «بن دهش»، همچنین «گشتاسپ‌نامه» و «شاهنامه» فردوسی آمده است، که او را چون حامی و پهن‌کنندهٔ تعلیمات زردشت توصیف نموده‌اند. در «اوستا» و دیگر آثار ادبیات پهلوی نام گشتاسپ در شکل ویشتاسپ ذکر گردیده است، که معنهٔ آن دارندهٔ اسپ چمُش (ناآرام) می‌باشد[2].

دورهٔ پادشاهی گشتاسپ زمان اوج مبارزات شدید باشندگان مقیم زراعتکار و دامدار باختر و سکایی‌های بادیه‌نیشین آریایی‌نژاد می‌باشد، که از روی دین و آئین سابقه طرز زندگی کوچیرا ترجیح میدادند. سرچشمه‌های ادبی و تاریخی موجوده، به ویژه «یادگار زریران» از محاربات شدید میان پادشاهان ایرانشهر (قلمرو باختر و آریایی‌های سابق با همین نام معروف بود) گشتاسپ و دشمن او شاه خیانیان ارجاسپ اخبار می‌دهند. طبق تصویر «یادگار زریران»، ارجاسپ آگاه می‌شود، که گشتاسپ از آئین سابقه دست کشیده، کیش زردشتی را پذیرفته است، او نامه‌ای نوشته به دست دو تن مقربان معروف خود ـ بدرفش جادو و نامخواست هزاران به دربار گشتاسپ می‌فرستد، که در اثر نامبره چنین تصویر شده است:

«و ایشان درآمدند و به ویشتاسپ‌شاه نماز بردند و نامه بدادند.

---

۱. ابن البلخی. فارس‌نامه ـ دوشنبه، ۱۹۹۰. ص ۵۲-۵۳.

۲. یعقوب‌اف یو. کیانیان. مجلهٔ معرفت، ۱۹۹۶، شمارهٔ ۱ـ۲، ص ۳۰.

اوراهیم مهتر دبیران بر پای ایستاد و نامه (به) بانگ بلند بخواند. و بر نامه چنین نوشته شده بود، که «من شنیدم، که شما شهریاران این دین پاک مزدیسنا از هرمزد پذیرفتید و گر آن را باز ندارید، ما را گران زیان و دشواری از او شاید بودن. اما اگر شما شهریاران پسندید (و) این دین پاک بگذارید(و) با ما همکیش باشید، آن گاه شما را به شهریاری پرستیم، آن گاهتان دهیم سال به سال بس زر (و) بس اسپ نیکو و بس گاه شهریاری. و گر این نگذارید و با ما همکیش نباشید، آن گاه بر شما رسیم، سبز خوریم و خشک سوزیم و چهارپا و دوپا (را) از شهر برده (غلام) کنیم و شما را به تمام گران و دشواری کار فرمایم»[1].

گشتاسپ‌شاه این پیشنهاد ارجاسپ را نمی‌پذیرد و آمادهٔ نبرد می‌گردد. «پس هر مردی را، که از فرستادگان آگهی آمد، به درگاه گشتاسپ‌شاه با سپاه آمدند و طبل زدند و نی نواختند و با گاودمب (کرنی) بانگ کردند. کاروان گرد آوردند و پیلبان با پیل روند و ستوربان با ستور روند و گردونه‌دار به گردونه (عرابه) روند».[2] بین دو کشور جنگ آغاز یافت. در این جنگ زریر برادر ویشتاسپ بعد کارنمایی‌های زیادی، از دست بدرفش جادو هلاک می‌گردد. بستور پسر خرد زریر بر کین‌خواهی پدر برخاسته، این جادوی پلید را نابود می‌سازد. لشکر ارجاسپ را سپندیداد (اسفندیار) محو نموده، خود او را اسیر می‌گیرد[3].

نام ارجاسپ در قسمت یشت‌های «اوستا» («آبان یشت»، «دروسپه یشت») به شکل اریجت‌اسپه آمده‌است، که معنیش «(دارندهٔ) اسپ ارجمند» می‌باشد. توصیف او همچون «دریونت» دروغ‌پرست، شاه تورانی، سرور قبیله خیانه (هینه‌ـ ا. ر.) و از دشمنان توانای دین زردشت و تعلیمات او؛ لشکریانش جادوان و دیوپرستان ذکر شده اند[4].

به نبرد برخاستن مردم تخته نشین زراعتکار و زمیندار با سروری شاه گشتاسپ، از یک طرف، و داوطلبی و زورآوری قوم‌های چادرنشین کوچی و دام پرور تحت رهبری شاه ارجاسپ از سوی دیگر، که اصلاً هر دوی آن‌ها آریایی‌نژاد و آریایی‌زبان بودند، بهانه و سبب مخاصمت آن‌ها پذیرفتن یا انکار کردن کیش نو

---

۱. یادگار زریران. مجلهٔ صدای شرق، ۱۹۹۳. شمارهٔ ۵-۶، ص ۱۲۳.
۲. همان اثر. ص ۱۲۴.
۳. همان‌جا. ص ۱۲۸.
۴. پورداود. یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۲۳.

گشتاسب

زردشتی‌ست، قبل از همه، به افزودن تضادهای اجتماعی، متشنج گردیدن مناسبت طبقات و اقشار گوناگون جامعه، برخورد منافع اقتصادی و خیلی مهم آن‌ها اساس یافته است. قوم‌های تورانی غالباً زندگی کوچی داشتند و با تقاضای پیشه دام پروری چادرنشینی را می‌پسندیدند و هنگام گرماهای تموز و سرماهای شدید به سبب کاسته گردیدن علوفه و غذای چهارپایان مجبور می‌شدند، که برای ضبط نمودن مزارع و از حساب اراضی کشت زراعت و غلات به افزودن ساحه مراتع خود پیوسته در تلاش باشند. و سرمنشاء تهدید «سبز خوریم و خشک سوزیم» نیز از مشکلات پیشه دام پروری و شیوه زیست کوچی آب میخورد. فردوسی نیز این مطلب را خیلی خوب به نظم آورده است:

وار ایدون، که نپذیری این پند من
بسایی گران آهنین بند من...
بیارم سپاهی ز ترکان و چین
که بنگاه‌شان برنتابد زمین
بینبارم این رود جیحون به مشک
به مشک آب دریا کنم پاک خشک
بسوزم نگاریده کاخ تور
ز بن برکنم بیخ و شاخ تو را
زمین‌تان سراسر بسوزم همی
تناتان به ناوک بدوزم همی[1]

جریان به طبقات اجتماعی جدا شدن باختری‌ها و سکایی‌ها (پیشوایان و شهریاران، رادمردان و آزادگان، کشاورزان و برزگران، دامداران و گله‌پروران، بادیه‌گردان و چادرنشینان، مزداپرستان و دیوپرستان و غیره) ادامه یافته، مرتبه اعیان و اشراف و پیران کیش زردشتی می‌افزود. اهالی مقیمی در جلگه‌های رودخانه‌های وخش و آمو، وادی‌های قبادیان، وخش، حصار، بلخ، باختر و حوالی و اطراف آن، بادیه‌گردان از مرزهای سکستان (سیستان) تا سکاشیم و (اشکاشم) بدخشان، از کنار رود سغد (سیر) تا دشت‌های پرعلف و گلستان‌های هفت‌رود مقام داشتند.

---

۱. فردوسی. شاهنامه، جلد ۶، ص. ۹۳.

در سنگ نوشته‌های عهد هخامنشیان، مأخذهای هندی و منبع‌های عتیقه قرون ۷ـ۶ تا میلاد راجع به سکایی‌های تیگرخود (کلاه نوگ‌تیز)، سکایی‌های پرسغده (کنار سغد)، سکایی‌های پره دریه (کنار دریا) اخبار بنظر می‌رسد. مؤرخان عتیقه اکثراً سکایی‌ها را با سکیف‌ها یکی دانسته، در علم تاریخ‌شناسی به اشتباه راه کشاده‌اند. طبق اطلاعات کتیبه بهستون داریوش اول سال ۵۱۹ تا میلاد پیشوای سکایی‌های تیگرخود سکونخه را، که بر ضد هخامنشیان عصیان کرده بود، بعد جنگ‌های شدید اسیر می‌گیردو به جای او شخص دیگری را از بین سکایی‌ها پیشوا منصوب نموده‌است. در کوه بهستون پیکرهٔ سکونخه دارای کلاه نوگ‌تیز در ردیف تواناترین رقیبان داریوش اول مجسم گردیده است[۱].

هرودوت دربارهٔ پیدایش سکایی‌ها (سکیف‌ها) روایتی را می‌آرد، که طبق آن، نخست باشندهٔ این کشور بی‌کران شخصی بود با نام تارگیتی. والدین او خدای بزرگ زئوس و دختر رودها باریسفن بودند[۲]. سکیف‌ها به مثل مادها و پارس‌ها خود را آریایی می‌نامیدند. به این نام‌های شاهان آن‌ها آریان‌تس، آریان‌ساس آریارمیناس و غیره گواهی می‌دهند[۳]. شبه‌ای نیست، که افسانه فریدون با پسرانش با این روایت اسطوره‌های سکایی‌ها و سه خانوادهٔ الن‌ها از یک سرچشمه آریایی ریشه گرفته‌اند.

در اساس این افسانه روایت اسلاوی دربارهٔ سه شاهنشاهی پیدا شده است. طبق روایت اسلاوی اشیای زیرین از آسمان افتاده را برادر کوچک صاحب می‌شود و او را شاه آفتاب می‌نامند، چونکه او در اثنای طلوع افتاب به دنیا آمده است. اگر ما به روایت جم (جمشید) نخستین شاه آریایی‌ها توجه کنیم می‌بینیم که او هم پسر آفتاب و شاه آفتابی لقب داشت. او لقب خشتر ـ حکمران تاج شعله‌دار را داشت[۴].

اکنون برمی‌گردیم به پادشاهی گشتاسپ، که ۱۲۰ سال ادامه داشته است. در سال سی‌ام سلطنت او نخستین پیغمبر زردشت اسپیتمان به بلخ به نزد او آمده و ابراز داشته، که پیغمبرم از جانب خداوند. حمزهٔ اصفهانی در تاریخ خود آورده است، که سال سی‌ام پادشاهی و پنجاهمین سال عمر گشتاسپ بود، که زردشت از

---

۱. رحمانف ا. تاجیکان در آئینهٔ تاریخ. کتاب اول. از آریان تا سامانیان. ص ۷۳-۷۴.

۲. یعقوب‌اف یو. تاجیک‌شناس. ص. ۲۴-۲۵. Геродот. История. С. 188;

3. Оранский И.М. Введение в иранскую филологию. М., 1988. - с. 72.

۴. یعقوب‌اف یو. تاجیک‌شناس. ص. ۲۴-۲۵.

جمشید

آذربایجان آمد و دین خود را به او پیشنهاد نمود[1].

در یسنا اشو زردشت از اهورامزدا درخواست می‌کند، که گشتاسپ را در فردوس جای دهد. در دروهاسپه یشت بندهای ۲۹ـ۳۱ ذکر می‌شود، که کیگشتاسپ درکنار رود مقدس دایتیا (که به رود پنج (خراب) ـ آمو یک دانسته می‌شود) قربانی می‌آورد و از او درخواست می‌نماید، که او را بر هیونها غالب سازد. از متن‌های اوستایی به خوبی معلوم می‌شود، که دربارهٔ کی گشتاسپ بخش ویژه‌ای بود موسوم به «نسک دهم»، که در آن جنگ‌های او برای برقرار نمودن آئین زردشتی ترنم شده بودند. متأسفانه، این نسک تا زمان ما نرسیده است.

گشتاسپ به مقابل هیونیان تا ظهور زردشت جنگیده مغلوب شده بود و به آن‌ها باج و خراج می‌داد. در بعضی بخشهای اوستا از جمله در دین یشت دربارهٔ برخی رقیبان تورانی او به مانند کِی ها: تسریاون پُشنوشت، انوارونت، دریشنیکه، وسپینیچ، اروشک و دیگران یادآور می‌شود، که به مقابل آن‌ها رزمیده است. در گشتاسپ یشت دربارهٔ از جانب اسفندیار آزاد نمودن خواهرانش همای و آفری از بند ارجاسپ سخن می‌رود، یعنی معلوم می‌شود، که پیش از زردشت گشتاسپ باارجاسپ تورانی وارد جنگ گردیده مغلوب شده است. در این مورد نامه ارجاسپ به گشتاسپ گواهی می‌دهد. در آن درخواست می‌شود، که شما زردشت را از دربار دور نمایید، به دین اجدادی رجوع نمائید، من باج و خراج شما را می‌بخشم وگرنه ملکتان را خراب می‌نمایم. نخستین کسی، که بر علیه باج دادن ایرانیان به توران قد علم کرد، زردشت بود. زردشت تأکید می‌نمود، که بگذار تورانیان به جنگ بیایند، ما بر آن‌ها پیروز خواهیم شد.

به شاه جهان گفت زردشت پیر
که در دیـــن ما نباشـــد هشیـر
که تو باج بدهی به سالار چین[2]
نه اندر خور آید به آئین و دین
(فردوسی)

---

۱. نک.: پورداود. یشت‌ها. ج ۲، تهران، ۱۹۹۹؛ یعقوب‌اف یو. کیانیان. مجله «معرفت». شمارهٔ ۱-۲، ۱۹۹۸؛مؤمن‌جان‌اف ح. توران ـ گهوارهٔ تمدن آریایی. دوشنبه، ۲۰۰۴. ص ۲۳۳-۲۳۹.

۲. سالار چین ـ منظور از تورانیان کاشغر و ختن است.

گشتاسپ به برادرش زریر فرمود تا نامه‌ای به ارجاسپ نویسد و او را آگاه نماید، که خداوند به دنیا پیغمبری فرستاده است و او دین یکتاپرستی آورده است و ما شما تورانیان را دعوت می‌نماییم، که آن را قبول نمایید و کتاب‌های خداوند اوستا و زند را واجب دانید. اگر این دعوت را قبول نکنید:

به دی‌ماه ار ایدن که خواهد خدای
بپوشم بزرگ آهنینه قبای
به توران‌زمین اندرآیم سپاه
کنم کشور گرگسران تباه
(فردوسی)

وقتی ارجاسپ نامه را می‌گیرد، فرمان می‌دهد لشکر را گرد آرند و به سوی ایران به هجوم آماده شوند. هر دو سپاه با سروری پادشاهان خود عازم رزمگاه گردیده، در دشتی در مقابل هم قرار می‌گیرند. طبق اخبار «شاهنامه» فردوسی رهبر کل لشکر ایران شاه گشتاسپ بود، اما سپهدار سپاهیان زریر برادر شاه بود. اسفندیار فرمانده پنجاه هزار و نستور و شیداسپ نیز سپاه خود را داشتند. در لشکر توران ارجاسپ سرور عمومی بود، گرگسار، بیدرفش به لشکر صد هزاری راهبری می‌نمودند.

مطابق سنت جنگ آن زمان، جنگ از رزمیدن دو تن پهلوانان از هر دو طرف آغاز می‌شد. بنابر این اول از جانب ایرانیان اردشیر وارد میدان گردیده از جانب پهلوانان تورانی مغلوب می‌شود. بعد شیرو به میدان می‌آید و چند نفر تورانیان را بی‌جان می‌نماید و خودش نیز هلاک می‌شود. سپس شیدسپ به میدان آمد و به کوهرم پهلوان تورانی نبرد کرد و هر دو از زخم یدیگر هلاک شدند. آنگه جنگ عمومی آغاز شد و از هر دو طرف تلفات زیاد دادند.

روز دیگر زریر پهلوان سپهدار ایرانیان به میدان آمد و از لشکر توران چندین رزمخواهانرا هلاک ساخت. به تورانیان هراس مسلط گردیده بود و هیچ کس وارد میدان نمی‌شد. ارجاسپ قول داد، که هر کسی سر پهلوان زریر را بیاورد، دخترش را به او خواهد بخشید. سپهسالار توران بیدروش جادو بیامد و با حیله و نیرنگ به ژوپین زهرآلود زریر را زخمی نمود. و زریر بیهوش گشت و او را بکشت و پرچم

کاویان را با اسپ و لباس زریر به نزد ارجاسپ برد.

بعد اسفندیار وارد میدان شد و هر کس، که از دشمن به میدان می‌آمد، او را هلاک می‌ساخت. تورانیان از این پهلوان به ترس آمده بودند. روز دیگر اسفندیار در سوار بهزات اسپ شاه گشتاسپ وارد میدان شد و بیدروشرا طلبید. بیدروش در لباس و اسپ زریر، جادوانه گویا که زریر باشد، نزدیک شد و حمله آورد. اما اسفندیار چابکانه به کمر او با تیغ ضربه وارد نموده از اسپ واژگون ساخت. اسفندیار اسپ، پرچم و لباس عمویش زریر را گرفت و باز حریف طلبید، اما ارجاسپ ترسیده، روی به گریز نهاد. اسفندیار به همه تسلیم شدگان لشکر توران امانی بخشید و آن‌ها را برای به وطن بازگشتن اجازه داد.

بعد این پیروزی گشتاسپ با سروری اسفندیار لشکر به نواحی آریان فرستاد تا او دین توحیدی اشو زردشت را جاری نماید.

بدو گفت: اسپت به زین اندر آر
همه کشـوران را به دین اندر آر
ز پیـش اندر آمـد گو اسفندیار
به دست انـدرون گرز گاوسـار
همه نامه بنوشـت زی شهـــریار
که ما دین گرفتیم از اسفنـــدیار
(فردوسی)

در این جنگ‌ها شهرت و آبروی اسفندیار خیلی بلند شد و پدرش از بیم آن، که او تخت شاهیرا صاحب نشود، وقتی به پایتخت برگشت، او را زندانی نمود. و خود سوی سیستان رفت. ارجاسپ از این حادثه آگاه شد و زود به بلخ لشکر کشید. او بلخ را غارت و لهراسپ و پیغمبر را کشت. وقتی گشتاسپ از سیستان آمد، در جنگ شکست خورد و در احاطه لشکر تورانیان مجبور شد، که وزیرش جاماسپ را فرستد تا اسفندیار را از بند آزاد نماید و وطن را از لشکر ارجاسپ پاک نماید.

اسفندیار وارد میدان جنگ گردید و پیروزی ایرانیان را بر تورانیان تأمین کرد و پدر را از محاصره آزاد نمود. او به توران لشکر کشیده، خواهران اسیرش را آزاد نمود و ارجاسپ را کشته توران را به ایران ملحق کرد. اما رشک پدر نسبت به

همای

اسفندیار هنوز هم باقی مانده بود و او را به جنگ رستم فرستاد، که باعث هلاکت اسفندیار شد.[1]

در مآخذ قدیم اوستایی بعد اسفندیار دیگر نام‌های پادشاهان سلسله کیانیان ذکر نشده‌اند. شاید برای آن باشد، که کتاب‌های مربوط به این دودمان تا زمان ما نرسیده‌اند. نام بهمن در متن‌های پهلوی زمان ساسانیان ذکر می‌شود. در کتاب «دینکرد» در باب ششم فصل چهارم آمده است، که در میان شهریارانی، که بعد اشو زردشت حکمرانی کردند، وَهومن اسپندتان برای آئین مزدایسنا کارهای زیاد کرده، راستکاری و عدل را در جهان نگاه داشت. او با نام بهمن اردشیر دستدراز معروف بود. سبب دستدراز نام گرفتن بهمن، چندان معلوم نیست. شاید برای آن باشد، که بیش از معمول دست‌های دراز داشت یا شاید برای آن که دست گشاد و سخاوت پیشه بوده‌است.

در «بن دهش» نوشته‌اند، که «وَهومن پسر سپنداد ۱۱۲ سال، هومای دختر وهومن ۳۰ سال، داریوش پسر هومای ۱۲ سال، دارا پسر دارا ۱۴ سال و اسکندر رومک پسر دارا ۱۴ سال پادشاهی کردند[2]. شاید هومای پسری داشت با نام دارا، اما داریوش هخامنشی به او هیچ خویشاوندی ندارد. زیرا زمان زندگی آن‌ها مختلف است.

در فصل سوم کتاب پهلوی «زند» بهمن یشت در فقرهٔ ۲۹ـ۲۰ آمده است، که «اهورامزدا درختی به زردشت نشان داد و گفت: «این درخت از گیتی و هفت شاخه معدن عبارت می‌باشد، که از هفت دورهٔ تاریخی درک می‌دهد».

در مأخذهای زمان ساسانیان هخامنشی‌ها و ساسانیان از اولاد کیانیان معرفی شده‌اند، که از حقیقت تاریخی دور است. در «فارس‌نامه» زندگینامه بهمن را چنین شرح داده‌اند: «بهمن پسر اسفندیار سخت کریم و پاک‌سرشت بود و او را اردشیر بهمن درازدست گفتندی. آن بسیار ولایت‌ها بگرفت و برفت سیستان بغارتید و شهر رستم بکند و خراب کرد، که کین پدر و برادران خود. چون گذشته شد، از وی پنج فرزند ماند، دو پسر ـ یکی ساسان دیگری دارا و سه دختر ـ یکی هومانی، دیگر فرنسه و سوم بهمن‌دوخت. اما ساسان با آن که عاقل، عالم و مردانه بود، رغبت به

---

۱. فردوسی. شاهنامه، ج۶، دوشنبه، ۱۹۶۵، ص ۱۲۰-۱۴۵
۲. بندهشن. فصل ۸، ص. ۳۴

شاهی نداشت. دارا طفل بود و پادشاهی بر دختر بزرگ هومانی (همای) رسید. روایتی است، که هومانی مادر دارا بود و تا بزرگ شدنش دولتداری کرد».

باید ذکر کرد، که مدت پادشاهی بهمن را صد و دوازده سال گفته‌اند، که در آن فعالیت دو ـ سه پادشاه دیگر شاید بهمن اول ـ سوم نیز همراه می‌باشد، احتمالاً بهمن سوم پسر نداشت، بنابر این دخترش هومانی پادشاه شده بود.

طبق اخبار «شاهنامه» بهمن بعد نشستن به تخت پادشاهی برای کین خواهی پدر به زابلستان لشکر کشید، تا رستم‌شهر را خراب و زال را اسیر نماید. از آمدن بهمن دل زال پرخون شد و به نصیحت وی آمد و به او گفت، که اسفندیار رستم را به جنگ کردن وادار ساخت. او نصیحت و صلح را نپذیرفت. من و رستم از مرگ اسفندیار سخت پشیمانیم، اما بهمن به اندرز زال گوش فرا نداده، او را اسیر و رستم‌دیژ را خراب نمود. فرامیز، که در کین‌خواهی رستم در کابل بود، به زابلستان آمد و با بهمن رزمید و در این نبرد بهمن فرامیز و بسیار لشکریان را بکشت و زابل و هلمن را خراب ساخت. بعد از کردهٔ خود پشیمان شد و زال را آزاد نموده، به بلخ بازگشته، تا آخر عمر با عدل‌وداددولتداری کرد.

کی همای (هومانی)، از روی اخبار منابع پهلوی، سی تا سی و دو سال پادشاهی کرده است. ازبس‌که از اولاد بهمن مرد نبود، همای به جای پدر به تخت شاهی نشست. همای لقب مهرزاد را داشت، زن زیبا، خوشگل و دانشمند بود. کی همای آخرین نسل کیانیان است. در منبع‌های دیگر این دودمان ذکر نشده است. همان طوری ذکر گردید، تاریخ‌نگاران شاه هخامنشی‌ها داریوش بزرگ را نوهٔ بهمن از اولاد کیانیان دانسته‌اند، ولی دلیل قاطع در این مورد وجود ندارد.

بعضی تاریخ‌شناسان شناخته ما بر این عقیده‌اند، که شاهان هخامنشی به سلاله کیانیان تعلق دارند[1]. ولی بعضی محققین طرفدار این عقیده نیستند و بر این نظرند، که چنین اندیشه غلط بوده، آن در زمان سامانیان به وجود آمده است.

من در کتاب «از آریان تا سامانیان» آموزش تاریخ این دو سلاله به تاریخ خلق تاجیک انتساب داشته را تأکید کرده بودم. دربارهٔ تاریخی بودن سلاله کیانیان اوستاشناس معروف دانمارکی کریستن سن در سال‌های سی‌ام قرن گذشته اثری با نام «کیانیان» نوشته، تاریخی بودن این دودمان را اثبات نموده بود، که

۱.تاریخ خلق تاجیک. دوشنبه، ۲۰۰۳، ص ۷۰

بهمن

«کوی‌ها سلسله منظمی را تشکیل می‌دهند و شخصیت‌های کاملاً آریایی می‌باشند. تاریخ آن‌ها بر منبع‌های اساطیری قرار ندارد. حیات آن‌ها کاملاً عادی، انسانی و کارنامه‌های آن‌ها بشری می‌باشند. در فعالیت پادشاهان کیکاووس و کیخسرو روایت‌های اسطوروی وارد شده‌اند، ولی این چنین معنی ندارد، که ما تاریخی بودن آن‌ها را رد نماییم. پادشاهان اساطیری در یشت‌ها با عنوان «کی» یاد نمی‌شوند. واژهٔ «کی» ویژه مردمان آریایی شرق می‌باشد و برای شاهان تاریخی زمان زردشت استفاده شده است»[1].

خوشبختانه، در کتاب چندجلدی «تاریخ خلق تاجیک» منتشرهٔ سال ۱۹۹۸ مؤلف باب «تشکل دولت‌های قدیم» ی.و. پیانکوف می‌نویسد، که کاویاها یعنی کیانیان مردمان تاریخی‌اند و در این بخش شبه‌ای نیست.[2] و بررسی مستند و معتمد آن را انجام داده است. در مجموع دولت‌های قدیمی آریایی، قبل از همه کیانیان، آغاز دولتداری باستانی سنتی آریایی و مرحله خیلی مهم تشکل تاریخی تمدن آریایی بوده‌اند. بدین جهت شناخت علمی آن‌ها امر بسا ضروری است.

۱.کریستینسن ا. آیا دورهٔ کیان اساطیریست یا تاریخی // فرهنگ، شمارهٔ ۴، ۲۰۰۵، ص ۱۱-۱۲

2. Пянков И.В. Древнейшие государственные образования // История таджикского народа. - с. 239.

دولت ماد و تمدن آریایی

من در کتاب «از آریان تا سامانیان» خواستم که فکر و ملاحظهٔ خود را به طور مختصر به هر خوانندهٔ کشورم فهما بیان نمایم. راجع به آن مسئله‌هایی دخل کرده بودم، که در دورهٔ صاحب‌استقلالی ملت ما نهایت ضرورند و آن، پیش از همه، بدون تشکل شعور صحیح تاریخی و افتخار ملی و احساس احترام به خلق‌های دیگر به وجود نخواهد آمد.

بنابراین در کتاب حاضر اندیشه‌های در صحیفه‌های کتاب‌های قبلی خود مطرح گردیدهرا بر مبنای مطالعه‌های نو، در پهنای گسترده‌تر تاریخی می‌خواهم شرح دهم. چون سخن دربارهٔ تاریخ و تمدن آریایی‌ها می‌رود، قلمرو پهناور زندگی و عملیات نظامی و برخوردهای نخستین دولت‌های آریایی، دین‌ها و فرهنگ‌های آن‌ها را آموختن ضرور است. زیرا ملت ما تا امروز چه گونه مسیر پرپیچ و تاب تاریخ را در ترکیب دولت‌های آریایی و غیرآریایی طی کرده است، باید مورد علاقمندی مردم ما، بویژه جوانان قرار گیرد.

به همین منظور من دربارهٔ نخستین دولت‌های آریایی‌ای، که بیرون از حدود تاجیکستان کنونی واقع بوده، ولی به رکن ارزشمند دولتداری عمومی آریایی سهم

سزاوار گذاشته‌اند و دانستن آن‌ها شرط وطنداری و ملت دوستی و صداقت به ارزشهای بی‌بهای مشترک ما می‌باشد، می‌خواهم اندیشه رانم.

یکی از چنین دولتها دولت ماد می‌باشد. دربارهٔ دولت مادو سرزمین مادها ملک‌های تابع آن‌ها آثار خطی میخی آشوری، کتیبه‌های بابلی و تاریخ‌نویسان یونان قدیم، مخصوصاً هرودوت و دیگر یادگاری‌های تاریخی و باستان‌شناسی اطلاع داده‌اند. به عقیدهٔ اکثریت دانشمندان، اتحاد قبیله ماد در قرون ۱۲ـ۱۱ تا میلاد به شمال و غرب ایران آمده اند[1]. اما اخباری نیز موجود است، که دربارهٔ باز هم پیش‌تر یعنی در قرن ۱۳ تا میلاد به شمال و غرب ایران آمدن مادها شهادت می‌دهند. از روی اطلاعات م.ی.دیاکنف قدیم‌ترین نوشتجات خط میخی آشوری، که در آن‌ها نام مادها ذکر شده‌اند، به میانه هزارساله دوم تا میلاد تعلق دارند[2].

در یک سند آشوری از کتابخانه شاه اشوربنی پال نام خدای عالی آئین زردشتی اهورامزدا در شکل اسّار مَزَش ذکر شده است. این سند به قرن ۱۳ تا میلاد تعلق دارد و دربارهٔ در آن زمان در همسایگی آشوری‌ها سکونت داشتن مادها شهادت می‌دهد. نام این خدا می‌توانست تنها توسط مادها به سرزمین‌های آشوری‌ها انتشار یابد[3].

در بارهٔ در قرن ۱۳ تا میلاد در ایران غربی سکونت داشتن مادها، که خود را آریایی می‌نامیدند، مواد باستان‌شناسی نیز گواهی می‌دهند. در مدنیت مادی ایران غربی در قرن‌های ۱۳ـ۱۲ تا میلاد تغییرات کلی به وجود آمد. تا این زمان برای یادگاری‌های این منطقه ظرف‌های رنگین منقش خاص بودند. در قرن ۱۳ تا میلاد در سراسر این منطقه یادگاری‌هایی پیدا شدند، که برای آن‌ها ظرف‌های دارای رنگ خاکستری خاص می‌باشد. باستان‌شناسان این تحولاترا به مهاجرت قبیله‌های نو به این سرزمین نسبت می‌دهند. اکثریت دانشمندان بر آن عقیده‌اند، که آن‌ها قبیله‌های آریایی بودند[4]. اخبار قبلاً ذکرشده شاهد آنند، که هنوز در قرن ۱۳

---

1. Дандамаев М.А,, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. М., 1980. - с.40.
2. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 176.
3. Дандамаев М.А,, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. М., 1980. - с.306.
4. Дандамаев М.А,, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. М., 1980. - с.47.

تا میلاد آریایی‌ها و قبل از همه مادها در ایران غربی پیدا شدند.

بدین ترتیب، مادها از جمله اقوام آریایی بوده، در قرن ۱۳ تا میلاد یا از این هم پیش‌تر در قسمت شمال و غربی ایران به سر می‌بردند. دربارهٔ از کدام منطقه به اینجا آمدن آن‌ها دو عقیده متداول است. به اندیشه اکثریت دانشمندان، آن‌ها به اینجا از آسیای میانه و باختر آمده‌اند. در این باره دو عقیده مختلف موجود است. طبق عقیدهٔ یکم، تاریخ و فرهنگ واحد و مشترک داشتن مادها و پارس‌ها با باختریان، سغدیان و دیگر خلق‌های آریائهٔ ساکن آسیای میانه و سرزمین‌های همجوار آن. عقیدهٔ دوم اشاره به جغرافیای اوستا دارد، که مطابق آن باختر، عمدتاً سغد، دیگر مناطق آسیای میانه و قسمت شرقی دولت ماد را شامل می‌گردد. یعنی آسیای میانه و شرق ایران مکان تشکل خلق‌های آریایی، از جمله مادها و پارس‌ها بود و به ایران غربی آن‌ها از هیمن جا رفته‌اند. این عقیده مخصوصاً از جانب ی.م.دیاکنف خیلی مفصل و بطورمعتمد ثابت شده است[1].

به عقیدهٔ گروه دیگر دانشمندان، مادها و پارس‌ها، یعنی این دو خلق آریایی به ایران غربی از دشت‌های جنوب روسیه از راه قفقاز آمده بودند. برای تصدیق این فرضیه آن‌ها هنوز در میانه هزارساله دوم تا میلاد در میان رودان شمالی سکونت داشتن خلق‌های آریایی را همچون دلیل پیشنهاد می‌کنند[2]. اما به عقیدهٔ گروه اول دانشمندان، آریایی‌ها به میان رودان نیز از باختر و آسیای میانه رفته بودند. فرضیه‌ای نیز وجود دارد، که مادها از نواحی حوالی دریای خزر یعنی از آسیای غربی به آسیای میانه (بخارا و سمرقند) آمده، تدریجاً به طرف جنوب عزیمت نمودند و در ایران سکونت اختیار کردند.

طوری که ذکر شد، در دشت‌های جنوب روسیه، شمال دریای سیاه و قسماً در قفقاز نیز قوم‌های آریایی هنوز از دوره‌های قدیم زندگی می‌کردند و آن‌ها نیز به اقوام آریایی ساکن آسیای میانه و ایران شرقی فرهنگ و تاریخ مشترک داشتند. اما این منطقه‌ها هرچند که در فرهنگ خلق‌های آریایی نقش برجسته گذاشته باشند هم سرزمین مکان نهایی تشکل آریاییها نبودند. مکان تشکل خلق‌های آریایی،

---

1. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 124-125.
2. Грантовский Э.А. Ранняя история иранских племен Передней Азии. М. 1970. - с. 10-11.

از جمله مادها و تدوین کتاب مقدس آن‌ها اوستا آسیای میانه و ایران باستان به حساب می‌رود. تمدن مشترک باختری‌ها، سغدی‌ها، پارت‌ها، خوارزمیان و مادها و پارس‌ها در دوره‌های خیلی قدیم آخر هزارهٔ سوم و نیمه اول هزارهٔ دوم تا میلاد به وجود آمده بود.

در بارهٔ تاریخ قدیم مادها (قرون ۱۳ـ۱۰ تا میلاد) در سرچشمه‌های آشوری، بابلی و یونانی اطلاعات ناچیز و پراکنده و ضد و نقیض موجودند. در قرن‌های ۱۲ـ۱۰ تا میلاد آشوری‌ها چندین بار به کشور ماد هجوم کرده، کوشش کردند، که آن را تابع خود سازند. در رابطه با این رویدادها در سرچشمه‌های آشوری دربارهٔ مادها اخبار بیشتر به نظر می‌رسد.

کشور ماد از چندین ولایت‌های مستقل عبارت بود، که هر کدام حاکم خود را داشت. در نوشتجات آشوری یک دفعه «سرداران ۲۲ قلعه» (دهکده‌های استحکام‌دار)، دفعه دیگر «سرداران ۳۰ قلعه» و بار سوم سرداران «۴۵ قلعه» یاد شده‌اند. در جای دیگر، دربارهٔ ۱۲۰۰ دهکده‌های (قلعه‌های) مادها سخن می‌رود.

نواحی غربی ماد نسبتاً رشد کرده و مترقی بودند. در آن جا هنوز در قرن‌های ۹ـ۸ تا میلاد آریایی‌ها یکچند دولت‌های خرد امیرنشین به مثل گلزن،البریه، منه و غیره را تأسیس نموده بودند، که آن‌ها بعداً به هیئت دولت ماد شامل شدند. در گیلان نیز هنوز در هزارساله‌های دوم و اول تا میلاد حاکمیت مستحکم سیاسی وجود داشت. در این بابت آثار مدنی و یادگاری مرلیک مکشوفه از این سرزمین شهادت می‌دهند[1]. در مرود زمان پیدایش دولت ماد اخباری، که با خط میخی آشوری به دست آمده است، جالب به نظر می‌رسد. موافق آن سال ۸۱۵ تا میلاد شاه آشور شمشی‌ادد به ماد حمله کرده، پایتخت آن هنگمتَنه (هگمتانه، همدان کنونی) و ۱۲۰۰ قلعه آن را خراب و ولنگار کرد[2]. آشوری‌ها هنگمتنه را با نام «شهر پادشاهان» یاد کرده‌اند. از اطلاع مذکور چنین برمی‌آید، که در ابتدای هزارهٔ اول تا میلاد مادها دو نشانه اساسی دولت را داشتند، که نشانه اول حاکمیت عالی در سیمای شاه و نشانه دوم پایتخت همچون مرکز اداری و سیاسی می‌باشد. علامت دیگر دولتی نیز بعد از تحت نفوذ آشوریان آزاد شدن مادها به وجود آمده بودند.

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 71.
2. История древнего Востока. М., 2004. - с. 519.

بازمانده هائی از مارلیک، گیلان ایران

عقیده‌ای نیز در بین دانشمندان رایج است، که گویا مادها وقتی که در ایران غربی سکونت یافتند، نسبت به اهالی بومی در سطح پائین رشد قرار داشته‌اند و به شیوهٔ کوچی به سر می‌برده‌اند. این عقیده را ا.ا.گرانتاوسکی برحق اشتباه محض نامیده است[1]. او تأکید می‌کند، که وقتی آریایی‌ها به سرزمین ماد آمدند، سنت‌های پیشرفته فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی داشتند، به دام پروری، از جمله اسپ پروری، کشاورزی مشغول و بهربرداری از فلزات را یاد گرفته، از گردونه و ارابه‌های جنگی استفاده می‌کردند.

در حقیقت آریایی‌ها در سرزمین کم‌نفوس مادها تخته‌نشین شده، به کشاورزی، پیشه‌وری، دامداری و به ویژه اسپ پروری مشغول شدند. آن‌ها شهر و قلعه‌های زیاد داشتند. تصویر قلعه‌های مادها در کتیبه‌های آشوری و بابلی یاد شده‌اند و در یکی از نوشتجات آشوری دربارهٔ موجود بودن ۱۲۰۰ قلعه اخبار موجود است.

پایتخت ماد شهر هنگمتنه بود. در نوشتجات آشوری مورخ به سال ۸۱۵ تا میلاد منسوب بوده این شهر با همین نام آمده است. زبان‌شناسان معین کرده‌اند، که هنگمتنه نام آریایی بوده، معنی آن «انجمن‌گاه»، «مجلس‌گاه» می‌باشد. در این جا پیشوایان مادها، یعنی حاکمان شهر و ولایت‌ها گرد آمده، مسئله‌های مهم نظامی و سیاسی را حل و فصل می‌کردند. آشوری‌ها این شهر را با زبان خود سگبت و یونانیان اِکبَتَن می‌گفتند. شکل تاجیکی ـ فارسی آن همدان در اوایل قرون وسطی پیدا شده و تا امروز باقی مانده است.

در طول قرن ۸ تا میلاد آشوری‌ها چندین بار به ماد تجاوزات غارت‌گرانه کرده، شهر و قلعه‌های آن را ویران نمودند. در بعضی از این حمله‌ها آن‌ها تا کناره‌های دوردست شرقی این کشور، یعنی تا مرزهای باختر و سغد رسیدند. با وجود این همه حملات آشوری‌ها نتوانستند ماد را کاملاً تابع خود سازند. آن‌ها تنها دو ناحیه نه چندان بزرگ غربی این کشور را به هئیت دولت خود ملحق کرده بودند.

روند تشکل دولت واحد و متمرکز ماد را هرودوت در شکل روایت خیلی جالب بازگو کرده است. به قول او، در ابتدا در کشور ماد پراکندگی سیاسی

---

1. Грантовский Э.А. О распространении иранских племен на тарритории Ирана // История иранского государства и культуры. М., 1971. - с. 40.

حکمفرما بود. در این جا چندین ولایت مستقل وجود داشت، که حاکمان آن‌ها با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند، که در نتیجه آن کشور خراب می‌گردد.

دیاک (شکل ایرانی آن دهیوک) حاکم یکی از این ولایت‌ها مادها را در هئیت دولت واحد و متمرکز متحد نموده، پایتخت آن شهر هنگمتنه را بنیاد کرد. چنان‌که عبدالعظیم رضائی نیز ذکر کرده است، دیاک، که شخص باجرئت و عدالت‌پرست بود، توانست مردم را از ستم و بی‌عدالتی‌ها و باج و خراج تباه‌کننده آزاد نماید. بنابراین ساکنان سرزمین پراکندهٔ مادها پادشاهی او را قبول کردند و اعتبار دیاک همچون بنیادگذار و متحدکنندهٔ دولت ماد خیلی بلند شد.

هنگام سفرهایی که به ایران داشتم، به همدان توجه من بیشتر بود. زیرا در این شهر فرزند بزرگ خلق تاجیک، فیلسوف و طبیب عالم‌شمول پور سینا مدفون است. او به این شهر از نابسامانی‌های روزگار و تعقیب سلطان محمود فراری شده، در این جا منزلگاه آخرین خود را پیدا کرده بود. همدان از جانب دیاک همچون پایتخت، رمز اقتدار، اتحاد و عدالت‌پروری دولت ماد بنیاد گردیده بود[۱]. متأسفانه، هرودوت تاریخ وقوع این حادثه را ذکر نکرده است. اما یک کتیبه آشوری به این مسئله تا اندازه‌ای روشنی می‌اندازد. در آن گفته شده است، که «سردار یک قلعه (دهستان) در مملکت منه به نام دیاکو با پادشاه آشور سرگان جنگیده بود، اما شکست خورد». این حادثه سال ۷۱۵ رخ داد بود[۲]. به عقیدهٔ بسیار محققان، این دیاکو و شاه ماد با نام دیاک یادکردهٔ هرودوت یک شخص می‌باشد. این فکر قابل قبول است، هرچند که ا.ا.گرانتاوسکی[۳] صحت آن رویداد را زیر شبه گذاشته است. از این نکته چنین برمی‌آید، که تقریباً در همین سال‌ها، یعنی در آخرهای قرن ۸ تا میلاد مادها با سروری دیاک از اسارت آشوری‌ها آزاد شدند.

به قول هرودوت[۴]، مادها ۱۵۶ سال در آسیا حکمرانی کردند. اگر این سال‌ها را به سال ۵۵۰ تا میلاد، یعنی سال برهم خردن دولت ماد علاوه نماییم، تاریخ ۷۰۶ تا میلاد

---

۱. عبدالعظیم رضائی. تاریخ ده‌هزارسالهٔ ایران، ج۱. ص ۱۹۰.

2. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 71.

3. Грантовский Э.А. Ранняя история иранских племен Передней Азии. - с. 249-251.

Геродот, I-130..٤

پیدا می‌شود، که این از تاریخ در بالا ذکرشدهٔ آغاز حکمرانی دیاک ۶ سال تفاوت دارد. تاریخ حاصل‌شده به اخبار قبلاً ذکرشدهٔ کتیبه‌های آشوری دربارهٔ جنگ دیاک با شاه آشور سرگان دوم (سال ۷۱۵) نزدیک است. شاید سال ۷۰۶ دیاک به مقابل آشوری‌ها جنگ کرده، استقلال خود را اعلان کرد و شاه ماد انتخاب شد.

همه شاهان ماد، (به غیر از فرورتیش) در منبع‌های آشوری ذکر شده‌اند و درست بودن اخبار هرودوت در این مورد تصدیق می‌شود. در کتیبه‌های آشوری شاهانی نیز یادآوری شده‌اند، که هرودوت آن‌ها را یاد نکرده است. مثلاً، وقتی که سال ۶۷۰ تا میلاد مادها بر ضد آشوری‌ها قیام کردند، سردار آن‌ها خشتریته (کشتریتی) بوده و احتمال دارد، که او پسر دیاک باشد.[1] اگر آغاز حکمرانی دیاک را سال ۹۱۵ تا میلاد شماریم، این فرضیه از حقیقت چندان دور نیست. اما فکر ی.م.دیاکنف [2] دربارهٔ یک شخص بودن خشتریته و فرورتیش چندان معتمد به نظر نمی‌رسد.

در آخر قرن ۸ تا میلاد در صحنه تاریخ شرق نزدیک باز دو قوم آریایی ـ کیمیری‌ها و سکیف‌ها (سکائی‌ها) ظاهر شدند. آن‌ها در مناطق شمال دریای سیاه زندگی می‌کردند. کیمیری‌ها به آسیای کوچک حمله کرده، قسمت شرقی آن را اشغال کردند. آن‌ها به کشورهای آشور و ماد بارها تاخته، شاهان و مردمان آن را به وحشت انداخته بودند. سکیف‌ها نیز بارها به سرزمین آشوری‌ها حمله‌های غارتگرانه کرده بودند و باری تمام میان رودان، آشور و فلسطین را اشغال کرده، تا حدود مصر رسیده‌اند. فرعون پسمتیخ اول با هدیه‌های گران‌بها به پیشواز آن‌ها برآمده، کشورش را از حمله آن‌ها رهایی بخشید.

مادها بعد برگزاری اصلاحات نظامی، اعمال نمودن طرز کارگزاری در قلمرو خود و متحد نمودن دولت‌های خرد امیرنشین با سکیف‌ها و کیمیری‌ها اتحاد نموده، سال ۶۷۲ تا میلاد بر سرزمین آشوری‌ها حمله‌ور شدند. سرور مادها کشتریتی بود. اما اسرخدان شاه آشور دخترش را به پیشوای سکیف‌ها پرتتوا به زنی داده، آن‌ها را از این عمل بازداشت. با وجود این مادها مبارزه راادامه داده، قلعه‌های خرخار و کیشیسو را محاصره کردند.

طبق اخبار هرودوت، شاه (فرورتیش) فرائورت به سرزمین آشوری‌ها حمله

---

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 76.
2. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 275-276.

مانندی پوشاک بانوی مرودشتی در فارس

بانوی مروی در خراسان

کرد. مؤرخ مذکور کشتریتی و دیاک را در رابطه به این حادثه ذکر نکرده است. بعضی محققین، گویا در صدد اصلاح اشتباه هرودوت فرائورت و کشتریتی را یک شخص شمرده‌اند.[1] اما این فرضیه چندان معتمد به نظر نمی‌رسد.

بعد عصیان سال ۶۷۲ تا میلاد مادها از تابعیت آشور کاملاً آزاد شدند. در دورهٔ حکمرانی فرورتیش (سال‌های ۶۴۷ـ۶۲۵ تا میلاد) مادها ولایت پارس، مملکت‌های منه و اورارتو را تابع نموده، قلمرو خود را خیلی وسیع کردند.

سال ۶۵۳ تا میلاد شاه ماد خشتریته (به قول هرودوت فرائورت) به آشور حمله کرد. اما سکیف‌ها به کمک آشوری‌ها رسیدند و مادها به نبرد در دو سمت تاب نیاورده، شکست خوردند. با وجود این ناکامی مادها از نیت حمله به آشور منصرف نشدند. در دورهٔ حکمرانی خواخشَتره (کیاکسر، سال‌های ۶۲۵ـ۵۸۵ تا میلاد) اقتدار نظامی و نفوذ سیاسی دولت ماد افزود. این پادشاه اصلاحات نظامی برگزار نموده، به جای دسته‌های سلحشور ارتش حرفه‌ای را تشکیل کرد. دسته‌های نظامی از روی نوع اسلحه صف آرایی نموده وارد نبرد می‌شدند. ارتش به سوارگان سبک‌سلاح و سنگین‌سلاح نیزه‌داران، کمان‌وران و دسته‌های دیگر تصنیف گردید. این اصلاحات دستاورد مهم نظامی بوده، اقتدار و استعداد رزمی ارتش ماد را خیلی زیاد نمود. بنا به اخبار هرودوت در آسیا نخستین شخصی، که اصلاحات جدّیرا در ارتش اعمال نمود، کیاکسر بود. بعد این مادها به دولت بابلستان عهدنامه منعقد نموده، جنگ را بر ضد آشور آغاز نمودند. سال ۶۱۴ تا میلاد متفقین پایتخت آشور شهر نینیویه (نینوا) را محاصره کرده شهرهای تربیتسه و آشور را اشغال نمودند. سال ۶۱۲ تا میلاد مادها با کمک بابلی‌ها پایتخت آشور را نیز گرفتند. شاه آشور قرارگاه خود را به شهر هیران منتقل نمود، اما سال ۶۱۰ تا میلاد مادها این شهر را نیز اشغال کردند.

بعد این حادثه مصر، که متفق بابل بود، از نیروی این دولت به ترس افتاده، به کمک آشوری‌ها شتافت. سپاهیان مصر شهر کرکمیش را اشغال کرده، آن را به قرارگاه موقتی شاه آشور تدبیل دادند. اما به مصریان به مدت طولانی در دست خود نگاه داشتن این شهر میسر نگردید. ماه‌های می ژوئن سال ۶۰۵ تا میلاد مادها و بابلی‌ها به این شهر حمله کرده، آن را اشغال نمودند. پادشاه آشور از واپسین

1. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 275-276.

تکیه گاه خود محروم گردید. بدین منوال دولت آشور، که چند سال در منطقه عملاً حکمران بود، از میان رفت و قلمرو آن در بین بابلستان و ماد تقسیم گردید. بخش شمال میان رودان و ولایت هیران به دولت ماد ملحق گردید.

مادها با مقصد به دریاهای سیاه و مدیترانه برآمدن به آسیای کوچک لشکر کشیده، کاپادوکیه را اشغال نمودند. اما تصرف لیدیه به آن‌ها میسر نگردید و جنگ پنج‌ساله با این دولت سال ۵۸۴ تا میلاد با امضای صلح‌نامه به انجام رسید. برای مستحکم کردن این صلح شاه ماد به شاه لیدیه رابطه خویشاوندی برقرار کرده، دختر او را به پسرش همسر انتخاب نمود.

در آن ایام ماد در ردیف مصر و بابلستان پرزورترین دولت منطقه به شمار می‌رفت. از لحاظ مساحت آن از دول ذکرشده خیلی بزرگ‌تر بود. به هئیت آن تمام ایران، پارت، گرکانیه، اریه، درانگیانَه، مَنّه، اورارتو (ارمنستان)، شمال میان رودان، بخشی از شام (سوریه) و قسمت شمال و شرقی آسیای کوچک (کاپادوکیه) شامل می‌شدند. به عقیدهٔ ا.هرتسفلد، حدود دولت ماد از این هم گسترده‌تر بوده، تا ساحل‌های رودخانه یکسرت (سیردریا) و هند می‌رسید. اما این نکته نظر را نه همه دانشمندان قبول دارند[1].

آخرین شاه ماد ایختیوویروا (آستیاگس، سال‌های ۵۸۵ـ۵۵۰ تا میلاد) بود. او ۳۵ سال حکمرانی کرد. دربارهٔ فعالیت او در مآخذ کتبی اطلاعات خیلی ناچیز است. تنها هرودوت دربارهٔ آخرین سال‌های حکمرانی او اخبار داده است. پارس دومین ولایت بزرگ و بانفوذ دولت ماد بود. حاکمان آن تابع شاه ماد بودند. از اخبار هرودوت[2] چنین برمی‌آید، که در سال‌های آخر حکمرانی آستیاگس حاکمیت او خیلی ضعیف و فلج شده بود. اشراف و درباریان از سیاست او ناراضی بودند. او شخص خیلی ظالم بود. هرودوت روایتی را آورده است، که طبق آن آستیاگس همچون مجازات به وزیرش گرپگ پسر او را کشته، گوشتش را بریان کرده، ناعیان به خورد پدرش داده است. تا چه اندازه واقعی بودن این روایت معلوم نیست، ولی این رفتار او از نهایت ظالمی و بی‌رحمی آستیاگس شهادت می‌دهد.

اختلاف میان درباریان و آستیاگس به جایی رسیده بود، که آن‌ها با سروری

---

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 84.
2. Геродот, I-123, 124.

گرپگ در اندیشه از تخت سرنگون کردن او می‌شوند.

در همین سال‌ها ارتقا و رشد ولایت پارس و زیاد شدن نفوذ آن به نظر می‌رسید. دولت پارس هنوز در قرن ۸ تا میلاد در داخل دولت ماد تأسیس شده، سروری آن در دست خاندان هخامنشی بود. آن حاکمیت عالی دولت‌های مقتدر زمان ـ ایلام، آشور و ماد را اعتراف داشت. در نیمه اول قرن ۶ تا میلاد پارس نیرومند گردید. پادشاه آن کوروش دوم حاکمان تمام نواحی پارس را به خود تابع کرده، حاکمیت مرکزی را مستحکم نمود و ارتش نیرومندی را تشکیل داد. او از وضعیت ناگوار شاه ماد آستیاگس و فلج شدن حاکمیت او خوب آگاه بود و فرصت مساعدی را انتظار بود، که از تابعیت او رهایی یابد. دربارهٔ جنگ کوروش با آستیاگس هرودوت اخبار مفصل و مفیدی آورده است. هرچند که قسمی از اطلاعات او جنبه روایتی دارد و از واقعیت تا اندازه‌ای دور است، اما در مجموع جریان مبارزه و مرحله‌های اساسی آن را درست انعکاس می‌کنند.

به قول هرودوت[1]، گرپگ، که از وضع ناگوار آستیاگس خوب آگاه بود، با کوروش رابطه برقرار کرده، قول می‌دهد، که اگر او به ماد حمله کند، او و هوادارانش به پارس‌ها کمک خواهند نمود. شاه ماد از تدارکات نظامی کوروش آگاه شده، او را برای از هدفش منصرف ساختن به دربار ـ هنگمتنه دعوت می‌کند. اما کوروش، که نیروی نظامی پارس روز به روز می‌افزود، از اطاعت سر پیچیده، به دربار آستیاگس حاضر نمی‌شود. به قول هرودوت، کوروش نوهٔ آستیاگس بود. او دخترش ماندانا را به حاکم پارس به زنی داده بود و کوروش فرزند آن‌ها بود. هرودوت یادآور شده، که آستیاگس پیر شده بود و پسر نداشت. از این رو کوروش بحیث نوهٔ او به تخت ماد حقوق داشت.

آستیاگس، که از توطئه بی‌خبر بود، لشکر جمع کرده، گرپگ را به مقام سرلشکر منصوب کرد و بر ضد کوروش اعزام داشت. اما در جریان جنگ گرپگ با عدهٔ زیاد لشکر به طرف کوروش گذشت. باقی‌ماندهٔ لشکر مادها شکست خورده، رو به گریز نهاد. آستیاگس از این شکست اطلاع یافته، دوباره لشکر جمع آورد و خودش به مقابل کوروش به جنگ درآمد، اما شکست خورده به اسارت افتاد. بعد از این پیروزی کوروش خود را پادشاه پارس و ماد اعلام کرد. این رویدادها سال

---

1. Геродот, I-123, 124.

۵۵۰ تا میلاد به وقوع پیوسته بود. تمام سرزمین‌هایی، که قبلاً تابع ماد بودند، اکنون به اطاعت کوروش درآمدند. از روند این حوادث معلوم می‌گردد، که سپاهیان ماد از سیاست آستیاگس ناراضی بودند. شاید آن‌ها خواستار شاه مقتدر و باتدبیری بودند، که لشکرکشی را به کشورهای دیگر وسعت بخشیده، بدین وسیله مرتبه ارتشیان را بالا ببرد.

به دست کوروش گذشتن حاکمیت در واقع یک عمل کودتای سیاسی در داخل یک دولت بود. پارس یک جزء مهم دولت ماد محسوب می‌شد. اهالی هر دو ولایت آریایی (از آریایی‌های غربی) بوده، زبان، دین و تاریخ و فرهنگ مشترک داشتند. بین شاهان این دو کشور بانفوذ پیوند خویش و قومی وجود داشت. دولت نوبنیاد هخامنشیان عملاً ادامه منطقی و قانونی دولت ماد بود. بنابرین، یونانیان فارس‌ها را در اغلب موردها ماد می‌نامیدند. این نکته گواه در منطقه، از جمله در بین یونانیان شهرت بزرگ داشتن مادها می‌باشد. در نتیجه تأسیس گردیدن دولت ماد آریایی‌ها در منطقه به نیروی پیشبر سیاسی و نظامی تبدیل شدند.

در بارهٔ ساختار اداری دولت ماد در مأخذهای کتبی اطلاعات مستقیم تقریباً وجود ندارد و از این رو، تنها بر مبنای اخبار پراکندهٔ غیرمستقیم به بعضی خلاصه‌ها آمدن ممکن است. ساختار اداری دولت ماد پادشاهی بود. شاه تجسم حاکمیت مطلق در تمام قلمرو دولت به شمار می‌رفت. در ابتدا این وظیفه انتخابی بود. همان طوری‌که در بالا ذکر شد، به قول هرودوت[1]، بنیادگذار دولت متمرکز ماد دیاک را حاکمان ولایت و نواحی در انجمن به حیث پادشاه تمام کشور ماد انتخاب کردند. اما بعد دیاک حاکمیت شاهی جنبه میراثی به خود گرفته، از پدر به پسر به ارث برده می‌شد. در صورت نبودن ولی‌عهد تخت شاهی را می‌توانست یکی از خویشاوندان نزدیک شاه اشغال نماید. در این باره اخبار هرودوت شهادت می‌دهد. وقتی که آستیاگس شاه آخرین ماد متوجه گردید، که خویش نزدیک و نایب اول او گرپگ به او خیانت کرده، با فارس‌ها توطئه چینی کرده است، او را چنین نکوهش می‌کند: اگر مقصدت مرا سرنگون کردن بود، پس باید خودت پادشاه می‌شدی و تخت را به فارس‌ها داده، مادها را غلام آن‌ها نمی‌گرداندی[2].

---

1. Геродот, I-97, 98.
2. Геродот, I-129.

کوروش هرچند که ماد را با نیروی سلاح اشغال کرد، اما خود را چون نوهٔ آستیاگس، وارث قانونی تخت این کشور اعلام نمود. بسیار ولایت‌هایی که به آستیاگس اطاعت می‌کردند، قانونی بودن حاکمیت او را در ماد اعتراف کرده، به او اظهار اطاعت کردند. حتی باختری‌ها زمانی می‌فهمند، که کوروش نوهٔ آستیاگس بوده است و از جانب او به مقام شاه ماد منصوب شده است، مقاومت خود را خاتمه داده، به هئیت دولت هخامنشیان شامل شدند.

علامت‌های مهم دیگر دولت وجود داشتن دربار شاهی و امور اداری، پایتخت آن همچون مرکز اداری و سیاسی، ارتش، قانون‌گزاری و غیره می‌باشند. دولت ماد همه این علامت‌ها را داشت. بنا بر تشریفات درباری عمل می‌کرد. آن برای جاری نمودن ترتیب و نظام و اعمار امور کارگزاری روانه شده بود. هرودوت دربارهٔ قاعدهٔ تشریفات دربار شاه ماد روایت جالبی را نقل کرده است، که مطابق آن دیاک بعد پادشاه انتخاب شدنش دستور داد، که نیازمندان با شاه تنها به واسطه خدمتگارانش مراجعت نمایند.[1] هیچ فردی از درباریان حقوق نداشت هر وقتی، که دلش بخواهد، او را ببیند. عریضه‌ها را بطور کتبی به مأمورین متصدی دربار می‌سپاریدند. دربار پاسبان، دربان و مأمورین حفاظتی داشت. ادارهٔ تمام امور دولتی به عهدهٔ نایب شاه واگذار شده بود. یکی از چنین نایبان گرپگ همزمان وظیفه وزیر و سرلشکر را نیز اجرا می‌کرد. یعنی در این مرحله رشد ساختار سیاسی و نظامی از هم جدا و مستقل نشده بودند. منبعد ضمن رشد امور دولتداری آریایی‌ها این دو وظیفه مهم را اشخاص جداگانه اجرا می‌کردند.

در دولت ماد قانون عمل می‌کرد. هرودوت نوشته است، که شاه عدالت را رعایت کرده، تنها در مبنای قانون عمل می‌کرد و حکم صادر می کرد. او در همه گوشه و کنار مملکت گماشتگان و کارآگاهان خود را داشت، که دربارهٔ اوضاع و کار و رفتار حاکمان ولایت‌ها به او خبر می‌دادند[2].

در نزد شاه شورای مشورتی عمل می‌کرد، که در آن مسائل مهم دولتی حل و فصل می‌شدند. در این شورا مغان (روحانیان) نقش مهم را داشتند[3]. در کارگزاری

1. Геродот, I-99.
2. Геродот, I-100.
3. Геродот, I-120.

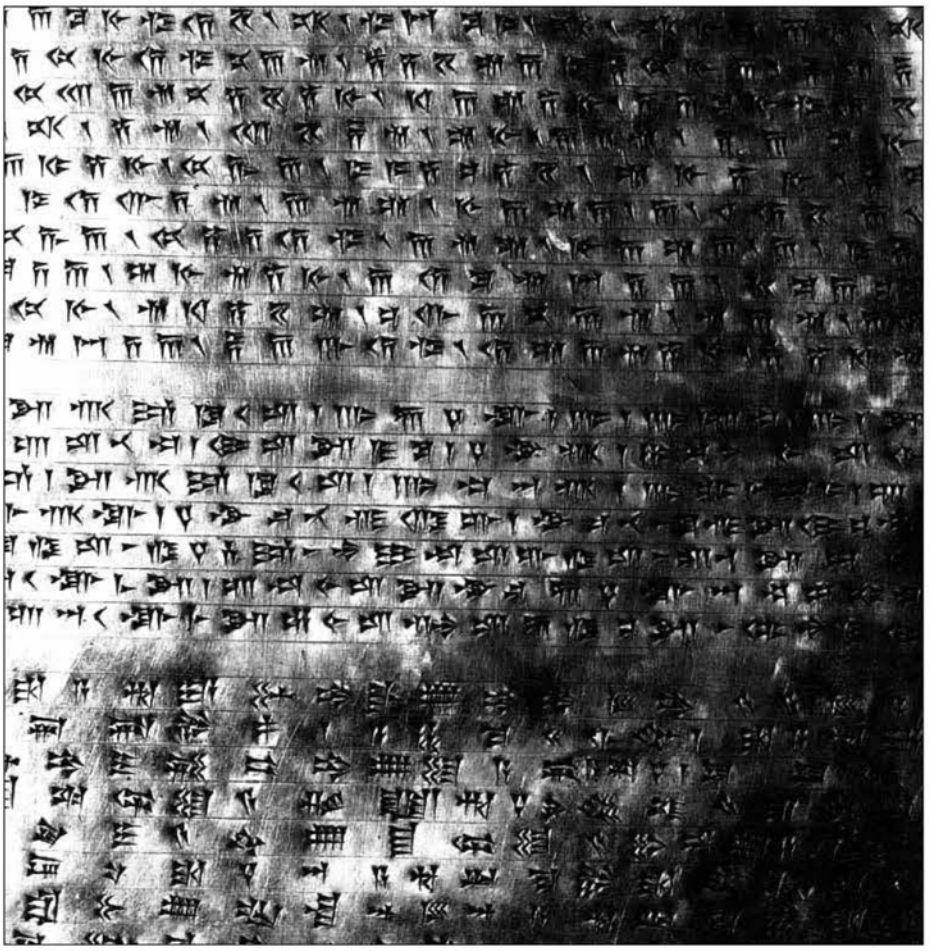

کتیبه زرین از دوران هخامنشی

دولتی از خط میخی و زبان آریایی و اَکَّدی استفاده می‌شد. در حدود ماد کتیبه‌هایی کشف گردیده است، که با زبان اکدی بوده، به قرن ۹ تا میلاد تعلق دارد. آن در دو طرف اوراق برنجی کتابت شده است[1].

در بارهٔ ساختار اجتماعی مادها در مأخذهای کتبی اطلاعات ناچیزی موجودند. هرودوت درباریان و اشراف و نجبا، سرلشکران و سلحشوران و مغان را یادآور شده است. این سه طبقه حکمران و بانفوذ بودند. دربارهٔ طبقه‌های دیگر اهالی ماد در سرچشمه‌های کتبی هیچ گونه اخباری موجود نیست. اما معلوم

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 71.

است، که مادها مقیم‌نشین بوده، به کشاورزی، دامداری و پیشه‌وری مشغول بودند. یعنی این طبقه‌های اهالی نیز وجود داشته، منابع اساسی نعمت‌های مادی بودند. به هر صورت، در زمان مادها ساختار طبقاتی جامعه کاملا آشکار بود و در دورهٔ بعدی، خصوصاً در عهد هخامنشیان آن باز هم مشخص‌تر گردید. م.ی.دیاکنف در مورد نظام اجتماعی ماد درست ابراز عقیده نموده است، که آن به نظام اجتماعی در اوستا تصویرگردیده شباهت دارد[1]. یعنی جامعه از چهار طبقه اساسی اشراف، سپاهیان، روحانیان و کشاورزان و پیشه‌وران عبارت بود. اشراف در عهد مادها به طبقه مستقل تبدیل یافته بود و سپاهیان و سرلشکران نیز جزو طبقه اشراف محسوب می‌شدند. در اوستا کشاورزان و پیشه‌وران همچون دو طبقه مستقل توصیف شده‌اند. شاید در ماد نیز چنین تقسیم بندی وجود داشت.

هرودوت[2] شش قبیله مادها را بازگو کرده است: بوس‌ها، پارستاکَن‌ها، ستروخات‌ها، آریسانت‌ها، بودی‌ها و مغ‌ها. در این زمینه بعضی محققین به خلاصه‌ای آمدند، که در میان مادها مناسبات قبیله‌وی هنوز از بین نرفته بودند و در جامعه تأثیر و نفوذ زیاد داشتند.[3] ا.ا.گرانتاوسکی معتقد است، که در دورهٔ مادها تصورات دربارهٔ قبیله‌ها و نام آن‌ها باقی مانده بودند، اما خود قبیله‌ها شاید از بین رفته و در جامعه نیز نقش بارزی نداشتند. یعنی ساختار نظام سیاسی ـ اجتماعی در زمینه مناسبات طبقاتی تشکیل شده بود، که طبقه‌ها واحدهای روستایی و شهری را تشکیل می‌کردند[4].

در بین اقوام آریایی، خصوصاً مادها اسپ پروری خیلی رشد یافته بود و آن‌ها در این بخش تجربه طولانی و مهارت زیاد داشتند. در کتیبه خط میخی آشوری گفته می‌شود، که مادها سال ۷۱۶ تا میلاد به عنوان باج به سرگان دوم شاه آشور ۱۶۰۰ رأس اسپ دادند[5]. دربارهٔ از ماد به آشور بردن گله اسپ در دیگر کتیبه‌های خط میخی نیز مطالبی ذکر شده است. در لشکر مادها سپاهیان سواره مقام مهم داشته‌اند. به عقیدهٔ دانشمندان، تا آمدن آریایی‌ها به ایران غربی در شرق نزدیک تعداد سپاهیان

---

1. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 180.
2. Геродот, I-101.
3. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 175.
4. История Ирана. - с. 41.
5. История древнего Востока. - с. 521.

سواره خیلی کم بود. اسپ و ارتش سواره را به این جا آریایی‌ها آوردند[1].

در ابتدا سپاه مادها از دسته‌های سلحشوران ولایت‌ها عبارت بود و در جنگ دسته‌های هر ولایت جداگانه صفآرایی میکردند. دسته‌های ولایتی جسورانه نبرد می‌کردند و مهارت بلند نشان می‌دادند. اما از لحاظ علم و هنر نظامی این قبیل ساختار ارتش نامکمل محسوب می‌شد. بعد تشکیل دولت متمرکز مادها می‌خواستند، که حدود قلمرو خود را توسعه دهند و برای به این مقصد نایل شدن به ارتش حرفه‌ای و خوب مسلح شده احتیاج داشتند. این ضرورت را به نظر گرفته، شاه ماد خُوَخشتره (کیاکسر سال‌های ۶۲۵ـ۵۸۵ تا میلاد) اصلاحات نظامی را انجام داد و ساختار ارتش را تغییر داد. به قول هرودوت «کیاکسر نسبت به شاهان پیشین شجاعتمندتر بود و برای نخستین بار در آسیا ارتش را از روی نوع سلاح به دسته‌ها تقسیم کرد و به هر یک دسته نیزه‌داران، کمان‌وران و سوارگان فرمان داد، که در صحنه حرب مستقلانه عمل کنند. پیش از این لشکر ترتیب و نظامی نداشت و در هم آمیخته بود»[2]. این اصلاحات قدرت و قابلیت رزمندگی ارتش مادها را خیلی بالا برد و به آن‌ها امکانیت داد، که یک عده دولت‌های همسایه خود را استیلا کنند. اصلاحات کیاکسر دستاورد مهم نظامی آن زمان بود.

سپاهیان ماد با کمان، نیزهٔ دراز و کوتاه، شمشیر، خنجر و جوشن مسلح بودند. آن‌ها در اسپ‌سواری و فتح قلعه‌ها مهارت زیاد داشتند. طوری‌که محققین یادآور شده‌اند، آریایی‌ها اختراع‌کنندهٔ گردونه‌های جنگی اسپی بودند و این نقلیات نظامی و سفری در ارتش و معیشت آن‌ها در هزارساله دوم ـ سوم تا میلاد نقش مهم داشته‌است. اما به عقیدهٔ ی.م.دیاکنف، در قرن ۹ تا میلاد در ارتش مادها گردونه‌های جنگی استفاده نمی‌شدند. بنا به اخبار «انجیل»، اگر صحیح باشد، مادها به شهر نینیویه حمله کرده، آن را غارت نموده‌اند. در تصویر این حادثه دو بار از گردونه‌های جنگی یادآوری شده است: «گردونه‌های آتش‌بار جلا می‌دهند... صدای قمچین و چرخ‌های... گردونه‌های تیزرفتار بلند می‌شد».

به قول هرودوت[3] کوروش بر ضد ماد سپاه جمع کرده، چنین اعلامیه بخش

---

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 41.
2. Геродот, I-103.
3. Геродот, I-125.

می‌کند: «پارس‌ها، اکنون من به شما فرمان می‌دهم، که با داس مسلح شده، (به نزد من) حاضر شوید». شاید حضور کلمه داس در این مراجعت اشاره به گردونه‌های جنگی باشد، چونکه آن‌ها با تیغ‌های کج داس‌مانند چرخ‌زننده مجهز شده بودند. اگر این تفسیر ما به اخبار هرودوت درست باشد، پس فرض کردن ممکن است، که در قرن ۷ـ۶ تا میلاد در ارتش مادها و فارس‌ها گردونه‌های جنگی استفاده می‌شدند.

در بارهٔ دین مادها هرودوت، اوستا، کتیبه‌های خط میخی آشوری و بابلی، نام اشخاص و آثار فلزی هنر عملی از لرستان و زیویا کشف گردیده اطلاع می‌دهند. هرودوت[1] در بین قبیله‌های مادها قبیله مغان را ذکر کرده است. از اوستا و دیگر مأخذهای کتبی قدیم معلوم است، که مؤبدان یا خود روحانیان زردشتی را مغ می‌نامیدند. هرچند که هرودوت مغ‌ها را قبیله گفته است، اما در اصل آن‌ها طبقه روحانیان بودند. از اخبار هرودوت برمی‌آید، که نخستین پهن‌کنندگان دین زردشتی در ایران غربی روحانیان ماد بودند و آن‌ها را مغ می‌خواندند. نفوذ مغ‌های ماد در پارس و دیگر منطقه‌های آریانشین ایران غربی خیلی بزرگ بود. شاید در ابتدا اکثر مغان از یک قوم یا قبیله بودند و بنارین هرودوت آن‌ها را به عنوان قبیله یاد کرده است. کلمه مغ در اوستا موجود است. در آسیای میانه یادگاری‌های تا اسلامی هستند، که مغ نام دارند. مثلاً در تاجیکستان در ناحیه عینی قلعه مغ و در استروشن مغ‌تپه موجود است.

به قول هرودوت[2]، فارس‌ها جسد مرده را در هوای آزاد می‌گذاشتند، تا که پرندگان یا سگان گوشت آن را خورند و تنها بعد آن استخوانش را در استودان جای داده، در نَوس‌ها (سغانه‌ها) می‌گذاشتند. او نقلش را ادامه داده، می‌نویسد، که مغان این رسم را دقیقاً رعایت می‌کردند. از اوستا و ادبیات دینی آن زمان دقیقاً معلوم است، که این طرز تدفین میت خاص زردشتیان بود. زمین برای زردشتیان عنصر مقدس به شمار می‌رفت و جسد مرده را، که خاصیت پوسیدن دارد، به زمین دفن نمی‌کردند.

موافق اخبار هرودوت[3]، در دربار شاه ماد شورای مغان عمل می‌کرد و

---

1. Геродот, I-101.
2. Геродот, I-140.
3. Геродот, I-120.

مسئله‌های مهم دولتی از قبیل انتخاب وارث تخت و دیگر مسئله‌های اساسی اجتماعی و اقتصادی در آن حل و فصل می‌شدند. از این اخبار چنین برمی‌آید، که آئین زردشتی نه تنها در بین مادها انتشار یافته بود، بلکه آن در تمام قلمرو دولت مادها مقام مهم داشت.

در اوستا در بین کشورهای آفریدهٔ اهورامزدا، یعنی کشورهایی، که مردمانشان آریایی و پیرو دین زردشتی بودند، راغ(ری)و مرو نیز ذکر شده‌اند. این ولایت‌ها قسمت شرقی ماد را تشکیل می‌کردند. به بیان دیگر، ماد یکی از منطقه‌هایی بود، که در آن دین زردشتی ظهور نموده، تشکل یافته بود. موقع این دین در ماد تا اندازه‌ای مستحکم بود، که مطابق اخبار اوستا (یسنا ۱۹ـ۵۰) سردار مغان، یعنی روحانیان زردشتی حاکم شهر راغ بود.

در نوشتجات آشوری متعلق به قرون ۶ـ ۸ تا میلاد نام خدای عالی زردشتی اهورامزدا یاد می‌شود. برخی از دانشمندان قدمت این نوشتجات و بعضی دیگر به اهورامزدا تعلق داشتن نام‌های واقع در کتیبه‌های آشوری را زیر شبه گذاشته‌اند. مثلاً، آن‌ها بدون هیچ گونه دلیل مشخص در آشور پیدا شدن نام‌های خداهای آریایی را غیر امکان دانسته‌اند.

ا.ی.میئر[1] نام‌های مادی به قرن ۹ـ۷ تا میلاد تعلق داشته را آموخته، در ترکیب آن‌ها موجود بودن نام اهورامزدا خدای زردشتی و مفهوم‌های اوستایی «ارته» (راستی)، «خشَتره» (حاکمیت، حشمت)، «خوَرنه» یا «فرنه»، «فرّا» (نور الهی، آسمانی) معین کرده، به خلاصه‌ای آمد، که هنوز در قرن ۹ تا میلاد مادها مزداپرست یا زردشتی بودند. چنین نکته را نیز در اینجا باید ذکر کرد، که به جز خداهای آریایی در ماد خداهای بابلی را نیز پرستش می‌کردند. اینجا سخن دربارهٔ آن می‌رود، که چون مادها و آشوری‌ها برای نفوذ سیاسی خود همیشه با هم در جنگ و ستیز بودند، در نتیجه استیلای یکدیگر یک نوع آمیزش نیز در میان مادها و آشوری‌ها به وجود آمد. در مرکز پایتخت مادها قصبه‌های آشوری‌ها نیز موجود بودند، که خدای بابلی ـ مردوک را می‌پرستیدند.

اطلاعات در بالا ذکرشده نشان می‌دهند، که مادها پیرو دین زردشتی باشند هم، ولی در بعضی مناطق کشور خداهای آشوریان مورد پرستش قرار گرفته بودند.

---

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 71.

برای معین کردن شغل و مدنیت مادها سرچشمه اساسی بازیافت‌های باستان‌شناسی می‌باشند و برای دورهٔ اول پیدایش آریایی‌ها در ایران غربی آن‌ها وجه مشترک دارند. در حدود ماد باستان‌شناسان یک سلسله یادگاری‌هایی را کشف کرده‌اند، که به دورهٔ اول دوره آهن تعلق دارند و آن‌ها از یک سلسله گورستان‌ها، از قبیل سئالک، خوروین، کَلورز، مَرلیک و دهکده‌ها (قلعه‌ها) استحکامی حسنلو، گادین‌تپه، باباجان‌تپه، تپهٔ نوشیجان و غیره عبارت می‌باشند. باستان‌شناسان مقرر کرده‌اند، که برای همه این یادگاری‌ها ظرف‌های سفالین دارای نقش‌های سیاهرنگ شبیه به صلیب و مثلث‌شکل و ظرف‌های قرمزی رنگ خاص می‌باشند.[1] این علامت مدنیت نوینی بود، که در این منطقه سابقه نداشت و اکثریت دانشمندان بر آن عقیده‌اند، که آن‌ها به تمدن مادها و پارس‌ها تعلق می‌گیرند[2].

در کتیبه‌های آشوری تصویر چندین قلعه‌های مادها آمده است. بازیافت‌های باستان‌شناسی نیز شهری وده‌نشین بودن مادها را تصدیق و تأیید می‌کنند. یکی از آن‌ها شهر قلعه حسنلو می‌باشد. آن در جنوب آذربایجان بالای تپه‌ای به ارتفاع ۳۵ متر مستقر است. شهر با دیوار مدور احاطه شده، ۱۲ برج داشت. قلعه شهر دوطبقه بوده، در مرکز آن تالار ستون‌دار واقع بود. در تالار از دو طرف در امتداد دیوار سکوها موجود بوده‌اند. در مرکز تالار از خشت خام آتشگاه ستون‌شکل موجود بود. در قسمت عقب تالار انبارها مستقر بودند.

در قلعه تالار دیگری نیز وجود داشت، که از تالار اولی بزرگ‌تر بوده، مساحت آن ۱۹ـ ۲۵ متر را تشکیل می‌کرد. در مرکز تالار مجمر برنجی سه‌پایه جایگیر بود. عمارت دوطبقه بود و در طبقه دوم خزینه نگهداری می‌شد. در این عمارت اشیای سفالی متعدد و وسایل دیگر، از جمله کوزهٔ زرین‌ای کشف گردید، که تصاور اساطیری دارد. بیرون از دیوار شهر خانه‌های کوچک مسکونی واقع بودند. عمارات و ساختمان‌ها مورد نظر به قرن‌های ۸ ـ۷ تا میلاد تعلق دارند.

یادگاری دیگر مادها، که به قرن‌های ۸ـ۱۰ تا میلاد تعلق دارد، گادین‌تپه می‌باشد. در آنجا تالار ستون‌دار شاهنشین خیلی جالب می‌باشد. آن شکل قایم

---

۱. همان اثر. ص ۴۴
۲. همان اثر. ص ۴۷

یادگارهائی از حسنلو در جنوب آذربایجان درایران

الزاویه را داشته، در امتداد دیوارها سکوها واقع‌اند. در یکی از دیوارها سکوی کیان مستقر گردیده است، که آن از سکوهای دیگر متمایز بوده در بالای آن تخت شاه قرار داشته است. در مرکز تالار آتشگاه قرار داشت. در تالار مجلس و بزم‌های شاهانه و مراسم دیگر، از جمله مراسم مذهبی برگزارمی‌گردید. در این مراسم‌ها شاه بالای تخت می‌نشست. جالب دقت است، که همین گونه تالارهای شاهنشین به آریایی‌های مقیم آسیای میانه نیز خاص بوده، از دوره‌های قدیم تا ابتدای قرون وسطی باقی مانده است. مثلاً باستان‌شناسان تاجیک در پنجکنت قدیم خرابه‌های گردن حصار و قلعه کوم (ناحیه عینی)، قلعه حصارک (ناحیه مستچاه) و بسیار یادگاری‌های متعلق به ابتدای قرون وسطی همین‌گونه تالارهای شاهنشینرا با سکوی کیان و آتشگاه کشف نموده‌اند.

از شمار شهر ـ قلعه‌های به قرون ۸ـ۶ تا میلاد متعلق‌بودهٔ مادها تپهٔ نوشیجان خیلی جالب می‌باشد. آن بالای صخره‌ای بارتفاع ۳۰ متر واقع است. در قلعه دو معبد و یک تالار ستون‌دار موجودند. عمارات شهر دوطبقه بوده، بارتفاع ۷ متر باقی مانده‌اند. در این جا تعداد زیاد ظرف‌های منقش با رنگ سیاه و ظرف‌های قرمزی‌رنگ، آرایشات، اشیای نقرهای و افزار و آلات دیگر کشف شدند[1].

عمارت و ساختمان‌های قلعه از خشت خام بالای زیربنای سنگی اعمار گردیده بود. بام آن‌ها هموار بوده، تالارهای بزرگ ستون‌های چوبی و ته‌ستون‌های سنگی داشتند. دیوارهای حفاظتی شهرقلعه‌ها مدور بودند. این آثار شهر ـ قلعه‌ها از هنر والا و مهارت بینظیر معماری مادها شهادت می‌دهند.

بزرگ‌ترین شهر مادها پایتخت آن هنگمتنه بود. قشرهای به آن زمان متعلق بودهٔ شهر حفریات نشده‌اند، چونکه این اقشار در زیر بناهای شهر امروزه همدان مدفون می‌باشد. هرودوت[2] قلعه این شهر را خیلی جالب توصیف کرده است. شهر هفت ردیف دیوار مدور حفاظتی داشت. هر یک دیوار داخلی نسبت به دیوار بیرونی بلندتر بود. شهر برج بزرگ چندین طبقه را می‌ماند. در داخل دیوار آخرین، یعنی در مرکز شهر قلعه پادشاه و خزینه واقع بودند. هر یک دیوار رنگ مخصوص داشت. دیوار قلعه پادشاه زَرَندود، دیوار دوم نقره اندود؛ سوم ـ سرخ بنفش، چهارم

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана.- с. 88.
2. Геродот. I-98.

ـ رنگ آبی خفیف، پنجم ـ زرد قرمزی، ششم ـ سیاه و هفتم ـ سفید بودند.

راجع به هنر نقاشی ماد خزینه اشیای طلایی، نقرهای و از عاج ساخته‌شده، که سال ۱۹۴۷ در موضع زیویا کشف گردیده بود، اطلاع می‌دهند. اشیای این خزینه به قرن ۸–۷ تا میلاد تعلق دارند. خزینه زیویا ۳۴۱ عدد اشیا را شامل است، که در بین آن‌ها کمربند، تیردان، صدف، غلاف و دیگر اشیای طلائی جالب به نظر می‌رسند. در این اشیا صحنه‌های اساطیری آشوری، اورارتویی، شامی، فنیکی، سکیفی و آریایی ثبت گردیده‌اند. در صدف شاهی، که مدور بوده، با زنجیر در گردن آویخته می‌شد، درخت حیات جاودانی و در دو طرف آن دو میش، در پائین‌تر آن‌ها دو گاونر، گربه وحشی و زرگوش سکیفی تصویر شده‌اند. در اشیای دیگر موجودات افسانه‌وی ـ سیمرغ بالدار، که با سر عقاب، با تن شیر، پایهای پرنده؛ شیر بالدار با دم کژدم، گاوپتشاه، میش‌های بالدار، دیو و فرشته‌ها و غیره تصویر شده‌اند. در این آثار هنری سبک و اساطیر ویژهٔ بسیار اقوام وقت مسکون در شرق نزدیک و مادها و فارس‌ها و سکیف‌ها با هم آمیزش یافته‌اند. این اشیا مراحل تشکل هنر نقاشی مادها را انعکاس می‌نمایند. این هنر منبعد در دورهٔ هخامنشیان سبک و شکل ویژهٔ خود را کسب نمود[1].

تأسیس دولت ماد در تاریخ اقوام آریایی مرحله مهم و از لحاظ کیفی نو بود. آن یکی از نخستین دولت‌های بزرگ و متمرکز آریایی‌ها در ابتدای دوره آهن بود. مادها بار اول در هئیت یک دولت، آریایی‌های غربی و شرقی را متحد نمودند. آن‌ها شرق نزدیک را تسخیر نموده، تجربه پرغناوت سیاسی و فرهنگی آن را به طور سودمند و خلاق استفاده کردند.

از سوی دیگر، مادها سنت‌های فرهنگی و سیاسی خلق‌های آریایی را، که سابقه چندین‌هزارساله داشتند، تکمیل و رشد داده، یک ساختار سیاسی منظم برپا نموده و برای در پهنای ایران وآسیای میانه منبعد تأسیس گردیدن دولت‌های متمرکز و متمدن زمینه مستحکم فراهم آوردند. آن‌ها در آسیا به نیروی مترقی و رهنمون سیاسی و فرهنگی تبدیل گردیده، بسیاری از اقوام همسایهرا تحت تأثیر مثبت قرار داده و آن‌ها را با دستاوردهای خود آشنا نمودند. مادها در منشأ تمدن

---

1. Дандамаев М.А., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 88.

قرار داشتند، ولی فرصتی پیدا نکردند، که سهم بزرگ خود را در تمدن جهانی بگذارند. آن‌ها راه را برای گسترش فرهنگ آسیای میانه و ایران باستان در عهد هخامنشیان هموار نمودند.

دولت هخامنشیان و رشد تمدن آریایی

هنگام تألیف کتاب «از آریان تا سامانیان» دربارهٔ سلاله‌های بزرگی، که دولت‌های مقتدر اجداد ما را تأسیس داده، در پیشرفت تمدن بشری سهم گذاشته بودند، اندیشه نموده، از یک طرف افتخار می‌کردم. افتخار از این که ما، تاجیکان نیاکان بزرگ داریم، تاریخ و سنت دولتداری بهترین نصیبمان شده بود، واقعاً هم نقش نمایان در تاریخ داشتهایم. از سوی دیگر، احساس تأسف و پاسخ گفتن به سوال‌های متعدد اذیت می‌دادند. چرا دولت‌های ملی باستانی خلق ما و یا خلق‌های ایرانی دچار تنزل و شکست شدند؟ چرا به تصادف‌ها و بحران‌های تاریخی نتوانستند مقاومت نمایند؟ و چرا مدت بیش از هزار سال تاجیکان دولتداری ملی خود را از دست دادند؟

به همه این پرسش‌ها من خواستم، که از تاریخ پاسخ بجویم. و یکی از جالب‌ترین سبق پندآموز دولتداری تاریخ دولت هخامنشیان می‌باشد.

در تاریخ خلق‌های آریایی دولت هخامنشیان مقام خاصه دارد. بعد از تأسیس دولت ماد آریایی‌ها در شرق نزدیک و میانه به نیروی مترقی و رهنمون سیاسی تبدیل یافتند. پارس‌ها(فارس‌ها) پس از مادها این روند را تقویت بخشیده، به

مراحل نوین ارتقاء و پیشرفت موفق شدند و در چنین منطقه پهناوری حکمرانی کردند، که در بزرگی و فراخی بی‌سابقه بود. آن‌ها قلمرو حاکمیت خود را توسعه داده، امپراتوری جهانی را تشکیل کردند، که بخش اعظم عالم متمدن آن زمان را در بر میگرفت. اما فارس‌ها تا به این قدرت و توانایی رسیدن راه طولانی پرشیب و فراز رشد را طیِ کرده‌اند.

فارس‌ها تقریباً، در نیمه دوم هزارساله اول– دوم تا میلاد یا از این هم پیش‌تر در فلات ایران و جنوب و غربی آن تا خلیج فارس سکونت گزیدند. آنان با مادها خویشاوندی و پیوند نزدیک داشتند. پارس‌ها وارد روابط نسبتاً نزدیک با ایلامی‌ها گردیده و تحت نفوذ دولت ایلامی‌ها بودند. با مرور زمان فارس‌ها در این منطقه اکثریت اهالی را تشکیل کرده، در قرن ۸ تا میلاد واحد سیاسی ـ دولتی یا پادشاهی خود را تأسیس دادند. نخستین شاه پارس بنیانگذار دودمان هخامنشی ـ هخامنش (حدود ۷۰۰ـ۶۷۵ تا میلاد) بود. ولی به عقیدهٔ بعضی دانشمندان او پادشاه نبود، چونکه کوروش بزرگ در نوشتجات اکّدی خود در شجرهٔ مرتب‌کردهٔ شاهنشاهی خود نام او را ذکر نکرده است. در این شجره پدرش کمبوجیه، پدربزرگش کوروش اول و بابابزرگش چشپیش ذکر گردیده‌اند. در دورهٔ کوروش اول (تقریباً در سال ۶۴۰ تا میلاد) ولایت پارس تابع آشور گردید. سال‌های ۶۴۰ ـ ۶۲۵ تا میلاد مادها این ولایت را اشغال کرده، به هئیت دولت خود ضمیمه نمودند و در نتیجه قدرت نظامی ـ سیاسی دولت ماد دوبرابر گردید و منبعد ولایت پارس قسم مهم این دولترا تشکیل می‌کرد[1].

در تاریخ هر ملت دیر یا زود شخصیت‌های برجسته‌ای پیدا می‌شوند، که سرنوشت آن را به کلی تغییر داده، نیروهای نهانی آن را بیدار کرده، مدنیت مادی و معنوی آن را به سطح تازه و بلند رشد می‌رسانند و فرهنگ و تمدنشرا به عرصه جهانی وارد می‌سازند. برای پارس‌ها (و شاید هم نه تنها برای آن‌ها، بلکه برای تمام خلق‌های ایرانی‌تبار) چنین شخصیت کوروش بزرگ بود.

او از مقام شاه یک ولایت به درجه شاهنشاهی یک امپراتوری بزرگ جهانی رسید. اما برای رسیدن به این مرتبه او سعی و کوشش و جدّ و جهد زیاد کرد و

---

1. Дандамаев М.А. Политическая, экономическая и культурная история Ирана Ахеменидского периода. М., 1979. - с. 5-11.

موانع گوناگون را در مسیر خود برطرف نمود. کوروش از روزهای اول به سر قدرت آمدنش به تحکیم بخشیدن حاکمیت مرکزی و نیرومند و مقتدر ساختن ارتش خود اقدام نمود. زمانی که او مستحکم بودن حاکمیت و نیرومند گردیدن ارتش خود را احساس کرد، سال ۵۵۳ تا میلاد بر ضد شاه ماد ایختیوویروا (آستیاگس) شورش برداشته، بنابر بی‌صلاحیتی و ضعف قدرت او قیام نمود و از اطاعت او عملاً سر باز نمود. آستیاگس برای تنبیه دادن این سرور تابعش دو بار به پارس لشکر فرستاد، اما هر دو دفعه هم به ناکامی مواجه گردید. بعد این کوروش به پایتخت ماد شهر هنگمتنه باشکوه وارد شده رسماً پادشاه پارس و ماد اعلام گردید. منابع تاریخی دربارهٔ چه طور سرزمین ماد را اشغال کردن کوروش به جز سه جنگی، که میان پارس‌ها و مادها صورت گرفته است، اطلاع دیگری نداده‌اند.

به هر حال، همزمان پادشاه دو کشور اعلام شدن کوروش هم نفوذ و اعتبار او را بالا برداشت و هم موقع سیاسی او را مستحکم نمود. در آن زمان پارس برای دولت ماد اهمیت خاص داشته باشد هم، در منطقه چون یک ولایت مطیع شناخته می‌شد. اما ماد بزرگ‌ترین و نیرومندترین دولت منطقه بوده، شهرت و اعتبار جهانی داشت. اگر روایت هرودوت واقعی باشد، کوروش نوهٔ آستیاگس بود. از این رو، در سیمای او نه غاصب تاج و تخت، بلکه وارث قانونی پادشاهان ماد را می‌دیدند. اکنون تمام کشورهای تابع دولت ماد بی‌چون و چرا به کوروش اطاعت می‌کردند. در عمل همین طور هم شد.

من قبلاً در کتاب «از آریان تا سامانیان» ذکر کرده بودم، «واقعیت تاریخی تصدیق می‌نماید، که کوروش بزرگ بعد بر ضد شاه ماد آستیاگس قیام نمودن و او را مغلوب ساختن، به استوار نمودن اقتدار دولت فارس تلاش ورزیده، تقریباً سال‌های ۵۴۷-۵۴۶ تا میلاد بلا فاصله نخست سرزمین‌های پارت، گرکانیه، لیدی و دولت‌های یونانی مستقر در آسیای کوچک را اشغال می‌کند. سپس برای بی خطر نمودن مرزهای شمال و شرقی قلمرو فارس، تقریباً سال‌های ۵۴۵ـ۵۴۹ تا میلاد، یعنی در مدت بیشتر از پنج سال به حدودهای مرغیان، خوارزم، سغد و باختر، اینچنین سرزمین سکیف‌ها (سکایی‌های مقیم مصب رود آمو و کناره‌های سیر) لشکر می‌کشد[۱]. اگر به شرح این مسایل توجه کنیم، مشاهده خواهیم کرد،

---

۱. رحمانف ا. تاجیکان در آئینهٔ تاریخ. کتاب اول. از آریان تا سامانیان. ص. ۸۲.

که نقشه‌های نظامی کوروش با اشغال سرزمین مادها خاتمه نیافته است. بعد ماد کوروش دولت ایلام‌را، که در جنگ با آشور ضعیف شده بود، به اطاعت خود درآورده، پایتخت خود را از انِشان به شوش انتقال داد.

تفصیلات به دست آوردن سرزمین لیدی را محققین تصویر نموده، از جمله تأکید کرده‌اند، که یکی از رقیبان جدّی کوروش در غرب دولت لیدی بود. در لیدی یونانیان مهاجر و اهالی بومی ـ هیتی‌ها و لوایهی‌ها بطور متفق زندگی می‌کردند و لیدی بعد از ماد، بابل و مصر چارمین دولت مقتدر منطقه بود. لیدی آن راه‌های تجارتی را که از میان رودان و ایران غربی توسط آسیای کوچک به دریای اژه و یونان و اروپا عبور می‌کردند، زیر نظارت خود داشت. طوری‌که در جستار گذشته ذکر گردید، با مقصد به دریای اژه دست یافتن و ثروت آسیای کوچک را تصاحب نمودن هنوز شاه ماد فرَوَرتیش قسمت شرقی آسیای کوچک را اشغال کرده، پنج سال با لیدی جنگ کرد، اما موفق نگردید.

در بارهٔ جنگ دولت هخامنشیان با لیدی هرودوت (۱، ۷۱ـ۶۹) اخبار مفصل ارائه کرده است. مبتکر این جنگ کریز شاه لیدی بود. بعد ماد را اشغال کردن فارس‌ها او احساس خطر نموده، تدارک جنگ را دید و با مصر اتحاد دایر نمود. سال ۵۴۷ تا میلاد کریز با سپاه به حدود کاپادوکیه، که بعد سقوط مادها به فارس‌ها اطاعت می‌کرد، تجاوز نمود و در حوالی شهر سینوپا لشکرگاه خود را ساخت. کوروش نیز با لشکر خود به اینجا آمد. کوروش هنوز در همین جنگ نخستین خوددر خارج کشور سیاستمدار دوراندیش و نکته‌سنج و عادل بودن خود را نشان داد. او قاصد فرستاده، به کریز پیشنهاد کرد، که اگر بی‌جنگ تسلیم شود، او را شاه لیدی منصوب خواهد نمود. او به همه شهردولت‌های یونانی آسیای کوچک نیز قول داد، که اگر تسلیم شوند، او آزادی و امتیازهای آن‌ها را حفظ خواهد کرد. اما هم کریز، که به نیروی نظامی خود اعتماد زیاد داشت و هم دولت‌های آسیای کوچک پیشنهاد او را ردکردند. تنها شهر ملیت دوراندیشی ظاهر کرده، این دعوت را قبول کرد. بعد این در نزد دریای گالیس جنگ خونین به عمل آمد، اما پیروزی نصیب هیچ کدام از طرف‌ها نشد. کریز به پایتخت خود شهر سارد برگشت، تا که برای جنگ آینده تدارک بهتر نماید. او از متفق خود دولت سپارتا خواهش کرد، که در فصل بهار، یعنی تقریباً بعد پنج ماه برای کمک لشکر فرستد. به شاه بابل نَبونید برای

انعقاد اتحاد نظامی مراجعت کرد و سربازان مزدور یونانی را، که در سپاه او بودند، تا رسیدن فصل بهار اجازهٔ مرخصی داد.

در این میان کوروش، بطور ناگهانی فرصت را مغتنم شماریده، سپاه خود را مجدداً مرتب نمود و مسافت خیلی زیاد را سریعاً طی کرده، به شهر سارد رسید. کریز مجبور شد لشکر خود را برای جنگ به دشت حوالی شهر مستقر نماید. در درگیری به عمل‌آمده، لشکر لیدی شکست خورده، به شهر عقب‌نشینی کرد. بعد ۱۴ روز محاصره لشکر فارس شهر سارد را اشغال کرد. این واقعه در بین ماه‌های اکتبر ـ دسامبر سال ۵۴۷ تا میلاد رخ داد. متفقین لیدی فرصت نیافتند، که به کمک آن برسند. کوروش با اظهار جوانمردی و نجابت کریز به اسارت افتاده را عفو کرد. او تَبَله نام فارس را حاکم لیدی تعیین کرده، در شهر سارد دسته سربازان فارس را مستقر نمود و خودش به هنگمتنه برگشت.

بعد رفتن کوروش اهالی لیدی عصیان کردند، اما لشکر فارس‌ها با سروری مَزَر آمده، عصیان را سرکوب نمود و شهرهای دیگر آسیای کوچک را نیز اشغال کرد. بعد از مزر گرپگ ماد حاکم لیدی منصوب گردید و دولت‌های دیگر یونانی آسیای کوچک را اشغال نمود. این همان گرپگ بود، که در اشغال کردن ماد به کوروش کمک کرده بود. طوری‌که می‌بینیم، کوروش به اشخاص صادق و لایق مقام و منصب‌های والای دولتی را می‌داد و در اکثر موارد آن‌ها وظایف خود را بنحوهٔ احسن و با مسؤلیت تام اجرا می‌کردند.

در بارهٔ ایران شرقی و آسیای میانه را اشغال کردن کوروش مورخان یونان قدیم و مأخذهای دیگر اطلاعات خیلی ناچیز و پراکنده داده‌اند. همه دانشمندانی، که دربارهٔ هخامنشی‌ها پژوهش انجام داده‌اند، همین اخبار را استفاده نموده‌اند. هرودوت (۱، ۱۵۳) نوشته است، که بعد لیدی را اشغال کردن کوروش در سر راه او «بابلی‌ها، باختری‌ها، سکایی‌ها و مصری‌ها قرار داشتند». به قول کتیسی، در جنگ با باختری‌ها کوروش گاهی موفق می‌شد و گاهی ناکام. باختری‌ها تنها بعد آگهی یافتن از این نکته، که کوروش پسر شاه ماد آستیاگس بوده است، از مقاومت دست کشیده، به او تابع شدند. از این اخبار برمی‌آید، که کوروش توانست با راه مذاکرات باختری‌ها را به قطع کردن جنگ مایل سازد. کتیسی همچنین دربارهٔ سرزمین سکایی‌های خئوماورگه را اشغال کردن کوروش خبر داده است. به عقیدهٔ برخی

چهره بانوان کرانه‌های آمودریا

از دانشمندان، این سکایی‌هایی بودند، که در آن طرف سیر دریا زندگی می‌کردند[1].

پلینی (۷۱، ۹۲) نوشته است، که «کوروش شهر کَپیسه را ویران کرد». این شهر در شمال کابل واقع بود. آریانوس حمله کوروش را «به سرزمین هندوها» یادآور شده است.

سبب چنین اخبار کوتاه دادن مؤرخانِ ذکرشدهٔ یونانی دربارهٔ جنگ‌های کوروش در ایران شرقی و آسیای میانه دقیقاً معلوم نیست. شاید آن‌ها دربارهٔ این کشورهای دوردست شرقی اطلاعات کافی نداشتند. در رابطه به این مسئله یک اخبار هرودوت (۱، ۱۷۷–۱۷۸) جالب توجه است. او تأکید کرده است، که تنها دربارهٔ آن جنگ‌هایی نقل می‌کند که به فارس‌ها دشواری‌های زیاد آورده‌اند. بر مبنای این اخبار ما می‌توانیم خلاصه نمائیم، که اکثریت کشورهای ایران شرقی و آسیای میانه بدون جنگ به هیئت دولت هخامنشیان ضمیمه شدند. احتمال دارد، بعد آن که باختر نیرومندترین دولت این منطقه بدون جنگ و داوطلبانه به اطاعت کوروش درآمد، سغد، خوارزم و دیگر کشورها نیز به آن پیروی کردند.

صرف نظر از آن، که جریان و جزئیات ایران شرقی و آسیای میانه را تصرف کردن کوروش معلوم نیست، یک نکته مسلم است، که تمام این منطقه در دورهٔ حکمرانی کوروش به هیئت امپراتوری هخامنشیان شامل گردیده بود. در این مورد کتیبه پارسی داریوش در کوه بهستون روشن و واضح شهادت می‌دهد. در آن در بین کشورهای تابع فارس‌ها ـ مرغیان (مرو)، اریه (هرات)، باختر، خوارزم، سغد و بعضی دیگر ثبت شده‌اند.

مسئله دیگر مورد بحث کدام سال به آسیای میانه حمله کردن کوروش می‌باشد. مورخان قدیم سال دقیق رخ دادن این حادثه را ذکر نکرده‌اند. آن‌ها در این مورد اخبار گوناگون و ضد و نقیض ارائه نموده، سه زمان را ذکر کرده‌اند: (۱) بعد ماد را اشغال کردن کوروش، یعنی بین سال‌های ۵۵۰ـ۵۴۷ تا میلاد؛ (۲) بعد اشغال لیدی، یعنی بین سال‌های ۵۴۷ـ۵۳۹ تا میلاد؛ (۳) بعد اشغال بابلستان، یعنی بین سال‌های ۵۳۹ـ۵۳۰ تا میلاد. محققینِ معاصر نیز به سه گروه تقسیم شده، هر یکی از این دوره‌هارا ذکر می‌کنند. مثلاً یکی از دانشمندان معروف این ساحه م.ا.داندامایف

---

1. Гафуров Б. Таджики. Древнейшая, древняя и средневековая история. М., 1972. - с. 73.

جانبدار تاریخ دوم بوده، این حادثه‌هارا بین سال‌های ۵۴۵ تا ۵۳۹ تا میلاد می‌داند. متأسفانه، هیچگونه دلیل قاطع وجود ندارد، که به ما امکان فراهم سازد، که یکی از تاریخ‌های ذکرشده را ترجیح بدهیم. با وجود این، به نظر چنین می‌رسد، که این حادثه باید تا حمله کوروش به بابل (سال ۵۳۹ تا میلاد) رخ داده باشد.

به عقیدهٔ پژوهشگران معاصر، در بین مورخان یونان قدیم اخبار هرودوت از همه بیشتر معتمد می‌باشند. طبق اطلاعات او، این حادثه بعد لیدی را اشغال کردن کوروش رخ داده است. به قول هرودوت (۱، ۱۷۸ـ۱۷۷) وقتی که گرپگ شهرهای آسیای کوچک را ضبط می‌کرد، کوروش تمام کشورهای آسیا را پی هم فتح نموده، تنها بعد از آن به بابل حمله کرد. شاید یک سبب اختلاف نظر مورخان یونان قدیم در این مسئله از آن عبارت باشد، که بعضی کشورهای ایران شرقی به مثل گرکانیه و پارت تا استیلای ماد و بلا فاصله بعد این حادثه داوطلبانه به کوروش تابع شدند. اگر بعضی مملکت‌های دیگر آسیای میانه به آن‌ها پیروی کرده باشند، بعید نیست. یعنی این حادثه هنوز قبل از اشغال لیدی آغاز گردیده، شاید یک‌چند مرحله را دربرمی‌گرفت. از اخبار در بالا ذکرشدهٔ هرودوت و دیگر مورخان قدیم یک نکته تا اندازه‌ای روشن می‌گردد: در این منطقه جنگ‌های بزرگ رخ نداده بودند و از سوی دیگر، این مورخان دربارهٔ حوادث در این منطقه دوردست شرقی به وقوع‌پیوسته اطلاعات دقیق در اختیار نداشتند.

بعد اشغال کردن ایران شرقی و آسیای میانه در سر راه کوروش برای حکمران جهان متمدن زمان خود شدن بابل قرار داشت. آن مترقی‌ترین مملکت منطقه، مرکز فرهنگ و تجارت بود. اشغال این دولت برای پارس‌ها از اهمیت سیاسی نظامی و اقتصادی ـ فرهنگی برخوردار بود. در آستانه حمله کوروش اوضاع داخلی بابل به منفعت شاه آن نبونید نبود. تجار و بازرگانان، که در بابل نفوذ بزرگ داشتند، برای به اختیار پارس‌ها گذشتن راه‌های تجارتی آسیای کوچک، به سبب مورد تعقیب قرار گرفتن روحانیان مذهب بانفوذ خدای مردوک، یهودیان اسیر و تابع بدلیل بطور اجباری به این کشور مهاجر گردیدن خود از شاه نبونید ناراضی بودند. کوروش از اوضاع داخلی بابل خوب آگاه بود و کوشش می‌کرد از آن برای تصرف این کشور استفاده نموده، اقدامات مشخص سیاسی ـ دیپلوماتیک را به کار گیرد. اما اوضاع موجوده معنای آن را نداشت، که سرنوشت بابل قبل از حمله کوروش

فیصله شده باشد. نباید فراموش کرد، که در همه گونه مناقشه نقش بنیادی را اقتدار نظامی طرف‌های متخاصم ایفا خواهد نمود. کوروش این حقیقت را خوب می‌دانست. از همین سبب او برای به بابل حمله کردن تدارک و آمادگی جدی و مفصل را به دست گرفت. لیدی، ایران شرقی و آسیای میانه را فتح کرده، عقبگاه خود را مستحکم نمود و نیروهای این کشورها را برای نیرومند کردن ارتش خود استفاده کرد.

بهار سال ۵۳۹ تا میلاد لشکر کوروش به مرز بابل حمله نمود. شهرهای بابل با دیوار و برج‌های دفاعی مستحکم گردیده باشند هم، اما چندان مقاومت جدی کرده نتوانستند. جنگ اساسی وقاطع ماه اوت همان سال در نزد شهر آپیسه در ساحل دجله به وقوع آمد. به لشکر بابل بیل‌شرسور پسر شاه نبونید فرماندهی می‌کرد. سپهدار فارس‌ها گابریه بود. در جنگ فارس‌ها لشکر بابلی‌هارا شکست داده، پیروزی کامل به دست آوردند. ۱۰ اکتبر سال ۵۳۹ گابریه بدون جنگ وارد شهر سیپر و بعد دو روز بابل را تصرف نمود. ۲۹ اکتبر کوروش بزرگ با شکوه تمام وارد بابل شد. شاه نبونید اسیر افتاد، اما کوروش او را مجازات نکرد و مورد عفو قرار داد. ولی پسر او بیل‌شرسور به قتل رسانده شد. طوری‌که مشاهده می‌شود کوروش در حالت‌های ضروری نسبت دشمنان آشتی‌ناپذیر قطعیت و استواری ظاهر می‌کرد.

کوروش بعد فتح بابل یک سلسله تدابیر سیاسی ـ دیپلوماتیک را تطبیق نمود، که برای مستحکم شدن حاکمیت پارس‌ها در بابل روانه شده‌بودند. او معبد اساسی بابل اِسَگیله را بازسازی نموده، به خدای مردوک قربانی کرد و حقوق و امتیازهای روحانیان این مذهب را به آن‌ها بازپس داد. او اعلامیه انتشار کرده، به همه اقوام وملل حقوق و آزادی داد، به یهودیان اجازه داد، که به وطن خود بازگردند و یا به هر مکانی، که بخواهند زندگی کنند. پادشاهی بابل و نظام اداری آن را تغییر نداد. این و دیگر تدابیر و اقدامات کوروش از جانب ساکنان بابل خوش پذیرفته شده، موقع و مقام او را در منطقه مستحکم نمودند[1].

بعد بابل را تصرف نمودن کوروش فنیکیه و فلسطین داوطلبانه به اطاعت او درآمدند. اکنون در دست کوروش بابل و تمام شرق و مدیترانه بود. نوبت تسخیر

1. Геродот. I, 178-201; Дандамаев М.А. Политическая..., - с. 32-52.

مصر دولت توانای منطقه بود، که فارس‌ها آن را هنوز اشغال نکرده‌بودند. همه محققین کاملاً درست تأکید کرده‌اند، که کوروش مسلماً، نیت داشت به مصر حمله نماید. اما بر خلاف انتظار همزمانان کوروش و پژوهشگران معاصر او این کار را به تأخیر گذاشت.

کوروش در مدت ۹ سال بعد تصرف بابل، که یک امپراتوری پهناور و توانای جهانی را ایجاد کرده بود، به دولت مصر، که چندان فاصله نداشت و رقیب یگانه او بود، حمله نکرد. سبب چنین عمل او معلوم نیست. در این مورد مورخان یونان قدیم هیچ گونه اشارهای هم نکرده‌اند. هرودوت (۱، ۲۰۱) نوشته است، که کوروش بعد استیلای بابل به ماساژت‌ها حمله کرد. دربارهٔ ۹ سالی، که در بین این دو حادثه سپری گردیده بود، هرودوت هیچ گونه آگاهی نداده است. سبب در این مدت به مصر حمله نکردن کوروش معمای تاریخیست، که بعید است با مرور زمان از آن پرده برداری شود.

بعد ۹ سال اشغال بابل سال ۵۳۰ کوروش بر ضد ماساژت‌ها به آسیای میانه لشکر کشید. به نظر چنین می‌رسد، که اگر ماساژت‌ها به امنیت مرزهای قسمت شمال و شرقی امپراتوری جداً تهدید نمی‌کردند، بعید میبود که کوروش چنین راه طولانی را طی کرده، با آن‌ها وارد نبرد گردد. در هر صورت، او این کار را کرد و دربارهٔ این حمله هرودوت و دیگر مورخان یونان قدیم اطلاع داده‌اند.

روایت هرودوت را دربارهٔ این جنگ اکثریت محقیقین معاصر در مقاله و کتاب‌های خود اقتباس کرده‌اند و گمان می‌کنم نیاز به تکرار آن نیست. تاریخ‌شناسان معاصر درست تاکید کرده‌اند،که در اخبار هرودوت واقعیت با دیبای تخیل و بدیعیت آرایش یافته است.

اگر در اساس روایت هرودوت اصل این واقعه را برقرار کنیم، چنین به نظر می‌رسد، که ماساژت‌ها در سرزمین‌های میان دریای خزر و آرال و در حوالی آن زندگی می‌کردند. قبل از ظهور کوروش آن‌ها به سرزمین‌های آمپراطوری او، به منطقه‌های مقیم‌نشین پارت، گرکانیه و نواحی همجوار حمله کرده، شهر و دیه‌های آن را غارت می‌نمودند. احتمال دارد، که به همین سبب کوروش مجبور شد به این منطقه لشکر کشد. ماساژت‌ها از این اقدام او آگهی یافته، عقب‌نشینی کردند و به دشت‌های پهناور خود رفتند. این شیوهٔ پسندیدهٔ جنگی صحرانشینان بود. آن‌ها با

هنگام سفرهایم به دولت‌های دنیا، همچون سرور دولت صاحب‌استقلال تاجیکستان از آبادی و پیشرفت‌های کشورها، دستاوردهای علم و فناوری معاصر و فرهنگ پیشرفته آن‌ها به وجد می‌آیم. ولی از آنکه باز هم در بعضی گوشه و کنار دنیا خون انسان‌ها می‌ریزد، انفجارها به عمل می‌آیند، تحمل‌ناپذیری و افراطگرایی باعث اختلافات خونین می‌گردد، متأثر می‌شوم.

به هر حال، از سبق مثبتی، که کوروش داشت، باید درس عبرت آموخت. او آریایی‌ای بود، که آزادی را والاتر از همه چیز می‌دانست و دشمنان به اسارت افتادهٔ خود را به غلام تبدیل نمی‌کرد.

کوروش در ولایت فارس در شهر پاسارگاد دفن شده است و مقبرهٔ او تا امروز سالم و بی‌گزند باقی مانده است. اسکندر مقدونی به سر قبر کوروش در پاسارگد دو بار رفته بود این حادثه در مأخذها ذکر گردیده است. از روی اخبار کتیسی (Pers. ۲۹,۹)، جسد کوروش را پسرش کمبوجیه به واسطه اشراف بگپت به فارس فرستاده بود.

جنگ کوروش با ماساژت‌ها به طور فاجعه‌وی به انجام رسید. دربارهٔ حوادث بعد این جنگ رخ‌داده هیچ گونه آگاهی موجود نیست. ما نمی‌دانیم، که ماساژت‌ها از این پیروزی خود چه منفعت به دست آوردند. کمبوجیه، که بعد مرگ پدرش به تخت شاهنشاهی نشست، آیا در این منطقه باز هم عملیات نظامی بر علیه ماساژت‌ها نکرده است. احتمال دارد، بعد این جنگ خونین، که در آن ماساژت‌ها نیز باید تلفات هنگفت داده باشند، میان طرفین عهدنامه صلح و عدم تهاجم به یکدیگر منعقد گردیده باشد.

در بارهٔ جنگ کوروش با ماساژت‌ها هنوز در دورهٔ قدیم روایت‌های زیاد و گوناگون پیدا شده بودند. امروز هم در تمام مقاله و رساله‌های به تاریخ دولت هخامنشی بخشیده‌شده این جنگ به تفصیل تحلیل و بررسی شده است. باید در نظر داشت، که سبب شهرت این جنگ تنها در مرگ فاجعه‌وی کوروش بود. پادشاه جهانگشای، که تا این جنگ چندین کشورهای مقتدر و توانا را تسخیر کرده، هیچ شکستی ندیده بود، در جنگ با یک قبیله صحرانشین به هلاکت رسید. این گونه فرجام را هیچ کس منتظر نبود. اما از لحاظ سیاسی و نظامی این جنگ برای دولت نیرومند هخامنشی هیچ‌گونه عاقبت فاجعه‌وی و حتی جدی نداشت. بعد این جنگ

ماساژت‌ها باری هم به قلمرو هخامنشیان حمله نکردند. منظور از این سخنان آن است، که ما نباید به این جنگ کدام ارزیابی فوق‌العاده را قائل باشیم.

در مورد شخصیت کوروش باید یادآور شویم، که همزمانان او با فعالیت سیاسی و نظامیش بهای بلند داده‌اند. بیهوده نیست، که روحانیان بابل او را فرستادهٔ خداوند مردوک، یهودیان فرستادهٔ خداوند یهوا و یونانیان سیاستمدار بزرگ نامیده‌اند. دانشمندان معاصر دربارهٔ او چندین جلد اثرها آفریده‌اند. البته، ما نباید به خدمت شخصیت‌های تاریخی بیش از حد ارزش قائل بشویم، در این رهگذر نباید به اغراق راه دهیم. اما کوروش بی‌مبالغه به همه گونه توصیف و بزرگداشت سزاواراست. برای تصدیق این اندیشه ما از فعالیت او می‌توانیم مثال‌های زیاد بیاریم، اما به یک چند مثال اکتفا می‌ورزیم.

اعلامیهای که او بعد تسخیر بابل انتشار کرد، پدیدهٔ کاملاً نوین سیاسی و فرهنگی بود. او به مثل شاهان سابق این منطقه مغلوبان را غلام خود اعلام نکرد. برعکس کوروش نجابت سیاسی، عدالت و انسان‌دوستی بی‌مثل ظاهر نموده، به خلق‌های مغلوب آزادی و کفالت‌های حقوقی اعطا کرد.

کوروش سیاست‌شناس نکته‌سنج بود. قبل از هر گونه جنگ، او برای جلوگیری از ریختن خون به رقیبانش با کفالت امنیت، آزادی و با شرط‌های برای آن‌ها امتیازناک انعقاد صلحنامه را پیشنهاد می‌کرد. تنها در صورت از جانب مقابل پذیرفته نشدن پیشنهادهایش دست به اسلحه میبرد. بعد پیروز شدن کوشش می‌کرد مغلوبان را بیهوده آزار ندهد و عزت نفس آن‌ها را رعایت بکند.

او آدم‌شناس و انسان‌دوست بود و اشخاص لیاقتمندی را، که به او صدقاً خدمت می‌کردند، قدر می‌کرد و به آن‌ها منصب و مقام‌های والای دولتی را اعطا میکرد. اغلب، او پادشاهان مغلوب‌شده و به اسارت افتاده را مورد عفو قرار میداد. کریز شاه لیدی، نبونید شاه بابل نمونه بارز چنین جوانمردی می‌باشد. کوروش در هیئت امپراتوری خود تقریباً ۷۰ قوم و ملت‌های گوناگون را متحد نموده، به همه آن‌ها رسماً آزادی و برابرحقوقی عطاء نمود. بشریت می‌تواند امروز هم از تجربه انسان‌دوستی و عدالت پروری این شخصیت بی‌نظیر استفاده نماید. تجربه دولتداری کوروش بزرگ عبرت‌آموز است و باید آن را همه‌جانبه بیاموزیم، زیرا ساختار دولتی هخامنشیان یکی از مناسب‌ترین طرز حکومت‌های امپراتوری عهد

باستان به شمار می‌رود.

سزاوار یادارویست، که او بار نخست چندین کشورها و خلق‌های آریایی را در هیئت یک دولت متحد نموده، برای تشکل و رشد زبان و فرهنگ یگانه آن‌ها مساعدت نمود.

کوروش به وارث خود پسرش کمبوجیه امپراتوری پهناوری را به میراث گذاشت. کمبوجیه سیاست کشورکشایی پدرش را ادامه داد. دربارهٔ پنج سال اول سلطنت او در منابع کتبی هیچ گونه اخبار موجود نیست. مورخان یونان قدیم از زمان حمله او به مصر و بعد دربارهٔ او اخبار می‌دهند. کوروش بعد بابل را اشغال کردن باید به مصر حمله می‌کرد. اما طوری‌که ما قبلاً اشاره کردیم، او با سبب‌های نامعلوم این کار را به تأخیر انداخت. در نتیجه مرگ ناگهانی و فاجعوی او این نقشه اجرا نشد. کمبوجیه نیز برای به مصر حمله آوردن شتاب نکرد. احتمالاً او می‌خواست بیشتر و بهتر تدارک نماید و در فرصت مناسب این کار را انجام دهد.

سال ۵۲۵ تا میلاد کمبوجیه لشکر خود را در فلسطین متمرکز کرده، در رأس سپاه خود عازم مصر گردید. به کمک او کشتی‌های نظامی فنیکی‌ها و یونانیان آسیای کوچک رسیده بودند. نخستین جنگ با لشکر مصری‌ها در نزد شهر پیلوسیه به وقوع پیوست. در این نبرد خونین فارس‌ها پیروزی کامل بدست آوردند. باقی‌ماندهٔ لشکر مغلوب شدهٔ مصر بی‌نظام عقب نشینی کردند. بعد این جنگ فارس‌ها به سوی پایتخت مصر شهر ممفیس حرکت کرده، هیچگونه مقاومت جدّی‌ای ندیدند. آن‌ها به شهر رسیده، آن را محاصره نمودند. مصری‌ها مقاومت طولانی نکرده، به زودی تسلیم شدند. فرعون پسَمیتخ سوم به اسارت گرفتار شد. اما کمبوجیه سیاست پدرش را ادامه داده، او را عفو کرد. اوت سال ۵۲۵ تا میلاد کمبوجیه رسماً شاه مصر اعلان گردید. برای توجه اهالی بومی رابه خود جلب کردن او لباس‌های مصری پوشید و مراسم جلوس به تخت را مطابق قواعد و تشریفات مصری اجرا کرد. برای قانونی گردانیدن سلطنت او خود را وارث فرعون‌ها اعلان نمود. بعد ممفیس را اشغال کردن کمبوجیه قبیله‌های لیویا داوطلبانه به او تابع شدند. مدتی بعد او قسمت شمالی سرزمین کوش را (اتیوپی) اشغال کرد.

از مآخذ کتبی برمی‌آید، که او با بعضی اعمال خود روحانیان مصر را در مقابل خود قرار داده بود. به او ویران و غارت کردن چند معبد را نسبت می‌دهند. اما به

عقیدهٔ یک عده دانشمندان، این خبرها زمینه واقعی ندارند و آن‌ها را روحانیان برای بی‌آبرو کردن کمبوجیه بافته‌اند. در هر صورت بعید است، که روحانیان او را بی‌سبب متهم کرده باشند. شاید ویران کردن معبدها، که به او نسبت می‌دهند، قسماً جای داشته است.

کمبوجیه چهار سال در مصر اقامت نمود. در این میان در پایتخت امپراتوری اوضاع ناآرام شده بود. از حضور نداشتن پادشاه سؤاستفاده نموده، گوماتا، که کمبوجیه ادارهٔ امور دولتی را به او واگزار نموده بود و به بردار کمبوجیه بردیا خیلی شباهت داشت، خود را شاهنشاه اعلان کرد. در حالیکه طبق اخبار هرودوت کمبوجیه بردارش بردیا را قبل از سفر جنگی‌اش به مصر بطور مخفیانه کشته بود. من در این مورد در کتاب «از آریان تا سامانیان» نسبتاً به تفصل اطلاع داده بودم. در اینجا می‌خواهم فقط چنین نکته را تاکید نمایم، که خبر کودتای بردیای دروغین ماه مارس سال ۵۲۲ تا میلاد به مصر رسید. بعد شنیدن این خبر کمبوجیه سپاه گرد آورده، عازم ایران گردید، اما در راه ناگهان بر اثر بیماری وفات کرد. مرگ او اسرارآمیز بود و حدس و روایات زیادی را به میان آورد، که مطابق یکی از روایات، او را جاسوسان مؤبد گوماتا مسموم کردند. مرگ کمبوجیه باعث بروز نمودن مناقشات داخل‌سلاله‌وی و درباری گردید[1].

بعد کوروش بزرگ دومین شاه مشهور دولت هخامنشیان داریوش اول بود. او در دورهٔ خیلی دشوار و وضع بغرنج به سر حاکمیت آمد. دربارهٔ حوادث این دوره مورخان قدیم اطلاعات گوناگون و در بسیار مورد ضد و نقیض آورده‌اند. اسرار بعضی حوادث این دوره هنوز هم در اعماق قرن‌ها نهان مانده و به بوته فراموشی سپرده شده‌اند.

طوری‌که قبلاً ذکر نمودیم، بهار سال ۵۲۲ تا میلاد گوماتای مؤبد خود را بردیا برادر خونی کمبوجیه وانمود کرده، دست به کودتای دولتی زد و به تخت پادشاهی نشست. حاکمیت بردیای دروغی را اکثریت خشترپنه‌ها (ولایت‌ها) اعتراف کردند. گوماتا با صدور فرمان اهالی را به مدت سه سال از پرداختن مالیات معاف کرد. او برای بالا بردن سطح زندگی مردم باز به اعمال چند اصلاحات دیگر اقدام نمود.

---

1. Дандамаев М.А. Политическая..., - с. 55-63; Гафуров Б. Таджики. - с. 71; История древнего Востока. –с. 589-590 .: در بارهٔ حملهٔ کمبوجیه به مصر نک

به نظر چنین می‌رسد، که کودتای گوماتا نه تنها توصیف داخل سلاله‌ای، بلکه جنبه اجتماعی نیز داشت. شاید کمبوجیه برای سفر جنگی به مصر از اهالی باج و خراج علاوگی جمع کرده بود یا مأمورین دولت از حضور نداشتن او سؤاستفاده نموده، از اهالی بیش از اندازه مالیات میستانیدند و وضع معیشت مردم را به تباهی کشانیده بودند و تدابیر گوماتا هدف اصلاح چنین وضع را داشتند.

داریوش اول، که پسر ویشتاسپ بود، در همین زمان وارد عرصه سیاسی گردید. او از خاندان کوروش نبود، بلکه نمایندهٔ شعبه کوچک دودمان هخامنشیان بود. داریوش اول در گرد خود شش خانوادهٔ دیگر بانفوذ فارس را جمع کرده، بر ضد گوماتا برخاست و ۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ تا میلاد او را از تخت واژگون ساخت و قتل نمود و حاکمیت را به دست گرفت[1]. در کتیبه مشهور این شاهنشاه در کوه بهستون تاریخ مبارزه‌های او بر ضد بردیای غاصب و دیگر آشوبگران مشخص ذکر شده است. این اخبار رسمی دولتی بود. ولی دربارهٔ حوادث آن دوره چه در بین مورخان قدیم و چه در میان دانشمندان معاصر فرضیه‌های گوناگون وجود دارند. محتوای اساسی این فرضیه‌ها از آن عبارت است، که اخبار حقیقی در کتیبه داریوش و دیگر سندهای رسمی ثبت‌گردیده صحت ندارند و واقعیت را انعکاس نمی‌کنند. اختلاف نظر اساساً در مسئله بردیای غاصب است. طبق اخبار رسمی، کمبوجیه قبل از سفر جنگی خود به مصر دستور قتل برادرش بردیا را صادر کرده بود، تا که او مبادا در ایام غیبت شاه به کودتا متوسل گردیده تاج و تخت را صاحب شود.

گویا این دستور بطور مخفی به اجرا رسیده بود و مردم از آن آگاه نبودند. مؤبد گوماتا، که به بردیا خیلی شباهت داشت و از این اسرار آگاه بود، از غیبت کمبوجیه سؤاستفاده کرده، خود را پادشاه اعلام کرد. اما نه همه مورخان قدیم و دانشمندان معاصر این اخبار رسمی را قبول دارند. به نظر بعضی از آن‌ها، این حکایت بافته و ساخته و دروغ بوده، هدف مشخص داشت، یعنی آن وسیله توجیه و تبریه اقدامات داریوش اول بود. در واقع هیچ گونه مؤبد گوماتا خود را بردیا اعلان نکرده است. شخصی، که به کودتا اقدام کرد، بردیای واقعی بود. داریوش

---

1. Дандамаев М.А. Политическая..., - с. 32-52; Геродот, III.67; История Ирана.– с. 50-64.

اول و طرفداران او بر ضد بردیای واقعی مبارزه نموده، او را سرنگون و به قتل رسانیدند. مرگ ناگهانی کمبوجیه نیز تصادفی نبود، او را جاسوسان داریوش اول مسموم کرده بودند. چنین‌اند اندیشه‌های عده‌ای از مورخان قدیم و دانشمندان معاصر دربارهٔ بردیای غاصب. در واقع هم دو نکته این حادثه مشکوک به نظر می‌رسد: (۱) اطلاع نداشتن اهالی از کشته شدن بردیا؛ (۲) شباهت فوق‌العادهٔ مؤبد گوماتا با بردیا. شبه‌هایی که راجع به این مسئله در قدیم وجود داشتند، امروز هم برطرف نشده‌اند و بعید است، که این اسرار زمانی کشف گردد.

در هر صورت واقعیت آن بود، که داریوش بردیا را سرنگون کرده، به تخت شاهی نشست. اگر دربارهٔ چه گونه صاحب تخت شدن او شبه‌ای وجود داشته باشد، دربارهٔ فعالیت مثمر او و سهم عظیم او در تحکیم دولت هخامنشیان شبه‌ای نیست. وقتی که او به سر حاکمیت آمد در مملکت هرج و مرج و شور و آشوب حکمفرما بود. او بطور مسرانه به جاری کردن ترتیب و نظام شروع نمود.

از وضعیت نا آرام و درگیری‌های دربار استفاده کرده، یک عده کشورها بر ضد حاکمیت مرکزی قیام نمودند و ایلام، پارس، مصر، پارت، مرغیان و سکایی‌ها از اطاعت آن خودداری نمودند.

داریوش لشکر گرد آورده، بر ضد خشترپنه‌های سرکش جنگ کرد و آن‌ها را شکست داده، به اطاعت خود درآورد. در کتیبه مشهور خود در کوه بیستون او چنین نوشته است: «...من با مدد اهورامزدا در مدت یک سال بعد به تخت نشستنم چنین کارها را اجرا کردم. من نوزده بار جنگ کرده، آشوبگران را شکست دادم و نه شاه را به اسیری گرفتم... پادشاهان پیش از من بوده کاری را، که من با کمک اهورامزدا در مدت یک سال کردم، در تمام عمرشان اجرا نکرده‌اند».

در درگیری‌های این دوره باختر نه تنها داریوش را مورد پشتیبانی قرار داد، بلکه در سرکوب کردن آشوب‌ها مستقیماً کمک رساند. با فرمان داریوش خشترپنه باختر دادادیش با لشکر خود به مرغیان رفته، آشوبگران را شکست داد[1].

در کتیبه بیستون در بین آشوبگران سکایی‌های تیگرخوده (کلاه نوک تیزدار) نیز ذکر شده‌اند. سال ۵۱۹ تا میلاد داریوش بر ضد آن‌ها لشکر کشید. او رودخانه را عبور نموده، به سکایی‌ها حمله کرد و آن‌ها را شکست داده، شاه آن‌ها سکونخه

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 72.

را به اسیری گرفت. این قبیله سکایی‌ها در آسیای میانه زندگی می‌کردند. در نوشتجات داریوش از همدان «سکیف‌های آن طرف سغد» ذکر شده اند[1]. با احتمال قوی داریوش با همین سکیف‌هایی (سکایی‌هایی) جنگیده بود، که در آن طرف سیر دریا (یکسرت) زندگی می‌کردند. طوری‌که معلوم است، سکایی‌ها خلق آریایی بودند و طبیعیست، که زبانشان نیز آریایی بود. در ضمن جالب است، که کلمه «تیگرخوده» در زبان تاجیکی (فارسی) در شکل «تیر» (به معنای اسلحه و تیز، نوگ‌تیز) و «خود» (تاس‌کلاه) باقی مانده است.

همچنین جالب توجه است، که در بالای کتیبه بیستون داریوش پیروز، گوماتای سرنگون‌شده و دیگر شاهان آشوبگر به اسیری گرفته شده، از جمله سکونخه تصویر شده‌اند.

سال ۵۱۸ تا میلاد داریوش به مصر آمده، آشوب را سرکوب کرد. او عبادتگاه خداوند پتخه را ترمیم کرده، در شهر فیو معبد بزرگ ایزد امان را اعمار نمود. به دین و آئین و سنت و عنعنات مصریان احترام گذاشت. طوری‌که از کتیبه او برمی‌آید، داریوش پیرو دین آریایی، یعنی مزداپرستی (زردشتی) بود. اما او بخوبی آگهی داشت، که دین عامل مؤثر سیاسی نیز می‌باشد، توسط آن به افکار اجتماعی تأثیر رسانیده، می‌توان آن را به مجرای لازم رهنمون ساخت. او این وسیله را در مورد مصریان باکمال مهارت استفاده کرد. از این جاست، که مصریان او را خیلی احترام می‌کردند و روحانیان به او مرتبه پیغمبری داده بودند.

برای فراهم آوردن مواصلت مستقیم میان ایران و مصر او فرمان داد تا از رودخانه نیل به دریا سرخ کانال سازند، که طول آن ۸۴ کیلومتر بود.

بعد سرکوب نمودن آشوب‌ها او به توسعه سرزمین‌های امپراتوری اقدام نموده، سال ۵۱۷ تا میلاد قسمت شمال و غرب هند و جزیرهٔ سماس، سال ۵۱۶ تا میلاد سکایی‌های مقیم ساحل دریای سیاه، شهرهای یونانی واقع در شمال دریا اژه را اشغال کرد. در بین سال ۵۱۶ـ۵۱۲ تا میلاد او از رودخانه دانوب عبور نموده، به دشت‌های جنوب روسیه رسید و سکیف‌هارا دنبال کرده، وارد دشت‌های بیکنار گردید. اما سکیف‌های چابک و پرحرکت خیلی دور رفته بودند. سپاهیان لشکر فارس‌ها، که در بیابان بی‌آب خیلی خسته شده بود، به عقب برگشتند. داریوش به

1. Дандамаев М.А. Политическая..., - с. 102; Гафуров Б. Таджики. - с. 72.

ایران بازگشت و به میگبیز سپهدار خود فرمان داد، که تسخیر این منطقه را ادامه دهد. میگبیز شهرهای یونانی شمال دریای اژه را اشغال کرد. بعد این فراکیا و مقدونیه بدون جنگ به فارس‌ها تسلیم شدند.

بدین ترتیب، داریوش یک پارهٔ قطعه اروپا را به دولت هخامنشیان ضمیمه کرد. کوروش، کمبوجیه و داریوش خلق‌های سه قاره ـ آسیا، افریقا و اروپا را در هیئت یک دولت بزرگ آریایی‌ها متحد نمودند. در نتیجه چنین اقدام سه تمدن ویژه و پیشرفته جهان در آن زمان امکان یافتند، که با هم آشنا گردند و از دستاوردهای فرهنگی یکدیگر خلاقانه استفاده نمایند.

طرز دولتداری و طریق متحد کردن دولت‌های گوناگون در داخل امپراتوری بزرگ هخامنشی در تاریخ سیاسی جهانی توجه دانشمندان و سیاستمداران را به خود جلب کرده است. هگل فیلسوف بزرگ آلمانی، مردم ایرانی را نخستین ملت تاریخی و پادشاهی هخامنشیان را نقطه آغاز تاریخ جهانی دانسته است[1].

بسیار شهر و ولایت‌های یونانی آسیای کوچک (لیدی، ائونیه و غیره) و ساحل دریای اژه را کوروش بزرگ اشغال کرده، به حدود دولت خود ضمیمه کرده بود. ایرانیان بدون دخالت به امور داخلی کشورهای متصرفه خود، مختاریت و آزادی‌های آن‌ها را حفظ و کفالت می‌دادند. در مجموع، این یونانیان از حکمرانی ایرانیان راضی بودند و شهر و ولایت‌های آن‌ها با سرعت رشد می‌کرد. اما برای حکمرانی مطلق منطقه دریای مدیترانه شدن داریوش نیت داشت، که به آتن حمله نماید. عاقبت بعد تدارکات همه‌جانبه او به این کار اقدام نمود. دربارهٔ این و دیگر سفرهای جنگی ایرانیان به یونان هرودوت اخبار مفصل داده است.

یونان یکی از دولت‌های مترقی زمان بود. از این رو، تصرف آن برای دولت هخامنشی اهمیت بزرگ سیاسی داشت. بنابر این، با استناد به هرودوت (۶، ۱۰۰ـ۱۰۷) و دیگر مأخذها در این مورد مطالب زیر را می‌خواهم منظور خوانندهٔ گرامی نمایم.

مطابق اخبار هرودوت ایرانیان سال ۴۹۰ تا میلاد در ۶۰۰ کشتی سربازان خود را سوار کرده، از کنار جزیره‌های سماس و ایکاریه، که در تابعیت آن‌ها قرار داشت، عبور نموده، به سوی آتن شنا کردند. آن‌ها جزیره‌های در مسیر حرکت

---

۱. نک.: حضرت‌قل‌اف م. آریایی‌ها و تمدن آریایی. دوشنبه، ۲۰۰۶، ص ۱۲۸

ناوگان خود واقع بوده را اشغال کرده، به جزیرهٔ ایوبی رسیدند و نخست شهر کریسته و سپس مرکز آن شهر اریتریه را اشغال کردند. از این جا آن‌ها به ولایت آتیکای یونان، که مرکز آن شهر آتن بود، شنا کرده در نزدیک شهر ماراتون از کشتی‌ها پیاده شدند. این موضع وسیع و برای جنگ سوارگان مناسب بود. آتنی‌ها، که به کمکشان التی‌ها آمده بودند، با سروری ملتیاد در مقابل لشکر ایرانیان صف آرایی نموده، به نبرد آماده شدند. در میان صفوف ایرانیان سربازان فارس و سکایی مستقر بودند. ایرانیان به حمله آغاز کرده، در مابین صف یونانی‌ها را به تنگ آورده، به عقب‌نشینی مجبور کردند. اما در جناحهای چپ و راست جبه یونانی‌ها سخت مقاومت کردند و ایرانیان به عقب گشتند. از این حالت استفاده کرده، یونانیان تمام نیروی خود را بر ضد مرکز صف متمرکز کرده، فارس‌ها و سکایی‌ها را به عقب‌نشینی مجبور ساختند. ایرانیان تا ساحل عقب‌نشینی کرده، به کشتی‌های خود برگشتند و خواستند، که به آتن رفته، به شهر حمله کنند. اما یونانیان با ناوگان خود قبل از فارس‌ها به شهر رسیدند و ایرانیان دیگر جرئت نکردند، که به آتن حمله کنند و با مسیر قبلی خود به ایران مراجعت کردند.

بعد شنیدن خبر نبرد ماراتون و شکست فارس‌ها داریوش اول ناراحت گردیده، فرمان داد، که خشترَپَنه‌ها و حاکمان ولایات و شهرها برای سفر جنگی به یونان سرباز، کشتی و مواد غذایی فرستند. اما در همین سال‌ها در مصر و بعضی ولایت‌های دیگر آشوب‌ها به عمل آمدند و داریوش با سرکوب کردن آن‌ها مشغول شده، امکان نداشت، که به یونان لشکر کشد. این کار را پسر او خشیارشا عملی کرد[1].

خشیارشا بعد سرکوب کردن شورش در مصر چهار سال برای لشکر کشیدن به یونان آمادگی گرفت. او به همه خشترپنه‌ها، حاکمان شهر و ولایت‌ها فرمان داد، که برای این لشکرکشی سرباز، کشتی، مواد غذایی و دیگر لوازم آماده کنند. از اخبار هرودوت برمی‌آید، که در شورای مشورتی، که از مقربان شاه، سرلشکران و خشترپنه‌ها عبارت بود، گروهی با سروری مردانیه طرفدار لشکر کشیدن به یونان و گروه دیگر با سرداری ارتبان، عموی خشیارشا مخالف چنین اقدام بودند.

در ابتدا شاه پیشنهاد ارتبان را پذیرفته، تصمیم گرفت، که از این اقدام دست بردارد. اما به مردانیه میسر شد، که شاه را برای لشکر کشیدن به یونان مایل کند.

---

1. Геродот, VII, 1.

خشایارشاه ارتش عظیمی جمع کرد، که به قول هرودوت، تا آن زمان هیچ یک شاه چنین لشکر متعدد را گرد نآورده بود. تعداد لشکر از یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر سرباز پیاده، ۸۰ هزار نفر سواره و ۱۲۰۷ کشتی جنگی عبارت بود. شاید هرودوت، که این ارقام را آورده‌است، مبالغه کرده باشد، اما در هر صورت ارتش ایران خیلی عظیم بود. اساس این ارتش را سربازان اقوام سکایی‌ها تشکیل می‌کردند. در هیئت ارتش دسته‌های خلق‌های دیگر تابع هخامنشیان نیز بودند. ارتش ایرانیان سال ۴۸۰ تا میلاد توسط آسیای کوچک عازم یونان گردید. ارتش از شهر شوش توسط فریگیا به مرکز لیدی شهر سارد آمد. از این جا خشایارشا به تمام شهر و ولایت‌های یونان به استثنای آتن قاصد فرستاده، از آن‌ها آب و زمین، یعنی اطاعت کردن را خواستار گردید. از سارد لشکر فارس‌ها به تنگه هلسپونت آمده، به وسیله پل‌هایی، که مخصوص برای به قارهٔ اروپا عبور کردن لشکر ساخته بودند، به آن طرف عبور نموده و در امتداد ساحل دریای اژه از تراکیه و مقدونیه گذشته، به سمت آتن روان شد. طوری‌که قبلاً ذکر گردید، تراکیه و مقدونیه هنوز در دورهٔ سلطنت داریوش اول به اطاعت فارس‌ها درآمده بودند. ولایت یونانی تسالی، که در شمال ولایت آتیکا واقع بود، بدون مقاومت به اطاعت فارس‌ها درآمد. یونانیان در ابتداء خواستند در گذرگاه فیسالیا جلو حرکت لشکر ایرانیان را بگیرند، اما با مشورت شاه مقدونیه از این اقدام خودداری نموده، به داخل یونان رفتند و برای مدافعه تنگه ترموپل را انتخاب کردند.

وقتی که کشتی‌های فارس‌ها به ساحل ماگنیسیا رسیده، لنگر انداختند، طوفان شدیدی شد و ۴۰۰ کشتی غرق و نابود گردید. این تلفات خیلی بزرگ بود و نیروی دریایی فارس‌ها را، با وجود هنوز هم خیلی زیاد بودن ناوگانش، ضعیف گرداند.

گردنه ترموپل را ۳۰۰ نفر سرباز اسپارتی با سروری شاه سپارتا لیونیدس حفاظت می‌کرد که جزو واحدهای پیشرو لشکر پیاده‌نظام اتحاد شهرهای یونان بود، که شمارهٔ عمومی آن‌ها به ۵۲۰۰ نفر می‌رسید. ایرانیان دو دفعه در گردنه ترموپل ــ نخست دسته مادها و دفعه دوم دسته فارس‌ها به حمله گذشتند، اما بنابر تنگ بودن معبر نتوانستند آن را اشغال کنند. یک تن از اهالی بومی به امید گرفتن انعام زیاد به فارس‌ها پی راه‌های را نشان داد، که آن‌ها شبانه توسط آن کوه را دور زده، از پشت مدافعان ترموپل برآمدند و در نبرد کشاد آن‌ها را نابود کردند. همه

سربازان دسته ۳۰۰ نفری اسپارتی با سرداری لیونیدس در این نبرد کشته شدند. بعد این پیروزی راه به سوی آتن برای لشکر پیاده‌گرد ایرانیان باز گردید.

یونانیان برای نبردهای دریایی دماغه آرتیمس را انتخاب کرده، ۲۷۱ کشتی را در آنجا جمع کردند. اما اکثر سرداران آن‌ها پیشنهاد نمودند، که در این موضع درگیری نکرده، به آب‌های داخلی روند. یکی از سرداران سپاه یونانیان، که می‌خواست درگیری در دماغه آرتیمس واقع شود، از این تصمیم فارس‌ها را آگاه کرد، تا که آن‌ها راه عقب‌نشینی کشتی‌های یونانیان را ببندند. فارس‌ها ۲۰۰ کشتی خود را فرستادند تا جزیرهٔ ایوبی را دور زده، از پشت کشتی‌های یونانیان برآیند و پیش راه آن‌ها گیرند. در این حال یک سرباز یونانی از لشکر فارس‌ها فرار کرده، به نزد یونانیان آمد و آن‌ها را از این نقشه مطلع ساخت. یک تعداد کشتی‌های یونانی به پیشواز کشتی‌های ایرانیان، که هیچ گونه حمله را انتظار نبودند، ظاهر شده در این درگیری ۳۰ کشتی فارس‌ها را بدست آوردند. در این وقت طوفان شدید به عمل آمد و ۱۷۰ کشتی باقی‌ماندهٔ فارس‌ها غرق و نابود شدند. این دومین تلفات بزرگ ایرانیان بر اثر طوفان بود. بعد این در دماغه ارتیمس نبرد دریایی به عمل آمد. در این درگیری یونانی‌ها با مهارت بیشتر رزمیدند. عاقبت هیچ یک از طرف‌های متخاصم پیروز نگردیده، تلفات زیاد دادند، اما تلفات فارس‌ها بیشتر بود. بعد این جنگ کشتی‌های یونانیان دماغه آرتمیس را ترک کرده، به آب‌های داخل یونان برگشتند.

در این میان خشایارشا با لشکر پیادهٔ خود بخش مرکزی یونان بئوتیه و آتیکا را اشغال کرده، بسیار شهرهای آن را خراب کرد. فارس‌ها آتن را تصرف نموده، قصر و معبدهای آن را خراب کردند.

جنگ دوم دریایی در نزد جزیرهٔ سالامین بوقوع آمد. ایرانیان ۳۸۰ کشتی یونانیان را، که می‌خواستند به استم رفته، در آن جای جنگ کنند، محاصره نمودند. یونانیان به محاصره افتاده، مجبور شدند کشتی‌های خود را صف کشیده وارد نبرد شوند. آن‌ها کشتی‌هایشان را بصورت دایره مستقر نموده، سر کشتی‌ها به طرف کشتی‌های ایرانیان و پشت‌شان را به طرف یکدیگر مواجه نمودند. بر خلاف یونانیان فارس‌ها کشتی‌های خود را بدون رعایت نظم و تدبیرجنگی جایگزین ساختند. در جریان نبرد دریایی کشتی‌های آن‌ها به یکدیگر تصادم نموده غرق شدند.

در این جنگ دریایی یونانیان قسمت زیاد ناوگان فارس‌ها را غرق و نابود کرده، پیروزی به دست آوردند. خشایارشا به هراس افتاد، که مبادا کشتی‌های یونانیان به تنگه هلسپونت رفته، پل‌ها را خراب نمایند و راه بازگشت ایرانیان را به وطن بندند. بنابرین او با مشورت و پیشنهاد مردانیه ۳۰۰ هزار نفر سربازان بهترین را برای ادامه جنگ با یونان در اختیار مردانیه گذاشته، خود با باقی‌ماندهٔ سپاه فارس‌ها به سوی تنگه هلس پونت رهسپار شد و بعد ۴۵ روز به آنجا رسید و از تنگه عبور نموده به شهر سارد آمد.

سپاه ایرانیان تحت فرماندهی مردانیه از آتن به تسالی برگشته، فصل زمستان را در آنجا سپری نمود. با فرا رسیدن بهار سال ۴۷۹ تا میلاد مردانیه به نزد ساکنان آتن قاصد فرستاده، صلح پیشنهاد کرد، اما آن‌ها پیشنهاد فارس‌ها را نپذیرفتند. مردانیه می‌دانست، که اگر آتنی‌ها به طرف فارس‌ها گذرند، دیگر یونانیان قدرت مقاومت جدی نخواهند داشت، یا بدون جنگ تسلیم و یا در جنگ مغلوب می‌شوند. بعد از آتنی‌ها جواب رد گرفتن مردانیه برای دوباره اشغال کردن آتن حرکت کرد. وقتی لشکر فارس‌ها به آتیک رسید و وارد آتن شد، شهر را خالی از سکنه یافت، اهالی شهر با کشتی‌ها به جزیرهٔ سالامین رفته بودند. فارس‌ها بنابر پیشنهاد صلح را نپذیرفتن آتنی‌ها شهر را آتش زده، کاخ و عمارات را خراب کرده، به سمت فیوه برگشتند. سبب عقب‌نشینی آن‌ها در آن بود، که آتیک محل تنگ بوده، برای جنگ مناسب نبود و در صورت شکست خردن فارس‌ها آتنی‌ها می‌توانستند راه عقب‌نشینی لشکررا، که از درهٔ تنگ می‌گذشت، بندند. در سرحد بین بئوتیه و آتیک دو لشکر به مقابل یکدیگر صف کشیدند.

یونانیان در دامنه کوه کتیران قرار گرفته، برای دفع حمله فارس‌ها آمادگی داشتند. سپاه سوارهٔ فارس‌ها به هجوم گذشته، یونانیان را به عقب‌نشینی مجبور کرد. اما زمانی که به کمک اسپارتی‌ها سربازان پیاده از نیروی اساسی آمدند، آن‌ها سربازان سوارهٔ فارس را تنگ کرده، به عقب پرتافتند. هنگام عقب‌نشینی اسپ مسیستی سرلشکر ایرانیان زخمی شده، او را به زمین انداخت. در هیمن لحظه یونانیان او را احاطه کردند. مسیستی تنها به مقابل یونانیان با کمال شجاعت چندین سرباز یونانی را به هلاکت رساند. اما نیروها نابرابر بودند، مسیستی در حلقه سربازان یونانی تنها بود و عاقبت کشته شد. بعد این جنگ یونانیان در موضع

پلاته گذشته، موقع گرفتند. در این جا میان لشکر ایرانیان و یونانیان جنگ خیلی شدید به وقوع پیوست، که در آن یونانیان پیروز شدند. در این جنگ مردانیه سردار ایرانیان کشته شد. یکی از سرلشکران فارس‌ها با نام ارتبز با ۴۰ هزار نفر سرباز به موقع به کمک مردانیه نیامده، فرار را بر قرار ترجیح داد و توسط تنگه هلس پونت به آسیا برگشت[۱].

به قول هرودوت، یکی از سبب‌های شکست ایرانیان اسلحه سنگین حربی نداشتن آن‌ها بود. سبب دیگر آن برتری نظامی یونانیان در دریا بود. همچنین طوفان به عمل‌آمده تقریباً نصف ناوگان ایرانیان را نابود کرده، به پیروزی یونانیان خیلی مساعدت نموده، از جانب دیگر، یونانیان شرایط محل را خوب می‌دانستند و برای نبرد موضع‌های به خودشان مناسب را انتخاب می‌کردند. همچنین به کمک آن‌ها پیوسته نیروهای نو جنگی از شهر و نواحی گوناگون یونان می‌رسیدند. برعکس ایرانیان، از عقبگاه خود خیلی دور و از امکانات تقویه و تامین نبرد جنگی محروم بودند. بنابر سبب‌های ذکرشده و بسیار علل دیگر روشن و ناروشن به ایرانیان میسر نگردید، که پیروزی‌های در یونان به دست آوردهاشان را مستحکم کرده، این مملکت را به مدت طولانی در تصرف خود داشته باشند.

هخامنشی‌ها بعد از شکست خوردن در جنگ با یونانیان مقدونیه، تراکیه و شهرهای ساحل شمال دریای اژه را از دست دادند. یونانیان سد راه توسعه امپراتوری شدند، هرچند که آن هنوز هم مقتدر بود. نه خشایارشا و نه دیگر شاهان بعدی برای توسعه قلمرو امپراتوری دیگر تلاش نکردند و برای چنین اقدامات شرایط مساعد هم نبود. اداره کردن و حفظ و مراقبت امپراتوری پهناور تدریجاً دشوار می‌گردید. کودتاهای دولتی گاه گاه رخ داده، از تضعیف حاکمیت مرکزی شهادت می‌دادند. مثلاً خشایارشا و پسر او را سال ۴۶۵ تا میلاد توطئه گران کشتند. از این بی‌نظمی‌ها استفاده نموده، خشترپن‌ها عصیان کردند. در دورهٔ سلطنت ارتَخشایارشا (سال‌های ۴۶۵ـ۴۲۴ تا میلاد) در مصر و سوریه شورش‌ها بوقوع آمدند. آتنی‌ها و دیگر یونانیان فعال گردیده، به شورش‌گران بر ضد فارس‌ها کمک می‌کردند[۲].

۱.نک.: Геродот, VII, VIII, IX.

۲.و بعد آن. نک.: История Ирана. - с. 66

بعد از مرگ ارتخشایارشا دو وارث تخت از جانب توطئه‌گران پی‌هم کشته شدند و بعد آن‌ها داریوش دوم (سال ۴۲۳-۴۰۴ تا میلاد) جلوس نمود. در دورهٔ سلطنت او در لیدی، آسیای کوچک، ماد، مصر طغیان‌ها برپا شدند. سال ۴۰۵ تا میلاد در مصر شورش سر زد و هخامنشیان تا سال ۳۴۲ تا میلاد آن را از دست دادند. همه این و دیگر شورش‌ها و کودتاها از انقراض دولت هخامنشیان گواهی می‌دادند. ارتخشایارشای دوم (سال‌های ۳۵۸ـ۳۳۷ تا میلاد) توانست تا اندازه‌ای دولت را مستحکم کند، اما سال ۳۳۷ تا میلاد او را طبیب شخصی‌اش بگای مسموم نمود. بگای عملاً قدرت را به دست گرفته، دستیاران خود را به تخت می‌نشاند، تا زمانی که یکی از آن‌ها داریوش دوم بطور اجباری زهر به خوردش داد. علی رغم این دشواری‌ها، دولت هخامنشیان همانا مقتدر بود و تقریباً تا آخر موجودیتش سرحدهای سابق خود را نگاه داشت.

در دورهٔ حکمرانی داریوش سوم به عرصه سیاسی نیروی تازه مقدونیه قد علم کرد. وی تدریجاً نیرومند گردیده، سراسر یونان را به تصرف خود درآورد و سال ۳۳۴ تا میلاد به دولت هخامنشی‌ها حمله کرد. در سه جنگ‌ای که آخرین و قاطع آن اول اکتبر سال ۳۳۱ تا میلاد در موضع گوگمل در سوریه بوقوع آمد، ایرانیان شکست خوردند و امپراتوری پهناور آن‌ها عملاً به دست اسکندر مقدونی افتاد. داریوش سوم تا ختم جنگ در میدان جنگ نه ایستاده، بزدلانه پشت به دشمن کرد. شایعه از میدان جنگ فرار کردن شاه در بین لشکریان منتشر شده، باعث بی‌نظمی و نومیدی سربازان گردید و آن‌ها با پریشانی به عقب‌نشینی شروع کردند. در حالیکه به عقیدهٔ بعضی محققین در همین لحظه‌ها در بسیار قطعه‌های جبههٔ جنگ ایرانیان به پیشروی موفق شده بودند. شاید اگر داریوش سوم جسارت و پایمردی می‌کرد، این جنگ به طور دیگر انجام می‌یافت. در هر صورت او بایستی تا لحظات آخرین همراه سپاهیان خود در میدان جنگ ایستاده، آن‌ها را تشویق می‌کرد. اما افسوس که این طور نشد و ایرانیان شکست خوردند.

یکی از سبب‌های اساسی پیروزی مقدونی‌ها برتری اسلحه و تاکتیک نظامی و ترتیب و انتظام ارتش آن‌ها بود. هخامنشیان خلق و ملت‌ها و کشورهای زیاد را متحد ساخته، برای رشد و تأثیر متقابله فرهنگ آن‌ها شرایط مساعد فراهم نمودند. آن‌ها امنیت راه‌ها را تأمین کرده، برای رشد تجارت منطقه‌های بین شرق و غرب

شرایط مساعد به وجود آوردند.

هخامنشیان برای خلق‌های آریایی خدمت بی شایبه و تاریخی کردند. آن‌ها اقدام متحدسازی قوم و ملت‌های آریایی را، که مادها آغاز کرده بودند، ادامه داده، به مرحله نوین رسانیدند. آن‌ها آریایی‌های آسیای میانه، ایران و شرق نزدیک را در هیئت یک دولت متحد کرده، برای تشکل مردم و فرهنگ مشترک آریایی زمینه فراهم آوردند. محض به همین دلیل، منبعد اکثریت کل آریایی‌های منطقه‌های ذکرگردیده سنت‌های آریایی‌های قدیم را ادامه و تکمیل دادند. و بی‌سبب نیست، که تاجیکان و ایرانیان کنونی وارثان اساسی تمدن آریایی‌های باستان می‌باشند.

سندهای موجوده از آن گواهی می‌دهند، که باختر در حیات سیاسی امپراتوری هخامنشی نقش بزرگ داشته‌است. در موارد بسیار در این جا وارثان تخت را حاکم تعیین می‌کردند. آن‌ها نامزدهای سزاوار و واقعی برای نشستن بر تخت شاهنشاهی بودند. به این ردیف اریمن پسر بزرگ داریوش دوم، برادر ارتخشایارشا ویشتاسپ، خویشاوند داریوش سوم بسوس و یکی از برداران خشایارشا شامل می‌شدند[1]. اما به این شاهزادگان صاحب تخت شدن میسر نگردید. موقع ولایت‌های غربی هخامنشیان هنوز مستحکم بود.

هخامنشیان امپراتوری بزرگ را تاسیس داده بودند، که آن از مصر و لبنان، سواحل دریای اژه در غرب تا هند و مرز چین در شرق را دربرمی‌گرفت. در مقایسه به آن دولت‌های سابقاً در این منطقه وجود داشته (آشور، بابلستان، مصر) خیلی کوچک بودند. برای اداره کردن چنین یک امپراتوری پهناور ساختار نوین و مکمل اداری ضرور بود. در اجرای این کار فارس‌ها از تجربه همسایه‌های پیشرفته خود بطور خلاقانه استفاده نموده، عملاً ساخت نوین اداری‌ای را آفریدند که مناسب به مقتضیات امپراتوری پهناور بود.

در هیئت دولت هخامنشیان اقوام متعدد متحد گردیده بودند، که در سطوح گوناگون رشد قرار داشتند. ناچار امور اداری باید با نظرداشت چنین وضع تنظیم می‌شد. بااعتراف عموم، هخامنشیان توانستند از عهدهٔ اجرای این کار به خوبی

---

۱. تاریخ خلق تاجیک. دوشنبه، ۲۰۰۳، ص ۸۲

برآیند. به قول م.ا.داندامایف[1] هخامنشیان در تشکیل کردن ادارهٔ دولت نسبت به مصری‌ها، آشوری‌ها و بابلی‌ها به دستاوردهای بزرگ‌تر نایل گردیدند.

کوروش بزرگ در نظام اداری کشورهای متصرف خود به هیچ گونه تغییرات جدی اقدام نکرد. کمبوجیه نیز در این بخش دیگرگونی عمیق وارد ننمود. این کار را داریوش اول انجام داد. آشوب‌هایی که در آغاز حکمرانی او برپا شده بودند نامکمل بودن نظام اداری امپراتوری را تأئید میکند.

نظام سیاسی دولت هخامنشیان چنین بود: حاکمیت عالی در دست شاهنشاه متمرکز بود. تنها اولاد هخامنشیان حقوق داشتند، که به تخت شاهی نشینند. حاکمیت پادشاهی میراثی بوده، از پدر به پسر می‌گذشت. در صورت پسر نداشتن شاه به تخت می‌توانست نمایندهٔ دیگرِ اولاد هخامنشیان جلوس نماید. با وجودِ میراثی بودن حاکمیت شاهنشاه را عملاً اشراف بانفوذ دربار از جمله وارثان قبلاً انتخاب می‌کردند. بعد از این مراسم رسمی تاج‌گذاری و جلوس شاهنشاه مطابق عنعنات معمول اجرا کرده می‌شد. مراسم به تخت سلطنتی نشستن در وطن هخامنشیان در پاسارگاد می‌گذشت.

حاکمیت پادشاهی مطلق به شمار می‌رفت. در مورد تمام مسئله‌های مهم دولتی شاهنشاه حکم آخرین را صادر می کرد و آن قطعی و تغییرناپذیر بود. اما در عمل در دربار شاه شورایی وجود داشت، که از خویشاوندان، مقربان شاه و اشراف بانفوذ عبارت بود. شاهنشاه قبل از آنکه راجع به این و یا آن مسئله مهم دولتی تصمیم بگیرد، با این شورا مشورت می‌کرد و سپس با نظرداشت خلاصه این شورا حکم صادر می‌نمود. در مثال مشورت در مورد حمله کردن یا نکردن به یونان مشاهده می‌شود، که به تصمیم شاه گروه‌های گوناگون درباریان می‌توانستند تأثیر رسانند. خشایارشا به مشورت خال خود ارتبان پسر ویشتاسپ می‌خواست از حمله به یونان صرف نظر نماید، اما مردانیه او را به حمله وادار کرد و شاهنشاه در این خصوص تصمیم گرفت.

شاهنشاه نه تنها در مورد مسایل مهم دولتی، بلکه راجع به موضوع‌های دیگر نیز می‌توانست تصمیم بگیرد. یعنی حاکمیت او در این مورد نامحدود و مطلق بود.

---

1. Дандамаев М.А, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 108.

بعد شاه هزارپت صاحب مقام بلندترین بود. او سردار حاکمیت اجرایه بوده، تمام منصبداران دولتی تحت نظارت او بودند. هزارپت وظیفه وزیر و همچنین سردار گارد ویژهٔ شاه بود و در وقت جنگ وظیفه سپهدار را اجرا می‌کرد.

در دورهٔ سلطنت داریوش اول دیوان مرکزی تأسیس گردید، که از سه وزارتخانه ـ خزینه، ارتش و دادگستری عبارت بود. هر دیوان سردار خود را داشت. در دیوان‌ها دبیران، محاسبان و دیگر مأموران شامل بودند. خزینه‌دار به جمع‌آوری باج و خراج، محاسبه و دخل و خرج آن رهبری می‌کرد. در دستگاه پادشاهی خدمات امنیتی و اطلاعاتی نیز وجود داشته‌است و ناظران مخفی عمل می‌کرده‌اند و از فعالیت آن‌ها منصبداران خرد و بزرگ دولت در ترس و هراس بوده‌اند.[1]

امور دفترداری در دیوان دولتی در سطح لازم متداول گردیده بود. تمام دخل و خرج، مکاتبه و دیگر سندهای مهم در دفترهای مخصوص ثبت می‌شدند. در تمام فرمان‌ها و دیگر سندهای مهم دولتی مهر شاهنشاه گذاشته می‌شد. در این مورد هرودوت و دیگر مورخان یونان قدیم اطلاع داده‌اند. مهرهای مدور نی‌شکل شاهان هخامنشی و دیگر منصبداران والامقام در تخت جمشید و دیگر موضع‌ها به مقدرا زیاد کشف شده‌اند. مثلاً، در داسکلیا مهری کشف شده، که متن آن چنین است: «من پادشاه خشایارشا (هستم)». در تخت جمشید مهر متعلق به بگاپات پسر عموی داریوش اول که منصبدار والامقام بود، بدست آمده است.

همه اسناد دولتی به زبان آرامی تحریر و تدوین می‌شدند. این زبان در شرق نزدیک به حیث زبان تجارت و سندگزاری انتشار یافته بود. خط آن الفبایی بوده، نسبت به خط میخی برتری زیاد داشت. برای اداره کردن دولت خیلی پهناور و چند ملیتی متداول نمودن زبان واحد سندگزاری شرط مهم بود. در ولایت‌ها در حالت‌های ضروری اسنادی‌را، که برای اهالی بومی تعیین شده بودند، می‌توانستند با زبان مردم بومی تدوین نمایند. در دبیرخانه شاهنشاه مترجمین به زبان‌های گوناگون فعالیت داشته، درخواست و شکایت و دیگر سندهای با زبان ساکنان بومی ستریپه‌ها وارد شده را ترجمه می‌کردند.

زبان رسمی دولتی فارسی قدیم بود. به این زبان شاهان و اشراف حرف می‌زدند، مشورت‌های دولتی دایر می‌شدند. نوشتجات رسمی بالای کوه‌پاره‌ها با

1. История Ирана. - с. 52-53.

زبان فارسی قدیم، ایلامی و اکَدی با خط میخی حکاکی می‌شدند.

در ادارهٔ دولت فارس‌ها مقام ویژه داشته، مهم‌ترین منصب‌ها را اشغال می‌کردند. ولی در موسسه‌های دولتی تعداد زیاد کارشناسان و مأموران ورزیدهٔ خلق‌های دیگر نیز اشتغال داشتند و صاحب مقام و منصب‌های بلند بودند. هخامنشی‌ها در این مسئله تعصب ظاهر نکرده، قبل از همه، منفعت دولت را به نظر می‌گرفتند. قلمرو هخامنشیان به بیش از ۲۰ واحد بزرگ اداری تقسیم شده بود، که ستریه (خشترپنه) نام داشتند. در تاریخ هرودوت فهرست آن‌ها ذکر شده است.

کشورهای آسیای میانه خشترپنه‌های ۱۲ (باختر)، ۱۷ (سغد، خوارزم و پارت)، ۱۵ (سکایی‌ها) و ۱۱ (سکایی‌های ساحل دریای خزر) را تشکیل می‌کردند. خشترپنه‌ها واحدهای اداری مالیات‌دهنده بودند.

سردار این واحدهای اداری را خشترپن (سترپ) می‌گفتند. شکل آریایی این کلمه «خشترپن»[1] بود، که معنی «نگهبان حاکمیت» را داشت. طوری‌که می‌بینیم، این اصطلاح سیاسی و اداری از زبان آریایی اقتباس شده است. این نکته برای معین کردن سرچشمه‌های پیدایش امور ادارهٔ دولتی هخامنشیان اهمیت خاص دارد. خشترپنه‌ها هنوز در دولت مادها وجود داشتند. اما در نتیجه اصلاحات داریوش آن‌ها شکل نو و تازه کسب نموده، مکمل گردیدند. خشترپنه‌ها را شاهنشاه به وظیفه منصوب می‌کرد و یا آز آن معزول می‌نمود. آن‌ها تنها به شاهنشاه اطاعت می‌کردند. در نزد خشترپن دبیر شاهی فعالیت می‌کرد. تمام مکاتبه مرکز با خشترپن‌ها توسط او اجرا می‌شد.

خشترپنه‌ها نیز دیوان داشتند و آن بصورت کوچک از دیوان عالی نسخه‌برداری شده بود. در آن نیز خزینه‌دار، دبیران، محاسبان، دادوران و دیگر مأموران فعالیت می‌کردند. خشترپن دسته سربازان خود را داشت. در حالت‌های ضروری، مثلاً، دفاع سرحدات از حمله دشمنان بیرونی دسته‌های مسلح مجهز می‌شدند.

برای مستحکم کردن ارتباط ستریه‌ها هخامنشی‌ها چاره‌های اقتصادی و مالیه‌وی نیز می‌دیدند. چنانچه، آن‌ها پول واحد را به نام «دَریک» ضرب کردند، که در سراسر قلمرو امپراتوری در معامله بود. این سکه‌ها از طلا و نقره ضرب شده،

---

1. Дандамаев М.А, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 115.

نام آن، یعنی «ذریک» اشاره به زر می‌باشد.

روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در بین بیش از ۲۰ ستریپه هخامنشیان توسط جاده‌ها بطور دایمی برپا بوده، از لحاظ سیاسی نفوذ حاکمیت مرکزی را باید تأمین می‌نمودند. در فاصله‌های معین جاده‌ها کاروان‌سرای‌ها یا مهمانخانه‌هایی به عنوان «منزل شاهی» بنیاد شده بودند، که از آبادی و امنیت راه‌های بین ولایت‌ها گواهی می‌دهند. «راه شاهی» هخامنشی‌ها به مسافه ۲۵۰۰ کیلومتر ادامه داشته است. این راه‌ها سارد، موصل، بغداد، شوش، منطقه‌های فارس، مرو، باختر و سغدرا تا سرحد هند و چین پیوست می‌کرد. و شاید از نخستین راه‌های اعمار کردهٔ اجداد ما بوده است، که در وسعت تجارت بین دولت‌ها نقش مهم داشته است. و این راه با نام «راه ابریشم» بعداً معروف گردید.

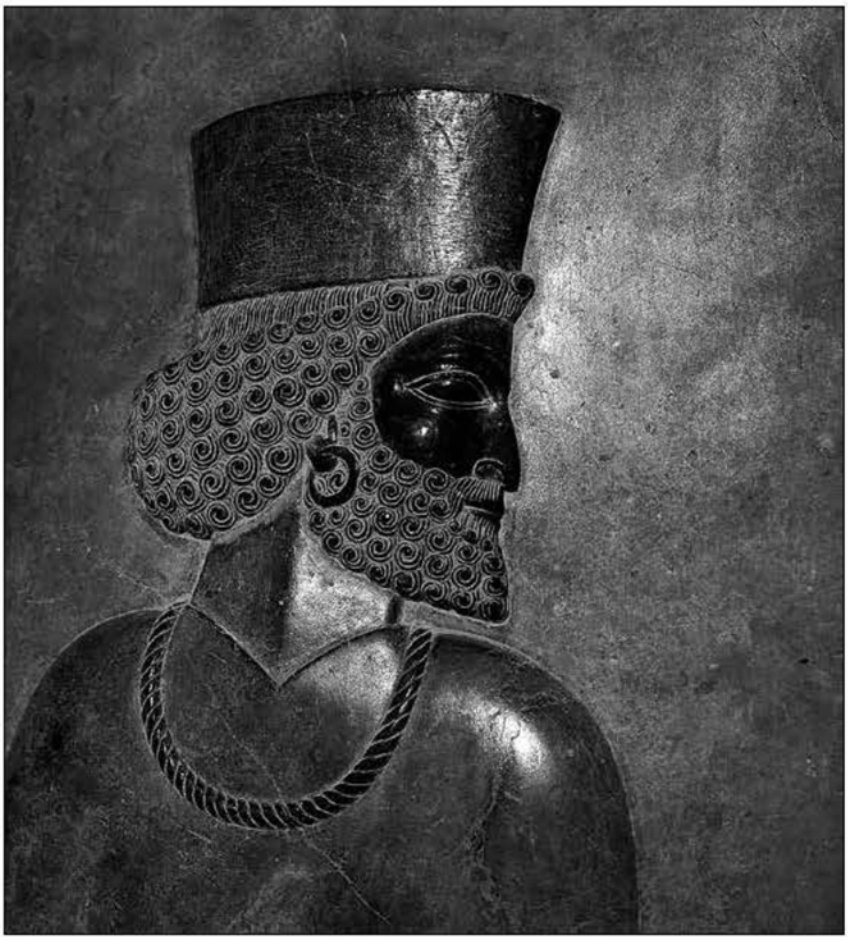

سربازان پارسی، تخت جمشید

بنیاد شهرها نیز از اقدامات مهم داریوش اول و شاهان هخامنشی بود. خرابه‌های امروزهٔ تخت‌جمشید در نزدیکی شیراز (که گواه حشمت و بزرگی معماری آن سلاله است و اسکندر آن را تقریباً خراب کرده بود) و اعمار شهر شوش گواه آن است.

راجع به پدیده‌های زیاد فرهنگی، که در دوران هخامنشیان به وجود آمده بودند، من در نوشته‌های قبلی خود به آن‌ها اشاره کرده بودم و از این زیاده توقف نمی‌کنم.

داریوش برای محدود کردن قدرت خشترپنه‌ها دسته‌های سربازان آن‌ها را به اطاعت سپهدار عمومی کشور واگزار نمود، که آن مستقیماً از مرکز منصوب می‌شد و به شاهنشاه اطاعت می‌کرد. با این راه می‌خواست امکانیت عصیان برپا کردن خشترپنه‌ها را کاهش دهد. اما تقیسمات حاکمیت به ملکی و نظامی نه همیشه دقیقاً رعایت کرده می‌شد.

داریوش از روی قاعده «حق با غالب است» عمل کرده، خشترپنه‌ها را اکثراً از جمله فارس‌ها تعیین می‌کرد. اما حادثه‌های منبعده نشان دادند، که خشترپن‌های فارس هم در توطئه‌های درباری شرکت کرده، برای کسب استقلال سر هر چند وقت بر ضد حاکمیت مرکزی دست به آشوب و عصیان می‌زدند.

هخامنشیان ارتش دایما عمل‌کننده داشتند. ازبسکه ساختار اجتماعی طبقاتی در عهد هخامنشیان معمول بود، طبقه سربازان یکی از پنج طبقه اجتماعی به شمار می‌رفت. ارتش هخامنشی از ۱۰ هزار نفر سربازان یکه‌چین فارس تشکیل شده بود. از آن‌ها هزار نفر پاسبانان شاه بودند. سرور این ارتش هزارپت بود. هخامنشیان از دورهٔ حکمرانی داریوش اول، حاکمیت نظامی و حاکمیت اداری را از هم جدا کرده بودند. قلمرو امپراتوری به چهار منطقه بزرگ نظامی تقسیم شده بود. هر منطقه سرفرمانده خود را داشت و او مستقیماً به شاهنشاه اطاعت می‌کرد. کشورهای آسیای میانه ـ باختر، سغد، خوارزم و سکایی‌ها یک منطقه نظامی را تشکیل می‌کردند.

هر خشترپنه ارتش خود را داشت و فرمانده آن به سرفرمانده منطقه نظامی اطاعت می‌کرد. خشترپن تنها به کارهای اداری و املاکی حکمفرمایی می‌نمود. این ساختار با مقصد جلوگیری شورش‌های احتمالی سرلشکران تأسیس شده بود.

ارتش از واحدهای ده، صد، هزار، و ده‌هزار نفری سربازان عبارت بود. (هرودوت، ۷، ۸۱). نیروی اساسی ارتش را سوارگان و سربازان پیاده تشکیل

می‌کردند. در جنگ‌ها عملیات با نوبت سوارگان و کمان‌وران پیاده خیلی مثمر بودند.

در زمان جنگ‌های بزرگ شمارهٔ سربازان ارتش به صدها هزار می‌رسید. مثلاً، از روی اخبار هرودوت در زمان حمله به یونان شمارهٔ سربازان سپاه خوشکی‌گرد فارس‌ها یک‌میلیون‌و هفتصدهزار نفر بود. البته این رقم مبالغه محض است، اما ازبسکه خود دولت هخامنشی بتوسل به زوربه سر قدرت آمده بود، به ارتش اهمیت مخصوص قایل بود، جوان‌ها از سن بیست سالگی به خدمت سربازی دعوت می‌شدند. شاه بیشتر به گروه سربازان فارس‌ها و مادها اعتماد داشت. آسیای میانه سپاه هخامنشیان را با کمانوران سکائی تأمین می‌نمود. از روی اخبار هرودوت در جنگ یونان دسته‌های نظامی تمام خلق‌های امپراتوری ـ فارس‌ها، مادها، آشوری‌ها، باختری‌ها، سکایی‌ها، پارت‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها، دَدیک‌ها، عرب‌ها، حبش‌ها و غیره شرکت نموده‌اند. هرودوت، تسلیحات خلق‌های گوناگون را توصیف کرده است. مثلاً، او نوشته است، که اسلحه پارس‌ها و مادها یکسان بود. کلاه جنگی باختری‌ها به مثل کلاه مادها بود، باختری‌ها کمان و نیزه‌های کوتاه داشتند. سکایی‌ها با کمان، خنجر و تبرزین مسلح بودند. سردار باختری‌ها و سکایی‌ها ویشتاسپ پسر داریوش اول بود. پارت‌ها خوارزمی‌ها، سغدی‌ها ودَدیک‌ها مثل باختری‌ها مسلح بودند.

از نوشته‌های هرودوت برمی‌آید، که سلاح اساسی ارتش هخامنشی‌ها کمان و نیزه بود. جالب توجه است، که شاهان این سلاله در سکه‌های طلائی با همین دو سلاح تصویر شده‌اند. از نوشته‌های بابلی معلوم می‌شود، که سربازان فارس در سر تاس کلاه و در تن جوشن داشتند. هرودوت لشکر خلق‌ها را از روی شماره و نفوذشان پی‌درهم ذکر کرده، در مقام اول فارس‌ها، دوم ـ مادها، سوم ـ آشوری‌ها، چهارم ـ باختری‌ها را گذاشته است. سغدی‌ها ودیگر خلق‌های آسیای میانه در مقام ششم ذکر شده‌اند. از این بر می‌آید، که اساس لشکر هخامنشی‌ها را قوم‌های آریایی تشکیل می‌کردند.

لشکر با ترتیب معین حرکت می‌کرد. از همه پیش مؤبدان زردشتی با مجمرهای فروزان می‌رفتند. بعد آن‌ها هزار نفر سواره و ده‌هزار نفر سرباز پیده نیزه‌دار. شاه در مابین بود و از عقب او صد نفر سرباز نیزه‌دار، هزار نفر سواره و ده‌هزار نفر سربازان پیاده فارس و از پس آن‌ها سربازان دیگر خلق‌ها حرکت می‌کردند.

پیشاپیش شاه گردونه اهورامزدا روان بود.

در بارهٔ انواع نیزه‌های ارتش، طرز تأمینات و تجهیز آن‌ها با اسلحه گوناگون آن زمان، طرز حرکت و مانور و حمله جناح‌های ارتش وظیفه‌های پیاده‌نظام و سواره‌نظام در جنگ و وظیفه واحدهای رزمنده و دیگر مسئله‌های وابسته به ارتش هخمانشیان و لشکر اسکندر مقدونی ب.غ.غفوراف و د.ی.تسیبوکیدس تحت عنوان «اسکندر مقدونی و شرق» اثری تألیف نموده‌اند، که مطالعه آن را برای همه هواداران تاریخ سیاسی و معنوی پیشنهاد می‌کنم. در آن ذکر شده است، که ارتش فارس‌ها از قدرت والای جنگی برخوردار بود. آن‌ها در اکثر جنگ‌ها غالب می‌آمدند. خود تأسیس گردیدن امپراتوری پهناور دلیل واضح قدرت ارتش آن‌ها می‌باشد.

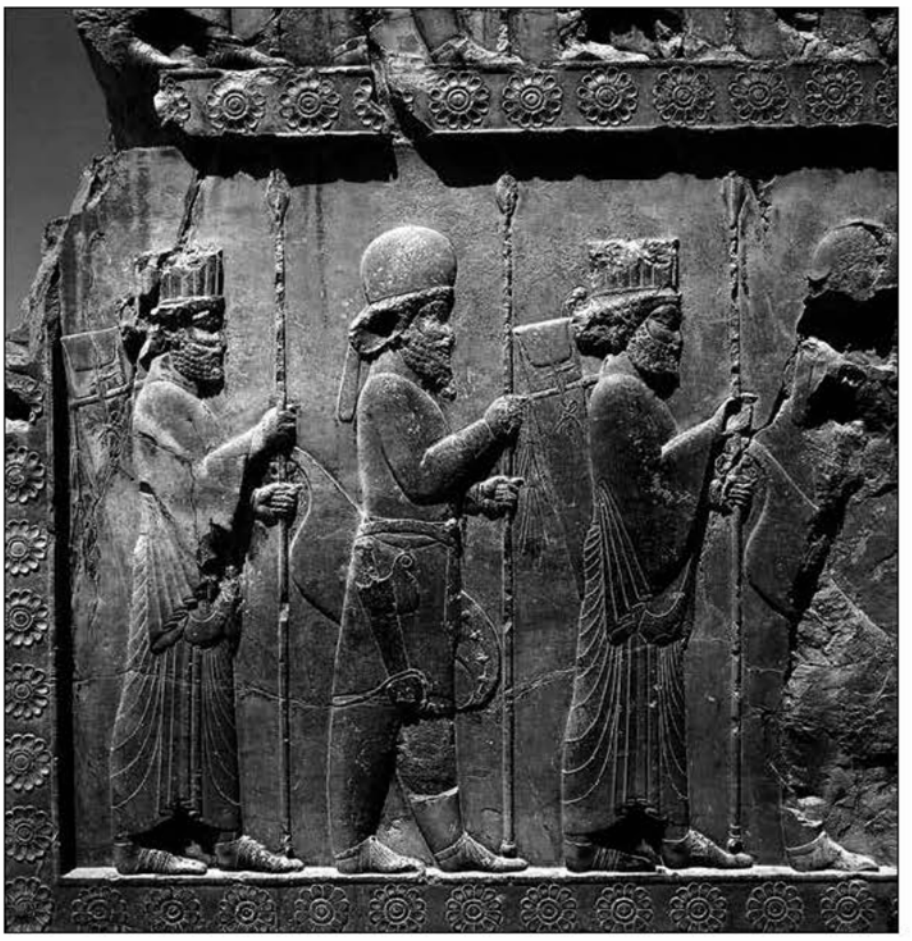

سربازان پارسی، تخت جمشید

هخامنشیان به تامینات و تجهیزات ارتش توجه جدّی می‌دادند، سربازان حقوق پولی (با سکه نقره) و مواد غذایی می‌گرفتند. به سربازان پایگاه‌های نظامی سرحدی به غیر از حقوق برای تأمین معاش روزگارشان قطعه‌های زمین نیز می‌دادند.

یکی از جهت‌های ضعف ارتش هخامنشیان، که آن را مورخان قدیم ذکر کرده‌اند، عدم واحدهای سربازان سنگین‌سلاح پیاده بود[1]. دیودوروس (۱۹، ۳، ۲۱) نوشته است، که فارس‌ها کمان‌وران خوب بودند، اما سربازان پیادهٔ آن‌ها به غیر از سپر سبک دیگر اسلحه دفاعی نداشتند. اگر آن‌ها از تجربه یونانیان استفاده نموده، چنین واحدهای سنگین سلاح را تشکیل می‌کردند، استعداد جنگی ارتش‌شان باز هم بلندتر می‌شد. اما آن‌ها به جای این کار را کردن در حالت‌های ضروری سربازان مزدور سنگین‌سلاح یونانی را استفاده می‌کردند. شاید یکی از سبب‌های در جنگ با یونانیان شکست خوردن فارس‌ها همین باشد.

فارس‌ها درکشورهای تحت فرمانفرمایی خود، مثلاً، در مصر پایگاه‌های نظامی بنیاد نموده، دسته‌های سربازان خود را نگاه می‌داشتند. دربارهٔ موجودیت پایگاه‌های نظامی فارس‌ها در آسیای میانه هیچ گونه آگاهی در اختیار نداریم. احتمال می‌رود که بنابر از قوم مشترک بودن فارس‌ها با باختری‌ها، سغدی‌ها، خوارزمی‌ها و سکائی‌ها به تشکیل چنین پایگاه‌های نظامی در آسیای میانه نیاز نبود.

طبق اخبار کسینوفانوس از اول سده ۴ تا میلاد به بعد، در ارتش هخامنشی‌ها تعداد سربازان مزدوَر یونانی افزایش می کرد. و این پدیده به سرنوشت بعدی شاهنشاهی هخامنشیان شاید بی‌تأثیر نمانده و گواهی از آغاز انقراض نظامی دولت باشد.

چنان‌که منبعد، در دورهٔ سامانیان نیز این اشتباه تکرار شده بود. افزودن شمارهٔ غلامان و مزدوَران در ارتش سامانیان سر انجام به سر قدرت آمدن سبک‌تیگین و محمود غزنوی گردید.

در بارهٔ احترام حقوق و دادوری در دولت هخامنشی تاریخ هرودوت، کتیبه‌های بیستون، مأخذهای بابلی و بعضی منابع دیگر شهادت می‌دهند. با وجود ناچیز و پراکنده بودن این اخبار آن‌ها امکانیت می‌دهند، که جهت‌های مهم آن مشخص گردند.

---

1. Дандамаев М.А, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 231.

متأسفانه، خود قانون‌های دادوری هخامنشیان باقی نمانده‌اند. اما در مأخذهای ذکرشده در ردیف دیگر اطلاعات دو اصطلاح به نظر می‌رسد، که در حل و فصل این مسئله اهمیت ویژه دارند. این‌ها تعبیرهای «مطابق داد (یعنی قانون) شاهی» و «دادوران شاهی» می‌باشند. شکل قدیمه آریایی کلمه تاجیکی (فارسی) داد ـ دته (قانون) می‌باشد. اصطلاح‌های ذکرشده دربارهٔ در دولت هخامنشیان موجود بودن قانون عالی و مقامات عالی دادوری شهادت می‌دهند.

طبق اخبار موجوده رکن دادوری در دولت هخامنشیان ساختار زیرین داشته است: شاهنشاه دادور عالی به شمار می‌رفت. او در مورد جنایت‌های سنگین به مثل خیانت به شاه و دولت حکم صادر می کرد. حکم شاه تغییرناپذیر بود. اما پیش از صدور حکم شاه دادوران شاهی قضیه را همه‌جانبه بازجویی کرده، نتیجه بازجوئی و خلاصه‌های خود را به شاه ارائه می‌کردند. شاه بعد با این سندها آشنا شدن با دادوران مشورت آراسته، بعد از آن حکم مربوطه را صادر می‌نمود.

در دربار شاه شورای دادوری عبارت از ۵ـ۷ نفر عمل می‌کرد. بعد از شاه این دومین مقامات عالی دادوری بود. همچنین وظیفه دادور ارشد شاهی وجود داشت، که در ساختار دادوری مقام درجه سوم را صاحب بود. در همه شهر و ولایت‌ها دادوران فعالیت می‌کردند. در خشترپنه‌ها دادور عالی خشترپن به شمار می‌رفت. در نزد او گروه دادوران ـ بازجویان عمل می‌کردند. در روستاها وظیفه دادوری را مجلس جماعت اجرا می‌کرد.

در زمان سلطنت داریوش اول تدوین و ثبت قانون‌های دادوری جامه عمل پوشید. اطلاعات مشخصی موجود است، که سال ۵۱۹ تا میلاد داریوش اول از خشترپن مصر تقاضا کرده است، که به شهر شوش دانندهٔ قانون‌های مصر را فرستد[۱]. شاید اینجا سخن دربارهٔ تدوین و تنظیم قانون‌های مصر و به قانون شاهی مطابق کردن آن‌ها می‌رود.

هخامنشیان محض همین راه درست و امکان‌پذیر را انتخاب کردند. در تدوین «قانون شاهی» گذشتگان ما سنت‌های قدیم مردمان آریایی را، که در وندیداد اوستا منعکس گردیده‌اند و تجربه خلق‌های منطقه شرق نزدیک و قبل از همه،

---

۱. مفصل دربارهٔ دادوری هخامنشیان نک.: Дандамаев - .История древнего Востока c. 634. .M.A., Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана - .c. 127-140.

بابلی‌ها را استفاده نمودند. در این زمان قانون بابلی هامورابی خیلی معروف بود و بسیار نسخه‌های به این دوره تعلق‌داشته قانون مذکور کشف شده‌اند.

عقیدهٔ بعضی دانشمندان[1] دربارهٔ آن که آریایی‌ها و از جمله، فارس‌ها قانون عادی و نامکمل عرفیتی داشتند، بی بنیاد می‌باشد. افکار حقوقی آن‌ها خیلی قدیمی بوده، در اوستا انعکاس شده بود. یک باب این کتاب مقدس با نام وندیداد به مسایل حقوقی اختصاص داشته است. یکی از خداهای آریایی مهر (میترا) حامی عهد و پیمان می‌باشد.

از جانب دیگر اصطلاح‌های اساسی حقوقی هخامنشیان به مثل قانون (دَته‌ـ داد)، دادور آریایی بودند. اگر آن‌ها مفهوم و معیارهای حقوقی را از بابلی‌های پذیرا می‌شدند، اصطلاح‌های حقوقی آن‌ها باید بابلی می‌بود. اما در واقعیت این طور نیست. یعنی اساس قانون و معیارهای حقوقی آن‌ها را سنت‌های ملی تشکیل می‌کردند. در عین حال آن‌ها، بی‌شبه، از قانون‌های بابلی بطور خلاقانه و انتخاباً استفاده می‌کردند. زیاده از این، تأثیر افکار حقوقی فارس‌ها به بابلی‌ها و دیگر کشورهای غیرآریایی منطقه خوب احساس می‌شود. در سندهای حقوقی بابلی در این دوره اصطلاح‌های آریایی پیدا شده‌اند.

از بالای دادوران نظارت قطعی جاری بود و دادوران رشوه‌خوار را شدیداً مجازات می‌کردند. هرودوت (۷، ۲۵) نقل می‌کند، که «سیسمن نام شخص دادور شاهی بود. برای رشوه‌ستانی و حکم غیر عادلانه صادر نمودن شاه کمبوجیه فرمان داد، که او را به قتل رسانده، پوستش بکنند. بعد دباغی از این پوست تسمه‌ها ساخته، با آن کرسی‌ای‌را، که در آن سیسمان هنگام دادوری می‌نشست، روکش نمودند. پس از این کمبوجیا پسر سیسمن را به مقام دادوری منصوب کرده، می‌گوید، که او در چه گونه کرسی نشسته حکم صادر کردنش را هیچ گاه فراموش نکند.

هرودوت (۱، ۱۳۷) به دادوری فارس‌ها بهای بلند داده است. به قول او، فارس‌ها و حتی شاه آن‌ها نمی‌توانند تنها برای یک گناه شخصی را به قتل محکوم نمایند. فقط در صورتی که جنایت‌هایش از کارهای نیکش زیادتر باشد،او را مجازات می‌کردند. مجازات وابسته به درجه سنگینی کردار، گوناگون بودند: بریدن

1. Дандамаев М.А, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 128.

دست، گوش و بینی، کتک زدن، تاوان، محبوسی و غیره.

یک نوع مرافعه دادوری «وَره» نام داشت. آن خیلی قدیم بوده، به واسطه قسم یاد کردن گمان‌برشدگا؟ن یا با آتش و یا با دیگر واسطه‌های سنجیدن آن‌ها اعمال می‌شد. این مرافعه‌ها جنبه دینی داشته، با شرکت مؤبد (یا مؤبدان) برگزار می‌شدند.

قانون داد شاهی هخامنشی‌ها نشان می‌دهد، که اجداد آریائهٔ ما پایبند بودن به قانون را اصل زندگی قرار داده بوده‌اند و همین خصلت در طبیعت ملت ما تا هنوز باقی مانده است. هنگام مقاومت شهروندی برای حمایت نظام قانونی برخاستن اکثریت مردم ما و از صلح و صلاح دفاع نمودن خلق تاجیک شهادت روشن سرشت ملی ماست، که خواستار آزادی و عدالت بوده است.

طوری‌که معلوم است، تجارت با معاملات پول رابطه ناگسستنی دارد. این دو عنصر اقتصاد محرک رشد یکدیگر می‌باشند. بنابراین در سیاست اقتصادی هخامنشیان این عناصر موقع مهم را اشغال می‌کردند.

رشد معاملات پول در دولت هخامنشیان با نام داریوش اول مرتبط می‌باشد (هرودوت ۴، ۱۶۶). در این بخش اصلاحات انجام داده، در تمام قلمرو امپراتوری نظام واحد پولی را جاری کرد. اساس آن را مبادله سکه‌های طلایی و نقره‌ای نو تشکیل می‌کرد.

وزن سکه‌های طلایی ۴، ۸ گرام بود[1]. در روی آن‌ها شاه در حال سر یک زانو ایستاده، تصویر شده است. شاه در پشت تیردان، در دست چپ کمان و در دست راست نیزه دارد. تصویر شاه در همه سکه‌ها یکسان می‌باشد. در سکه‌های طلائی نوشتجات وجود ندارد. بنابر این معین کردن تعلق داشتن آن‌ها به این و یا آن شاه عملاً غیرامکان است. به فکر بعضی سکه‌شناسان تصویر روی سکه تصویر رمزی شاه می‌باشد. به عقیدهٔ دیگران، در آن‌ها اساسگذار دولت هخامنشیان کوروش بزرگ تصویر شده است. این عقیده منطق و اساس بیشتر دارد. سکه‌های طلائی در طول بیشتر از ۲۰۰ سال با همان تصویر ضرب می‌شد.

نام این سکه طلائی با زبان فارسی قدیم دقیقاً معلوم نیست. یونانیان آن‌ها را در یک می‌گفتند. به قول پولکس مورخ یونان قدیم، این اصطلاح از نام شاه داریوش اول گرفته شده است. اما نه همه دانشمندان معاصر به این عقیده موافق می‌باشند.

---

1. Авдиев В.И. История древнего Востока. - с. 648-649.

مثلاً، به اندیشه دانداماییف م.ا. این نام از کلمه فارسی قدیم دَرَنیه، که معنای طلا را دارد، اقتباس شده است[1]. تنها شاه حقوق داشت سکه‌های طلایی را ضرب کند. این سکه‌ها از طلای خالص بوده، تنها ۳ـ۲ در صد آمیخته فلزات دیگر داشتند. از این سبب در تجارت، از آن جمله، معاملات بین‌المللی چنین سکه‌ها جایگاه اساسی را داشتند.

سکه‌های نقره‌ای سیکل نام داشته ۶، ۵ گرام وزن داشتند. تصویر روی آن‌ها به تصویر روی سکه‌های طلائی شباهت داشت. سیکل‌ها را بیشتر در ضرابخانه‌های خشترپنه‌های آسیای کوچک تهیه می‌کردند. حاکمان ولایت‌ها می‌توانستند از نام شاه سکه‌های نقره‌ای و مسی ضرب نمایند[2]. بعضاً آن‌ها با رضایت شاه در سکه‌ها نام و تصویر خود را جای می‌دادند. سکه‌های نقره‌ای بعضی خشترپن‌های آسیای کوچک از قبیل فَرنَبَز، دَتَم، تیریبز، تیسّفیرن کشف گردیده‌اند. در بعضی این سکه‌ها نوشتجات به زبان آرامی یا یونانی به نظر می‌رسند[3].

در تمام قلمرو امپراتوری در برابر دریک‌ها و سیکل‌ها درخمه و تیترادرخمه‌های یونانی نیز در معامله بودند. در این باره دفینه‌های آمودریا، کابل و بازیافت‌ها دیگر شهادت می‌دهند.

معامله پولی بیشتر از همه در لیدی رواج و رونق داشت، زیرا این منطقه دارای سنت‌های پیشین معاملات پولی بوده‌است. مثلاً به قول هرودوت (۷، ۲۸)، یکی از ثروتمندان این کشور موسوم به پیفی مبلغ ۳ میلیون و ۹۹۷ هزار دریک در اختیار داشت و آن ثروت را به خشایارشا بخشید، تا که او برای ارتش مصرف نماید.

در شرق نزدیک معاملات پولی هنوز چندان رشد نکرده بود. در اینجا مبادله کالایی، معامله توسط پول نقره‌ای و طلایی وزن‌بیعی ـ سَبیکه‌ها وجود داشت. همه این انواع مبادله در اسناد مربوط ثبت شده‌اند. در خود ولایت پارس مناسبات پولی نسبت به لیدی کم‌تر رواج و رونق داشت. مثلاً، طبق اسناد به کارگرانی، که در ساختمان‌های شاهی کار می‌کردند، به جای دست‌مزد مواد غذایی میدادند. پارس‌ها تنها به سربازان زرخرید یونانی با سکه حقوق می‌دادند. با وجود این

---

1. Дандамаев М.А, Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 204.
2. Авдиев В.И. История древнего Востока. - с. 648-649.
3. Зеймаль Е.В. Древние монеты Таджикистана. Душанбе, 1983. - с. 22-25.

معامله سکه‌ها در اینجا نیز تدریجاً رواج و رونق کسب می‌نمود. واحد پولی دریک‌ها به اندازه‌ای مشهور بود، که اسکندر مقدونی بعد استیلای ایران ضرب کردن آن‌ها را با تصویرهای پیشین ادامه می‌دهد[1].

سکه‌های هخامنشی با قرب یکسان و استوار در سراسر امپراتوری رایج بودند. آن‌ها تا آسیای میانه نیز آمده رسیدند. سکه‌های مذکور در خزینه مشهور آمودریا، که سال ۱۸۷۷ در ناحیه قبادیان (مصب رودخانه‌های پنج و وخش) کشف شده بود، موجودند. یک سکه دریک در افراسیاب و دریک دیگر در حوالی ترمذ بدست آمده است. چنین نکته را باید یاداور شد، که محض در دورهٔ هخامنشیان اهالی آسیای میانه بار نخست با پول مسکوک آشنا شدند و آن را استفاده کردند. هنوز در قرن چهارم تا میلاد در باختر، به تقلید به سکه‌های دولت آتن، که تصویر بوف داشتند، سکه‌های محلی را ضرب می‌کردند.

نیاگان ما در رشد ضرب مسکوکات و معاملات پولی در جهان سهم ارزنده گذاشته‌اند. آن‌ها بعد از یونانیان دومین اقوام بودند، که در آن دوره سکه‌های ملی خود را ضرب می‌کردند.

در بارهٔ دین دورهٔ هخامنشیان یک سلسله مأخذها اطلاع داده‌اند، که در بین آن‌ها کتیبه‌های شاهنشاهان کوروش بزرگ، داریوش اول، خشایارشا و ارتخشایارشا دوم نقش مهم دارند. آن‌ها همچون اسناد رسمی تعلقات دینی و سیاست شاهان را دقیقاً انعکاس نموده‌اند. اخبار هرودوت نیز دربارهٔ دین فارس‌ها حایز اهمیت می‌باشد. گروه سوم سرچشمه‌هایی، که راجع به این موضوع اطلاع می‌دهند، مواد باستان‌شناسی می‌باشند. در تحقیقات دانشمندان معاصر، که به این موضوع بخشیده شده‌اند، مأخذهای مذکور مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند. با وجود این در این باره در میان دانشمندان هنوز عقیدهٔ موافق و از طرف عموم اعتراف‌شده وجود ندارد.

اگر از جزئیات این مسئله صرف نظر شود، در مورد دین هخامنشیان دو عقیده وجود دارد، که طبق عقیدهٔ اول، دین آن‌ها زردشتیه بوده است، مطابق عقیدهٔ دوم هخامنشیان اهورامزدا را می‌پرستیدند، اما زردشتی نبوده‌اند.

به اندیشه راقم این سطرها پژوهش‌های دقیق با مأخذهای ذکرشده، بیشتر به

---

1. Зеймаль Е.В. Древние монеты Таджикистана. Душанбе, 1983. - с. 25, 34.

درستی عقیدهٔ اول گواهی می‌دهند. چنین نکته را باید یاداور شد، که در روزگار فارس‌ها هنوز قبل از عهد هخامنشیان نام‌های خداها و ایزدان اوستایی ـ اهورا، مزدا، خشتره، میترا و غیره متداول بوده‌اند. به نظر چنین می‌رسد، که هنوز در عهد مادها و شاید از آن هم پیشتر نشانه‌های دین زردشتی در ولایت فارس مشاهده می‌شد.

در جستار قبلی ذکر کرده بودیم، که در دولت ماد دین زردشتی رایج بود و شاید مقام دولتی کسب نموده بود. از این رو، امکان نداشت، که این دین در ولایت فارس، که به هیئت آن داخل می‌شد، انتشار نیافته باشد. این عقیده را محققین تاجیک و ایرانی اکثر پژوهشگران اروپایی باتفاق اراء ابراز نموده اند[1].

دلیل‌های موجوده از آن شهادت می‌دهند، که دین زردشتی هنوز در زمان کوروش بزرگ مقام دولتی داشت. او در اعلامیه معروف خود، که متن آن با زبان اکدی باقی مانده است، چنین می‌گوید: «من کوروش اکنون صاحب تاج شدم و تا آن دمی، که مزدای بزرگ پادشاهی را به من ارزانی دارد و تا دمی، که زنده هستم، من به هیچ یک قوم حاکمیت خود را زوراً تحمیل نخواهم کرد».

داریوش بزرگ در کتیبه خود، که با نام نقش رستم معروف است، چنین اعلام میدارد: «خداوند بزرگ اهورا مزدا، آنکه زمین، انسان و سعادت را برای آدمان آفرید، آنکه داریوش را پادشاه کرد، پادشاه یگانه قوم‌ها و شاهان بسیار، یگانه حاکمان زیاد». در آخر متن داریوش ابراز میدارد: «هر آن کاری را، که من انجام دادم با مدد اهورامزدا کردم. اهورامزدا پاداش می‌دهد.ای انسان، فرموده‌های اهورا مزدا نباید به تو ناقارم؟ باشند. از راه راست بیرون نرو، آشوبگر نباش»[2].

در کتیبه بیستون داریوش اول می‌گوید: «این سکایی‌ها مخالف ما بودند، اهورا مزدارا پرستش نمی‌کردند. من اهورا مزدارا پرستش می‌کردم. با مدد اهورا مزدا هر طوری‌که می‌خواستم، همان گونه با آن‌ها رفتار کردم[3]. در نوشتجات خشایارشا نیز اهورامزدا ذکر شده است. و می‌گوید: «با فرمان اهورا مزدا من این دیرهای دیوهارا ویران کردم و فرمان دادم، که دیگر به دیوها سجده نکنند. در جایی، که قبلاً

1. История древнего Востока. 2004. - с. 812.
2. Herzfeld E. Zoroaster and his world. Vol. I-II.
3. История таджикского народа, т. I, 1963. - с. 230.

دیوها را می‌پرستیدند، من در آنجا پرستش اهورا مزدارا جاری کردم».[1]

از کتیبه‌های یادشده کاملاً روشن است، که شاهان هخامنشی اهورامزدا را پرستش می‌کردند. از اوستا دقیقاً معلوم است، که اهورامزدا در دین زردشتی خدای عالی و آفریدگار هستی می‌باشد. از این نکته چنین برمی‌آید، که آن‌ها پیرو دین زردشتی بودند. گذشته از این، آن‌ها برای مستحکم کردن این دین و انتشار آن در بین هم‌قومان خود، که هنوز آن را قبول نکرده، پیرو آئین‌های قدیمه آریایی بودند، کوشش به خرج داده‌اند.

زردشت پرستش خداهای گوناگون پیشین آریایی، از جمله دیوه (دیو) را منع کرده، مردم را به پرستیدن خدای یگانه ـ اهورامزدا دعوت کرد. اما دیوپرستان و کرپن‌ها به زودی دین او را قبول نکردند و بین آن‌ها مبارزه و برخوردهای شدید به عمل آمد و آن تا عهد هخامنشی‌ها ادامه داشت. معلوم است، که هخامنشیان برای تحکیم پایه‌های دولت خود به دین یگانه و نیرومند احتیاج داشتند. از این رو، دین زردشتی را پذیرفتند و به آن مقام دین رسمی دولتی دادند.

بر مبنای عقیدهٔ دوم، گویا هخامنشی‌ها اهورامزدا را، که قبل از پیدایش زردشتیه در میان آریایی‌ها همچون ایزد بزرگ وجود داشته است، پرستش می‌کردند. اما خداوند جداگانه با نام اهورا مزدا و زیاده از این همچون خدای یگانه و آفرندهٔ عالم هستی تا ظهور زردشت اصلاً وجود نداشت. جانبداران عقیدهٔ دوم در کتیبه‌های شاهان هخامنشی ذکر نگردیدن زردشت را چون دلیل پیرو دین او نبودن فارس‌ها می‌پندارند. ولی نبودن نام زردشت در کتیبه‌ها دلیل کافی برای رایج نبودن آئین زردشتی در میان پارس‌ها در عهد هخامنشیان نمیتواند باشد.

داریوش اول در کتیبه خود آدمان را به راست قولی و مبارزه بر ضد کذب و دروغ دعوت می‌کند و این سخنان با تعلیمات اوستا کاملاً سازگار است و بحیث یکی از عنصرهای اساسی دین زردشتی دلیل ردناپذیر رایج بودن زردشتیه در عهد هخامنشیان می‌باشد. همین مضمون را هرودوت (۱، ۱۳۱) نیز ذکر نموده است.

روحانیان زردشتی یا خود مغان در دربار هخامنشیان مقام ویژه داشتند و آن به درجه‌ای بود، که وقتی کمبوجیه در صدد به مصر لشکر کشیدن شد، در تخت جمشید همه کارهای دولتی را بر عهدهٔ مغ پتیزیف واگذاشت (هرودوت، ۳، ۶۳).

---

1. Авдиев В.И. История древнего Востока. - с. 500

سال ۴۴۱ تا میلاد در دولت هخامنشیان بطور رسمی تقویم (گاهشماری) زردشتی متداول گردید.

واقعاً دربارهٔ دین و اعتقادات هخامنشی‌ها مصوره‌های تخت جمشید و دیگر شهرها و بازیافت‌های باستا شناسی نیز اخبار و دلیت‌های معتمد می‌دهند. در نزد مقبرهٔ کوروش بزرگ در پاسارگاد باستان‌شناسان سه محراب بزرگ آتش را کشف کرده‌اند. در مصوره‌ها شاهان هخامنشی در نزد آتشگاه مقدس زردشتی تصویر شده‌اند. در دیوارهای تخت جمشید، نقش رستم و در اشیای گوناگون از زیر خاک بدست‌آمدهٔ متعلق به عهد هخامنشیان اهورامزدا با بال‌های کشاد در حلقه آفتاب تصویر شده است[1].

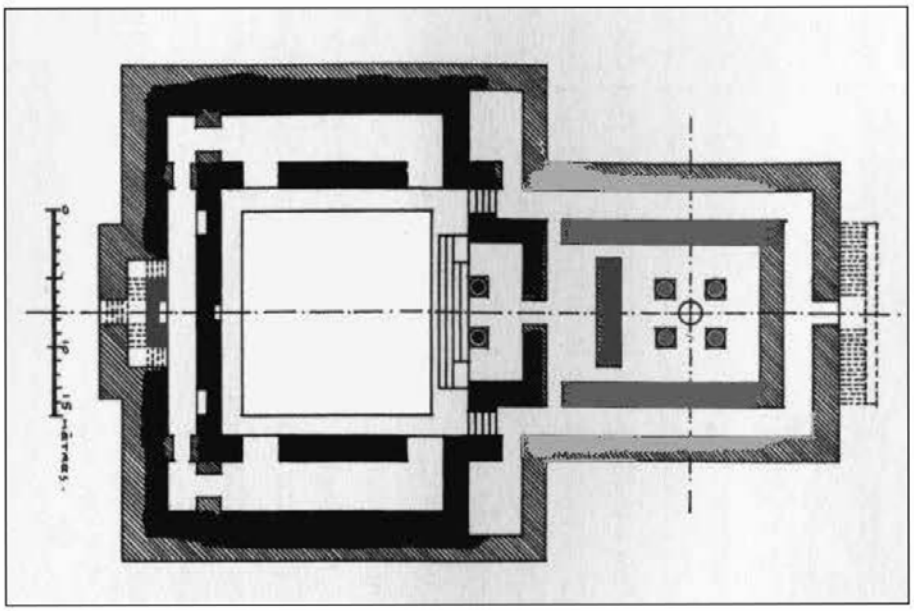

آیدنا، نخستین آتشکده در شهر شوش

بنا بر سنگ نوشته‌های بیستون، آیَدَنا جایگاه احترام به آتش بوده است نخستین آیَدَنا در شهر شوش در زمان داریوش بزرگ ساخته شده است.(نقشه آیَدَنا در شوش). آیَدَنا نخستین ساختمانی است که آثار آن به گونه چهارتاقی

1. Довуди Д. Этапы развития зороастризма в качестве государственной религии. Зороастризм и его значение в развитии цивилизации народов Ближнего и Среднего Востока. Душанбе, 2003. - с. 55.

بیادگار مانده است. در دوران کهن در میان چهارتاق آتش مقدس گذاشته میشد ولی در دوران پس از ساسانیان، آرامگاه بزرگان جانشین آتش مقدس گردیده که نمونه بارز آن در شهر بخارا، آرامگاه امیراسماعیل سامانی است که در نوع خود درجهان بی‌نظیر می‌باشد.

هرودوت (۱، ۱۳۱) نوشته است، که پارس‌ها معبد و قربانگاه نمی‌سازند و به زئوس (اهورا مزدا) و خداهای دیگر در بالای کوه‌های بلند قربانی می‌کنند. اما بازیافت‌های باستان‌شناسی شهادت می‌دهند، که اخبار هرودوت در مورد عبادتگاه‌های فارس‌ها چندان صحیح نیست. باستان‌شناس ا.هیرسفلد در تخت جمشید معبد آتش را کشف کرد. در نوشتجات آن زمان کلمه «ایدنا» به معنی عبادتگاه دچار می‌شود[1]. معبد آتش در شوش نیز کشف شده است. در ناحیه قبادیان جنوب تاجیکستان هم باستان‌شناسان معبد بزرگ آتش را پیدا نمودند، که طبق معیارهای سنتی زردشتی بنیاد شده است. معبد از تالار بزرگ عبارت بوده، به معبدهای آتش مکشوفه در تخت جمشید و شوش شباهت دارد[2].

در مسئله قربانگاه نساختن پارس‌ها احتمال هرودوت حق باشد. زیرا او این سخنان را در مقایسه به یونانیان گفته است، چونکه یونانیان برای قربان کردن چارپاها در عبادتگاه‌ها تأسیسات ویژه اعمار می‌نمودند. زردشتیان در معبد تنها آتشکده بنیاد می‌کردند.

بدین ترتیب، تحلیل مأخذهای گوناگون از آن شهادت می‌دهند، که دین پارس‌ها و شاهان هخامنشی زردشتیه بود. این دین مقام دولتی داشت و شاهان هخامنشی برای تحکیم پایه‌های مفکورموی و سیاسی امپراتوری خود به آن منفعتدار بودند. در عهد هخامنشیان در آسیای میانه بیش از همه دین زردشتی انتشار یافته بود و در میان دانشمندان نیز در این مورد اختلاف نظر وجود ندارد[3]. اکثر کل آریایی‌های تخته‌نشین، یعنی ساکنان ایران غربی و آسیای میانه در این دوره پیرو زردشتیه بودند. اما قبیله‌های آریایی کوچی، به ویژه سکایی‌ها هنوز دین زردشتی را نپذیرفته بودند و با خداهای قدیمه آریایی، از جمله به آفتاب سجده می‌کردند. در این

---

1. История таджикского народа. т.I - с. 522,
2. История древнего Востока. - с. 806-809
3. Б.Гафуров. Таджики. - с. 76.

مورد هم متن «گات‌ها»ی اوستا و هم مورخان یونان قدیم خبر داده‌اند. از کتیبه داریوش اول چنین برمی‌آید، که او این سکایی‌ها را به خود تابع کرده، می‌خواست دین زردشتی را در بین آن‌ها جاری نماید.

شاید بین اهالی مقیم‌نشین آریایی گروه‌هایی نیز بودند، که دین زردشتی را هنوز نپذیرفته بودند. شاید این گروه‌ها نفوذی پیدا کرده، بر خلاف حکومت مرکزی عمل می‌کردند. از همین سبب مبلغین آئین زردشتی به مقابل این دیوپرستان و کربن‌ها برخاسته، بت‌خانه‌های آن‌ها را ویران کرده، آن‌ها را برای گراییدن به دین زردشتی تشویق می‌نمودند. این عمل هم جنبه مفکوره‌وی و هم سیاسی داشت. زیرا تکیه‌گاه اساسی هخامنشیان اقوام آریایی ایران و آسیای میانه بودند. برای متحد نگاه داشتن آن‌ها وحدت اعتقادی ضرور بود. مذهب‌های گوناگون در میان مردم اختلاف و پراکندگی و عاقبت انقراض و ضعف و زوال را به وجود می‌آورد.

در اساس کتیبه خشایارشا بعضی دانشمندان به خلاصه‌ای آمده‌اند، که او دین اهورامزدا را در تمام امپراتوری با توسل به زور می‌خواست بسط و انتشار دهد[1]. اما در این مورد هیچ گونه سند دقیق وجود ندارد. مبارزات مذهبی قوم‌های آریایی با جاری شدن دین زردشت پیدا شده، تا عهد هخامنشیان و در بعضی محل‌ها دیرتر از آن هم به نظر می‌رسید.

سیاست دینی در کشورهای غیرآریایی قلمرو هخامنشیان بطور دیگر بود و آزادی دین‌های محلی اعلان شده بود. کوروش بزرگ به بابلیان و دیگر اقوام و ملل تحت اطاعت خود نه تنها آزادی اعتقاد بخشید، بلکه عبادتخانه‌های خراب‌شدهٔ آن‌ها را بازسازی نمود. شاهان منبعدهٔ این سلاله نیز این سیاست مدبرانه و مراسا و مدارا با ادیان و مذاهب کشورهای غیرآریایی را ادامه دادند. اسناد از زیر دیوار دفاعی تخت جمشید کشف گردیده نیز چنین عقیده را تصدیق می‌کنند. برابر روحانیان زردتشی روحانیان دین‌های دیگر نیز برای دایر نمودن مراسم‌های دینی از حساب دولت غله و محصولات دیگر دریافت می‌کردند. شاهان هخامنشی در این بخش تعصب نمی‌کردند.

منبع اساسی عایدات دولت مالیات بود. اقتدار اقتصادی، نظامی، رفاه اهالی و

---

1. Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 339.

موقع سیاسی کشور از بسیار جهت به همین بخش وابسته می‌باشد. این نکته را نه تنها اقتصاددانان معاصر، بلکه مأموران دولتی دورهٔ قدیم نیز خوب می‌دانستند و برای رشد آن سعی می‌نمودند.

هر دولت نظام مالیاتی ویژهٔ خود را دارد. در دولت هخامنشیان نیز نظام ویژهٔ تحصیل و جمع‌آوری مالیات عمل می‌کرد. به هیئت این امپراتوری پهناور ده‌ها کشورها شامل می‌شدند و هر کدام آن‌ها شیوه خاص جمع‌آوری مالیات خود را داشتند. نظام واحد مالیات را داریوش اول جاری نموده بود. در زمان کوروش بزرگ و کمبوجیه نظام واحد جمع‌آوری مالیات وجود نداشت. بنا به اخبار هرودوت (۳، ۸۹) اندازهٔ مالیات برای هر کشور هنوز دقیقاً معین نشده بود. کشورهای تابع طبق اقتدار اقتصادی‌شان از روی صلاح‌دید خود به خزینه هخامنشیان مالیات پرداخت می‌کردند. خلق‌های تابع در عوض مالیات، به شاهنشاه هدایا پیشکش می‌کردند. نبودن نظام استوار و واحد اخذ مالیات به عایدات دولت تأثیر منفی می‌رساند.

بنابرین، داریوش اول بعد جلوس و سرکوب نمودن آشوب و شورش‌ها دست به اعمال اصلاحات اقتصادی زد. او قبل از همه در بخش مالیات نظام واحد و مکمل را جاری کرد. قلمرو امپراتوری به بیش از ۲۰ واحد مأموری مالیات‌دهی تقسیم شده بود، برای هر یک خشترپنه وابسته به اقتدار اقتصادیش مالیات تعیین می‌شد. اندازهٔ مالیات از روی مساحت زمین‌های مزروع، نوع زراعت و حاصل‌خیزی میانه آن معین کرده می‌شد (هرودوت ۶، ۴۲). مالیات را با نقره پرداخت می‌کردند.

اما محققین در اساس اخبار کتیبه‌ها و مصوره‌ها درست تأکید کرده‌اند، که عملاً مردم می‌توانستند یک قسم مالیات را در شکل محصولات (غله، دام، مصنوعات پیشه‌وری و غیره) سپارند. هنگام محاسبه قسمت محصولات به حیث مالیات پرداخت شده طبق قیمتهای جاری با نقره میزان کرده می‌شد. دربارهٔ آنکه اهالی چه قدر مالیات می‌توانست با نقره و چه قدر آن را با پول نقد پرداخت نماید، هیچ گونه اخبار دقیق وجود ندارد. با نقره میزان گردیدن مالیات برتری‌های زیاد داشته، استواری و دقت حساب آن را تامین می‌کردو قیمت محصولات با سبب‌های گوناگون می‌توانست تغییر نماید، اما نقره در آن زمان‌ها قیمت نسبتاً ثابت و استوار داشت.

هرودوت (۳، ۹۰–۹۵) هجم مالیات تمام خشترپنه‌ها و خلق‌های مشمول

امپراتوری هخامنشیان را ذکر نموده است. بیشتر از همه بابل (۱۰۰۰ تالانت نقره) و بعد آن مصر (۷۰۰ تالانت نقره) مالیات پرداخت می‌کردند. کشورهای آسیای میانه به مقدار ذیل به خزینه مرکزی مالیات تحویل می‌نمودند: باختری‌ها ۳۶۰ تالانت نقره، پارت‌ها، خوارزمی‌ها و سغدی‌ها ۳۰۰ تالانت، سکائی‌ها و کاسپی‌ها ۲۵۰ تالانت. از ارقام بالا معلوم می‌شود، که باختر بیشتر از همه مالیات پرداخت می کرده است. یک تالانت به حساب میانه به ۳۲ کیلوگرام نقره برابر بود. یعنی ۳۶۰ تلانت معادل ۱۱۵۲۰ کیلوگرم یا ۱۱ تن ۵۲۰ کیلو نقره بود. اگر این مقدار نقره را به پول همان زمان محاسبه نمائیم ۲ میلیون و ۵۶ هزار ۳۲۰ سیکل (پول نقرهٔ هخامنشی، که وزن آن ۶، ۵ گرام بود) یا ۱۰۲ هزار ۸۱۶ دریک طلای (وزن یک دریک ۴، ۸ گرام) می‌شود. برای آن زمان این مبلغ هنگفتی بود، مثلاً قیمت یک رأس برّه به حساب میانه ۱–۲ سیکل بود. به مالیات باختر روی هم رفته یک میلیون و ۲۸ هزارو ۱۶۰ بره خریدن ممکن بود.

حجم عمومی مالیات سالانه، که به خزینه شاهی وارد می‌شد ۱۲۴۸۰ تالانت بابلی را تشکیل می‌کرد. آن به ۴۰۰ تن نقره[1]، ۷۱ میلیون و ۴۰۰ هزار سیکل و ۳ میلیون ۵۷۰ هزار دریک طلایی برابر بود.

به غیر از این از بندرها، بازارها، رودهای کشتی‌گرد، پل‌ها، اموال وارداتی و غیره باج و خراج ستانده می‌شد[2]. علاوه بر این بسیار مالیات‌های غیر مستقیم، موجود بودند. مثلا، در سال نو (نوروز) و دیگر عیدهای مهم همه ولایت‌ها به شاهنشاه هدایای گوناگون، از جمله اشیای گران‌بها پیشکش می‌کردند.

هنگام به این و یا آن شهر آمدن شاه ساکنان شهر او را با هدایا استقبال می‌کردند. هنگام سفرهای جنگی ساکنان شهر و ولایت‌هایی، که ارتش شاه از آنجا عبور می کرد، اردو را با غذا و علوفه تأمین می‌کردند. در مصوره‌های تخت جمشید صحنه‌های به شاه پیشکش کردن هدایا به نظر می‌رسد.

مالیات به واژهٔ فارسی قدیم «بَژی» افاده شده، به معنای «باج» تاجیکی و فارسی آمده است. این کلمه در کتیبه بیستون و کتیبه‌های دیگر موجود می‌باشد.

---

1. Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 188.

۲. مأخذ نامبرده. ص. ۱۹۹

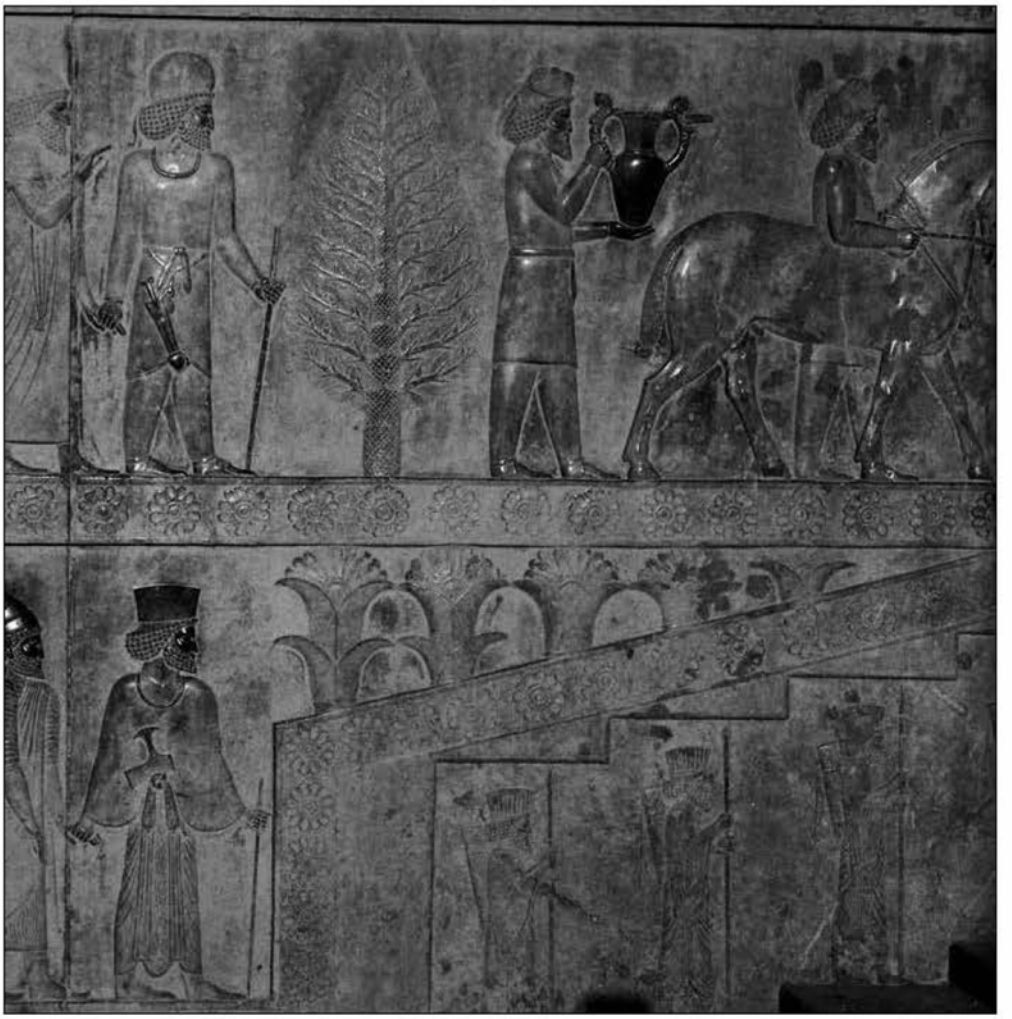

هدیه‌های نوروزی، نقش‌های تخت جمشید

برای مالیات از زمین در اسناد آرامی کلمه «هلاک» (خرگ پهلوی و خراج عربی) استفاده شده است. در کتیبه‌ها کلمه فارسی قدیم «بَژیکَره» به معنای باج‌گیرنده موجود است.

یکی از مهم‌ترین مؤسسه‌های دولتی دفتر امور مالی بود، که آن را خزانه شاه نیز می‌گفتند. در آن سردار دفتر امور مالی (خزینه‌دار) و تعداد زیاد دبیران، محاسبان و مأموران دیگر ایفای وظیفه می‌نمودند. خزینه انبارهای زیاد داشت. تمام مالیاتی، که همچون باج و خراج، هدایا و غنایم جنگی به خزینه دولت وارد می‌گردیدند، در انبارهای آن نگاهداری می‌شدند. کارگزاری و تهیه اسناد در خزینه شاه به درجه عالی

معمول بود. تمام اشیاء و محصولات واردشده به خزینه دقیقاً محاسبه شده، به دفترهای واردات ثبت می‌گردیدند. همچنین اشیاء و محصولات از خزینه خارج‌شونده نیز ثبت می‌شدند. سندهای زیادی تا به روزگار ما باقی مانده‌اند، که دربارهٔ وارد شدن طلا، نقره و اشیای دیگر گران‌بها به خزینه تخت جمشید اطلاع می‌دهند.

باستان‌شناسان خزینه تخت جمشید را حفر کردند و معلوم شد، که آن خیلی با حشمت بوده، مساحت ۱۱۰۰۰ متر مربع را تشکیل می‌داد و از ۱۱۰ خانه عبارت بود. خزینه‌های شاهی در شوش، هنگمتنه، بابل و دیگر شهرهای بزرگ هخامنشی نیز موجود بودند. در آن‌ها به غیر از محصولات مقدار زیاد طلا و نقره جمع شده بود. متأسفانه، شاهان هخامنشی نتوانستند این ثروت را بطور کامل و مثمر برای آباد و معمور نمودن دولتشان استفاده نمایند و آن به دست غاصبان افتاد. طبق اخبار دیودوروس (۱۷، ۷) و کورتسی روف (۲، ۹،۱۶) اسکندر مقدونی از خزینه تخت جمشید ۱۲۰ هزار تالانت = ۳۸۴۰ تن طلا و نقره به غنیمت گرفت[1].

باجگزاری به دفتر امور مالی تعلق داشت. سردار آن همچون خزینه‌دار مسئول جمع‌آوری، حمل و نقل، ثبت، محاسبه، دخل و خرج و حفظ و نگهداری همه مبلغ‌ها و اشیائی بود، که به خزینه پادشاهی وارد می‌شدند.

خزینه شاهی را به زبان فارسی قدیم «گنزه» می‌گفتند، که شکل تاجیکی ـ فارسی آن «گنج» تا امروز باقی مانده است. در کتیبه‌ها کلمه «گنزبَره» دچار می‌شود، که متخصصان آن را چون «نگهبان خزینه»، یعنی خزینه‌دار ترجمه کرده‌اند.

در خشترپنه‌های مسئول مالیات خشترپن بود. در دربار او مأموران مالیات و محاسبان و دبیران جریان مالیات‌ستانی را به راه انداخته، بعد ثبت آن‌ها به دفترهای واردات مطابق درخواست دفتر امور مالی مرکزی به خزینه شاه ارسال می‌کردند. در شهر و دیه‌ها نیز به همین طریق مالیات می‌ستانیدند.

مالیات جمع‌شده در خزانه برای تأمینات دربار، دستگاه اداری، ارتش، ساختارهای دولتی، آبیاری، راه‌های تجارتی و دیگر امور دولتی مصرف می‌شدند. نظام باجگزاری، که داریوش اول جاری کرد، خیلی مکمل و مثمر بوده، برای آن زمان دستاورد مهم اقتصادی به شمار می‌رفت. چنین نظام نه تنها در تمام دورهٔ

---

1. Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 213-216.

موجودیت امپراتوری هخامنشی معمول بود، بلکه در دورهٔ اسکندر مقدونی و بعد او نیز مدت‌ها باقی ماند.

در دولت هخامنشیان برای رشد تجارت داخلی و بین‌المللی شرایط مساعد فراهم گردیده بود. از برکت در کشور وجود داشتن نظام استوار سیاسی وضعیت نسبتاً آرام حکمفرما گردید. اقوام و کشورها امکانیت پیدا کردند، که آزادانه با یکدیگر داد و ستد نموده، اقتصاد خود را پیش برند.

از جانب دیگر، از داخل امپراتوری جاده‌های اساسی می‌گذشتند، که سه قارهٔ جهان ـ آسیا، اروپا و افریقا را با یکدیگر پیوست می‌کردند. همه این راه‌ها در زیر دست و نظارت فارس‌ها بودند. هخامنشی‌ها منفعتدار بودند، که این جاده‌ها آباد باشند و بطور منتظم استفاده شوند. جاده‌ها نه تنها اهمیت تجارتی، بلکه نظامی و اداری و سیاسی نیز داشتند. آن‌ها امکان می‌دادند، که تمام گوشه و کنارهای امپراتوری پهناور با مرکز ارتباط دایمی داشته باشند. ارتباط دایمی در نوبت خود امکانیت می‌داد، که نواحی و ولایت ها ا بطور مثمر اداره شوند و همیشه زیر نظارت مرکز قرار داشته باشند.

بنا به سبب‌های ذکرشده، هخامنشیان در آبادی راه‌های کاروان‌گرد همه‌جانبه علاقه‌مند بودند و برای این مبلغ‌های زیاد را دریغ نمی‌داشتند. آن‌ها راه‌های کهنه را تعمیر کرده، جاده‌های جدید می‌ساختند. در حالت‌های ضروری قطعه‌های معین راه‌هارا توسعه کرده، بعضی قطعه‌ها را سنگفرش می‌کردند، به امنیت و آبادی جاده‌ها توجه مخصوص می‌دادند. در هر فاصله ۲۰ کیلومتری راه برای استراحت بازرگانان و دیگر مسافران رباط‌ها و کاروان‌سرای‌ها بنیاد شده بودند[1]. در رباط‌ها برای مسافران خوابگاه و محل صرف غذا مهیا می‌کردند.

رباط‌ها وسیله و حلقه مخابرات و نامه‌رسانی از مرکز به ولایت‌ها و از آنجا به مرکز بودند. در آن‌ها برای نامه‌بران (چاپاران و قاصدان) شاهی اسپ‌های احتیاطی، توشه راه و دیگر اشیای ضروری نگاهداری می‌شدند. مورخان قدیم یونانی، از جمله هرودوت (۸، ۳۸) به نظام نامه‌رسانی فارس‌ها بهای بلند داده‌اند. نامه‌بران شاهی بلاوقفه حرکت کرده، در کاروان‌سرای‌های اسپ خود را عوض کرده، در یک مدت نسبتاً کوتاه مسافه‌های طولانی را طی می‌کردند. مثلاً،

1. Авдиев В.И. История древнего Востока. - с. 489.

کاروان‌ها راه بین بابل و شهر سارد پایتخت لیدی را در ۹۰ روز طی می‌نمودند. اما نامه‌بران شاهی این مسافه را با روش در بالا ذکرشده در ۹ روز طی می‌کردند. نامه‌رسان‌های (چپارها) فارس‌ها معاصرانشان را تااندازه‌ای مفتون کرده بودند، چون آن‌ها، به قول یونانیان، از پرنده‌های دورپرواز هم سریع‌تر حرکت می‌کردند. فارس‌ها نامه‌بران شاهی را «هنگر» می‌گفتند (هرودوت، ۸، ۹۸).

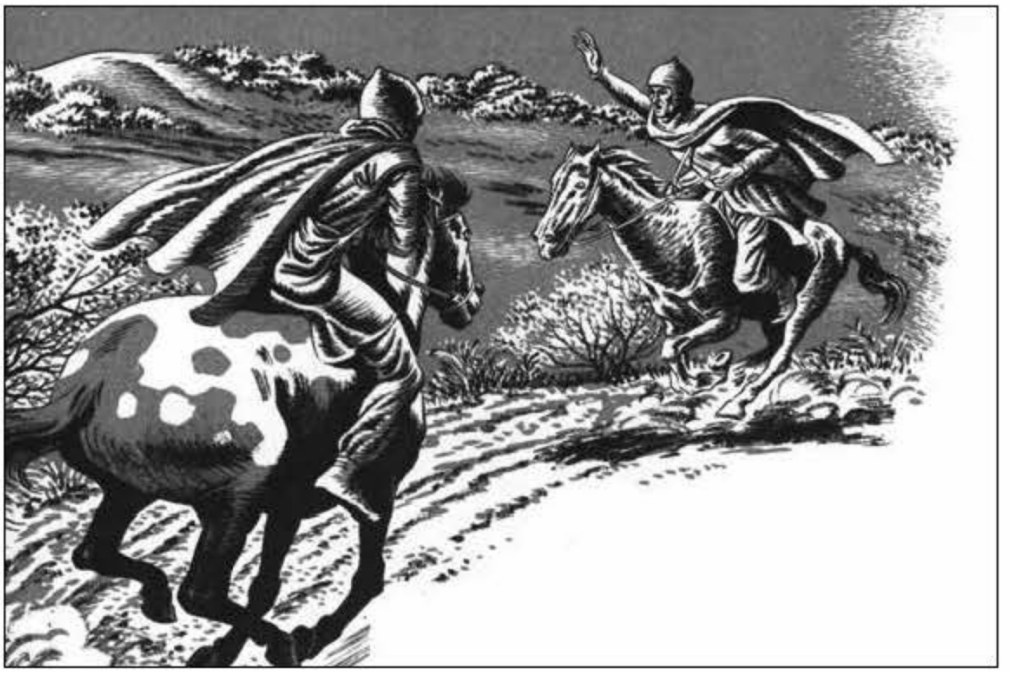

پیام‌ها و دستورات دولتی با چاپارها یا نامه رسان‌ها تا کرانه‌های کشور می‌رسید

برای تأمین امنیت حرکت در قطعه‌های مهم جاده‌ها در منطقه‌های ورودی و خروجی دشت و بیابان‌ها، در نزد معبرهای رودخانه‌ها و نقاط مهم دیگر پایگاه‌های نظامی ساخته، در آن‌ها سربازان را مستقر می‌کردند. راه‌زنان را شدیداً مجازات می‌کردند. آن‌ها را در مسیر راه‌ها به دار کشیده، نعش آن‌ها را نمی‌گرفتند، تا برای دیگر قانون‌شکنان درس عبرت باشد. با این و دیگر تدابیر قطعی آن‌ها توانستند حرکت بی‌خطر و منتظم بازرگانان، مأموران، نامه‌بران شاهی و دیگر مسافران را در راه‌های امپراتوری پهناور تأمین نمایند. در تشکیل کردن شبکه دولتی نامه‌رسانی

آن‌ها، البته از تجربه دولت‌های مترقی آن زمان از قبیل بابل استفاده می‌کردند. اما آن‌ها این تجربه را با سنت‌های ملی خود تقویت داده و غنی گردانده، در شرایط نو و در مقایس خیلی بزرگ‌تر تطبیق کردند. یعنی آن‌ها عملاً شبکه نوین و مکمل نامه‌رسانی را برپا نمودند.

در دورهٔ هخامنشیان چندین راه‌های اساسی وجود داشتند، که پایتخت آن شهر شوش و تخت جمشید را با تمام نقطه‌های امپراتوری پیوست می‌کردند. یک راه از ساحل دریای اژه از شهر ایفیس آسیای کوچک از طریق شهر سارد پایتخت لیدی، شمال کپادوکیه، ارمنستان در امتداد رودخانه دجله به بابل منتهی می‌شد. از بابل راه دیگر ابتدا گرفته، تا شوش و از آنجا تا تخت جمشید ادامه می کرد. این راه ایران را با یونان و اروپا متوصل می‌کرد و آن را «راه شاهی» می‌نامیدند و بعدتر آن با نام «راه ابریشم» معلوم و مشهور گردید.

دومین شاه راه بزرگ از بابل آغاز گردیده، توسط هنگمتنه و از آنجا تا هند می‌رفت. این راه ممالک شرق را با ایران، میان رودان و از طرف آن‌ها با کشورهای غرب و مصر پیوست می‌کرد.

به غیر از این دو راه اساسی باز چندین راه‌های دیگر بودند، که ایران را با ممالک گوناگون متصل می‌نمودند. یکی از این راه‌ها توسط آبراهی، که از رودخانه نیل تا سوئتس آمده، به دریای سرخ می‌رسید[1]، ایران را با مصر، یعنی با قارهٔ افریقا مرتبط می‌کرد. به قول هرودوت، این آبراه را داریوش بزرگ بنیاد کرده بود. اما به عقیدهٔ دانشمندان معاصر، این تأسیسات ۱۰۰ سال قبل از آن زمان در دورهٔ حکمرانی نیخای فرعون وجود داشت. در دورهٔ داریوش آن خراب گردیده حرکت کشتی‌ها در آن امکان ناپذیر بود. داریوش این آبراه را مجدداً ترمیم کرده برای حرکت کشتی‌ها مطابق نمود.با همه این‌ها، در کتیبه‌ای که در سال ۱۸۶۶ میلادی در نزدیک آبراه سوئز پیدا شد (کتیبه شالوف) چنین آمده است «داریوش شاه می‌گوید، من پارسی هستم، از پارس مصر را گرفتم، فرمان دادم این آبراه را بکنند، از رودی به نام نیل، که در مصر روان است، به سوی دریائی که از پارس می‌آید، آنگاه این آبراه کنده شد، همان گونه که من فرمان داده بودم، و کشتی‌ها از مصر از این آبراه به سوی پارس رفتند، بنا به خواست من».

---

1. История древнего Востока. - с. 650

یک جادهٔ دیگر شهر تخت جمشید را توسط نواحی جنوب ایران و مکران با هند پیوست می‌کرد. یک راه از جنوب آسیای کوچک، از شهر تاراس از طریق معبر کِلیکیه به شمال تا دریای سیاه ادامه داشت. از شمال دریای سیاه یک جادهٔ دیگر توسط دشت‌های جنوب روس و اورال تا سیبری طول می‌کشید. با این راه از سیبری به غرب، از آن جمله به ایران طلا منتقل می‌شد.

برای کشادن راه دریایی با هندوستان داریوش اول در سال ۵۱۸ تا میلاد به دریانورد سکیلک دستور داد، که از رودخانه هند توسط مصب آن به دریا برآمده، در امتداد سواحل جنوب ایران تا دریای سرخ با کشتی‌ها شنا کند. سکیلک این راه را در مدت ۳۰ ماه طی کرده، به ساحل دریای سرخ آمد[1].

تجارت در قسمت غربی امپراتوری هخامنشی بیشتر رواج و رونق داشت. سهم بابل در این تجارت مخصوصاً قابل ملاحظه بود. لیدی و مصر نیز در این تجارت شرکت فعال داشتند. دربارهٔ وجود داشتن تجارت فعال در میان این کشورها اسناد زیاد اخبار می‌دهند. در بابل خانواده‌های تاجران معروف، که ثروت زیاد داشته، معاملات گوناگون مالی و پولی می‌گذرادند، سکونت داشتند. تجارت دریایی در اختیار فنیکی‌ها بود، بعدتر آن به دست یونانیان گذشت.

طبق اخبار موجوده از ولایت‌های گوناگون به شهر تخت جمشید و دیگر شهرهای ایران کالاهای گوناگون وارد می‌شد. از ولایت‌های آسیای میانه از باختر طلا، از سغد سنگ‌های قیمت بهای آرایشی (لاجورد و عقیق) از خورازم فیروزه منتقل می‌شد[2]. جالب توجه است، که سنگ لاجورد را با زبان آریایی (فارسی قدیم) کَپائوُتَکه می‌گفتند. این کلمه در شکل کبود (در گویش‌ها ـ کبوت) تا امروز در زبان تاجیکی (فارسی) باقی مانده است. نام این سنگ به رنگ و جلای آن ارتباط داشت. بعداً این سنگ با نام لاجورد توسط زبان عربی به زبان‌های اروپایی، به ویژه، روسی اقتباس گردیده، شکل لزوریت را گرفته است و تا امروز مورد استفاده قرار دارد[3]. چنین به نظر می‌رسد، که خلق‌های آریایی در کارکرد سنگ‌های گران‌بها به مثل

---

1. Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 216-218.

2. История таджикского народа, т. I. - с. 208; История таджикского народа, т. I., 1998. - с. 262.

۳ـنک: کلمه«лазурит» Словарь иностранных слов. М., 1989. - с. 276,

لاجورد و فیروزه (در زبان‌های اروپایی بیریوزه) تجربه قدیمی داشته‌اند و محض آن‌ها بار اول این سنگ‌ها را به شرق نزدیک و به اروپا متداول کردند.

به تخت جمشید از ولایات دیگر نیز کالاهای گوناگون وارد می‌شد. مثلاً، از مصر گندم، طلا، عاج، نقره، برنجی، از لبنان و یمن چوب درخت چلغوزه، مرمر و رخام، از لیدی طلا، از آسیای کوچک نقره، از حبشه عاج، از هندوستان عاج و طلا، از کپرس مس، از یونان ظروف نفیس سفالی وارد می‌شد[1]. محققین تأکید کرده‌اند، که یک بخش این کالاها به حیث باج به تخت جمشید برای ساختمان و آرایش قصر شاه و قانع گرداندن دیگر احتیاجات دربار وارد می‌شدند، قسمتی از این کالاها برای خرید و فروش نیز ارسال می‌شدند.

هدیه‌های نوروزی، در نگاره‌های تخت‌جمشید

1. История древнего Востока. - с. 650.

بازیافت‌های باستان‌شناسی دربارهٔ روابط آریایی‌های آسیای میانه با آریایی‌های جنوب اورال در دورهٔ هخامنشیان شهادت می‌دهند. از جمله در حوالی شهر آرسک (روسیه) در قورغانه‌ای سرمت‌ها، که به قرن ۵ و اول قرن ۴ تا میلاد تعلق دارند، چندین آثار هنری ویژهٔ هخامنشی، از جمله مجسمه نقرگی اسپ، گردن‌بند زرین و چندین ظرف با کتیبه ارتخشایارشای اول کشف شدند.

در بارهٔ روابط بازرگانی مصر و آسیای میانه مصنوعات پیشه‌وری، که از جانب استادان یونانی در وادی رودخانه نیل ساخته شده‌اند، شهادت می‌دهند. چنین روابط، میان ایران و آسیای میانه و آلتای نیز وجود داشته است، که اشیای ضمن حفریات باستان‌شناسی کشف گردیده به آن گواهی می‌دهد. به هر صورت، تجارت و دادو ستد به درجه معین در امپراتوری هخامنشی رشد کرده بود و چنین دولت بزرگ را بی‌رشد تجارت خارجی و داخلی تصور کردن امر محال است.

در رابطه به این مسئله ما نباید فراموش کنیم، که راجع به بابل و دیگر منطقه‌های غربی امپراتوری هخامنشیان سندهای مکتوب فراوان باقی مانده، تا زمان ما رسیده‌اند. اما دربارهٔ باختر و دیگر ولایت‌های شرقی اسناد کتبی تقریباً، وجود ندارند. بنابر این ما االکنون نمی‌توانیم دربارهٔ سطح رشد و جزئیات تجارت در این منطقه از این بیش حرف زنیم.

هخامنشیان برای رشد فرهنگ و صنایع شرایط مساعد فراهم آوردند. اقوام و کشورهای گوناگون در نتیجه افتتاح راه‌های مواصلاتی امکان پیدا کردند، که بسهولت با یکدیگر رابطه کرده، از دستاوردهای فرهنگی یکدیگر استفاده نمایند. فارس‌ها، باختری‌ها و غیره به نیروی حکمفرمای سیاسی در منطقه تبدیل یافته، برای رشد و ارتقای فرهنگ خود امکانیت بیشتر پیدا کردند. آن‌ها در بسیار بخش‌های حیات اجتماعی و فرهنگی به دستاوردهای بزرگ نایل گردیده بودند. دربارهٔ بعضی دستاوردهای اجتماعی، سیاسی، نظامی و غیره ما در اول این باب مطالب ابراز نموده بودیم. حالا راجع به فرهنگ و هنر دورهٔ هخامنشیان توقف خواهیم کرد.

معمولاً شهر مرکز مهم مدنی به شمار می‌رود. در دولت هخامنشی‌ها ده‌ها شهرهای بزرگ، از جمله پاسارگاد، تخت جمشید، شوش، هنگمتنه، بابل، ممفیس و در شرق امپراتوری باختر، مرو، سمرقند موجود بودند. اکثریت این شهرها پیش

از ظهور هخامنشیان وجود داشتند، اما در زمان آن‌ها بیشتر رشد کرده، توسعه یافته و آباد و زیبا شدند. پایتخت امپراتوری شهر تخت جمشید بود، که به زبان فارسی قدیم پارس نام داشت. اما مرکز مأموری امپراتوری شهر شوش بود. همه دیوان و وزارتخانه‌ها در همین شهر مستقر بودند. هخامنشیان به آبادانی این شهر توجه بیشتر می‌دادند. باستان‌شناسان در خرابه‌های شوش مجموعه قصر و بناهای بزرگی را کشف کردند، که به فرمان داریوش اول بنیاد شده بودند. در این مورد کتیبه‌های ساختمانی، که از زیر ته‌کرسی قصر کشف شده‌اند، شهادت می‌دهند. در آن‌ها فهرست مواد ساختمانی در بنیاد قصرهای داریوش استفاده شده ثبت گردیده است. دربارهٔ بزرگی قصرها تالار مراسمی‌ای گواهی می‌هد، که زیربنایش ۱۰۴۳۴ متر را در بر گرفته، سه ردیف ستون‌های تقریباً ۲۰ متری دارد. سرستون‌ها شکل سر گاونر را دارند. این گونه تالارها را به زبان فارسی قدیم آپادانا می‌گفتند[1].

هخامنشیان نه تنها در شهرهای موجوده قصر و بناهای نو بنیاد نموده، آن‌ها را توسعه بخشیدند، بلکه چندین شهرهای نو نیز بنیاد نمودند، که یکی از آن‌ها شهر

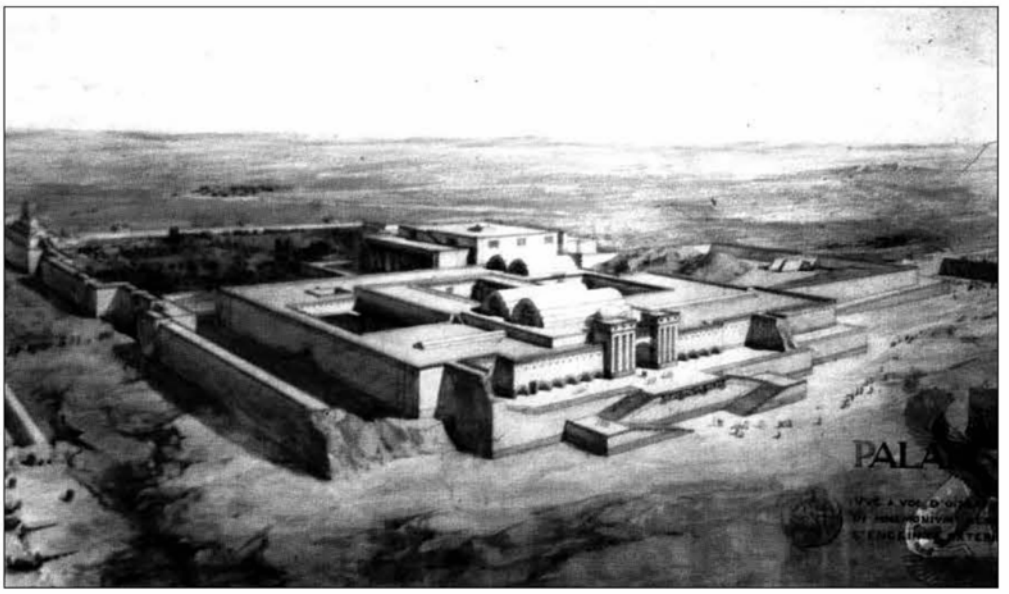

نمونه بازسازی شده کاخ داریوش در شهر شوش

1. Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 255-258.

پاسارگاد بود. این شهر در ولایت فارس، ۸۰ کیلومتر دور از شهر تخت جمشید در سمت شمال و شرقی آن مستقر شده بود. آن را کوروش بزرگ باز سازی کرده، پایتخت هخامنشیان اعلام کرد. از روی اخبار بازیافت‌های باستان‌شناسی در این موضع در زمان قبل از کوروش بزرگ نیز شهر وجود داشته است. قصر و تالارهایی، که خرابه‌های آن‌ها تا به امروز باقی مانده‌اند، به دورهٔ کوروش بزرگ و شاهان پس این سلاله تعلق دارند. معنی نام پاسارگاد هنوز دقیقاً معین نشده است. در اثر کورتسی (۷، ۶، ۱۰) و آناکسیمنسی لامپساک آن در شکل پرس‌گده و پرسَگده آمده است و محققین اکثراً آن را چون «منزل فارس‌ها» و «لشکرگاه فارس» ترجمه کرده‌اند. به عقیدهٔ م.ا.داندامایف این نام ایلامی می‌باشد.

برعکس تخت جمشید شهر پاسارگد مساحت زیاد را اشغال می‌کرد و قصر و بناهای آن از همدیگر دور در بین باغ‌ها بنیاد شده بودند. ویژگی دیگر شهر از سنگ ساخته شدن آن بود. شهرهای دیگر معمولاً از خشت خام اعمار شده‌اند. در بنیاد این شهر معماران و استادان مادی، ایلامی و آشوری شرکت ورزیده‌اند. در ساختمان آن سبک‌های معماری بابلی‌ها، مادها، ایلامی‌ها، مصری‌ها و یونانی‌ها ایجادکارانه استفاده شده‌اند. قصر و تالار و دیگر بناهای تشریفاتی، اقامتی با زیبایی و حشمت خود کس را به حیرت می‌گذاشتند. به قول م.ا.داندامایف سبک ساختمان قصر و معبدهای هخامنشی محض در جریان ساختمان پاسارگاد تشکل و منبعد رشد یافت.

پاسارگاد همچون پایتخت هخامنشیان محل تشریفات تاج‌گذاری و به تخت‌نشستن همه شاهان بود. آن در زندگی سیاسی این سلاله مقام خاص داشت.

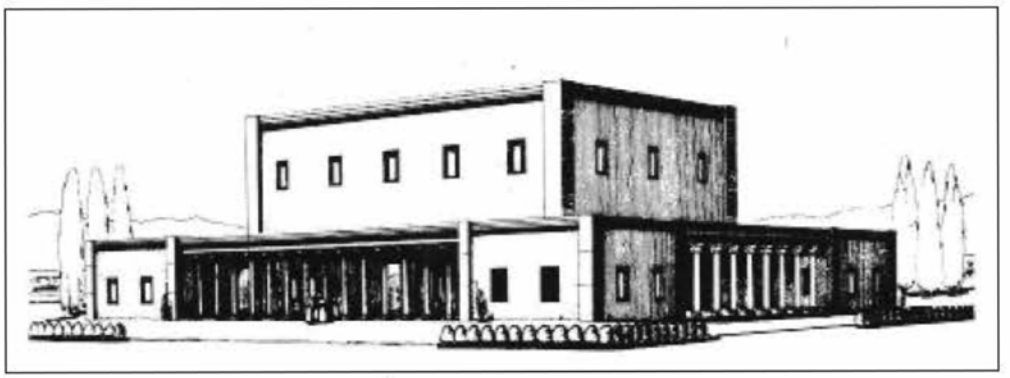

نمونه خانه‌سازی در پاسارگاد

در آن یکی از یادگاری‌های مشهور معماری هخامنشیان ـ مقبرهٔ کوروش بزرگ واقع است. آن بنای نه چندان بزرگ بوده، صرفاً از تخته‌سنگ‌های راست و هموار بنیاد گردیده است. مقبره در بالای زیربنای مرتفع از تخته‌سنگ‌ها بنیاد شده قرار دارد. ارتفاع آن ۱۱ متر بوده، سبک معماری ایرانی و بابلی استفاده شده است. مقبرهٔ کوروش بزرگ یکی از یادگاری‌های نادر معماری آریایی‌ها به شمار می‌رود، که تا امروز به آن گزندی نرسیده است.

دومین شهر بزرگ فارس‌ها تخت جمشید بود. آن ۵۰ کیلومتر دورتر از شهر شیراز در سمت شمال در هموارى واقع می‌باشد. این شهر را داریوش اول بنیاد کرده بود و ساختمان آن تا سال ۴۵۰ تا میلاد ادامه داشت. خرابه‌های شهر با ستون‌های بلند، پلکان‌های بزرگ، مجسمه‌های گوناگون و دیوارهای مصور متعدد دارد، که بیننده را به حیرت می‌گذارند.

شهر از روی لایحه و نقشه واحد قبلاً تهیه‌شده، اعمار شده بود. در لایحه تمام شبکات آب و فاضلاب آبرو وآبپرتا پیشبینی شده بود. مساحت شهر ۱۳۵۰۰۰ متر مربع بوده، آن در بالای ته‌کرسی سنگی، بارتفاع ۱۳ متر ساخته شده است. شهر دیوار حفاظتی دوردیفی داشت، که بلندیش ۵، ۱۱ ـ ۱۵ متر و ضخامتش ۵،۴ ـ ۵،۵ متر بود. به شهر توسط سلسله پلکان‌های بلند وارد می‌شدند.

آرامگاه کوروش در پاسارگاد

بزرگترین عمارت شهر کاخ خشایارشا بود، که ۷۲ ستون داشت و مساحت آن ۶۰ در ۶۰ متر بود. در بالای سرستون‌ها دو پارهٔ سنگ، که به صورت سر و گردن دو گاو نر تراشیده شده پشت به پشت می‌ایستاد، قرار گرفته بودند. از دو طرف پلکان دیوارهای سنگین مصور واقع بودند. در آن‌ها نمایندگان اقوام گوناگون امپراتوری صفکشیده یکی پس دیگر با لباس‌های خاص ملی در حال پیشکش نمودن هدایا به شاه تصویر شده‌اند.

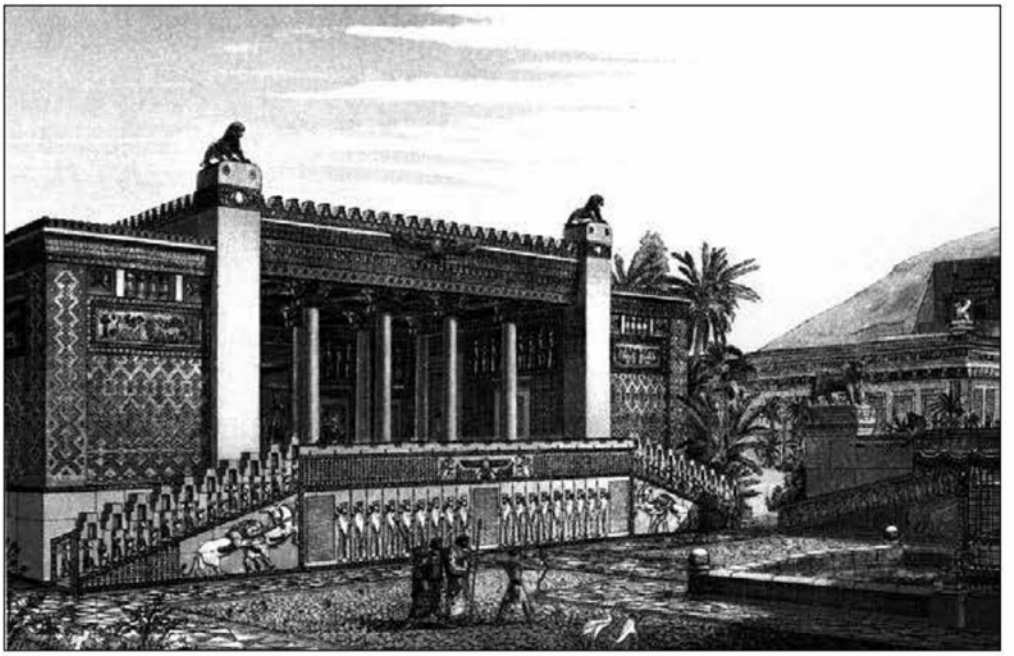

تخت‌جمشید، نمونه بازسازی شده

در شهر قصر بزرگ داریوش اول، خشایارشا، خزینه مرکزی شاهی، تالار برای زن‌ها و بناهای دیگر مسکونی و اداری واقع گردیده بودند. دیوار بناها از خشت خام و جایگاه در و پنجره‌ها از سنگ بنیاد شده‌اند. ساختمان چنین قصر و کشک‌های بزرگ بی‌شبه دانش عمیق هنر معماری و تجربه پرغناوت ساختمانی را تقاضا می‌کرد[۱].

---

۱. دربارهٔ شهرهای ذکر شده نک.:
Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 243-258; История древнего Востока. - с. 656-690.

بیشتر دانشمندان عقیده دارند، که شاهان هخامنشی در تخت جمشید به طور دایمی اقامت نمی‌کردند. این شهر بزرگ قرارگاه تابستانی شاهان به شمار می‌رفت و اکثراً جشن نوروز در تخت جمشید با شهامت و شکوه خاص دایر می‌گردید. این شهر حشمت جلال و قدرت امپراتوری هخامنشی را نشان می‌داد.

اسکندر مقدونی برای پست زدن شکوه و عظمت هخامنشیان و نشان دادن اقتدار و پیروزمندی خود بعد اشغال تخت‌جمشید آن را غارت کرده، آتش زد.

شهرسازی در قسمت شرقی امپراتوری هخامنشی، یعنی در ایران شرقی و آسیای میانه نیز رشد یافته بود. متأسفانه، از سبب دور بودن این منطقه از مرکز امپراتوری هخامنشی سرچشمه‌های تاریخی و مورخان یونان قدیم دربارهٔ شهرهای آن اخبار کافی نداده‌اند. این نقصان را تا اندازه‌ای اطلاعات باستان‌شناسی جبران نموده است.

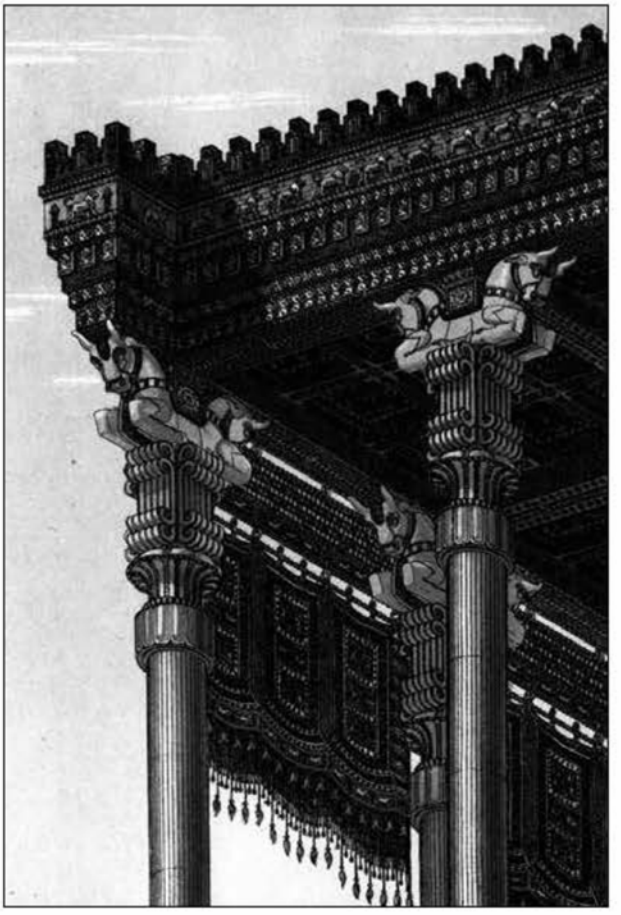

تخت‌جمشید، نمونه بازسازی شده

از روی معلومات سرچشمه‌های خطی، کلان‌ترین شهرهای این منطقه باختر، سمرقند و مرغیان (مرو) بودند. شهر باختر قلعه و دیوار حفاظتی داشته، طبق اطلاعات حفریات باستان‌شناسی تقریباً ۱۲۰ هکتار مساحت را دربرمی‌گرفت. سمرقند نیز دیوار دفاعی و قلعه مستحکم داشته، مساحت آن بشتر از دویست هکتار بود[1]. مرو قدیم از جمله شهرهای بزرگ محسوب می‌شد. خرابه‌های آن با نام گیورقلعه معلوم است. در قسمت شمالی خرابه‌های آن قلعه مستقر بود، که در بالای زیربنای بلند اعمار شده بود. معبد نیز در همین جا واقع گردیده بود. اطراف شهر دیوار بلند داشت. در وادی مرو خرابه‌های یزتپه نیز به همین دوره تعلق دارد.

در برابر شهرهای بزرگ ذکرشده یک سلسله شهرهای نسبتاً خرد نیز وجود داشتند. به این شمار کِیروپول (کوروش‌کده، استروشن کنونی)، خجند، کولاب، قبادیان، خرابه‌های شیرین، نورتپه، بایتودشت و شهرهای دیگر شامل می‌شدند.

در اینجا می‌خواهم چند سخن دربارهٔ شهر کیروپول ابراز نمایم. بعد از در جمهوری عزیزمان مستقر شدن صلح و وحدت ملی کارهای مهمی را در جهت بالا بردن خودشناسی ملی و افتخار وطنداری انجام دادیم. با فرمان رئیس جمهوری تاجیکستان سال ۲۰۰۲ جشن ۲۵۰۰ سالگی استروشن با شکوه تجلیل گردید و مهمانان زیادی از دور و نزدیک و کشورهای خارجی شرکت کردند. این شهر قدیمه در نتیجه آمادگی‌ها به جشن سیمای خود را خیلی دیگرگون کرده، اثرهای زیاد دانشمندان در این موضوع به طبع رسیدند.

سال ۲۰۰۶ جشن ۲۷۰۰ سالگی کولاب یکی از شهرهای مشهور باختر و تاجیکستان کنونی را تجلیل نمودیم. و این جشن نیز برای آبادی این شهر باستانی و تقویه افتخار ملی و وطنداری نقش مهم خواهد داشت.

این جشن‌ها ثمرهٔ استقلال دولتی، حقوق قانونی خلق ما را در تعیین سرنوشت خود نشان می‌دهند. طبق اطلاعات مورخان قدیم، کیروپول را کوروش بزرگ بنیاد کرده بود. کلمه یونانی کیروپول معنی شهر کیر (یا خود کوروش) را دارد. طبق تحقیقات زبان‌شناس معروف ا.بینونیست شکل آریایی این نام کوروش‌کته بود، که معنی شهر کوروش را دارد. به عقیدهٔ اکثر دانشمندان، این شهر در حدود شهر استروشن واقع بود. اما در وقت‌های آخر بعضی دانشمندان درستی اخبار

1. История таджикского народа. - с.214.

مورخان انتیک را زیر شبه گذشتند. آن‌ها معتقدند، که قسمت اول این کلمه با نام کیر(کوروش) هیچ ارتباطی نداشته، به نام قبیله محلی ـ کورو ارتباط داشته، مورخان انتیک اشتباها این نام را به کوروش نسبت داده‌اند. آن‌ها تأکید نموده‌اند، که کوروش هیچ گاه به این منطقه دوردست کیروپول نرفته است. چنین عقیده چندان معتمد به نظر نمی‌رسد. طبق اخبار هرودوت، بعد لیدی را اشغال کردن کوروش در مسیر او چند کشورهای سکایی‌ها واقع بودند. یعنی او از ابتدا نقشه به سکائی‌ها حمله کردن را داشت. کتیسی و کسینوفانس خبر داده‌اند، که کوروش پس از تسخیر باختر به سکایی‌ها حمله کرده، آن‌ها را مغلوب و شاه آن‌ها رمارگ را اسیر می‌کند. کتیبه‌های داریوش اول در کوه بیستون و تخت جمشید از آن شهادت می‌دهند، که او نیت خود را برای تصرف نمودن بعضی کشورهای سکایی‌ها عملی کرده بود. در کتیبه بیستون در ردیف کشورهای تابع هخامنشی‌ها سکه نیز ذکر شده است. سکایی‌ها در شمال آسیای میانه، در آن سوی رودخانه سیر (سیر دریا، سیحون) زندگی می‌کردند. از اینجا چنین برمی‌آید که سکه (یعنی سکستان) گفته همین منطقه را در نظر دارند.

داریوش به مقابل سکایی‌های آن طرف سغد سفر جنگی نموده، آن‌ها را مغلوب کرده است[1]. اخبار فوق اخبار مورخان انتیک را دربارهٔ از جانب کوروش بنیاد شدن شهر کیروپول تصدیق می‌کنند. این شهر به حیث پایتخت نظامی برای حفاظت کردن سرحدهای شرقی امپراتوری اعمار شده بود.

به غیر از کیروپول (کوروش‌کته) در این منطقه باز چند شهرهای کوچک نیز وجود داشتند. یکی از آن‌ها خرابه‌های نورتپه می‌باشد. مساحت آن ۱۸ هکتار بوده، قلعه و دیوار حفاظتی دارد. دمنه شیرین نیز به دورهٔ هخامنشیان متعلق است.

شهر خجند نیز در همین دوره به وجود آمده است. آثار آن در زیر دیوار قلعه خجند کشف شده‌اند. آن شکل مربع داشته، مساحت ۲۰ هکتار دربرمی‌گرفت[2]. در ناحیه پنج شهری وجود داشته، که مساحت آن ۱۰ هکتار بوده، آن دیوار حفاظتی، عمارت‌های زیاد و آتشگاه مقدس داشته است.

---

۱. داود د. کوروش کبیر و مسئله بنیاد شهر کیروپول استروشن // مقام استروشن در تاریخ و تمدن آسیای مرکزی. دوشنبه، ۲۰۰۲، - ص ۳۴-۳۸

2. История таджикского народа, 1998. - с. 271-272.

شهر دیگر در ناحیه قبادیان واقع بود، که خرابه‌های آن با نام قلعه میر معروفند. در کولاب نیز قرن ۷ تا میلاد شهری وجود داشت و نشان آن کورهٔ بزرگ سفال‌پزی می‌باشد. در این باره سفال‌هایی شهادت می‌دهند، که از داخل و اطراف کوره کشف شده‌اند.

قلعه و شهرها در ولایات دیگر آسیای میانه نیز وجود داشتند. در سغد به غیر از سمرقند(خرابه‌های افراسیاب) دمنه یارقرغان نیز به زمان هخامنشیان تعلق دارد. این شهر در وادی قشقه‌دریا واقع بود، قلعه نداشت، اما با دیوار حفاظتی احاطه شده بود، مساحت آن ۳۵ هکتار بوده است.

باستان‌شناسان در خوارزم نیز چند یادگاری متعلق به این دوره را کشف نمودند. بزرگترین آن‌ها خرابه کَلَلی‌گیر می‌باشد. قلعه آن بزرگ بوده، از تالار ستوندار و عبادتگاه عبارت بود. به عقیدهٔ حفار این یادگاری یو. ا. راپوپرت، نقشه آن به پاسارگاد و تخت جمشید شباهت دارد. سرستون‌های این یادگاری‌ها در شکل سیمرغ شاخدار به یکدیگر خیلی مشابه می‌باشند. در خوارزم یک شهر دیگر (دمنه کیوزلیگیر) وجود داشت، که دارای دو ردیف دیوار و در بین آن راهرو بود. مساحت آن هزار به پانصد متر بوده، دیوار حفاظتی آن دارای برج بوده است. بنای دیگر استحکامدار در خوارزم با مساحت دوهزاروصد متر از طرف باستان‌شناسان کشف گردیده است. در قسمت شمالی پارت، شهری (دمنه الکن‌تپه) وجود داشته است، که دارای قلعه بزرگ و دیوار حفاظتی بوده است.

ظرف‌های سفالی و دیگر اشیا و اسباب بازیافت گردیده در محل‌های در بالا ذکرشدهٔ باختر، سغد، مرغیان و خوارزم با سبک واحد بنیاد شده‌اند. بنابرین به چنین نتیجه می‌توان رسید، که در اکثریت این کشورهای آریایی تمدن واحد متداول بوده است. در چاچ (تاشکند امروزی) و فرغانه نیز یک سلسله دهکده و شهرک‌های استحکامدار موجود بودند. این واحدهای مسکونی چندان بزرگ نبوده، خانه‌های گلی و زیرزمینی داشتند. بعضی از آن‌ها با دیوار احاطه شده بودند. در اینجا بیشتر ظرف‌های سفالی دستی‌ساخت و قسماً گردونه‌ای کشف شدند، که از ظرف‌های باختر و سغد تفاوت دارند. به جمله این یادگاری‌ها دمنه‌های شش تپه چاچ، ایلتان فرغانه، شوربشت اوش و غیره شامل می‌شوند. برابر یادگاری‌های نامبرشده در آسیای میانه شهر و شهرک، قلعه دهکده‌های استحکامدار و بی‌استحکام زیاد

بودند و خرابه‌های آن‌ها هنوز مورد تحقیق باستان‌شناسان قرار نگرفته‌اند. در پامیر شرقی یک سلسله گورستان‌های این زمان از جانب باستان‌شناسان کاوش شده‌اند. ظرف‌ها و اشیای گوناگون از این محل‌ها کشف گردیده دربارهٔ مدنیت مادی و رسم وآئین اهالی این منطقه اخبار جالب می‌دهند.

در بارهٔ هنر باشکوه تصویری هخامنشیان مصوره‌های برجسته روی دیوارهای تخت جمشید، پاسارگاد، شوش و مقبره‌های صخره‌وی شاهنشاهان شهادت می‌دهند. این تصویرها، پیش از همه، با مقدار و اندازه‌ها و حشمت و سبک ویژهٔ خود بی‌همتایند و با درجه دقیقی انعکاس واقعیت بیننده را متحیر می‌سازد. در مصوره‌ها اساساً صحنه‌های هدیه‌سپاری به شاه، نبرد شاه با شیر و دیگر حیوان‌های واقعی و اساطیری، سربازان فارس و ماد، گردونه‌های دوچرخه جنگی، مراسم‌های گوناگون درباری با شرکت شاه و اعیان و اشراف و منصبداران، بازدید نمایندگان اقوام و کشورهای تابع از دربار و امثال این‌ها تصویر شده‌اند. تصویرهای برجسته روی دیوارهای پهلوی تالار تشریفاتی شاه در تخت جمشید با حشمت و هنر نقاشی بیننده را مفتون می‌سازند. در آن صف طولانی سربازان فارس، سفیران سترپ‌های قلمرو شاه با هدایا با انعکاس همه جزئیات لباس، سلاح، با سبک یگانه تصویر شده‌اند. تصویرها صحنه‌های زنده‌ای را می‌مانند، که گویا یک لحظه از حرکت بازمانده‌اند. یک‌نواختی و تکرار تصاویر حشمت آن‌ها را بیشتر افزوده‌اند.

در تخت جمشید سبک شاهی هنر با حشمت تصویری هخامنشیان تشکل یافته، به معیار عمومی و مشترک برای تمام امپراتوری تبدیل یافته، آن در تمام گوشه و کنار امپراتوری پهناور مورد استفاده قرار گرفته است. در آفریدن این سبک و اصلوب فارس‌ها از تجربه اسلاف خود ـ مادها و دیگر خلق‌های همسایه از قبیل بابلی‌ها و آشوری‌ها به طور فراوان و خلاقانه استفاده کردند. در نتیجه به آن‌ها میسر شده، که یک هنر تصویری با حشمت جدید، یعنی هخامنشی را به وجود آرند، که همتا نداشت. این سبک تا درجه‌ای در بین آریایی‌ها و دیگر خلق‌های همجوار انتشار یافت، که نمونه‌های آن در گورخانه پزیریک آریایی‌های آلتای نیز کشف شده‌اند[1].

1. Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 260.

در مصوره‌های روی دیوار مقبره‌های شاهان هخامنشی صحنه‌های پیروزی آن‌ها در جنگ‌ها و مراسم‌های گوناگون درباری با شرکت شاه تصویر شده‌اند. مصوره‌ها عبارت از متن کتیبه‌هایی می‌باشند، که در پهلوی آن واقع‌اند. یکی از نمونه‌های برجسته این یادگاری‌ها مصوره و کتیبه داریوش اول در کوه بیستون می‌باشد. ارتفاع مصوره آن ۳ متر بوده، آدمان در آن در هجم طبیعیشان تصویر شده‌اند. بالاتر از همه پیکرهٔ اهورا مزدا با بال‌های باز در حلقه آفتاب تصویر شده است، در زیر آن داریوش و دیگر شرکت‌کنندگان صحنه نقاشی شده‌اند. اهورا مزدا با یک دست تاج رمزی ـ حلقه حاکمیت شاهی را به داریوش دراز کرده است و دست دیگرش را بالا برداشته، به او دعای خیر می‌دهد. داریوش دست راستش را برای سجده به اهورا مزدا بالا برداشته، در دست چپ خود کمان را گرفته است. در عقب او دو نفر درباری و در پیش در زیر پایش گوماتای سرنگون‌شده و بعد او نه تن شاهان عصیانگر مغلوب تصویر شده‌اند. اسیران با یک زنجیر دراز گردنبند کرده شده اند[1].

پیکر آدمان، سر و لباس و دیگر علامت‌های خاص آن‌ها چنان دقیق تصویر شده‌اند، که محققین شخصیت دو اشراف در عقب داریوش ایستاده را معین کرده‌اند. یکی از آن‌ها نیزه‌بردار گابری و دیگری کمانور اسپتین می‌باشد، که سردار این واحدهای لشکر شاهی بودند.

هنر ظرف‌سازی از طلا و نقره خیلی رشد کرده بود. این گونه ظرف‌ها ضمن حفریات از ایران و آسیای میانه (خزینه آمودریا) کشف شده‌اند و مخصوصاً جام‌ها(رتان) زرین و نقره‌ای هخامنشی، که در ارمیتاژ، آثارخانه متروپولیتن امریکا و موزیم بریتانیا محفوظند، جالب دقت می‌باشند. قسمت تحتانی این جام‌ها با تصویرهای گوناگون ـ سر شیر، سیمرغ اساطیری مزین می‌باشند. این جام‌ها با مهارت تمام ساخته شده، نمونه برجسته هنر تصویری عملی می‌باشند. آن‌ها با سبک و اصلوب واحد و ویژهٔ هخامنشی ساخته شده اند[2].

ظرف‌های طلایی و نقره‌ای هخامنشی در خزینه آمودریا نیز موجودند. یکی از

---

1. Дандамаев М.А.. Политическая… - с. 99-100.

2. Дандамаев М.А.. Луконин В.Г. Культура и экономика древнего Ирана. - с. 261, 412, 414.

دست بار زرین در از دوره هخامنشی

آن‌ها کوزهٔ زرین می‌باشد. استاد قدیم نوگ دسته را به لب کوزه با تخیلات خیلی جالب و مؤثر پیوست کرده است. نوگ دسته در شکل سر شیر، که لب کوزه را گاز گرفته است، ساخته شده است[1]. در خزینه امودریا دسته نقره‌ای ظرفی موجود است، که در شکل بز کوهی ساخته شده است. در آثارخانه ارمیتاژ دسته به همین شکل آهوی خالدار شبیه بوده موجود است.

مهرهای نایژه‌شکل هخامنشی نیز آثار مهم هنری تصویری عملی می‌باشند. در آن‌ها تصویرهای سنتی ـ شاه در نزد آتشدان مقدس، جنگ شاه با دیوان، مبارزهٔ نیروهای بدی و نیکی در شکل خیوان‌ها ترسیم شده‌اند. در خزینه امودریا مهر ـ انگشتری‌هایی هستند، که در آن‌ها اناهیتا، شیربرزگ و بالدار، گاو نر دوسره، گوزن، شیر و امثال آین‌ها تصویر شده‌اند.

در خزینه امودریا ۲۰۰ عدد اشیای زرین و نقره‌ای موجود است. در بین آن‌ها نسخه کوچک گردونه زرین دوچرخه چهاراسپه، که در بالایش دو نفر اشراف گردونه‌سوار نشسته است، خیلی جالب به نظر می‌رسد.

1. Е. В. Зеймал, Е.Амударинский клад. Каталог выставки. Л., 1979, № 17.

در خزینه امودریا اشیای گوناگون، از جمله مجسمه‌های آدمان، حیوان‌های مقدس، کاسه‌های منقش و مصور دگمه‌های کوچک با تصویر اهورا مزدا، ورقه‌های زرین با تصویر مؤبدان زردشتی، مهر ـ انگشتری‌های مصور، دستمانه‌های نوگشان با شکل سر مار، شیر و دیگر حیوان‌ها موجودند. همه آن‌ها آثار هنر تصویری عملی هخامنشی بوده، با مهارت والا ساخته شده‌اند و دربارهٔ این بخش هنر و عموماً در مورد تاریخ، فرهنگ، معنویات آریایی‌ها اطلاعات جالب و گوناگون می‌دهند. خزینه مذکور سال ۱۸۷۷ در قبادیان کشف شده بود و توسط تاجران بخارا به هندوستان و از آنجا توسط مأموران انگلیس به لندن منتقل گردیده و حالا در موزیم بریتانیا محفوظ است.

هخامنشی‌ها با استناد به فرهنگ و تمدن باستان آریایی خود و استفادهٔ خلاقانه تجربه تمدن‌های همسایه تمدن نوپرداز خود را به وجود آوردند، که بیشتر از ۲۰۰ سال در منطقه بزرگ قارهٔ آسیا همچون دستاورد مهم رایج بود و این تمدن خود را به وارثات خود به میراث گذاشتند.

دولت پارت و تمدن آریایی

ولایت پارت در جنوب و شرق دریای خزر در حوضه رودخانه تجن واقع بوده، در غرب آن با ولایت گرکانیه (گرگان قرون وسطی) و در شرق به مرغیان (مرو) مرز مشترک داشت. پایتخت آن شهر نسا است، که خرابه‌های آن ۱۸ کیلومتر دورتر از شهر عشق‌آباد واقع می‌باشد.

پارت همچون واحد جداگانه اداری هنوز در قرن ۸ـ۷ تا میلاد وجود داشت و به هیئت دولت ماد شامل می‌شد. اهالی آن آریایی بودند.

یونانیان این ولایت را پرفیانه یا پرفیا می‌گفتند. شکل آریایی نام این ولایت پرسه از نام یکی از نواحی باقی‌مانده اقتباس شده، با نام ولایت پارس (فارس)، که در جنوب و غربی ایران واقع است، یکسان و همنوا می‌باشد. متأسفانه، دانشمندانی که به پژوهش این موضوع اشتغال دارند، در مورد سبب یکسان بودن نام این دو ولایت چیزی نگفته‌اند. معمولاً نام‌های جغرافی در بعضی مورد تکرار می‌شوند و این پدیده غیرمعمول به نظر می‌رسد. گذاشته از این، هم پارس‌ها (فارس‌ها) و هم پارتیان از جمله اقوام آریایی بودند و همگونه بودن نام محل‌های مذکور چندان تعجب‌آور نیست. از سوی دیگر، شاید پیدایش نام پرسه (پارت) در جنوب و غرب

آسیای میانه با مسیر حرکت اقوام آریایی، از جمله، فارس‌ها از این منطقه به غرب ایران مرتبط باشد. یعنی پارس‌ها (فارس‌ها) قبل از به ایران غربی رفتن (تقریباً در حدود قرن ۱۱ـ۱۰ تا میلاد یا از این هم پیشتر) یک مدت (شاید طولانی) در این منطقه سکونت داشته‌اند و نام خود را روی آن گذاشته‌اند. این نام در اینجا بعد رفتن پارس‌ها (فارس‌ها) همچنان باقی ماند و یونانیان آن را پرفیا یا پرفیانه (از کلمه پرسه و پرسیان) تلفظ می‌کردند.نام دیگری که در هرده سرزمین وجود دارد "مرو" می‌باشد که در آسیای میانه نام شهر است و در فارس نام ناحیه‌ای به نام "مرودشت" اکنون وجود دارد.

دولت پارت در زمان هخامنشیان نیز وجود داشت و در ردیف سغد و خوارزم به هیئت خشترپنه ۱۷ شامل می‌شد. منبعد این ولایت جزئی از امپراتوری اسکندر مقدونی و دولت سلوکیان شد. راجع به تاریخ دولت پارت، از جلمه، تأسیس آن مورخان قدیم یونان و روم ـ پومپی تروگ سترابن، ژوستینین، پلوتارک، آریانوس و دیگران اخبار داده‌اند. متأسفانه، اخبار آن‌ها خیلی کوتاه، پراکنده، ناروشن و در بعضی مورد خلاف واقعیت و ضد و نقیص می‌باشند. در این مورد همچنین در مأخذهای یهودی (از جمله تلمد)، شامی (سوریه)، چینی، ارمنی و غیره بعضی اطلاعات ذکر شده‌اند. اسناد پارتی از خرابه‌های شهر نسا کشف شده، سکه‌ها و مواد باستان‌شناسی نیز در آموزش این مسئله اهمیت ویژه دارند.

در اواسط قرن ۳ تا میلاد موقع سلوکیان، که در غرب کشورشان به یک‌چند مغلوبیت دوچار شده بودند، خیلی ضعیف گردید. از اوضاع موجوده ولایت‌های شرقی استفاده نموده، از هیئت دولت سلوکیان خارج شده، استقلال خود را اعلان نمودند. به قول پومپی تروگ، نخست اندرگور شاه پارت و بعد دئودوت شاه باختر از تابعیت سلوکیان برآمدند[1]. در واقع باستان‌شناسان دو نوع سکه‌های نقره‌ای پیدا نمودند، که در آن‌ها نام اندرگور ثبت شده‌است. طوریکه معلوم است، با نام خود ضرب کردن سکه علامت مهم استقلال دولتی محسوب می‌شد. اگر اندرگور نام شخصی را که پومپی تروگ ذکر کرده‌است با اندرگور در سکه‌ها ضرب شده یک شخص باشند، پس در دورهٔ این حاکم استقلال گرفتن پارت ثابت می‌گردد. دربارهٔ یک شخص بودن آن‌ها و به پارت تعلق داشتن سکه‌های ذکرشده شبه جدی وجود ندارد. باید یادآور شد، که

1. Колледж М. Парфяне. М., 2004. - с. 11-15.

چند سکه اندرگور در خزینه امودریا موجود است. ولی سکه‌شناسان تأکید کرده‌اند، که در سکه‌ها نام اندرگور بدون عنوان «بسلیوسیس» (شاه) ضرب شده است. شاید در این مورد فقط برآوردن سکه با نام خود همچنین علامت استقلال دولتی مهم بود و اندرگور به سبب هنوز قدرت کافی نداشتن عنوان «شاه» را در سکه ضرب نکرده بود. این مسئله تحقیق بیشتر کارشناسان را تقاضا می‌کند.

اگر اخبار آریانوس صحیح باشد، اندرگور بیش از حد متکبر بود، نسبت به اهالی محلی و قبل از همه، به اشراف سیاست ظالمانه را پیشه کرده بود. این اعمال او باعث برپا شدن شورش مردمی به مقابل مقدونی‌ها گردید. به شورش پیشوایان قبیله پرن‌ها ارشک و برادر او تیریدت راهبری می‌کردند. پرن‌ها در سرحد شمالی پارت زندگی کرده، به اتحاد سه قبیله نه چندان بزرگ شامل می‌شدند.

احتمال شورش ناگهانی نبوده، قبلاً به نقشه گرفته شده بود. اشراف و اهالی محلی از حکمرانی یونانیان ناراضی بوده، برای از ظلم آن‌ها رهایی یافتن در انتظار فرصت مناسب بودند. چنین فرصت وقتی فرا رسید، که سلیوک دوم در جنگ با گل‌ها در آسیای کوچک شکست خورد. پومپی تروگ می‌نویسد، که ارشک بعد شنیدن این خبر به پارت هجوم آورده، اندرگور را به قتل رساند و حاکمیت را به دست گرفت.

در بارهٔ در کدام سال از سلیوکیان جدا شدن پارت در بین دانشمندان عقیده‌های گوناگون وجود دارند. اساساً سه تاریخ ۲۵۶، ۲۵۰، ۲۴۷ تا میلاد[1] ذکر شده‌اند، ولی تا امروز هیچ کدام از آن از طرف عموم اعتراف نشده است. با وجود این اکثریت محققین تاریخ ۲۵۰ یا ۲۴۷ را درست می‌شمارند. همچنین معلوم نیست، که اندرگور بعد چند سال استقلالیت کشور را اعلان کردن از جانب ارشک سرنگون گردید. در بسیار تحقیقات این مسئله صرف نظر شده است. مورخان انتیک نیز در این بابت لب فرو بسته‌اند. به عقیدهٔ م.کالج چنین به نظر می‌رسد، که در بین این دو حادثه وقت زیاد سپری نشده بود. او این حادثه را نخست به سال ۲۴۷ تا میلاد، سپس به سال ۲۳۸ تا میلاد نسبت داده است[2].

در هر صورت، در نتیجه شورش پارت‌ها و پرن‌ها به حکمرانی ۸۰ ساله یونانی‌ها و مقدونی‌ها در این منطقه خاتمه داده شد و نخستین سلاله تاجیکی

---

1. История таджикского народа. т. I. - с. 291.
2. Колледж М. Парфяне. - с. 19.

ایرانی یا خود آریایی بعد از استیلای اسکندر مقدونی و دورهٔ هلینیسم در آسیای میانه و ایران به سر قدرت آمد.

سلوکیان سال‌های ۲۴۶ـ ۲۳۹ تا میلاد برای از مصریان آزاد کردن کشورشان در حال نبرد بودند و از این رو، امکانیت نداشتند، که به مقابل ارشک کدام تدابیر قطعی بیندیشند. با استفاده از چنین اوضاع مناسب ارشکیان حاکمیت خود را مستحکم کرده، ولایت همسایه ـ گرکانیه را اشغال کرده به دولت خود ضمیمه نمودند. این ولایت نسبت به پارت خیلی ثروتمند بود و اکنون ارشکیان می‌توانستند ثروت آن را برای تقویه و تحکیم ارتش خود استفاده نمایند. از سوی دیگر، تصرف نمودن این ولایت راه را به سمت ایران غربی و میان رودان باز نمود.

ارشکیان ۴۷۳ سال حکمرانی کردند. از این مدت بیش از صد سالش را در مبارزه با سلوکیان برای تصرف نمودن ایران سپری نمودند. بعد از انعقاد صلح با پتولمائیس و انجام یافتن جنگ چندین‌ساله با مصریان سلوک دوم سال‌های ۲۳۸ـ۲۳۷ تا میلاد به شرق لشکر کشیده، به پارت حمله کرد. وقوع این حادثه را مورخان به سال‌های دیگر (۲۳۰–۲۲۷، ۲۲۷ تا میلاد) نیز نسبت داده‌اند. هدف سلوک دوم دوباره روی کار آوردن حاکمیت سلیوکیان در این منطقه بود. در این زمان در پارت تیریدت برادر ارشک حکمرانی می‌کرد. او بسیار کوشش کرد، که حمله سلوک دوم را دفع نماید، اما به این موفق نشد. برای از کاملاً محو شدن نجات دادن لشکر خود، او به شمال پارت به سرزمین قبیله‌های اپاسیئوک‌ها عقب‌نشینی کرد. وی در آنجا دوباره نبرد فراهم آورده، لشکر خود را مستحکم نمود و آن امکان داد، که او در جنگ‌های بعدی بر سلیوک دوم پیروز گردد. در همین وقت در سوریه شورش‌ها بوقوع آمدند و سلیوک دوم مجبور شد جنگ را با پارت قطع نموده، برای فرو نشاندن آشوب‌ها به آنجا برگردد. دربارهٔ حمله سلوک دوم به پارت ژوستینین خبر داده است[1].

بعد این حادثه مراسم با شکوه به تخت نشستن تیریدت برگزار شد. مراسم جلوس شاه در آتشکدهٔ شهر اَسَک برگزار شد. در زمان حکمرانی تیریدت پایتخت به شهر هیکاتمپل، که در جنوب و شرق دریای خزر واقع بود، منتقل شد. بعد از مرگ تیریدت (سال ۲۱۱ تا میلاد) اَرتَبان اول (سال‌های ۲۱۱ـ۱۹۶ تا میلاد) به

1.نک.: История Ирана. - с. 90; История таджикского народа. т. I. - с. 297-299.

تخت نشست. در زمان حکمرانی او پارت‌ها مرزهای دولت خود را در سمت غرب توسعه داده، پایتخت ماد شهر هنگمتنه را اشغال نمودند. اما حکمرانی ارتبان اول در اینجا زیاد ادامه نکرد. سال ۲۰۹ تا میلاد آنتیوخوس سوم به شرق لشکر کشیده، هنگمتنه را اشغال نمود. ارتبان اول به پایتخت عقب نشینی نمود. آنتیوخوس سوم تهاجم خود را ادامه داده، گرکانیه و شهر هیکاتمپل را نیز اشغال کرد. ارتبان اول مجبور شد حاکمیت عالی سلوکیان را رسماً اعتراف نماید.

یکی از مهمترین مراحل تاریخ پارت با نام شاه میتریدت (مهرداد ـ سال‌های ۱۷۳–۱۳۸ تا میلاد) مرتبط می‌باشد. پومپی تروگ او را «شخص فوق‌العاده جسور...» گفته است. محض در دورهٔ حکمفرمای او حدود دولت پارت به شرق و مخصوصاً به غرب توسعه پیدا کرد.

نمونه‌ای از هنر اشکانیان در شهر نسا

او نخست به باختر حمله کرده، مرو را فتح نمود. بعد سال‌های ۱۴۸ـ۱۴۷ تا میلاد به غرب لشکر کشیده، کشور ماد را تصرف نمود. تسخیر ماد راه را به جنوب و غرب ایران و میان رودان باز کرد. سلیوکیان، که قبل از آن در جنگ با پتولمایی‌ها و در آسیای کوچک شکست خورده بودند، خیلی ضعیف شده، اقتدار مقاومت با پارت‌ها را نداشتند. یک سلسله ولایت‌ها ـ ایلام، پارس، خرکینه از اطاعت آن‌ها برآمده بودند[1]. این هرج و مرج و پراکندگی به منفعت پارت‌ها بود. آن‌ها ارتش بزرگ تدارک و تجهیز نموده، بر رقیبان خود برتری نظامی پیدا کردند. نه سلیوکیان و نه ولایت‌های از اطاعت آن‌ها برآمده، نیرو و امکان مقاومت با پارت‌ها را نداشتند.

بعد دولت ماد را اشغال کردن مهرداد اول عنوان «پادشاه بزرگ» را گرفت. سال ۱۴۱ تا میلاد او به میان رودان حمله نموده، نخست کلان‌ترین شهر این منطقه سلوکیه ساحل دجله، سپس شهر شوش را اشغال کرد. این پیروزی مهم پارت‌ها بود. آن‌ها تمام ایران را از یونانیان و مقدونی‌ها آزاد کرده، یک دولت نیرومند و پهناور آریایی‌ها را تأسیس کردند. پارت به مثل روم نیرومندترین دولت آن دور و زمان محسوب می‌شد.

سلوکیان با وجود خیلی ضعیف بودن هنوز هم امید داشتند، که ولایت‌های شرقی را بازپس بگیرند. سال ۱۴۰ تا میلاد با کمک یونانیان بومی شاه سلوکیان دمتریوس دوم به مقابل پارت‌ها وارد نبرد گردید. او در ابتدا چند پیروزی به دست آورد. اما وقتی که مهرداد اول نیروهای اساسی ارتش خود را وارد عمل نمود، دمتریوس دوم مقاومت نکرده، شکست خورد و پارت‌ها حاکمیت خود را مجدداً در سراسر ایران غربی و میان رودان جاری نمودند.

خدمت مهرداد اول برای پارت‌ها و عموماً خلق‌های آریایی خیلی بزرگ بود. او پارت را از یک ولایت نه چندان بزرگ به دولت پهناور و مقتدری تبدیل داد، که از سرزمین‌های باختر تا میان رودان را شامل می‌شد. بعد استیلای یونانیان و مقدونی‌ها این مهم‌ترین پیروزی خلق‌های آریایی بود. ارشک پارت‌ها را از اسارت یونانیان آزاد کرد و مهرداد اول آن‌ها را به حکمران یک منطقه بزرگ مبدل نمود.

---

1. История Ирана, 1977. - с. 90-91.

به نظر چنین می‌رسد، که سلوکیان دیگر نیرو و امکان بازپس گرفتن ولایت‌های شرقی خود را نداشتند. زیرا آن‌ها همه ولایت‌های خود را از دست داده، تنها در سوریه حکمرانی می‌کردند و با درگیری‌های درباری مشغول بودند. اما صرف نظر از این وضعیت دشوار و ناگوار برای سلوکیان آنتیوخوس هفتم لشکر زیاد جمع نموده، سال ۱۳۱ تا میلاد به پارت حمله نمود. یونانیان مقیم این منطقه به امید دوباره برقرار کردن سلطه خود او را همه‌جانبه پشتیبانی کردند و به ارتش آنتیوخوس هفتم همراه شدند. پادشاه پارت در این سال‌ها فرهاد دوم (فرات ۲ سال‌های ۱۳۸–۱۲۸ تا میلاد) بود. در سه جنگ پی در پی ارتش آنتیوخوس هفتم غلبه به دست آورد. او نخست بابل، بعد ماد را اشغال کرده، به حدود پارت داخل شد. آنتیوخوس هفتم برای زمستان‌گذرانی سربازان خود را در ولایت پارت مستقر کرد. پارت‌ها مثل همیشه به طرف شمال به نزد قبیله‌های صحرانشین آریایی عقب نشینی کردند و فرصت مناسب را برای به هجوم جوابی گذشتن انتظار بودند. چنین فرصت به زودی فرا رسید. سربازان در ولایت پارت مستقرگردیده، اهالی بومی راظلم و غارت و تاراج می‌کردند. چنین اعمال باعث اعتراض و ناراحتی اهالی گردیده بود. با استفاده از این اوضاع فرهاد دوم توسط گماشتگان خود اهالی را برای برپا نمودن عصیان بر ضد سربازان آنتیوخوس هفتم دعوت نمود.

شورش بوقوع آمد و پایگاه‌های نظامی یونانیان تحت محاصره قرار گرفت. آنتیوخوس هفتم با دسته خود به کمک نظامیان یونانی آمد. اما در جنگ به نیروهای اساسی پارت‌ها شکست سخت خورده، هلاک شد.

ارتش پارت دوباره بابل را اشغال نمود. راه به سوی سوریه باز گردیده بود. سلوکیان دیگر مجال مقاومت کردن را نداشتند. آخرین امید یونانیان بابل و میان رودان، که می‌خواستند با کمک لشکر آنتیوخوس هفتم حاکمیت از دست رفته خود را در منطقه برقرار کنند، برباد رفت.

بدین ترتیب جنگی، که ۱۲۹ سال میان سلوکیان و پارت ادامه داشت، با پیروزی کامل پارت‌ها به انجام رسید. دولت سلوکیان، که وارث امپراتوری جهانشمول اسکندر مقدونی در شرق بوده، تمام میان رودان، ایران و آسیای میانه را دربرمی‌گرفت، از عرصه تاریخ ناپدید گردید. سال ۱۳۰ میلادی آخرین ملک سلوکیان سوریه شمالی نیز به دولت پارت ضمیمه گردید. بخش عمدهٔ دولت

سلوکیان ـ ایران و میان رودان به دولت پارت ملحق شدند. باز در این منطقه مثل دورهٔ مادها و هخامنشیان آریایی‌ها در سیمای پارت‌ها حکمران گشتند.

فرهاد دوم نیت داشت به سوریه حمله نماید. اما وضعیت در شرق مملکت متشنج گردید و او مجبور شد با لشکر خود به آنجا رهسپار شود. در همین ایام در آسیای مرکزی حرکت بزرگ قبیله‌های کوچی جریان داشت و در نتیجه این حادثه امواج عظیم کوچیان عازم سرزمین‌های آسیای میانه گردیدند. یکی از موج‌های این حرکت در شخص تخاری‌ها (یوتج‌ها) دولت یونانی و باختری را از بین برد. در سرحد شمالی پارت سکایی‌ها پیدا شدند. ژوستینین (۱۲، ۱، ۱ـ۳) مطلبی را می‌آرد، که مطابق آن فرهاد دوم برای مبارزه بر ضد آنتیوخوس هفتم سکایی‌ها را به کمک دعوت می‌کند. اما آن‌ها زمانی حاضر می‌شوند، که جنگ به سود پارت‌ها به انجام رسیده بود. سکایی‌ها طبق قرارداد قبلی حق خود را طلب می‌کنند. ولی پارت‌ها آن‌ها را در عمداً به تأخیر گذاشتن کمک متهم نموده، حق نمی‌دهند. سکایی‌ها ناراحت و غضبناک گردیده، بلا فاصله از متفق به دشمن تبدیل یافتند و سرزمین‌های پارت را غارت کردند. فرهاد برای جلوگیری نمودن از این تاراج‌گری‌ها به سکایی‌ها حمله کرد. در هیئت لشکر او سربازان مزدور یونانی هم بودند. ژوستینین آن‌ها را اسرای در جنگ آنتیوخوس هفتم به دست فرهاد افتاده می‌داند. در هر صورت یونانیان وقتی از پیروزی سکایی‌ها آگاه شدند، به طرف سکایی‌ها گذشته، به مقابل پارت‌ها به جنگ آغاز نمودند.

در این جنگ پارت‌ها شکست خوردند و شاه آن‌ها فرهاد دوم کشته شد. اگر اخبار یوخیای انتیوخوس صحیح باشد، بعد این جنگ در دوام چندین سال تا زمان به تخت نشستن مهرداد دوم پارت‌ها مجبور بودند، که به سکایی‌ها هر سال باج (یا غرامت جنگ) سپارند. طبق اخبار ژوستینین، «سکیف‌ها» (یا خود سکایی‌ها) بعد این جنگ شهر و دهات پارت را غارت کرده، به محل زیست خود برگشتند[1].

از اخبار ژوستینین چنین برمی‌آید، که این حوادث در حدود پارت و نواحی حوالی آن بوقوع آمده‌اند. اما دقیقاً معلوم نیست، که سکایی‌های در این رویدادها شرکت کننده در آن سال‌ها در نواحی سرحدی شمال پارت یا جنوب آن کشور

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 128-129.

زندگی می‌کردند. حوادثی، که بعداً، در دورهٔ مهرداد دوم میان پارت و سکایی‌ها رخ دادند، از آن شهادت می‌دهند، که سکایی‌ها در نواحی سرحدی جنوب پارت سکونت داشته‌اند و در همان ایام ولایت دراگینه را اشغال کرده بودند و آن منبعد نام سکستان (سیستان قرون وسطی) را گرفت. تفصیلات و طریق به این ولایت آمدن آن‌ها معلوم نیست.

اگر در نظر داشته باشیم، که فرهاد دوم آن‌ها را برای کمک در جنگ بر علیه آنتیوخوس هفتم دعوت کرده باشد، پس آن‌ها متفق بوده‌اند. بنابرین، می‌توان فرضیه‌ای پیشنهاد نمود، که این سکایی‌ها از نواحی شمال پارت با موافقت شاهان آن کشور به نواحی جنوب سکونت گزیده‌اند. شاید آن‌ها در جنگ‌های قبل از این با سلوکیان به وقوع آمده، به پارت‌ها کمک کرده بودند و همچون پاداش خدمت اجازت گرفته بودند، که در نواحی جنوب ساکن شوند.

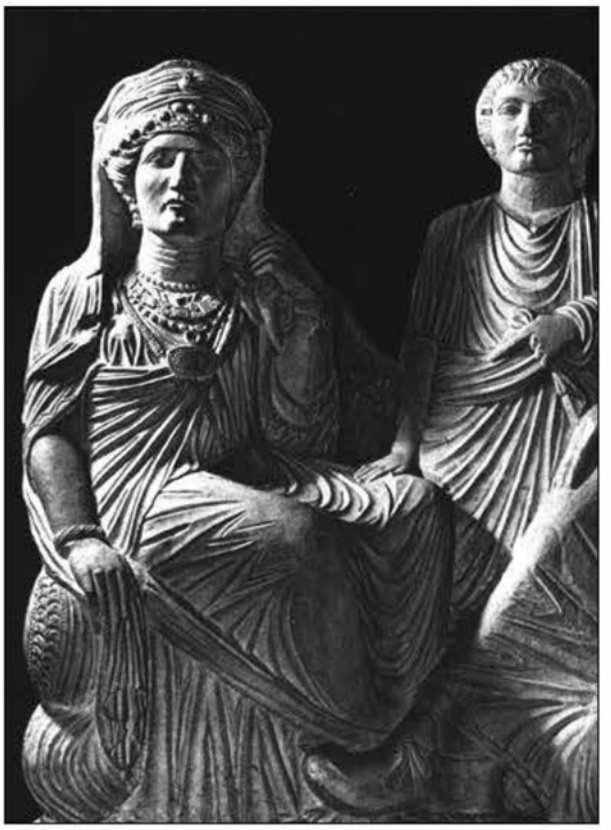

چهره بانوان اشکانی در شهر پالمیر

بعد از مرگ فرهاد دوم عموی او ارتبان ۲ (سال‌های ۱۲۸ـ۱۲۳ تا میلاد) به تخت نشست. تخاری‌ها، که تقریباً در سال‌های ۱۳۰ باختر را اشغال کرده بودند، مرو و آریه را (هرات قرون وسطی)، که در اختیار پارت قرار داشت، نیز به تصرف خود درآوردند. ارتبان دوم کوشش کرد، که سکایی‌ها را سرکوب کرده، ولایت‌های شرقی را از دست تخاری‌ها بازپس بگیرد. اما از اخبار خیلی مختصر و پراکندهٔ مورخان قدیم چنین برمی‌آید، که او کاملاً به این مقصد خود نایل نگردید. به قول ژوستینین (۱۱، ۲، ۱)، او در یکی از جنگ‌ها با قبیله تخاری‌ها از دستش زخم برداشت و مدتی بعد وفات کرد. بعد او پسرش مهرداد دوم (سال‌های ۱۲۳ـ۸۷ تا میلاد) پادشاهی کرد[1].

مهرداد دوم شخص بااستعداد و جسور بود. در دورهٔ سلطنت او دولت پارت خیلی نیرومند و توانا گشت. بیهوده نیست، که معاصرانش به او لقب «بزرگ» را داده بودند. او هم در شرق و هم در غرب سرزمین‌هایی را، که پارت‌ها از دست داده بودند، دوباره بازپس گرفت. در غرب ولایت خراکینه نیرومند گردیده، نفوذ خود را به شمال میان رودان گسترش داده، نیت داشت که آن را اشغال نماید.

به مهرداد میسر شد، خراکنیه را به زیر اطاعت خود درآرد. او بابل را مجدداً اشغال کرده، شهر دوره اروپاس را نیز تصرف نمود. به ارمنستان حمله کرده، شاه آن آرتوزد را شکست داد و پسر او را به گروگان گرفت[2]. با اعمال چنین تدابیر او نفوذ و حاکمیت پارت را در این منطقه کاملاً برقرار کرد.

در شرق کشور نیز او به دستاوردهای قابل ملاحظه نایل گردید. ژوستینین (۱۱، ۱، ۵) خبر داده‌است، که «او چند بار بر ضد سکیف‌ها (سکایی‌ها) جنگید و پیروز گردید». در نتیجه این جنگ‌ها سکایی‌ها در ارخازیه ودرانگینه (سکستان ـ سیستان منبعده) قرار گرفته، تاخت و تاز را به نواحی پارت قطع کردند و حاکمیت عالی مهرداد را اعتراف نمودند.

به این شاه میسر گشت، که ولایت‌های آریه (هرات)، پرسوا (در جنوب پارت) و مرو را دوباره اشغال نموده، به دولت خود ضمیمه نماید. این دستاوردها موقع پارت را در این منطقه مستحکم کردند. سال ۹۴ تا میلاد شاه ارمنستان وفات

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 129.
2. Колледж М. Парфяне. - с. 26.

کرد. از این وضعیت استفاده کرده، مهرداد دوم پسر ارتوزد تیگرن دوم‌را، که چون گروگان در اسارت او بود، به تخت ارمنستان نشاند. در نتیجه چنین عمل نفوذ پارت در قفقاز و آسیای کوچک بالا رفت[1].

در آمد سخن باید ذکر نمایم، که نام شاه ارمنستان ارتوزد نام آریایی است. یعنی این سلاله آریایی بود. طوری‌که در جستارهای گذشته متذکر شده بودیم، ارمنستان هنوز در زمان مادها به هیئت دولت آن‌ها با نام اورارتو شامل می‌شد و در آنجا سلاله‌های آریایی مادی و بعد آن‌ها آریایی هخامنشی حکمرانی می‌کردند. طوری‌که بعداً خواهیم دید، حکمفرمایی آریایی‌ها در سیمای شاهزاده‌های پارتی در این کشور باز چندین سده ادامه پیدا کرد.

مقام و مرتبه بلند مهرداد دوم در عنوان او نیز منعکس گردیده بود. در میان شاهان پارت او نخستین در پیروی به هخامنشیان عنوان «شاهنشاه» (شاه‌شاهان) را بخود اختصاص داد و با این عنوان سکه ضرب کرد.

از سال ۹۲ تا میلاد در تاریخ پارت مرحله نوین آغاز می‌گردد. این مرحله با گسترش یافتن نفوذ روم به شرق مربوط می‌باشد. همان سال برای بار نخست روم با پارت در مقابل هم قرار گرفتند. سفارت پارت‌ها در ساحل رودخانه فرات با سرلشکر مشهور رومی سوله مذاکرات انجام داد. نتایج این مذاکرات معلوم نیستند، اما از روند حوادث منبعده می‌توان به خلاصه‌ای آمد، که روم می‌خواست بهر وسیله به متفق گردیدن شاه پانت و ارمنستان و پارت ممانعت ایجاد نماید. احتمال نتیجه همین مذاکرات بود، که مهرداد دوم از کمک کردن به شاهان پانت و ارمنستان در مبارزهٔ آن‌ها بر ضد روم در آسیای کوچک خودداری نماید. شاید در این مذاکرات دربارهٔ سرحد بین این دو دولت مقرر نمودن رودخانه فرات نیز سخن رفته باشد.

بعد مرگ مهرداد دوم وضعیت داخلی پارت بی ثبات گردید. در داخل دربار مبارزه برای تاج و تخت شاهی در بین گروه‌های گوناگون خیلی شدت گرفت. در یک مدت نچندان طولانی شاهان گاترز اول، سیناتروک، آراد اول یکدیگر را عوض کردند. در زمان سلطنت آن‌ها هیچ گونه رویداد مهم سیاسی بوقوع نیامد. در هر صورت، در این مورد هیچ آگاهی در میان نیست.

---

1. История таджикского народа. т. I, 1963. - с. 362.

چهره بانوان اشکانی در شهر پالمیر

روم حرکت استیلاگرانه خود را به شرق بطور فعال ادامه می‌داد. آن هنوز سال ۱۳۰ تا میلاد شمال سوریه را اشغال کرده بود و در اینجا آخرین نمایندگان سلاله سلوکیان تا سال ۶۴ تا میلاد از نام امپراتور روم حکمرانی می‌کردند. رومی‌ها به آسیای کوچک تجاوز نموده، به استیلای آن مشغول بودند. روند حوادث از آن شهادت می‌داد، که رومی‌ها نیت در آن طرف فرات آرام ایستادن را ندارند. مقصد نهایی آن‌ها اشغال کردن آسیا و تکرار کردن راه استیلاگرانه اسکندر مقدونی بود. اما آن‌ها برای عملی کردن این نقشه خود عجله نداشتند و فرصت مناسب را انتظار بودند.

پارتی‌ها نیز نمی‌خواستند با امپراتوری مقتدری به مانند روم برخورد داشته باشند. سال ۶۵ تا میلاد بار نخست در ساحل فرات میان روم و پارت جنگ درگرفت، که در آن رومی‌ها برتری داشتند[1]. بعداً میان آن‌ها بعضی مناقشه‌های

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 139.

دیگر سیاسی نیز رخ دادند، اما آن‌ها با راه مذاکرات حل و فصل گردیدند.

اوضاع داخلی پارت در این سال‌ها چندان باثبات نبود. در نتیجه مبارزه‌ها و توطئه‌های داخل درباری فرهاد سوم کشته شد. بعد درگیری‌ها در بین دو پسر او، یکی از آن‌ها آراد دوم (سال‌های ۵۷ ـ ۳۸ تا میلاد) حاکمیت پارت را به دست گرفت. سال ۵۴ تا میلاد روم لشکر بزرگی را برای حمله کردن به پارت به میان رودان آورد، اما با سبب‌های نامعلوم حمله را موقوف گذاشته، زمستان را در سوریه سپری کرد. شاه پارت آراد دوم نیز برای جنگ با لشکر روم آمادگی و تدارک نمود.

سپاه اساسی پارت‌ها تحت سروری آراد دوم به ارمنستان وارد گردید. در میان رودان لشکر نچندان بزرگ با سروری سوران (سرین) مستقر شد. به عقیدهٔ محققین، آراد دوم گمان داشت، کراسوس از طریق ارمنستان به عقبگاه میان رودان گذشته، بعد به مرکز آن و ایران حمله می‌کند. این راه خیلی دور، ولی به عقیدهٔ محققین، بی‌خطر بود و امکان نمی‌داد، که نیروی سوارنظام پارت‌ها عملیات باثمر انجام دهند[1]. اما این فکر چندان معتمد به نظر نمی‌رسد. چون لشکر کراسوس در سوریه و دسته‌های جداگانه‌اش در شهرهای شمال میان رودان مستقر شده بودند. برای راه طولانی و صعب‌العبور را طی کرده، ابتدا به شمال و شرق رفته، بعد به جنوب برگشته وارد میان رودان شدن هیچ ضرورت نداشت. از این رو، به ارمنستان رفتن قوه‌های اساسی لشکر پارت شاید کدام یک سبب دیگر داشته باشد. احتمال دارد، این کار با مقصد به اشتباه انداختن دشمن انجام داده شده، قوه‌های اساسی را در میان رودان گذاشته بودند و شاید هم آراد از خطر حمله ارمنستان به اینجا با لشکر آمده بود. در هر صورت، این مسئله تحقیقات علاوه‌گی را تقاضا می‌کند.

کراسوس راه کوتاه را از طریق صحراهای میان رودان انتخاب کرد. جنگ اساسی در بین دو لشکر بتاریخ ۶ ماه می‌سال ۵۳ تا میلاد در حوالی شهر کَره در شمال میان رودان به وقوع پیوست. سواران کمانور لشکر سوران رومی‌ها را احاطه نموده، تیرباران کردند. بنابر در یک جا جمع آمدن رومی‌ها باعث تلفات زیاد دادن آن‌ها گردید. پسر کراسوس موسوم با پوبلی کراسوس با ۶ هزار سرباز سواره و پیاده وارد میدان نبرد گردید. پارت‌ها به عقب گشته، فرار را وانمود کردند. این عمل پسندیدهٔ قبیله‌های کوچی بود. بعد در بیابان سرسان و سرگردان

1. История таджикского народа. т. I, - с. 363.

چهره مرد اشکانی

و خسته شدن دشمن، آن‌ها ناگهان از چار طرق به سر دشمن می‌ریختند. این بار نیز آن‌ها همین اصول جنگ را استفاده کرده، لشکر کراسوس را احاطه و تارومار کردند. از ۶ هزار نفر سرباز رومی در این جنگ ۵،۵ هزار نفر کشته شدند. بعد از این پارت‌ها به نیروی اساسی رومی‌ها تحت فرماندهی کراسوس پدر حمله کرده، آن‌ها را نیز شکست دادند. کراسوس ۴ هزار زخمی را در میدان جنگ گذاشته، در قلعه شهر کره پنهان شد.

اما بنابر نبودن مواد غذایی رومی‌ها زود شهر را ترک کردند. از ۴۰ هزار نفر سرباز روم، که در این جنگ خونین شرکت کرده بودند، تنها ۱۰ هزار نفر به سوریه سلامت برگشتند، ۲۰ هزار نفر کشته و ۱۰ هزار نفر به اسارت پارت‌ها افتادند[1].

1. История Ирана. - с. 94; Гафуров Б. Таджики. - с. 139-140; История таджикского народа. т. I. - с. 363.

این جنگ اهمیت بزرگ تاریخی داشت. شکست خوردن لشکر تا این زمان مغلوب‌ناپذیر رومی‌ها به آبروی اعتبار این دولت بزرگ ضربه مرگ‌آور وارد کرد، راه حرکت آن‌ها را به سوی شرق مسدود نمود. آن همچنین توازن قوه‌ها را در قسمت شرقی دریای مدیترانه به وجود آورد، که منبعد به مدت ۲۷۶ سال بی‌تغییر جدی ادامه نمود و بقای بیش از دو قرنی دولت پارت را در سرحدهای سابق آن تأمین نمود. رومی‌ها آرزوی تکرار کردن راه لشکرکشی اسکندر مقدونی را به اعماق آسیا از سر دور انداختند.

آن‌ها محدودهٔ عملیات خود را با شرق نزدیک و آسیای کوچک محدود نمودند. این مغلوبیت بی‌سابقه در ذهن رومی‌ها چنان تأثرات منفی گذاشت، که آن‌ها آن را تا آخر موجودیت امپراتوری فراموش کرده نتوانستند.

بعد چنین پیروزی مهم آبرو و موقع پارت‌ها در شرق و غرب باز هم مستحکم‌تر گردیده، در دل دشمنان هراس انداخت.

تا زمان جنگ نزد کره میان روم و پارت روابط دیپلوماتیک و سیاسی تقریباً وجود نداشتند. روم، که دورهٔ رشد و اعتلای خود را از سر می‌گذرانید، دربارهٔ همسایه شرقی خود تصورات درست نداشت و آن را چندان محلی هم نمی‌گذاشت. چنین بی‌توجهی هنگام ملاقات در سفارت پارت با سرلشکر رومی سوله سال ۹۲ تا میلاد ظاهر شده بود و مورخان قدیم به این نکته اشاره کرده‌اند. پارت‌ها نیز دربارهٔ همسایه توانای غربی خود تصورات درست و اطلاعات کافی نداشتند و منتظر چگونه صورت گرفتن حوادث منبعده بودند.

بعد جنگ برای رومی‌ها فاجعه‌بار نزد کرّه در مناسبات این دو دولت ابرقدرت زمان تغییرات کلی و بنیادی فرا رسید. رومی‌ها با چشم سر دیدند و در جسم خود قدرت جنگی آریایی‌ها را در سیمای پارت‌ها احساس کردند. آن‌ها درک نمودند، که با رقیب توانایی طرف می‌باشند. پارت‌ها با وجود پیروزی مهم جنگ را ادامه ندادند و دشمن در حال فرار را دنبال نکردند و به سرزمین‌های در زیر تصرف روم داخل نشدند. این اشتباه نظامی آن‌ها بود یا دیگر سبب‌های واقعی داشت، به ما معلوم نیست. محققین به این سؤال پاسخ صحیح نداده‌اند. به نظر چنین می‌رسد، که پارت سیاست تا اندازه‌ای دفاعی را پیش گرفته، وظیفه اساسی خود را در دفاع کردن قلمرو دولت خود از حمله روم می‌دید. اما رومی‌ها بعد از ضربه کرّه به خود

آمدن پیوسته آرزو می‌کردند، که به قلمرو دولت پارت داخل شده، حدود امپراتوری خود را در شرق وسعت دهند.

بعد ۱۱ سال حادث مذکور پارت‌ها سیاست غربی خود را فعال نموده، در جنگ داخلی روم جمهوریت خواهان را دستگیری کرده، در جنگ نزد فلیپ در مقدونیه (سال ۴۲ تا میلاد) پشتیبان آن‌ها شدند. محض از برکت پیروزی در این جنگ آکتاویانوس اوگوست چندی پس امپراتور روم شد[1]. در برابر روابط دیپلوماتیک درگیری‌های مسلحانه نیز در بین این دو دولت زود زود رخ می‌دادند. صحنه این درگیری‌ها اساساً شرق نزدیک و آسیای کوچک بود.

سال ۴۰ تا میلاد پارت‌ها با مقصد از شرق نزدیک و آسیای کوچک بیرون راندن رومی‌ها آغاز به جنگ نمودند. آن‌ها فلسطین، قسمت اعظم سوریه و آسیای کوچک را اشغال کردند. ساکنان این منطقه‌ها، که از جبر و ظلم سربازان رومی رنج و عذاب می‌کشیدند، آمدن پارت‌ها را به خوشنودی استقبال کردند. اما پارت‌ها نتوانستند موقع خود را در این کشورها تحکیم بخشند. مدعیهای تخت و تاج در روم به مبارزه‌های داخلی خاتمه داده، با هم متفق گردیده و آنتونیوس سرلشکر وینتدیه را با لشکر به آسیای کوچک اعزام نمود. در چندین جنگ با او پارت‌ها شکست خوردند و مجبور شدند، که آسیای کوچک را ترک کنند. به زودی رومی‌ها سوریه را نیز اشغال کردند. در جنگ خونین نزد گندره در سال ۳۸ تا میلاد پارت‌ها متحمل شکست جدی گردیدند[2].

در این سال‌ها در پارت در بین دو گروه درباریان و اشراف ـ رومی‌گرایان و وطن‌خواهان مبارزه جریان داشت. پیروزی رومی‌ها در گندره به منفعت رومی‌گرایان بود. در سال ۳۷ تا میلاد فرهاد چهارم پدر خود آراد دوم را به قتل رسانده، تخت و تاج را به دست آورد. طبق معلومات مورخان قدیم، فرهاد چهارم شخص خیلی ظالم بود. باوجود این در دورهٔ سلطنت او پارت موقع مستحکم داشت. او در جنگ با رومی‌ها نیز پیروزی‌های زیاد به دست آورد.

آنتونیوس از غلبه نزد گندره روح تازه گرفت و سال ۳۶ تا میلاد با لشکر ۱۰۰ هزارنفری به پارت حمله کرد. او با لشکر خود در بندر زیوگاما در شمال سوریه

---

1. История таджикского народа. т. I. - с. 364.
2. История Ирана. - с. 95.

فرود آمده، از طرف جنوب ارمنستان به ماد، به پایتخت اتراپتینه (آذربایجان قورن وسطی) شهر فرآسپه حمله کرده، آن را محاصره نمود. در این حال پارت‌ها به دسته رومی‌ها، که منجنیق و دیگر سلاح‌های سنگین دیوارشکن را حمل می‌کردند، حمله کرده، آن‌ها را نابود نمودند. با وجود محاصرهٔ طولانی اشغال شهر فرآسپه به رومی‌ها میسر نشد و آن‌ها مجبور شدند محاصره را قطع کرده، عقب‌نشینی کنند. در وقت محاصره و مخصوصاً عقب‌نشینی سوارگان پارتی پیوسته به رومی‌ها حمله‌های ناگهانی کرده، سربازان آن‌ها را نابود می‌کردند.

رومی‌ها از گرسنگی و مشکلات راه‌های صعب‌العبور کوهی اذیت کشیده، با دشواری به سوریه برگشتند. آن‌ها در این جنگ بیشتر از ۴۰ هزار نفر سرباز خود را تلف دادند[1]. بعد جنگ نزدکره این دومین شکست جدی رومی‌ها بود. پارت‌ها بار دیگر جسارت و مهارت جنگی خود را نمایش دادند.

بعد به تخت امپراتوری نشستن آکتاویانوس اگوست در مناسبات بین روم و پارت تغییرات جدی به عمل آمد. روم از سیاست اشغالگرانه در شرق دست کشیده، راه مصالحه و مذاکرات را پیش گرفت. سبب این سیاست به شکست مواجه گردیدن روم در جنگ‌های پارت بود. روم دیگر قدرت با پارت جنگیدن را نداشت. بنابر این سال ۲۰ تا میلاد میان این دو دولت ابرقدرت صلح‌نامه به امضا رسید. به علامت اظهار خیرخواهی فرهاد چهارم به روم رمز سلحشوری آن عقاب‌های نقرگی و اسرای نظامی را مسترد نمود.

فرهاد چهارم این سیاست روم را با خوشنودی پذیرفت. او با کنیزدختر رومی موسه، که اگوست به او هدیه کرده بود، ازدواج نمود. همچنین او چار پسرش را با اهل خانوادهاش به روم فرستاد. رومی‌پرست شدن فرهاد چهارم جنبه سیاسی داشت. روم دولت توانا بود و در مورد ضرورت برای نگاه داشتن تاج و تخت او می‌توانیست به روم تکیه کند. بعد استقرار صلح فرهاد چهارم ۱۸ سال دیگر حکمرانی کرد و در این مدت میان روم و پارت هیچ گونه اختلاف یا درگیری جدی مسلحانه بوقوع نیامد[2].

حوادث منبعده رخداده نشان دادند، که سیاست رومی‌گرایی فرهاد چهارم

---

1. Колледж М. Парфияне. - с. 28-30.

۲. تاریخ خلق تاجیک. ص ۱۳۱

مخالفان زیاد داشت، ولی مورد اختلاف علنی نبود. وارثان او فرهاد پنجم (سال‌های ۲ تا میلاد ۴ میلادی)، آراد سوم (سال‌های ۴–۷ میلادی) و بویژه وانون اول، که در روم اقامت داشت، با مدد امپراتور آن به سر تخت آمد. در این سال‌ها مبارزهٔ میان گروه‌های وطن‌پرست و رومی‌گرا تدریجاً شدت میگرفت. پی در پیِ کشته شدن شاهان رومی‌پرست حاکی از آن بود، که عدهٔ زیاد اشرافیه و مخصوصاً مردمان آریایی سیاست بیگانه‌پرستی آن‌ها را پشتیبانی نمی‌کردند.

عاقبت نیروهای میهن‌پرست در اطراف ارتبان حاکم ماد، که داماد فرهاد چهارم بود، متحد شده، وانون اول را از تخت سرنگون کردند. بدین ترتیب، ارتبان سوم (۱۲–۳۸) پادشاه پارت شد. او و هواداران او به بازیچه دست رومی‌ها تبدیل یافتن پارت مقابل بودند. در مبارزه بر ضد روم و طرفداران آن ارتبان سوم به اهالی ایران شرقی و آسیای میانه تکیه می‌کرد. او جانب‌دار رشد فرهنگ و سنت‌های

چهره مرد اشکانی

ملی آریایی بود. به او تا اندازه‌ای میسر شد، که دولت را متمرکز نموده، مختاریت شهرهای یونان‌نشین بابل و میان رودان را محدود نماید. روم چندین بار کوشش کرد گماشتگان خود را به تخت پارت نشاند، اما موفق نشد. سال ۳۵ رومی‌ها به پارت حمله کرده کتیسفون (تیسفون) را اشغال کردند.

ارتبان سوم پایتخت خود را به گرکانیه منتقل نموده، مبارزه را بر ضد رومی‌ها ادامه داد. با کمک نیروهای وطن‌پرست و ساکنان ایران شرقی و آسیای میانه او رومی‌ها و مدعی تخت و تاج هوادار آن‌ها تیریدت سوم را از کتسیفون راند و پایتخت را باز به این شهر آورد[1].

در دورهٔ حکمرانی او اوضاع نسبتاً معتدل و برای رشد منبعده مساعد بود. بعد مرگ ارتبان سوم به سر حاکمیت گاترز ۲ (۳۸ـ۵۱) آمد. او نیز مانند ارتبان از جمله سلسله ارشکیان نبوده، خویشاوند نزدیک آن‌ها بود. گاترز دوم زادهٔ گرکانیه بود. بعد به تخت نشستن او برادرش وردون عصیان کرد و گاترز دوم را به شرق کشور تبعید نموده خودش در کتسیفون قرار گرفت. در غرب وردون ودر شرق گاترز دوم حکمرانی می‌کردند. قرارگاه گاترز دوم در وطنش گرکانیه واقع بود. در این ایام شهر سلوکیه واقع در ساحل دجله، که شورش برپا کرده، از اطاعت به شاهان پارت امتناع ورزیده بود، مبارزه را قطع کرده، به وردون تسلیم شد. در مبارزهٔ بین برادران عاقبت گاترز دوم غالب آمد. وردون تقریباً سال ۴۷ هنگام شکار از جانب توطئه گران کشته شد. بعد این حادث گروه اشرافان مهرداد نوهٔ فرهاد چهارم‌رااز روم دعوت کردند، تا تخت پادشاهی را صاحب شود، اما او در مبارزه با گاترز دوم شکست خورد.

بعد گاترز دوم به سر حاکمیت والاگیز ۱ (بلاش ۱) (۵۱ ـ ۸۰) آمد. با کوشش او حاکمیت پارت در ارمنستان دوباره مستقر شد. تقریباً سال ۵۴ او بردارش تیریدت را به تخت این کشور نشاند. برادر دیگرش پکور را شاه ماد منصوب نمود. رومی‌ها، که ادعای ارمنستان را داشتند، از این کار والاگیز اظهار انزجار نموده، به این کشور حمله نمودند. اما کوشش‌های آن‌ها برایشان نتیجه دلخواه نداد و عاقبت میان طرفین صلح بسته شد. طبق آن تخت ارمنستان در دست تیریدت باقی ماند، ولی مراسم تاج‌گذاری باشکوه در روم برگزار گردید. جالب توجه است، که اولاد

1. История таджикского народа. - с. 365.

تیریدت، یعنی آریایی‌ها تا سال ۴۲۸ در امنستان حکمفرمائی کردند[1].

در دورهٔ والاگیز اول رشد فرهنگ و سنت‌های ملی آریایی به اوج رسید. در سکه‌ها به جای نوشتجات یونانی نوشتجات پارتی پیدا شدند. آهنگ‌های ملی در دیگر آثار فرهنگ و هنر نیز به نظر می‌رسد. در دورهٔ حکمرانی والاگیز اول در بخش مدنیت معنوی بعضی کارها به سامان رسیدند. از جمله متن رسمی اوستا کتاب مقدس زردشتیان تدوین شد. به عقیدهٔ بعضی دانشمندان، که به اخبار سکه‌های تکیه می‌کنند[2]، گویا در دورهٔ حکمرانی والاگیز اول گرکانیه و مرو از هیئت دولت پارت خارج شده‌اند. اما این فرضیه، نسبت گرکانیه به واقعیت سازگار نیست. زیرا گرکانیه و ولایت پارت وطن و تکیه‌گاه مهم ارشکیان بودند. گذشته از این، اشراف گرکانیه (گاترز دوم و وردون) حتی صاحب تخت شاهی شدند. پیش از این ارتبان سوم موقتاً پایتخت را از تیسفون به همین سرزمین منتقل نموده بود. در مبارزه با روم و تحکیم حاکمیت در غرب ایران، بابل و میان رودان محض همین ولایت‌های شرقی تکیه‌گاه اساسی شاهان پارت بودند. از جانب دیگر گرکانیه، که در هیئت دولت پارت مقام خاص داشت، به تجزیه شدن منفعتدار نبود.

گرکانیه از هر لحاظ برای ارشکیان اهمیت بزرگ داشت و جدا شدن آن از دولت پارت غیرامکان بود. در هر صورت ارشکیان، که اقتدار عظیم داشتند، با کشور مقتدری چون امپراتوری روم رقابت می‌کردند، تمام امکانات را داشتند، که به این گونه جدایی خواهیها اجازه ندهند. البته گرکانیه از روی مقام خود به حیث میهن دوم ارشکیان می‌توانست امتیاز و مختاریت معین در اختیار داشته باشد. ولی تمایلات از هیئت دولت پارت خارج شدن آن غیرواقعی به نظر می‌رسید. بسیار نکته‌های ناروشن این مسئله باید توسط محققین مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرند.

شاهان منبعدهٔ پارت اساساً به حل و فصل مسئله‌های مربوط به اختلافات داخلی و مبارزه با سلطه‌جویی روم مشغول بودند. روم از وضعیت نابسامان داخل درباری پارت استفاده کرده، در قرن دوم میلادی بارها (سال‌های ۱۱۴ـ۱۱۶، ۱۶۳، ۱۹۵، ۲۱۶ میلادی) به میان رودان و ارمنستان حمله کرده، این کشورها را غارت کرد. اما هر بار پارت‌ها حملات آن‌ها را دفع نموده تجاوزگران را از این

---

1. Колледж М. Парфияне. - с. 44-45.
2. История таджикского народа. т. I. - с. 365-366.

منطقه‌ها دور می‌انداختند. دفعه آخرین در جنگ نزد شهر نیسیبین در شمال میان رودان (۲۱۷) پارت‌ها رومی‌ها را جداً شکست داده، تعداد زیاد سربازانش را به اسارت گرفتند. روم مجبور شد، که مبلغ ۲۰۰ میلیون سستری (سکه‌های برنجی) غرامت جنگ پرداخت نموده، اسیرانش را آزاد کند[۱].

در همین سال‌ها اردشیر بابکان حاکمیت خود را در فارس مستحکم کرده، چند نواحی همجوار خود را تصرف نموده، سپس به پارت حمله کرد و شاه آن ارتبان چهارم را شکست داده، به وجود دولت پارت یا خود پارت‌ها در صحنه تاریخ خاتمه بخشید. سرزمین آن‌ها به تصرف ساسانیان درآمد.

در اول همین جستار خاطرنشان نموده بودیم، که پارت همچون واحد مستقل اداری و حدودی از دوره‌های قدیم وجود داشت و به هیئت آن پرسو، پارس، ماد، ایلام، بابل، میان رودان، فلسطین، مرو، هرات و قسمتی از آسیای کوچک شامل بودند. طبیعیست، که در سرزمین پارت سنت‌های دولتداری به درجه معین رشد رسیده بود و مشخصات خود را داشتند. اساس آن را سنت‌های ماد و هخامنشی یا خود سنت‌های اقوام آریایی تشکیل می‌دادند. این سنت‌ها ماهیتاً دردورهٔ حکمرانی یونانیان و مقدونی‌ها نیز با بعضی دیگرگونی‌ها و عنصرهای یونانی‌مآبی عمل می‌کردند. ماهیت ساختار دولت ایران و آسیای میانه در دورهٔ حکمرانی یونانیان به مثل زمان هخامنشیان باقی می‌ماند. پارت‌ها نیز این ساختار را حفظ نموده، به آن بعضی عناصر مدیریت را، که ویژهٔ قبیله پرن‌ها بودند، علاوه کردند. از این رو، ساختار سیاسی پارت بالای سه پایه قرار داشت: ماد و هخامنشی، یونانی، پرنی و پارتی.

پادشاه تجسم‌گر حاکمیت عالی بود. حقوق پادشاه شدن به اولاد ارشکیان تعلق داشت. در آن زمان یک عنعنه یا قانون نانوشته مناسبت «غالب و مغلوب» عمل می‌کرد. طبق آن عنعنه هر کسی، که حاکمیت را گرفته دولت را تأسیس کرد، او و اولادش به این حاکمیت حق طبیعی داشتند و حاکمیت مالکیت آن‌ها محسوب می‌شد. این قانون نانوشته بعضی استثنا نیز دارد. مثلاً، ارتبان سوم، گاترز دوم، وردون از اولاد ارشک نبوده، خویشاوندان اولادان او بودند.

حاکمیت شاه مطلق و حکم او تغییرناپذیر و قابل اجرا بود. ولی عملاً او دولت

---

۱. تاریخ خلق تاجیک. ص ۱۳۳

را به تنهایی اداره نمی‌کرد. در نزد شاه پارت دو شورای مشورتی ـ شورای اولادی و شواری مؤبدان فعالیت داشت. شورای اولادی به سنت‌های قبیله‌های پرن تعلق داشت. به این شورا خویشاوندان نزدیک شاه شامل می‌شدند و در آن مسئله‌های مهم دولتی، از جمله، انتخاب وارثان تخت شاهی، تقسیم منصب‌های درباری و اداری بررسی و حل و فصل می‌شدند. مرتبه شورای مؤبدان نسبت به شورای اولادی نسبتاً پایین‌تر بود.

چون در زمان هخامنشیان در دولت پارت نیز بعد شاه مقام هزارپت بلندترین منصب دولت محسوب می‌شد. او سردار نوکران خاص شاه بود.

دولت پارت از خشترپنه‌ها (ستریپه‌ها) و ولایت‌های تابع آن عبارت بود. مساحت خشترپنه‌ها نسبت به دورهٔ هخامنشیان و سلوکیان کوچک‌تر بود. طبق اخبار پلینی و اسیدور خراکسی پارت به ۱۸ خشترپنه تقسیم شده بود، که یازده‌تای آن‌ها علیایی و هفت عددشان سفلایی موسوم بودند. به خشترپنه‌های علیایی ولایت‌های شرقی مملکت ـ پرسو، گرگانیه، مرو، هرات و غیره داخل می‌شدند. خشترپنه‌های سفلایی شمال ولایت‌های غربی ـ بابل، میان رودان، ماد و غیره بودند. در یک سند پارتی از شهر نسا (نیسی) نام کازیفت خشرپن پارت ذکر شده است[۱].

خشترپنه‌ها به واحدهای کوچک ـ گیپرخیه، ستتمه و دیز تقسیم می‌شدند. سردار دیز را «دیزپت» می‌گفتند. به این واحد مأموری یک دیه استحکامدار یا خود قلعه‌دار و دیگر دیه‌های بی‌استحکام اطراف آن داخل می‌شدند. کلمه دیز (دیژ) به معنی قلعه در زبان تاجیکی (فارسی) بی‌تغییر تا امروز باقی مانده است. این اصطلاح مهم اداری بوده، در ردیف بسیار سندهای دیگر دربارهٔ وحدت تاریخی تاجیکان و پارت‌ها شهادت می‌دهد[۲]. ستتمه چند دیز را دربرمی‌گرفت. این واحدهای اداری در زمان‌های قدیم پیدا شده بودند، اما در دورهٔ حکمرانی سلوکیان به خود نام یونانی گرفتند.

به هئیت دولت پارت چند ولایت‌های تابع داخل می‌شدند. فرق آن‌ها از

---

۱. جوادی غ. مأموریت در ایران باستان. تهران، ۲۰۰۱، ص ۲۵۹

2. Дьяконов И.М., Лившиц В.А. Документы из Нисы I в. до н.э. М., 1960. - с. 22-23.

خشترپنه‌ها در آن بود، که آن‌ها از طرف نمایندگان سلاله‌های محلی اداره می‌شدند. اما خشترپن‌ها را شاه منصوب می‌کرد و آن‌ها مأموران شاه محسوب می‌شدند. ولایت‌های تابع به خزینه مرکزی مالیات می‌سپاریدند و هنگام جنگ برای ارتش شاه دسته‌های سربازان خود را می‌فرستادند و کاملاً به شاه اطاعت می‌کردند. ولی در حل و فصل مسئله‌های داخلی آن‌ها استقلال داشتند. به جمله ولایت‌های تابع پارس (فارس)، ایلام، ائرتپینه و باز پنج ولایت دیگر شامل بودند. باید یادآور شویم، که در کتاب «تاریخ ایران»[1] گرکانیه، مرغیان و سکستان اشتباها در ردیف ولایت‌ها تابع داخل شده‌اند.

در فهرست پلینی و اسیدور خراکسی این ولایت‌ها در ردیف یازده خشترپنه‌های علیایی ذکر شده‌اند.

در سندهای مکشوفه از نسا اصطلاح «مرزبان» به نظر می‌رسد. چنین منصب در زمان ساسانیان نیز وجود داشت و معنی آن نگهبان مرز یا پاسدار سرحد می‌باشد. مقام و منزلت آن از مرتبه خشترپنه بالاتر بود. اما دایرهٔ فعالیت او چندان روشن نیست. فقط می‌توان حدس زد، که به مرزبان چند خشترپنه‌های سرحدی اطاعت می‌کردند. احتمال دارد، در مناطق گوناگون سرحدی مرزبان‌ها منصوب می‌شدند.

در ساختار اداری پارت شهرهای یونانی‌نشین و محل مختار میان رودان ـ سلوکیه ساحل دجله، دوره ـ اروپاس، پلمیره و غیره مقام خاص داشتند. طبق اخبار اسیدور خراکسی در قسمت غربی پارت ۲۰ شهر (پالیس) مختار وجود داشت[2]. این شهرها خود گرداننده یا مختار بوده، مقامات مأموری خود را داشتند، که آن در مجلس عمومی شهروندان انتخاب می‌شدند و به این مجلس از فعالیت خود گزارش می‌دادند. این طرز اداره مخصوص یونانیان بوده، در آسیا بعد استیلای اسکندر مقدونی در دورهٔ سلوکیان به وجود آمد. شهرهای مختار یونانی‌نشین قانون‌های خود را داشتند و بر مبنای آن‌ها عمل می‌کردند.

مختاریت این شهرها با حاکمیت مطلق شاهی چندان سازگار نبود. اما شاهان پارت به خاطر نگاه داشتن سنت‌های سابق و به طرف خود جلب کردن اهالی

---

1. История Ирана. - с. 101.

۲. جوادی غ. مأموریت در ایران باستان. ص ۲۶۳

این شهرها مختاریت و آزادی‌های آن‌ها را نگاه داشتند. شهرهای مختار به خزینه دولت مالیات زیاد پرداخت می‌کردند. ولی در جریان مبارزه نخست با سلوکیان و بعد با روم شهرهای یونانی‌نشین همیشه بر علیه شاهان پارت عمل میکردند. این موقع آن‌ها شاهان پارت را وادار کرد، که بتدریج مختاریت آن‌ها را محدود نمایند. از داخل در نظام اداری این شهرها نیز تغییرات به وجود آمدند. به شورای شهر اساساً نمایندگان اشرافیه و ثروتمندان، از جمله پارت‌ها انتخاب می‌شدند و شهرها را به منفعت خود اداره می‌کردند. در هر صورت، شهرهای مختار در حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پارت نقش مهم ایفا نمودند. آن‌ها به حیث پلی بودند، که آسیا را با اروپا پیوست کرده، برای مکالمه فرهنگی و روابط تمدن‌ها مساعدت می‌کردند.

شهرهای بابل و میان رودان شورای جمعیتی داشتند. اما آن‌ها ساختار اداری مشابه با شهرهای یونانی‌نشین را نداشتند و به شاه تابع بوده، توسط گماشتگان او اداره می‌شدند. گروه سوم شهرها در ایران و آسیای میانه مستقر بودند. این شهرها مطابق سنت‌های آسیایی هیچ گونه مختاریت و مقامات انتخاباتی اداری نداشتند. آن‌ها از جانب رؤسایی، که مقامات دولتی منصوب می‌کردند، اداره می‌شدند.

در بارهٔ ساختار باج‌ستانی دولت پارت اخبار کافی وجود ندارد. در سرچشمه‌های کتبی دو نوع مالیات از زمین ـ اُزبری و پتیبژ ذکر شده اند[1]. مالیات نوع اول به خزینه حاکمان محلی ـ خشترپن‌ها، سرداران گیپرخیه‌ها ستتمه‌ها، دیزپت‌ها و مالیات نوع دوم برای خزینه شاه جمع کرده می‌شد. مالیات از تجارت و دیگر عملیات بازرگانی نیز وجود داشتند. طوری‌که دیده می‌شود، نام هر دو نوع مالیات واژه‌های پارتی می‌باشند. معنی اصطلاح اول هنوز روشن نیست. جزء دوم کلمه «پتیبژ»، چنانی که قبلاً گفتیم، تا امروز در زبان تاجیکی (فارسی) بی‌تغییر در شکل «باج» به معنی مالیات باقی مانده است. کلمه «پت» در زبان‌های فارسی قدیم، پهلوی و سغدی به معنی سردار، رئیس، اساسی (هزارپت، دیزپت و غیره) معمول بود. شاید قسمت اول اصطلاح «پتیبژ» نیز از همین کلمه بوده، به معنی «باج عمده یا اساسی» آمده باشد. در حل این مسئله سخن آخرین را باید زبان‌شناسان ابراز نمایند.

طبق معلومات باستان‌شناسی، در پارت تعداد زیاد شهرها، شهرک‌ها و دیز و

1. История Ирана. - с. 101-102.

دیه‌ها موجود بودند. شغل اساسی اهالی کشاورزی و دام‌داری مقیمی بود. بیشتر زراعتکاری آبیاری‌شونده رشد کرده بود. حبوبات، انگور، پخته (پنبه)، کنجید و رستنی‌های دیگر را پرورش می‌کردند. در شهرها پیشه‌وری رشد کرده بود. پارچه از نخ زغیر تهیه‌شدهٔ بارسیپ؛ قالی‌های پارتی، افزار آهنی مرغیان در بابل و کشورهای دیگر غربی خیلی شهرت داشتند.

در مورد نظام اجتماعی پارت نیز اخبار خیلی ناچیز است. از لحاظ ویژه‌گی‌ها و سطح رشد این بخش پارت را می‌توان به مناطق شرقی و غربی تقسیم نمود. در منطقه غربی در بابل و میان رودان مناسبات اجتماعی رشد و توسعه نموده بودند. در اینجا به طبقه‌ها و صنف‌ها تقسیم شدن اهالی در دوره‌های خیلی قدیم بوقوع آمده بود.

در ایران و آسیای میانه نیز این حادث در عهد قدیم یا دقیق‌تر در اوائل هزارهٔ اول تا میلاد به وقوع پیوسته بود و آن تا اندازه‌ای در اوستا منعکس شده است. در مأخذهای مکتوب مربوط به زمان پارت «آزادگان» یا «سوارگان» ذکر شده‌اند. آزادگان بالاترین طبقه جامعه را تشکیل می‌کردند. به آن درباریان، اشراف و اعیان و سپهبدان شامل می‌شدند. سوارگان اشاره به سربازان سواره بوده، از هیئت طبقه آزادگان تشکیل می‌شدند. پومپی تروگ طبقه «وابسته‌گان» را نام برده است. معنی این اصطلاح معکوس معنی اصطلاح آزادگان است و به عقیدهٔ مؤلفان کتاب «تاریخ ایران» تمام اهالی باقی‌مانده به این طبقه شامل می‌شدند. آن‌ها صاحب ملک و حق و حقوق بوده، شخصاً آزاد به شمار می‌رفتند، و وابستگی آن‌ها شاید به دولت مالیات پرداختن آن‌ها را نشان می‌داد. زیرا به این طبقه قبل از همه کشاورزان و پیشه‌وران یا خود تولیدکنندگان نعمت‌های مادی شامل بودند[1].

بنا به اخبار اسناد مکشوفه از نسا، همزمان با این دو طبقه اساسی ـ حکمرانان و تولیدکنندگان گروه‌های گوناگون اجتماعی نیز وجود داشتند، که طبقه علیحده را تشکیل نمی‌دادند. به این گروه مأموران و منصبداران کوچک دولتی و دیگر اشخاص دور از تولیدات شامل می‌شدند. یک گروه علیحده اجتماعی را بازرگانان تشکیل می‌کردند[2]. طبقه روحانیان نیز وجود داشت. در سندهای پارتیان نسا مغان

1. История Ирана. - с. 99.
2. Гафуров Б. Таджики. - с. 119.

(مؤبدان زردشتی) و مؤبد سپاسک ذکر شده‌اند. در نزد شاه شورای مؤبدان زردشتی فعال بود.

پارت ارتش بزرگ دایمی نداشت. در زمان صلح و آسایش دسته نوکران شاهی خدمت می‌کردند، که شمارهاشان چندان زیاد نبود. در زمان‌های جنگ خشترپن‌ها و شاهان تابع با دسته‌های نظامی خود به پادشاه خدمت می‌کردند. وظیفه سرلشکر منصب میراثی خانوادهٔ بانفوذ سواران بود. سربازان مزدور یونانی را پارت‌ها بعد در جنگ سال ۱۳۰ تا میلاد خیانت کرده، به اردو سکایی‌ها گذشتن‌شان، دیگر استفاده نمی‌کردند[1]. اساس ارتش را سوارگان سبک‌اسلحه و سنگین‌سلاح جوشن‌پوش تشکیل می‌کردند. اولی‌ها را از جمله زمین‌داران کوچک و میانه و دومی‌ها را از حساب طبقه اشراف والامقام آزادگان انتخاب می‌کردند. سوارگان متناسباً با کمان‌های سبک و دیگر سلاح مسلح بودند. سربازان پیاده را در شرایط کوهستان و برای خدمت در پایگاه‌های نظامی استفاده می‌کردند[2].

دستاورد مهم نظامی پارت‌ها تشکیل سپاه سوارگان سنگین‌اسلحه جوشن‌پوش بود. هم سوار و هم اسپ او در تن جوشن داشتند. همه محققین پرن‌ها را قبیله کوچی می‌شمارند. اما سوارگان سنگین‌سلاح به کوچی‌ها خاص نیستند. برای کوچی‌ها سوارگان سبک‌سلاح خاص است و آن‌ها جزوی از ارتش پارت را تشکیل می‌کردند.

ارتش پارت‌ها استعداد و مهارت والای جنگی داشت و در چندین جنگ‌های مهم این نکته را ثابت نمود. مخصوصاً در جنگ نزد شهر کره سال ۵۳ تا میلاد ارتش پارت پیروزی برجسته به دست آورد. سوراگان سبک‌سلاح و سنگین‌سلاح در این جنگ با مهارت تام عمل کرده، رومی‌ها و هم‌وطنانان‌شان را متحیر ساختند. سوارگان سبک‌سلاح بعد شنیدن بانگ دهل ناگهان از چار طرف سربازان پیادهٔ نیزه‌بردار رومی‌ها را از کمان تیرباران کردند. سربازان پیادهٔ رومی، که در یک موضع جمع شده بودند، تلفات زیاد دادند. بعد از این سوارگان سنگین‌سلاح به هجوم گذشته، صف سربازان پیادهٔ رومی را شکستند. رومی‌ها از بانگ دهل، سرو صدا و جلای جوشن‌های سوارگان پارت‌ها به دهشت افتادند. پارت‌ها در

---

1. Колледж М. Парфяне. - с. 58-60.
2. История Ирана, 1977. - с. 99.

جنگ‌ها مانور دوست‌داشته صحرانشینان ـ عقب‌نشینی بردروغ و سپس هجوم ناگهانی را با کمال مهارت استفاده می‌کردند[1]. در جنگ و محاصرهٔ شهر فرآسپه اتراپتینه (سال ۳۶ تا میلاد) نیز پارت‌ها به رومی‌ها هنر سلحشوری خود را نمایش دادند.

ارتش پارت‌ها از لحاظ شماره چندان بزرگ نبود، اما پرحرکت و استعداد بلند جنگی داشت. در هر صورت، این ارتش یونانیان و مقدونی‌ها را از ایران و بابل و میان رودان رانده، تقریباً ۳۰۰ سال بعد نگذاشت، که لژیون‌های مشهور روم از فرات عبور نموده وارد ایران شوند.

پارت‌ها در رشد هنر نظامی آریایی‌ها و خلق‌های همسایه سهم باسزا گذاشتند. استفادهٔ متناسب و متناوب و پی‌درهم سوارگان سریع السیر سبک‌سلاح و سوارگان سنگین‌سلاح سراپا جوشن‌پوش دستاورد مهم آن‌ها و دیگر خلق‌های آریایی بود.

در بارهٔ زبان پارتی ما قبل از همه بر مبنای اسنادی، که باستان‌شناسان هنگام حفریات قصر نسای کهنه کشف نموده‌اند، اخبار به دست آوردیم. در اینجا بیش از ۲۰۰ سند بدست آمد، که به قرن اول تا میلاد تعلق دارند[2]. آن‌ها با مرکب سیاهرنگ بالای سفال‌پراه‌ها نوشته شده‌اند. آن‌ها سندهایی‌اند مربوط به واردات و صادرات شراب به انبارهای دولتی، که اسناد رسمی بوده، راجع به طرز دفترداری، نظام اجتماعی، نام‌شناسی و دیگر بخش‌ها اطلاعات ارزشمند را منظور خوانندگان نموده‌اند. الفبای زبان پارتی در اساس حروف آرامی تدوین شده بود. زبان آرامی هنوز در دورهٔ هخامنشیان در سراسر ایران و آسیای میانه بحیث زبان رسمی دفترداری انتشار یافته بود. منبعد خلق‌های آریایی، از جمله پارت‌ها، سغدی‌ها، خوارزمی‌ها و دیگران در زمینه آن الفبای خود را ایجاد نمودند.

دومین مأخذ اخبار دربارهٔ زبان پارتی سنگ‌نوشته‌های سال‌های اول حکمرانی ساسانیان می‌باشند، که با دو زبان (پارتی و ساسانی) یا سه زبان (پارتی، ساسانی و یونانی) نوشته شده‌اند. آن‌ها به شاهان ساسانی اردشیر اول و شاپور اول و نرسی تعلق دارند. جالب توجه است، که زبان‌های پارتی و ساسانی در این نوشته‌ها به حدی با هم شباهت دارند، که محققین در ابتدا آن‌ها را دو طرز نوشت یک زبان

---

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 140.
2. Дьяконов И.М, Лившиц В.А. Документы из Нисы I в до н.э. М., 1960.

گمان کرده‌اند. تنها بعد از مدت‌ها آن‌ها درک کردند، که یکی از این زبان‌ها پارتی می‌باشد. این کتیبه‌ها بعد حکمرانی پارت‌ها ثبت شده‌اند، و دربارهٔ معروف و معمول بودن این زبان بعد از سر قدرت رفتن پارت‌ها شهادت می‌دهند[1].

در اواسط قرن اول میلادی در سکه‌های پارتی به جای نوشتجات یونانی نوشته‌های پارتی پیدا می‌شوند، که پدیدهٔ مهم فرهنگی در امر احیای سنت‌های ملی آریایی بعد استیلای فرهنگی یونانیان بود.

در بارهٔ زبان پارتی نوشتجات مانوی، که در ترکستان شرقی (تورفان) کشف شده‌اند و با همین زبان کتابت شده‌اند، اخبار جالب می‌دهند. در اساس اسناد نسا (نسی) و کتیبه‌های دو سه زبانه سال‌های اول حکمرانی ساسانیان با اطمینان می‌توان گفت، که زبان پارتی در دولت پارت مقام دولتی داشت. در برابر آن در شهرهای یونانی‌نشین غرب مملکت زبان یونانی نیز استفاده می‌شد.

در مورد زبان پارتی یک نکته را می‌خواهم در این جا تأکید نمایم. طبق اطلاعی، که من دارم چندین سال است، که در میان زبان‌شناسان دربارهٔ در کدام منطقه عرض وجود نمودن زبان تاجیکی (فارسی) نو ــ در ولایت فارس یا آسیای میانه بحث و مناظره‌ها ادامه دارند. در این رابطه محققین خیلی به مورد عناصر مشترک زبان تاجیکی و زبان پارتی را تأکید کرده‌اند. زبان‌شناسان باید این مسئله‌ها را تحقیق و بررسی نموده، نتیجه آن را منظور عامه وسیع خلق و ملت عزیزمان گردانند.

دربارهٔ دین پارت کتاب اوستا، مورخان قدیم، اسناد نسا، سکه‌ها و سرچشمه‌های دیگر اخبار می‌دهند. آموزش و تحلیل این مأخذها به محققین امکانیت داد، که راجع به این مسئله خلاصه‌های مشخص خود را ابراز نمایند. از جمله ب.غفوراف راجع به این مسئله اطلاعات مهم فراهم آورده است. او تأکید کرده است، که از ۲۰۰ نام‌های اشخاص در سندهای نسا ثبت گردیده، اکثریت آن‌ها به دین زردشتیه تعلق دارند[2]. به این علاوه کردن ممکن است، که نام‌های یک عده شاهان پارت با نام خداهای اوستایی مرتبط می‌باشند. مثلاً، متریدت ــ مهرداد از نام مترا ــ مهر خدای عهد و پیمان و آفتاب؛ ارتبان ــ از نام ارته ــ خدای راستی. ارتبان به این

---

۱. تاریخ خلق تاجیک. ص ۱۳۳؛ غفوراف ب. تاجیکان. ص ۱۲۰-۱۲۱

2. Гафуров Б. Таджики. - с. 122.

معنی نگهبان راستی یا شخصی، که او را خداوند ارته نگهبانی می‌کند؛ آراد (آراز) ـ از نام خدای عالی زردشتی آرمزد ـ هرمزد ـ آهورا مزدا؛ اتروزد، تیریدت و غیره.

از روی اخبار ب.غفوراف در اسناد نسا مؤبد سپاسک ـ نگهبان آتش مقدس گفته شده است. در این سندها دیگر مغان (مؤبدان زردشتی) و مؤبدها، از جمله، مؤبد ننیه (انهیتا) نیز ذکر شده‌اند. در پارت تقویم زردشتی استفاده می‌شد. با استناد به این و دیگر اسناد مؤلف مذکور دین زمان پارت‌ها را زردشتیه می‌داند. مؤلفان کتاب «تاریخ ایران» و دیگر مأخذهای دینی و تحقیقاتی راجع به دین در مورد فرمان والاگیز اول دربارهٔ مبنی بر نسخه‌های پراکنده گوناگون اوستا تثبیت و تدوین اوستا اطلاع داده اند[1]. ما به این مسئله بعداً توقف خواهیم کرد.

ژوستینین طرز تدفین پارت‌ها را توصیف کرده است، که آن مطابق آئین زردشتی صورت می‌گرفت. در سرزمین‌های غیرآریایی دولت پارت از قبیل بابل و میان رودان دین‌های محلی و در شهرهای یونانی‌نشین آئین‌های یونانی متداول بوده‌اند. پارت‌ها سیاست هخامنشیان را نسبت به دین ادامه داده، به دین و اعتقاد سائر اقوام مسکون قلمروشان احترام می‌گذاشتند.

با درک اهمیت مفکوره وی و سیاسی و معرفتی و فرهنگی دین و آئین شاهان پارت در تحکیم و گشترش دین زردشتیه، که دین ملی خلق‌های آریایی بود، سهم باسزا گذاشته، مقام دولتی آنرا، که هنوز در دولت‌های ماد و هخامنشیان کسب کرده بود، برقرار کردند و تقویت دادند. آن‌ها همچنین با نظرداشت حقوق طبیعی انسان‌ها و اقوام و قبائل برای آزادی وجدان و اعتقادات عمل کرده، نسبت به دین‌های خلق‌های غیرآریایی سیاست خیرخواهانه و تحمل پذیری را تطبیق می‌کردند.

در بارهٔ تجارت در دولت پارت مأخذهای مکتوب حاوی اخبار ناچیز و پراکنده می‌باشند. در آن‌ها اساساً راه و جاده‌های تجارتی و فهرست کالاهای تجارت بین‌المللی ذکر شده‌اند. در این مورد بازیافت‌های باستان‌شناسی و سکه‌های نیز اطلاعات معین می‌دهند. معلوم است، که از حدود پارت شاهراه تجارت می‌گذشت، که آن مملکت‌های شرق اقصا را با شرق نزدیک و دریای مدیترانه متصل می کرد. آن را جاده ابریشم نیز می‌گفتند. این راه هنوز در زمان هخامنشیان بحیث خطوط مواصلات میان سترپ‌ها خدمت می‌کرد. یکی از چنین راه‌ها از بابل آغاز گردیده،

---

1. История Ирана. - с.103.

توسط هنگمتنه (همدان)، مرو، باختر به هندوستان و چین ادامه داشت.

در ایام پارت‌ها در بعضی مناطق جاده‌های ارتباطی تغییرات به وجود آمد. بابل مقام و منزلت سابقه خود را همچون مرکز تجارت دیگر از دست داده، بر کنار ماند و این جاده از پایتخت پارت کتیسفون (تیسفون) آغاز گردیده، به سمت شرق و غرب طول میکشید. در سمت شرق شاهراه تجارت از هنگمتنه (همدان)، راغ، هیکاتمپل (صددروازه) عبور نموده، تا مرو می‌رسید. از مرو یک شعبه این راه توسط آریه(هرات)، درانگینه (سکستان) و قندهار به هندوستان ادامه می کرد. شعبه دیگر آن از مرو تا باختر و از آنجا توسط بگرام (شمال کابل) تا هندوستان می‌رسید. راه دیگر از باختر از طریق پامیر به چین منتهی می‌شد.

از کتیسفون شاهراه تجارت به سمت غرب از شهرهای سلوکیه ساحل دجله و دوره اروپاس عبور نموده، به دریا مدیترانه می‌رسید. شعبه دیگر آن جاده از دوره

آثار هنری پارت‌ها در نیمرود، ترکیه امروزی

ـ ارواپاس تا زیوگاما و از طریق انتیاخیه و دریای مدیترانه ادامه داشت. یک راه دیگر از کتیسفون توسط جنوب ایران، کرمانیه و ارخازیه تا هندوستان می‌رسید. راه دریایی نیز وجود داشت. آن از خلیج فارس، از شهر خراکس آغاز گردیده، از طریق دریای عمان تا هندوستان ادامه می کرد[1].

قسم زیاد شاهراه تجارت از سکستان تا مرو و از آنجا تا کتیسفون، سلوکیه و دوره ـ ارواپاس کاملاً تحت نظارت پارت قرار داشت. پارت‌ها در تجارت میان چین و شرق نزدیک و غرب وظیفه وساطت را داشتند. از اخبار مأخذهای مکتوب چنین برمی‌آید، که آن‌ها ابریشم را از تاجران چینی خریده، به ممالک غرب انتقال می‌دادند. در این مورد سالنامه‌های چینی خبر داده‌اند. از جمله در سالنامه خان‌شو آمده است: «(امپراتوران روم) همیشه می‌خواستند به چین سفارت بفرستند، اما انشی (یعنی پارت‌ها) می‌خواستند به آن‌ها ابریشم چینی فروشند و بنابرین سفارت‌های آن‌ها را اجازه نمی‌دادند. چنین وضع تا سال ۱۱۶ ادامه کرد. همان سال پادشاه ته‌تسین (روم) آن‌تون (مارک آوریلی انتونیونوس) سفارت خود را فرستاد. از هیمن زمان روابط مستقیم با این کشور آغاز شدند»[2].

پارت از وساطت در تجارت شرق و غرب عایدات هنگفت بدست می‌آورد. تجارت داخلی بین‌شهری نیز رشد کرده بود. در این مورد، به ویژه، سکه‌های باقی‌مانده از آن دور و زمان شهادت می‌دهند. در شهر شوش سکه‌های در سلوکیه و خراکس ضرب‌شده، کشف شده‌اند، که حاکی از رشد یافتن تجارت و داد و ستد در بین این شهرها می‌باشد. در قفقاز سکه‌های پارت به تعداد زیاد پیدا شده‌اند، که این نیز از تجارت میان پارت و این منطقه گواهی می‌دهد. در یک سند پالمیری اقلام کالاهای وارداتی زیر آورده شده‌اند: بردگان، میوه‌های خشک، نباتات خوشبوی، روغن زیتون، پوست، نمک، مجسمه‌های برنجی و غیره. پارت‌ها از چین ابریشم، آهن، رستنی‌های خوشبوی و دیگر کالاهای روزگار می‌آوردند.

روابط تجارتی جزیره‌های یونان با شوش، سلوکیه و دیگر شهرهای پارت نیز وجود داشته است. باستان‌شناسان پاره‌های ظرف‌هایی را با مهر این جزیره‌ها در حدود پارت پیدا کرده‌اند. در دولت پارت تجارت داخلی و بین‌المللی به درجه

---

1. История Ирана. - с. 97-98.
2. Колледж М. Парфяне. - с. 74.

کافی رشد یافته بود، پارت‌ها منفعت تجارت را درک نموده، برای رشد آن شرایط مساعد فراهم می‌آوردند.

شهرها در حیات دولت پارت نقش بارز داشتند. بسیاری این شهرها از قدیم وجود داشتند، اما در دورهٔ پارت‌ها آن‌ها توسعه پیدا کردند، که شهرهای مرو؛ هنگمتنه (همدان)، بابل و غیره از جمله آن‌ها بود. بعضی شهرهای قدیم از قبیل بابل مقام دیرین خود را چون مرکز مهم اداری و مدنی و تجارتی از دست داده بود و جای آن‌ها را شهرهای نو بنیاد گرفتند.

شهر نسا نخستین پایتخت ارشکیان بود. شاید شکل درست تلفظ این نام نیسی باشد. چونکه در اوستا این نام در شکل Nisya آمده است. به غیر از این در ولوسوالی درواز افغانستان روستایی با نام نسی (نَسَی) وجود دارد. نسا در قسمت مرکزی میهن اجدادی ارشکیان ولایت پارت واقع گردیده بود. خرابه‌های آن ۱۸ کیلومتر دورتر از شهر عشق‌اباد (اشک آباد یا ارشک آباد) ترکمنستان مستقر می‌باشد. باستانشناسان سابق شوروی طی چندین سال این خرابه‌ها را حفریات کرده، طرح و ساخت معماری آن را معین نموده‌اند.

دمنه نسا از دو بخش نسای کهنه و نسای نو عبارت است. نسای کهنه ارک خاص پادشاهان پارت بود. در این ارک یا قلعه دربار شاه، خزینه دولتی، تالارهای بزرگ، عبادتگاه، سربازخانه‌ها، بناهای اداری، انبارهای شراب واقع بودند. قلعه دیوار ۹ متری حفاظتی و برج بزرگ با پهنای ۳۵ متر داشت. در مرکز قلعه تالار بزرگی واقع است، که مساحت آن ۴۰۰ متر مربع می‌باشد. مرکز تالار چار ستون بزرگ دارد. در امتداد دیوارها نیم‌ستون‌ها و در بین آن‌ها مجسمه‌های بزرگ قرار دارند. بام تالار مربع مستطیل بوده، در مرکز آن روزنه داشت. باید یادآور شویم، که این نوع بام مخصوص آریایی‌های مقیم‌نشین بوده، علامت‌های آن در بدخشان تاجیکستان تا امروز باقی مانده است.

طبق اسناد پارتی مکشوفه از این قلعه آن موسوم به مهردادکرت بوده است. از حشمتش معلوم است، که آن یا تالار تشریفاتی پادشاهی یا معبد بزرگ آتش بوده است. خزینه پادشاهی نیز در همین قلعه مستقر بوده، مساحت آن ۶۰x۶۰ متر بود. از قلعه اشیای گوناگون پیدا نمودند، که جالب‌ترین آن‌ها جام‌های منقش و مصور

شاخ‌مانند می‌باشند. در آن‌ها صحنه‌های گوناگون یونانی و پارتی تصویر شده‌اند.[1]

در نسای نو باستان‌شناسان تنها معبد و مقبره‌ها را کشاده‌اند. در نتیجه حفریات معلوم شد، که شهر نسا، خیلی بزرگ و پرشکوه بوده است. تالار باحشمت شاهی بیننده را مات ومتحیر کرده، قدرت و توانایی ارشکیان را جلوه‌گر می‌سازد.

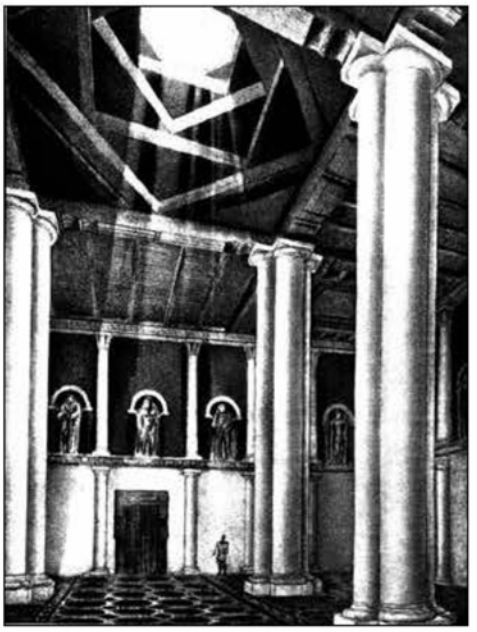

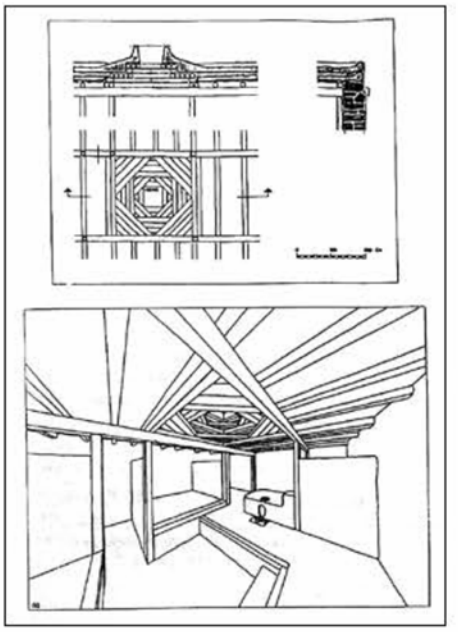

نمونه بازسازی شده سبک معماری در شهر نسا، ساخت سقف‌های ضد زمین‌لرزه که در زمان پارت‌ها رایج بود اکنون نیز در بدخشان تاجیکستان و افغانستان رایج می‌باشد (نمای چپ).

پارت‌ها در سرزمین اجدادشان چند شهر نو بنیاد نمودند. یکی از آن‌ها شهر دوره بود. به قول مورخان قدیم، ارشک دوم (؟ ـ ۲۱۱ تا میلاد) آن را بحیث پایتخت بنیاد کرده بود، اما بنابر سازگار نبودن موقع جغرافی آن پایتخت از آنجا به شهر هیکاتومپل منتقل گردید. مورخان قدیم آن را پایتخت اساسی پارت گفته‌اند. راجع به آن دیگر هیچ‌گونه اخباری نیست و باستان‌شناسان نیز هنوز خرابه‌های آن را کشف نکرده‌اند. هیکاتمپل در نزدیکی دریای خزر، در جنوب و شرق آن واقع بود. از شهر شاهراه تجارتی می‌گذشت. در جنوب ولایت پارت شهر اساک واقع بود. این شهر نیز برای ارشکیان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. به قول اسیدور

---

۱ نک: Гафуров Б. Таджики. - с. 121-122.

خراکسی تاج‌گذاری بنیادگذار دولت پارت ارشک در همین شهر، در معبد آتش برگزار شده بود.

در ربع آخر قرن اول تا میلاد پایتخت پارت به غرب منتقل گردید. در بابل در ساحل چپ دجله روستایی بود با نام کتیسفون. مهرداد برای بر شهر سلوکیه، که در ساحل مقابل رودخانه واقع بود، نظارت کردن در این روستا سربازان پارت را مستقر نمود. به قول آمیانوس مارسلینوس، پکور پسر آراد دوم (۵۷ ـ ۳۸ تا میلاد) این روستا را آباد کرده، به پایتخت دولت پارت تبدیل داد[1].

بلاش۱ در نزد سلوکیه ساحل دجله شهری با نام والاگیزیه بنیاد کرد. او این شهر را پایتخت دولت پارت کرد و مقصد داشت در مقابل سلوکیه آن را به مرکز بزرگ تجارتی تبدیل دهد. اما این آرزوی او جامه عمل نپوشید. بعد مرگ او مرکز باز به کتیسفون انتقال گردید و ولاگیزیه به یک شهر معمولی تبدیل یافت.

بزرگترین شهرهای پارت پایتخت آن کتیسفون بود. آن قرارگاه پادشاهان و مهم‌ترین مرکز فرهنگ کشور در زمان خود محسوب می‌شد. بعد کتیسفون از لحاظ شمارهٔ اهالی و درجه رشد شهر سلوکیه در مقام دوم قرار داشت. این شهر یونانی‌نشین مختار و مهم‌ترین مرکز تجارت به شمار می‌رفت.

پایتخت پارت چندین بار عوض شده، از کنار شرقی آن به کنار غربی منتقل گردید. شاهان پارت مثل شاهان هخامنشی با نوبت در چندین شهرهای بزرگ و پرنفوس خود ـ کتیسفون (پایتخت اساسی آن‌ها) هنگمتنه، راغ و هیکاتمپل اقامت می‌کردند. شهر راغ، که یکی از شهرهای قدیم ایران شرقی بود و در اوستا یاد شده است، در زمان پارت‌ها به مرکز مهم اداری و تجارتی تبدیل یافت.

شهرها مرکز رشد فرهنگ و هنر بودند. هنرشناسان مفهوم هنر پارت را بطور گسترده استفاده می‌کنند. به قول آن‌ها در این دوره در تمام قلمرو این دولت صرف نظر از منسوبیت نژادی اهالی منطقه‌ها هنر واحد پارتی به وجود آمده بود. این هنر در زمینه توأم با یکدیگر ادغام یافتن سنت‌های آریایی، بابلی، آشوری و یونانی تشکل یافت. حتی در شهرهای سوریه پلمیره و دوره ـ اروپاس هنر پارت گسترش یافته بود. در مصوره و دیوارنگاره‌های قصر و معبدهای این شهرها سبک هنر پارتی بطور علنی احساس می‌شود. جام‌های نفیس شاخ‌مانند از عاج ساخته‌شدهٔ نسا،

1. Колледж М. Парфяне. - с. 61.

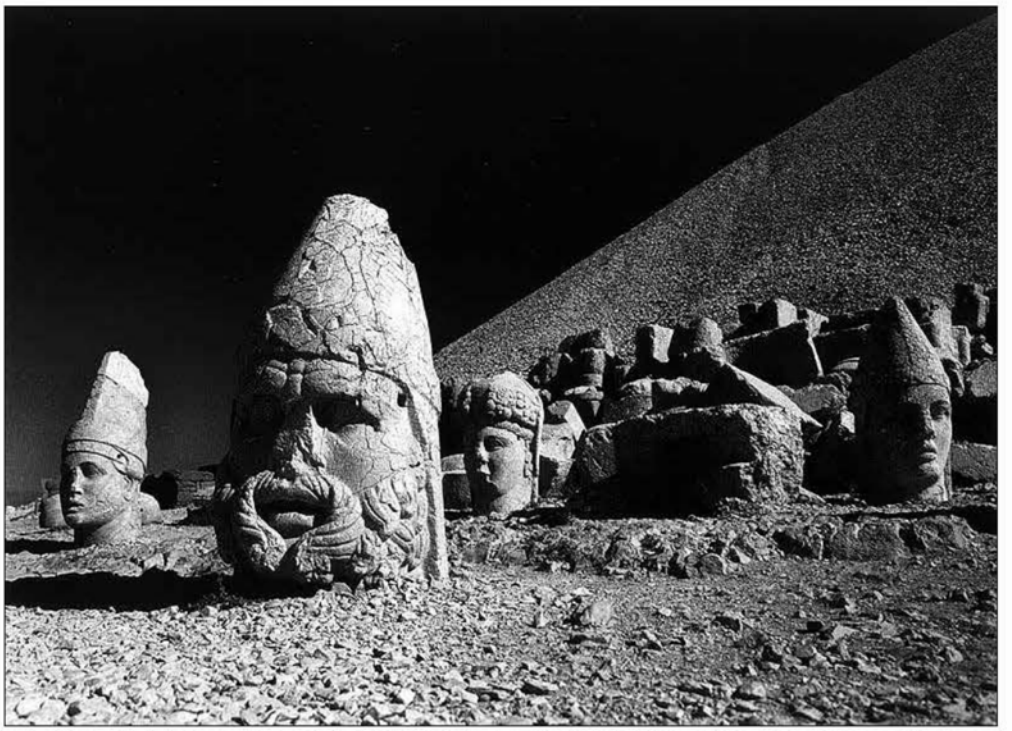

خدایان گاه در نمرود (ترکیه امروزی)، هنر دوره اشانیان

مصوره‌های یونانی (صحنه‌های اساطیری) و هخامنشی (جانور افسانه‌وی ـ سیمرغ) دارند. آن‌ها نمونه‌های برجسته هنر تصویری یونانی و آریایی می‌باشند.

در تاریخ مردمان هند و آریایی پارت‌ها مقام ویژه دارند. آن‌ها برای نخستین بار حاکمیت یونانیان را سرنگون کردند و آزادی را به دست آوردند. آن‌ها برای استقلال خلق‌های دیگر آریایی مساعدت نموده، تدریجاً آسیای میانه و تمام ایران را آزاد و در اطراف خود متحد نمودند.

در دورهٔ حکمرانی یونانیان مدنیت هلینیستی در شرق میانه و نزدیک به طور گسترده انتشار یافته بود. این پدیده مخصوصاً در هنر تصویری، معماری بوضاحت مشاهده می‌شد. هرچندی که در آثار فرهنگ و هنر عناصر محلی آریایی نیز حضور داشتنند، اما آن‌ها ماهیتاً هنر و تمدن یونانی مآب داشتند. پارت‌ها عنصرهای مدنیت آریایی را بتدریج و پیگیرانه دوباره احیا کرده، فرهنگ ویژه‌ای به وجود آوردند،که در آن عناصر ایرانی نقش اساسی داشت. آن‌ها بتدریج به جای زبان یونانی زبان پارتی را، که یکی از شعبه زبان هندوآریایی بود، به مقام زبان دولتی برداشتند.

پارت‌ها در ساحه نظامی نیز به دستاوردهای بزرگ نایل شدند. سربازان سوارهٔ سنگین‌سلاح سراپا همراه با اسپ‌هایشان جوشن‌پوش نوپردازی مهم در ساحه هنر نظامی بود. در نتیجه چنین اقدامهای شاهان پارتی رومی‌های نتوانستند، که وارد سرزمین ایران شوند. کاری را که امپراتوری مقتدری چون هخامنشیان در نسبت یونانیان و مقدونی‌ها نتوانستند انجام دهند، شاهان پارت نسبت روم انجام دادند.

پارت برای از تأثیر مدنیت یونانی رهایی یافتن آریایی‌ها تدابیری زیادی را به سامان رساند. این هدف، که زمینه آن را پارت‌ها گذاشته بودند، در زمان ساسانیان جامه عمل پوشید.

دولت کوشانیان و تمدن آریایی

تأسیس دولت کوشانیان با حوادثی مربوط است، که در نواحی داخلی شمال و شرق آسیای مرکزی رخ داده بودند. دربارهٔ این حوادث سالنامه چینی شی ـ سزی (باب ۱۲۳) اطلاع داده است.[1] در منطقه ذکرشده میان قبیله‌های هونّها و یوجِ‌ها جنگ بزرگی آغاز می‌شود. در این جنگ هونّها پیروز شدند و یوجِ‌ها تقریباً سال ۱۶۵ تا میلاد مجبور شدند، که مناطق مسکونی خود را ترک کرده، به غرب و شمال کوه‌های تیانشان روند. تا زمان آمدن یوجِ‌ها در اینجا قبیله‌های آریایی سکایی زندگی کردند. در جنگی، که بین این قبیله‌ها درگرفته بود، سکایی‌ها شکست خورده، به غرب و جنوب حرکت می‌کنند. اما بعد از چند مدتی قبیله‌های اوسون به یوجِ‌ها حمله کرده، آن‌ها را از این منطقه بیرون رانند. یک قسم معدود یوجِ‌ها به جنوب ترکستان شرقی رفته، آنجا مسکن گرفتند. عدهٔ بزرگ آن‌ها از فرغانه عبور کرده، باختر را اشغال نمودند[2].

چنین است تاریخ مختصر باختر را استیلا کردن یوِجِ‌ها، که در سالنامه چینی

1. Бичурин, II. - с. 151-152.
2. История таджикского народа, т. I. - с. 342-343.

آمده است. مأخذهای یونانی نیز در این مورد خبر داده‌اند. طبق روایت یوستین و پوپمی تروگ باختر را از اشغال یونانیان، قبیله‌های اسّین، پَسیَن، تخار و ساکَرائول‌ها، که از آن طرف یکسرت (رود سیر، سیر دریا) آمده بودند، بیرون آوردند. دربارهٔ منسوبیت این قبیله‌ها عقیده‌های گوناگون وجود دارند. اکثریت دانشمندان ساکرائول‌ها را با سکایی‌های خائومورکه، پسین‌ها را با اپه ـ سکه، یعنی سکایی‌های نزدآب یک می‌شمارند. یوج‌ها را با تخارها توام دانسته، آن‌ها را یک شعبه قبیله‌های ماساژتی می‌پندارند. طبق خلاصه محققین باختر را قبیله‌های سکایی ـ ماساژتی شمال آسیای میانه و شمال و شرق آن رااشغال کردند.

این حادثه در فاصله سال‌های ۱۴۱ـ ۱۲۸ تا میلاد رخ داده بود. یوستین آخرین بار شاهان یونانی باختر را سال ۱۴۱ تا میلاد، زمانی که آن‌ها در اتفاق با شاه سلوکیان به مقابل پارت برخاسته بودند، یادآوری کرده است[1]. سال ۱۲۸ تا میلاد وقتی سیاح چینی چژن ـ تسین به باختر آمد، در اینجا قبیله‌های صحرانشین یوج حکمرانی می‌کردند[2]. در ابتدا قرارگاه این قبیله‌ها در ساحل راست رودخانه جیحون بود. طبق اخبار سالنامه چینی، خائو خَن ـ شو، بعداً حاکم آن‌ها قرارگاه خود را به ساحل چپ سیر دریا، به شهر لانَشی (یعنی باختر) منتقل کرده است.

در سالنامه خائو خن ـ شو ذکر می‌شود، که بعد باختر را اشغال کردن قبیله‌های یوج آن را به پنج ملک تقسیم کردند، که یکی از آن‌ها گویشوان (یعنی کوشان) نام داشت. بعد تقریباً از صد سال حاکم کوشان کیاتسزیوکیو (کجوله کَدفیز) چار ملک دیگر را به خود تابع کرده، خود را حاکم (دولت) کوشانی اعلان کرد[3].

چنانیکه مشاهده می‌شود، سالنامه‌های چینی دربارهٔ تاریخ زیاده از صد ساله کوشانیان بعد باختر را استیلا نمودن و به پنج ملک علیحده تقسیم کردن آن هیچ گونه اخباری ندادند. در این مورد در هیچ یک از مأخذ دیگر چینی نیز اطلاع نیست. احتمال دارد، در این سال‌ها در باختر هیچ‌گونه رویداد مهم و قابل توجه رخ نداده بود، که توجه سالنامه‌نویسان چینی را به خود جلب نماید. این دورهٔ پراکندگی سیاسی در باختر بود.

---

1. Юстин, XXXVII, 4.
2. Бичурин, II. - с. 151.
3. Бичурин, II. - с. 227-228.

در رابطه به این دورهٔ تاریخ کوشانیان سکه‌های نقره‌ای بزرگ حجم به دست آمده، که ۱۷ـ۱۶ گرم وزن دارند، جالب توجه می‌باشند. بار نخست چنین سکه‌ها در وادی وخش تاجیکستان کشف شدند[1]. در روی آن‌ها سیمای پادشاه در طرف راست تصویر شده است. او چهرهٔ آریایی ـ اروپائی ـ روخسارهٔ برجسته، دماغ بلند و چشمان بزرگ بادام‌شکل دارد. در پشت این سکه‌ها همان شاهی، که در روی سکه‌ها هست، اسپ‌سوار تصویر شده است. در سرش پیشانه بند پادشاهی ـ دیهیم موجود است. در پشت سر او نیکا خدای یونانی فتح و نصرت ایستاده است. در حاشیه سکه متن یونانی به مضمون ـ «حاکم هیرای ساناب، کوشانی» ثبت شده است، که کلمه کوشانی در آن برای ما خیلی مهم است. از روی ساخت و مشخصات تصویری سکه‌های مذکور به سده اول تا میلاد تعلق دارند و پادشاه کوشانی بودن خود را در متن ضرب‌شدهٔ سکه‌ها تأکید کرده است.

با نظرداشت اخبار سالنامه‌های چینی محققین درست فرض کرده‌اند، که هیرای ـ ساناب پادشاه یکی از پنج ملک باختر بود، که گویشوان، یعنی کوشان نام داشت. این شاه نه تنها سکه‌های کلان (تیتره‌درخمه)، بلکه سکه‌های کوچک (آبال = ۷، ۰ـ۶، ۰ گرم) نیز ضرب می کرده‌است. آبال‌های هیرای ـ ساناب در بسیار نواحی تاجیکستان ـ قبادیان شهرطوس، حصار، دنغره، فرخار (خرابه‌های سکسان آخور) و خاولنگ کشف شده‌اند.

در این مرحله از پنج ملک علیحده باختر تنها حاکم ملک کوشان سکه ضرب می کرد. این نکته حاکی از آن است، که این ملک از چهار ملک دیگر نیرومند بوده است. با احتمال زیاد پایتخت این ملک در شهر باختر مستقر بود. بیهوده نیست، که در سالنامه چینی تنها نام همین ملک ذکر شده است. یعنی در اطراف ملک کوشان متحد شدن چهار ملک دیگر باختر تصادفی نبوده است.

همین طور تقریباً کمی بیشتر از یک قرن بعد باختر را استیلا کردن قبیله‌های سکایی ـ ماساژتی دولت واحد کوشانیان تأسیس گردید. دقیقاً معین کردن تاریخ این رویدادها امر محال است. اما معین بودن تاریخ باختر را استیلا کردن کوشانیان (میان سال‌های ۱۴۱ـ۱۲۸ تا میلاد) امکان می‌دهد، که این حادثه را به آخر سده

1. Давидович Е.А. Клады древних и средневековых монет Таджикистана. М., 1979. - с. 17-35.

اول تا میلاد، تقریباً به سال‌های ۲۰ تا میلاد نسبت بدهیم. این تاریخ تا اندازه‌ای قراردادیست، ولی آن برای معین نمودن تاریخ تقریبی حکمرانی شاهان کوشانی ضرور است.

در بارهٔ کجوله کدفیز سالنامه چینی خبر می‌دهد، که او با پارت (انسی) جنگ نموده، گائوفه (کابل) را اشغال کرد، پودو (ارَخاسیه یا غزنی) و گیبین (کشمیر) را شکست داد. او از ۸۰ سال بیشتر عمر دید. محققین بر مبنای کتیبه‌ها معین کرده‌اند، که کجوله کدفیز تقریباً ۶۰ـ۵۰ سال حکمفرمایی کرده است. اما سال‌های دقیق سلطنت او معلوم نیست. در کتیبه‌هایی، که نام او ذکر شده است، سال‌های ۱۰۳ـ۱۳۶ ثبت شده‌اند، اما این رقم‌ها به کدام سال‌شماری تعلق دارند، معلوم نیست.

در رابطه با تاریخ حکمرانی شاهان کوشانی چنین نکته را یادآور شدن لازم است، که در اساس سکه‌ها و کتیبه‌ها تسلسل و مداومت تقریبی حکمرانی آن‌ها از جانب دانشمندان پیشنهاد شده بود. این پیشنهاد دانشمندان دربارهٔ تسلسل حکمرانی شاهان کوشانی را کتیبه رباتک (چهار نفر شاهان اول دولت کوشانیان بزرگ از کوجله کدفیز تا کنیشکه) کاملاً تصدیق کرد. شبه‌ای نیست، که حکمرانی سلسله شاهان باقی‌مانده نیز درست معین کرده شده است. اما در مورد آغاز حکمرانی نخستین شاه کوشانیان بزرگ ـ کوجله کدفیز و شاهان بعدی آن فکر و عقیده‌های پژوهشگران مختلف می‌باشد. مثلاً، آغاز حکمرانی کنیشکه یکی از بزرگ‌ترین شاهان کوشانی را دانشمندان گوناگون به سال‌های ۷۸، ۱۲۸، ۱۴۴ و حتی ۲۷۸ نسبت داده‌اند.

در تاریخ‌هایی، که تا این دم پیشنهاد شده بودند، نام ویمه‌َتکتو نبود. پیدا شدن نام این شاه تقاضا می‌کند، که همه این تاریخ‌ها مورد تجدید نظر قرار بگیرند. مشکلات کار باز در آن است، که مدت حکمرانی شاهان دیگر در اساس معلومات کتیبه‌ها با تقویم (سال‌شماری) نامعین ذکر شده به طور تقریبی معین کرده گردیده است. اما سال‌های حکمرانی ویمه تکتو، که نامش تنها در کتیبه رباتک ذکر شده است، دیگر آگاهی موجود نیست. این حالت تدوین شجرهٔ تقریبی حکمرانی شاهان کوشانی را باز هم دشوارتر می‌گرداند. از جزئیات بیان این مسئله بحث طلب و از بسیار جهت ناروشن، که تحقیقات بیشتر را طلب می‌کند، صرف نظر

کرده، تنها یک نکته را می‌خواهم تأکید بکنم. در حل و فصل این مسئله ما باید به اخبار مأخذ چینی دربارهٔ بیش از صد سال پس از باختر رااشغال کردن کوشانیان سر شدن، حکمرانی کجوله کدفیز به آخرهای قرن اول تا میلاد مطابقت دارد. در رابطه به سال‌های حکمرانی شاهان کوشانی عقیدهٔ دانشمندانی که به این اخبار تکیه کرده‌اند، به حقیقت نزدیک‌تر است و ما در بیان منبعدهٔ موضوع به آن‌ها پیروی خواهیم کرد.

به عقیدهٔ لُخوزین ـ دِ ـ لیو، کجوله کدفیر تقریباً تا سال ۳۵ میلادی حکمرانیِ کرده است. این تاریخ معتمد به نظر می‌رسد. اگر فرض کنیم، که کجوله کدفیز تقریباً ۵۵ سال سلطنت کرده است، پس حکمرانی او به سال‌های ۲۰ تا میلاد ـ ۳۵ میلادی مصادف خواهد بود.[1] در دورهٔ جکمرانی او دولت کوشانیان گسترش نموده، تا کابل و کشمیر و در جنوب تا ارخاسیه رسید.

کجوله کدفیز از نام خود سکه‌های مسین ضرب می کرد. این سکه‌ها مصوره‌های گوناگون داشتند و در پیروی به سکه‌های روم، پارت، باختر زمان حکمرانی یونانیان تهیه شده‌اند. یکی از انواع سکه‌ها با نام این شاه جالبند. در روی آن‌ها چهرهٔ هیرمی شاه یونانی ـ باختری همراه با نام او و در عقب تصویر هراکلس و نام کجوله کدفیز ثبت شده‌اند. دربارهٔ سبب پیدایش این سکه‌های دونامه فرضیه‌های زیاد وجود دارند. در بین آن‌ها عقیدهٔ در پیروی به سکه‌های هیرمی از نام کجوله کدفیز ضرب گردیدن آن‌ها به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید.

در این دوره سکه‌سازی کوشانیان در مرحله تشکل خود بود و هنوز شکل استوار و به خود خاص را کسب نکرده بود. در رابطه به کجوله کدفیز باید ذکر کینم، که سکه‌های او در آسیای میانه کشف نشده‌اند، درحالی‌که در افغانستان به مقدار کافی به دست آمده‌اند. از اینجا می‌توان حدث زد، که باختر شمالی و عموماً آسیای میانه به هئیت دولت کجوله کدفیز شامل نبودند و این منطقه‌ها تنها در دورهٔ حکمرانی پسر او ویمه تکتو به هیئت دولت بزرگ کوشانیان ضمیمه شدند.

بعد کجوله کدفیز پسر او ویمه تکتو حکمرانی کرده است. نام این شاه کوشانی تا سال‌های آخر معلوم نبود. نام او تنها در کتیبه رباتک افغانستان، که سال ۱۹۹۳ کشف شده بود، ثبت شده است. این کتبیه با خط یونانی‌اساس کوشانی و زبان

---

1. История таджикского народа. т. I. - с. 355.

باختری نوشته شده است و به شاه کنیشکه منسوبیت دارد. در آن شاه مذکور، دربارهٔ ساختمان معبد خداهای زردشتی، مادرخدای آریایی اُمّه و خداهای هندی فرمان داده است. همچنین در این کتیبه کنیشکه فرمان داده است، که در معبد اعمارشونده مجسمه‌های اجداد او ـ پدرش شاه ویمه کدفیز، پدربزرگش شاه ویمه تکتو و جد اعلای او شاه کجوله کدفیز نهاده شوند[1].

از این کتیبه دقیقاً معلوم می‌شود، که بعد کجوله کدفیز پسر او ویمه تکتو حکمرانی کرده است. این اخبار نوین تقاضا می‌کند، که راجع به شرح یک اخبار سالنامه‌های چینی تجدید نظر شود. طبق آن بعد کجوله کدفیز (پسر او ینگاَچژین (شکل قدیمه چینیش ییم ـ کَائو ـ تیین) به تخت نشست. محققین در اساس سکه‌ها او را ویمه کدفیز می‌شمردند. اکنون ما باید او را ویمه تکتو حساب کنیم.

از روی اخبار سالنامه چینی خائو خَن ـ شو ینگاَچژین (ویمه تکتو) بعد به جای پدرش به تخت نشستن تیانژ ورا (هندوستان مرکزی) اشغال کرده، اداره کردن آن را به یکی از سرلشکران خود سپارید. از همین زمان دولت یوج‌ها نیرومند و ثروتمند شد. این اخبار سالنامه چینی را تا اندازه‌ای سکه‌ها تصدیق می‌کنند و در این مورد ما اندکی بعد سخن خواهیم گفت.

کتیبه رباتک باز به یک معمای تاریخ کوشانیان روشنی انداخت. در بین سکه‌های کوشانی یک نوع سکه‌های متعدد و زیاد انتشاریافته‌ای هستند، که منسوبیت آن‌ها تا بازیافت کتیبه رباتک معلوم نبود. سخن دربارهٔ آن می‌رود، که در این سکه‌ها نام شاه ذکر نشده، تنها عنوان‌های افتخاری او «باسیلویس باسیلئون ساتیر میگس» ـ «شاهنشاه نجات‌دهندهٔ بزرگ» ثبت شده‌اند. این نوشتجات مدور بوده، در پشت سکه‌ها مستقر است. در داخل آن شاه اسپ سوار با خود نوگ‌تیز، دیهیم و تبرزین در دست راستش تصویر شده است. در روی این سکه‌ها چهرهٔ شاه جوان با انوار آفتاب در گرد سرش و نیزهٔ کوتاه دستش نقاشی شده است[2].

بعضی دانشمندان در اساس این انوار، که رمز تقدیس الهی می‌باشند، تصویر مذکور را به خدای میترا نسبت می‌دهند. دربارهٔ صحت داشتن یا نداشتن این فرضیه

---

1. Симс-Вильямс Н. Новые бактрийские документы // ВДИ, 1997, № 3. - с. 3-10.
2. Зеймаль Е.В. Древние монеты Таджикистана. - с. 160-177.

چیزی گفتن مشکل است. اما در یک نوع دیگر سکه‌های شاه ساتیر میگس او با خود در سر تصویر شده است، ولی در بالای سرش انوار خورشید وجود ندارد. شاید نبودن انوار با خود وابسته باشد. به هر صورت، دربارهٔ تصویر شدن شاه در این سکه‌های شبه‌ای وجود ندارد. باید تأکید نمایم، که تصویر شاه با خود در سر و بی‌کلاه در دور سرش انوار داشته با هم شبیه می‌باشند. در این اساس می‌توان گفت، که در هر دو نوع این سکه‌ها پادشاه کوشانی ویمه تکتو تصویر شده است.

ساتیر مگیس را (خودش یا معاصرین او) تا حدی بزرگ می‌دانستند، که در سکه‌ها تنها ثبت القاب و عناون افتخاری او را برای شناختن او کافی حساب می‌کردند. شاه با عنوان ساتیر میگس خیلی معروف و مشهور بود و معاصرین او از روی این عنوان به او منسوب بودن این سکه‌ها را دریافته‌اند. اما برای دانشمندان، مخصوصاً، سکه‌شناسان نبودن نام شاه در تشخیص منسوبیت این سکه‌ها مشکلات زیادی پیش آورد. سکه‌شناسان و محققین دیگر این سکه‌های بی‌نام را اساساً به دو ساه کوشانی ـ کجوله کدفیز و ویمه کدفیز منسوب می‌دانستند. بعد بازیافت کتیبه رباتک، طوری‌که در بالا ذکر نمودیم، دقیقاً معلوم شد، که بعد کجوله کدفیز پسر او ویمه تکتو حکمرانی کرده است. اما در بین سکه‌های کوشانی سکه‌های منسوب به نام این شاه وجود ندارند. از جانب دیگر، هیچ امکان نداشت، که این شاه سکه ضرب نکرده باشد. با نظرداشت این اسناد محقق و مترجم کتیبه رباتک سیمس ویلیامس پیشنهاد کرد، که سکه‌های کوشانی بی‌نام با عنوان ساتیر میگس به شاه ویمه تکتو متعلق دانسته شوند.

این پیشنهاد قابل قبول است و الحال هیچ کدامی از محققین صحت آن را زیر شبه نگذاشته است. از روی خصوصیت تصاویر نیز سکه‌های ساتیر میگس در بین سکه‌هایی کجوله کدفیز و ویمه کدفیز قرار دارند و در نتیجه بازیافت کتیبه رباتک باز یک معمای تاریخ پراسرار کوشانیان آشکار گردید. سکه‌های بی‌نام ساتیر میگس بعد تقریباً دو هزار سال دوباره صاحب خود را پیدا کردند.

بازیافت سکه‌ها از آن شهادت می‌دهند، که «نجات‌دهندهٔ بزرگ» (ساتیر میگس) نام گرفتن شاه ویمه تکتو چندان بی‌بنیاد هم نبوده است. سکه‌های او در مساحت بسا پهناور ـ از شهر تکسلیه شمال هندوستان تا سرحدهای چاچ در آسیای میانه به مقدار فراوان کشف شده‌اند. در تاجیکستان نیز سکه‌های ساتیر

میگس ـ ویمه تکتو به مقدار خیلی زیاد در علیحده‌گی و چون دفینه به دست آمده‌اند. از جمله دفینه‌های بزرگ سکه‌های این شاه کوشانی در حصار، دنغره (دیه بلیان پایان) و قبادیان (درخرابه‌های تخت سنگی) پیدا شده‌اند.

سکه‌ها از آن شهادت می‌دهند، که در دورهٔ حکمرانی ساتیر میگس ـ ویمه تکتو دولت کوشانیان خیلی توسعه یافته، شمال هندوستان، افغانستان و تمام حدود آسیای میانه را تا سرحد چاچ دربرمی‌گرفت.

معین کردن مدت و سال‌های حکمرانی ویمه تکتو کار دشوار و عملاً امکان ناپذیر است. چونکه در این مورد ما هیچ‌گونه آگاهی نداریم. یگانه سند تخمینی، که میتوانیم به آن تکیه نماییم به سال ۳۵ مصادف انجام حکمفرمایی کوچوله کدفیز می‌باشد، که ما در این مورد قبلاً ذکر کرده بودیم. در مورد مدت حکمرانی ویمه تکتو همین را گفتن لازم است، که در یک نوع سکه‌ها، طوری پیشتر گفتیم، شاه جوان (اگر آن مهر (میترا) نباشد) و در نوع دیگر سکه‌ها شاه میانه‌سال تصویر شده است. در این زمینه فرض کردن ممکن است، که ویمه تکتو مدت طولانی، احتمالاً نه کمتر از ۴۰ـ۳۰ سال حکمرانی کرده است. این ارقام البته تقریبی هستند. اما نبودن دیگر سندها در این موضوع ما را وادار می‌سازد، که برای به طور عمومی تناوب تاریخ کوشانیان را تصور کرده آن را استفاده نماییم.

شاید در آینده اخبار جدیدی کشف گردد، که آن را تأئید، اصلاح و یا تغییر داده، حل این معمای تاریخ ناروشن کوشانیان را آسان‌تر گردانند. به هر حال، اگر فرض کنیم، که ویمه تکتو ۴۰ـ۳۰ سال (به حساب متوسط ۳۵ سال) حکمرانی کرده باشد، پس دورهٔ سلطنت او به سال‌های ۷۰ـ ۳۵ مصادف خواهد بود.

بعد ویمه تکتو پسر او ویمه کدفیز به تخت دولت کوشانیان جلوس کرد. نام او در یک کتیبه از لَدَکه (تبت خرد) کشف شده، که به سال ۱۸۷ سال‌شماری نامعلوم تعلق دارد، ذکر شده است. در شهر متخورهٔ هندوستان مجسمه سنگی شاه را یافته‌اند، که در بالای آن نام ویمه کدفیز ثبت شده است. شاه در تخت نشسته است و دست چپش در کمربندش می‌باشد، در دست راست ششپر دارد. دو پایه پیش تخت در شکل تصویر شیر ساخته شده‌اند. دربارهٔ این شاه در مآخذ کتبی دیگر هیچ گونه اخباری بنظر نمی‌رسد. اگر آخر حکمرانی ویمه تکتورا شرطاً سال ۷۰ حساب کنیم، پس حکمرانی ویمه کدفیز مطابق ترتیب تاریخ در بالا پیشنهاد

شده، به سال‌های ۷۱ـ۷۰ مصادف خواهد بود.

دربارهٔ دورهٔ حکمرانی ویمه کدفیز سکه‌های او معلومات معین را دربرمی‌گیرند. سکه‌ها گواهی می‌دهند، که ویمه کدفیز اصلاحات پولی را انجام داده، برای بار نخست به گردش سکه‌های طلایی را وارد نموده‌است. اسلاف او ـ کجوله کدفیز و ویمه تکتو تنها سکه‌های مسی ضرب کرده بودند. احتمال می‌رود در زمان آن‌ها سکه‌های نقره‌ای تقلیدی ایوکرتید و سکه‌های نقره‌ای هیرای ـ ساناب در معامله بودند. سکه‌های زرین ویمه کدفیز واحد اساسی پولی بوده، تقریباً ۸ گرم وزن دارند.

به عقیدهٔ بعضی دانشمندان، کوشانیان در پیروی به سکه‌های زرین روم برای سکه‌های خود چنین وزن را انتخاب کرده‌اند. اما نباید فراموش کرد، که هنوز (در همان زمان) سکه‌های زرین هخامنشیان ۸ گرام وزن داشتند. و از احتمال دور نیست، که کوشانیان این وزن را نه از رومی‌ها، بلکه در اساس سنت‌های محلی انتخاب نموده‌اند. به عقیدهٔ دانشمندان، کوشانیان تحت تأثیر روم، که با آن روابط نزدیک تجارتی داشتند، گردش سکه‌های طلایی را وارد نمودند.

باید ذکر نماییم، که هنوز در دورهٔ یونانی ـ باختری گرچندی که در گردش سکه‌های نقره‌ای موقع اساسی را داشتند، سکه‌های طلایی نیز در معاملات مشاهده می‌شدند. یعنی عنعنه گردش پول‌های طلایی در باختر هنوز قبل از کوشانیان نیز وجود داشت. کوشانیان سکه‌های طلایی را به واحد اساسی پول تبدیل دادند. این سکه‌هارا، طوری‌که از ادبیات گپتی برمی‌آید، دینار می‌نامیدند، که از کلمه رومی «دینَریئوس» مشتق شده است.[1]

در روی سکه‌های ویمه کدفیز نیم‌پیکرهٔ شاه تصویر شده است. او در سرش کلاه بلند دایره‌شکل اندکی درازرویه و در گرد سرش دیهیم دارد. در دست راست شاه حلقه ـ تاج رمزی سلطنت بوده و از کتف چپش شعله‌های آتش پرتوافشانی می‌کنند. چهرهٔ شاه آریایی اروپایی است. او رخسار پهن برجسته، دماغ بلند و بزرگ، چشمان کلان بادام‌شکل دارد. در پشت سر شاه نشان مخصوص سلاله‌وی ـ چهارشاخه پایه‌دار تصویر شده است. در پشت سکه‌های زرین ویمه کدفیز تصویرهای گوناگون بنظر می‌رسند.

---

1. Зеймаль Е.В. Древние монеты Таджикистана. - с. 178.

همزمان سکه‌های زرین کوشانیان برای معامله خورد و میانه روزمره سکه‌های حجیم مسین ضرب می‌کردند، که ۱۷ـ۱۶ گرام وزن داشته‌اند. در سکه‌های مسین برعکس سکه‌های طلایی تصویرهای یکسان ثبت گردیده بودند. در روی آن‌ها شاه در نزد آتشدان مقدس زردشتی در حالت نیایش تصویر شده است. او در تن، کفتان (جامه) دراز از زانو پایان پیشش کشاده، در سر کلاه بلند مدور درازرویه و گرد سرش دیهیم دارد.

در طرف چپ شاه گرز و علامت سه‌شاخه و در پیش سه‌شاخه درازدسته ثبت است. شاه دارای رخسار، دماغ و ریش بزرگ است. در روی سکه‌ها متن یونانی و در پشت آن‌ها متن هندی زیرین ثبت شده است: باسیلیئوس باسیلئون ساتیر میگس ویمه کدفیز (شاه شاهان نجات‌دهندهٔ بزرگ ویمه کدفیز). متن هندی به غیر از دو کلمه علاوه‌گی عیناً مثل متن یونانی روی سکه‌ها می‌باشد: مَهَرَجَسه رَجَدیرَجَسه سَروَلاگه اِسوَرَسه مَهیسوَرَسه ویمه کَتفیزسه ترَتَرَسه (شاه شاهان نجات‌دهندهٔ بزرگ، پرستندهٔ شیوا). از این متن چنین برمی‌آید، که شاه مثل پدرش ویمه تکتو عنوان ساتیر میگس را داشته است.

سکه‌های ویمه کدفیز در بسیار نواحی جنوب تاجیکستان، از جمله قبادیان (خرابه‌ای تخت سنگین) شهرطوس (خرابه‌ای تپهٔ شاه)، کلخوزآباد (ناحیه جلال الدین رومی کنونی)، دوشنبه، یاوان و غیره کشف شده‌اند. یعنی آن‌ها در اینجا به طور گسترده در معامله بودند. ضرب سکه از طلا علامت رشد و رونق اقتصاد و شرکت وسیع کوشانیان در تجارت بین‌المللی بود. این عمل اعتبار سیاسی آن‌ها را در عرصه بین‌المللی باز هم بالاتر می‌برد[1].

دولت کوشانیان در دورهٔ حکمرانی شاه کنیشکه، که پسر ویمه کدفیز بود، به اوج رشد خود می‌رسد. در مبنای کتیبه‌ها معین کرده شده است، که او نه کمتر از ۲۳ سال حکمرانی کرده است. اگر این تاریخ را شرطاً تا ۳۰ سال بیفزائیم، پس کنیشکه مطابق ترتیب تاریخ پیشنهاد کردهٔ ما تقریباً در سال‌های ۱۴۰ـ۱۱۰ حکمرانی کرده است.

او در هندوستان قلمرو کوشانیان را در سمت شرق تا سفلای رودخانه گنگ و در سمت جنوب تا رودخانه نربد گسترش داد. پایتخت او در شهر پیشاور مستقر

---

۱. تاریخ خلق تاجیک. ص ۱۴۶

بود[1]. عقیدهای نیز هست، که او چند پایتخت داشت و یکی از آن‌ها پیشاور بود. در اساس کتیبه‌های سرخ‌کُتَل و رباتک می‌توانیم حدث بزنیم، که شهر باختر نیز یکی از پایتخت‌های مهم شاه کنیشکه بود.

سابقاً محققین چنین حساب می‌کردند، که آسیای میانه محض در زمان سلطنت کنیشکه به هئیت دولت کوشانیان ضمیمه شده بود. یکی از دلیل‌های تأئید این نکته در تمام این منطقه متداول بودن سکه‌های این شاه بود. همچنین حدس می‌زدند، که سکه‌های ساتیر میگس نیز محض در دورهٔ کنیشکه در تمام آسیای میانه معمول شده بودند. اما طوری‌که قبلاً تأکید گردید، بعد یازیافت کتیبه رباتک سکه‌های ساتیر میگس را به ویمه تکتو منسوب می‌دانند. از آن چنین برمی‌آید، که آسیای میانه نه در دورهٔ کنیشکه، بلکه در دورهٔ حکمرانی پدربزرگ او ویمه تکتو (تقریباً سال‌های ۳۵ـ۷۰) به دولت کوشانیان ضمیمه گردیده بود. طبق اطلاعات مآخذ بودایی کنیشکه در بسط و انتشار این دین سهم بازر داشت.

کنیشکه در احیاء و انتشار زبان باختری بعد استیلای یونانیان نقش مهم داشته است. در این مورد تا وقت‌های آخر سکه‌های او شهادت می‌دادند. اسلاف او در سکه‌هایشان متن‌های یونانی و هندی (کخراشتی) (کجوله کدفیز و ویمه کدفیز) یا تنها یونانی (ساتیر میگس ـ ویمه تکتو) استفاده می‌کردند.

او در این بخش اصلاحات بعمل آورده، به عوض این متن در سکه‌هایش تنها نوشتجات آریایی را ثبت نمود. درستی این خلاصه دانشمندان را کتیبه رباتک بطور واضح تأئید و تصدیق نمود. در این کتیبه، که به سال اول حکمرانی کنیشکه تعلق دارد، او فرمان داد، که از این به بعد همه کتیبه و اسناد نه به زبان یونانی بلکه با زبان باختری تدوین شوند[2]. این اقدام از اهمیت سیاسی و فرهنگی برخوردار بود. کنیشکه بعد بیش از ۴۰۰ سال حکمرانی زبان یونانی در باختر دوباره به زبان باختری مقام والای دولتی داد. این خدمت باسزای او در نزد خلق‌های آریایی بود.

جالب توجه است، که در این کتیبه، که تقریباً سال ۱۱۱، یعنی در سال اول حکمرانی کنیشکه تدوین شده است، مفهوم زبان آریایی استفاده شده است.

---

1. История таджикского народа, т. I,1963. - с. 356-357; Гафуров Б. Таджики. - с.151.

2. Симс-Вильямс Н. Новые бактрийские документы // ВДИ, 1997, № 3. - с. 3-10.

دانشمندان معین کرده‌اند، که این کتیبه بزبان باختری است. این زبان در ردیف زبان‌های سغدی، خوارزمی و غیره به گروه زبان‌های شرقی ایرانی شامل می‌شد. در همین ایام همچنین زبان‌های غربی ایرانی ـ پهلوی، پارتی و بعضی دیگر متداول بودند.

اسامی زبان‌های باختری، سغدی و غیره را پژوهشگران از روی نام‌های جغرافی منطقه‌های مذکور نسبت داده‌اند. از کتیبه رباتک برمی‌آید، که به همه این زبان‌ها نام عمومی آریایی اطلاق می‌شد. مفهوم زبان آریایی تا اول قرن دوم استفاده می‌شد. شاید آن در قرن‌های منبعده تا پیدایش مفهوم زبان فارسی و دری، تقریباً تا زمان استیلای اعراب باقی مانده بود. در یک سند با زبان باختری انشاء شده، که به قرن ۷ تعلق دارد و در افغانستان کشف شده است، واژهٔ آریایی بنظر می‌رسد[1].

کنیشکه نیز به مثل پدرش ویمه کدفیز از طلا و نقره سکه ضرب می کرد. سکه‌های زرین او یک دیناری (۸ گرم) و نیم دیناری (۴ گرم) بودند. سکه‌های مسی او ۱۶ـ ۱۵ گرم وزن داشتند. در روی سکه‌ها باز همان صحنه عبادت شاه در نزد محراب آتش مقدس زردشتی با کفتان بلند بر تن و نیزه در دست چپ تصویر شده است. در پشت اکثر سکه‌های او ایزدان گوناگون زردشتی ـ مهر، مأئو (ماه)، نَنا، آتش، در یک نوع دیگر از سکه‌ها شیوا و در گونه دیگر بودّا تصویر شده اند[2].

سکه‌های کنیشکه در تمام قلمرو امپراتوری کوشانیان، از جمله از آسیای میانه تا چاچ به مقدار زیاد کشف شده‌اند. در تاجیکستان این سکه‌ها از نواحی کولاب، کلخوزآباد (طلایی)، حصار، شهرتوس، قبادیان، دوشنبه (مسی) و غیره به دست آمده‌اند.

سالنامه‌های چینی دربارهٔ مناسبت کوشانیان با چین در آخر قرن اول و ابتدای قرن دوم اطلاع داده‌اند. از اخبار آن‌ها چنین برمی‌آید، که منطقه ترکستان شرقی یک مدت تحت سلطه کوشانیان بوده است[3]. اما سال ۸۴ ارتش چینی با سرداری بَن چئو به کاشغر حمله کرد. کاشغری‌ها مقاومت نمودند و شاه کَنگخه ارتش خود

---

1. Симс-Вильямс Н. Новые бактрийские документы // ВДИ, 1997, № 3. - с. 3-10.

2. Зеймаль Е.В. Древние монеты Таджикистана. - с. 190-204.

۳.نک.: История таджикского народа. т. I. - с. 357-359.

را به کمک آن‌ها فرستاد. احتمال دارد که میان چین و کوشانیان راجع به تقسیم دایرهٔ نفوذ کدام عهدنامه منعقد شده بود، چونکه کوشانی‌ها نه تنها به حرکت ارتش چینی در ترکستان شرقی مانع نشدند، بلکه به شاه کنگخه فشار آوردند، تا لشکر خود را بازپس بگیرد. در نتیجه چینی‌ها کاشغر را اشغال کردند. دیری نگذشته آن‌ها ترفان را نیز استیلا نمودند.

بعد دو سه سال روابط میان چین و کوشانیان تیره شدند. سبب به وخامت رسیدن روابط حبس شدن سفرای کوشانی بود، که با هدیه‌های گران‌بها به دربار امپراتوری چین به خواستگاری دخترش برای پسر شاه کوشانیان یا خود شاه رفته بودند. در نتیجه شاه کوشانی بر علیه چینی‌ها به ترکستان شرقی لشکر ۷۰ هزار نفری خود را با سرداری سه فرستاد. اما کوشانی‌ها به جنگ خوب آماده نبودند. بعد به ترکستان شرقی وارد شدن لشکر کوشانیان بنابر کمبود مواد غذایی به گرسنگی مواجه شد. کوشش در کُچار به دست آوردن مواد غذایی نیز به ناکامی انجام یافت. بنابرین سه مجبور شده، با بَن چئو مذاکرات انجام داد، لشکرش را از ترکستان شرقی خارج نماید. از این وضع استفاده نموده بن چئو سال ۹۱ کچار را نیز اشغال کرد.

اما بعد این هم کوشانیان مبارزه را برای به اطاعت خود درآوردن ترکستان شرقی قطع نکردند. در دورهٔ حکمرانی امپراتور اَن (سال ۱۱۶ـ۱۱۴) حاکم کاشغر عموی خود را با نام چن پن از مملکت راند. او به دربار کوشانیان پناه برد. او را با خوشنودی استقبال کردند. بعد وفات حاکم کاشغر کوشانیان به چن پن سرباز دادند و او سفر جنگی نموده کاشغر را اشغال کرده، حکومت آن را بدست گرفت. سالنامه‌های چینی در این خصوص خبر داده نوشته‌اند، که کاشغری‌ها چن پن را با خوشنودی پذیرفتند، چونکه آن‌ها از یوچ‌ها (کوشانیان) ترس و هراس داشتند. اما حاکمیت کوشانیان در کاشغر دیر نپائید. سال ۱۲۵ چینی‌ها دوباره کاشغر را اشغال نمودند. سال ۱۳۲ کوشانیان بار دیگر کوشش کردند که ترکستان شرقی را تصرف نمایند. اما نتیجه و جزئیات این حادثه معلوم نیست. سالنامه چینی در اخبار خود راجع به سفارت کوشانیان، شاه‌آن را یاد کرده است، اما نامش را ذکر نکرده است.

اگر ترتیب تاریخگذاری پیشنهاد گردیدهٔ کوشانیان را به نظر بگیریم، برخوردهای کوشانیان با چین در ترکستان شرقی در نیمه دوم حکمرانی ویمه

کدفیز و حکمرانی کنیشکه رخ داده بودند. احتمالاً به کنیشکه میسر شد، که گماشته خود چن پن را به تخت کاشغر نشاند. این فرضیه با اخبار سرچشمه‌های چینی دربارهٔ حوضه تریم ترکستان شرقی را اشغال کردن کنیشکه مطابقت دارد.

طبق معلومات نوشتجات هندی بعد از کنیشکه وَسیشکه و بعد او خُویشکه حکمرانی کرده‌اند. اما در بین سکه‌های کوشانیان سکه‌ای با نام وسیشکه ضرب گردیده پیدا نشده‌اند. شاید مثل ویمه تکتو کدام نوع سکه‌های بی‌عنوان به او تعلق داشته باشند. به عقیدهٔ لاخوزین ــ دِ ــ لیو، او در مجموع پنج سال حکمرانی کرده است[1]. اگر این عقیده را قبول نمائیم، مطابق ترتیب تاریخ ما، وسیشکه تقریباً سال‌های ۱۴۶ـ۱۴۱ حکمرانی کرده است.

نام خویشکه در ۱۸ کتیبه هندی یاد شده است. متن‌های کتیبه با سالشماری کنیشکه از سال ۲۸ تا ۶۰ ثبت شده‌اند. یعنی او تقریباً ۳۲ سال حکمرانی کرده بود. پس طبق تاریخگذاری ما حکمرانی خویشکه به سال‌های ۱۴۹ـ۱۴۷ راست می‌آید.

از خویشکه برعکس وسیشکه شمارهٔ زیاد سکه‌های زرین و مسی باقی مانده‌اند. از روی مشخصات تصاویر سکه‌های او از سکه‌های اسلاف خود تا اندازه‌ای فرق می‌کنند. در روی اکثریت سکه‌های زرین نیم‌پیکرهٔ او تصویر شده است. شاه در دست چپ نیزهٔ کوتاه ودر دست راست کوکبه (رمز حاکمیت) دارد. تاج شاه با سنگ‌های گران‌بها مزین گردیده است. در پیرامون تصویر شاه چنین کتیبه ثبت شده است: «شاهنشاه خوشیکه، کوشنا». در یک نوع سکه‌های طلایی این شاه سوار فیل تصویر شده است. تصویر فیل معمولاً با سنت‌های هندی مرتبط می‌باشد. در یک نوع سکه‌های طلایی شاه در حالت چمباتمه روی کرسی نشسته است.

در پشت اکثر سکه‌های زرین خوشیکه مهر ــ ایزدان زردتشی (میترا)، مأئو (ماه)، فرّا، ارداخشه و غیره نقاشی شده‌اند. در پشت دو نوع سکه‌های زرین او متناسباً خداهای هندی شیوا چهاردسته و سیگل تصویر شده‌اند.

در روی سکه‌های مسی خویشکه شاه فیلسوار و شاه در کرسی یک پهلو نشسته تصویر شده‌اند. در پشت سکه‌ها خداهای گوناگون زردشتی حکاکی

1. История таджикского народа. т. I. - с. 366.

شده‌اند. مصوره‌های سکه‌های مسی در پیروی به سکه‌های زرین ساخته شده‌اند.

سکه‌های طلایی خویشکه یک دیناری و چهاریک دیناری بودند. بیشتر بازیافت‌ها را سکه‌های یک دیناری تشکیل می‌کنند. مصوره‌های سکه‌های خویشکه و دیگر شاهان کوشانی اساساً به دو شعبه فرهنگ آریایی آسیای‌میانگی و ایرانی و هندی تعلق دارند.

بازیافت‌ها از آن شهادت می‌دهند، که سکه‌های خویشکه در تمام حدود آسیای میانه، از جمله در تاجیکستان رایج بودند. تعدادی از سکه‌های مسی این شاه در آثارخانه‌های ترمذ (۹ عدد)، سمرقند (۱۵ عدد) و تاشکند (۲۸ عدد) محفوظند، که با احتمال زیاد بازیافت محلی می‌باشند. در تاجیکستان این سکه‌ها اساساً در نواحی جنوب ـ قبادیان، شهرطوس، وخش، خراسان، یاوان و ریگر کشف شده‌اند. از نواحی شمالی آن‌ها تنها در پنجکنت پیدا شده‌اند.

در بین شاهان کوشانی سکه‌های زرین را از همه بیشتر خویشکه ضرب کرده است. در این مورد بازیافت‌ها شهادت می‌دهند. اما در آسیای میانه تا سال‌های اخیر سکه‌های زرین خویشکه کشف نشده بودند، درحالی‌که در باختر ساحل چپ سیر دریا این سکه‌ها به مقدار کافی پیدا شده‌اند. سکه‌شناسان حتی گمان داشتند، که آن سکه‌ها در این منطقه در معامله نبودند. اما یک بازیافت در جنوب تاجیکستان به این شبه خاتمه گذاشت. در خرابه‌های حلقه‌جر در نزد ده سربند ناحیه خراسان (سابق ناحیه غازی‌ملک) ۲۹ فوریه سال ۱۹۹۹ هنگام شخم زدن زمین دو ساکن محلی ـ رانندهٔ تراکتور و راهبر آن از زیر خاک یک کوزه سکه‌های زرین پیدا کردند[1]. متأسفانه، تا اطلاع یافتن دانشمندان و مقامات حکومت محل سکه‌های زرین، از دست به دست گذشته تعداد آن کاهش یافت. حال حاضر فقط یک سکه از آن در پژوهشگاه تاریخ نگهداری می‌شود. دانشمندان سکه‌شناس ضمن آموزش آن معین کردند، که آن به خویشکه شاه کوشانی تعلق دارد. یک سکه دیگر از این دفینه را وزارت امنیت ملی به پژوهشگاه تاریخ آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان تقدیم کرد، که آن هم به خویشکه منسوب است. سکه‌شناسان در دست اشخاص گوناگون بیشتر از ۲۰ سکه این دفینه را تشخیص کردند، که همه آن‌ها به خویشکه تعلق داشتند. طبق شایعات دفینه مذکور از ۵۰ تا ۶۰۰ سکه

1. Довуди Д. Тайна Газималикского клада // Мероси ниёгон, 2001, № 5. - с. 91.

عبارت بود. باعث تأسف است، که با وجود سپارش‌های قطعی در مورد جمع آوری و به آثارخانه ملی باستانی تحویل نمودن سکه‌های پیداشده، این کار هنوز هم عملی نگردیده است. اگر بگویم، که برای تاجیکستان بعد بازیافت سندهای سغدی قلعه کوه مغ ناحیه عینی(سال ۱۹۳۳) این دومین بازیافت نادر و مشهور قرن ۲۰ بود، اشتباه نخواهیم کرد.

از روی اخبار سکه‌ها بعد خویشکه شاه وَسودیوه حکمرانی کرده است. در اساس کتیبه‌های هندی او از سال ۶۴ تا ۹۸ (با سالشماری کنیشکه)، یعنی ۳۴ سال سلطنت نموده‌است[1]. اما مشکلات در آن است، که کتیبه‌ها می‌توانستند نه به یک، بلکه به دو یا سه وسودیوه تعلق داشته باشند. در هر صورت، اگر ما ۳۴ سال حکمرانی وسودیوه را به ترتیب تاریخی پیشنهاد کردهامان همراه نماییم، حکمرانی او به سال‌های ۲۱۴ـ۱۸۰ مصادف می‌باشد.

وسودیوه به مثل اسلاف خود از طلا و مس سکه ضرب می کرد. در روی سکه‌های زرین او صحنه عبادت شاه در نزد آتشدان مقدس زردشتی تصویر شده است. نوشتجات این سکه‌ها مثل سکه‌های کنیشکه و خویشکه با زبان آریایی (باختری) بوده، چنین است: شاهنشاه وسودیوه، کوشانی. در پشت سکه‌های این شاه خدای هندی شیوا در نزد گاو مقدس زیبو تصویر شده است. ا.و. زیمل سعی نموده است، که سکه‌های با این نام موجود را به سه وسودیوه نسبت دهد. اما این سکه‌ها از یکدیگر هیچ‌گونه تفاوت جدی و نظررس ندارند. بنابر این، از روی علامت‌های تصویری آن‌ها را به شاه‌های گوناگون نسبت دادن دشوار است. اما صرف نظر از این، آن‌ها می‌توانستند به شاهان گوناگون همنام تعلق داشته باشند. یعنی از چنین فرضیه نیز نباید صرف نظر کرد.

تاریخ نویس قدیم ارمنی موئیسی هرانی شاه کوشانیان وَخسَدجان را یادآوری کرده است، که در اتحاد ضد ساسانی شامل بود. همه دانشمندان باتفاق آرأ وخسدجان را با وسودیوه یک شخص می‌شمارند. بحث در سر آن‌ست که او وسودیوهٔ ـ یکم یا دوم بوده ر.گریشمن او را وسودیوهٔ اول و لاخوزین ـ د ـ لیو وسودیوهٔ دوم میدانند[2]. کوشانیان در اتحاد نامبرشده با سروری وخسدجان

---

1. Зеймаль Е.В. Древные монеты Таджикистана. - с. 215.

۲.نک. История таджикского народа. т. I. - с.367.

(وسودیوه) سال‌های ۲۲۹ـ۲۲۷ به مقابل ساسانیان جنگ‌ها داشته‌اند. اما اتحاد به هیچ‌گونه کامیابی موفق نگردیده، پراکنده شد و ساسانیان در این جنگ پیروز شدند. از روی ترتیب تاریخی ما این حادثه به سال‌های حکمرانی وسودیوه اول (۲۱۴ـ۱۸۰) مصادف نخواهد بود. پس ما می‌توانیم به لاخوزین ـ د ـ لیو هم‌عقیده گردیده، وخسدجان را وسودیوهٔ دوم حساب بکنیم. همین وسودیوه برای در جنگ قریب الوقوع با ساسانیان تکیه‌گاه سیاسی و شاید پشتیبانی نظامی بدست آوردن بتاریخ ۵ ژانویه سال ۲۳۰ به چین سفارت می‌فرستد. نتیجه‌های این سفارت و تدارکات منبعدهٔ کوشانیان برای جنگ با ساسانیان معلوم نیست. اما سال ۲۴۳ـ۲۴۲ لشکر شاپور اول به کوشانیان شکست سخت داد. با همه این‌ها، معلوم نیست که در ایام این حادثه‌ها کدام شاه کوشانیان حکمرانی می‌کرد.

تا این جنگ، طبق نوشتجات شاپور اول در کعبه زردشت، دولت کوشانیان از پیشاور تا کاشغر، سغد و چاچ دامن گسترده بود. بعد در این جنگ پیروز گردیدن ساسانیان یک قسم زیاد ملک‌های غربی کوشانیان را اشغال کردند. آن‌ها در اینجا حاکمان خود را منصوب کردند، که عنوان «شاه کوشانی» را داشته‌اند.

تقریباً در بین سال‌های ۲۲۸ـ۲۶۶ کوشانیان یک قسمت سرزمین‌های خود را در هندوستان از دست دادند. در ردیف چین و روم، کوشانیان در سرچشمه‌های خطی همچون دولت مقتدر هند نیز ذکر می‌شود. در آخر قرن سوم کوشانیان خوارزم را نیز از دست دادند[1].

تاریخ سیاسی کوشانیان بعد حکمرانی وسودیوه طی قرن سوم و قرن چهارم ناروشن است. از مآخذ کتبی دقیقاً معلوم است، که این دولت با وجود از دست دادن بسیار سرزمین‌های خود هنوز نیرومند بود و تا قرون چهارم یا حتی پنجم وجود داشت. اما کدام شاهان در این دوره حکمرانی کرده‌اند، معلوم نیست. فرضیه دانشمندان دربارهٔ در دولت کوشانیان حکمرانی کردن چند وسودیوه و کنیشکه درست است وفضای خالی را، که بعد وسودیوه اول پیدا شده بود، پر می‌کند. اما نام این شاهان به غیر از وخسدجان ـ وسودیوه دوم ذکر نشده است و سکه‌هایی نیز وجود ندارند، که بی‌شک به شاهان نیمه دوم قرن سوم و چهارم منسوب باشند.

رشته‌های اساسی شغل اهالی آسیای میانه در دورهٔ کوشانیان، مانند پیشین‌ها،

---

1. История таджикского народа. т. I. - с.367.

کشاورزی، دامداری و پیشه‌وری بود. مخصوصاً، زمینداری آبی رشد یافته بود. در این مورد جوی‌های بزرگ طولانی، که باستان‌شناسان در وادی وخش، زرفشان و خوارزم کشف کرده‌اند، شهادت می‌دهند. حفر جوی‌ها امکان می‌داد، که مساحت اراضی مزروع آبی افزوده گردد. این حالت در نوبت خود برای پیدا شدن شیوه‌های نوین پیشرفته امور کشاورزی پرورش زراعت‌ها و رستنی‌های نو، تکمیل آلات و ابزار کشاورزی مساعدت می‌کرد. از جمله، در این دوره بنا بر بازیافت‌های باستان‌شناسی سپارهای آهنی و آسیاب‌های دستی بطور وسیع پهن می‌شوند[1].

در دامنه‌کوه‌ها زراعت‌کاری دیمی رشد یافته بود. موجودیت یادگاری‌های زمان کوشانیان در منطقه‌های کوهستان شاهد رشد این موضع در برابر وادی‌ها می‌باشد. کشاورزی در آسیای میانه تا اندازه‌ای پیش رفته بود، که کشاورزان معروف چینی پرورش ریشقه (یونچه)، گردو و بعضی نباتات دیگر را از ساکنان همین منطقه آموخته‌اند.

شهرها از جمله مهمترین عناصر رشد فرهنگ کشورها می‌باشند. دربارهٔ شهرهای کوشانیان مآخذ مکتوب و اساساً باستان‌شناسی اطلاع می‌دهند. طبق اخبار پتولمی، که به سده دو میلادی تعلق دارند، در کشور آریه ۳۵ شهر و دیه‌ه، در پَراپَمیسد (ولایت کابل) ۱۶ شهر، در درَنگیَنه (سکستان) ۱۱ شهر، در ارَخاسیه ۱۲ شهر مستقر بودند. باختر یکی از بزرگ‌ترین شهرها بود، که عنوان «مادر شهرها» را داشت. در باختر مطابق معلومات پتولمی، ۱۸ شهر موجود بود[2]. حفریات باستان‌شناسی این اخبار جغرافی‌دانان انتیک را تصدیق کرده، با سندهای مشخص تکمیل می‌دهند.

از حفریات باستان‌شناسی برمی‌آید، که بسیار شهرهایی، که در زمان یونانی ـ باختری و از آن هم پیشتر پیدا شده بودند، در زمان کوشانیان آباد بودند. باختر، سمرقند، مرو، خرابه‌های سکسانآخور، تخت سنگین و بعضی شهرهای دیگر از جمله چنین شهرها می‌باشند. بازیافت‌های باستان‌شناسی از آن شهادت می‌دهند، که در این دوره، نسبت به دورهٔ یونانی–باختری در آسیای میانه شمارهٔ شهر و شهرک‌ها خیلی افزوده‌است. در حدود تاجیکستان به زمان کوشانیان خرابه‌های

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 159.
2. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. т.I., 1964. - с.169.

کی‌قبادشاه در ناحیه قبادیان، تپه شاه در ناحیه شهرتوس، کهنه‌قلعه در ناحیه قمسنگیر؛ حلقه‌جر در ناحیه خراسان(سابق غازی‌ملک)، گروقلعه و تماشاتپه در ناحیه یاوان، سکساناآخور در ناحیه فرخار، قلعه چرمگران پایان (قلعه میر) در شهر کولاب، شهر نو، دوشنبه قدیم شامل می‌شوند. اکثریت این شهرها دارای قلعه، دیوار و برج‌های دفاعی و بناهای مسکونی گوناگون بودند. از روی هنر معماری شهرهای آن زمان را به دو گروه می‌توان تقسیم نمود. به گروه اول شهرهایی داخل می‌شدند، که نقشه یگانه نداشته، از قصبات و محله‌های قسماً پراکنده مستقربوده، عبارت بودند. این‌ها پیش از همه، شهرهایی بودند، که هنوز تا دورهٔ کوشانیان پیدا شده بودند. به این ردیف سمرقند (افراسیاب)، باختر، خرابه شهرنو تاجیکستان و امثال آن‌ها داخل می‌شدند. طول دیوار خرابه‌های شهرنو ۷ کیلومتر بوده، بعد هر ۲۵ متر برج داشت. ضخامت دیوار ۵، ۳ متر ارتفاع آن ۶ متر بوده‌است. شهر مساحت ۳۵۰ هکتار زمین را دربرمی‌گرفت. دیوار نه تنها شهر، بلکه محله‌های نزد شهری را نیز احاطه کرده بود[1].

خرابه‌های حلقه‌جر نیز به گروه اول شهرها شامل می‌شود. آن در ساحل راست رودخانه وخش، در نزد دیهٔ سربند ناحیه خراسان واقع گردیده است. باستان‌شناسان در اینجا حفریات نه چندان مفصل انجام داده، چند بنای اداری را حفر نموده‌اند. در اینجا سکه‌های کوشانی و دیگر اشیای قدیم کشف شدند. در حلقه‌جر، طوری‌که قبلاً ذکر کرده بودیم، دفینه سکه‌های زرین خویشکه کشف گردید. موقع استقرار خرابه‌های حلقه‌جر خیلی جالب توجه است. آن در ساحل رودخانه وخش واقع بوده، احتمالاً شهر بندری نیز بود. در سیر دریا کشتی‌های تجارتی شنا می‌کردند و به خوارزم کالاها انتقال می‌دادند. به گروه دوم شهرهایی شامل می‌باشند، که مطابق اسناد انتیک از روی لایحه معماری واحد بنیاد شده‌اند. از یادگاری‌های تاجیکستان به این گروه خرابه‌های کی‌قبادشاه، تپه شاه و بعضی دیگر داخل می‌شوند. خرابه‌های کی‌قبادشاه شکل چهار گوشه را دارد، مساحت آن ۲۸۵ـ ۳۷۵ متر می‌باشد. دیوارهای آن با ۳۲ برج مستحکم شده اند[2].

شهر قلعه تپهٔ شاه شکل مربع داشته، مساحت آن ۸۰ x ۸۰ متر می‌باشد. مرکز

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 156.
2. Гафуров Б. Таджики. - с. 156.

آن را صحنه حیاط تشکیل می‌کند. قلعه دارای دیوار حفاظتی همراه با برج‌ها می‌باشد. دمنه سکسانآخور نیز به گروه دوم شهرها شامل می‌شود. آن در قرن دوم تا میلاد پیدا شده، تا قرن چهارم میلادی وجود داشت. قلعه چهار گوشه شکل بوده، از قصر، قصبه پیشه‌وران، بناهای اداری و مسکونی عبارت بود. هنگام حفریات از این جا تعداد زیاد بت و اصنام گلین و قالبها برای تهیه آن‌ها، گوشوار و دگمه‌های زرین، مصوره‌های دیواری رنگین و دیگر اشیاء کشف شدند. اما نادرترین بازیافت از این شهر سگک (قفلک) زرین کمربند می‌باشد، که در آن صحنه شکار تصویر شده است. در صحنه شخص اسپ سوار با نیزه گراز را سرنگون نموده است.

در دمنه سکسانآخور شمارهٔ زیاد زیرستون‌های سنگی، که باقی‌مانده‌های ایوان‌ها و بناهای باحشمت ستوندار می‌باشند، کشف شده اند[1]. خرابه‌های شهر از آن شهادت می‌دهند، که آن یکی از مرکزهای کلان نه تنها منطقه کولاب، بلکه تمام باختر شمالی بوده است.

در حدود شهر کولاب نیز در دورهٔ کوشانیان شهر وجود داشت. باقی‌مانده‌های آن را باستان‌شناسان در موضع قلعه چرمگران پایان پیدا کرده‌اند. باستان‌شناسان در این جا یک بنای اداری با چند خم‌های کلان، لوله‌های آبرو، شمارهٔ زیاد ظرف‌پاره‌های سفالی و یک مقدار ظرف‌های کامل و سالم، مجسمه خدای عشق و آب‌های روان آناهیتا و بسیار اشیای دیگر بدست آورده اند[2].

در وادی سرخندریا، سغد، فرغانه، چاچ و خوارزم نیز در این دوره یک سلسله شهرها به وجود آمده بودند. یکی از شهرهای بزرگ ترمذ بود. در این جا چند دیرهای بزرگ بودّایی (خرابه‌های قراتپه، فیاض‌تپه، چنگیزتپه) موجود بودند، که خرابه‌های آن‌ها از جانب باستان‌شناسان حفریات شده اندو شهر در ساحل سیر دریامستقر بوده، ناحیه مهم تجارتی و بندر رودخانه‌ای بود.

در قسم شمالی سرخاندریا دو شهر بزرگ ـ دمنه‌های خلچیان و دلورزین واقع گردیده بودند. خلچیان دیوار مستحکم حفاظتی، قلعه، قصر، تالارها و خانه‌های پرشکوه مسکونی با مجسمه‌ها و دیوارمصوره‌های رنگین داشت[3].

---

1. Древности Таджикистана. Душанбе, 1985. - с.115.

۲. سفرزاده خ. قلعهٔ میر. روزنامه جمهوریت، ۳۰ ماه مارس سال ۲۰۰۶

3. Пугаченкова Г.А. Скульптура Халчаяна. М., 1971, с. 13.

دومین شهر بزرگ سرخندریا خرابه‌های دلورزین بود. آن مساحت ۴۰ هکتار را در بر گرفته، دیوار دفاعی، قصر و معبد بزرگ، تالار و خانه‌های مسکونی مصور و منقش داشت. در سغد به غیر از سمرقند دهکدهٔ تل برزو، در فرغانه مُنچک تپه نزد بیگ‌آباد، دهکدهٔ نزد اشت، کائونچی‌تپه و یک سلسله یادگاری‌های دیگر به همین دوره منسوبند.

در منطقه علیای رودخانه زرفشان افزودن شمارهٔ کشک و قلعه و دهکده‌ها در زمان کوشانیان به مشاهده می‌رسد. محققان این حادثه را با مهاجرت یک قسم اهالی از وادی‌ها به کوهستان مربوط می‌دانند. شاید این کار جای داشت. اما در شرح و تفسیر این حادثه عامل دیگر ـ افزایش داخلی اهالی کوهستان را در نتیجه بهتر شدن سطح رفاه مردم، نمیتوان صرف نظر کرد. البته عقیدهٔ راجع به آنکه بار نخست مردم مهاجر از وادی‌ها رفته نواحی کوهستانِ علیای زرفشان را در دورهٔ کوشانیان آباد کردند، کاملاً صحیح نخواهد بود. مثلاً در کوهستان منطقه کولاب هنوز ده‌ها هزار سال قبل از این و بعد آن انسان‌های اولین زندگی می‌کردند[1] (باشگاه‌ها مربوط به دوره سنگی موسوم به کلدره، خانقاه و لاهوتی خنخستینگ). در این مبنا قیاس کردن ممکن است، که کوهستان دیگر منطقه‌های آسیای میانه، از جمله، علیای رودخانه زرفشان نیز خیلی پیشتر از زمان کوشانیان آباد بودند و در این زمان تنها افزایش اهالی، گسترش مساحت آبادی‌ها و پیدا شدن قلعه و دهکده‌های نو در این منطقه به عمل می‌آید.

در خوارزم نیز در این دوره شهر کلان (خرابه‌های تُپراق‌قلعه) وجود داشت. شهر دیوار دفاعی، برج‌ها، قلعه، قصبه‌ها و کوچه و خیابان‌های بزرگ داشت. به عقیدهٔ بعضی محققین خرابه‌های تپراق‌قلعه شهر فیر می‌باشند، که در مأخذهای مکتوب ذکر شده است[2].

بزرگترین شهر دولت کوشانیان پایتخت آن شهر باختر بود. در این دوره مساحت شهر وسعت یافته، قصبه و محله‌های جدید بنیاد می‌شوند، شهر با دیوار نوین حفاظتی احاطه می‌شود. مخصوصاً موضع تپه زرگران پرنفوس بود[3]. بیرون

---

1. Ранов В.А. Каменный век. Глава II в кн.: История таджикского народа, т. I, 1998.

۲. یعقوب یو. تاریخ خلق تاجیک. آلماآتا، ۲۰۰، ص ۱۹۴-۱۹۷

3. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. - с. 189.

از دیوار نیز شهرک و محله‌ها موجود بودند. طوری‌که در بالا ذکر گردید، در دورهٔ حکمرانی کنیشکه پایتخت دولت کوشانیان به شهر پیشاور منتقل شد. اما باختر نیز موقع خود را همچون پایتخت حفظ کرده بود، زیرا که قسمت بزرگ سرزمین دولت کوشانیان ـ آسیای میانه از همین مرکز اداره می‌شد.

یکی از شهرهای بزرگ سرزمین شهر باختر کَپیسا بود. آن پایتخت ولایت پراپمیسد (ولایت کابل) به شمار می‌رفت. خرابه‌های آن ۶۰ کیلومتر شمال شهر کابل در نزد شهر بگرام واقع گردیده‌اند. مساحت شهر ۲۵ هکتار بوده، دیوار حفاظتی داشت. سبک معماری تأسیسات حفاظتی خرابه‌های بگرام و کی‌قبادشاه مشابه می‌باشند، که این راجع به موجودیت سنت و معیارهای واحد معماری ـ ساختمانی شهادت می‌دهد.

از وسط شهر کپیسا خیابان طولانی عبور می کرد. قصر پادشاه در مرکز شهر واقع گردیده بود. هنگام حفریات باستان‌شناسان در اینجا تعداد زیاد اشیای نفیس ـ قوطی‌های کوچک سیاهرنگ جلادار چینی، ظرف‌های شیشگی منقش و مصور رومی، صدف‌های گچی با صحنه‌های اساطیری یونانی، جزوهای منقش از عاج ساخته‌شدهٔ کرسی‌ها و غیره کشف شدند، که خیلی جالب می‌باشند.

این بازیافت‌ها دربارهٔ روابط گستردهٔ فرهنگی و تجارتی باختر زمان کوشانیان با ممالک غرب و شرق شهادت می‌دهند.

در ولایت بغلان افغانستان در نزد دیه رباتک شهرک زمان کوشانیان واقع است. دربارهٔ اهمیت بزرگ داشتن آن کتیبه از آن موضع بدست آمدهٔ شاه کنیشکه شهادت می‌دهد. در باختر جنوبی خرابه‌های زیاد زمان کوشانیان موجودند، اما اکثریت آن‌ها هنوز از جانب باستان‌شناسان آموخته نشده‌اند.

در زمان کوشانیان در شمال و مرکز هندوستان نیز چندین شهرهای آباد وجود داشتند. بزرگ‌ترین آن‌ها پُروشَپوره (پیشاور) بود. طبق اخبار مأخذها بودایی ـ هندی کنیشکه این شهر را پایتخت خود انتخاب کرده بود. تکسیله یکی دیگر از شهرهای بزرگ این منطقه به شمار می‌رفت. خرابه‌های آن در نزدیکی شهر رَوَلپندی کنونی واقع گردیده‌اند. خلاصه، شهرسازی و شهرنشینی، که علامت رشد بلند تمدن اقوام و ملل می‌باشند، در دولت کوشانیان گسترش کسب کرده بود.

در بارهٔ تجارت مأخذهای چینی (رومی و چینی) سکه‌ها و بازیافت‌های

باستان‌شناسی شهادت می‌دهند. راجع به تجارت داخلی تنها یک سند چینی منسوب به نیمه دوم قرن دوم تا میلاد بطور مختصر اشاره کرده است. در این سند ذکر شده، که ساکنان باختر بازرگانان ماهرند و در پایتختشان بازار دارند.[1] در این باره ما بیشتر از روی سکه‌ها می‌توانیم قضاوت بکنیم. همه شاهان کوشانی نخست تنها از مس (تا زمان حکمرانی ویمه کدفیز) و بعد از طلا سکه‌ها ضرب می‌کردند. در یادگاری‌های مربوط به زمان کوشانیان باستان‌شناسان به مقدار زیاد سکه‌های مسی را پیدا نمودند، که آن گواه رشد تجارت خرده‌فروشی داخلی می‌باشد. تجارت داخلی نیز رشد کرده بود، که در این مورد بازیافت سکه‌های زرین کوشانی در شکل دفینه از خرابه‌های حلقه‌جر شهادت می‌دهند.

در دورهٔ کوشانیان تجارت به ویژهٔ، با منطقه‌های شرقی امپراتوری روم و مصر خیلی رواج و رونق یافت. کوشانیان بخش بزرگ «شاهراه تجارتی» بین شرق و غرب را، که از حدود دولت آن‌ها می‌گذشت، زیر نظارت خود داشتند.

تجارت میان کوشانیان و رومیان خیلی رشد کرده بود. عامل مهم گسترش این تجارت شاهراهی بود، که از ساحل دریای مدیترانه توسط ایران تا قلمرو دولت کوشانیان می‌رسید. از مرو این راه به چند شاخه تقسیم شده، به سمت شرق ادامه داشت. یک شعبه آن تا باختر ادامه داشته، به جنوب پیچیده تا شهر کپیسه (شمال کابل) و از آن جا تا هندوستان می‌رسید.

از مرو به هندوستان یک راه دیگر نیز بود. آن از آریه (هرات)، درنگینه و ارخاسیه می‌گذشت. باید در نظر داشت، که قسمت غربی شاهراه تجارتی تحت نظارت پارت قرار داشت. پارت تقریباً همیشه با روم در حالت جنگ بود و کوشش می‌کرد، که برای برقراری روابط مستقیم میان روم و کوشانیان و همچنین چین ممانعت نماید. از جانب دیگر، پارت در تجارت چینی با غرب نقش واسطه را اجرا می‌کرد، یعنی ابریشم را از چینی‌ها خریده، با سود زیاد برای خود به رومی‌ها می‌فروخت. مناسبت پارت با کوشانیان نیز چندان معتدل نبود، میان آن‌ها برای تسلط بر ولایت‌های مرزی آریه و مرو زود زود برخورد و درگیریها واقع می‌شد. احتمالاً با همین دلایل همزمان با راه تجارتی خشکی راه تجارت دریایی، که از دریای سرخ آغاز شده، توسط دریای عمان به هندوستان ادامه داشت،

---

1. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. - с. 176.

اهمیت بزرگ پیدا کرده بود. این راه نه تنها روم و مصر را به هندوستان، بلکه توسط آن با باختر و سغد و چین نیز پیوست می‌کرد.

در بارهٔ روابط تجارتی باختر و سغد با روم و مصر بازیافت‌های باستان‌شناسی شهادت می‌دهند. در این منطقه‌ها بسیار آثار هنر عملی و آرایشات رومی کشف شده‌اند، که ثروتمندان و اشراف بومی استفاده می‌کردند. برای روشن‌شدن مطلب چند مثال می‌آریم. در ترمذ ظرفی کشف شده است، که محصول دست استادان غربی می‌باشد. در خرابه‌های بگرام ظرف‌های شیشگی منقش و مصور، مجسمه‌های زیبای برنجی هپوکرتس، هرکل، صدف‌های گچی با تصویر صحنه‌های اساطیری و اسباب و اشیای دیگر رومی کشف شده‌اند.

در بسیار نواحی آسیای میانه از جمله، تاجیکستان و جنوب ازبکستان سکه‌های رومی به دست آمده‌اند. مثلاً در دیههٔ مجوم ناحیه غانچی تاجیکستان قریباً ۳۰۰ دفینه سکه‌های نقره‌ای رومی منسوب به قرن ۲ـ۱ میلادی کشف شده اند[1]. چند سکه نقره‌ای رومی چند سال پیش در ناحیه سر آسیای ولایت سرخندریا کشف شده بودند. شبه‌ای نیست، که اشیا و سکه‌های ذکرشده، توسط تاجران به آسیای میانه آمده‌اند. در نوبت خود استخوان‌های حکاکی‌شدهٔ کوشانی–هندی در پومپی و سکه‌های کنیشکه در شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی کشف شده اند[2].

در کتاب «پریپلی دریای اریتری» دربارهٔ راه دریایی از غرب و شرق و بندرهای آن در هندوستان اخبار مفصل ارائه شده است. در هندوستان غربی در مصب رودخانه هند بندر اربریکان و در مصب رودخانه نربنده بندر بریگز موجود بودند[3]. در این بندرها بازرگانان روم، هند، باختر و سغد با هم داد و گرفت می‌کردند. خبر داده می‌شود، که در این بندرها دینارهای رومی را با پول‌های محلی عوض کردن امکانپذیر بود. ابریشم چینی توسط تاجران سغد و باختر به این بندر منتقل می‌شد. مؤلف «پریپلی دریای اریتری» نوشته‌است، که ازکشورهای همجوار به بندر بریگز مخصوصاً پنبه و پارچه‌های پنبهای به مقدار زیاد منتقل می‌شدند. به این کشورهای همجوار، بی‌شبه، باختر نیز شامل بود. رومی‌ها از تاجران هندو،

---

1. Зеймаль Е.В. Древние монеты Таджикистана. - с. 63-68.
2. История таджикского народа, т. I, 1963. - с. 372.
3. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. - с. 177.

باختری و سغدی ابریشم، پارچه‌های پنبه ای، سنگ‌های گران‌بها، عاج، رنگ‌های نباتی، شکر و دیگر کالاها را خریده به غرب انتقال می‌دادند[1]. آن‌ها در نوبت خود به هند پارچه و لباس، ظرف‌های شیشگی، جواهرات و شراب می‌آوردند. طبق اخبار پلینی هر سال از هند به روم به مبلغ ۵۵ میلیون سستیرسی محمولات وارد می‌شد. یک بخش بزرگ این کالاها از حدود دولت کوشانیان، از جمله، از باختر و سغد منتقل می‌شدند.

دولت کوشانیان با چند شاخه شاهراه تجارتی، که آن را رومی‌ها «راه ابریشم» میگفتند، با چین پیوست می‌شد. یکی از این راه‌ها از باختر توسط بدخشان به چین می‌رفت. راه دیگر از باختر از طریق ترمذ، شمان، وشگرد و رشت و آلای به اوش و از آنجا تا ترکستان شرقی و چین می‌رسید. یک شعبه بزرگ شاهراه از آسیای میانه، که در تصرف کوشانیان بود، عبور می کرد. آن از مرو توسط بخارا، سمرقند، فرغانه تا چین می‌رفت. این راه یک شاخه دیگر نیز داشت، که از طریق چاچ و هفت رود به چین ادامه داشت.

طبق اخبار سالنامه چینی تقریباً هر سال از این کشور به غرب، از جمله به آسیای میانه کاروان‌های تجارتی ارسال می‌شدند. همین سالنامه‌ها دربارهٔ «سفارت‌ها» از کشورهای آسیای میانه به دربار امپراتوری چین خبر داده‌اند. در هیئت این سفارت‌ها بازرگانان موقع مهم داشتند. در یکی از گزارش‌های مأمور چینی راجع به سفارت حاکم گبین (قرن اول تا میلاد) بطور علنی گفته شده است، که در هیئت آن هیچ کدام خویش شاه یا اشراف درباری نیست و همه تاجران عادی می‌باشند، که به مقصد تجارت کردن آمده اند[2].

از چین به آسیای میانه قبل از همه شاهی (پارچه‌های ابریشمی) و همچنین آئینه‌های برنجی، محصولات رنگ‌رزی و غیره می‌آوردند. در تجارت با چین باختری‌ها و سغدی‌ها مقام خیلی مهم و قابل توجه داشتند. طبق اخبار نامه‌های سغدی منسوب به قرن چهارم، که در موضع دونخوئن ترکستان شرقی بدست آمده‌اند، در این شهر ۱۰۰ خانوادهٔ آزادگان (اشراف) سغدی زندگی می‌کردند[3].

---

۱. تاریخ خلق تاجیک، ۲۰۰۳، ص ۱۵۳-۱۵۴

2. Гафуров Б. Таджики. - с. 163-162.

3. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. - с. 180.

حدس زدن ممکن است، که اکثریت این سغدی‌ها تاجر بودند و در تجارت میان آسیای میانه و چین فعالانه شرکت می‌کردند.

در پنجکنت قدیم سکه‌های سلاله چینی وان مین (سال‌های ۲۲ـ۷) کشف شده اند[1]. این گونه سکه‌ها در جنوب تاجیکستان نیز به دست آمده‌اند و شاهد موجودیت روابط تجارتی میان این کشورها می‌باشند. دربارهٔ بازیافت قوطی‌های کوچک جلادار چینی در خرابه‌های بگرام ما در بالا اشاره کردیم.

مطابق اخبار مهبهرته، در قرن چهارم به پادشاه پندوهای هند یودخیشتخیره از باختر به حیث هدیه کورپه‌های مهین پشمی، پارچه‌های گران‌بهای برده بودند. تخاری‌ها به این شاه اسپ‌های تیزرفتار و دورگرد را تحفه کردند[2]. این اقلام در تجارت نیز استفاده می‌شدند.

روابط تجارتی در سمت شمال با اورال و حوضه رودخانه کما نیز وجود داشتند. در این باره بازیافت سکه‌های کوشانی و ظرف نقره‌ای خوارزمی در این منطقه‌ها شهادت می‌دهند.

در بارهٔ خط و زبان کوشانیان سنگ‌نوشته‌ها و سکه‌های شاهان این سلاله شهادت می‌دهند. واقعاً هم، امروز به زبان مادری و رشد آن، در کارگزاری و امور دولتی بطور گسترده استفاده شدن آن را ما به مثابه یک رکن سیاست دولت قرار دادیم. تجربه کوشانیان امروز نیز عبرت‌بخش است.

طوری‌که در جستارهای گذشته بررسی کرده بودیم، هنوز در دورهٔ هخامنشیان (قرن ۵-۴ تا میلاد) در آسیای میانه خط و زبان آرامی در امور دفترداری و کارگزاری دولتی استفاده می‌شدند. در حدود افغانستان و شمال هندوستان نوشتجات آرامی متعلق به قرن ۴ تا میلاد کشف شده‌اند.

در زمینه خط آرامی هنوز در قرون ۳ـ۴ تا میلاد خلق‌های آریایی آسیای میانه ـ باختری‌ها، پارت‌ها، سغدی‌ها و خوارزمی‌ها الفبای خود را تدوین کرده بودند. در خرابه‌های آیخانم (قرن ۳ـ۲ تا میلاد) نوشتجات باختری با خط آرامی بدست آمده است. این گونه نوشتجات در دورهٔ کوشانیان نیز بودند. آن‌ها را در خرابه‌های

---

1. Смирнова О.И. Каталог монет с городища Пенджикент. М., 1963. - с. 60.
2. Гафуров Б. Таджики. - с. 163.

چگه‌تپه (شمال افغانستان) و فیاض تپهٔ در ترمذ پیدا کرده‌اند.[1] اما استیلای یونانیان ـ مقدونی‌ها به این روند خلل وارد نمود و در ایران و آسیای میانه در مدت بیشتر از سه قرن زبان یونانی به حیث زبان کارگزاری دولتی حکمران شد. البته این حادث بدین معنی نبود، که زبان‌های محلی، یعنی آریایی از میان رفتند یا از رشد بازماندند. اکثریت مردم بومی همانا با زبان مادری خود حرف می‌زدند و داستان و روایت‌ها می‌آفریدند. حتی طبقه اشرافیه، که تأثیر زبان و فرهنگ یونانی در آن‌ها واضحاً احساس می‌شد، زبان مادری خود را می‌دانستند و آن را در گفتگو با هممیهنان خود استفاده می‌کردند. تأثیر زبان یونانی در کارگزاری دولتی چنان جدی بود، که حتی بعد به دست سلاله‌های محلی گذشتن حاکمیت نیز یک مدت آن را در سندها استفاده می‌کردند. با وجود این روند احیای زبان‌های آریایی و جای زبان یونانی را گرفتن آن‌ها بی‌بازگشت بود. هنوز در قرن ۲ـ۱ تا میلاد در پارت زبان پارتی (پهلوی) را استفاده می‌کردند (سندهای نسا). تقریباً در همین زمان (قرن یک تا میلاد) در سغد و خوارزم الفباهای بومی آرامی‌اساس پیدا می‌شوند. در باختر طول کشیدن حکمرانی یونانیان روند تشکل الفبای محلی و گذشتن به زبان باختری را به تأخیر انداخت. تنها در دورهٔ حکمرانی کنیشکه (تقریباً ۱۴۰ـ۱۱۰) این کار اجرا شد.

حالت و موقع زبان‌ها در دورهٔ کوشانیان در سکه‌های آن‌ها بوضاحت منعکس گردیده است. سکه‌های هیرای ـ ساناب و ویمه تکتو تنها نوشتجات یونانی دارند. سکه‌های کجوله کدفیز و ویمه کرفیز در رویشان نوشتجات یونانی و در پشت‌شان نوشتجات هندی دارند. نوشتجات یونانی این سکه‌ها وضعیت زبانی باختر را انعکاس کرده، دربارهٔ در کارگزاری دولتی نفوذ بزرگ داشتن سنت‌های دورهٔ حکمرانی یونانیان گواهی می‌دهند.

در مسئله زبان در دورهٔ کنیشکه تغییرات کلی به عمل آمد. دانشمندان در اساس نوشتجات یک زبانه سکه‌های این شاه به خلاصه‌ای آمده بودند، که در دورهٔ حکمرانی او کوشانیان در کارگزاری دولتی از زبان یونانی به زبان محلی باختری می‌گذرند. کتیبه رباتک این فکر دانشمندان را کاملاً تأیید کرد. آن به شاه کنیشکه تعلق دارد. در آن کنیشکه واضح و روشن گفته است، که این سند از زبان یونانی به

1. История таджикского народа, т. I, 1998. - с. 520.

زبان آریایی برگردانده شود[1]. این جمله معنای آن را دارد، که با فرمان کنیشکه در کارگزاری دولتی به جای زبان یونانی زبان آریایی جاری کرده شد.

طوری‌که در بالا اشاره کردیم، زبان کتیبه رباتک را کنیشکه آریایی گفته است. این نکته جالب است، چون تا جایی که ما آگاهی داریم، این مفهوم نسبت به زبان در سرچشمه‌های قدیم برای نخستین بار بنظر می‌رسد. این جا سوالی به میان می‌آید، که آیا تنها زبان باختری‌ها را آریایی می‌گفتند؟ زبان اقوام دیگر آریایی ـ سغدی‌ها، خوارزمی‌ها، پارت‌ها، مادها، فارس‌ها، سکایی‌ها را چه نام کرده بودند؟ مطلب در اینجاست، که نام‌های ذکر شده مفهوم‌های نژادی جغرافی می‌باشند. کتیبه رباتک امکانیت می‌دهد فرض نماییم، که زبان‌های با هم و با باختری خویش اقوام ذکرشده را نیز آریایی می‌گفتند. یعنی این خلق‌ها به قوم آریایی منسوب بودن خود را نه تنها در دوره‌های خیلی قدیم، بلکه در قرن دوم میلادی نیز می‌دانستند.

کتیبه سرخ‌کتل، که از جنوب کندوز افغانستان بدست آمده‌است نیز با زبان کتیبه رباتک کتابت شده است. نوشتجات سکه‌های کنیشکه و وارثان او نیز با همین زبان ثبت شده‌اند. الفبای این کتیبه‌ها یونانی‌اساس بوده، تنها یک حرف اضافی کوشانی دارد. این الفبا، به گونه‌ای که بعداً بررسی خواهیم نمود، بعد کوشانیان دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

طبق خلاصه دانشمندان زبان آریایی (باختری) کتیبه‌های سرخ‌کتل و رباتک، از یک طرف، با زبان‌های پشتو و پامیری و از سوی دیگر، با سغدی، خوارزمی و پارتی خویش نزدیک است. این زبان مادری مردم بومی باختر بود. خود کوشانیان، که از شمال و شرق آسیای میانه آمده بودند، به عقیدهٔ محققین با زبان آریایی سکایی حرف می‌زدند. اما از این زبان هیچ آثار خطی باقی نمانده است. با سبب خویش بودن زبان‌های آریایی باختری و سکایی کوشانیان از شمال و شرق آمده، با اهالی بومی آمیخته شده، زبان و سنت و عادت آن‌ها را قبول کردند. در سغد و خوارزم زبان‌های متناسب با خط آرامی‌اساس بومی رایج بودند.

دین یک شکل شعور اجتماعی بوده، در تشکل جهان بینی، معنویات و حتی حالت روحی افراد و اهل جامعه نقش برجسته دارد. با نظرداشت اهمیت خاص

---

1. Симс-Вильямс Н. Новые бактрийские документы // ВДИ, 1997, № 3. - с. 3-10.

این مسئله و وضع دینی مملکت شاهان سیاست معین را پیش می‌گرفتند. در این سیاست آن‌ها باید مقتضیات معنوی جامعه و منفعت‌های سیاسی دولت را در مد نظر قرار می‌دادند.

در رابطه با دین و اعتقادات مذهبی کوشانیان در بین دانشمندان دو عقیدهٔ با هم مخالف وجود دارد. یک عدهٔ محققین به ادبیات بودایی و از جانب باستان‌شناسان در آسیای میانه متداول شدن یک سلسله دیرهای بودایی تکیه کرده، به خلاصه‌ای آمده‌اند، که در دولت کوشانیان دین اساسی و دولتی دین بودایی بود. گروه دیگر دانشمندان این عقیده را اشتباهی ارزیابی نموده، در اساس سکه‌ها، کتیبه‌ها و مواد دیگر ثابت کرده‌اند، که دین اساسی کوشانیان در باختر و دیگر قسمت‌های آسیای میانه دین زردشتی بود[1]. این پژوهشگران درست تأکید کرده‌اند، که در حل و فصل این مسئله دست کم گرفتن یا بطور مبالغوی ارزیابی نمودن اخبار سکه‌های جایز نیست. کشف کتیبه رباتک درستی این عقیده را ثابت نمود.

به عقیدهٔ ما، در رابطه به این مسئله ما باید در نظر داشته باشیم، که دولت کوشانیان از لحاظ دینی نژادی به دو قسمت اساسی جدا می‌شد: (۱) باختر، سغد و دیگر منطقه‌های آسیای میانه تا چاچ و سرحد هفت‌رود. در این منطقه بزرگ از قدیم الایام دین زردشتی متداول بود؛ (۲) هندوستان. در این جا دین‌های هندوی و قبل از همه شیواپرستی و بودایی رایج بودند. کوشانیان خواه و ناخواه مجبور بودند سیاست دینی خود را با نظرداشت این واقعیت نژادی دینی عملی نمایند. سکه‌ها، که در تمام قلمرو دولت در معاملات بودند، سیاست رسمی دینی راانعکاس می‌کردند. بررسی تصویرهای سکه‌ها از آن شهادت می‌دهد، که شاهان کوشانی سعی می‌کردند، که هم اعتقاد دینی باختری‌ها، سغدی‌ها و هم هندوها را قناعتمند سازند. در سکه‌ها خداهای همین اقوام مقام اساسی را دارا می‌باشند.

از لحاظ مقدار و اهمیت در سکه‌ها خداها و دیگر مصورهای زردشتی مقام نخستین را دارند. مثلاً در روی اکثر سکه‌های شاهان کوشانی از ویمه کدفیز تا وسودیوه منظرهٔ شاه در نزد آتشدان مقدس تصویر شده است. دانشمندان تاجیک

---

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 166; История таджикского народа, т. I, 1963. - с. 375.

درست اثبات کرده‌اند، که این صحنه‌ها به دین زردشتی مربوط می‌باشد[1]. در روی سکه‌های خویشکه نیم‌پیکرهٔ شاه تصویر شده است، که از کتف راست او شعله‌های آتش نمایان می‌باشد. این علامت نیز به دین زردشتی منسوب است. همین طور، تصویرهای روی اکثریت کل سکه‌های کوشانی، که اهمیت نخستین‌درجه دارند، کاملاً با دین زردشتی مرتبط می‌باشند.

علاوه بر این در پشت سکه‌های کنیشکه و خویشکه بیشتر از همه خداهای زردشتی تصویر شده‌اند. مثلاً، از ۲۱ نوع سکه‌های کنیشکه در ۱۶ نوع آن و از ۵۱ نوع سکه‌های خویشکه در ۴۵ نوع خداهای اوستایی ـ مهر، ماه، آتش، فرّاء وریترغنه، ارداخشه، شهریور و غیره تصویر شده اند[2].

در مقام دوم در سکه‌های خداهای شیوه‌پرستی قرار دارند. در پشت همه سکه‌های دو شاه کوشانی ـ ویمه کدفیز و وسودیوه یک صحنه تصویر شده است ـ شیوا در نزد گاو مقدس نندی. در پشت چند نوع سکه‌های کنیشکه و خویشکه نیز خدای شیوا تصویر شده است. تصویرهای بودایی در سکه‌های کوشانی موقع قابل ملاحظه نداشتند. تنها در پشت دو نوع سکه‌های کنیشکه بودا تصویر شده است.

در نوع نخستین سکه‌های زرین کنیشکه خدای یونانی هیلیئوس (خورشید) تصویر شده است. شاید از دورهٔ یونانی ـ باختری گروه‌های خورد نژادی یونانی‌ها باقی مانده بوده‌اند، که این خداها را می‌پرستیدند.

در پشت یک نوع دیگر سکه‌های کوشانی خدایی تصویر شده است، که در نوشتجات مدور آن آخشا نامیده شده است. م.م.دیاکنف، ب.غفوراف، ب.یه. ستاوسکی و بعضی پژوهشگران دیگر آن را ایزد (فرشته) رودخانه وخش میدانند،[3] که به نظر معتمد می‌نماید. در حقیقت این دو نام آخشا و وخش با همدیگر خیلی شباهت دارند. این عقیده را یک بازیافت نسبتاً نو از خرابه تخت سنگین تا اندازه‌ای تصدیق می‌نماید. این مجسمه برنجی می‌باشد، که در پایه سنگین آن نام

---

1. Довутов Д. Каким богам поклонялись кушанские цари? // Мероси ниёгон, 1995, № 2. - с. 30-32.

2. Таърихи халќи тољик. - с. 157.

3. Дьяконов М.М. Археологические работы в нижнем течении реки Кафирнигана (Кабадиан (1950-1951) // МИА СССР, № 3. М-Л., с. 290. Гафуров Б. Таджики. - с. 167; История таджикского народа, т. 1. - .1963 - с. 375.

ایزد رودخانه وخش در شکل یونانی آکس ثبت شده است. این مجسمه را یک اشراف باختری با نام اتراسک به آکس (وخش) بخشیده است[1].

اما سکه‌شناس ا.و.زیمل موجودیت نام آخشا در سکه‌های کوشانی با تصویر شیوا را با استناد به ادبیات دینی نام رودخانه وخش مربوط نمی‌داند[2]. به عقیدهٔ او، در آن سکه‌ها نیز نام آخشا به خدای هندی شیوا تعلق دارد. اکنون معین کردن حقیقت این حال دشوار است.

در بارهٔ در دولت کوشانیان موقع اساسی داشتن دین زردشتی مآخذ دیگر، از جمله کتیبه‌های شاهان کوشانی نیز شهادت می‌دهند. در کتیبه رباتک چنین آمده است: «پادشاه کنیشکه به شافر فرمان داد... معبدی... برای خدایان بسازد، که در میان آن‌ها اومه مشهور در جای اول (قرار گیرد)، بعد نانا، هرمز، آفرندهٔ خوشی‌ها، سروش نرسه، مهر...»[3]. در این نوشتجات همه خداهای ذکرشده، به استثنای اومه، به دین زردشتی تعلق دارند. به عقیدهٔ باستانشناس یو.یعقوب‌اف، اومه مادرخدای سکایی‌ها بود. اگر به قبیله‌های سکایی ـ ماساژتی منسوب بودن کوشانیان را به نظر بگیریم، این فرضیه به حقیقت نزدیک می‌نماید. یعنی کوشانیان در برابر خداهای اوستایی، مادرخدای قبیله‌وی خود را نیز پرستش می‌کردند. احتمال دارد، اومه یکی از خداهای باستانی ما قبل زردشتی در نزدآریایی‌ها بود.

در بارهٔ گسترش دین زردشتی در باختر معبد آتش، که باستان‌شناسان در خرابه‌های سرخ کتل در شمال افغانستان، جنوب‌تر کندوز کشف نموده‌اند، نیز شهادت می‌دهد. معبد خیلی باحشمت بوده، در بالای زیربنای بلند بنیاد شده است. به معبد توسط سه پلکان بلند و وسیع وارد می‌شدند. در مرکز خرابه‌ها معبد بزرگ بشکل مربع مستطیل محراب بزرگ آتش مقدس مستقر بود. معبد از سه جانب با دالان‌ها احاطه گردیده، در دو پهلوی آن دو معبد کوچک دارد. به عقیدهٔ بعضی دانشمندان، این معبد وظیفه معبد سلاله‌وی (خانوادگی) شاهان کوشانی را نیز اجرا می‌کرد.

در بارهٔ دین سغدیان در ردیف مواد دیگر نامه‌های سغدی از ترکستان شرقی

---

1. Пичикян И.Р. Культура Бактрии. М., 1991. - с. 170.
2. Зеймаль Е.В. Древние монеты Таджикистана. - с.192.
3. Симс-Вильямс Н. Новые бактрийские документы // ВДИ, 1997, № 3. - с. 3-10.

بدست آمده نیز اطلاع می‌دهند. در این نامه‌ها، که به قرن پنجم میلادی تعلق دارند، بسیار نام‌های اشخاص بنظر می‌رسند، که در ترکیب آن‌ها نام‌های خداهای اوستایی موجودند. مخصوصاً نام‌های اشخاصی که در ترکیب آن‌ها اسم نَنه (آناهیتا) وجود دارد، زیاد بودند. به همین دلیل ب.غفوراف به خلاصه‌ای آمده است، که این خدای زردشتی در میان سغدیان مقام و مرتبه بزرگ را صاحب بود[1]. از کتیبه رباتک معلوم می‌شود، که این ایزد در بین باختریان نیز مقام خیلی بلند داشته‌است.

در کتیبه مذکور کنیشکه گفته است، که به من حاکمیت شاهی را ننه و خداهای دیگر داده‌اند. بعداً در فهرست خداها نام ننه سپس اومه در مقام دوم آمده است. نام و تصویر این خدا در سکه‌های کنیشکه و خویشکه به نظر می‌رسند.

در زبان سغدی معبد را «وغن» می‌گفتند. کلمه «وغ» با احتمال زیاد «بغ» خدا می‌باشد و پسوند «نَ»، «ان» بیانگر مفهوم مکان بوده‌است ـ یعنی «مکان خداها». در باختر عبادتخانه را «بَگلَگا» می‌گفتند. طوری‌که می‌بینیم، جزء اول این کلمه نیز «بَگه» (خدا) می‌باشد. این عمومیت‌ها تا اندازه‌ای طبیعی می‌باشند، چون باختری‌ها و سغدی‌ها اصلاً یک قوم بوده، دین و فرهنگ مشترک داشتند.

در مأخذ دینی بودایی فعالیت کنیشکه در گسترش این دین خیلی بسزا ارزیابی شده است. خدمت او را با سهم اشاکه شاه هندی، که بودائیه را دین دولتی اعلام کرده بود، برابر شمرده‌اند. او را مبتکر دعوت انجمن بزرگ بودایی‌ها تقریباً در سال ۱۰۹ حساب می‌کنند. بنیاد دیر بزرگ و ستوپه‌ء باحشمت نزد پیشاور را نیز به او نسبت می‌دهند. در ادبیات بودایی کنیشکه را پیرو باثبات دین بودایی نامیده اند[2]. اما طوری‌که ما در بالا گفتیم، سکه‌ها و کتیبه رباتک دربارهٔ پیرو دین زردشتی بودن کنیشکه شهادت می‌دهند. محققین مبالغه آمیز بودن اخبار ادبیات بودایی را تأکید کرده‌اند. البته، کنیشکه چون پادشاه کشور می‌توانست آئین بودایه را پشتیبانی کرده، در رشد و گسترش آن سهم بگیرد. برای مقایسه ما می‌توانیم کوروش بزرگ را مثال بیاریم، که ادیان بابلیان و یهودیان را پشتیبانی کرده، معبدهای آن‌ها را ترمیم و بازسازی نمود. اما در اعلامیه مشهور خود ذکر می کرد، که به او حاکمیت را اهورا مزدا اعطا نموده است. یعنی او بدین وسیله پیرو دین زردشتی بودن خود را تأکید

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 166.
2. История таджикского народа. т.I, 1963. - с. 374.

کرده است. اعمال کنیشکه برای گسترش آئین بودائی عیناً مثل اعمال کوروش کبیر بوده، بیشتر جنبه سیاسی داشتند. او می‌خواست بااین وسیله روحانیان و پیروان دین بودایی را به خود متمایل نماید.

بازیافت‌های باستان‌شناسی دربارهٔ در باختر و بعضی ولایت‌های دیگر آسیای میانه انتشار داشتن دین بودایی شهادت می‌دهند. در ترمذ و اطراف آن دیرهای بودایی آیرتم، قراتپه، فیاض‌تپه کشف شدند. در تاجیکستان دیرهای بودایی اجنه‌تپه در ناحیه وخش و خشت‌تپه (چپیوال) در ناحیه خنخستینگ حفر شده‌اند. در سرچشمه‌های چینی نام مبلغین معروف بودایه، که مروی و باختری بودند، ذکر شده‌اند. سغدی‌ها در ترجمه کردن متن‌های بودایی به زبان چینی سهم بزرگ گذاشتند. با وجود چنین بازیافت‌ها ما نباید نقش بودایه را در دولت کوشانیان مبالغه أمیز مورد ارزیابی قرار دهیم.

در آسیای میانه جامعه جداگانه پیروان ادیان مسیحی و مانوی نیز بودند.

در بارهٔ هنر تصویری کوشانیان سکه‌ها، مجسمه، دیوارمصوره‌های برجسته، بت و اصنام گلی، دیوارمصوره‌های رنگی و آشیای دیگر، که باستان‌شناسان هنگام حفریات یادگاری‌های این دوره کشف کرده‌اند، شهادت می‌دهند. نقاشی و ترسیم تصاویر بالای اشیای کوچک چون سکه مهارت بلند و مخصوص را تقاضا می‌کرد. در سکه‌های شاهان اول کوشانی (هیرای ساناب، کجوله کدفیز، ویمه تکتو) تأثیر هنر تصویری یونانی ـ رومی آشکارا احساس می‌شود. اما در این سکه‌ها نیز سبک بومی، یعنی باختری ظهور داشت. شاه اسپ‌سوار در پشت سکه‌های هیرای ساناب و ساتیر میگس ـ ویمه تکتو با سبک تا اندازه‌ای قراردادی ـ علامتی تصویر شده است. اما هنگام در تصویرهای سکه‌های ویمه کدفیز و شاهان بعد او سبک باختری هندی بیشتر به نظر می‌رسد. نقاشان در سکه‌ها، شاهان را با لباس ملی آن‌ها و شکوه و شهامت و علامت‌های خاصشان تصویر کرده‌اند. این حالت در نزد نقاشان وظیفه‌های نو تصویری را مطرح می کرد و آن‌ها مجبور بودند خلاقانه عمل کرده، معیارهای زمان یونانی ـ باختری را تغییر و تکمیل داده، سبک از لحاظ کیفی جدید تصویر را به وجود آورند. تصویر شاه در نزد آتشدان مقدس زردشتی به مجسمه شبیه است و به عقیدهٔ دانشمندان، از همین هنر تصویری اقتباس شده است. مثلاً، اگر صورت کنیشکه را در سکه‌ها با مجسمه در متخوره کشف گردیده

این شاه مقایسه نماییم، آن‌ها خیلی مانند بوده، با سبک مشترک ساخته شده‌اند. در سکه‌ها علامت‌های خاص شاه ـ نشان، سلاح، چهرهٔ خاص او با ریش بزرگ پرپشت، دماغ بزرگ و بلند با مهارت و دقیق تصویر شده‌اند. در تصویر خداها در پشت سکه‌ها آمیزش هنر نفیس یونانی و باختری احساس می‌شود.

هنر باحشمت تصویری را مجسمه‌های سنگی، گچی و دیوارمصوره‌های برجسته نمایش می‌دهند. این نوع هنر تصویری در گندهار (پاکستان)، در یادگاری‌های متعدد بودایی کشف شده است و بنابرین شرطاً هنر گندهاری نام گرفته است. در دیوارمصوره‌های برجسته گندهاری بودا و یاوران و پیروان او در حالت آرام و آسایشته و فارغ از تشویش و سروصدای دنیای فانی تصویر شده‌اند. نمونه‌های سبک گندهاری بیرون از این منطقه، از جمله، در باختر نیز کشف شدند[1].

مجسمه‌های از خرابه‌های خالچیان وادی سرخندریا کشف شده نمونه برجسته هنر مجسمه‌سازی کوشانیان می‌باشند. در این جا بیشتر مجسمه‌های شاهان، شاهزادگان، ملکه‌ها، اشراف، سربازان و دیگر اشخاص ملکی بدست آمده‌اند. مثلاً، مجسمه شاه با دیهیم خیلی جالب تصویر شده است. شاه چهرهٔ خیلی زیبا، دماغ راست و بلند، چشمان بزرگ دارد. چهرهٔ شاه کاملاً آریایی- اروپایی می‌باشد. تصویر او با عکس هیرای ساناب در سکه‌ها خیلی شبیه می‌باشد. به عقیدهٔ دانشمندان، مجسمه نیز به همین شاه کوشانی تعلق دارد[2].

در محل‌های موسوم به هده در نزدیکی جلال‌آباد نیز یک سلسله مجسمه‌های گچی مربوط به سبک گندهاری کشف شده‌اند. در دولت کوشانیان سنت ساختن مجسمه‌های شاهان رواج داشت. کنیشکه امر کرده است، در معبدی که اعمار آن ادامه داشته‌است، مجسمه‌های اجدادش را مستقر سازند. در متخوره مجسمه سنگی شاه ویمه کدفیز در بالای تخت و مجسمه در حال ایستادهٔ شاه کنیشکه کشف شده‌اند. این مجسمه‌ها با سبک باختری هندی ساخته شده‌اند.

دیوارنگاره‌های برجسته از ایرتم (ترمذ) پیداشده با تصویر مطربان (ساززن‌ها) نمونه عالی هنر تصویری زمان کوشانیان می‌باشند. در برابر مجسمه‌سازی بت‌های

---

1. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистана. - с. 188.
2. Пугаченкова Г.А. Скульптура Халчаяна. М., 1971. - с. 57; Шлюмберже Д. Эллинизированный Восток. М. 1985. - с. 52.

گلی در کوره پخته شده را نیز می‌ساختند. طرح روی و لباس بت‌ها سطحی و شرطیِ نقش شده است. آن‌ها علامت‌های خاص داشته، خداهای گوناگون، اساساً خداهای دین زردشتی را تصویر کرده‌اند. بت‌ها در افراسیاب، بگرام و دیگر یادگاری‌های زمان کوشانیان کشف شده‌اند.

هنر تصویری دورهٔ کوشانیان محصول تفکر خلاقانه مشترک باختریان، سغدیان و هندوها می‌باشد. طبیعیست، که آن‌ها در جریان آفریدن این آثار از تجربه پیشین، یعنی دورهٔ یونانی ـ باختری فراوان و بطور سازنده استفاده کرده‌اند. هنر کوشانیان بر سه پایه بزرگ قرار داشت: باختری، هندی و یونانی ـ رومی.

طبق خلاصه دانشمندان، در دولت کوشانیان معیارهای واحد و مشترک هنر تصویری، که مخصوص همه ولایت‌های تابع آن باشند، تشکل نیافته بودند. با وجود این، در ساختن مجسمه‌های رسمی (مجسمه‌های شاهان، مصوره‌های سکه‌ها) و معبد و قصرها سبک تا اندازه‌ای مشترک عرض وجود نموده بود، که نمونه برجسته آن در هندوستان شمالی و باختر کشف شده‌اند و شرطاً از جانب پژوهشگران هنر گندهاری نام گرفته‌اند. این سبک را می‌توانیم باختری ـ هندی نامیم. طوری‌که می‌بینیم، در قدیم نیز خلق و ملت‌ها در همه بخش‌ها همکاری کرده، از بهترینِ دستاوردهای یکدیگر استفاده کرده، هنر را رشد می‌دادند و شکل‌های صفتاً و ماهیتاً نوین آن را می‌آفریدند.

کوشانیان در تاریخ دولتداری خلق‌های آریایی، از جمله خلق تاجیک مقام خاص دارند. آن کاری را، که پارت‌ها در برقرارسازی دولتداری و فرهنگ ملی ـ آریایی در غرب ایران اجرا کردند، کوشانیان در شرق ایران، از جمله آسیای میانه انجامِ دادند. آن‌ها، که خود آریایی‌نژاد (سکایی ـ ماساژتی) بودند، به حکمرانی تقریباً ۲۰۰ ساله یونانیان در باختر خاتمه بخشیده، حاکمیت سیاسی آریایی‌ها (سکایی‌ها ـ ماساژت‌ها و باختری‌ها را) در این منطقه دوباره برقرار کردند. هندوستان را به دولت خود ضمیمه کرده، نفوذ باختر را در این کشور افزودند و برای همبستگی و رشد و همکاری این دو خلق آریایی زمینه مستحکم گذاشتند.

هیتالیان و تمدن آریایی

طوری‌که در جستار گذشته ذکر نمودیم، در دورهٔ حکمرانی شاپور اول (سال‌های ۲۷۲ـ۲۴۰) و شاپور دوم (سال‌های ۳۷۹ـ۳۰۹) ساسانیان چندین ولایت‌های غربی دولت کوشانیان را استیلا کرده، به دولت خود همراه نمودند. در نتیجه این و دیگر حادثه‌های در نیمه دوم قرون ۵ـ۴ بوقوع آمده دولت بزرگ کوشانیان عملاً برهم خورده، به چندین ملک‌های نه چندان بزرگ مستقل و نیم‌مستقل تقسیم می‌شود.

یکی از آخرین شاهان کوشانیان بزرگ تسیدولو (کیدره) بود. طبق اخبار سالنامه چینی بیشی، او در زیر فشار قبیله‌های هون پایتخت خود را از لنشی به بالا منتقل نموده، در شمال هندوستان پنج ولایت را اشغال کرده، از نام خود در آنجا سکه‌های زرین و نقره‌ای ضرب نمود. تاریخ این حادثه دقیقاً معلوم نیست و محققین آن را به دوره‌های گوناگون ـ اواسط قرن چهارم میلادی یا نیمه اول قرن پنجم نسبت می‌دهند.

در هیمن سال‌ها به عرصه تاریخی آسیای میانه قبیله‌های دیگر نو ـ خیانی‌ها عرض وجود نمودند. طبری دربارهٔ جنگ بهرام پنجم (سال‌های ۴۳۹ـ۴۲۰) با

خاقان ترک (پادشاه خیانی‌ها) در حدود ماوراءالنهر خبر داده است. در اول قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم در آسیای میانه، از جمله در باختر خیانی‌ها حکمفرمائی می‌کردند. اما دربارهٔ چه گونه ساختار سیاسی تأسیس نمودن این قبیله‌ها در منطقه‌های تحت اشغال خود هیچ‌گونه اطلاع نیست. احتمال دارد، آن‌ها این منطقه‌ها را اشغال کرده، اتحاد نظامی و سیاسی را در زیر وصایت خود تشکیل کردند، که از ولایت‌های متعدد رسماً تابع و اما عملاً مستقل عبارت بود. یعنی خیانی‌ها دولت متمرکز تشکیل نکرده بودند.

خیانی‌ها را در عرصه تاریخ، هیتالیان عوض نمودند. مؤرخان قدیم کوشانیان، خیانی‌ها و هیتالیان را اکثراً با هم آمیخته کرده‌اند و بعضاً خویشاوندان یکدیگر بودن هیتالیان و کوشانیان و یا خیانی‌ها و کوشانیان را تأکید کرده‌اند. در این زمینه اکثر دانشمندان به خلاصه‌ای آمده‌اند، که خیانی‌ها و هیتالیان به مثل کوشانیان به گروه قبیله‌های سکایی ماساژتی آسیای میانه شامل بودند. بار نخست هیتالیان (یفتالیان، افتالیتها) سال ۴۵۰ ذکر شده‌اند. اگیشی وردپیت مورخ قدیم ارمنی نوشته است: «یزدگرد لشکر کلان جمع آورده، حرکت کرده، به سرزمین یفتالیان (هیتالیان) رسید. شاه کوشانیان از درگیری خودداری کرد. او با لشکر به نواحی دور و دست‌نارس بیابان گریخت». این اخبار برای معین کردن وطن هیتالیان نیز اهمیت کلان دارد. مطلب از آن عبارت است، که راجع به این مسئله عقیده‌های گوناگون وجود دارند، که ما بعداً دربارهٔ آن‌ها سخن خواهیم گفت. در اخبار اگیشی وردپیت ذکر شدن نام شاه کوشانیان گواهی آن است، که این حادثه در شرق ایران در باختر (تخارستان) رخ داده بود. چونکه ساسانیان تحت عنوان ملک کوشانیان قبل از همه باختر را در نظر داشتند. از این برمی‌آید، که سرزمین هیتالیان محض در همین منطقه، یا دقیقاً در باختر شرقی واقع شده بود. ک.و.تریویر از اخبار اگیشی وردپیت به چنین خلاصه آمده است، که در آن وقت هیتالیان هنوز مستقل نبوده، تابع کوشانیان بودند. اما ب. غفوراف این عقیده را رد نموده، درست رهنموده‌اند، که در این سال‌ها باختر در دست هیتالیان بود. ساسانیان با تکیه به سنت‌ها شاه هیتالیان را شاه کوشانی گفته‌اند. آن‌ها هنوز از همدیگر فرق داشتن هیتالیان و کوشانیان را درست درک نمی‌کردند. چونکه تا این وقت آن‌ها در این منطقه با کوشانیان سر و کار داشتند. این سند از جانب دیگر دربارهٔ آن شهادت

می‌دهد، که هیتالیان از داخل دولت کوشانیان برخاسته بودند و بنابرین در ابتدا ساسانیان مانند پیشین آن‌ها را کوشانی گمان می‌کردند. در این جنگ پس از عقب نشینی شاه کوشانیان (شاه هیتالیان) یزدگرد دوم شهر و قلعه‌های زیاد کوشانیان را فتح کرده، با ثروت و غنایم فراوان به ایران برگشت.

اگیشی وردپیت اطلاع داده است، که سال‌های ۴۵۴ـ۴۵۳ یزدگرد دوم باز به شاه کوشانیان حمله کرد، اما سخت شکست خورد. محققین در رابطه به این نبرد درست اشاره کرده‌اند، که آن میان ساسانیان و هیتالیان صورت گرفته بود. هیتالیان بعد غلبه در این جنگ به حدود ایران داخل شده، قسمت‌های شرقی آن را غارت نمودند.

سال ۴۵۶ هیتالیان، طبق اخبار سالنامه چینی بیشی، به چین سفارت فرستادند. سال ۴۵۷ از روی اخبار طبری شاه هیتالیان خوشنواز (اخشنور)، که ولایت‌های غرجستان، تخارستان، بلخ، بدخشان و غیره را در اختیار داشت، به فیروز لشکر واگذار کرد، تا او با جنگ تخت را از دست برادرش بگیرد[۱].

ما از روی اخبار آورده شده، دقیقاً گفته می‌توانیم، که دولت هتیالیان در سال ۴۵۰ وجود داشت. اساس این دولت را ولایت‌های الان ذکرگردیده باختر تشکیل می‌کردند. در نیمه دوم قرن پنجم شاه ساسانیان فیروز، که با کمک هیتالیان صاحب تخت شده بود، سه دفعه به سرزمین آن‌ها حمله کرد و هر سه بار شکست خورد. هیتالیان باز به ولایت‌های شرقی ایران تجاوز کرده، آن‌ها را غارت نمودند. ایران به مدت طولانی باج‌گزار هیتالیان گردید. سبب این جنگ‌ها در آن بود، که در سده سه ساسانیان قسمت‌های شرقی باختر را از دست کوشانیان گرفته بودند. از اخبار در بالا آورده‌شدهٔ طبری معلوم می‌شود، که سال ۴۵۷ هیتالیان باختر غربی را از دست ساسانیان بازپس گرفته بودند. مقصد حمله‌های فیروز بالای هیتالیان به دوباره اشغال کردن این منطقه و بهتر نمودن امنیت مرزهای شرقی ایران از حملات آن‌ها بود.

هیتالیان هنوز قبل از آغاز جنگ‌ها با فیروز به جنوب لشکر کشیده سال ۴۶۰ هندوستان شمالی ولایت گندار را اشغال نمودند[۲].

۱.نک.: Гафуров Б. Таджики. - с. 198; - с. 407
2. Marshall J. Taxila. Oxford, 1951, vol. I, p. 75.

هیتالیان بعد شکست دادن ساسانیان و مستحکم کردن موقع خود در مرز با ایران، استیلاگری‌های خود را در هندوستان ادامه دادند. شاه هیتالیان تارامن (سال ۵۱۵ـ۴۹۰) سند، راجستان و وادی جمنه‌گنگ را تصرف نمود. هیتالیان در سمت ایالات شمال شرقی نیز به کامیابیهای بزرگ نایل شدند. در بین سال‌های ۵۰۹ـ۴۷۰ آن‌ها تورفان، اورومچی، ختن، کاشغر و دیگر ولایت‌های ترکستان شرقی را اشغال نمودند.[1] هیتالیان در این سال‌ها به حدی مقتدر شده بودند، که سال ۵۲۲ یکی از حاکمان ولایت خاراخاتا بر ضد چین شورش برپا کرده، به نزد هیتالیان فرار کرد و از آن‌ها کمک خواست. او سه خواهر خود را به شاه هیتالیان به همسری داد.

در بین سال ۴۷۰ـ۴۶۷ و ۴۸۰ هیتالیان سغد را اشغال نمودند. در مأخذهای چینی و مسلمانی کشورهایی، که به هیئت دولت هیتالیان شامل می‌شدند، ذکر شده‌اند. سالنامه لیانشو خبر داده است، که ولایات تاشقورغان، کشمیر، قره شهر، کوچه، کاشغرو ختن تابع هیتالیان بودند. در این مورد طبری، دیناوری، میرخواند و دیگر مؤرخان تاجیک و فارس و عرب اخبار مفصل‌تری داده‌اند. طبق اخبار آن‌ها، به هیئت دولت هیتالیان تخارستان، چغانیان، کابلستان، زابلستان، سند، بست، اروخج و همچنین سمرقند، بخارا، کیش، نسف، فرغانه و چاچ شامل می‌شدند.

همین طور، تا اول قرن ششم دولت هیتالیان خیلی گسترش یافته، تمام باختر، شمال هندوستان، آسیای میانه و ترکستان شرقی را فرا می‌گرفت. دولتی مقتدر به مانند ساسانیان در آن زمان، که امپراتوری روم را چندین بار شکست داده بود، مجبور شد به هیتالیان باج بدهد.

طبق اخبار سالنامه چینی تن پایتخت هیتالیان در شهر لانشی واقع گردیده بود. اما سالنامه بیشی شهر بادیان را پایتخت آن‌ها نامیده است. محل واقع بودن شهر لانشی هنوز معلوم نیست. شهر بادیان را اکثر دانشمندان در بخش غربی ولایت بدخشان واقع می‌دانند[2]، که این به حقیقت نزدیک است، چونکه این دو نام با هم خیلی شبیه می‌باشند. احتمال دارد، در ابتدا پایتخت هیتالیان شهر بادیان (بدخشان) بود و پس از گسترش یافتن حدود دولتشان آن‌ها پایتخت را به شهر لانشی (بلخ؟)

1. Enoki K. The Origin of the White Huns or Hephthalites // EW, VI, 1955. - p. 235.
2. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистан. т. I. - с. 205.

انتقال داده‌اند. شاید بعد این هم بدخشان همچون پایتخت دوم به شمار می‌رفت.

یکی از مسئله‌های دشوار تاریخ هیتالیان معین کردن منسوبیت ملی آن‌ها می‌باشد. در این مورد مؤرخان قدیم اخبار گوناگون و در بسیار موارد ضد ونقیض‌ارائه نموده‌اند. دانشمندان معاصر نیز راجع به این مسئله اندیشه‌های مختلف بیان کرده‌اند.

یکی از مسئله‌های بحث‌انگیز این رابطه میان خیانی‌ها، هیتالیان و کوشانیان می‌باشد. دربارهٔ خیانی‌ها اخبار خیلی ناچیز است. امیانوس مارسیلینئوس خبر می‌دهد، که در شرق به دولت ساسانیان «خیانی‌ها و ایوسین‌ها» تهدید می‌کردند و شاپور دوم مجبور شد با لشکر به آنجا رود. در جای دیگر این مورخ خبر داده است، که سال ۳۵۹ خیانی‌ها با سرداری شاهنشاه گرومبات بحیث متحدین ساسانیان در حمله به شهر امیدهٔ سوریه شرکت کردند. اگیشی وردپیت خبر داده است، که یزدگرد ناگهان به سرزمین «خیان‌ها، که کوشانی نیز نامیده می‌شوند» حمله کردند. البته در اساس این اخبار معین کردن منشأ خیانی‌ها و منسوبیت ملی آن‌ها کار خیلی دشوار است. اما در اساس به زبان‌های شرقی ایرانی تعلق داشتن نام شاه آن‌ها گرومبات و برعکس هون‌ها صورت زیبا داشتن آن‌ها و بعضی اخبار دیگر دانشمندان به خلاصه‌ای آمده‌اند، که خیانی‌ها خلق آریایی محلی آسیای میانه بوده، به گروه قبیله‌های سکایی و ماساژتی، که کوشانیان نیز به آن‌ها تعلق داشتند، شامل می‌شدند.

به عقیدهٔ اکثر پژوهشگران خیانی‌ها از جنوب شرق دریای کسپی (خزر) حرکت کرده، سغد و باختر را اشغال نمودند[1]. در هر صورت خیانی‌ها، که نخستین بار نام آن در اواسط قرن چهارم پیدا می‌شود، از جمله اقوام بومی آسیای میانه و با احتمال زیاد آریایی نژاد بوده‌اند. دربارهٔ به قوم غیرآریایی تعلق داشتن آن‌ها هیچ گونه اخباری در میان نیست. ما خیانی‌ها را برای آن ذکر کردیم، که طبق اخبار مأخذ در آسیای میانه، از جمله باختر، قبل از هیتالیان آن‌ها حکمرانی کرده‌اند. به غیر از این مورخان قدیم در بسیار مورد خیانی‌ها و هیتالیان را قوم واحد شمردهان د. در توصیف یک حادثه عده‌ای از آن‌ها خیانی‌ها را همچون شرکت کنندگان اساسی و گروه دیگر هیتالیان را ذکر کرده‌اند. بر این مبنا برخی دانشمندان

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 195-196.

پیشنهاد کرده‌اند، که این دو قوم را از هم عملاً نمیتوان جدا کرد و برای ذکر آن‌ها باید تعبیر خیانی‌ها- هیتالیان استفاده شود[1]. اما با وجود جالب و ماهیتاً درست بودن، این پیشنهاد با اخبار مآخذ مکتوب، که بعد سال ۴۵۰ بیشتر در رویدادهای آسیای میانه هیتالیان را ذکر می‌کنند و اینکه آن‌ها در این جا دولت پهناور خود را تأسیس نموده بودند، چندان سازگار نیست.

مأخذهای مسلمانی در این دوره بحیث حکمران این منطقه تنها هیتالیان را ذکر کرده‌اند. با نظرداشت این حالت به اندیشه ما بهتر آن است، که از اواسط قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم ما نام خیانی‌ها را استفاده نمائیم، چونکه در این مدت محض آن‌ها در آسیای میانه نیروی پیشبر و اساسی نظامی سیاسی بودند. از اواسط قرن پنجم و تا سال‌های ۶۰ قرن ششم هیتالیان نیروی پیشبر می‌شوند و آن‌ها دولت بزرگی را تأسیس می کنند. از این رو بهتراست برای این مهلت تاریخی اتنونیم (نام) هیتالیان را استفاده نمایم. این گونه استفادهٔ نام‌های نژادی خیانی‌ها و هیتالیان واقعیت تاریخ را تا حدی صحیح انعکاس می‌نماید. در ضمن، البته، ما عمومیت نژادی این دو خلق آریایی را باید همیشه در نظر داشته باشیم.

پروکوپی کیساریسکی هیتالیان را از طایفه هون‌ها دانسته است، اما تأکید کرده است، که آن‌ها از هون‌های دیگر فرق دارند، با آن‌ها هم‌مرز نیستند؛ بر خلاف آن‌ها سفیدپوست و زیباتر بوده، زندگی مقیمی بسر میبرند، پادشاه و دولت و قانون دارند. در اساس این اخبار حدس زدن ممکن است، که هیتالیان قوم مقیم‌نشین و آریایی‌نژاد آسیای میانه (باختر) بودند.

سالنامه‌های چینی دربارهٔ منسوبیت ملی هیتالیان اخبار مختلف داده، آن‌ها جزو کوشانیان (یوچ‌ها)، قبیله ترکی، تورفانی(چیش)، اولاد کنکه گفته‌اند. ک.ایناکی اخبار سالنامه‌های چینی را همه جانبه تحلیل کرده، به خلاصه‌ای آمده است، که مؤلفان آن‌ها دربارهٔ هیتالیان اطلاعات دقیق ارائه نکرده‌اند. این نکته را یکی از سالنامه‌نویسان قدیم چینی نیز تأکید کرده است. دانشمندان اروپایی نیز در مسئله منسوبیت ملی هیتالیان عقیده‌های مختلف پیشنهاد کرده‌اند. بعضی محققین (ج.کلاپورت، ج.مارکوارت و غیره) آن‌ها را ترک و حتی مغول خوانده اند[2]. اما

---

1. Ghirshman R. Les Chionites-Hephtalites // MDAFA, t. XIII. Le Caire, 1948.

۲.نک.: История таджикского народа. т. I, 1963. - с. 415.

برای چنین نتیجه گیریها دلایل معتمد موجود نیست. وجود داشتن کلمه‌های ترکی خاقان، تگین و بعضی علامت‌های دیگر ترکی ـ مغولی در سکه‌های هیتالیان، اگر آن‌ها در حقیقت به زمان هیتالیان تعلق داشته باشند، سبب‌های دیگر دارند و در این مورد ما در جای دیگر سخن خواهیم گفت. از جانب دیگر، این علامت‌ها برای هیتالیان جزئی بودند، نه اساسی و معین‌کننده، ر.گیرشمن، ک.ایناکی و بسیار دانشمندان دیگر هیتالیان را قوم آریایی‌نژاد و آریایی‌زبان می‌شمارند. در وقت‌های آخر آریایی‌زبان بودن هیتالیان را بیشتر صاحب‌نظران پذیرفته‌اند.

برای معین کردن منسوبیت ملی هیتالیان سکه‌ها سرچشمه مهم می‌باشند. در سکه‌ها تصویر شاهان هیتالی موجودند و این امکان می‌دهد، که ما منسوبیت نژادی آن‌ها را معین کنیم. اما اخبار سکه‌ها از لحاظ جغرافی محدود است، چونکه آن‌ها را اساساً در شمال هندوستان، جنوب افغانستان و بعضی نواحی دیگر همجوار پیدا کرده‌اند. حتی در تخارستان، که بی‌شبه مرکز دولت هیتالیان بود، این سکه‌ها به مقادر خیلی ناچیز کشف شده‌اند. یعنی در اساس سکه‌ها ما می‌توانیم دربارهٔ تمام سرزمین دولت هیتالیان، به ویژه دربارهٔ مرکز آن‌ها تخارستان خلاصه برآریم. در این کشور و دیگر ولایت‌های تابع هیتالیان سکه‌های ساسانی و تقلیدی ساسانی ضرب می‌شدند و در معامله بودند . در آن‌ها نه تصویر شاهان هیتالی، بلکه تصویر شاهان ساسانی ثبت شده‌اند. با وجود کمبودی‌های ذکر شده، از روی سکه‌ها ما می‌توانیم دربارهٔ صورت و سیما و چهرهٔ شاهان هیتالی تصورات معین پیدا نماییم. در اکثریت کل سکه‌ها شاهان هیتالی سیما آریایی اروپایی دارند. اما در بعضی سکه‌ها، به ویژه در سکه هایی که سیمای شاه نه از پهلو (نیمرو)، بلکه از پیش تصویر شده است، چهرهٔ شاه با نشانه‌های ترکی ـ مغولی انعکاس شده است[1].

به بیان دیگر، در سیمای این شاهان آمیزش ترکی ـ مغولی احساس می‌شود. این حادثه می‌توانست در نتیجه نکاح‌های سلاله‌وی میان شاهان هیتالی و پیشوایان قبایل ترکی–مغولی، که در کناره‌های شمال و شرقی سرحدات دولت هیتالیان یا بیرون از آن در ولایت‌های همجوار زندگی می‌کردند، بوقوع آمده باشد. مأخذهای مکتوب دربارهٔ به شاه هیتالیان سه خواهر خود را به همسری بخشیدن پیشوای

---

۱. دربارهٔ سکه‌های هیتالیان مفصل نک.: Goble R. Dokumente zur Geschichte der Iranishen Hunen in Baktrien und Indien. Wiesbaden. 1967.

یکی از قبیله‌های ژوآن ژوآن سال ۵۲۲ خبر داده‌اند. این گونه نکاح‌های سیاسی سلاله‌وی می‌توانستند پیش از این و بعد آن نیز بوقوع آمده باشند. از جانب دیگر، این گونه سکه‌ها می‌توانستند به دورهٔ بعد هیتالیان نیز تعلق داشته باشند.

نوشتجات سکه‌های هیتالی به زبان آریایی (باختری) اجرا شده اند[1]. سندهای هیتالیان، که در ترکستان شرقی کشف شده‌اند، با زبان شرقی ایرانی نوشته شده‌اند. مؤلف سالنامه بیمی واضح و روشن گفته است، که زبان هیتالیان از زبان ترکی و مغولی کاملاً فرق می‌کند. بعضی دانشمندان ادعا دارند، که هیتالیان این زبان را از اهالی محلی آریایی قبول کرده‌اند، یعنی این زبان مادری آن‌ها نبود. اما برای تصدیق این فکر آن‌ها هیچ یک دلیل مشخص پیشنهاد نکرده‌اند. فرضیه آن‌ها کاملاً قیاسی است و سزاوار قبول نیست.

به عقیدهٔ س.پ.تولستوف، ا.ستین و ف.التهیم، اکثر نام‌های هیتالی ترکی می‌باشند[2]. به این عقیده رازی شدن دشوار است. مثلاً، نام دو شاه هیتالیان ـ اخشنور و گاتیفر کاملاً و بی‌شبه آریایی می‌باشند. نام‌های شاهان دیگر هیتالیان تارامن، میخیراکولا نیز، با احتمال زیاد، آریایی‌اند. این نام‌ها آریانژاد بودن هیتالیان را روشن و واضح ثابت می‌سازد. به فکر ف.اندریس، نام شاه خیانی‌ها گرومبت را در اساس زبان‌های ایرانی همچون «پشتبانش بهرام» تعبیر کردن ممکن است[3]. در مسئله میهن هیتالیان نیز عقیده‌های گوناگون وجود دارند. این عقیده‌ها در جلد اول «تاریخ خلق تاجیک» با زبان روسی و کتاب «تاجیکان» ب.غفوراف مفصل تحلیل و بررسی شده‌اند. از بین آن‌ها سه عقیدهٔ اساسی را جدا کردن ممکن است، که موافق آن‌ها وطن هیتالیان در منطقه‌های زیرین واقع بود: شرق دریای خزر (س.پ.تولستوف و دیگران)؛ ترکستان شرقی (ر. گیرشمن)؛ بدخشان (ک.اینا‌کی).

طرفداران هر سه عقیده برای اثبات عقیدهٔ خود دلیل‌های گوناگون پیشنهاد کرده‌اند. به نظر ما، دلیل‌های موجوده و معلومات مأخذهای مکتوب به سود عقیدهٔ سوم، یعنی در بدخشان بودن وطن هیتالیان شهادت می‌دهند.

طوری‌که ذکر شد، اگیشی وردپیت دربارهٔ به شاه کوشانیان حمله کردن یزدگرد

---

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 200.
2. История таджикского народа, 1963. - с. 418.
۳.نک. Ghirs R. Les Chionites-Hephtalites. Le Caire, 1948 (VDAFA, t XIII, p. 117)

و به سرزمین هیتالیان رسیدن او خبر داده است، نامبر شدن شاه کوشانی شاهد بااعتمادیست، که این حادثه‌ها در شرق ایران، در باختر رخ داده‌اند و سرزمین هیتالیان در شرق؛ در بدخشان واقع بود. این فرضیه را سالنامه بیشی تأئید می‌کند. مطابق آن پایتخت هیتالیان در بادیان (بدخشان) واقع گردیده بود.

اخبار طبری نیز این فرضیه را تا اندازه‌ای تصدیق می‌نماید. به قول این مؤرخ، اساس دولت هیتالیان را در ابتدای تأسیس آن غرچستان، تخارستان، بلخ و بدخشان تشکیل می‌کردند. به این اخبار یک سند به نظر ما، خیلی مهم و جالب را علاوه کردن لازم است. در بدخشان افغانستان تا امروز ناحیه بزرگی با نام یفتل وجود دارد و سکنه آن را مردم اطراف یفتلی می‌گویند. شبه‌ای نیست؛ که این نام از همان دوره‌های قدیم باقی مانده است. در بدخشان تاجیکستان کلمه «یفتل» همچون نام شخصی نیز دچار می‌شود. این اسناد فرضیه وطن هیتالیان بودن بدخشان را تقویت می‌دهند.

در رابطه با منسوبیت ملی هیتالیان دانشمندان درست تأکید کرده‌اند، که به هیئت اتحادیه آن‌ها اقوام و قبیله‌های گوناگون شامل بودند. به اندیشه ما یک دلیل اخبار مختلف ارائه کردن مورخان قدیم دربارهٔ هیتالیان در همین است. خود هیتالیان با احتمال زیاد آریایی‌نژاد و از بدخشان بودند. بعد آسیای میانه، ترکستان شرقی و هندوستان شمالی را اشغال کردن آن‌ها به هیئت دولت آن‌ها اقوام و قبیله‌های گوناگون شامل شدند. اکثریت کل این خلق‌ها به مثل خود هیتالیان آریایی‌نژاد و آریایی‌زبان بودند. در میان آن‌ها آریایی‌های کوچی نیز بودند. هیچ بعید نیست، که به این اتحادیه در قسمت‌های شمال و شرقی آسیای میانه و ترکستان شرقی بعضی قبیله‌های ترکی و مغولی نیز شامل شده‌بودند. از سبب آن که این قبیله‌ها نیز همچون جزو دولت هتیالیان دانسته می‌شدند، مورخان قدیم و قبل از همه، چینی دربارهٔ هیتالیان اخبار مختلف داده، بعضاً آن‌ها را ترک و مغول دانسته‌اند.

دربارهٔ نظام اجتماعی و اقتصادی و فرهنگ هیتالیان اطلاعات خیلی ناچیز است. از مأخذهای مکتوب قدیم دربارهٔ طرز زندگی هیتالیان پروکوپی کیساریسکی اخبار نسبتاً مفصل داده است. او نوشته است: «هرچندی که یفتلیان از طایفه هون‌هایند و چنین نام دارند، اما آن‌ها با آن هون‌هایی که ما آن‌ها را می‌دانیم، آمیخته نمی‌شوند و رابطه ندارند، چونکه با آن‌ها هم‌مرز نیستند و از آن‌ها دور زندگی می‌کنند...، آن‌ها

مثل دیگر خلق‌ها کوچی نیستند و از قدیم در سرزمین حاصلخیز زندگی می‌کنند... از بین هون‌ها تنها آن‌ها پوست سفید دارند و زشت‌چهره نیستند و مثل آن‌ها وحشیانه زندگی نمی‌کنند، آن‌ها یک پادشاه و دولت قانونی دارند و در مناسبت میان یکدیگر و همسایه‌ها عدالت را نه کم‌تر از رومی‌ها و فارس‌ها رعایت می‌کنند»[1]. از این اخبار برمی‌آید، که هیتالیان خلق مقیم‌نشین بوده، دولت و قانون داشتند. به بیان دیگر، آن‌ها خلق متمدن بودند. مورخ دیگر قدیم میناندر آن‌ها را «قبیله شهرنشین» نامیده است. این اخبار با عقیدهٔ از بدخشان بودن هیتالیان تا اندازه‌ای سازگار است. بدخشان یکی از منطقه‌های مقیم‌نشین باختر بوده، از قدیم شهر و دیه‌های زیاد داشت. تنها مأخذهای چینی هیتالیان را کوچی گفته‌اند. اما آن‌ها تأکید کرده‌اند، که در گذشته آن‌ها شهر و دیه‌های استحکامدار زیاد را اشغال کرده، آن‌ها را اداره می‌کردند. شاید در بین هیتالیان قبیله‌های کوچی نیز بودند یا مأخذهای چینی اشتباها قبیله‌های کوچی به هئیت این دولت شامل گردیده را بعنوان هیتالی تصویر کرده‌اند.

دولت هیتالیان به معنی تام کلمه متمرکز و دارای دستگاه واحد اداری نبود. اطلاعات موجود از آن شهادت می‌دهند، که تنها در تخارستان، هندوستان شمالی و احتمال بعضی ولایت‌های دیگر سلاله‌های محلی با نمایندگان سلاله هیتالیان عوض شدند. در سمرقند، بخارا و دیگر ولایت‌های به هیئت دولت هیتالیان شامل گردیده سلاله‌های حکمرانان محلی باقی ماندند. همه تقریباً ۴۰ ولایت به هیتالیان تابع بوده به آن‌ها خراج میدادند، حاکمیت سیاسی آن‌ها را اعتراف می‌کردند و احتمالاً در حالت جنگ دسته‌های خود را به کمک شاه هیتالیان می‌فرستادند.

هیتالیان لشکر توانا داشتند، در آن به سوارگان مقام اساسی را قایل بودند. سلاح اساسی آن‌ها گرز و شمشیر بود، بعضی قبیله‌ها کمانوران ماهر بودند[2].

نظام اجتماعی آن‌ها به درجه کافی رشد کرده بود، جامعه به اقشار ثروتمند و فقرا تقسیم می‌شد. ثروتمندان لباس گران‌بهای زربفت و سیمدار می‌پوشیدند. از روی اخبار سالنامه بیشی، در بالای قبر ثروتمندان سغانه‌های سنگین می‌ساختند و فقرا را در زمین گور کنده، دفن می‌کردند. ساختن سغانه‌های سنگی و در داخل آن‌ها گذاشتن جسد فوتیدگان در دیه‌های بلندکوه درواز و مستچاه تا امروز

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 205.
2. Altheim F. Geschichte der Hunnen, Bd. II, 1960. - p. 269.

باقی مانده است. احتمالاً سغانه‌های سنگین، که باستان‌شناسان در ناحیه اَشت تاجیکستان کشف کرده‌اند و مغخانه نام دارند، با طرز تدفین هئیتالیان مربوط بوده‌اند. سالنامه لیانشو خبر می‌دهد، که هیتالیان را در تابوت گور می‌کردند. این رسوم در بین قبیله سرمت‌ها نیز وجود داشت[1].

مطابق اخبار مأخذهای مکتوب هیتالیان فرشته‌های آتش و مظهر آن آفتاب را می‌پرستیدند.[2] آتش‌پرستی در بین خلق‌های آریایی از قدیم الایام متداول بود و با دین زردشتی مربوط بود. در پشت سکه‌های هیتالیان آتشدان مقدس زردشتی و مؤبدان تصویر شده‌اند. این تصویر از سکه‌های ساسانی، که هیتالیان به آن‌ها پیروی می‌کردند، به سکه‌های آن‌ها اقتباس شده است. با وجود این، اگر این سند را همراه با مأخذهای مکتوب دربارهٔ آتش پرست بودن هیتالیان به نظر بگیریم، پس مثل دیگر خلق‌های آریایی آسیای میانه، از جمله، باختر و سغد پیرو دین زردشتی بودن آن‌ها از احتمال دور نیست. آتش پرستی در بین قبیله‌های آریایی، از جمله، سکایی ماساژتی نیز به طور وسیع رایج بود. در اوستا ایزد مهر (میترا ـ آفتاب) موجود است و به آن سرود مخصوص بخشیده شده است. در رابطه با دین هیتالیان باید تأکید کرد، که در اکثر سرزمین‌های به هئیت دولت آن‌ها شامل‌گردیده، یعنی آسیای میانه، از جمله باختر، از دوره‌های خیلی قدیم تا دورهٔ هیتالیان دین زردشتی رایج بود.

تا میانه‌های قرن ششم اوضاع خارجی دولت هیتالیان معتدل بود. در سیاست داخلی و خارجی ایران آن‌ها تأثیر بزرگ داشتند. شاهنشاه ایران قباد (سال ۵۳۱ ـ ۴۸۸) با کمک هیتالیان صاحب تخت شد. هیتالیان در محاصرهٔ ادسه به حیث متفق ساسانیان شرکت کردند. قباد منتظم به هیتالیان باج میداد. در دورهٔ اول حکمرانی خسرو اول نیز ایران کما فی السابق به هیتالیان باج میداد. اما ایران تدریجاً مقتدر گردیده، تقریباً سال ۵۴۵ از دادن باج هرساله به هیتالیان خودداری کرد[3]. بدین معنی بود، که ایران از پشتیبانی هیتالیان دست کشیده، نسبت آن‌ها

---

۱. نک: История таджикского народа, т. I., 1963. - с. 417

۲. دربارهٔ دین هیتالیان نک:

Specht E. Etudes sur l' Asie Centrale d' après les historiens chinois . // JA, 1883, p /338/ Enoki K. On the nationality of the Ephthalites // MDTB, №18. Tokyo, 1959. –p. 45-49.

3. Массон В.М., Ромодин В.А. История Афганистан. - с. 207-208.

سیاست خصمانه را می‌خواهد دنبال نماید. خسرو اول برای از هیتالیان انتقام شکست‌های قبلی را گرفتن فرصت مناسب می‌جست. بعد از مدتی چنین فرصت فرا رسید. در شمال آسیای میانه به هیتالیان دشمن نو خاقان ترک تهدید می‌کرد. در سال‌های ۵۵۰ ترک‌ها در شمال چاچ چند ولایت را اشغال نمودند. شاه هیتالیان به هراس افتاده، خواست، که به ترک‌ها حمله کند، اما یکی از ندیمانش با نام کاتولف به او مشورت داد، که اگر دشمن را در اینجا منتظر شود، بهتر است.

ساسانیان از وضعیت موجوده به منفعت خود استفاده کردند. آن‌ها با خاقان ترک قرارداد دوستی و همکاری سیاسی و نظامی منعقد کردند. طبق این قرارداد خسرو اول باید با دختر خاقان ترک ازدواج می کرد. این قرارداد علناً بر ضد هیتالیان روانه بود. آن‌ها در میان دو آتش ماندند.

در بارهٔ ادامه این ماجرای ترک و هیتال مأخذهای عهد اسلام، از جمله فردوسی، خبر داده‌اند. درگیری بین آن‌ها ناگزیر بود و هر دو جانب به آن آماده می‌شدند. دیری نگذشته این حادثه، که آن را سه جانب شرکت‌کننده منتظر بودند، رخ داد.

خاقان ترک برای مستحکم کردن دوستی با شاه ایران سفارتی آراسته، با هدیه‌های گران‌بها به خسرو اول انوشیروان فرستاد. سفارت باید از سرزمین هیتالیان (آسیای میانه) عبور کرده، به ایران می‌رفت. به قول فردوسی:

گذر مرد را سوی هیتال بود
همه راه پرتیر و کوپال بود
ز سغد اندرون تا به جیحون سپاه
کشیده رده پیش هیتالشاه

شاه هیتالیان از این کار آگاه شده، به اضطراب افتاد:

اگر شاه ایران و خاقان چین
بسازند و از دل کنند آفرین
هراس است از این دوستی بهرما
به دو روی ویران شود شهر ما[1]

---

۱. فردوسی. شاهنامه. ج ۸. دوشنبه، ۱۹۹۹. ص ۲۲۰

با فرمان گاتیفر سفیران خاقان ترک را دستگیر کرده، به قتل می‌رسانند. تنها یک نفر آن‌ها جان به سلامت برده، خبر را به خاقان می‌رساند. خاقان به خشم آمده، با لشکر عظیم به چاچ تجاوز می‌کند و آن را چپاول و تاراج کرده، مردمان زیادی را به هلاکت می‌رساند. گاتیفر از این کار آگاه شده:

ز بـلخ و شـکنان و امـوی و زم
سلاح و سپه خواست، گنج و درم
ز ختلان و از تـرمـذ و ویسـگرد
ز هر سـو سپـاه انـدرآورد گـرد

هیتالیان در بخارا لشکر زیاد جمع آوردند:

بخارا پر از گرز و کوپال بود
که لشـکرگه شـاه هیتال بود[1]

در این میان ترک‌ها ولایت‌های در مسیرشان بوده را اشغال کرده، تا میمرغ ولایت سمرقند رسیدند. درگیری اساسی در سرحد واحه بخارا به عمل آمد. آن هشت روز ادامه داشت و یکی از طولانی‌ترین و خونین‌ترین درگیری‌های زمان قدیم بود. در این درگیری هیتالیان با جسارت و پایمردی رزم کردند، اما پیروزی نصیب ترکان شد. باقی‌ماندهٔ لشکر هیتالیان به جنوب فرار کرد و فغانش حاکم چغانیان‌را، که هیتالی بود، پادشاه نو خود انتخاب نمودند. فغانش برای نگاه داشتن حاکمیت هیتالیان به خسرو اول اظهار اطاعت کرد. موافق اخبار»شاهنامه«خسرو اول بعد به او رسیدن خبر شکست خوردن هیتالیان لشکر جمع آورده، به تخارستان حمله نمود و آن را اشغال کرد[2]. از روی اخبار طبری و دیناوری این حادثه پیش از درگیریی بخارا به وقوع پیوسته بود. شاید اخبار فردوسی، که از این حادثه آگاهی بیشتر داشت، صحیح‌تر باشد. یک عده ولایت‌های جنوب تا سند حاکمیت ساسانیان را اعتراف کردند. بدین گونه، دولت پهناور هیتالیان از صحنه تاریخ ناپدید شد. سرزمین‌های آن در بین ساسانیان و ترکان تقسیم کرده شدند. سرزمین‌های

---

۱. همان‌جا، ص ۲۲۱-۲۲۲
۲. فردوسی، شاهنامه، ج ۸، ص ۲۲۵-۲۴۲

ساحل راست سیحون (یعنی آسیای میانه) به اطاعت ترک‌ها و سرزمین‌های ساحل چپ آن (تخارستان) به قلمرو ساسانیان گذشتند.

در مأخذها تاریخ وقوع این درگیری ذکر نشده است. محقق ا. شوان در نتیجه آموزش و تحلیل مآخذ گوناگون به خلاصه‌ای آمده است، که درگیری در بین سال‌های ۵۶۷-۵۶۳ به وقوع پیوسته[1] و به عقیدهٔ ا.م.ماندلشتام درگیری سال ۵۶۳ رخ داده است[2]. از اخبار فردوسی دربارهٔ شاه نو هیتالیان انتخاب شدن فغانش و بعضی اطلاعات مأخذهای دیگر برمی‌آید، که دولت هیتالیان قسماً بعد درگیری بخارا نیز باقی ماند. از جمله، میناندر نوشته است، که ترک‌ها هیتالیان را مجبور کردند، که به آن‌ها خراج دهند. در این مأخذ همچنین ذکر شده است، که سال ۵۸۱ بر ضد ترک‌ها ختن، فارس و هیتالیان شورش برپا کردند.

تا کدام وقت باقی ماندن این پادشاهی هیتالیان، که در میان قلمرو ترک‌ها و ساسانیان مستقر بود، معلوم نیست. همچنین دقیقاً معلوم نیست، که به هیئت آن به غیر از چغانیان باز کدام ولایت‌های جنوب و شرقی آسیای میانه داخل می‌شدند. احتمالاً به این پادشاهی مرزی هیتالیان می‌توانستند ختلان، وشگرد و بدخشان نیز شامل باشند، اما برای تصدیق این فرضیه ما در دست دلیل‌های مشخص نداریم.

دولت هیتالیان کمی بیشتر از ۱۰۰ سال (سال ۴۵۳/۴۵۵- ۵۶۳) عرض وجود داشت. یک خدمت تاریخی آن‌ها در آن بود، که بعد برهم خوردن دولت کوشانیان و در دوران پراکندگی سیاسی هیتالیان از نو باختر (تخارستان) و قسمت‌های دیگر آسیای میانه را در هیئت یک دولت متحد کردند. این امکان داد، که روابط سنتی میان باختریان و سغدیان در تمام بخش‌ها ادامه یافته، باز هم مستحکم‌تر گردند. حضور هیتالیان در آسیای میانه و ترکستان شرقی تا یک مدت راه ترکان را به این منطقه بسته بود. در دورهٔ هیتالیان جنگ‌های داخلی کاهش یافته، برای رشد و تکامل اقتصادیات و فرهنگ شرایط نسبتاً مناسب فراهم گردید.

1. Chavanes E. Dokuments sur les Ton-Kien (Turcs) occidentaux. St. Petersbourgs 1903.
2. История таджикского народа, т. I, 1964. - с. 43.

دولت ساسانیان و تمدن آریایی

تاریخ ساسانیان مانند تاریخ هخامنشیان از سرزمین فارس آغاز شده‌است. دربارهٔ تأسیس این دولت و تاریخ پس ازآن طبری اخبار مفصل آورده است. معلومات او را سرچشمه‌های دیگر ـ سنگ‌نوشته‌های شاهان ساسانی، سکه‌ها، ادبیات پهلوی، اخبار مؤرخان فارس و تاجیک، عرب، بیزانسی و ارمنی اساساً تأیید نموده، مکمل گردانده‌اند.

طبق اخبار طبری[1] سراولاد این سلاله ساسان حاکم ملک نه چندان بزرگ در نزدیکی استخر و معبد آشتکدهٔ این شهر بود. در آن زمان در ولایت فارس نمایندگان سلاله برزنگیان حکمرانی می‌کردند و آن‌ها تابع اشکانیان (ارشکیان شاهان پارت) بودند. به قول طبری، همسر ساسان از اولاد برزنگیان بود. اما و.گ.لوکانین عقیده دارد، که همسر بابک از این اولاد بود و نام او خورنزیم در کتیبه کعبه زردشت ثبت گردیده است[2]. ساسان را مرد دلیر و مبارز تصویر کرده‌اند. پسر او بابک تقریباً در سال ۲۰۸ کودتای دولتی انجام داده، حاکم ولایت فارس

---

۱. تاریخ طبری. ج۱، تهران، ۲۰۰۱، ص ۴۸۱-۴۸۵

2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 33.

گاچیهر را سرنگون نموده، به قتل می‌رساند و حاکمیت را به دست خود می‌گیرد[1]. به فکر و.گ.لوکانین حاکمیت به دست بابک به طور آسایشته گذشته بود[2].

بابک هنوز در زمان زنده بودنش پسر بزرگش شاپور را به تخت نشاند. به غیر از اخبار طبری در این موضوع مصورهای از تخت جمشید و سکه‌ها شهادت می‌دهند. در مصوره صحنه تاج‌گذاری شاپور پسر بابک تصویر شده است. معمولاً در این گونه تصویرها تاج را به حاکمان ملک‌های تابع شاهنشاه ایران از اولاد اشکانیان (ارشکیان) می‌سپارید. مثلاً، در تصویرهای از شوش و برد نشند کشف گردیده، شاه پارتی ارتبان پنجم به حاکم شوش هوسک و حاکم ایلام تاج می‌دهد. در مصورهٔ واقع در تخت جمشید تاج را به شاپور پدرش بابک سپرده است. و.گ.لوکانین در این اساس به خلاصه‌ای آمده است، که بابک خود را مستقل اعلان کرده، حاکمیت اشکانیان را اعتراف نمی‌کرد[3].

وارث تخت شدن شاپور در سکه‌ها نیز انعکاس یافته است. در یک طرف سکه‌های سرزمین فارس تصویر بابک و در طرف دیگر نام و تصویر پسر او شاپور ثبت گردیده‌اند. بابک چند پسر داشت و یکی از آن‌ها اردشیر بود. به قول طبری حاکم فارس کاچیهر او را نخست جانشین حاکم شهر دارابگرد و بعد حاکم این شهر تعیین کرده بود. این سند از آن لحاظ نیز مهم است، که خویش و قوم شدن ساسانیان را با برزنگیان تأیید می‌کند.

اردشیر مرد دلیر و مبارز بود. او در ابتدا چند ولایت‌های همجوار را تسخیر کرده، اراضی و املاک خود را وسیع نمود. از جمله، او شهرهای جابانان، منوشهر و لرویر را اشغال نمود[4]. از این کامیابی‌های اردشیر برادرش شاپور به هراس افتاده، طلب کرد، که به نزد او حاضر شود و اظهار اطاعت نماید، اما پاسخ رد گرفت. شاپور با سرداری دیگر برادرانش بر ضد اردشیر لشکر فرستاد. ولی برادران توطئه کرده، بر ضد خود شاپور برخاستند و او را بند کرده، اردشیر را به استخر دعوت نمودند. او تقریباً سال ۲۲۰ به این شهر وارد شده، به تخت نشست. بعد این او ابرسام روهفر را وزیر و فاخر نام مرد دانشمند و حکیم را مؤبد مؤبدان تعیین کرد

---

1. История Ирана. - с.107.
2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 34.
3. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 30.
۴. تاریخ طبری. ج۱، تهران، ۲۰۰۱، ص ۴۸۲-۴۸۳

و به دیگر طرفداران خود منصب‌های مناسب اعطا نمود. باید یادآور شویم، که برای به سر حاکمیت آمدن سلاله ساسانیان روحانیان زردشتی نقش نمایان داشتند و طوری‌که در بالا ذکر گردید، سراولاد آن‌ها نیز روحانی دین زردشتی بود. محض بدین سبب در دولت ساسانیان روحانیان زردشتی مقام بلند را اشغال کرده‌اند.

از جلوس اردشیر به تخت فارس دیری نگذشته برادران سابق متفق و بر ضد او در شهر دارابگرد شورش برپا کردند. او به شورشگران حمله کرده، همه را سرکوب نمود. پس از این اردشیر کرمان، خوزستان، اصفهان و چند ولایت همجوار فارس را نیز اشغال نموده، به اطاعت خود درآورد. بعد از این اشغالگری‌ها سرزمین او وسیع گشته، اقتدار نظامیش نیز خیلی افزود.

پادشاه پارت ارتبان پنجم از این دستاوردهای اردشیر به هراس افتاده، به او نامه نوشته دعوت کرد، که به او اطاعت کند و به نزدش حاضر شود. پس از پاسخ منفی گرفتن، او لشکر جمع کرده به جنگ اردشیر رفت. جنگ در دشت هرمزگان به وقوع آمد. به سپاه ساسانیان پسر اردشیر شاپور و به لشکر پارت‌ها وزیر ارتبان پنجم با نام داربنداد سروری می‌کردند. در این درگیری لشکر پارت‌ها شکست خورده، داربنداد کشته شد. این حادثه تقریباً سال ۲۲۴ رخ داد. سال ۲۲۶ یا ۲۲۷ اردشیر به تخت ایران نشسته، عنوان شاهنشاهی را گرفت.

بسیار ولایت‌هایی، که تابع اشکانیان (ارشکیان) بودند، از اطاعت کردن به ادرشیر خودداری کردند و او مجبور شد بر ضد آن‌ها لشکر کشد. در نتیجه این لشکرکشی‌ها او همدان، آذربایجان، ارمنستان، موصل و کتیسفون را (طبری این شهر را تیسفون و مداین نامیده است) تصرف کرد. پس از این به سیستان و از آنجا به خراسان حمله نموده، مرو، بلخ، خوارزم را اشغال کرد. سپس ملک بحرین را نیز بگرفت[۱]. در تمام این کشورها او حاکمان محلی را سرنگون کرده، گماشتگان خود را منصوب می کرد.

و.گ.لوکانین در اساس سنگ‌نوشته‌های شاهان ساسانی درستی اخبار طبری را زیر شبه گذاشته، چنین می‌شمارد، که در دورهٔ اردشیر اول ارمنستان، ایبیریا(گرجستان) و ادیبینه هنوز به هیئت دولت ساسانیان داخل نمی‌شدند[۲]. در هر

---

۱. تاریخ طبری. ج۱، تهران، ۲۰۰۱، ص ۴۸۵

2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 51.

صورت اردشیر (سال ۲۴۱ـ۲۲۷) اکثر کشورهایی را، که به پارت تابع بودند، به دست گرفته، به دولت خود ضمیمه کرد.

روم، که در دورهٔ پارت‌ها رقیب اساسی ایران در غرب بود، در دورهٔ ساسانیان نیز در همین موقع قرار داشت. از این رو برخورد ساسانیان با روم ناگزیر بود. سال ۲۳۰ سربازان ساسانی به میان رودان و سال ۲۳۱ به سوریه و کپادوکیا حمله نموده، غنایم زیاد به دست آوردند. در جنگ‌های سال ۲۴۰ـ ۲۳۸ با روم، لشکر ساسانیان با سروری وارث تخت شاپور دوم قلعه مستحکم ختره را اشغال نمودند. در جنگ‌های این سال‌ها با روم ساسانیان برتری داشتند. رومی‌ها به هراس افتاده، برای حمله کردن به ساسانیان همه جانبه آمادگی دیدند. در این باره ما اندکی بعد صحبت خواهیم کرد.

به قول طبری «ادرشیر چهارده سال ملک بود». از این اخبار برمی‌آید، که حکمرانی شاهان را از روی برگزاری مراسم رسمی به تخت نشستن آن‌ها حساب می‌کردند.

اردشیر در آبادانی ایران نیز سهم بارز گرفته است. از روی اخبار طبری او هشت شهر نو بنیاد کرد: اردشیر ـ هوره، رام اردشیر، بودا ادرشیر، هرمز اردشیر، استاباد اردشیر، ریو اردشیر. نام دو شهر باقی‌مانده را طبری ذکر نکرده است[۱].

در نوشتجات کعبه زردشت سه شهر نو ادرشیر بنیادکرده اردشیر خشنم، ویخ اردشیر، ادرشیر فرّ ذکر شده‌اند[۲]. این دو اخبار کاملاً با هم مطابق نباشند هم، در مجموع فعالیت شهرسازی اردشیر اول را تأیید می‌کنند.

تاج‌گذاری و به تخت نشستن شاهان برای ساسانیان مراسم مهم سیاسی بود و در معبد آتش، در حضور اشراف و مؤبد مؤبدان در وضعیت باشکوه برگزار می‌شد. شاهنشاه شدن خود را آن‌ها برای همزمانان و نسل‌های آینده در سنگ‌مصوره‌های کوهی و در سکه‌ها ثبت می‌کردند. اردشیر اول تاج‌گذاری خود را در سنگ‌مصوره‌های نقش رجب، فیروزآباد و نقش رستم انعکاس نموده است. در نقش رجب از چپ اردشیر و در مقابل او از راست اهورامزدا با تاج شاهی تصویر شده‌اند. خدا با اردشیر تاج رمزی حاکمیت ـ حلقه آویزه‌دار را می‌دهد.

---

۱. تاریخ طبری. ج۱، تهران، ۲۰۰۱، ص ۴۸۵

2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 64.

در پشت اردشیر اشراف از خانوادهٔ کرپن‌ها و وارث تخت شاپور اول و در پشت اهورامزدا دو زن اشراف‌زاده (احتمال مادر و زوجه بزرگ شاه) تصویر شده‌اند. در دو نقشِ دیگر نیز محض صحنه با علاوه بعضی صورت‌های نو تصویر شده است.

مثلاً، در نقش رستم در زیر پای اسپ اهورامزدا اهریمن خوابیده است. در سینه اسپ اردشیر نوشته‌جات ذیل ثبت است: «این صورت پیرو اهورامزدا، بگ (خداوند) اردشیر، شاه شاهان ایران، اولاد خداها، پسر بگ، ملک بابک می‌باشد».

به تخت نشستن خود را اردشیر با ضرب کردن سکه‌های زرین و نقره‌ای با تصویر خود نیز اعلان کرد. در روی سکه‌ها عیناً همان نوشتجاتی جایگیر است، که در سنگ‌مصورهٔ نقش رجب بود. در پشت سکه‌ها آتشدان مقدس زردشتی با آتش فروزان تصویر شده است. با این عمل اردشیر مقام دولتی داشتن دین زردشتی را تأکید کرده است. ناگفته نماند، که بعد اردشیر همه شاهان ساسانی نیز از نام خود سکه ضرب کردند.

در ابتدا هنگام حاکم ولایت فارس شدن خود ساسانیان کوشش می‌کردند استقلال خود را نسبت به شاهان پارت تأکید نمایند. این را ما در تصویر از پرسپولیس پیداشده و سکه‌ها مشاهده می‌نمایم. اما بعد تمام ایران، میان رودان، ارمنستان و آذربایجان را به تصرف خود درآوردن، ساسانیان کوشش کردند، که قانونی بودن حاکمیت خود را توسط خویشاوندی‌اشان، از یک طرف، با شاهان سلاله هخامنشیان و از سوی دیگر، با اشکانیان ثابت نمایند. به قول طبری اردشیر از اولاد بهمن بن اسفندیار هخمانشی بود[1]. اما محققین این شجره را بافته می‌دانند[2]. به این عقیده موافقت کردن ممکن است، زیرا این گونه شجره‌هایِ بافته چه در تاریخ قدیم و چه در قرون وسطی خیلی زیاد به نظر می‌رسند. مثلاً، حتی اسکندر مقدونی را پسر غیرنکاحی داریوش اول دانسته بودند. یا نمونه دیگر: محمود غزنوی ترک، که غلام زرخرید سامانیان بود، بعد پادشاه غزنه و خراسان شدنش شجرهای ساخته اجداد خود را به ساسانیان رساند.

از طرف دیگر، ساسانیان کوشش کردند، که با شاهان سلاله پیش‌گذشته خود در ایران، یعنی با شاهان پارت روابط خویش و تباری پیدا کنند یا در این مورد

---

۱. تاریخ طبری، ص ۴۸۱

2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 27.

شجره بافته برآرند. طبری روایتی را آورده است، که طبق آن پسر اردشیر شاپور از کنیزی تولد شده، که از اولاد اشکانیان بود[1]، ولی بعضی دانشمندان درستی این اخبار را زیر شبه گذاشته آن را محصول تخیلات بعدینه می‌شمارند[2].

در عهد قدیم و قرون وسطی به این مسئله، یعنی منسوبیت اولادی و طبقه‌ای توجه جدی مبزول می‌شد. زیرا در تصورات آدمان آن زمان حاکمیت را به شاهان خدا می‌داد و تنها فرزندان شاه حقوق داشتند پادشاه بشوند. و هر پادشاهی، که شاهزاده نمی‌بود، غاصب حاکمیت دانسته می‌شود. با نظرداشت همین افکار اجتماعی سلاله‌های نوبنیاد شجره‌ها ساخته یا با اولاد شاهان پیشین ازدواج کرده، حاکمیت خود را در نظر مردم قانونی جلوه می‌دادند.

انقراض و از بین رفتن سلاله‌ها در اکثر مورد در نتیجه درگیری‌های مسلح و شکست خوردن یکی از جانب‌های متخاصم به عمل می‌آید. اما تا نبرد سرنوشت‌ساز عامل‌های زیادی هستند، که به نتیجه آن تأثیر می‌رسانند.

دولت پارت در آستانه از بین رفتن در حالت دشوار قرار داشت. یکی از سبب‌های اساسی شکست آن را دانشمندان در ضعیف شدن حاکمیت مرکزی دیده‌اند. ارتبان پنجم برادر خود والارش پنجم را سرنگون کرده، حاکمیت را به دست گرفت، اما بعد این نیز والارش پنجم سلیوکیه و میانِ رودان پایان را در دست داشته، از نام خود در این جا سکه ضرب می کرد و عملاً به حاکمیت مرکزی اطاعت نمی‌کرد[3]. آخرین جنگ با روم، که چند سال ادامه کرده، سال ۲۱۸ با صلحنامه طرفین به انجام رسید، پارت را خیلی ضعیف گرداند. یک ضربه سخت به دولت پارت کافی بود، که از آن سال ۲۰۹ عملاً ولایت فارس جدا گردد و آن مستقل گردیدن حاکمیت ساسانیان را افاده می‌کرد. زیاده از این، در بین سال‌های ۲۰۹ـ۲۲۴ اردشیر اول ساسانی چند ولایت‌های بزرگ جنوب ایران را، که در هیئت دولت پارت بودند، به اطاعت خود درآورد.

به غیر از فارس در این سال‌ها چندین ولایت‌های دیگر نیز از ضعیف بودن حاکمیت مرکزی پارت استفاده کرده، عملاً مستقل گردیده بودند. سبب‌های ذکرشده برای برهم خوردن دولت پارت زمینه آماده کردند.

---

۱. تاریخ طبری، ص ۴۶۸-۴۸۸.

2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 33.

3. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 34.

ساسانیان در سیمای روحانیان زردشتی و نیروهای ملت‌گرای ایران تکیه‌گاه نیرومند مفکوروی داشتند. یعنی سیاست احیای فرهنگ و دولتداری ملی، که آن‌ها پیش گرفته، شعار سیاسی خود انتخاب نموده بودند، در ایران جانبداران زیاد داشت. درست است، که در این جاده پارت‌ها نیز کارهای زیادی را انجام دادند، اما بنابر سبب‌های واقعی آن‌ها امکان نداشتند این روند را به انجام منطقی و نهایی آن رسانند. در دوره‌ای که ساسانیان به عرصه قدرت آمدند، برای انجام این کار و تقویت و گسترش عامل ملی در دولتداری و فرهنگ شرایط مساعد فراهم شده بود و ساسانیان این شرایط را به منفعت‌های سیاسی خود، که با آرمان‌های ملی مردم آریایی سازگار بود، بطور مثمر استفاده کردند.

همه سبب‌های ذکرشده به ضعیف گردیدن پارت و نیرومند شدن ساسانیان باعث گردیدند. جنگ در دشت هرمزگان بلندترین درجه این جریان تاریخی بود. پیروزی ساسانیان بر اشکانیان به برخورد دو نیروی سیاسی کهنه و نو نقطه پایانی گذاشت. انجام حکمرانی اشکانیان آغاز حکمرانی ساسانیان گردید. ولی اشکانیان با وجود خیلی ضعیف شدن حاکمیتشان نمی‌خواستند به آسانی عرصه تاریخ را ترک نمایند. اردشیر اول بعد پیروزی خود در دشت هزمزگان باز سه سال با اشکانیان برای برقرار کردن قدرت خود در ایران و کشورهای همجوار نبردها کرد.

بدین ترتیب، بابک حاکمیت ساسانیان را در سرزمین فارس برقرار کرد. پسر او اردشیر حاکمیت این سلاله را در تمام ایران، میان رودان و ارمنستان و آذربایجان جاری نمود. بنابر این، اردشیر اول را می‌توانیم به معنای تام بنیادگذار دولت ساسانیان بخوانیم. یک دستاورد مهم این شاه در آن بود، که او یک بخش ملک‌های مطیع را، که در دورهٔ پارت‌ها از جانب سلاله‌های بومی اداره می‌شدند، برهم داده، حاکمیت را در این ملک‌ها به دست نمایندگان سلاله ساسانیان داد. با این واسطه او دولت را متمرکز نمود. شاهان منبعده این عمل را ادامه دادند.

در مستحکم کردن دولت ساسانیان سهم شاپور (سال‌های ۲۷۲-۲۴۱) پسر ادرشیر نیز خیلی بزرگ است. او هنوز در زمان وارث تخت بودنش در چندین نبردها با رومی‌ها پیروز گردیده بود. بعد این دستاوردهای ساسانیان، طوری‌که در بالا ذکر نمودیم، رومی‌ها به تشویش افتاده، برای حمله کردن به ایران آمادگی و تدارک می‌کردند.

سال ۲۴۲ امپراتور روم گوردیان با لشکر بزرگ به سوریه آمد. دربارهٔ این جنگ مأخذهای رومی و سنگ‌کتیبه شاپور دوم در بیشاپور خبر داده‌اند. در سنگ‌کتیبه شاپور، از جمله گفته شده است: در مرز اسوریستان، در نزد شهر مسیخه نبرد بزرگ به عمل آمد. قیصر گوردیان کشته شد. لشکر روم شکست خورد. رومی‌ها فلیپ را قیصر کردند. و قیصر فلیپ به نزد ما آمده، صلح خواست و به ما ۵۰۰ هزار دینار برای جان رفیقانش (یعنی برای آزاد کردن اسرا) داد و باج‌گزار ما شد. و ما مسیخه را پیروز ـ شاپور نام کردیم[1].

طوری‌که می‌بینیم، نوشتجات شاپور دوم بقدری مفهوم است، که نیاز به شرح و توضیح ندارد. ساسانیان این پیروزی خود را در بالای سنگ ابدی گرداندند. در پهلوی کتیبه صحنه پیروزی شاپور به بالای گوردیان تصویر شده است. در آن صورت قیصر روم در زیر پای‌های اسپ شاپور قرار دارد.

این حادثه به رومی‌ها تأثیر بزرگ رساند و به مدت طولانی در خاطره‌شان باقی ماند. برای ساسانیان این تخستین غلبه قطعی از بالای چنین دشمن مقتدر بود. بعد این غلبه شاپور ولایت‌های مسینه، ارمنیه، گیلان، سکستان، ترکستان و هند را تا ساحل دریا، مرو، ابرشهر و بعضی کشورهای دیگر را در شرق اشغال کرده، چار پسر خود شاپور، هرمز، ورهرن (بهرام) و نرسی را در این ملک‌ها حاکم منصوب نمود.

سال‌های ۲۵۱–۲۵۳ رومی‌ها با ۶۰ هزار نفر سرباز به ساسانیان حمله کردند. نبرد اساسی در نزد قلعه بربلیس به وقوع پیوست. در آن ساسانیان پیروزی کاملاً بدست آوردند. طبق کتیبه «کعبه زردشت» بعد این جنگ ساسانیان ۳۷ شهر و قلعه، از جمله سلوکیه، انتیاخیه، دوره اورپاس در سوریه و چند شهر کپادوکیه را اشغال نمودند. غلبه ساسانیان در نزد شهر بربلیس در سنگ‌مصورهٔ نقش رستم تصویر شده است. در آن قیصر روم والیریان در نزد شاپور اسپ‌سوار به زانو ایستاده، التجای صلح می‌کند[2]. تقریباً سال ۲۵۶ بین طرف‌ها صلح‌نامه به امضا رسید. شرط و شرایط آن معلوم نیستند.

سومین جنگ بزرگ میان ساسانیان و رومی‌ها تقریباً در بین سال ۲۵۸–۲۶۲ بوقوع آمد. شاپور به شهرهای کارا و ادیسه حمله کرد. از این حادثه آگاه شده،

---

1. Луконин В.Г. Культура Сосанидского Ирана. - с. 53.
2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 57.

قیصر روم والیریان با لشکر ۷۰ هزار نفری به مقابل ساسانیان برآمد. درگیری حل‌کننده در نزد شهر ادیسه در میان رودان شمالی رخ داد. در آن رومی‌ها کاملاً مغلوب شدند. والیریان قیصر روم و اشراف او اسیر افتادند. ساسانیان ۳۶ شهر و قلعه را در سوریه، کیلیکیه و کپادوکیه اشغال کرده، غارت نمودند و به آتش کشیدند. این پیروزی بار دیگر به رومی‌ها قدرت ساسانیان را نشان داد. رومی‌ها هرگز این گونه مغلوب نشده بودند.

در بارهٔ جنگ‌های شاپور۱ طبری نیز اندک و مختصر اخبار داده است. طبق آن شاپور سال ۲۵۲ به شهر نسیبین حمله کرده، آن را گرفت، بعد به شام (سوریه) حمله آورده، شهرهای زیاد، از جمله انتیاخیه را گرفت، بعد با ملک روم جنگ کرده، او را اسیر کرد. پس از این موصل را اشغال کرده به حذر، که در حد شام بود و ملکش عربی با نام زیزن بود، حمله کرده، آن را به محاصره گرفته، بعد چهار سال اشغال نمود. شهر جند شاپور را در اهواز ساخت. سی و یک سال در ملک بماند[1].

در نتیجه پیروزی‌های شاپور در جنگ‌ها قلمرو دولت ساسانیان خیلی گسترش یافته بود. مطابق اخبار کتیبه کعبه زردشت در این سال‌ها به هیئت ایرانشهر، یعنی دولت ساسانیان کشورهای زیرین داخل می‌شدند: فارس، پرتو، خوزستان، میشن، اسورستان، ادیابینا، عربستان، اتورپتکان (آذربایجان)، ارمنستان، بلسکن، ماد، گرگان، مرو، هرات، ابرشهر، کرماتن، سکستان، ترکستان، مکران، پردون، هند، کوشان‌شهر تا پیشاور و به بالا تا کیش، سغد و تا حدود چاچ. در کتیبه شاپور می‌گوید، که حاکمان همه این کشورها به ما باج می‌دادند یا تابع ما بودند[2].

عبارهٔ «تابع بودند» معنی آن را دارد، که این کشورها کاملاً به هئیت دولت ساسانیان شامل می‌شدند و اکثر آن‌ها از جانب شاهزادگان یا نمایندگان دیگر این سلاله اداره می‌شدند. کشورهای باج‌گزار مستقل بوده، تنها از لحاظ سیاسی به ساسانیان اطاعت می‌کردند. به این گروه یک عده کشورهای مرزی داخل می‌شدند، اما شماره و فهرست آن‌ها را ما دقیقاً معین کرده نمی‌توانیم. در مأخذهای دیگر نیز در این مورد اخبار مفصل وجود ندارد. در هر صورت آشکار است، که بیشتر کشورهای در کتیبه ذکرشده به هیئت دولت ساسانیان شامل می‌شدند و اندکی

---

۱. تاریخ طبری، ص ۴۸۸-۴۹۰

2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 62.

آن‌ها باج‌گزار بودند.

در کتیبه ۲۸ کشور ذکر شده است، که مساحت خیلی بزرگ را از میان رودان و سوریه، قفقاز و عربستان تا هندو چاچ دربرمی‌گرفتند و از قدرت و توانمندی و وسعت این دولت آریایی شهادت می‌دادند.

در دورهٔ حکمرانی شاپور ۱ شهرسازی نیز خیلی گسترش یافته بود. مطابق اخبار کتیبه کعبه زردشت در زمان شاپور ۱۵ شهر شاهی موجود بود، از جمله گند شاپور، نوشاپور، شاپور خشنم، هرمز ـ اردشیر و غیره. اما بنیاد شهر هرمز اردشیر را طبری به اردشیر اول نسبت می‌دهد.

پس از شاپور اول در دورهٔ حکمرانی هرمز اردشیر (سال ۲۷۲ـ۲۷۴)، بهرام اول (سال ۲۷۴–۲۷۷)، بهرام دوم (سال ۲۷۷ـ۲۹۴) و نرسی (سال ۲۹۴ـ۳۰۲) اوضاع داخلی و خارجی ایران تشویش‌آور و ناآرام بود. در دربار ساسانیان در بین شاهان، شاهزادگان و گروه‌های گوناگون اشرافیه مبارزهٔ شدید جریان داشت. شاهان در تخت زود زود عوض می‌شدند. این امر باعث آن گردید، که بسیار ولایت‌های کناری به میدان تاخت و تازهای غارت‌گرانه دولت‌ها و قبیله‌های همجوار تبدیل یافته بودند. در داخل کشور، مثلاً، در خراسان سال ۲۸۳ شورش برپا شد. گرچندی که ورهران (بهرام) ۲ این شورش را سرکوب کرد، اما سر زدن این نشانه ضعیف بودن حاکمیت مرکزی بود.

در سیاست خارجی، مخصوصاً در سمت غرب ساسانیان در این سال‌ها به ناکامی دچار گردیدند. در بین دو دولت ابرقدرت آن زمان ایران و روم عرصه مبارزه سوریه، شمال میان رودان و ارمنستان بود. در دورهٔ سلطنت اردشیر و مخصوصاً شاپور ۱ روم پیوسته فرصت می‌جست، که به این منطقه‌ها مهم استراتژی حمله کرده، آن‌ها را به دست آورد. در دورهٔ حکمرانی هرمز اردشیر رومی‌ها به این منطقه‌ها حمله کردند، اما به ایرانیان میسر شد، که سد راه حرکت آن‌ها شوند.

در دورهٔ حکمرانی ورهران اول (سال‌های ۲۷۴ـ۲۷۷) رومی‌ها دوباره به این منطقه حمله کردند. قیصر روم اوریلیان تقریباً بدون دشواری به پایتخت ساسانیان کتیسفون نزدیک شد. اما با سبب‌های به ما نامعلوم در لشکر رومی شورش سر زد و به عقب برگشتند. دقیقاً معلوم نیست، که در این کار ایرانیان دست داشتند یا این اختلاف صرفاً کار داخلی خود رومی‌ها بود. در هر صورت، در نتیجه این حادث

غیرمنتظرهٔ کتیسفون از حمله ایمن ماند.

در زمان حکمرانی ورهران دوم (سال ۲۷۷ـ۲۹۴) رومی‌ها باز به ایران حمله کردندو سال ۲۸۲ کار قیصر روم شهرهای در مسیر حرکت خود بوده را اشغال کرده، به‌کیتسفون نزدیک شد. ولی مرگ ناگهانی او سبب قطع گشتن این حمله و عقیب‌نشینی رومی‌ها گردید[1]. این دفعه نیز، رومی‌ها به ناکامی دچار شدند. اگر وضعیت دشوار ساسانیان را در این دوره و عاقبت حمله منبعدهٔ رومی‌ها را در نظر بگیریم، این بار نیز طالع ساسانیان مدد کرد و آن‌ها بی‌جنگ از این نبردها رهایی یافتند.

نرسی پسر شاپور اول، که در دورهٔ زنده بودن پدرش در بین شاهزادگان مرتبه بلند داشت، در نتیجه مبارزه‌های داخلی سلاله‌وی نتوانست صاحب تخت گردد. عاقبت سال ۲۹۴ زمانی که بعد مرگ ورهران دوم درباریان بانفوذ با سرداری فرماندار وخونم و کرتیر مؤبد مؤبدان پسر او ورهران سوم را شاهنشاه اعلان کردند، نرسی عصیان کرد. او، که شاه ارمنستان بود، با لشکرش به کتیسفون حمله کرده، بی‌جنگ آن را تصرف نمود و به تخت شاهی نشست. دیری نگذشته او دسته‌های وخونم را شکست داده، خود او را به اسارت گرفت.

در دورهٔ حکمرانی نرسی وضعیت دشوار ایران بهتر نشد. برعکس، وضعیت خارجی آن باز هم وخیم‌تر گردید. در ابتدا به نرسی میسر شد، که گماشته رومی‌ها تیریدات چهارم را از تخت سرنگون نماید. اما بعد از مدتی، رومی‌ها با سروری خود قیصر گالیری فارس‌ها را شکست دادند. این حادثه سال ۲۹۸ رخ داد. بعد این حادثه در شهر نسیبین صلحنامه بسته شد، که مطابق آن ساسانیان یک قسمت میان رودان را از دست دادند[2]. وضعیت داخلی ایران پس از نرسی نیز بهتر نشد. در دورهٔ حکمرانی هرمز دوم (سال‌های ۳۰۲ـ۳۰۹) مناقشه‌های داخلی سلاله‌وی باز هم شدت گرفتند. یکی از پسران او ـ آذرنرسی پس از اندکی حکمرانی کردن کشته شد. پسر دوم او را کور کردند و پسر سومش مجبور شد، که به روم شرقی فرار نماید. اشراف بانفوذ پسر کوچکترین هرمز دوم شاپوررا، که طفل شیرخوار بود، شاهنشاه ایران اعلان کردند. این طفل ـ شاپور دوم با امر سرنوشت مدت بسا طولانی ـ ۷۰ سال (سال‌های ۳۰۹ـ۳۷۹) حکمرانی کرد.

---

1. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 116.
2. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. М., 1961. - с. 264; : Ирана. - с. 112.. نک История

از اخبار طبری برمی‌آید، که در سال‌های اول حکمرانی شاپور دوم وضعیت در ایران مانند پیشین دشوار بود. اما بعد به بلاغت رسیدن به شاپور میسر گردید، که وضعیت را بهتر نماید و سال ۳۳۸ ایران از نو صاحب قدرت گردیده، برای بازپس گرفتن منطقه‌های طبق صلحنامه نسیبین از دست دادهاش با روم جنگ را آغاز نماید[۱].

در این میان در شمال و شرق قبیله‌های خیانی و سکایی به ایران حمله نمودند. شاپور دوم مجبور شد عملیات را در غرب موقتاً قطع کرده، به شرق لشکر کشد. این حادثه تقریباً سال ۳۵۸ رخ داده بود. شاپور دوم حمله این قبیله‌ها را دفع نموده، با آن‌ها معاهدهٔ دوستی و همکاری منعقد نمود. به او میسر شد، که دشمنان دیروزهٔ خود را به متحدین خود در مبارزه بر ضد روم تبدیل دهد. موافق اخبار آمیانوس مارسیلینوس، در جنگ شاپور با قیصر روم کنستانس خیانی‌ها چون متفقین ساسانیان شرکت نمودند. آن‌ها مخصوصاً در اشغال شهر امیده سهم ارزنده گذاشتند[۲].

در غرب فارس‌ها به حمله گذشته، سال ۳۵۹ قلعه امیده و سال ۳۶۰ سینگر و بیت‌زبده را اشغال نمودند. از این دستاوردهای ساسانیان رومی‌ها به هراس افتادند. قیصر ژولیان بعد تدارکات همه جانبه سال ۳۶۳ از رودخانه فرات عبور کرده، تا شهر کرا رسید و از آن جا به جنوب گشته، به سوی کتیسفون حرکت کرد. در این جا پیش راه رومی‌ها را لشکر بزرگ ساسانیان ببست. دربارهٔ این نبرد و عاقبت‌های آن امیانوس مارسیلینوس مفصل حکایت کرده است. لشکر رومی‌ها خسته شده، از لحاظ مواد غذایی کمبود داشتند و پیوسته به حمله ایرانیان مواجه می‌شد و تلفات بزرگ می‌داد. ژولیان به حالت ناگوار افتاده، نمی‌دانست چه کار کند ـ حمله را ادامه دهد یا آن را قطع نموده، عقب‌نشنی بکند. در این میان بتاریخ ۲۰ ژوئن سال ۳۶۳ در یک جنگ فرعی قیصر ژولیان زخمی شده، هلاک گردید[۳]. به قول طبری «تیری از لشکر شاپور بر دل لیلیانس آمد و از اسپ بیفتاد و بمرد»[۴]. لشکر به جای او ایویان را قیصر انتخاب می‌کند و او مجبور می‌شود با ساسانیان

---

1. История Ирана. - с. 112.
2. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 266.
۳. همان اثر- ص ۲۶۶
۴. تاریخ طبری، ص ۵۰۲

صلح ببندد و با باقی‌ماندهٔ لشکرش به عقب برگردد.

مطابق شرایط این صلحنامه شهر نسیبین، ارمنستان و دیگر ولایت هایی، که طبق عهدنامه سال ۲۹۸ به رومی‌ها گذشته بودند، دوباره به ساسانیان بازپس داده شدند. پیروزی بر روم و در شرق بر خیانی‌ها و سکایی‌ها دستاوردهای شاپور دوم در عرصه سیاست خارجی بودند.

شاپور دوم چند شهر ساخته بود، از جمله، ایران خوره شاپور در خرابه‌های شوش و فیروز شاپور ۴۰ کیلومتری بیت زبده. بعد از شاپور دوم برادرش (یا عمویش) اردشیر دوم (سال ۳۷۹–۳۸۳) و پسرانش شاپور سوم (سال ۳۸۳–۳۸۸) و ورهران چهارم (سال ۳۸۸–۳۹۹) حکمرانی کردند. یکی از رویدادهای مهمی، که در این دوره رخ داد، میان روم و ایران تقسیم شدن کشورهای قفقاز بود. مطابق قراردادی، که سال ۳۸۷ بین این دو دولت به امضا رسیده بود، ارمنستان غربی و لزیکه (در غرب گرجستان) به روم و بخش اعظم ارمنستان، کارتلیه (گرجستان شرقی) و آلبانی به ایران ضمیمه شدند. در ابتدا در این کشورها حاکمان محلی در زیر وصایت ایران حکمرانی می‌کردند. با مرور زمان ساسانیان آن‌ها را برطرف کرده، در این جا نمایندگان خود را حاکم منصوب نمودند و این ملک‌ها کاملاً به هیئت دولت آن‌ها شامل شدند[1]. به همین گونه، موقع ساسانیان در قفقاز مستحکم شد.

در دورهٔ حکمرانی یزدگرد اول (سال ۳۹۹ـ۴۲۰) در ادارهٔ دولت نفوذ روحانیان زردشتی باز هم افزایش یافت. در رابطه به این مسئله باید یادآور شد، که تأثیر آن‌ها در کارهای دولتی از ابتدا قابل ملاحظه بود. بعضی شاهان با این مراسا کرده، با مؤبدان همکاری می‌کردند و از آبرو و نفوذ آن‌ها برای تحکیم دولت استفاده می‌نمودند. اما حالت‌هایی هم واقع می‌شد، که نفوذ مؤبدان از حد گذشته، شاهان به بازیچه دست آن‌ها تبدیل می‌یافتند، در چنین حالت‌ها شاهان تدبیر می‌جستند تا تأثیر مؤبدان را کاهش داده، حاکمیت شاه را مستحکم نمایند. هر شاه این مسئله را به سبک خود حل و فسخ می‌کرد. طبق معلومات مأخذهای مکتوب یزدگرداول برای رهایی یافتن از تأثیر مؤبدان زردشتی از مسیحیان پشتیبانی می‌کرد. در شرایط ایران آن زمان چنین موقع را اشغال کردن خوف زیاد داشت. یزدگرد

1. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 266.

شخص نیرومند بود و برای چنین سیاست را پیش گرفتن اساس و تکیه‌گاه نیز داشت.

در ادبیات مسیحی او را پادشاه عادل نامیده، تعریف و توصیف کرده‌اند. در ادبیات فارسی، برعکس، او را ظالم و خلاف دین (الاثیم) نامیده اند[1]. از اخبار طبری برمی‌آید، که اشراف عالی‌مقام ایرانی از سیاست او نارضا بودند. او به مصلحت‌های آن‌ها اعتنا نکرده، خودسرانه (یا با مصلحت مشاوران مسیحی خود) عمل می‌کرد. با وجود همه این او ۲۱ سال حکمرانی کرد، مؤبدان زردشتی و اشرافیه عالی‌مقام ایرانی در این مدت نتوانستند او را برکنار سازند.

چه طور او به این کار موفق شد، به ما معلوم نیست و مأخذهای مکتوب نیز در این مورد اطلاع ندادند. در هر صورت او توانست وضعیت را اداره کرده، حاکمیت شاهی را مستحکم سازد. اما در آخر حکمرانیش یزدگرد اول سیاست خود را تغییر داده، به تعقیب مسیحیان پرداخت. به اندیشه م.م.دیاکنف احتمال او احساس کرد، که از حد زیاد افزودن نفوذ مسیحیان به سود دشمن دیرینه ایران روم (بیزانسی) هست. از جانب دیگر، شاید او پی برد، که مقاومت مؤبدان زردشتی و اشراف بلندمرتبه وطن‌پرست خصوصیت خطرناک کسب کرده است و می‌تواند برای او عاقبت‌های ناخوش داشته باشد. این بیم و هراس او راست برآمد. سال ۴۲۰ در هنگام سفر در ولایت گرگان او بطور اسرارآمیز به هلاکت می‌رسد. به عقیدهٔ ت.نیلدیکی، این توطئه را اشراف مخالف او عملی کردند و برای پنهان کردن این عمل خود روایتی را بافتند، که طبق آن اسپ زیبایی از چشمه بیرون آمده، با دو پای عقبش لگدی بر قفس سینه یزدگرد زد و او هلاک شد. همین طور، حکمرانی براختلاف این شاه خودسر و قوی‌اراده فاجعه‌بار به فرجام خود رسید.

بر خلاف خواهش اطرافیان، که خسرو را شاهنشاه اعلان کرده، وارث تخت پسر یزدگرد اول شاپور را کشتند، پسر دوم او بهرام (ورهران) با کمک لشکر اعراب دشمنان خود را مغلوب کرده، به تخت پدر نشست.

بهرام پنجم (سال ۴۲۱ـ۴۳۹)، که در ادبیات فارسی ـ تاجیکی با نام بهرام گور معروف است، سیاست داخلی خود را به طور دیگر ساخت. او در اداره کردن دولت به اعیان و اشراف ایرانی و مؤبدان زردشتی تکیه نموده، ادارهٔ دولت را

---

۱. تاریخ طبری، ص ۵۰۲

کاملاً به دست آن‌ها سپرد. مخصوصاً به فرماندار بزرگ مهر نصری، که هنوز در دورهٔ یزدگرد اول این وظیفه را اجرا می‌کرد، وکالت‌های خیلی وسیع واگذار شد. او چون پیرو باثبات دین زردشتی و بنیادکنندهٔ عبادتخانه‌ها معروف بود. در اساس سیاست نو مسیحیان ایران، که به تعقیب دچار شدند، مجلس آراسته، کلیسای خود را مستقل از کلیسای بیزانس اعلان کردند.

یکی از دستاوردهای مهم بهرام گور غلبه از بالای خیانی‌ها بود. در این مورد طبری، دیناوری و دیگر مورخان فارس و تاجیک و عرب اخبار آورده‌اند. طبق اخبار طبری در سال هفتم حکمرانی بهرام پنجم، یعنی سال ۴۲۷ پادشاه خیانی‌ها که او را طبری و دیگر مورخان فارس و عرب اشتباها خاقان ترک نامیده‌اند، با ۲۵۰ هزار نفر سواره‌نظام به خراسان سفر جنگی کرده، کشور را غارت و خراب نمود. خبر این حادثه به بهرام رسید. درباریان به هراس افتاده، از شاه خواهش کردند، که چاره اندیشد. او حیله نظامی را استفاده کرده، چنین وانمود کرد، که به طرف آذربایجان رهسپار است. شاه خیانی‌ها در غفلت افتاد. بعد این بهرام پنجم باسرعت به جانب خراسان حرکت کرده، در مرو ناگهان به خیانی‌ها حمله نموده، آن‌ها را شکست داد و خاقان را دستگیر کرده کشت و غنایم زیاد به دست آورد. او با لشکر خود از رودخانه سیر دریا عبور کرد و در فرا رودان با خیانی‌ها جنگ نموده، آن‌ها را شکست داد. همه آن‌ها به اطاعت بهرام درآمدند و در مرز میان خیانی‌ها و ایران منارهای بنا کردند. بعد این بهرام برادر خود نرسی را حاکم بلخ منصوب کرد و فرمود تا مرز را پاسبانی کند[1].

پس از این غلبه بهرام پنجم قسمت زیاد فرا رودان به اطاعت او در آمد. احتمالاً یک خبر فردوسی دربارهٔ آن که بعد شکست خوردن ترک‌ها (درستش خیانیها) چغانیان، ختلان، بلخ و بخارا باج‌گزار ایران شدند، به همین حادثه‌ها ارتباط داشته باشد. طبری، فردوسی و مؤلفان دیگر فارس و تاجیک و عرب در این حادثه‌ها ترک‌ها را ذکر کرده‌اند. اما ج. مارکوارت و دانشمندان دیگر اثبات نموده‌اند، که این اشتباه محض است و در این حادثه‌ها خیانی‌های ایرانی‌نژاد شرکت کرده بودند[2]. از اخبار طبری (اگر آن‌ها واقعی باشند) برمی‌آید، که بهرام گور

---

۱. تاریخ طبری، ص ۵۱۲-۵۱۳

2. Гафуров Б. Таджики. - с. 197.

یک سلسله نواحی مرزی هندوستان را نیز به اطاعت خود درآورده بود[1].

در رابطه با حوادث در غرب مملکت رخ‌داده طبری آورده است، که سپاه ایران با سروری فرماندار بزرگ مهر نصری بر ضد روم جنگیده غالب آمد. متأسفانه، جزئیات این جنگ معلوم نیست. رخ دادن این جنگ را بی‌تفصیلات مآخذ دیگر نیز تصدیق می‌کنند. اما نتیجه آن دیگر گونه ارزیابی شده است. مثلاً، طبق اطلاعات م.م.دیاکنف این جنگ در مجموع به سود بیزانسی‌ها (رومی‌ها) انجام یافت. چونکه بعد آن ایرانیان قول دادند، که مسیحیان را دیگر تعقیب نخواهند کرد[2]. احتمال طرف‌های مقابل به موافقه آمده، به یکدیگر گذشت‌های معین کرده باشند.

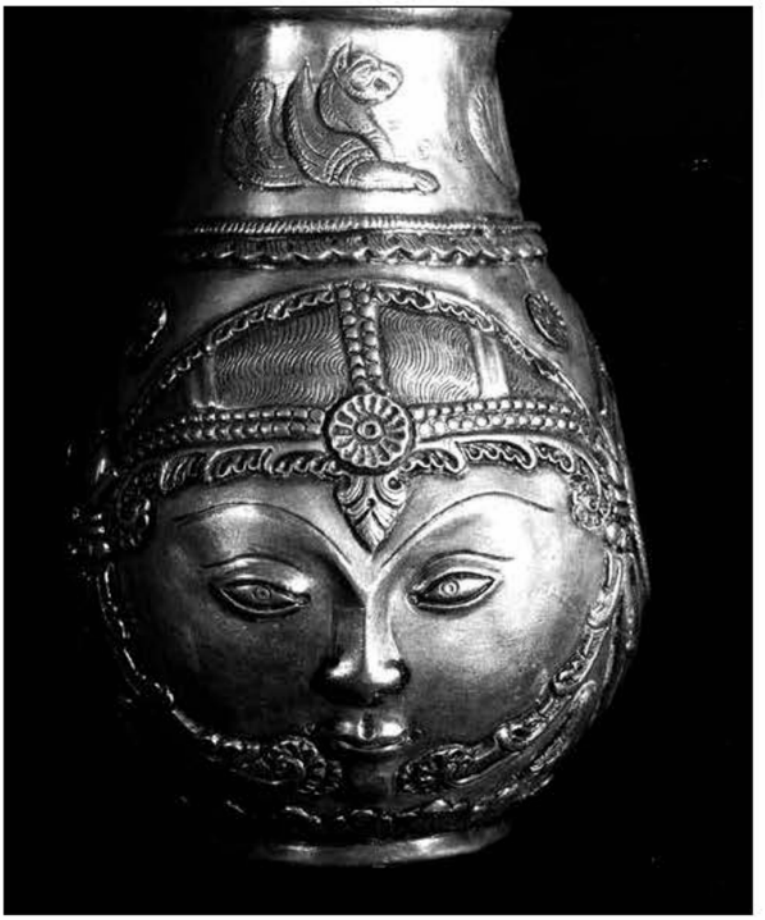

جام ساسانی

---

۱. تاریخ طبری، ص ۵۱۵-۵۱۶

2. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 273-274.

طوری‌که محققان اشاره کرده‌اند، در ادبیات فارس و تاجیک دربارهٔ کارنامه‌های بهرام گور، از جمله، ماجراهای عاشقانه و اجتماعی او روایت‌های خیلی زیاد موجود است. سبب این شهرت او دقیقاً معلوم نیست. او شخص دلکشا بوده، شکار و عیش و عشرت را دوست می‌داشت، اما سیاست‌شناس و سرلشکر خوب نیز بود و در این جاده نیز دستاوردهای نظررس داشت. شاید در یک شخص جای گرفتن صفت‌های گوناگون اختلاف‌آمیز، اما در مجموع مثبت سبب شهرت او گردیده بودند. مرگ او نیز اسرارآمیز بود. روایت می‌کنند، که در وقت شکار او با اسپش به چاهی فرو رفته، ناپدید شد. شاید او در وقت شکار به طور فاجعه‌وی هلاک شده باشد. به قول طبری «بهرام به ملک اندر سی سال ببود»[1].

بعد مرگ بهرام گور پسرش یزدگرد به تخت نشست. در دورهٔ حکمرانی او وضعیت داخلی کشور معتدل بود. در سیاست خارجی دو منطقه حساس ـ یکی در شرق در مرز بلخ و تخارستان و دیگری در غرب در ارمنستان، قفقاز و آسیای کوچک بود. در غرب وضعیت نسبتاً آرام بود و در نقطه مهم این منطقه ارمنستان گماشته ساسانیان حکمرانی می‌کرد. اما در ارمنستان دین دولتی اعلان شدن مسیحیت ساسانیان را به تشویش آورد و آن‌ها اشراف این مملکت را دعوت کردند، که دین زردشتی را قبول نمایند. فشار ساسانیان در رابطه با این مسئله باعث در سال ۴۵۱ سر زدن شورش شد. ساسانیان شورش را سرکوب کردند، اما دین مسیحی را در ارمنستان نتوانستند از بین ببرند. ارمنستان در دست ساسانیان باقی ماند و بیزانس، که با جنگ با هول‌ها مشغول بود، به کارهای ارمنستان نتوانست مداخله نماید[2].

طبری خبر داده است، که ملک روم از خراج دادن سرکشی کرد و یزدگرد نصری را با سپاه فرستاد، ولی ملک روم مسئله را بی‌جنگ توسط مذاکرات حل کرد[3].

در بارهٔ جنگ‌های یزدگرد دوم در شرق اگیشی وردپیت تاریخ‌نویس ارمنی، شاهد واقعه‌های آن زمان خبر داده است. او نوشته است، که شاه ساسانیان «ناگهان به سرزمین خان‌ها (خیانی‌ها)، که آن‌ها را کوشانی نیز می‌نامیدند، حمله کرده، دو سال با آن‌ها جنگید، اما آن‌ها را تابع کرده نتوانست. سال ۴۵۰ یزدگرد دوم لشکر بزرگ

---

۱. همان اثر- ص ۲۷۳-۲۷۴

2. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 274-275.

۳. تاریخ طبری، ص ۵۱۸

جمع کرده، تا سرزمین یفتالی‌ها رسید. شاه کوشانیان از جنگ خودداری کرده، به گوشه‌های دوردست و دست‌نارس کشورش رفت. یزدگرد دوم سرزمین کوشانیان را خراب و تاراج کرده، کوشک و شهر را خراب کرد و اسرای زیاد و غنیمت بسیار گرفت. از مضمون این متن روشن است، که در زیر نام کوشانیان یفتالی‌ها در نظر داشته شده‌اند. این سرزمین‌ها پیشتر در دست کوشانیان بودند و بنابرین مؤلف آن‌ها را چون زمان‌های پیش به کوشانیان نسبت داده است. اما در اول متن سرزمین یفتالی‌ها ذکر شدن این کشور شاهد آن است، که در اینجا یفتالیان حکمرانی می‌کردند.

بار سوم، طبق اخبار اگیشی وردپیت، یزدگرد دوم سال ۴۵۳ـ۴۵۴ خواست به شاه کوشانیان حمله نماید. اما او از این کار آگاه شده، پیشتر حمله کرد و ساسانیان را شکست داده، چندان ولایت‌های ایران را خراب و تاراج نمود. عقیدهٔ ا.ا. نیرازیک دربارهٔ آنکه در این جا در زیر نام کوشانیان یفتالی‌ها در نظر داشته شده‌اند، درست به نظر می‌رسد.

همین طور، در شرق در سیمای یفتالیان (افتلی‌ها یا خود هیتالیان) ساسانیان با رقیب نو و نیرومند مواجه می‌شوند. یفتالیان نیز، چنان که ذکر شد، مثل خیانی‌ها، کوشانی‌ها، کداری‌ها و خود ساسانیان آریایی‌نژاد بودند. آن‌ها در نیمه دوم قرن ۵ـ۶ در حیات سیاسی ساسانیان نقش نمایان گذاشته‌اند. مخصوصاً پسر یزدگرد دوم فیروز (سال ۴۵۹ـ۴۸۴)، که با دستگیری یفتالیان صاحب تخت شده بود، قسمت زیاد حکمرانی خود را در مبارزه با آن‌ها سپری نمود.

در این سال‌ها در سمت غرب در ارمنستان و قفقاز وضعیت ساسانیان نسبتاً خوب بود. در ایران آن‌ها مذهب نستوری را، که مخالف کلیسای رسمی مسیحی بیزانسی بود، دستگیری می‌کردند. در قفقاز ساسانی‌ها حاکمیت خود را مستحکم نموده، به جای حاکمان محلی فارس‌ها را حاکم منصوب کردند. در وقت خشک‌سالی، که ۷ سال ادامه داشت، فیروز با یک سلسله تدابیر قطعی کوشش نمود، که به مردمان گرسنه کمک رساند. او از انبارهای دولتی غله را به مردم گرسنه توزیع کرد و ثروتمندان و زمین‌داران بزرگ را نیز فرمود، که همین کار را کنند.

وضعیت را در شمال و غرب کشور حمله قبیله‌های کوچی‌ها از شمال قفقاز مشکل نمود[1].

1. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 276-277.

طوری‌که در بالا دیدیم، در زمان بهرام پنجمِ بلخ در دست ساسانیان بود و در آنجا نمایندهٔ آن‌ها حکمرانی می‌کرد. احتمالاً بعد در جنگ سال ۴۵۳ـ۴۵۴ شکست خردن یزدگرد دوم بلخ به دست یفتالیان افتاد. سبب اساسی جنگ‌های فیروز با یفتالیان (هیتالیان)، به احتمال زیاد، سرزمین بلخ و تخارستان بود، که ساسانیان می‌خواستند آن‌ها را باز پس بگیرند.

از روی اطلاع مأخذ فیروز سه دفعه با هیتالیان وارد جنگ گردید. طبری تنها دربارهٔ دو جنگ آخر فیروز خبر داده است. دربارهٔ جنگ اول سرچشمه‌های دیگر اخبار داده‌اند. در جنگ اول، که جزئیات آن معلوم نیست، فیروز اسیر افتاد و او را قیصر روم (بیزانس) خریده، آزاد کرد. تاریخ وقوع این جنگ معلوم نیست. دفعه دوم فیروز به سرزمین هیتالیان داخل شده، شاه آن را با لشکرش تعقیب می‌کند و به بیابان کشیده شده، به اسارت می‌افتد و باز اسیر شاه هیتالیان خشنواز می‌گردد. طبری دربارهٔ این جنگ روایتی را آورده است، که بیشتر آن به افسانه مانند است. این دفعه شاه هیتالیان به عوض مبلغ بزرگ ــ ۳۰ قاطر سکه فیروز را آزاد می‌نماید. فیروز پسرش را در نزد شاه هیتالیان گروگان گذاشته، سوگند یاد می‌کند، که دیگر مرز سرزمین آن‌ها را ویران نخواهد کرد. از روی اخبار طبری این جنگ چار سال پیش از جنگ آخرین فیروز با هیتالیان، یعنی سال ۴۸۰ به وقوع پیوسته بود.

از ناکامی‌های فیروز در جنگ با هیتالیان استفاده کرده، حاکمان و اشراف محلی قفقاز ــ ایبیریه، ارمنستان و البانی سال ۴۸۳ـ۴۸۴ بر ضد ساسانیان آشوب برپا کردند. سرور آن شاه ایبیریه وختنگ گارگسر بود. آشوبگران نمایندگان ساسانیان را رانده، پایتخت ارمنستان شهر دوین را اشغال نمودند. در چند درگیری‌ها با سربازان ساسانی شورشگران غالب برآمدند. اما در نبردها با نیروهای اساسی ساسانیان آن‌ها شکست خوردند. بعد این حادثه ساسانیان حقوق و امتیازهای اشراف محلی را برقرار کرده، حاکمان را از جمله آن‌ها منصوب می‌کردند.

حمله سوم فیروز بر هیتالیان حمله آخرین او بود و به طور فاجعه‌ای به انجام رسید. هیتالیان چون از زیاد بودن و نیرومندی لشکر ساسانیان آگاه بودند و می‌دانستند، که در جنگ‌های رویاروی با آن توان مقاومت را ندارند، بنابرین، این دفعه هم آن‌ها حیله نظامی را استفاده نمودند. آن‌ها خندق عمیق و طولانی کنده بالایش را با چوب‌های باریک و خس و خاشاک پوشیدند. زمانی لشکر فارس‌ها

به خندق نزدیک شد، یفتالی‌ها چنین وانمود کردند، که به هراس افتاده‌اند و رو به گریز نهادندو لشکر ساسانیان آن‌ها را تعقیب کرده، به خندق افتادند و عدهٔ زیاد آن‌ها همراه شاهشان هلاک گردیدند[1]. لشگرگاه فیروز با خزینه شاهی، شاه دختر و تمام حرم و مؤبد مؤبدان به اسارت هیتالیان افتادند.

این شکست به ایرانیان تأثرات خیلی منفی رساند. به قول یک مأخذ ایرانیان حتی در زمان‌های آسایشتگی تنها از شنیدن نام هیتالیان به هراس می‌افتادند. طبق اخبار طبری یکی از اشراف والامقام ساسانیان ـ سوفرای با سپاه بزرگ برای کینخواهی فیروز روان شد. اما کار تا به جنگ نکشید و با راه مذاکرات حل و فصل شد. خشنواز همه آن چیزهایی را که از لشکرگاه فیروز غنیمت گرفته بود، به سوفرای باز پس داد. ولی کشوری ابرقدرت چون ایران مجبور شد، که چندین سال به هیتالیان باج دهد.

پس از مرگ فاجعه آمیز فیروز پسر (یا از روی بعضی عقیده‌ها برادر) او، بلاش (سال ۴۸۴ـ۴۸۸) و بعد او قباد (سال ۴۸۸ـ۵۳۱) پادشاهی کردند. در دورهٔ حکمرانی قباد شورشی سر زد، که به آن مزدک راهبری می‌کرد. اساس مفکوروی شورش را تعلیمات دینی اجتماعی تشکیل می‌کرد، که در اواسط قرن سوم ظهور کرده بود و پیروان آن را زردشتکان می‌نامیدند. ماهیت تعلیمات دینی آن‌ها را مبارزهٔ نیروی نیکی ـ روشنی و نیروی بدی ـ تاریکی تشکیل می‌کرد و آن از زردشتیه منشأ می‌گرفت. تعلیمات اجتماعی آن‌ها جاری کردن عمومیت مالکیت، تطبیق عدالت، مالکیت دارایان را به زوری غصب نموده آن را در بین فقرا بطور مساوی تقسیم کردن بود. تقاضای آن‌ها اصلاً معنی بازگشت به جامعه‌های ابتدای اولادی را داشت و عملاً در این شکل غیر قابل اجرا بود. چون جامعه ایران خیلی پیش رفته، مناسبت‌های اجتماعی، اقتصادی و مالکیت خصوصی رشد بیشتر یافته بودند، شکستن این نظام اجتماعی غیر امکان بود. اما برای مزدکیان، که اکثریت آن‌ها را کشاورزان و دیگر طبقه‌های فقیر تشکیل می‌کردند، عاقبت‌های وخیم این پدیده چندان مهم نبود، آن‌ها در همان لحظه مساوات را طلب می‌کردند و آن را استقرار عدالت اجتماعی می‌دانستند. در این مورد مطالب مفصل را بعداً در بخش به مزدک بخشیده سخن خواهم گفت.

---

1. Гафуров Б. Таджики. - с. 199-200.

در قسمت غربی ایران منطقه ناآرام چون سابق ارمنستان و در مجموع قفقاز بود. ساسانیان سعی می‌ورزیدند که توسط تدابیر مسالمت‌آمیز و استفادهٔ دیپلوماسی موقع خود را در این منطقه مستحکم کنند. قباد به این مقصد دربارهٔ استقلالیت کلیسای مونوفیزیتی ارمنستان فرمان صادر نمود. با این راه او می‌خواست آن‌ها را هم از مسیحیان بیزانس (دئوفیزیتی) و هم از مسیحیان ایران (نستوری‌ها) جدا نماید.

سال ۵۰۲ بین ایران و بیزانس جنگ آغاز شد. سبب جنگ برای تحویل باج هرساله به هیتالیان به ایران قرض ندادن بیزانس بود. ساسانیان قلعه امیده را اشغال کرده، باموفقیت پیش می‌رفتند، اما حمله قبیله‌های کوچی از قفقاز به ایران آن‌ها را مجبور ساخت، که با بیزانس صلح کنند. سال ۵۱۵ به قفقاز قبیله‌های سویر، که با خزرها خویش بودند، وارد شدند. بیزانسی‌ها سعی می‌کردند که آن‌ها را بر ضد ساسانیان استفاده نمایند[1].

در دورهٔ حکمرانی خسرو اول انوشیروان (سال ۵۳۱ ـ ۵۷۹) دولت ساسانیان مجدداً نیرومند گردید. خسرو اول در بخش خراج و ارتش اصلاحات مهم انجام داد. سابقاً خراج از زمین بصورت محصولات به اندازهٔ ۱/۱۰ یا ۱/۳ ستانیده می‌شد. اکنون خراج دایمی پولی جاری گردید ـ از ۱ جریب (آرنج میزان مساحت) ۱ درهم مبلغ تحصیل می‌شد. از باغ‌ها نیز خراج می‌گرفتند ـ از ۱ جریب تاک‌زار ۸ درهم از ۱۰ درخت مثمر ـ ۱ درهم و غیره.

خسرو اول منصب سپهبد ـ سرفرمانده ارتش ایران را منسوخ نموده، کشور را به چهار منطقه نظامی ـ شمالی، جنوبی، غربی و شرقی تقسیم نمود و در هر منطقه سرلشکر منصوب کرد، که مستقیماً به شاه اطاعت می‌کردند. این امکان می‌داد، که شاه از بالای سرلشکران نظارت مستقیم داشته، احتمالیت سر زدن شورش نظامیان را جلوگیری کند. خسرو اول در ادارهٔ دولت نیز اصلاحات اعمال نمود، مقام اول را به فرمانده بزرگ (نخست‌وزیر) و باقی‌مانده چهار مقام اول را به چار سرلشکر چهار منطقه اعطا نمود. مؤبد مؤبدان، که پیش در دربار بعد شاه مقام دوم را داشت، اکنون به مقام ششم گذشت.

همه این اصلاحات برای پر کردن خزینه دولت و تأمین امنیت آن روانه شده بودند. در غرب خسرو ۱ سال ۵۴۰ انتیاخیه را اشغال کرده، ساکنان آن را اسیر

1. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 306-307.

گرفت. ساسانیان گرجستان غربی را نیز اشغال کردند. سال ۵۶۲ با بیزانس صلح بسته شد. سال ۵۷۰ ساسانیان یمن را استیلا کردند.

سال ۵۹۱ بهرام چوبین عصیان کرده، کتیسفون را اشغال نمود و خود را شاه اعلان نمود. در اول قرن هفتم اعراب کوچی در جنگ‌های بیزانس و ایران بطور فعال شرکت داشتند. از جمله در بین سال‌های ۶۰۴ـ۶۱۱ اعراب به قلمرو ایران داخل شده، لشکر آن را شکست دادند.

بعد از ظهور اسلام و تشکیل شدن خلافت عرب ساسانیان در سیمای عرب‌ها رقیب نو خطرناک را پیدا کردند، که عاقبت سبب برهم خوردن دولت آن‌ها گردید.

طوری‌که در جستارهای گذشته گفتیم، خلق‌های آریایی، از جمله ساکنان ایران و آسیای میانه، سنت‌های خیلی باستانی و به درجه کافی رشد نمودهٔ سیاسی و فرهنگی داشتند. ساسانیان ادامه‌دهندگان این سنت در یکی از مرحله‌های تاریخی بودند. فرهنگ ساسانیان در زمینه مدنیت پیشینه آسیای میانه و ایران باستان به وجود آمد. ساسانیان این سنت را ادامه داده، در بسیار بخش‌ها آن را به درجه بالاتر رشد رساندند. در فعالیت خود آن‌ها، پیش از همه، به سنت‌های ملی آریایی تکیه نمودند. در برابر این، آن‌ها از دستاوردهای فرهنگی اقوام دیگر نیز استفاده کرده، آن‌ها را به فرهنگ اصیل خود مطابق ساخته، برای تکمیل و رشد آن استفاده کردند.

در دولت ساسانیان به مثل دولت‌های هخامنشیان، اشکانیان و کوشانیان شاهنشاه حاکم عالی بود. در برابر او شاهان دیگر وجود داشتند، که حاکمان ولایت‌های جداگانه بودند. مثلاً، در کتیبه کعبه زردشت مروشاه، کرمان‌شاه و سگن‌شاه (شاه سکستان) ذکر شده‌اند.[1] عنوان شاهنشاه در سکه‌ها و سنگ‌کتیبه‌های ساسانی ثبت گردیده است. اردشیر عنوان شاهنشاه ایران را داشت. شاپور اول و شاهان منبعده عنوان شاهنشاه ایران و غیرایران یا خود انیران را داشتند[2]. این عنوان به هیئت دولت ساسانیان شامل شدن کشورهای غیرایرانی را تأکید و انعکاس می‌کرد.

شاهنشاه مثل دیگران شخص عادی نبوده، شجرهٔ او به خدای زردشتیِ اهورامزدا می‌رسید. این نکته در سنگ‌نوشته‌ها و سکه‌ها ثبت گردیده است. مثلاً،

---

1. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 288.
2. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 163, 168.

در سکه‌های اردشیر چنین نوشته شده است: «مزدیسن بگ ارتشتر ملکن ملکه ایران، منو چتر مین یزدن» ـ «پرستندهٔ خداوند مزدا اردشیر شاهنشاه ایران، از اولاد خداها». نسب شاهان سلاله‌وی را به خدا رساندن در آن زمان در ممالک شرق معمول بود و بزرگی و ابرقدرت و مطلقیت او را در نزد مردم می‌افزود.

حاکمیت شاه مطلق و دخل‌ناپذیر به شمار می‌رفت. ساسانیان به سنت‌های پیشین پیروی کرده، در ذهن مردم تصوراتی را جایگزین می‌کردند، که مطابق آن حاکمیت را به ساسانیان خدای بزرگ اهورامزدا اعطا کرده است. این بدین معنی بود، که حاکمیت شاه را هیچ کسی نباید غصب نماید، چون آن را به او خدا داده است.

به تخت نشستن شاهان مراسم مهم سیاسی بوده، با شکوه و با شرکت درباریان والامقام و مؤبد مؤبدان برگزار می‌گردید. هر شاه این مراسم را در آتشکدهای، که مخصوصاً برای این تدابیر بنیاد می‌شد، برگزار می‌نمود. مثلاً، در سنگ‌کتیبه‌ها تعبیر اتور (یعنی آتش) اردشیر، شاپور، نرسی و غیره ذکر شده است. در معبد آتش برگزار شدن این مراسم رمزی بود و تقدس حاکمیت او را نمایش می‌داد.

شاهنشاه پس از به تخت نشستن در حضور شورای اشراف و مؤبدان وارث خود رااعلان می‌کرد و شورا باید آن را تصدیق یا رد می‌نمود. این سنت برای آن پیدا شده بود، که در صورت مرگ ناگهانی شاهنشاه مملکت یک لحظه هم بی‌پادشاه نماند و از طرف دیگر، در بین فرزندان او برای جلوس جنگ و جدال واقع نشود. باوجود این طوری‌که ما در بالا گفتیم، در بین وارثان شاه تقریباً همیشه برای صاحب تخت شدن مبارزه می‌شد و در این مبارزه‌ها گروه‌های گوناگون درباریان بطور فعال شرکت می‌کردند.

در دربار وارث تخت بعد شاه مقام دوم را داشت، بعد او ملکه و دیگر منصبداران عالی‌مقام می‌ایستادند. مرتبه و مقام هر یک منصبدار دولتی دقیقاً معین شده بود و در همه مراسم‌های رسمی و سنگ‌مصوره‌ها رعایت می‌شد.

دستگاه مرکزی اداره از چند موسسه عبارت بود، که آن‌ها را دیوان می‌نامیدند. دیوان‌ها به وزارت‌های کنونی شباهت داشتند. سردار همه دیوان‌ها را فرماندار بزرگ می‌خواندند. وکالت‌های او به وکالت‌های وزیران دورهٔ اسلامی تقریباً مشابه بود. قابل ذکر است، که منصب وزیر در خلافت عرب تحت تأثیر ساسانیان پیدا شده بود و در نزد آن‌ها ساخت دولتداری ساسانیان رایج شد. در ابتدا در دولت

ساسانیان این عنوان وجود نداشت و به جای آن عنوان هزارپت، یعنی سردار هزار سرباز انتخابی شاهی موجود بود. این عنوان در دولته‌های هخامنشیان و اشکانیان نیز رایج بود. هزارپت هم وظیفه سرلشکری و هم ادارهٔ دستگاه دولتی را به عهده داشت. در دورهٔ ساسانیان این مقامات اداری تکمیل یافته، حاکمیت اداری ملکی از نظامی جدا شد. فرماندار بزرگ وظیفه نخست‌وزیری را اجرا می‌کرد و تمام دستگاه ادارهٔ دولتی به او اطاعت می‌نمود. به این وظیفه معمولاً نمایندگان خانواده‌های بزرگ و بانفوذ منصوب می‌شدند. مثلاً، در زمان حکمرانی یزدگرد اول و بهرام پنجم این وظیفه را نمایندهٔ خانوادهٔ والامقام مهر نصری اجرا می‌کرد.

فرمانداران بزرگ درادارهٔ دولت نقش بارز داشتند. بعضاً نفوذ آن‌ها خیلی افزوده، عملاً سرنوشت شاه و تخت به دست آن‌ها می‌افتاد. در چنین حالت‌ها هر شاه به طور خود عمل می‌کرد. بعضی شاهان (مثلاً بهرام پنجم) با چنین حالت مراسا کرده، ادارهٔ دولت را تقریباً بطور عام و تام به آن‌ها واگزار می‌کردند و خودشان با مشورت آن‌ها عمل می‌کردند. بعضی شاهان دیگر (مثلاً یزدگرد ۱) با چنین وضعیت مراسا نکرده، کوشش می‌کردند حاکمیت را به دست خود گرفته، دایرهٔ فعالیت فرماندار بزرگ را محدود نمایند.

در هر صورت شاهان، با وجود حاکمیت مطلق داشتن، مجبور بودند، که به این و یا آن گروه اشراف و درباریان تکیه نمایند و در سیمای آن‌ها پشتیبان داشته باشند. در بسیار مورد درباریان سرنوشت تخت را حل می‌کردند و نامزد دلخواهشان را به آن می‌نشاندند. تاریخ ساسانیان مملو از اغواگری‌ها و توطئه‌سازی‌های درباری بود.

یکی از موسسه‌های مهم ملکی دیوان دبیران شاهی یا دبیرخانه شاهی بود. در سنگ‌کتیبه‌ها، ادبیات پهلوی و اسلامی سردار این موسسه ـ دبیرپت یا دپیرپت و دبیر دبیران آمده است. تمام مکاتبه‌های داخلی، خارجی و سندهای مهم دولتی در دبیرخانه مرتب و تدوین می‌شدند. نفوذ دبیران تا اندازه‌ای بلند شد، که آن‌ها طبقه مستقل را تشکیل کردند. دبیران اشخاص باسواد بوده، آن‌ها بیشتر از میان دانشمندان می‌برآمدند. در دبیرخانه شاهی تعداد زیاد محاسبان فعالیت می‌کردند، که آن‌ها را خمرکاران می‌خواندند. محاسبان سردار خود را داشتند، که ایران‌خمرکار نام داشت. آن‌ها تمام عایدات و مصارف پولی و مالی خزینه دولتی را به حساب

گرفته، در دفترهای مربوط به بخش‌ها و ساحه‌ها وارد می‌کردند. سردار دبیرخانه شاهی یاور فرماندار بزرگ به شمار می‌رفت[1].

موسسهٔ دیگر خیلی مهم دولتی دیوان باج و خراج و مالیات بود. سردار آن را وستر یا شنسالار یا وستریاشنپت می‌گفتند. او باید به امور پرداخت مالیات نظارت کرده، به موقع و به حجم مقرر گردیده جمع شدن آن را تأمین می‌نمود. پرداخت مالیات در همه واحدهای اداری ـ ولایت‌ها، نواحی، شهرها و دیه‌ها وجود داشتند. دربارهٔ کار دیوان باج و خراج و امور مالی بلازوری اخبار جالب آورده است. طبق آن در حضور شاه با آواز بلند مقدار پول و مال به خزینه مرکزی وارد شده را اعلان می‌کردند. سردار این دیوان هر سال دربارهٔ عایدات و خراجات مالیات از خزینه دولتی به شاه حسابات می‌داد. شاه این گزارشرا مهر کرده، محکم می‌کرد و آن را به بایگانی دولتی می‌سپاریدند.

در سرچشمه‌ها سرداران خزینه شاهی (گنزوره ـ خزینه‌دار) و منشی‌های این خزینه نامبر شده‌اند. خزینه جزئی از دیوان باج و خراج و مالیات را تشکیل می‌کرد.

در بارهٔ نظام نگاهداری خزینه شاهی طبری اخبار جالب آورده است. طوری‌که ما قبلاً گفتیم، بعد هلاکت فاجعه‌وی فیروز در جنگ سوم خود با هیتالیان جسد او به دست آن‌ها افتاد. با طلب سرلشکر ساسانیان سوفرای شاه هیتالیان خشنواز، خزینه و جسد فیروز را به ایرانیان باز پس داد. ادامه این حادثه را طبری چنین روایت می‌کند. «چون تن فیروز بازدادند، سوفرای گفت: بر بازوی فیروز تعویضی بسته بود به زر اندر گرفته و آن دیوان‌نامه بود مر خاصه (خزینه) وی را هر چه بودش از زر و جامه و گوهر و فرش و ستور و سلاح، آن که با خویشتن داشت، چون لشکر آمد. و آن ذکر گنجهاست و ما امروز گنجنامه وی ندانیم، تا آن دیوان‌نامه نیابیم و باز نگردیم، تا آن به ما ندهی. خشنواز آن دیوان‌نامه را باز فرستاد و صلح کرد»[2]. این نقل به آن شهادت می‌دهد، که امور محاسبه و نگهداری اموال دولتی خیلی با نظام انجام داده می‌شد. سندنگاری رشدیافته نشانه سطح بلند کارگزاری آن دور و زمان می‌باشد.

در خزینه شاهی در ردیف دیگر آشیای گران‌بها و مالیات سکه‌های زرین،

---

۱. جوادی غ. مأموریت در ایران باستان، ص ۳۱۷
۲. تاریخ طبری، ص ۵۲۷-۵۲۸

نقره‌ای و مسین نیز نگاه داشته می‌شدند. جالب توجه است، که سکه‌ها نگهبان مخصوص داشتند و او را گاهبد می‌نامیدند. این‌ها سکه‌هایی بودند، که در ضراب‌خانه‌های دولتی ضرب می‌شدند. آن‌ها را از روی ضرورت به معامله وارد می‌کردند. سکه‌هایی، که از اهالی به حیث باج و خراج جمع کرده می‌شدند، نیز بعد ثبت و محاسبه در گنجینه (خزینه) نگهداری می‌شدند.

دستگاه ادارهٔ دولت ساسانیان بخش‌های زیاد داشت و به درجه کافی مکمل بود. تمام بخش‌های اداری مأموران و مستخدمین خود را داشتند. در مآخذ به غیر از منصبداران در بالا ذکر شده، باز تعداد زیاد منصبداران ذکر گردیده‌اند، از جمله، دتبرن دتبر (دادور دادوران، یعنی دادور عالی)، اهُرپت (آخرسالار، یعنی سردار اسپبانان)، نخچیرپت (سردار شکار و شکارگاه)، مهردار دربار (سردار دربار)، سردار تشریفات، دربان سردار، پستیگبان سالار (سردار پاسبانان شاه)، سردار انبارها، سردار بازارها، سردار محبس و غیره[1]. جالب توجه است، که بسیار این اصطلاح‌ها در زبان تاجیکی تا امروز باقی مانده‌اند ــ دادور (داور)، آخر، نخچیر (بز کوهی)، مهر، پشتیگبان (پشتیبان) و غیره. این سندها در برابر ده‌ها اخبار دیگر دربارهٔ عمومیت آریایی‌های آسیای میانه و ایران شهادت می‌دهند.

به هیئت دولت ساسانیان چندین کشور داخل می‌شدند. آن‌ها واحدهای اساسی اداری و حدودی به شمار می‌رفتند و مرزهای آن‌ها تاریخاً تشکل یافته بودند. به آن ماد، فارس، کرمان، سکستان و غیره شامل می‌شدند. در کتیبه شاپور در کعبه زردشت این کشورها با نام «شهر» (خشتره) ذکر شده اند[2]. این کلمه در آن زمان معنی کشور، مملکت و ولایت را داشت. سردار آن را شهردار یا شهربان (خشترپن) می‌گفتند. شهرها به پتیکوس‌ها ــ ولایت‌ها تقسیم می‌شدند، سردار آن را پتیکوسپن می‌گفتند[3]. اما به عقیدهٔ م.م. دیاکنف پتیکوس واحد از شهر بزرگ‌تر اداری بود و تمام ایران به چار پتیکوس ــ شمالی، جنوبی، غربی و شرقی تقسیم شده بود[4]. اما اخبار دقیقی که این عقیده را تأیید نمایند، در سرچشمه‌ها موجود نیستند.

شهرهارا در آن زمان با زبان پهلوی «شهرستان» می‌گفتند. سردار شهرستان

---

۱. جوادی غ. مأموریت در ایران باستان، ص ۳۲۴

۲. کرستنسن ا. ایران در زمان ساسانیان، تهران، ۲۰۰۰، ص ۱۲۸

3. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 92.

4. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 289.

عنوان «شهریگ» را داشت. شهرستان‌ها مرکزهای اداری پتیکوس‌ها بودند.

سرچشمه‌های عربی برای زمان ساسانیان واحدهای اداری «استان» و «رَستک» را ذکر کرده‌اند[1]. اما تناسب آن‌ها با اصطلاحات پهلوی معلوم نیست. روستک جزئی کشور و ولایت بود. مثلاً، در قرن دهم میلادی به هیئت ختلان روستک بیک شامل می‌شد. شاید روستک با پتیکوس پهلوی یا روستای فارسی معادل هم باشد. موجودیت واحدهای از پتیکوس و روستک کوچک‌تر معلوم نیست. خردترین واحد اداری ده منسوب می‌شد. سردار آن را دهیگ می‌نامیدند. در زبان تاجیکی (فارسی) این منصبدار را دهخدا یا کدخدای ده می‌گفتند.

تقسیمات درست حدود دولت به واحدهای اداری مثمر بودن اموراداری و جمع‌آوری مالیات را تأمین می‌کرد.

طبقه‌های اساسی آریایی‌های آسیای میانه و ایران در عهد قدیم، در دورهٔ پیدایش اوستا به وجود آمده بودند. در دوره‌های منبعده، از جمله در زمان ساسانیان، این طبقه‌ها همچنان باقی مانده و از جهت ساختاری تکمیل یافتند.

در دولت ساسانیان چهار طبقه اساسی وجود داشت: روحانیان ـ اترون(مؤبدان و مغان زردشتی)؛ ارتشتاران(نظامیان)؛دبیران؛کشاورزان و پیشه‌وران و تاجران (واستریاشن، ختوخشن، خوَکَرَن)[2].

سه طبقه اول والامقام و صاحب‌امتیاز بودند. اشخاص در داخل طبقه‌ها باز به گروه‌ها و مرتبه‌های گوناگون تقسیم می‌شدند. سردار طبقه اول مَگَپَتَن مَگَپَت (مؤبدان مؤبد) بود. بعد او مقام دوم را هربد اشغال می‌کرد. او مسئول برگزاری مراسم‌های دینی بود. سردار روحانیان ولایت‌ها را مگپت می‌گفتند. روحانیان باقی‌مانده را مغ می‌گفتند. مغ‌ها نیز وابسته به منصب و وظیفه‌هایشان به چند گروه تقسیم می‌شدند. روحانیان زردشتی در امور دولت و زندگی روزمرهٔ جامعه نقش بارز داشتند. مؤبدان مؤبد در دربار شاه مقام دوم را (بعد شاه) اشغال می‌کرد. در دربار شورای مؤبدان وجود داشت، که در کارهای دولتی شرکت فعال می‌کرد.

مقام بلند مؤبدان در جامعه آریایی‌های ایران و آسیای میانه تا اندازه‌ای سنتی بود و ریشه‌های باستانی داشت. از جانب دیگر سلاله شاهان ساسانی با طبقه روحانیان

---

۱. جوادی غ. مأموریت در ایران باستان، ص ۳۲۶

2. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 290-292.

رابطه ناگسستنی داشتند، چونکه منشأ خود آن‌ها از همین طبقه بود. طوری‌که در بالا گفتیم، سراولاد آن‌ها ساسان وظیفه مؤبد آتشکدهٔ اناهیتا در استخر را به عهده داشت. در دورهٔ خسرو انوشیروان بین او و مؤبدان اختلاف به وجود آمد و او مرتبه آن‌ها را نازل نمود. با وجود این مؤبدان مقام بلند خود را در جامعه نگاه داشتند.

مرتبه و نفوذ بلند مؤبدان زمینه تاریخی و اجتماعی داشت. دین در جامعه ساسانیان و زندگی روزمرهٔ مردم تأثیر بزرگ را مالک بود. زندگی هر فرد جامعه با مراسم زیاد مذهبی مربوط بود، که آن‌ها از تولد طفل تا به مراسم تخت‌نشینی شاه با شرکت و راهبری مؤبدان صورت می‌گرفتند. مؤبدان همه روزه با مردم بودند. آن‌ها مظهر معنویات جامعه و نگاهبان عنعنات ملی و سنتی به شمار می‌رفتند. شاهان این حالت را خوب درک می‌کردند و سعی می‌نمودند، که با روحانیان روابط خوب داشته باشند.

نام طبقه دوم ـ ارتشتاران از زمان اوستایی باقی مانده بود. در اصل به این طبقه نه تنها سپاهیان، بلکه تمام منصبداران عالی از شاه فرماندار بزرگ تا سپهبدان و سربازان عادی شامل می‌شدند. رسماً ارتشتار سردار سپاهیان ایران بود. در داخل این طبقه به چندین گروه ـ اولاد و خانوادهٔ شاه، اشرافیه عالی‌مقام (وِسپُرخ‌ها)، بزرگان، آزادگان تقسیم می‌شد. پائین‌ترین و بیشترین قشر این طبقه ـ آزادگان اساس لشکر سواره را تشکیل می‌کردند و آن‌ها زمین‌داران خرد و میانه بودند.

دبیران در سده ۴ـ ۵ به طبقه مستقل تبدیل یافتند. این حادثه در نتیجه رشد ساختار امور اداری دولتی، افزودن ساحه‌های گوناگون اداری به وقوع پیوست. سردار آن‌ها را دبیرپت یا دبیران دبیر (دبیر دبیران) می‌گفتند. به این طبقه تمام کارمندان دیوان‌های دولتی، عالمان، دانشمندان، شعرا و گروه‌های دیگر معرفتناک شامل می‌شدند. این طبقه یکی از سرچشمه‌های اساسی نیروی عقلانی جامعه به شمار می‌رفت.

طبقه چهارم را تولیدکنندگان نعمت‌های مادی ـ کشاورزان، پیشه‌وران، بازرگانان و اهل کار جسمانی تشکیل می‌کردند. این طبقه از همه طبقه‌های دیگر متعدد بود. سطح زندگی اهالی، از جمله سه طبقه بالای کاملاً به فعالیت طبقه چهارم وابسته بود. سه طبقه بالایی از پرداختن مالیات معاف بودند. تنها طبقه چهارم

مالیات می‌داد و عایدات دولت اساساً از همین گروه بود[1].

طبقه‌ها از هم جدا بودند و گذشتن از یک طبقه به طبقه دیگر ممنوع بود. اما این قواعد اساساً به طبقه‌های پایانی تعلق داشت. یعنی آن‌ها حق نداشتند به طبقه بالایی گذرند. طبقه‌های بالایی در عمل می‌توانستند به طبقه‌های دیگر گذرند. تاریخ خود ساسانیان، سراولادشان از طبقه مؤبدان بود، این نکته را تصدیق می‌نماید. در این مورد مثال‌های دیگر نیز هستند. اما این گونه حوادث خیلی کم رخ می‌دادند، چونکه موانع زیاد موجود بودند و قواعد نظام طبقاتی چنین امکان را تا حد نیستی محدود می‌کردند.

اگر نظام طبقاتی را چون پدیدهٔ اجتماعی ارزیابی نمائیم به چنین خلاصه آمدن ممکن است، که طبقه‌ها در جریان رشد جامعه پیدا شده، تخصیص بخش‌های گوناگون فعالیت جامعه را انعکاس می‌نمودند. از این لحاظ آن پدیدهٔ مثبت بوده، امکان رشد و تکامل بخش‌های گوناگون حیات جامعه را تأمین می‌کرد. وقتی یک گروه اجتماعی در یک بخش معین کار و فعالیت می‌کند، این امکان می‌دهد، که بزرگسالان تمام فناوری حرفه خود را از بر کرده، تجربه و مهارت خود را به نسل جوان بیآموزند. اما انحصار این و یا آن بخش از جانب یکی از گروه‌های اجتماعی دایرهٔ فعالیت آن را محدود کرده، امکان نمی‌داد، که نیروهای جامعه برای رشد این بخش بطور وسیع سهیم بوده باشند. یعنی نظام طبقاتی در ابتدا پدیدهٔ مثبت بوده، به پیشرفت جامعه مساعدت نمود. ولی با مرور زمان، این نظام برای رشد منبعدهٔ جامعه تا اندازه‌ای مانع گشته، به پدیدهٔ منفی تبدیل می‌یافت.

ارتش دایمی ساسانیان را پیشکاران زبدهٔ شاهی تشکیل می‌کردند. در ابتدا سرلشکر ساسانیان را هزارپت (سردار هزار سپاه) می‌گفتند. از این جا دانشمندان به خلاصه‌ای آمدند، که این ارتش شاهی از هزار سرباز عبارت بود[2]. به نظر ما، هزارپت این نام سنتی سردار پیشکاران شاهی بود. در عمل شمارهٔ پیشکاران شاهی می‌توانست از یک تا چند هزار نفر را تشکیل کند، زیرا برای یک دولت بزرگ داشتن هزار نفر سرباز خیلی کم به نظر می‌رسد.

سردار ارتش را در اول هزارپت و در قرون ۴ـ۷ ایرانسپهپت (یعنی سردار سپاه

---

1. История Ирана. - с. 109.

۲. همان‌جا

ایران) عنوان داشته است. او بعد شاه مؤبد مؤبدان و فرماندار بزرگ در دربار مقام چهارم را داشته است. ایرانسپهپت تنها به پادشاه اطاعت می‌کرد.

اساس ارتش ساسانیان را، به مثل ارتش پارت، سوارگان سنگین‌سلاح جوشنپوش و سبک‌اسلحه تیرانداز تشکیل می‌کردند. سردار واحد اولی را اسپیپت و بخش دوم را تبرید می‌نامیدند. سوارگان جوشنپوش با شمشیر، سپر، نیزه و سوارگان سبک‌اسلحه با تیر و کمان و سپر سبک مسلح بودند. سوارگان از حساب طبقه آزادگان تشکیل کرده می‌شدند.

بعد سوارگان واحدهای پیاده‌نظام قرار داشتند، آن‌ها را پایگان وسردار آن‌ها را پایگان‌سالار می‌گفتند. در واحدهای پیاده‌نظام کشاورزان خدمت می‌کردند. دسته مخصوص سربازان موجود بود، که آن‌ها را جان‌سپاران می‌گفتند. وظیفه آن‌ها تا آخر محافظت کردن شاه و پرچم دولتی بود[1]. به غیر از این دسته پاسبانان شخصی شاه ـ «پشتیگبانان» موجود بودند. سردار آن‌ها پتیگبان سالار نام داشت. پشتیگبانان، یعنی پشتیبانها همیشه همراه شاه بودند.

ارتش از واحدهای ترکیبی زیرین عبارت بود: گند ـ جزو بزرگ‌ترین، درفش ـ جزو نسبتاً خرد و وشته ـ جزو کوچک‌ترین.

هر یک واحد نظامی سردار خود را داشت، که سالار نامیده می‌شد: گند سالار، درفش سالار و وشته سالار. متأسفانه شمارهٔ سربازان این واحدها به ما معلوم نیست. اطلاعاتی موجود است، که طبق آن ارتش ساسانیان از واحدهای ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ نفره عبارت بود. اگر چنین باشد پس وشته از ۱۰ سرباز، درفش ۱۰۰ سرباز و گند از ۱۰۰۰ سرباز عبارت بودند.

ساسانیان پرچم دولتی داشتند، که با جواهرات مزین گردیده بود و به هنگام جنگ و لشکرکشی ارتش پرچم را همراه خود می‌گرفت. طبق اخبار مؤرخان اسلامی در جنگ نزد قدسیه (قادسیه) پرچم ساسانیان به دست اعراب افتاد. آن‌ها برای بدست آوردن جواهرات پرچم را پاره پاره کرده، میان خود تقسیم کردند.

در دورهٔ حکمرانی خسرو انوشیروان اصلاحات نظامی صورت گرفت و این شاه منصب ایرانسپهپت را منسوخ نموده، فلمرو ایران را به چهار منطقه نظامی تقسیم کرد و در هر منطقه یک سپهپت تعیین نمود. سرلشکران منطقه مستقیماً به شاه

---

۱. جوادی غ. مأموریت در ایران باستان، ص ۳۴۷

اطاعت می‌کردند. این کار با مقصد مستحکم کردن حاکمیت شاهی و محدود کردن حاکمیت ایران اجرا شده بود. خسرو می‌دانست، که در دست یک صاحب‌منصب عالی جمع شدن حاکمیت بزرگ برای امنیت تخت شاهی تا اندازه‌ای خطرناک خواهد بود.

از دورهٔ خسر اول، به هیئت ارتش ساسانیان دسته‌های سربازان سوارهٔ مزدور یفتالی و ارمنی شامل گردیده بودند[1].

در زمان جنگ شاه دسته‌های داوطلبان سواره را از حساب طبقه‌های آزادگان تشکیل می‌کرد. به ارتش دولتی واحدهای نظامی مربوط به حاکمان ولایت‌ها و ملک‌های تابع علاوه می‌شدند. به لشکر خود شاه یا یکی از سرلشکران سروری می‌کرد. اکثراً در لشکرکشی‌ها به ارتش خود شاه راهبری می‌کرد. این عمل هم جنبه سیاسی و هم عملی داشت. نیروی نظامی همیشه باید در زیر اطاعت و نظارت شاه می‌بود. در عکس حال دشمنانش می‌توانستند آن را برای سرنگون کردن شاه استفاده نمایند. از سوی دیگر، شاه باید خود را در نزد ارتش و عامه بحیث جنگاور جسور و سرلشکر ماهر نشان می‌داد. لشکر کشیدن یکی از وظیفه‌های مستقیم شاه به شمار می‌رفت.

ارتش ساسانیان قابلیت بلند جنگی داشت. با بعضی استثنا آن در اکثریت جنگ‌ها، به ویژه با لژئونهای مشهور رومی پیروز گردیده بود.

همزمان جنبه‌های عمای و نظری هنر جنگ نیز در دولت ساسانیان خیلی رشد کرده بود. راجع به این موضوع رساله‌های ویژه به مثل «آیئن‌نامک» بخشیده شده‌اند. در رساله دینی «دین‌کرد» نیز در این مورد اطلاعات آورده شده است. در این و دیگر رساله‌های پهلوی دربارهٔ صف‌آرایی سربازان، مانورهای گوناگون جنگی و فتح قلعه‌ها اخبار فراهم شده است[2].

طوری‌که در باب‌های قبلی گفتیم، در ایران غربی هنوز در دولت مادها دین زردشتی مقام دولتی داشت. هخامنشیان و پس از آن‌ها پارت‌ها و کوشانیان این سنت را ادامه داده، برای تقویت این دین یک سلسله تدابیر را اندیشیدند. ساسانیان

---

1. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 290.

2. К.А. Иностранцев. Сасанидскиеэтюди, т. II (Сасанидскаявоеннаятеория). СПб., در این باره مفصل نک: ۱۹۰۹. с - ۴۱-۸۱.

نیز این سیاست را ادامه داده، دین زردشتی را به درجه صفتاً نو رشد رساندند.

ساسانیان از ابتدا همچون پیروان باثبات دین زردشتی عمل کرده، برای تقویت مقام دولتی آن سعی و کوشش نمودند. در این مورد در ردیف دیگر اسناد سکه‌ها، از جمله سکه‌های اساس‌گذار دولت ساسانیان اردشیر اول شهادت می‌دهند. او در نوشتجات سکه‌های خود پیرو دین زردشتی بودنش را تأکید نموده است: «پرستندهٔ مزدا، حکمران اردشیر، شاه شاهان ایران». همین نوشته‌جات در سنگ‌مصوره‌های برجشته شاهان ساسانی نیز ثبت گردیده است[1].

در پشت سکه‌های ساسانی آتشکدهٔ مقدس زردشتی تصویر شده است. در سنگ‌مصوره‌ها منظرهٔ به شاهان ساسانی سپاریدن تاج شاهی توسط اهورامزدا خداوند عالی زردشتیان انعکاس گردیده است و صحنه تاجگذاری با شرکت سروش‌های زردشتی در سکه‌ها نیز تصویر شده است.

ساسانیان خوب می‌دانستند، که برای مستحکم کردن دولت دین واحد و مکمل و متشکل ضرور است. بنابر این آن‌ها کوشش کردند، که به گسترش آئین زردشتی مساعدت نمایند. در این جاده به ویژه خدمت مؤبد مؤبدان کرتیر، اهمیت فراوان دارد[2]. او در دورهٔ حکمرانی سه شاه، شاپور اول (سال‌های ۲۴۰ـ۲۷۲)، بهرام اول (سال‌های ۲۷۳ـ۲۷۶) و بهرام دوم (سال‌های ۲۷۶ـ۲۹۳) زندگی کرده، در مستحکم کردن دین زردشتی سهم ارزنده گذاشته است. سه سنگ کتیبه این مؤبد تا روزگار ما باقی مانده است.[3] معمولاً سنگ کتیبه‌ها را از نام شاهان می‌نوشتند. سنگ کتیبه داشتن کرتیر نشان شهرت و مرتبه بلند او می‌باشد. از روی کتیبه‌هایش چنین برمی‌آید، که او هم بر ضد دین‌های غیرایرانی ـ مسیحی، بودایی و هم مسلک‌های الحادآمیز زردشتیه به مثل مانویه مبارزه کرده، مقام و مرتبه دین زردشتی را بلند برداشت و تا به درجه دین دولتی ارتقا بخشید. با فرمان کرتیر آتشکده‌های زیاد در ایران و بیرون از آن ـ در انتیاخیه، سوریه، ارمنستان، ایبیریه (گرجستان) ساخته شدند.

فعالیت دینی کرتیر یک پدیدهٔ عادی نبوده، محصول دور و زمان برخورد

۱.نک: Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 163-195.

2. История Ирана. - с. 110.

3. Луконин В.Г. Культура Сасанидского Ирана. - с. 84-89.

مفکوره‌ها، تعلیمات و دین‌ها بود. این برخوردها در قرن سوم با سبب‌های معین سیاسی شدت گرفته بودند. در این قرن دین مسیحی نه تنها در روم شرقی، بلکه در سوریه، میان رودان، ارمنستان، گرجستان و خود ایران انتشار می‌شد. سوریه و دیگر منطقه‌های ذکر شده تحت سلطه ساسانیان بودند و در آن کشورها انتشار یافتن دین نصرانی می‌توانست پایه حاکمیت آن‌ها را ضعیف گردانده، به تقویه نفوذ روم (بیزانس) مساعدت نماید.

نفوذ پیدا کردن آئین نصرانی در قلمرو دولت ساسانیان مؤبدان زردشتی را وادار می‌سازد، که برای تقویت دادن دین زردشتی و بلند برداشتن مقام دولتی آن تدابیر اندیشند و یک سلسله تدابیر را علمی سازند. شاهان ساسانی این کار را به مؤبدان زردشتی واگزار نمودند. فعالیت کرتیر، اردویراف، آذرپادمهرسپندان و دیگر مؤبدان زردشتی برای تحکیم غایه آئین زردشتی، تقویت اصول آئینی و احکام دینی روانه شده بودند. علاوه بر بنیاد آتشکده‌ها در قلمرو دولت ساسانیان، مبارزه با آئین‌های الحادآمیز و مسلک‌های افراطی مؤبدان توانستند، که متن اوستا را تثبیت و تدوین کنند، به تشریفات و مراسم‌های دینی جنبه رسمی بخشند، تشکیلات منظم و مکمل دینی را سازمان دهند.

من در بخش دین زردشتی و تحول و رشد آن به بسیار مسئله‌های مربوط به ادیان ماقبل زردشتی و نقش آن‌ها در آئین زردشتی، کتاب مقدس اوستا و غیره بعداً صحبت خواهم کرد. در اینجا فقط چنین نکته را می‌خواهم تأکید نمایم، که ساسانیان در طول ۴۲۵ سال موجودیت خود یک تمدن گوناگون‌جنبه، پیشرفته و ویژه آفریدند. این تمدن ادامه منطقی تمدن‌های باستانی اقوام آریایی، به ویژه هخامنشیان و پارت‌ها بود. تمدن ساسانیان در همبستگی و همکاری نزدیک با تمدن‌های اقوام همجوار رشد می‌یافت. ایرانیان از دستاوردهای همسایگان خود خلاقانه استفاده کرده، دستاوردهای فرهنگی خود را پیشکش آن‌ها می‌گرداندند. تأثیر و نفوذ مدنیت ساسانیان بیرون از ایران و آسیای میانه تا چین، روسیه و آروپای مرکزی گسترش یافته بود. در این کشورها ظرف‌های نقره‌ای منقش و مصور ساسانی کشف شده‌اند. زیاده از این، استادان اروپایی به سبک هنرمندان زمان ساسانیان پیروی کرده، جام و کوزه‌های زرین و دیگر ظرف‌های روزگار ساخته‌اند و در آن‌ها صحنه‌ها و تصویرهای ساسانی و محلی خود را آمیزش داده‌اند.

مدنیت اقوام آریایی آسیای میانه و ایران باستان بعد استیلای یونانیان و آمیزش یاقتن با تمدن هلینیستی در دورهٔ ساسانیان دوباره سیمای ملی پیدا کرد. آن منبعد نیز در تمام ایران و آسیای میانه رواج یافته، به تمدن عهد خلافت عرب، به ویژه در زمان حکمرانی سلاله‌های ایرانی در عهد اسلام برملا احساس می‌شود.

یکی از بخش‌های رشد فرهنگ این زمان ادبیات پهلوی بود. به زبان پهلوی (فارسی میانه)، که به زبان فارسی نو خیلی نزدیک است، رساله‌های دینی، اندرزنامه‌ها، رساله‌های بدیعی تاریخی، فلسفی، حقوقی، جغرافی، نظامی و غیره انشا گردیدند. اثرهای دینی به تعلیمات، تاریخ، رسم و رسوم آئین زردشتی بخشیده شده‌اند. به این قطار رساله‌های «دین‌کرد»، «بن دهش»، «اردویرافنامه» و اندرزنامه‌ها از آن جمله می‌باشند[1]، که نه تنها اهمیت دینی، بلکه بدیعی، تاریخی، تربیتی نیز داشتند. شرح آن‌ها در قسمت «اوستا و بخش‌های آن» خواهد آمد.

1. Дьяконов М.М. Очерки истории древнего Ирана. - с. 324-325.

جستار سوم

آئین‌های ماقبل تا زردشتی

اعتقادات و باورهای هندوآریایی‌ها[1]

آریایی‌ها مانند دیگر خلق‌های جهان در ابتدا به حوادث، پدیده‌ها و عنصرهای طبیعی، اجسام سماوی اعتقاد داشتند[2]. از نظر انسانی که به جهان اطراف نظارت می‌کرد، دور نمی‌ماند، که طبیعت در حرکت دایمی قرار داشته، زود زود دیگرگون می‌شود و در جریان آن تضادهای گوناگون به مشاهده می‌رسد. مردم‌شناس فرانسهای ل. لیو بریول در کتاب خود «تفکر ابتدایی» جریان اندیشه انسانی را مورد تحلیل قرار داده، ذکر کرده است، که در تفکر آدمان ابتدایی حرکت عمومی، اشیای جداگانه و لحظه‌های ظهور آن‌ها واحد و از هم جداناپذیر ظهور کرده،

---

۱. در این باره عقیده‌های زیاد ابراز شده‌اند. بعضی‌ها معتقدند، که چون زبان اوستا به زبان وداها، به ویژه ریگویدا نزدیک بوده، رسم و سنت‌ها، اساطیر، ساختار دین‌های کهن و بسیار قهرمانان آن‌ها با هم شباهت دارند، آریایی‌ها (هندوها و ایرانی‌ها) زمانی با هم زندگی کرده، اعتقادات و باورهای مشترک داشتند. هندوآریایی‌ها شعبه خانوادهٔ زبان‌های هندواروپائی بوده، چنین بود و باش ثابت و ساده‌ای داشتند، که به آن‌ها امکان داد، تا سنت مستحکم مذهبی به وجود آورند. نشانه‌های عمومی آن‌ها در نسل‌های امروزه‌اش ـ هندوها و زردشتیان نگهداری شده‌اند. نک.:

(Бойс М. Зороастрийцы. СП. 2003. с. 18; Бонгард-Левин Г.М., Грантовский Э.А. От Скифии до Индии. М., 1974. - с. 16)

۲. کرستنسن ا. ایران در زمان ساسانیان، تهران، ۲۰۰۰، ص ۱۲۸

عینیت جزء و کل، سبب و نتیجه، عمل و عمل‌کننده به مشاهده می‌رسد[1].

طوری‌که آثار باقی‌ماندهٔ مکتوب، بازیافت‌های باستان‌شناسی و گویش‌های خلقی گواهی می‌دهند، آریایی‌ها، از یک سو، آدمان هوشیار و کنجکاو، زنده دل و کوشا و فعال و با تحرک بوده، از جانب دیگر، مبتکر و صاحب اندیشه‌های تخیلی مثمر و دورپرواز بوده‌اند. آن‌ها اشیای جهان را مقابل‌گذاری کرده، چنین می‌پنداشتند، که تمام جهان و عناصر و پدیده‌های آن دارای روح و جان بوده، هر موجودی صاحب عالم باطنی خود می‌باشد. طبیعیست که روح این اشیا و پدیده‌ها، طبق سود و منفعتی، که می‌آوردند و یا ضرری که می‌رساندند، به ارواح خوب و بد تقسیم شده، با اصطلاح مائینیو ذکر می‌گردید[2]. در تصورت آن‌ها هر چیزی دارای مائینیو بود. آن‌ها هر چیزی را، که می‌دیدند یا دیده نمی‌توانستند، به مائینیو نسبت می‌دادند. مثلاً، مائینیوی سیب، مائینیوی خاک، مائینیوی فکر، مائینیوی خورشید، مائینیوی دریاچه و غیره. آشیا و پدیده‌های ضرررسان، خلاف طبیعت انسان و به زندگی آنان تهدیدکننده و تخریبگر نیز صاحب مائینیو پنداشته می‌شدند. طوفان، بخیلی، جنگ؛ غضب، قحطی و غیره مائینیوهایی بودند، که زندگی آدمان را از راه معتدل بیرون کرده، باعث خرابی‌ها می‌گردیدند.

به عقیدهٔ آن‌ها، این پدیده‌ها جزو ترکیبی این یا آن اشیا و یا حوادث نبوده، دارای نیروی جداگانه و مستقل می‌باشند.

آن‌ها باور می‌کردند، که همه مائینیوهای خوب و بد را به واسطه قربانی، دعا، سجده، نیایش نرم کرده، به آن‌ها تأثیر رساندن ممکن است. به ویژه به تأثیر قربانی و نماز اعتقاد می‌کردند. خدایان و مائینیوهای نیک راهنمای کارها، عمل‌ها، مسلک و شیوه‌های شایسته و نیک و مفید بوده، شیاطین و اهریمنان عمل و پدیده‌های ضررآور و بی‌منفعت در زندگی انسان را راهبری می‌کردند. مردم در آن دوره تحت تأثیر بیشتر طبیعت قرار داشتند. در میان نیروهای زیاد بدی، در دشت‌ها و جنگل‌های آسیای مرکزی، که جان انسان را در عذاب و به ترس می‌انداخت، به ویژه خشکسالی و تاریکی خیلی زیان آور بودند. آن‌ها دریافته بودند، که بر ضد

---

1. Брагинский И.С. Из истории таджикской и персидской литературы. - с. 110.
2. Бойс М. Зороастрийцы. - с.24.

نیروهای نامبرشدهٔ بدی، آذر یا آتش و رعد و برق مؤثر خواهند بود. اما در مبارزه بر ضد تاریکی تنها خورشید، چون عنصر توانا مقدس دانسته می‌شد.

به همین دلیل است، که خورشید در میان نژاد و قوم‌های زیاد عالم باستان مورد ستایش و پرستش بوده است. در این مورد هرودوت چنین اخبار می‌دهد؛ «ماساژت‌ها از میان خدایان به خورشید اعتقاد دارند و به آن اسپ‌ها قربانی می‌کنند. مفهوم قربانی عبارت از آن است، که به خدای تندرو باید حیوان تندرو قربانی شود»[1]. باید گفت، که اخبار او با محتوای اوستا کاملاً سازگاری می‌کند. در اوستا، به ویژه خورشیدیشت نام خورشید، آفتاب به مراتب ذکر شده، همیشه آن با عنوان یا لقب ائوروت ـ اسپه، یعنی تیزاسپ، باسرعت، تندرو یاد می‌شود.

چون اراضی دشت و صحراها توسط بارشات برف و باران آبیاری می‌گردید، آریایی‌های کهن اعتقاد داشتند، که آب زندگی آن‌ها در آسمان‌ها جاری بوده، برایشان از آسمان‌ها سرازیر می‌شود. در تصور آن‌ها اریدوسوره، اناهیتا[2] ـ فرشته‌ای می‌باشد، که آب‌های آسمانی و مینویی را نگهبانی کرده، بالای زمین جمع می‌کند. آن‌ها می‌دانستند، که در ریختن آب به زمین ابرها نقش اساسی دارند. بنابراین، ابرها را نیز به ابرهای سودمند بارانزا و ابرهایی بدون باران تقسیم کرده بودند، که آب را در خود حبس کرده، پیش راه باریدن آن را مسدود می‌نمایند.

در تصورات آنان ابرهایی که بر فراز زمین خشک ایستاده، با دشمنی !، بر خلاف خواهش آدمان به زمین باران نمی‌ریزند، در آسمان توسط ریسمان‌های درخشان و آتشبار برق، یعنی پسر آسمان شکافته شده، در این مبارزه اکثراً شکست می‌خورند و مجبور می‌گردند، که آب‌های حبس کردهٔ خود را به زمین فرو ریزند. در تصور آن‌ها تیشتریه ـ فرشته رعد و برق، باران، فراوان‌حاصلی و زرق و روزی در پی جستجوی نعمتها برای آدمان با دیو اپوشه، که دشمن انسان، فراوانی و حبس‌کنندهٔ باران می‌باشد، همیشه در نبرد و مبارزه می‌باشد.

این مبارزه یکی از صفحه‌های درخشان اساطیر باستانی آریایی می‌باشد، که اندیشه‌های ژرف، عملی و دورپرواز نیاگان ما را نشان می‌دهند. ماجرای نبرد و پیروزی تیشتریه بر اپوشه ـ دیو خشکی تمثیلی از فصل تابستان، خشکی و کم‌آبی

---

1. Древние автори о Средней Азии. Ташкент, 1940. - с. 143.

۲. یشت هشتم (تیشتَریشت) به این فرشته بخشیده شده‌است.

دشت‌های بی‌کنار آسیای مرکزی و کوشش‌های اساطیریی آمیخته با اعتقادهای عامه جهت تولید باران می‌باشد. آریاییان چنین می‌پنداشتند، که تیشتریی[1] ستارهٔ پدیدآورندهٔ باران‌های سودمند در تابستان و به وجودآورندهٔ آب‌های زنده می‌باشد. طبق این اسطوره، اپوشه ـ دیو پلید خشکی آب‌ها را زندانی ساخته، به زمین نمی‌داد و هیچ کس به جز تیشتریه از عهدهٔ رهایی و باز نمودن آب‌ها بر نمی‌آمد.

از این جهت مردم او را دوست می‌دارند، او را ستایش می‌کنند و نماز می‌گزارند. در یشت هشتم (تیشتریشت) آریاییان به وی چنین مرجعت می‌کنند[2]: «تیشتریه ـ ستارهٔ رأی‌مند و فرحمند را می‌ستاییم، که نطفه آب در بر دارد. آن توانای بزرگ نیرومند دوربینندهٔ بلندمرتبه زبردست را. کسی را، که چارپایان خرد و بزرگ و مردمان انتظارند. چه وقت برای ما تیشتریه رأیمند فرحمند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمه‌های آب به قوت اسپی از نو روان خواهد شد؟ (بند ۵).

چنین مناجات و نمازهای مردم مورد قبول و خشنودی تیشتریه واقع می‌شود. هنگامی که وی از قربانی و نماز و نیایش‌های مؤمنان حشنود و مسرور می‌گردد، به شکل اسپ سفید رنگ زیبایی با گوش‌های زرین و زین و لجام‌های زرنشان به دریای وئوروکَشه[3] فرود می‌آید. ولی در این میان اپوشه دیو خشکی نیز در کنار نه ایستاده، با یال و دم اسپ‌سیاه وهم‌انگیز به دریای وئوروکشه فرود می‌آید. دیو خشکی و فرشته باران سه شبانه‌روز به نبرد شدید و سهم‌گین می‌پردازند. ولی نسبت این که آدمان به تیشتریه در این مدت کمتر مراجعت کرده، به او کم قربانی و نماز برده‌اند، مبارزه با شکست فرشته باران و پیروزی دیو خشکی انجام می‌پذیرد.

تیشتریه مجبور می‌شود که هزار قدم عقب‌نشینی کند. آن گاه وی با خروش ناله کرده به اهورامزدا مراجعت می‌کند: اگر مردم در نماز از من نام برده، ستایش کنند، همچنان که از ایزدان دیگر نام برده می‌ستایند، من نیروی ده اسپ، نیروی ده شتر، نیروی ده گاو، نیروی ده کوه و ده آب قابل کشتی رانی را خواهم گرفت (بند ۲۴).

خروش تیشتریه پارسایان و مؤمنان را وادار می‌کند، که وی را ستایش و نیایش کنند و قربانی‌ها بجا آوردند. در نتیجه چنین رویدادها تیشتریه فرشته

---

۱. پورداود تیشتریه را ستارهٔ سیریوس دانسته‌است (یشت‌ها، ج۱، تهران، ۱۳۷۷، ص ۳۲۵)

۲. از ترجمه‌های پورداود استفاده به عمل آمده‌است.

۳. وئوروکشه (دارای هجم‌های دور) ـ اقیانوس یا دریای افسانه‌وی، که اوستاشناسان آن را به دریاچه آرال نسبت می‌دهند.

رآی‌مند فرحمند بار دیگر به صورت اسپ سفیدگون، با گوش زرین و زین و لجام زرنشان درآمده، از نو به دریای وئوروکشه فرود می‌آید. دیو سیاه خشکی نیز به شکل و شمایل وهم‌انگیز خود برای جنگ و مبارزه به میدان نبرد حاضر می‌شود. نبرد دیگری با شدت و نیروی بیشتری در میان آن‌ها درمی‌گیرد، تا سرانجام، در نیمه روز دیو خشکی شکست شدید خورده، از دریای وئوروکشه هزار گام عقب نشینی می‌کند. ایزد باران و فروان‌حاصلی بانگ شادمانی میزند: «تیشتریه رأیمند و فرحمند خروش شادکامی و رستگاری برآورد: خوشا به من،ای اهورامزدا، خوشا به شما،ای آب‌ها و گیاه‌ها، خوشا به دین مزدیسنا، به شما کشورها (آریایی)، (خوشا به) رود و جویهای شما (که) بدون مانعهای به طرف محصول، با دانه‌های درشت و چراگاه با دانه‌های ریز و به سوی جهان مادی روان گردد» (بند ۲۹).

سپس تیشتریه پیروزمندانه به رودخانه وئوروکشه فرو می‌رود، رودخانه به جنبش و تلاطم درآمده، بخارهای باران‌زا از رودخانه بلند می‌شوند. ابر و بخار پدید آمده، پخش می‌شوند و همچون باران و تگرگ به مزرعه و کشت‌زارهای اطراف فرو می‌ریزند. زندگی با ثبات و تحکیم ادامه پیدا می‌کند.

اسطورهٔ زیبایی، که در بالا آورده شد، یکی از اسطوره‌های اوستا بوده، از یک سو، انعکاس‌کنندهٔ طرز و سبک تفکر نیاگان دور ما، از سوی دیگر، ژرف و عمق تخیلات دورپرواز آن‌ها می‌باشد. این اسطوره نمونه بهترین تفکر ابتدایی و رمز جدّ و جهد؛ جهان‌گشایی و زندگی‌دوستی مردم آریایی است. آن مقام پرارج آب را همچون یکی از عنصرهای عمدهٔ چهارگانه طبیعت، که نیاکان ما آن را مقدس می‌دانستند، به روشنی نشان می‌دهد.

یکی از عنصرهای مقدس، که برای ساکنان کوهستان و دشت‌ها منشأ حیات به شمار می‌رفت، آتش بود. در زمان باستان تولید آتش زحمت فراوان را تقاضا می‌کرد. از این جهت آدمان کوشش می‌نمودند، آن را حفظ کنند و در مدت طولانی نگاه دارند. چنین عقیده رواج داشت، که در میان طرز و انواع اعجاز و احترام خدایان و ایزدان و نرم‌دل و ملایم کردن آن‌ها، قربانی مورد پسند بیشتر آن‌ها واقع می‌گردد. آن‌ها باوری داشتند، که با اجرای مراسم قربانی میان خدایان و قربانی‌دهندگان عهدی بسته خواهد شد و خدایان مجبور به اجرای آن می‌گردیدند. در اوستا نشانه اعجاز، نیاز، با احترام نثار کردن با کلمه زَآسره بیان شده، بعداً

مفهوم قربانی و پیشکش کردن را گرفته است. طوری‌که مری بایس ذکر کرده است، قربانی‌های گوناگون آریایی‌های باستان اکثراً از سه عنصر عبارت بوده است. مثلاً، عنصرهای قربانی به آب از شیر، نوشابه و برگ‌های دو نوع رستنی عبارت بود. اصلاً شماره‌های سه و هفت در میان آریاییان مفهوم سازماندهنده و جهان آفرین داشته، به آن‌ها احترام مخصوص می‌گذاشتند. قربانی به آتش نیز عبارت از سه عنصر بوده است: کنده و هیزم‌های خشک درختان مقدس، خوشبوی‌ها (علف‌ها و برگاهای درختان خوشبو) و پارهٔ چربو. قربانی به آتش و آب از رکن‌های عمدهٔ هر نماز حساب می‌شد. برای آن‌ها حیوان را هم قربانی می‌کردند. ولی یکی از خصوصیت‌های مشخص آریایی‌ها عبارت از این بود، که هیچ‌گاه بیهوده حیوانات را ذبح نمی‌کردند. آن‌ها چنین حساب می‌کردند، که مائینیو (روح) حیوان کشته‌شده به زندگی خود ادامه می‌دهد. از این رو، پیش از آنکه حیوانی را قربانی کنند، نخست آن را با دعا و اوراد تقدیس و تطهیر می‌کردند[1].

در این جا باید ذکر کرد، که با مرور زمان وسعت شناخت جهان و پیشرفت زندگی مادی، طبیعت معنوی مردم آریایی نیز دیگرگون شده، باوری و اعتقادات آن‌ها پیچیده‌تر و عمیق‌تر می‌گردید. چنین تغییرات و دیگرگونی‌ها در وداها، به ویژه کتاب نخستین آن ریگودا و همچنین اوستا انعکاس یافته است. طوری‌که پژوهشگران آورده‌اند، در زمان پیش از ظهور زردشت آریاییان به شمار فراوان خدایان، ایزدان و فرشتگان اعتقاد داشته اند[2]. در برابر خدایان و ایزدان ذکر شده، پرستش چنین ایزدانی مثل اتر (آتش)، واته (فرشته باد)، هَومه[3]، گوشه ـ اورونه (روح گاو نخستین)[4] نیز انتشار پیدا کرده بود. علاوه به آن‌ها خدایان و ایزدانی پرستش می‌شدند، که عنصرهای گوناگون حوادث و پدیده‌های طبیعت را معرفی می‌کردند. آن‌ها خدایان نگاهداراندهٔ آسمان و زمین، ماه و خورشید، باد و هوا بودند. امروز نیز در زبان تاجیکی کلمه‌هایی از آن دوران باستان باقی مانده‌اند، که

---

1. Бойс М. Зороастрийцы. - с. 20-21.

2. Бойс М. Зороастрийцы. - с. 19; Оштиёнї Љ. Зардушт. - с. 16. Брагинский И.С. Из истории таджикской и персидской литературы. - с. 111.

۳. در اوستا هومه و در ریگودا سامه، رستنیست که از عصارهٔ آن نوشابهٔ مسکر بدست می‌آید. یکی از انواع ایفیدره.

۴. طبق اساطیر زردشتی از جسم گاو نخستین، که از جانب اهریمن کشته شد، تمام انواع حیوانات و نباتات پدید آمدند.

همه روزه استفاده می‌شوند و مضمون عادی دارد، ولی در آن عهد باستان معنای مقدس داشته، مورد پرستش قرار می‌گرفتند. مثلاً، آسمان ـ نام خدای چرخ، زم یا زمین ـ نام خدای خاک، ماه ـ نام خدای ماه، خور ـ نام خدای خورشید، واته ـ نام خدای باد و ویو نام خدای هوا بودند.

ویو ـ خدای هوا هم در ریگویدا و هم در اوستا ستوده شده است. واته خداییست، که ابرها را در پیش خود حرکت داده، بالای «هَپتَکَرشوَره» ـ هفت کشور می‌برد و به کمک تیشتریه آب آن‌ها را بالای آن‌ها می‌ریزاند. آریاییان جهان زمان خود را عبارت از هفت اقلیم، قطعه یا مملکت می‌دانستند. نام و موقع هر یکی از آن‌ها در مهریشت و وندیداد ذکر شده است.

طبق اعتقاد آریاییان باستان، در طبیعت قانونی موجود است، که در اساس آن آفتاب در مدار معتدل خود به گردش پرداخته، فصل‌های سال پدیدار می‌شوند، شب روز به وجود می‌آید و به وسیله این در موجودیت و زندگی تمام هستی نظم و ترتیب معینی تأمین می‌شود. این قانون در ریگویدا در شکل رتْه و در اوستا در شکل اشه آمده است[1].

وقتی که پارسایان و مؤمنان به خدایان مختلف خود مراجعت می‌کردند و برای حفظ و نگهداری جهان و فیض و فراوانی زندگی خود دعا و نیایش می‌کردند، چنین عقیده داشتند، که با این عمل خود قانون همه‌گانی را نیرو و تقویت می‌بخشند. از جانب دیگر، چنین عقیده موجود بود، که اشه (رته) رهنمای انسان واقعی بوده، رفتار و اخلاق او را اداره می‌کند. حقیقت، راستی، عدالت، جوانمردی و صدق و وفا ـ خصلت‌های انسان واقعی هستند. در میان خصلت‌های مذکور به حقیقت و راستی، توجه نخستین‌درجه مبذول می‌گردد. آریاییان باستان راستی، حقیقت و درستی را به درجه تقدس برداشته، هر چیزی که با آن سازگاری نمی‌کرد، دروغ (اوستایی ـ دُرُگ، سانسکریت ـ درخ) حساب می‌کردند. از این رو، آدمان را هم صرف نظر از تمام منسوبیت‌ها به دو گروه بزرگ تقسیم کرده بودند: اَشَوَن ـ پیرو راستی، حقیقت، واقعیت و درگون ـ پیرو دروغ. راستی ـ والاترین و ارزشمندترین خصلت‌های انسانی حساب می‌شد. سخن، لفظ ـ ارزش اعلی داشت، اجرای آن

1. Муминджанов Х.Х. Философские проблемы зороастризма. Душанбе, 2000. - с.231.

حتمی بود. عهد و پیمان درجه باز هم بالاتر آن حساب می‌گردید. در زبان اوستایی آن با کلمه میسره یا مهر (ظاهراً از ریشه هندواروپاییی مِن ـ مبادله، تعویض)[1] مشتق گردیده، با مرور زمان، آن به خدای نیرومندی مبدل گردید، که بعداً مورد پرستش نه تنها خلق‌های آسیا، بلکه سراسر اروپا گردید.

این حکمت نیاگانمان را، که واقعاً هم معنای عمیق و فلسفه بزرگ اخلاقی دارد، مخصوصاً در دوره‌های دشوار حیات سیاسی کشورمان بیشتر درک نمودم. شخصانی را می‌دیدم، که با سخنان زیبا و فریبنده، ولی اصلاً از حقیقت دور مردم را گول می‌زدند، از سادگی و صمیمیت مردم سوءاستفاده می‌نمودند و بدین وسیله می‌خواستند که مقصدهای غرض‌آلود خویش را در عمل تطبیق نمایند.

امروز نیز از تجربه چندین‌ساله خود به حیث سرور دولت نیروی حقیقت و راستی را بارها احساس کرده، حکمت ارزشمندترین نیاگانمان ـ پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را شعار عمل خویش قرار دادهام. و بسیار می‌خواهم، که پدران و مادران، معلمان و مربیان، ضیائیان ایجادکار ما نسل جوان را در روحیه راستی و پاکی و عدالت و وطن‌پرستی و خودآگاهی تاریخی با ستفاده از میراث معنوی اخلاقی ملت‌مان و نیاگان آریاییمان تربیت نمایند.

آریایی‌ها مثل امروز اسلاف خود را احترام می‌کردند. آن‌ها آتش و آتشدان خانوادگی را نیز محترم می‌دانستند. معمولاً آتش و آتشدان خانواده در اختیار پسر بزرگ گذاشته شده، او ادامه‌هندهٔ کار اجداد پیشتره و یا اولاد به حساب می‌رفت. با مرور زمان، بسیاری از مائینیون‌ها، که در ابتدا مفهومی بیش نبودند، شخصیت پیدا کرده، به خدایان بزرگی مبدل گردیدند. مثلاً، خدای آتش در میان قوم‌های ویدایی با نام اگنی و قوم‌های اوستایی اتر موسوم شده، از خدایان محبوب و مورد علاقه آن‌ها به شمار می‌رفت. بسیاری از دانشمندان معتقد هستند، که در ابتدا اندره مهم‌ترین خدای آریایی‌ها بوده است. به عقیدهٔ دانشمند اروپایی سمت، اندره نخستین و بزرگ‌ترین خدای آریایی‌های نخستین بوده، خدای جنگ به حساب می‌آمده است. طوری‌که در ریگودا آمده است، او در نوشیدن سَومه (اوستایی ـ هئومه) همتا نداشته، دارای قدرت عظیم رزمجویی و صاحب نیرو و توان بیکنار

1. Бойс М. Зороастрийцы. - с. 27.

گردیده است[1]. آریایی‌ها غیر از اندره، میترا، ورونه و اگنی دارای خدایان دیگر نیز بودند. یکی از مشخصات خدایان آریایی عبارت از این بود، که در ابتدا مظهر عنصر مشخصی بوده، بعداً به او ویژگی‌های جدید علاوه می‌کردند. مثلاً اندره در ابتدا همچون خدای جنگ ظهور کرده، بعداً به آن خداوندی خشنوت، رعد و برق، طوفان، باران اضافه شده است. اما میترا، در ابتدا خدای نگهبان عهد و پیمان بوده، بعداً بحیث خدای جنگ، پیروزی، فروغ، روشنایی، حافظ خانواده معروف گردید[2].

آریایی‌های غربی، که میان یونانیان با نام سکیف یا سک معروف بودند، در هزارهٔ آخرین قبل از میلاد در قلمرو پهناور زندگی کرده، تا رودخانه‌های دنیپر و دنیستر گسترش یافته بودند[3]. مؤرخان و نویسندگان یونانی و رومی دربارهٔ سکیف‌های شمال دریای خزر و سیاه، که به آن‌ها نزدیک بودند، بیشتر اطلاع داده‌اند. هرودوت در نوبت خود، یک فصل «تاریخ» خود را به آن‌ها اختصاص داده است. در این جا باید ذکر کرد، که یونانی‌ها تمام خلق‌های غیریونانی را بَرْبَرْ (وحشی) گفته، نسبت به سکیف‌ها نیز مناسبت خوشبینانه نداشتند. ولی صرف نظر از این، از آثار مؤرخان و نویسندگان یونان و روم، که دربارهٔ سکیف‌ها یا سک‌ها تألیف نموده‌اند، اخبار نادر و پرارزش تاریخی می‌توان بدست آورد. مثلاً، هرودوت دربارهٔ اعتقادات سکیف‌های این منطقه می‌نویسد: «آن‌ها فقط خدایان زیرین را پرستش می‌کنند. پیش از همه گیستیه را بعد زئوس و گیه را (آن‌ها گیه را همسر زئوس حساب می‌کنند). پس از آن‌ها آپولون و افرادیته آسمانی را، هرکلس و اریس را. این خدایان را همه سکیف‌ها نماز می‌گذارند، اما سکیف‌های شاهی به علاوه به پاسیدون هم قربانی نثار می‌کنند. در زبان سکیفی گستیه ـ تبیتی نام داشته، زئوس ـ پَپی نام گرفته است. گیهاپی، آپولون گیتسیر، افرادیته آسمانی ـ ارگیمپسه، پاسیدون ـ فگیمسد»[4].

در این جا مشاهده می‌شود، که ساختار طبقه‌وی خدایان سکیف‌های شمال دریای خزر و سیاه با ساختار ادیان کهن آریایی کاملاً موافقت می‌کند. فقط نام‌های زینه‌های مختلف از نام خدایانی، که در ریگودا و اوستا ذکر شده‌اند، متفاوت است.

---

۱. آشتیانی ج. زردشت، ص ۱۶

۲. کمن ف. آئین پررمز و راز میترایی، ص ۲۴–۲۵

3. Тамара Т. Райс. Скифы. М. 2004. - с. 11.

4. Геродот. История. М. 2006. - с. 253.

یکی از محققان نوین روس، که موضوع را مورد پژوهش قرار داده است، دربارهٔ متن بالا می‌نویسد: «متن مذکور هرودوت غیرمفهوم و مرموز به نظر می‌رسد، حتی جالب‌تر از حکایه‌ها دربارهٔ هیپربارییه‌ها و آمازُنکاها می‌باشد.

اولاً، خود دسته خدایان سکیف‌ها خیلی جالب هستند. پیش از همه در میان محبوب‌ترین و محترم‌ترین خدایان کوچی‌های واقعی ناگهان دیدن گستیه ـ خداوند کانون خانوادگی تعجب‌آور است. گیه ـ خداوند کشاورزیست و کاملاً مجهول است، که ساکنان خشکی‌گردی، که از کدام یک دشت‌های آسیای میانه به اروپا آمده‌اند، پاسیدون ـ حاکم دریا و اقیانوس‌ها را ستایش می‌کنند.

ثانیاً ـ (به صحبت خود ادامه می‌دهد ی. کُلُمتسیف)، معلوم می‌شود، خدایان سکیف‌ها به ساکنان آلیمپ[1] بحدی شباهت دارند، که هرودوت بدون تردید نام یونانی آن‌ها را ذکر می‌کند. بنا بر این، چنین خلاصه می‌شود، که اساطیر هلینی‌ها با دین ساکنان دشت‌های شمال دریای سیاه عملاً یکسان است، به استثنای جزئیات جداگانه، مثلاً، گیه به حیث زوجه زیوس.[2] البته طوری‌که بعضی عقیده دارند، چنین پیشبینی کردن ممکن است، که سکیف‌ها اعتقادات مذهبی خودشان را از مسافران یونانی، که در قرن‌های چهارم و پنجم تا میلاد پانت اوکسین را مسکن خود اختیار نمودند، به عاریت گرفته باشند. ولی خود هرودوت دربارهٔ ویژگی‌های سکیف‌ها چنین می‌نویسد: «سکیف‌ها مثل سایر خلق‌های دیگر از رسم و سنت‌های بیگانه شدیداً گریزان هستند. آن‌ها نه تنها از عنعنات و سنت‌های اقوام دیگر، بلکه، به ویژه، از یونانی کنارگیری می‌کنند»[3]. ی.کلمتسیف ملاحظه‌های خود را چنین خلاصه می‌کند: «جالبتر از همه آن است، که هرودوت نام خدایان سکیف‌هارا ذکر کرده، دربارهٔ لقب سکیفی زئوس، که در میان کوچی‌ها همچون پپی معروف است، ناگهان یادآور می‌شود و می‌گوید، که به نظر او این نام نسبت به استعمال آن در میان یونانیان کاملاً درست است. تصور کنید، که یونانی عارف، نمایندهٔ آن ملتی، که نسبت به همه همسایه‌ها بدون استثنا با تکبر و بلندپروازی‌ها مناسبت می‌کند، ناگهان اعتراف می‌نمایند، که نام خدای بزرگ پانتئون هلینی، پدر همه خدایان، در

---

۱. آلیمپ بلندترین سلسله‌کوه در یونان بوده، مطابق اساطیر آن‌ها محل زندگی و بود و باش خدایان یونانی با راهبری زئوس می‌باشد

2. Коломийцев И. Тайны великой Скифии. М. 2005. - с. 49.

3. Геродот. - с. 259.

زبان کوچیان نسبت به زبان خودش درست‌تر موسوم گردیده است. پّپی: بهترش «папай»، بدون شک و شبه از کلمه آریایی پدر، بابا گرفته شده است... ظاهراً، خدای بزرگ هلینی زمان پیش چنین نام داشته، وهنوز آن در دوران هرودوت از خاطرها زدوده نشده بوده است[1].

دانشمند دانمارکی ارتور کریستنسن معتقد است، که اعتقادات آریاییان ایرانی و آریاییان هندی در ابتدا مشترک بوده، ولی آن با مرور زمان به ویژه پس از جدایی و رهسپار شدن آن‌ها به سرزمین‌های تاریخی خود از هم تفاوت پیدا کرده است. با وجود آن که اکثر خدایان آن‌ها مشترک بوده‌اند، ولی تفاوتی میان گروه‌های خدایان بزرگ‌ترین آن‌ها موجود بوده است. در جامعه آریایی دو گروه خدایان وجود داشته‌اند، که یک دسته را دیوها می‌خواندند و در سر آن‌ها خدای جنگجو با نام اندره قرار داشت و دسته دیگر را اسوره‌ها (به ایرانی اهوره‌ها) می‌گفتند و سردسته آن‌ها ورونه و میترا بودند. بسیاری از دانشمندان بر آنند، که مزدای ایرانیان، که با معنای دانا و بزرگ‌ترین است، همان ورونه قدیم است، فقط این نام با مرور زمان از خاطر آریاییان ایرانی فراموش شده است. به عقیدهٔ ا.کریستنسن «از لحظه ورود ایرانیان به عرصه تاریخ ما به دو شکل مختلف مذهب ابتدایی آن‌ها برخورد می‌کنیم: یک دسته با پرستش میترا مشغولند، که در این هنگام در رأس دیوها (به معنی یزدان) قرار دارد و دسته دیگر، که خدای بزرگ آن‌ها اهورامزدا می‌باشد»[2].

در این دوره در اطراف میترا چنین خدایانی مثل رشنو (خدای راستی و آزمایش دینی)، سروشه (خدای اطاعت و امت)، اشی (ایزد باروری و زناشوی)، وریترغنه ـ خدای جنگ و پیروزی، خورینه یا فرّ ـ خدای جلال و اقبال شهریاری گرد آمده بودند. ا. کریستنسن و محقق سوئدی گ. نیوبرگ چنین می‌شمارند، که زردشت محض در همین دوره به عرصه تاریخ آمده، بر ضد بسیارخدایی و پلیتئیزم قیام کرد و آئین یکتاپرستی زردشتیه را بنیاد نموده، آن را بر پایه مستحکم توحیدی استوار نمود[3].

---

1. Коломийцев И. Тайны великой Скифии. М. 2005. - с. 51.

۲. کرستنسن ا. ایران در زمان ساسانیان، تهران، ۲۰۰۰، ص ۴۸-۴۹

۳. نیوبرگ گ. دین‌های ایران باستان، ص ۶۵-۶۶

مهرپرستی

مهر یکی از خداوندان بزرگ تا زمان زردشت بوده، در اطراف خود گروه خدایان دیگر را نیز متحد کرده است. کلمه مهر از ریشه هندوآریایی Mith بوده، به معنی اساس، ریشه و بن است. از همین ریشه در اوستا کلمه maethanya که زیاد استعمال شده، مفهوم خانه، بوم، مکان را دارا است، امروز در زبان تاجیکی به میهن مبدل گردیده است. مهمان امروزهٔ ما هم از همین ریشه بوده، maethman اوستاییست. یوستی مهر را به معنی ذکر شده بیان کرده، آن را وسیله‌ای میان عالم مادی و نور ازلی می‌داند. معنی آن رابطه میان پروردگار و آفریدگان است.

اعتقاد به این خداوند در زمان‌های نهایت کهن پدید آمده، ریشه عمیق طبیعی و تاریخی دارد. باوری به این ایزد مربوط به زمانی می‌باشد، که هنوز هندوها به سرزمین امروزهٔ خود ـ هندوستان و ایرانیان به وطن معاصرشان ـ ایران نرفته بودند. آثار باستانی‌ترین با نام این خداوند، لوحه‌های گلی می‌باشد، که در سال ۱۹۰۷ میلادی در کاپادوکیه، در جایی با نام بَغازکوی، واقع در ترکیه امورزه کشف

و به قرن ۱۴ تا میلاد نسبت داده شده است[۱].

این اعتقاد در هزارهٔ دوم تا میلاد در دل آسیای مرکزی به وجود آمده[۲]، تدریجاً تمام آسیا و بعداً اروپا را فرا گرفت و در نخستین قرون میلادی با دین نصرانی به مبارزه برخاست. چون این دین اعتقاد پلیتئیستی و بسیارخدایی بوده، در طی هزاره‌ها به آن در آسیا و اروپا شاخ و برگ‌های نوی علاوه کرده بودند، در قرن چهارم میلادی توان مقاومت دین جدید نصرانی را پیدا نکرده، جای خود را به آن داد. آئین مهرپرستی را برای آن دین پر رمز و راز خوانده‌اند، که در خود همان زمان‌های قدیم برای پیروان آن نیز در اطراف آئین حجاب رمز و اسرار به وجود آورده، مراسم و رسم و سنت‌های نماز و ستایش در غارها و زیرزمین‌های مخصوص، که مناسب قانون‌ها و دستور دین مهرپرستی بنیاد می‌شد، پوشیده و سری انجام می‌گرفتند. اوستاشناس سوئدی ه. نیوبرگ و شاگردان او آئین مهرپرستی را یکی از آئین‌های قدیم‌ترین پیش از زردشت حساب می‌کنند[۳].

دین یکتاپرستی زردشتیه منبعد جای آئین مهر را گرفت و مقام و مرتبه مهر را همچون خداوند بکاست، ولی چون به وی اعتقاد فراوان داشتند، عقیده و تصورات مردم را دربارهٔ مهرپرستی دیگر نکرده، آن را همچون یاور اهورامزدا در اوستا شامل کرد.

از این رو، دین جدید یکتاپرستی مزدیسنا در اوستا سیما و رسالت‌های پیشین مهر را حفظ نمود. در اوستا اهورامزدا خداوند واحد و یگانه اعلام گردیده، در اساس بندهای ۱ و ۸۲ مهریشت مهر به آفریده و یاور اهورامزدا مبدل گردید. ولی اگر به اوستا عمیق نظر کنیم، مشاهده خواهیم کرد، که با وجود آنکه مهر در آن بزرگی سابقه خود را از دست داده است، ولی در مهریشت اعتبار و مقام و منزلت بلند خود را حفظ نموده است. در بند اول این یشت اهورامزدا در صحبت با پیامبر خود زردشت می‌گوید، که فرشته مهر را در احترام، نماز و ستایش برابر خود آفریده است. در این جا باید ذکر کرد، که اهورامزدا در اوستا فقط دو فرشته

---

1. Мейе А. Введение в сравнительное изучение индоевропейских языков. М.-Л., 1938. - с. 88.

۲. کومن ف. آئین پررمز و راز میترایی، ص ۱۵؛ رازی ه. آئین مهر، ج۱، ص ۵۵-۵۶؛ رضایی ا. تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۸۱، ص ۷۰۴

۳. نیبرگ ه. دین‌های ایران باستان، ص ۷۹

را، که خدایان بازماندهٔ تا دورهٔ زردشت هستند، هم‌تراز و هم‌وزن خود می‌داند: اَپَم نپات و مهر. منشأ و وطن آئین مهرپرستی در مهریشت چنین بیان شده است: نخستین ایزد مینوی، که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسپ بر فراز کوه هره برآید. نخستین کسی، که آراسته با زیورهای زرین، از فراز آن کوه زیبا سر برآورد. از آنجاست،که مهر بسیار توانا بر همه خانمان‌های آریایی بنگرد (بند ۱۳)؛ آن جا که شهریاران دلیر، رزمآوران بسیار اجتماع کنند (صف‌آرایند)، آنجا که چارپایان را کوهسار بلند و چراگاه‌های فراوان است؛ آن جا که رودهای ژرف و پهناور است، آن جا که رودهای پهناور و ناوتاگ به انبوه تیزاب‌های خروشان به اشکته، پروته برخورده و به سوی مرو، هرات و سغد و خوارزم می‌شتابند (بند ۱۳، ۱۴) [1].

مهر را فرشته‌ای می‌دانند، که پیش از برآمدن آفتاب با هاله درخشان از بالای کوه هره بیریزیتی سر برآورده، به آبادگاه‌های آریایی نظر می‌کند. در بند ۱۴ اول نام جغرافی، که ذکر گردیده است، ناوتاگ می‌باشد. بنا به معلومات بن دهش باب ۲۰، بند ۲۴ (چاپ ویست و انکلیسریه)، مینوی خرد، باب ۲۷، بند ۴۴ ناوتاگ رودی است، که افراسیاب پادشاه توران خط مجرای آن را تغییر داده، به دریاچه مقدس چَیچیست پیوست کرد. این دلیل را محققان اروپایی نیز تأیید کرده‌اند[2]. همه سرچشمه‌ها از جمله مؤرخان تاجیک موقع توران را آسیای مرکزی معین کرده‌اند[3]. ح. مومن‌جان‌اف دریاچه اسیق و گرد و اطراف آن را وطن افراسیاب می‌داند[4].

بخش اعظم نام‌های جغرافیایی دیگری، که در بند ۱۴ مهریشت ذکر شده‌اند، همچنین در حدود آسیای مرکزی واقع می‌باشند. یکی از محققان بلژیکی فرانس کومن، که در این زمینه در آخر قرن ۱۹ و اول قرن ۲۰ تحقیقات جالبی انجام داده است، وطن دین مهر را آسیا می‌داند[5].

اما ر.س زهنیر به آسیای میانه همچون خاستگاه آئین مهرپرستی اشاره کرده است[6]. در مورد اینکه آئین مهرپرستی از حساب ثروتهای معنوی دین‌های محلی

---

1. Авесто. Тарљумаи Љ.Дўстхоњ. љ. 1. - с. 356.

۲. کرستنسن ا. کیانیان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹

3. Якубов Ю. Религия древного Согда. - с. 31.

۴. مؤمن‌جان‌اف ح. توران ـ گهوارهٔ تمدن آریایی، ص ۲۰۶

۵. کومن ف. آئین پررمز و راز میترایی، ص ۱۵

6. R.S.Zaehner. Zurvan. A Zoroastrian Dilemma. 1972. - p. 18.

در میان رودان و آسیای کوچک تشکل یافته، به اروپا رخنه کرد، در موضوع وطن این آئین عقیده‌های دیگر نیز موجود است. مثلاً، پلوتارک ـ مؤرخ یونانی، که در سدهٔ اول میلادی زندگی کرده است، خاستگاه آئین مهرپرستی را اناطولی (آسیای کوچک) می‌داند. محقق معاصر س. وکندیر، شبه‌جزیرهٔ بالکان را منحیث وطن اصلی دین مهرپرستی پیشنهاد می‌کند[1].

مهرداد بهار اسطوره‌شناس معروف ایرانی ظهور دین مهر را به مرحله معین رشد جامعه پیوند داده، چنین می‌نویسد: «از این رو، باید تحول شخصیت مهر را در مهریشت نتیجه وضع خاص و تازهٔ آریاییان در آسیای میانه دانست. در این دوره در آسیای میانه شهرک‌ها و قبیله‌ها با یکدیگر متحد می‌شدند و دوران پدید آمدن شاهنشاهی در میان قوم‌های آریایی آغاز می‌شود»[2]. هاشم رضی دانشمند دیگر ایرانی، که در مهرپرستی تحقیقات فراوان انجام داده است، ورارود ـ سرزمین میان رودخانه‌های سیر دریا و آمو دریا و یا سغدیان ـ حدود سمرقندرا سرزمین خاستگاه دین مهرپرستی می‌داند. در رابطه با آن که مراسم اساسی دین مهرپرستی مربوط به گاو، کشته شدن آن و از جسم او پدید آمدن اشیای مختلف جهان مادی است، در اوستا سغد یا سغدیانه با اسم گوه یا گوه شَینه آمده است. هاشم رضی برای اثبات عقیدهٔ خود چنین می‌نویسد: «گوه اسم عام است و با معنی چارپایان چون گاو و گوسفند و به احتمال گاو، که در موردهای گوناگون شاهدهایی هم برای آن هست، در ترکیب گوه شینه و گوه شیتی، که بیشتر برای سرزمین سغد کاربرد دارد، مفهوم سرزمینی را افاده می‌کند، که چراگاه است یا سرزمینی، که آن چراگاه فراوان دارد. در اینجا نیز همچون نظام زندگی و اجتماعی مردم دوران گاتهای زردشتی با مردم چوپان و گله‌دار رو به رو هستیم، هرچند بخش کشاورزی نیز در کنار چوپانی گاه گاه به نظر می‌رسید و اصطلاحاتی دلیل بر آن است، که در اوستا هست»[3].

طبق عقیدهٔ اکثر دانشمندان اوستاشناس، تمام متن‌های اوستا ارزش یک‌سان نداشته، بخش‌های مختلف آن به زمان‌های گوناگون منسوب می‌باشند[4]. آن‌ها تنها

---

1. Стеблин-Каменский И.М. Авеста. М., 1993. - с. 6-7.

۲. بهار م. از اسطوره تا تاریخ، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۰

۳. رضی ه. آئین مهر. ج۱، تهران ۱۳۸۱، ص ۵۵–۵۶

4. Стеблин-Каменский И.М. Авеста. М., 1993. - с. 6-7.

ترانه‌های شخصی زردشت، هفت هات، یشت‌های ۵، ۱۰، ۱۳، ۱۴ و ۱۹ را از قسمت‌های کهن اوستا حساب می‌کنند[۱]. یشت دهم، که موسوم به نام فرشته مهر است، از جمله آن‌ها می‌باشد. در این یشت، که به زمان پیش از ظهور زردشت منسوب است، سیما و وظیفه‌های اساسی خدای مهر انعکاس خود را پیدا کرده است. «مهریشت» یکی از یشت‌های زیباترین، جالب‌ترین و دلکش‌ترین اوستا بوده، در آن پیرامون گذشتگان دور ما، طرز و سبک زندگی ساده، ولی سربلندانه آن‌ها معلومات گوناگون نهفته است. یشت مذکور از لحاظ حجم نیز بزرگ بوده، دارای ۱۴۶ بند می‌باشد.

ذکر کردن ضرور است، که مقام خدای مهر در وداها نیز بلند می‌باشد. با وجود آنکه دو آئین هندوآریایی‌ها از همدیگر تفاوت‌های کلی دارند، ولی در مورد خداوند مهر اکثراً دارای نکته‌های مشترک می‌باشند. مهر (میترا) در هر دو آئین خداوندگار روشنایی، نور و آسمان است. از دیدگاه سیما و ظیفه وی را پشتیبان راستی و دشمن سرسخت دروغ و راه کج معرفی کرده‌اند.

در مهریشت اوستا مهر همچون خدای نور و روشنایی پیش از طلوع آفتاب از فراز قله‌های کوه می‌درخشد . در بسیار موردها در ادبیات کلاسیکی و امروزهٔ تاجیک مهر معادل آفتاب و خورشید آمده است. در مهریشت مهر روشنایی و فروغیست، که پیش از طلوع آفتاب ظهور کرده، فیض، برکت، فراوانی و بالندگی جهان مادی را تأمین می‌کند (بند ۵).

در سراسر مهریشت وی هوشیار و بیدار در فراز آسمان با گردونه چهاراسپه خود می‌تازد و زندگی معتدل مردم را پاسبانی می‌کند (بند ۷) . وی تمام روز روی تیزاسپ خود اسمان پهناور را گردش کرده، شبهنگام نیز با انوار خویش به جهان روشنایی می‌بخشد (بند ۷).

در اوستا فرشته مهر با دو عنوان بزرگ و افتخاری خطاب شده است: دارندهٔ دشت‌های وسیع و صاحب هزار گوش و هزار چشم (بند ۳۵). نه خورشید، نه ماه، نه ستاره، بلکه مهر با هزار گوش و هزار چشم جهان را نظارت می‌کند، همه چیز را می‌شنود، همه چیز را می‌بیند و هیچ کس وی را فریب داده نمی‌تواند (بند ۲۴). از این رو، او خداوندگار بزرگ بوده، تمام اعمال و کردار مردم را مشاهده می‌کند.

---

۱. کرستنسن ا. کیانیان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۴؛ مزداپرستی در ایران قدیم، تهران، ۱۳۷۶، ص ۷۷

او دشمن سرسخت دروغ و پیمان‌شکنان است.

همان خداوند بزرگی، که مردم هنگام پیمان بستن، قرار گذاشتن، وعده کردن وی را همچون شاهد در میان می‌آوردند (بند ۲۶). وی پشتیبان و جانبدار کسیست، که به قول خود وفا کند، قرار گذاشته را اجرا نماید، وعده را انجام دهد و وفا دار باشد. وی دشمن سرسخت پیمان‌شکنان است (بند ۲۳). وی خورشید نیست، ولی نور و روشنایی است، که تاریک را پراکنده می‌سازد. به زمین زندگی و شادمانی هدیه می‌کند. با حرکت نور خود طبیعت را افزاینده و فیض بار می‌گرداند(بند ۱۶). چون مهر فرمانروای دشت‌ها و میدان‌های وسیع است، رشد و بالندگی و نعمت و برکت گله، حیوانات و فرزندان را تأمین می‌کند (بند ۶۵). آب را از آسمان به زمین جاری کرده، سبب روئیدن گیاه می‌شود و به پیروان و ستایندگان خود تندرستی، ثروت، فرزند و گله می‌بخشد، (بند ۶۱) دارایی و ثروت را در سر راه زندگی مؤمنان پراکنده، به آن‌ها برکت معنوی اهدا می‌کند (بند ۶۶).

خداوند مهر ثروت، فرزند و خانوادهٔ نیک را با آرامی روانی، خردمندی، نیکنامی، بهروزی و بهکامی پیوست نموده، سبب همبستگی، همدلی مؤمنان و ستایشگران خود می‌شود (بند ۷۳، ۷۴).

مهر دیوهایی را، که در تاریکی به سر می‌برند و سبب انتشار گناه و نافرمانی، ناپاکی، خشکی و بی‌برکتی زمین می‌شوند، دور می‌راند (بند ۹۹). وی با بیداری و هشیاری همیشگی آفرینش اهورامزدا را نگهبانی می‌کند. همیشه با عمل و بدکینه‌گی اهریمن و همکاران گناه‌پیشه او در مبارزه است (بند ۹۷). فرشته مهر با اسلحه و جنگ‌افزارهای بهترین آراسته و مسلح بوده، از فراز آسمان دشمنان را می‌پاید (بند ۹۶). به کج‌رهان و دشمنان ناگهان چون طوفان حمله نموده، آن‌ها را شکست می‌دهد و نابود می‌سازد. هنگام جنگ چون لشکر دشمن صف آراید، تیر و خدنگ‌های آن‌ها را به جانب دیگر برگردانیده، پیروان خود را محافظت می‌کند (بند ۹۱). وی به کسانی نوید غلبه و پیروزی را می‌رساند، که نیک کردار و پاکدین بوده، وی را با ستایش و مراسم عبادت نمایند، با احترام برایش قربانی کنند (بند ۱۱۹، ۱۲۰).

اگر از یک سو مشخصات طبیعت و خصلت و وظیفه‌های مهر، که در بالا ذکر گردید و در اوستا ثبت شده‌اند، زمینه مستحکمی برای انتشار منبعدهٔ آن در آسیای غربی، شمال افریقا و اروپا گردیده باشد، سیاست مذهبی پادشاهان هخامنشی

زمینه مساعد دیگر آن گردید[1]. دین زردشتی، که با قبیله‌های ایرانی از بلخ به سرزمین معاصر ایران انتقال داده شد، مذهب نخستین پادشاهان هخامنشی گردید. داریوش اول در سنگ‌نوشته‌های خود در کوه بیستون اهورامزدا را بیش از ۲۰ بار ذکر کرده، او را خداوند بزرگ می‌گوید. ظاهراً قبیله‌های ایرانی به وطن جدید خود نه تنها دین زردشت، بلکه اعتقادات قدیمه آریایی را نیز با خود آورده بودند. در بابل، کلده، که یکی از مرکزهای مذهبی جهان باستان بود، اعتقادات قدیمه، که با رسم و سنن مهرپرستی نزدیک و همرنگ بودند، وجود داشتند. بعد از داریوش اول میان پادشاهان هخامنشی اعتقادات به مهر و اریدوسوره اناهیتا افزایش یافته، آن‌ها بتدریج مقام و منزلت سابق خود را به دست می‌آوردند[2].

ی.م.دیاکنف در سده‌های ششم و چهارم تا میلاد در قلمرو ماد استفادهٔ گسترده نام‌ها با ترکیب میترا را خاطر نشان کرده، خلاصه کرده است، که از روی دلیل‌های موجود در قرن‌های یازدهم و نهم تا میلاد نام‌هایی، که اعتقاد به اهورامزدا را نشان می‌دهد، بیشتر استفاده می‌شده است[3]. در بابل کلده و بعداً در آسیای کوچک پیروان از مهر خدای بزرگ به وجود آورده، در اطراف او سنت‌های دین جداگانه را تدوین نمودند و مراسم فراوان قربانی مرتب کرده، وظیفه‌های اهورامزدا را نیز به او محول نمودند[4].

در سرزمین آریایی‌ها، به ویژه در سالنامه اوستایی سال به دو فصل تقسیم می‌شد: تابستان (نته) و زمستان (زینه). جشن نوروز جشن آغاز تابستان و مهرگان جشن آغاز زمستان بود. به بیان ابوریحان بیرونی از زمان‌های قدیم شانزدهم ماه مهر (۲ اکتبر) جشن بزرگ مهرگان دایر می‌گردید، که در ایران باستان آن را میترکَنه (جای مهر، جان مهر) می‌خواندند[5]. این جشن در سراسر آسیا، به ویژه در بابل و آسیای کوچک وسیع تحلیل می‌شد. در چنین جشن‌ها روحانیان آئین مهرپرستی پیشا پیش ازدهام حرکت می‌کردند.

کتیسی ـ مؤرخ یونانی، که در دربار پادشاهان هخامنشی زندگی کرده است،

---

۱. رضی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۱، ۲۰۲۰، ص ۲۱

2. Дандамаев М.А. Политическая история Ахеменидской державы. М., 1985.– с.73.

3. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 373.

۴. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۳۱

۵. بیرونی ا. آثارالباقیه، چاپ زخاو، تهران، ۱۳۳۱، ص ۲۲۲–۲۲۵

نوشته است، که جشن روز مهر را پادشاهان با فرّو شکوه خاصه‌ای برگزار می‌کردند. شاهان هیچ گاه در باده‌خواری افراط نمی‌کردند و مست نمی‌شدند، به استثنای روز جشن مهر. در چنین روز آن‌ها جامه ارغوانی بر تن کرده، باده می‌نوشیدند و در مجلسهای شادی و سرور عمومی شرکت می‌جستند. در این مراسم قربانی فراوان کرده می‌شد[۱]. بنا به نوشته هرودوت حتی خشایارشاه پس از اشغال یونان به آتن تروپا هزار گاو قربانی کرده بود[۲].

اما به عقیدهٔ فرانس کومن دانشمند بلژیکی در اروپا جشن میترا ۲۵ دسامبر، که روز تولد او بود[۳]،دایر می‌گردید. مراسم معروف کشتن گاو نخستین، که در صدها مجسمه و تصویرهای میترا، که از سراسر مهرابه‌های اروپا پیدا شده است، در این روز برگزار می‌گردید[۴].

در دولت ماد (قرن‌های ۷ـ۶ تا میلاد) نیز، به بیان عالم روس ی.م. دیاکنف در میان ایزدان دیگر مزدایی به مهر اولویت داده می‌شد[۵]. دانشمند دیگر روس م.س. یوانف چنین می‌شمارد، که انتشار دین زردشت در سرزمین امروزهٔ ایران در سده‌های ۵ـ۴ تا میلاد آغاز گردیده، قبل از آن مردم به خدایان دیگری، که از آسیای میانه با خود آورده بودند، یعنی اریدوسوره اناهیتا و به ویژه میترا اعتقاد و باوری خاصه داشتند[۶].

بعد از بابل و کلده محل ترویج آئین مهرپرستی آسیای کوچک گردید. در سرزمین لیدی، که هنوز از جانب پادشاه نخستین امپراتوری هخامنشی کوروش تصرف شده بود[۷]، اجرام و عناصر سماوی را پرستش می‌کردند. از این جهت در این جا به زودی مهر همچون خداوند اساسی پذیرفته شد. در همانزمان خداوند دیگر باستانی اریدوسوره اناهیتا نیز عمیقاً نفوذ کرده و مورد ستایش قرار داشت[۸].

---

۱. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۴، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۰۲۰–۲۰۲۱

2. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 396.

۳. بعداً با ظهور دین نصرانی، روز تولد ایزد میترا به روز صعود حضرت عیسی و روز اول سالشماری میلادی برگردانیده شد

۴. کومن ف. آئین پررمز و راز میترایی، ص ۳۱–۱۷۱

5. Дьяконов И.М. История Мидии. - с. 402.

6. Иванов М.С. Очерк истории Ирана. М. 1952. - с. 16.

7. Дандамаев М.А. Политическая история Ахеменидской державы. М., 1985.– с.23.

۸. گیرشمن ر. ایران از آغاز تا اسلام، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۱۲

استربنوس ـ جغرافی‌شناس یونانی، که در آخر هزارهٔ اول پیش از میلاد در کاپادوکیه زندگی کرده است، همچنین این جشن را میترکنه نامیده، ذکر نموده است، که پادشاه ارمنستان هر سالی در روز این جشن به شاهنشاه هخامنشی ۲۰ هزار کره اسپ هدیه ارسال می‌داشت[1]. چون این دانشمند باستانی سال‌های طولانی زندگی خود را در ایرانشهر سپری کرده، به آموزش تاریخ و رسم و آئین‌های خلق‌های گوناگون، به ویژه آریایی‌ها وقف کرده بود، در جای دیگر اثر خود دربارهٔ سنت‌های مردم فارس چنین می‌نگارد: «رسم و سنت‌های فارسی در میان این مردمان (آریایی)، مادها و بسیار خلق‌های دیگر یکسان است... آن‌ها گیلیاس را، ستایش کرده او را میسره (میترا) می‌گویند، همچنین سینا و افرادیته را (اناهیتا). از آن بعد آتش، زمین، بادها و آبرا (ستایش می‌کنند)». وی سنت‌های مغان را در زمان خود در کاپادوکیه (آسیای کوچک) به تفصیل بیان کرده تأکید می‌کند، که همه این رسم و آئین‌ها را به چشم خود دیده است[2].

از گزارش جغرافی‌دان یونانی معلوم می‌شود، که در اعتقادات این منطقه در آخر هزارهٔ اول پیش از میلاد خداوند میترا در مقام مهمی قرار داشته است. به عقیدهٔ محقق قرن ۱۹ روس و.پ. مکسوتوف مهر در روم تمام صلاحیت‌های اهورامزدا را به دوش خود گرفته بود. مهر را در آن‌جا همچون آفرندهٔ جهان، آفتاب، سرچشمه زندگی و پاک و بی‌آلایش پرستش می‌کردند.

محقق آئین مهرپرستی ف. کومن چنین می‌نویسد: «سبب و عامل این که چرا تا این تاریخ آئین مهرپرستی در مغرب‌زمین انتشار نیافته بود، بیگمان باید سببی داشته باشد». و به سخنان خود ادامه می‌دهد: «مطلب سر این است، که سال ۲۰۴ پیش از میلاد ستایش بزرگ مادر (Magna Mater) در روم به صورت رسمی درآمد». در اینجا سؤالی پیش می‌آید: امپراتوری بزرگی، که قسمتهایی از سه قطعه بزرگ جهان را در زیر تصرف خود داشت، به که اعتقاد داشته است؟ آلهه بزرگ مادر یا مگنه مَتیر کیست؟ مؤلف فوق‌الذکر درصفحه ۱۸۶ اثر به سؤال خود چنین پاسخ می‌دهد: «کهن‌ترین مهرابهای (ستایشگاه)، که شناخته شده، مهرابیست در مجاورت میتران (معبد میترا) معبد سبیله (اناهیتا)، که در آستیه وجود دارد. همین

1. Страбон. География. М. 1994. - с. 499.
2. Страбон. География. - с. 680.

طور شد، که پرستش میترا در کنار این آلهه در سراسر امپراتوری با میل و رغبت گسترش یافت و با همکاری‌های شوق‌انگیزی اداره و راهبری می‌شد... پیروان میترا توانستند با روش مناسب جلب توجه کاهنان بزرگ مادر بهرمند شوند. در نظام آئین میترایی فقط مردان حق شرکت و عضویت در مراسم مرموز میترا را دارا بودند. به همین جهت اندیشه انتشار و وسعت بیشتر تقاضا می‌کرد، که زنان نیز به آئین مهرگرایش پیدا نمایند. در این آئین آریایی، که در کنار آئین مهر به شکوفایی رسید، (اریدوسور) اناهیتا تا پایگاه بزرگ مادر جایگاه یافته و شناخته شد»[1].

صرف نظر از آنکه زردشت پرستش خدایان پیش از خود را منع کرده بود، ایمان و اعتقاد نسبت به بعضی از آن‌ها در دل مردم پایدار باقی مانده بود. از جانب دیگر، تغییر سمت اعتقادات پادشاهان هخامنشی به انتشار دین مهرپرستی شرایط مساعد فراهم نمود. مثلاً، پادشاهان هخامنشی اردشیر دوم (۴۰۵ـ۳۵۹) و اردشیر سوم (۳۵۹ـ۳۳۸) بوضاحت در کتیبه‌های خود به اریدوسوره اناهیتا رو آورده بودند[2].

رمان گیرشمن باستان‌شناس و اوستاشناس فرانسوی در این موضوع نوشته است، که خدای داریوش اول و دو جانشین او از روی سنگ‌نوشته‌ها اهورامزدا بوده است. بعداً به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد: «از زمان اردشیر دوم آئین رسمی با بغانی، که در ردیف اهورامزدا در کتاب‌ها یاد شده‌اند، توسعه کسب می‌کند. آن‌ها عبارتند از مهر خدای خورشید، خدای عدالت و قربانی، که خدای بسیار کهن آریاییست و اناهید (اریدوسوره اناهیتا) ـ خدای آب‌ها، حاصل‌خیزی و تولید، که تأثیر عقاید غیر ایرانی را نشان می‌دهد»[3]. ر. گیرشمن اریدوسوره را ارتیمس یونانی می‌گوید، که با حقیقت سازگار نیست.

ویژگی‌های در بالا ذکر شدهٔ مهر باعث شد، که ستایش او نه تنها در میان طبقات اجتماعی ایران، بلکه در میان همه اقشار اجتماعی آسیای غربی و امپراتوری روم نیز گسترش یابد، دهقانان، سربازان، پیشه‌وران و حتی پادشاهان را پیرو خود نماید و هر یک در مناسبت با مقام اجتماعیش به این یا آن خصلت‌های

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۸۶
۲. رضی ه. آئین مهر، ج۱، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۲۷
۳. گیرشمن ر. ایران از آغاز تا اسلام، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۸۳

خدای مهر تکیه کند[1]. این آئین نوین در ایران بیشتر تابش زُروان‌پرستی پیدا کرده، در اروپا، که جنبه‌های نو گرفته بود، با نام مِهرپرستی یا میترایسم معروف گردید[2].

در آئین مهر، زروان (در اوستا، زرونه اکَرینه ـ زمان بیکنار) خدای بزرگ بود. پیروان خدای مهر اهورامزدا را نیز پرستش و برای دور کردن شرّ اهریمن قربانی می‌کردند. در این دین، مهر که مظهر روشنایی بود، در میان بهشت اهورامزدا و دوزخ اهریمن قرار داشت. بنابر این به او با نام مهر میانه‌رو، مهر واسطه‌گر و مهر میانجی مراجعت می‌کردند. وی در اوستا نیز دارای چنین خصلت بوده، وی را نیروی واسطی میان خدای بزرگ دیده‌نشونده و مردم می‌دانستند.

مهرپرستان به خداوند مهر افسانه‌های زیادی را نسبت داده بودند. یکی از روایت‌های معروفی، که به او نسبت می‌دادند، عبارت از آن بود، که مهر از صخرهای تولد شده، هنگام زاده شدن برهنه بود و در دست راست خود خنجری داشت. روایت دیگر این بود که وی پس از تولد شدن تصمیم گرفت، توان و نیروی خود را آزمایش کند. از این رو، وی با آفتاب زورآزمایی کرد. آفتاب به نیروی وی مقاومت نکرده، به روی زمین افتاد. سپس مهر به وی کمک نموده، از جایش بلند کرد و به او دست راست خود را دراز کرد. دو ایزد دست همدیگر گرفتند. این عمل مظهر اتحاد و اتفاق آفتاب و مهر بود.

اسطورهٔ دیگر مهر، که در دین مهرپرستی مقام و مرتبه خاصه‌ای دارد، مبارزهٔ ایزد مهر با گاو می‌باشد. ما راجع به این مسئله بعداً توقف خواهیم کرد. در این جا فقط چنین نکته را خاطرنشان می‌کنیم، که در آئین مهرپرستی مثل دین مزدایسنا کشته شدن گاو نخستین سرآغاز آفرینش حساب می‌شود.

پیروان آئین مهر در روحیه دلاوری، شجاعت و رزمجویی تربیه می‌شدند، زیرا چنین گمان می‌کردند، که تنها با مبارزهٔ آشتی‌ناپذیر با نیروهای اهریمنی می‌توان به پیروزی نهایی رسید. در مورد ویژگی خود، آئین مهرپرستی میان سربازان و جنگاو ران امپراتوری روم نفوذ گسترده پیدا کرده بود[3]. در مراسم‌های این آئین فقط مردانی می‌توانستند شرکت نمایند، که به سن بلاغت رسیده باشند. در مراسم مهرپرستی به

---

1. История древнего мира. М. 1981. - с. 285-286.

۲. بهار م. پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۵-۵۶

3. Максутов В.П. История древнего Востока. - с. 391-392.

زنان حق شرکت نمی‌دادند. در میان پیروان مهر، مقام اجتماعی و ثروتمندی و دارایی اهمیت نداشت و همه پیروان یکدیگر را «برادر» می‌خواندند. ولی در برابر این سروران و راهبران دین از احترام و ستایش فراوان برخوردار بودند.

مراسم ایزد مهر معمولاً در غارهای طبیعی انجام می‌گرفت. این غارها مظهر آسمان زیبا بود. سقف‌های معبد را با ستاره‌ها و منظره‌های گوناگون آسمانی آرایش می‌دادند. چون پاکی جسم و روح یکی از شرط‌های اساس پیروان مهر بود، در داخل یا نزدیک معبد می‌بایست آب روان می‌بود. اما چون در منطقه‌های هموار و شهرها، اکثراً غارهای طبیعی وجود نداشتند، به مانند غارها در زیرزمین‌ها ستایشگاه‌ها بنیاد می‌کردند. پیروان با کمک پلکان‌های متعدد و طولانی به معبد وارد می‌شدند. گاه پلکان تا اطاقی می‌رسید، که در آن جا پیروان را به مراسم دینی آماده می‌کردند. از این جا به تالار اساسی معبد وارد می‌شدند. سقف معبد را مثل اسمان شبانگاه می‌آراستند[1].

نخستین محل‌های مناسبی، که دین مهرپرستی در آن‌ها انتشار یافت، کلده، بابل و ارمنستان بود. در این جا وی جای بهال ـ خدای آسمان و شماش خدای خورشید را گرفت. در خرابه‌های یک معبد زردتشی واقع در نزدیکی شهر پارسه، کتیبه‌های به زبان یونانی را کشف نمودند، که در آن اهورامزدا، مهر و اناهیتا با نام‌های یونانی زئوس، آپولون و آتن ذکر شده بودند[2]. خدایان بابلی و یونانی را با خدایان آریایی عوض کرده بودند. مثلاً اهورامزدا با بهال مهر با شماش، اناهیتا با اشتر یکی دانسته شده بودند[3]. خدای شماش بابلی مثل فرشته مهر ایزد عهد و پیمان و عدل‌ودادبود، مثل مهر در فراز کوهساران پدیدار می‌شد و مثل مهر مسیر همه روزهٔ خود را با گردونه درخشانش در آسمان می‌پیمود. چون پادشاهان جداگانه دین زردشت را منحرف ساخته، فرشتگان جداگانه این آئین را ستایش می‌کردند، زمینه مناسب رشد مهرپرستی را به وجود آوردند. آن‌ها مؤبدان گماشته داشتند، که مغ یا مجوس خوانده می‌شدند[4]. مقام این مغ‌ها نسبت به روحانیان بومی بلندتر بوده، امتیازهایی داشتند، که می‌توانستند قدرت و نفوذ مغ‌های محلی را محدود

---

۱. بهار م. از اساطیر تا تاریخ، ص ۳۲-۳۳
۲. هرتسفلر. تاریخ ایران باستان، ص ۴۴
۳. کرستنسن ا. ایرانیان در زمان ساسانیان، ص ۵۶
۴. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۳۲

کنند. از این رو، بابل، کلده و ارمنستان جایگاهی گردید، که دین مهرپرستی از این کشورها با سرعت گسترش پیدا کرد. دیری نگذشته، که میان رودان را تحت تأثیر خود آورده، به زودی در فرگیه، گلاتیه و سراسر آسیای کوچک متنشر گردید.

از میان رفتن امپراتوری هخامنشی سبب دیگر باسرعت گسترش یافتن این دین گردید. اسکندر ایران را استیلا کرده، با دین نیرومند مزدیسنا مواجه شد. وی کتاب‌های مقدس آن را به آتش کشیده به آن مبارزه آغاز کرد. سیاست او را سرلشکران یونانی، که تقریباً ۲۰۰ سال در آسیا حکمرانی کردند، ادامه داده، در شرق پشتیبان و طرفدار نیرومند آئین بودایی و در غرب آئین مهرپرستی بودند[۱].

خاندان‌های پادشاهان یونانی، که در پانت، کاپادوکیه، ارمنستان، کماگین و غیره باقی مانده بودند، گذشته خود را با هخامنشیان پیوسته، از لحاظ فرهنگ، اخلاق، مراسم و آداب با آریایی مآبی افتخار می‌کردند.

بنابر این، آن‌ها از پرستش و احترام ایزدان و خدایان کهن آریایی یک نوع احساس و غرور نجابت کرده، بدین وسیله خود را به نژاد آریایی می‌پیوستند[۲]. طبق عادت مهرپرستی، که راستی و پاکی پدیدار کنندهٔ تاج و تخت پادشاهی و کامیابی و دستاوردهای آن است، این تمایل در یک سنگ‌نوشته انتیوخوس اول اپیفن (۶۹-۳۴ تا میلاد)، که در کماگین حکمرانی می‌کرد، باقی مانده است. وی به جای انتیوخوس نام متریدس را انتخاب کرده، روز ۱۶ مهر را، که روز جشن مهرگان بود، روز تولد خود اعلان کرد. وی در این لوحه نوشته بود، که از ستایش ایزدان مورد پرستش نیاگان خود، که دارای سنت‌های آریایی و یونانی است، بسیار خشنود می‌باشد. وی برای میترا معبدهای جدید بنیاد کرده، از مغان تقاضا کرده بود، که در مراسم‌های مذهبی با لباس‌های ویژه مؤبدان آریایی حاضر شوند و مراسم رسم و آداب آن نیز به همان شکل انجام داده شود[۳].

طوری‌که ذکر گردید، قدیم‌ترین دلیل آشکاری، که دربارهٔ این دین آریایی موجود است، پیمان‌نامه‌ای از سال ۱۳۸۰ تا میلاد می‌باشد، که در آسیای کوچک پیدا شده، میان پادشاه خیت‌ها ــ سوپی‌لولیوم و پادشاه سرزمین میتانی میتوزه بسته شده است. در این پیمان بار نخست نام خداوندان میترا وورونه، اندره و نَسَتیه

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۳۳
۲. همان جا، ص ۳۴
۳. همان اثر، ص ۳۴-۳۵

آورده شده، پیوند مشترک این دو هنوز به دوران هندوآریایی‌اشاره می‌کند[1]. چون میترا در اعتقاد و باوری‌های هندوآریایی‌های باستان مظهر راستی و عهد و پیمان بود، ظاهراً نام او به خاطر نگهبانی و نظارت بالای اجرای پیمان آورده شده است. دربارهٔ سرنوشت منبعدهٔ آئین مهرپرستی در این سرزمین تا دوران اشغال آن از جانب امپراتوری هخامنشی، که در اواسط قرن ششم تا میلاد صورت گرفت، اخبار دقیق نداریم. ولی معلوم است، که استیلای این سرزمین عامل گسترش فرهنگ آریایی گردید.

طوری‌که در بالا ذکر شد، سیاست مذهبی پادشاهان جداگانه هخامنشی و به ویژه سقوط این سلاله شرایط معنوی نوینی پدید آورد. اگر در دورهٔ هخامنشیان سرزمین بابل، کلده (ماد) و ارمنستان به مرکزهای مهرپرستی مبدل گردیده باشند[2]، در آخر سلطنت آنان، به ویژه در دورهٔ حکمرانی یونانیان چنین مراکز به آسیای کوچک انتقال یافت.

فرانس کومن دربارهٔ مقام مهرپرستی در آسیای کوچک در میان یزدان آریایی مقام برترو ارجمندتر پیدا کرده و او را به نوعی بزرگ دانستند، که به زودی مشخص شد، که مانند تکرار و اعتبار نام میتردس در همه سوگندها، پیمان‌ها و حضور وی در همه زندگی خانواده‌های فرمان‌روایان و اشراف، آن چنان که در نزد شاهان هخامنشی چون داریوش، اردشیر، بخشندهٔ پیروزی، کامیابی، فرّ و پشتیبان استواری برای آنان محسوب می‌شد»[3]. محض چنین شرایط مساعد باعث گردید، که بسیاری از مغان ارمنستان، فرگیه و لیدی از روش و سنت‌های گذشته خود بی هیچ تعصب در پدید آوردن آئین‌های ترکیبی و تازه اقدام کنند و موفق شدند در اطراف خود برای آموختن شمارهٔ زیاد نوآموزان مدرسه‌ها تشکیل نمایند. به عقیدهٔ محقق بتزیکی، چون مغان از اعتقادات و باوری‌های همسایه‌های اروپایی خود آگاهی کامل داشتند، با نظرداشت آن آداب، عنعنات، مراسم و نیایش‌های دین مهرپرستی را پیش از انتشار آن در روم تدوین و مقرر کرده بودند[4].

ارتور کریستنسن دربارهٔ آمیزش اعتقادات گوناگون این منطقه چنین می‌نویسد:

---

۱. نیوبرگ. دین‌های ایران باستان، ص ۹۷ به بعد؛ گیرشمن ر. ایران از آغاز تا اسلام، تهران، ۱۳۸۳، ص۷۱
۲. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۳۳
۳. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۳۳
۴. همان اثر، ص ۳۴–۳۵

«اساطیر آریایی، بابلی و یونانی با هم در آمیخته، اشخاص افسانه‌های شرقی در لباس خدایان یونانی پنهان گشت. اعتقاد به دو عالم جدا از یکدیگر، یکی عالم نیکی و دیگر بدی یا عالم نور و ظلمت و اعتقاد به بهشت و دوزخ، روز حساب رستاخیز جهان، اعتقاد به رابطه تام و پیوند عام مابین انسان‌ها و قوه‌های ملکوتی، همه این معتقدات، که ویژه دین مزدایی آریاییان بود، داخل افکار دینی آسیای کوچک شد»[1].

دین مزدایی و مهرپرستی مغان در این سرزمین با اعتقادات محلی قوم‌های گوناگون، عقیده‌های باستانی سامی و سوریانی و خدایان آن‌ها آمیخته گردیده، دیگرگونی‌هایی را به وجود آورد. طوری‌که اشاره شد، یکی از مرکزهای غناوت دین مهرپرستی بابل و کلده بود. ارتور کریستنسن در این خصوص می‌نویسد: «یکی از فرقه‌های مزدیسنا، که نجوم کلدانی در آن نفوذ کامل کرده به نزد مجوس‌های آسیای کوچک تکامل یافته بود، منشأ آئین مهرپرستی است، که در امپراتوری روم وسعت یافت. در این آئین مهر را خدای آفتاب می‌دانستند»[2]. نتیجه همین آمیزش‌ها و تأثیر متقابله باوری‌های گوناگون بود، که دربارهٔ میترا روایت‌های فراوان، افسانه‌ها، اسطوره‌ها پدید آمدند.

از این جهت، وقتی که مهرپرستی در اروپا انتشار یافت، بعضی‌ها میترا را همچون گوهر آتش، گروه دیگر همچون خورشید، گروه سوم همچون خداوند راستی و درستی قبول کردند[3]. با وجود آنکه آئین میترا در طول بیش از سه قرن میلادی بسیار کشورهای اروپا را تسخیر کرده بود، دربارهٔ سرآغاز نفوذ آن به این منطقه معلومات دقیقی وجود ندارد. در اساس معلومات یکی از فرهنگ‌های معتبر روسیه، که در اول قرن ۲۰ به چاپ رسیده است، آئین مهر، که مرکز ستایش آن افتاب است، با مراسم‌های سرّی و پوشیدهٔ خود، در سده‌های سوم ـ اول تا میلاد در تمام امپراتوری روم انتشار پیدا کرد[4]. پلوتارک می‌نویسد، که نفوذ مهرپرستی به اروپا توسط رهزنان دریایی صورت گرفت. دانشمند دین‌شناس روس ل.س. واسیلیف چنین عقیده دارد، که دین مهرپرستی به اروپا در قرن‌های آخرین هزارهٔ

---

۱. کرستنسن ا. ایرانیان در زمان ساسانیان، ص ۵۹
۲. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۵۵
۳. رضی ه. آئین مهر، ج۱، ص ۶۲-۶۳
4. Малый энциклопедический словарь. Санкт-Петербург, 1906. - с.584.

اول تا میلاد نفوذ پیدا کرد[1].

طبق تحقیقات دانشمندان، اگر دورهٔ حکومت سلاله هخامنشی را زمان انتشار دین مهر در آسیای نزدیک و غربی بگیریم، پشتیبانی اسکندر مقدونی و دولت‌های یونانی پس از او به وجود آمده از دین مهرپرستی، آغاز نفوذ میترایسم به اروپا شده می‌تواند. طبق اخبار ف. کومن در سدهٔ ۲ تا میلاد در این جا مکتب پیکره‌تراشی پیرگمان بار نخست تصویر میترا را در حالت کشتن گاو به وجود آورد، که این تصویر بعداً به رسم و سنت مبدل گردیده، آن در تمام تالارهای مهرابه‌ها بالاتر از همه در جای شاه‌نشین مهرابه نهاده می‌شد[2].

در اساس نوشته اسطوره‌شناس دیگر اروپایی جان هنلیز، خدای مهر به وسیله بزرگان ایرانی در آسیای کوچک، ارمنستان، کلیکیه و پانت به سرزمین‌های غرب گسترش پیدا کرد. وی مثال می‌آورد، که سال ۶۶ تا میلاد تیرداد ـ پادشاه ارمنستان برای دریافت تاج پادشاهی از دست نیران به روم رفت و در وقت بازدید با نیران، به وی با چنین سخنان مراجعت کرد: «من به پیشگاه شما، مثل انکه به پیشگاه خدای خویش آمده ام، تا که نیایش کنم، همان طوری‌که مهر را نیایش می‌کنم...».[3]

یکی از عوامل دیگر گسترش آئین مهر در اروپا جنگ‌های دایمی امپراتوری اشکانی و بیزانس با روم و فتح ایالت‌های شرقی از جانب روم می‌باشد. مثلاً، در دورهٔ پادشاهی تبریوس (۱۴ـ۳۸) ولایت کنپتوکا به روم ملحق شد. در دورهٔ قیصر نیران (۵۴ـ۶۸) قسمت‌های غربی پانت تا ساحل دریای سیاه به قلمرو روم ضمیمه گردید.

در دورهٔ ویسپاسین (۶۹ـ۷۹) بخشی از ارمنستان و کمگین فتح کرده شد. در این نبردها اکثراً از هر دو جانب سربازان مزدور، که اغلب از مملکت‌های اروپا، به ویژه از ایتالیا بودند، جنگ می‌کردند. فرانس کومن انتشار باسرعت این مذهب را در اروپا پس از شکست حکومت مهرداد اوپتار (سال ۶۶ تا میلاد) می‌داند[4]. از اسمش معلوم می‌شود، که مهرپرستی مذهب دشمن سرسخت امپراتوری روم می‌باشد.

---

1. Васильев Л.С. История религии Востока. М. 1983. - с. 64.

۲. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۴۱

۳. هنلیز ج. شناخت اساطیر ایران، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۲۱-۲۲۲

۴. قدیانی ا. تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۹۷

مهرپرستی، که در غرب با نام میترایسم و نام‌های دیگر معروف گردید، در آخر هزارهٔ اول تا میلاد بطور علنی به تبلیغ عقیده‌های خود آغاز کرد. چون این آئین آرمان‌های دوستی، برابری، برادری، راستی و درستی را ترغیب می‌کرد، در منطقه‌های اروپا با سرعت انتشار پیدا کرد. در سال ۶۸ میلادی آن به اروپای مرکزی رخنه کرده، در سال ۱۰۷ مملکت‌های شمال شبه‌جزیرهٔ بالکان را فرا گرفت[۱]. دیری نگذشته آن به آلمان، اتریش، فرانسه و انگلستان راه یافت. پلوتارک چنین می‌شمارد، که یکی از شعب دین مزدیسنا (منظورش آئین مهرپرستی است) در اواسط سدهٔ اول میلادی در اروپا دارای مقام بلندی می‌باشد[۲].

در رابطه با گسترش و نفوذ وسیع دین مهر در این دوره در آسیا، اروپا و شمال افریقا، ا. رنان (۱۸۲۳ـ۱۸۹۲) مورخ معروف قرن ۱۹ فرانسه نوشته بود، که اگر سبب و حادثهای روی داده، مسیحیت را باز می‌داشت، در آن حالت جهان از آئین مهر بود[۳]. آغاز رونق و رشد و شکوفایی دین مهرپرستی در روم را باید قرن یک میلادی دانست[۴]. د.گ.ریدیر محقق روس چنین حساب می‌کند، که دین مهرپرستی در اوایل سال‌شماری میلادی امپراتوری روم و تمام اروپای باستان را تحت نفوذ کامل خود قرار داده، دین‌های کهن را از عرضه بیرون برآورد. در این دین صلاحیت و وظیفه‌های اهورامزدا ـ خداوند یکتا پره به اختیار مهر گذشت. در این دین مهر آفرندهٔ جهان، نجات‌دهنده و نیروی اساسی مبارزه به مقابل اهریمن معرفی می‌گردید. مهرپرستی در مسیر خود تا به اروپا عقیده‌های نجومی و ستاره شناسی کلده و بابل را به خود جلب نموده بود[۵].

محقق نامبردهٔ آئین مهر برای گسترش وسیع مهرپرستی در اروپا سه عامل مهم را ذکر می‌کند: سیاست امپراتوری روم به خاطر اشغال زمین‌های نو در شرق و در اطاعت نگاه داشتن اقوام گوناگون قلمرو پهناور امپراتوری، مهاجرت‌های مختلف، در مقیاس وسیع ارتش در سراسر منطقه گستردهٔ دولت، که در حدود قطعه‌های آسیا و اروپا قرار داشت[۶].

---

۱. پورداود. یشت‌ها، ج۱، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۰۶
۲. همان‌جا، ص ۱۰
۳. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۵۵
۴. رضی ه. آئین مهر، ج۱، ص ۲۷۴
۵. همان اثر، ص ۴۰
۶. در همان جا، ص ۲۷۴

در آغاز انتشار دین مهر در سده‌های آخرین هزارهٔ یک تا میلاد قیصران روم به دین‌های آریایی مناسبت گوناگون و اکثراً خیرخواهانه داشتند. از دوران حکمرانی کمّداس (۱۸۰ـ۱۹۲) حمایه و پشتیبانی شدیدی از دین آغاز گردید. این قیصر رسماً به انجمن مهرپرستی وارد گردیده، در مراسم‌های پنهانی آن‌ها شرکت نمود. از زمان او بسیار کتیبه و سنگ‌نوشته‌های مهرپرستی باقی مانده‌اند. اورلیان (۲۷۰ـ ۲۷۵) آئین پرستش خورشید شکست‌ناپذیر را به مرتبه رسمی درآورد. در سدهٔ ۳ چند قیصر روم کوشیدند، تا سرنوشت تاج و تخت را با مهراب دین مهر با هم بپیوندند. اورلیان هم در طول زمامداری کوتاه خود کوشش کرد، که در تمام سرزمین‌های تحت فرمان امپراتوری یک دین رسمی را رایج نموده، همه دین‌های موجوده را با هم متحد نماید. مهرپرستی با وجود آنکه در اروپا شکل و نمودهای جدید به خود گرفت، اما محتوای آسیایی خود را کاملاً حفظ نموده بود. فرانس کومن در این مورد می‌نویسد: «با در نظر گرفتن اثرات یونانی، مشاهده می‌کنیم، که آئین آریایی هیچ گاه به پذیرش آرمان‌های یونانی تن درنداده و فرهنگ آریایی یونانی‌مآب نشد، بلکه تا اندازهٔ محدودی در موقعیت معینی از زمان یونان بود، که تسلیم به آریایی‌مآبی شد»[۱]...

صرف نظر از آنکه در اطراف مهر خداوندان مختلف محل‌های گوناگون اروپا جمع شده، در برابر او قرار گرفته بودند، جنبه‌های بهترین شرقی این خداوند توجه پیروان را بیشتر جلب می‌نمود. آئین مهر در طول قرنها در شرق، بخصوص در آسیای کوچک ساختار، مراسم‌ها، تشریفات و نظم و ترتیب مشخصی به وجود آورده، وارد اروپا گردیده بود. با وجود آنکه مراسم آن پنهانی برگزار گردیده، بسیار عنعنات و سنت‌های آن دارای رمز و کنایه‌های شرقی بود، آن‌ها با طبیعت و نهادهای غربی سازگار افتاده، کوشش، جد و جهد، تلاش و ماهیت زندگی همان دورهٔ مردم اروپا را منعکس می‌کردند.

فرانس کومن آئین مهرپرستی را آئین گستردهٔ بدعت، نوآوری، روح‌بخش، جنبش فکری بسیار پرتوان نامیده، به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد: «همچنین از جهت دیگر، در امپراتوری روم، اکثر خدایان مزدایی ناچار با رخت و شمایل و پوشاک خدایان آلیمپ نمایش داده می‌شدند، در حالی که تبار اصیل آریایی

---

۱. رضی ه. آئین مهر، ج ۱، ص ۴۰

داشتند». دربارهٔ تأثیرناپذیری و تغییرناپذیری تمدن وارده به اروپا می‌گوید: «هر گاه برای این خدایان و مقدسان تازه قالب‌های نوفکری، بیان هنری سازگار و جدیدی طراحی می‌شد، جهت عرضه محتوای نوین همه چیز فراهم بود. اما دو سبب سدی جهت این شکوفایی را فراهم آورد. یکی رفاه و ثروت فراوانی، که از نیاگان باستانی میراث برده بودند و آن خود بدون نیاز و نوجویی راه تقلید را هموار می‌کرد، دیگر آنکه هنر همچون کالایی عرضه می‌شد، که مشتریان آن را از فروشگاه‌ها به طور آماده تهیه می‌کردند و این راه هر نوع تلاش و کوششی را در نوآوری هنری مسدود می‌کرد»[1].

مهرابه یا معبد محل گردهمایی پیروان دین مهرپرستی و جای برگزاری مراسم و تشریفات مختلف مذهبی بوده، جای، وسایل و اشیأ و موقع آن دارای رمز و کنایه مخصوص می‌باشد. پرفیری در کتاب خود از شخصی با نام آبلوس نقل کرده است، که مراسم عبادت برای میترا را در غارهای طبیعی انجام می‌داده است. چنین غار–مهرابه در بسیاری از منطقه‌های اروپا در فرانسه، آلمان، یوگاسلاوی، ایتالیا، رومانیا، انگلستان، میان رودان، ایران و غیره کشف شده است. اکنون در میان کوهستانهای بین مشهد و نیشاپور غاری بی نام غارمغان در دیهٔ مغان وجود دارد.

در داخل یا نزدیک غار باید آب جاری باشد یا چشمه‌ای موجود باشد. نسبت این که در همه جای غار طبیعی پیدا نمی‌شد، پیروان با نظرداشت موجودیت آب روان، زیرزمین‌ها بنیاد کرده بودند. کوشش می‌کردند، که غارهای زیرزمینی را در شکل غارهای طبیعی بنیاد کنند. کشفیات و مأخذهای باقی‌مانده نشان می‌دهد، که اشخاص والامقام چنین مهرابه‌ها را در زیرزمین خانه‌های مسکونی خود می‌ساختند.

در درآمدگاه و پلکانهای فرآمد طوری بنیاد می‌شد، که به آن نور و روشنایی داخل نگردد. یکی از شرطهای مهرابه تاریکی و ظلمت آن بوده، به تالار اساسی آن درب و روزن‌های گذاشته نمی‌شد. از همین جهت تارتولیان در کتاب خود با نام «تاج» تعجب کرده بود، که خداوند نور را در معبدی پرستش می‌کنند، که واقع در زیرزمین تاریک است[2]. دهانه در ورودی را هلال‌شکل و خرد به تقلید غارهای

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۲۴۴–۲۴۵
۲. رضی ه. آئین مهر، ج۱، ص ۲۷۴

طبیعی می‌ساختند. پیش از تالار اساسی، که در آنجا مراسم و گردهمایی‌ها دایر می‌گردید، خانه‌ای قرار داشت، که برای نگهداری اسباب و آلات نماز و پرستش پیشبینی شده بود. پیروان دین پیش از وارد شدن به تالار در همین خانه لباس خود را عوض کرده، لباس و پوشاک مخصوص خود را می‌پوشیدند. در دو طرف تالار خانه‌های گوناگونی موجود بود. بررسی مهرابه‌های کشف شده نشان داده‌اند، که ترتیب و تنظیم چنین خانه‌ها در تمام مهرابه‌ها یکسان است[1]. عرض تالار طولانی بوده، در دو جانب آن از سنگ نشستگاه‌های پرنقش و نگار نهاده می‌شد. در مهرابه آستیه در ایتالیا زیر تالار دارای نقش و نگارهای رمزی بود و روی نشستگاه‌های سنگی سنگ‌های دراز، زیرسری یا زیردستی و تکیه‌گاه‌ها گذاشته شده بود، که اکثراً به آن تکیه کرده، غذای مقدس تناول می‌کردند. در آخر تالار مهراب مخصوصی قرار داشته، در دیوار مقابل آن تصویر از طرف مهر قربانی شدن گاو نقاشی گردیده بود. از مشاهدهٔ مهرابه‌ها به چنین خلاصه آمدن ممکن است، که مقصد اساسی بنای مهرابه توسط نقاشی یا حجاری به وجود آوردن صحنه قربانی گاو توسط میترا است. اکثراً نقش خدای میترا از سنگ مرمر و با رنگ‌های گوناگون زینت داده می‌شد. هنر زیبای مهرپرستی در همین حجاری‌ها، نقاشی‌ها و موزائیک باقی مانده است.

در دو سوی مهراب دو آتشدان قرار داشته، دارای آتش مقدس فروزان بوده است. پس از در درآمد در پایان تخته‌سنگ متوسطی نهاده می‌شد، که شکل رمزی داشته، دارای شکل صدف یا گل نیلوفر بود و در آن مراسم‌های ویژه‌ای انجام می‌گرفت. سقف مهرابه از تصویرهای گوناگون مهر پوشیده می‌شد، که اکثراً از جانب مجسمه‌سازان و نقاش‌های مهرپرست انجام می‌گرفت. نزد مهرابه پایه‌هایی می‌گذاشتند، که روی آن‌ها مجسمه‌های ایزدان یاور مهر، که دردست مشعله فروزان دارند، نهاده می‌شد. در پیش مهرابه استودان می‌گذاشتند یا گودالی حفر می‌کردند، که در آن جا استخوان چارپایان قربانی‌شده را می‌ریختند. مهرابه‌های مشهور، که تصویرهای فراوان دارند، بزرگ‌ترین بوده، بیشتر در قلمرو روم باقی مانده‌اند[2]. اکثراً حدود و اندازهٔ مهرابه چندان وسیع نبوده، گنجایش تا صد نفر را دارند. به نظر

---

۱. همان جا، ص ۲۷۵

۲. رضی ه. آئین مهر، ج۱، ص ۲۷۵

چنین می‌رسد، که هنگام زیاد شدن تعداد پیروان آن‌ها از پی ساختن مهرابه‌های جدید می‌شدند.

وندیشمن و گیگیر محققان معاصر در اثر خود «دوره اوستا» دربارهٔ آداب، راز و نیاز و عبارت آئین مهرپرستی حکایتی را در کتابی تحت عنوان «سیاحتنامه فیساغورس»، که پس از فیلسوف معروف از جانب پیروان او در قرن‌های بعدی تألیف شده است، مورد بررسی قرار داده‌اند.

در این کتاب فیساغورس، که در قرن ۴ـ ۵ تا میلاد زندگی کرده است، با راه‌بلدی زبرتاس[۱] به معبد زیرزمینی میترا می‌رود[۲]. با وجود آنکه این کتاب و حکایتی، که آورده می‌شود، جعل و ساخته است، ولی برای درک همه‌جانبه رسم و اداب مهرپرستی در اورپا و تحقیق و مقایسه جالب توجه می‌باشد. در این حکایت از زبان فیساغورس چنین آورده شده است: «در بیرون شهر به داخل غار تاریک حاضر شدم. از غرابت تعیین این محل برای برپا داشتن جشن درخشنده‌ترین ستارگان (خورشید، مهر) متعجب بودم. با چند نفر تماشابینان به درون رفتم. از پیش چشمم آن قدر عمل، شعار و مراتب ستایش گذشت، که خاطرهٔ درستکار من توانایی بیان آن را ندارد. واقفان اسرار را دیدم، که در اطراف چشمه آب روان بدن را می‌شستند و پاکیزگی روان و خرد را از یزدان درخواست می‌کردند (مهریشت بند ۱۲۲). زردشت[۳] وظیفه پیشوای مذهبی را به جا می‌آورد و علامت زوال‌ناپذیر بر سینه حاضرین می‌گذاشت[۴].

ضمن به دست آمدن این مرتبه در چهرهٔ آن‌ها غروری به وجو می‌آمد. هر یکی نانی خورده، آبی آشامیدند. این نشانه ورود یا مرز مرور به حیات جدید بود، طوری‌که خورشید سال نو را به جهانیان و جهان می‌گشاید. حاضران همین حادثه را در سرود یزدانی و دعاها خوانده تصویر می‌کردند. یک نفر روحانی، که زیردست او را زاغ مقدس می‌نامیدند، در نوگ تیغ تاجی آویخته، به آن‌ها تقدیم کرد، قبول نکردند و با لحن مخصوص گفتند: مهر تاج من است. در داخل دخمه مرموز به تشخیص نمایندهٔ مهر موفق شدم، آن مجسمه نبود، بلکه جوانی بود دلیر و

---

۱. بسیاری از محققان زبرتاس را همچون زردشت معرفی کرده‌اند.
۲. سیاحتنامهٔ فیساغورس. ترجمه ی. اعتصامی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۶
۳. در اصل زبرتاس است.
۴. مُهر مِهر

زیبا، که بالای گاو نشسته، شمشیر آریس به دست گرفته و آن اشارت مخصوصی بود به آفرینش. شاه را به صورت شیری دیدم[1]، که زنبوری در دهان داشت. گروه درباریان در صورت عقاب، شاهین، سگ و کرگس از پشت وی حرکت می‌کردند[2]. محبوبه‌های شاه وارد شدند، همه نقاب کفتار بر چهره و به همین اسم نام برده می‌شدند. همه از آزمایش و امتحان گذشتند. راه تاریک و پرپیچ و خم را به مشکلات پیمودند. روی پاره‌های برف یخ ساخته پای برهنه راه رفتند. به دوش عریانشا پانزده چوب زده شد، که نامش تازیانه مهر یا آفتاب بود.

به کمک جامه پشمین خویش، که مانند جامه حاضرین بود، توانستم به پیکر مقدس میترا نزدیک شوم، تا که چگونگی کار او را دریابم. خدای جوان، نامش یگانه جاوید است، می‌کوشد تا گاو نر زورمندی را تسلیم کند و بکشد. تاج آریایی مثل افسر شاهان در سر، نیم‌تنه کوتاه و زیر آن جامه فراخ آریایی در تن و به ساز جنگی آریایی مسلح. گویا بالاپوشی در تن وی مشاهده کردم. دو پیکر دیگر همراه او، اگرچه همان جامه را داشتند، اما از جامه روئین محروم بودند. یکی از این دو یاوران مشعل افراشته به سمت بالا و دومی مشعل واژگون (سر پایان) به دست گرفته بودند. جنسیت آن‌ها معلوم نبود. گفتند، که آن اشارتی به سلسله نسل‌ه است. از گلوی گاو مجروح چند قطره خون جاریست. اطرافیان آن را برای من چنین معنی کردند: ژاله آسمان[3]. نیکوتر و جذابتر از همه، رسم و قاعدهٔ سوگندیست، که هر مرد و زن آن را ازیاد می‌خوانند و مهر را مخاطب قرار داده چنین می‌گویند: «برای افزایش شمارهٔ آفریدگان خردمند، که زمین را معمور و مسکون می‌دارند، سوگند یاد می‌کنم. برای کشتن هر حیوان زیانکار[4] سوگند یاد می‌کنم. برای شخم کردن، زراعت زمین، رویاندن درخت میوه سوگند یاد می‌کنم. برای جاری کردن آب خنک در زمین خشک و ساختن یک راه سوگند یاد می‌کنم. اگر در اثنای زندگی این فرض‌های مقدس را انجام ندهیم، راضی هستم، که پس از مرگ از جایگاه نیکبختان رانده شوم. دانستم، که زردشت (زبرتاس در نظر داشته شده است) از روی خواهش و موافقت با میل شاه و اتباع وی آزمایش‌های حقیقتاً

---

۱. در پایان عنوان و مقامات روحانی مهرپرستی آورده شده‌است.
۲. اشاره به مرحلهٔ هفتگانهٔ پیروان است، که هر یکی نقاب جانوری را می‌پوشید.
۳. کنایه ازطلوع و غروب افتاب
۴. از خون گاو مقدس، که بر زمین جاری می‌شود، تمام موجودات پدید می‌آیند.

بزرگ را در حق آنان روا نداشته است. درباریان و زنان نازپرورده را[1] چهل روز از طعام‌های لذیذ بازداشتن، مدت دو روز تازیانه زدن، بیست روز روی توده‌های برف راه رفتن، ناگهان در میان چند آتش شعله‌ور قرار گرفتن کار بش دشوار بود[2].

از جملگان هیچ کس به درجات هفتگانه سیاره‌ها نایل نگردید و به مرتبه آخرین کمال نرسید. برای ختم مراسم موافقت کردند. شاه و مقربان حضرت پس از آگاهان اندکی بادهٔ آمیخته با آب در قدح زرین بیضوی آشامیدند. مرا اجازت دادند، نزدیک رفته، این ساغر ظریف را تماشا کنم. در میان نقش‌های مختلفه آن برزگر نیم‌لخت و به عبارت بهتر، خدایی چون پریپ[3] مشاهده کردم، که مثل مرد نیرومند و قوی‌جثه در زمین بزر افشانی می‌کرد.

با نظام و ترتیبی، که از روی احترام و احتشام مذهب است، از دخمه خارج شدند. مردم با پارهای بلور (شیشه‌ای) در دست در بیرون منتظر بودند. جوان زیباچهره ای سوار اسپ سفید، با بادبزن پردار در دست راه را باز کرد. جمعیت به دنبال او رفتند و پاره‌های بلور را به سوی او انداختند. این رسم دیرینی بوده است، که معنای آن جز به عارفان رموز و حقایق به دیگران پوشیده است. در موسمی بودیم، که زمستان به پایان رسیده بود، اما در چند ناحیه سپاه دی بر مقدم زیباترین فصلها حمله می‌کرد. ایرانیان در نماز و مناجات به میترای سه‌گانه توجه داشتند. همین طور، گاه روشنایی و حرارت و زمان را، که دهش‌های آفتاب است، اراده می‌کنند و گاه دانش، توانای و نیکوکاری، که از خصلت‌های ارجمند طبیعت است، می‌ستایند. رقص‌هایی، حکایت‌کننده از حرکت‌های سالانه و روزانه آفتاب بود، جشن مقدس به انتها رسید، اما نه مثل هیئوپولس، که من در ساحل نیل دیده بودم و در آن جا ساعت‌ها و فصل‌ها را مجسم کرده بودند»[4].

پیش از این حکایت، هنگامی که زبرتاس فیساغورس را به جشن میترا دعوت می‌کند، سخنانی می‌گوید، که برای درک نمودن جنبه‌های دیگر دین مهرپرستی کمک می‌کند. زبرتاس می‌گوید: «فیساغورس گوش کن، اگرچه من به تو بعضی

---

۱. در آئین مهرپرستی زنان شرکت نمی‌کردند.
۲. آزمایش‌هایی که برای پیروان معین شده بود.
۳. خدای کشتزارهای یونان قدیم
۴. سیاحتنامهٔ فیساغورس. ترجمهٔ ی.اعتصامی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۶-۷۶

سخنان را گفته نمی‌توانم[1]، اما از دعوت تو به جشن باشکوه دریغ نمی‌کنم. اگر قوم‌های بیگانه در عین مقایسه این جشن با جشن‌های خویش بخواهند جریان آن را به صورت دیگر تصویر کنند، تو گواه ما خواهی بود. تا سه روز برای دیدن آئین مقدس میترا مهیا باش. این جشن تو را خرسند خواهد کرد. من در آن جا برگشت آیندهٔ آفتاب و بلندی گذشتن آن را از برج حمل به برج تور، که نشان تازگی طبیعت است، تقدیس می‌کنم. دخمه میترا نمایندهٔ جهان است. اشیایی، که در آن جا در فصل‌های ثابت از یکدیگر نهاده شده، رموز اقلیم‌ها و عنصرها را به تو معرفی می‌کنند...»

با وجود آنکه کتاب پس از چند سده پس از مرگ فیساغورس تألیف شده است، بازگوی تفصیلات نکته‌های مهم مراسم نماز و قربانی در مهرابه آئین مهرپرستی می‌باشد. چون از دین مهرپرستی در اروپا غیز از سدها مهرابه، مجسمه، تصویر مجسمه، نقش و نگار و منظره دیگر مأخذ مکتوب باقی نمانده است، بعضی نکات تصویرهای فیساغورس تا به حال ناروشنند.

آئین میترا آئین اسرارآمیز بوده، هر عمل رسم و آئین‌های آن دارای محتوا و رمزهای گوناگون می‌باشد. جالب است، که پیروان آن نیز سر و اسرار این دین کهن را پیگیرانه و با اصرار حفظ می‌کردند و اسرار عمدهٔ آن فقط برای آنانی که تا به درجه عالی پیشرفت می‌کردند، معلوم می‌گردید. اگر از یک سو، با از بین رفتن و نابود گردیدن آثار مکتوب مهرپرستی در اروپا مناسبت آشکارا خصمانه روحانیان دین مسیحی سبب شده باشد، از جانب دیگر خود نظام پوشیده و سری اصل‌های مهرپرستی سبب شده است، که اخبار مفصلی دربارهٔ بسیاری از جنبه‌های این آئین کهن باقی نماند. تنها چیزی که دربارهٔ جریان مهرپرستی در این منطقه به ما معلومات می‌دهد، صدها اثر نقاشی، مجسمه‌ها، تصویرها و منظره‌های گوناگون واقع در مهرابه‌ه است[2].

از روی نقش‌ها و تصویرهایی که امروز در کشتن گاو در موزه‌های ممالک اروپا حفظ و نگهداری می‌شوند، تفصیلات ماجرای گاو و کشته شدن آن چنین است: گاو در چراگاهی با آسودگی می‌چرید. ایزد مهر وی را غافلگیر کرده،

---

۱. جشن و مراسم‌های مهرپرستی بطور نهانی و سری برگزار می‌شدند.
۲. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۱

شاخ‌های وی را گرفت و به پشتش سوار شد. حیوان از این عمل خشمگین شده، به دویدن شروع می‌کند. مهر با دلیری از شاخ‌های استوار او گرفته، وی را خسته کرد و گاو خسته را، که پای پیشش را به شانه گرفته بود، به غاری برد. گاو پس از مدتی فرصت مناسب یافته به چراگاه نخستین خود گریخت. خورشید به یاری مهر شتافته، زاغ پیک خود را به نزد وی روان کرد و محل چراگاه گاو را نشان داده، ضرورت قربانی گاو را تأکید کرد. مهر دستور قربانی کردن گاو را پذیرفته، با سگش سلونس گاو را دنبال کرده، به غار برد و با یک دست بینی حیوان را بالا کشیده، با دست دیگر کارد را در پهلوی پایانی گردن وی فرو برد[1]. در همین جا ماجرای جالب‌ترین مهر آغاز گردیده، صحنه پربار آفرینش آغاز می‌شود. از قطره‌های خون گاو رستنی و گیاهان سبزیده، روی زمین را پوشانید. از حرام‌مغز او گندم، از جسم او آفرینش‌های دیگر پدید آمد. اهریمن یاوران خود را فرمان داد، که جسم او را زهرآلود کرده، منشأ زایندهٔ زندگی را آلوده نمایند. ولی آن‌ها نتوانستند به جریان معجزهٔ آفرینش ممانعت نمایند. نطفه گاو به وسیله ماه جمع آوری و پاک شده، به حیوانات و جانوران مبدل گردیده، در روی زمین انتشار یافتند. خلاصه این روایت عبارت از آن است، که عمل قربانی گاو، حیات سودمند و زایندگی و فزایندگی را در روی زمین انتشار داده است[2].

در اساس اسطورهٔ مهرپرستی مترا پس از کشتن گاو مراسم دینی و ضیافت گزرانیده، با گردونه خورشید به فراز آسمان سعود می‌کند. طبق روایت، وی هنگام رستاخیز به عنوان نجات‌دهندهٔ[3] انسان به زمین خواهد برگشت. مترا در آسمان رهنما و هدایت‌کنندهٔ مؤمنان بوده، ارواح پیروان خود را از هفت سپهر یا فلک عبور می‌دهد. در هر فلکی آن‌ها یکی از عناصر فانی را از خود دور کرده، به فلک هشتم، که روشنایی بی‌پایان و محل و جایگاه اهورامزدا هست، وارد می‌شوند.

مراتب سیر سلوک مریدان و پیروان دین مهرپرستی نیز از هفت مرحله عبارت بوده، در هر مرحله آن‌ها از آزمایش‌ها، که دارای سختی‌ها، مشکلات و شکنجه‌ها بود، می‌گذشتند. این هفت مرحله مقام یا منصب و شرایطی، که هر مهرپرست از

---

۱. در اوستا گاو نخستین را اهریمن به قتل می‌رساند. (بندهشن، ت، ۱۳۷۸، ص ۶۵). ولی ادامهٔ مسئله با دین مهرپرستی همگون بوده، از بدن گاو جملهٔ آفرینش پیدا می‌شود.

۲. رضی ه. آئین مهر، ج۱، ص ۳۰۵-۳۰۶

۳. در اوستا سُشیانس است. اما در این جا به حضرت عیسی پیغمبر مسیحی شباهت کامل دارد.

مقام اول به مقام بعدی چه گونه ارتقا می‌یافت و در هر مرحله‌ای چه وظیفه‌ها و عمل را انجام می‌داد و چگونه در هر یکی از آن‌ها روح و روانش را پاک و تصفیه می‌کرد و از سر و اسرار دین آگاه می‌گردید، برای ما در این باره اخبار خیلی ناچیزی موجود است.

باید ذکر کرد، که آن چه تا به روزگار ما دربارهٔ آئین مهرپرستی رسیده، به زبان یونانی بوده است[1]. در نام‌گذاشتن به این مقام‌ها نیز زبان یونانی استفاده شده است.

مقامات هفتگانه مهرپرستی از مراحل زیرین عبارت است: مقام اول زاغ[2] یا کلاغ است. آن را پیک هم می‌گویند، زیرا او پیک میان مهر و آفتاب است. بر مبنای اخبار پرفیری این مقام خدمت‌گزاران مهرابه یا معبد بوده است. کسانی، که می‌خواستند در زمرهٔ پیروان آئین مهرپرستی شامل گردند، پس از اجرای مراسم «کارووینه» تحت نظر پدر مقدس به جمله مؤمنان پذیرفته شده، نام کلاغ مقدس را دریافت می‌کردند. از این هنگام آن‌ها در مهرابه لباس ویژه‌ای این مرحله را پوشیده، نقاب کلاغ را به سر می‌کردند و در جریان مراسم و تشریفات به صدا و ادای حرکات این پرنده تقلید می‌نمودند. مرحله کلاغ مرحله پایان‌ترین آئین مهرپرستی بوده، از روی تصویرهای باقی‌مانده هنگام مجالس در وقت صرف طعام مقدس به مهمانان و پیروان خدمت می‌کردند.

مقام دوم کرگس بود. این مرحله را خاص مستوران و پوشیدگان می‌دانند. آن‌ها هنوز حق شرکت در مراسم‌های مذهبی را نداشته، در مرحله تعلیم و تربیت می‌باشند. در این مرحله اصطلاح نیمف (Nymphe) زیاد استفاده گردیده، وظیفه آن‌ها ناروشن است. نقش و تصویرهایی که از این گروه پیدا شده، فقط در زیر نقاب و چهرهٔ پوشیده هستند. جنسیت آن‌ها نیز تشخیص نمی‌شود. ولی علامت‌های جداگانه از جنس مذکر بودن آن‌ها گواهی می‌دهد. این اصطلاح مفهوم همسر یا زوجه را می‌دهد. ولی طوری‌که معلوم است، در دین مهر و مراسم مذهبی مهرپرستی زنان شرکت نداشتند. بعضی دانشمندان چنین عقیده دارند، که همسران کسانی هستند، که از اسرار دین و رموز آن آگاه گردیده، به وسیله پدران مقدس با مهر پیمان می‌بستند و این عهد و پیمان کنایه عرفانی از خداوند و بندهٔ مقربش

---

۱. رضی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۴، ص ۲۰۵۶

۲. این پرنده دو نوع است. آنکه پرهای سیاه و سفید و منقار سیاه دارد، کلاغ، شورنول یا زاغ الا است، که کشتن آن حرام است، آنکه کاملاً سیاه است و تابستان به منطقه‌های سرد می‌رود، ذبح آن حلال و آن زاغ می‌باشد.

می‌باشد[1]. این مرحله سلوک مهرپرستی با یکی از درجه‌های سلوک در تصوف شباهت دارد، که با اتحاد خالق و مخلوق تعبیر می‌شود. در این مرحله پیروان خود را وقف مهر می‌کردند. آن‌ها اکثر وقت خود را در مهرابه سپری کرده، همه کارها به وسیله آن‌ها اداره می‌گردید. هنگامی که در مهرابه‌ها سرودهای دینی خوانده می‌شد، ظاهراً گروه سرایندگان و ساززن‌ها از جمله همین نیمف‌ها بودند. در پایان سرود صدای زنگ ناقوس بلند می‌شد. اصل نواختن زنگ و ناقوس از سنت‌های زردشتی بوده، یکی از مراسم مذهبی که هنوز هم در آتشکده‌ها انجام می‌گیرد، نواختن زنگ می‌باشد. به گفته ترتولین اوج مراسم هنگام صرف طعام و مشروب مقدس صورت گرفته برای نشان دادن اوج تشریفات زنگ می‌نواختند. صرف طعام و مشروب مقدس در اوستا نیز آمده، که در آن نان مقدس ـ درَونه و شراب ـ هئومه نامیده می‌شود.

مقام سوم سرباز نام دارد. در مهریشت اوستا مهر فرشته شکست ناپذیر جنگ است. سربازان و دلیران در میدان جنگ از او یاری می‌جویند (بندهای ۷۶ـ۷۸). پیروان آئین مهرپرستی نیز به پیروزی و غلبه خود معتقد بودند و باوری داشتند، که مهر و یارانش همیشه در کنار آن‌ها در نبرد می‌باشند و آن‌ها را به پیروزی نایل می‌گردانند. رقیبان آن‌ها از حشمت و هیبت این خدا به ترس و هراس می‌افتادند.

طوری‌که ف. کومن ذکر می‌کند، چون اصل و بنیاد آئین مزدایسنا روی پایه اخلاق بنا نهاده شده است، اساس دین مهرپرستی نیز مبتنی در اخلاق می‌باشد[2]. از این رو، سربازان مهر نیز بر دو جبه اخلاقی می‌رزمیدند: برای حفظ وطن و کشور و علیه نیروهای بدگوهر اهریمنی.

رسماً وارد گردیدن به طبقه سربازی دارای تشریفات و آزمایش‌های زیادی بود. در همه مهرابه‌هایی که کشف شده است، گودالی در شکل تابوت دیده می‌شود. داوطلبان را لازم بود، که به گرسنگی، ظلمت و هول و هراسی، که پدید می‌آمد، صبر و تحمل و بی‌باکی و ناترسی نشان دهند. سرباز در این جا باید مدتی بی‌حرکت می‌خوابید و وقتی که به او در نوگ شمشیر خون‌الود تاجی را می‌داند، می‌پذیرفت، ولی آن را به سر نگذاشته، روی سینه قرار می‌داد و می‌گفت: «مهر تاج من است».

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۱
۲. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۴۵

غیر از این آن‌ها در شرایط سختی می‌بایست با گرگ بجنگند، وقتی که دست‌هایشان را با رودهٔ جوجه بسته، به آب می‌انداختند، لازم بود، تا با دست بسته کاری کنند، که خود را نجاد دهند، مدتی با پای برهنه روی برف و یخ قدم زنند، گرسنگی و تشنگی طولانی را تحمل نمایند. وقتی که آنان از چنین آزمایش‌های شدید می‌گذشتند، واقعاً گذشته خود را فراموش کرده، به سرباز سرسپردهٔ خانوادهٔ مهر مبدل می‌گردیدند. آن‌هایی که از تمام آزمایش‌ها گذشته بودند، در پیشانیشان مُهر مهر داغ کرده می‌شد. پس از داغ پیشانی مراسم سوگند انجام می‌گرفت، که آن را سکرمینتوم می‌گفتند[1]. پیروانی که از تمام آزمایش‌ها می‌گذشتند، صاحب مسؤلیت و وظیفه دانسته می‌شدند.

مقام چهارم شیر است. دربارهٔ مقام و وظیفه‌های شیر اخبار ناچیز است. آنچه معلوم است، عبارت از آن می‌باشد که شیر با آتش رابطه‌ای دارد. منظرهٔ نقش‌ها و مجسمه‌های باقی‌مانده از آن حکایت می‌کنند، که شیر با مهر نزدیک است. در این منظره‌ها شیرها در حال خدمت کردن، توزیع هدیه، تحفه‌ها و غیره ترسیم شده‌اند. مرحله شیر یا شیرمردی نیز دارای یک سلسله آزمایش‌ها و امتحان‌ها بود، ولی در آن اکنون دشواری‌ها و شکنجه‌های بدنی وجود نداشتند. در این مرحله پیروان باید نیرو و تکاملات معنوی، شایستگی‌های اخلاقی، وسعت فکر، وحدت ذهنی، فهم اسرار و دیگر خصلت‌های بهترین معنوی نشان می‌دادند. چون شیر با آتش رابطه دارد، مطابق روایت مهرپرستی که با اسطورهٔ زردشتی کاملاً مطابق است، در پایان جهان سوختار یا آتشسوزی بزرگی برپا می‌شود. در این آتشسوزی ناپاکان سوخته ناپدید می‌شوند، ولی پاکان، گویا در آب مصفایی شستشو می‌کنند. ظاهراً شیر در این مراسم نقش معینی را اجرا می‌کند.

مرحله پنجم پارسایی گفته می‌شود. این مرتبه مفهوم رمزی داشته، کنایه از طبیعت، رستن گیاه‌ها، نشان آزادی و آزادگی بوده است. کسانی که به این مقام می‌رسیدند و به سرشان کلاه فریگیایی، که خود خداوند مهر بر سر داشت و کنایه از آزادی و آزادگی بود، می‌پوشیدند. نشان مخصوص دیگر مرتبه پارسایی ماه هلال و داس بود، که هردو به درو و دروگری رابطه دارد. چون با قربانی گاو، گیاهان و نباتات سرسبز می‌شوند، پارسایی با داس رستنی‌های خوردنی را درو

---

۱. رضی ه. آئین مهر، ج۱، ص ۵۶۹

کرده، برای تأمین زندگی انبار می‌کند. با عسل پاک کردن دست کنایه از وجود خیر و برکت و ثروت و نعمت در وجود آریاییان بود. ماه، طوری‌که در اوستا و سرچشمه‌های پهلوی اشاره شده است، نگهدارنده و پراکنندهٔ گیاه‌ها و چارپایان است. در میان دهقانان تاجیک هنوز هم عقیدهٔ قدیمه پابرجاست، که نور ماه در نشوونما و حاصل‌بندی کشت‌زارها و میوه‌ها تأثیر می‌رساند.

مقام ششم خورشید نام دارد. در اوستا، به ویژه مهریشت، مهر و آفتاب یا خورشید با هم رابطه خیلی نزدیک داشته، متفق همدیگر هستند و نسبت قرابت آن‌ها مهر ظهور پرتو از نور خورشید معرفی شده است. خورشید به روم و یونان رفته، مشخصات خود را به خدای سول و هیلیاس تحویل نمود.

مطابقِ روایتی، که گذشت، مهر پس از تولید همه موجودات و عنصرها را رام کرد. بعداً با خورشید زورآزمایی کرده، وی را نیز به زیر فرمان خود آورد. طبق این اسطوره پس از کشته شدن گاو در مجلس ضیافت طعام مقدس، مهر و سول (هیلیاس) همراه گروه پیروان طعام مقدس از خون گاو را تناول کرده، بعداً با محور خورشید به آسمان عروج کردند.

مقام و منصب هفتم مرتبه عالی‌ترین پیروان آئین مهرپرستی حساب می‌گردد. این مقام را با نام پدر (Pater) یا پدر پدران ذکر می‌کردند. بزرگ‌ترین منصب دین میسیحی پپه (پدر پدران) نامیده شده، روحانیان مسیحی نیز با این نام خطاب می‌شوند. در این جا باید گفت، که مقام پیر تصوف هم مثل پدر مهرپرستی با مفهوم «عقاب» شناخته می‌شد. «عقاب» عالی‌ترین مرتبه مهرپرستی بود. در «منطق‌الطیر» فریدالدین عطار سیمرغ یا عقاب به حیث بلندترین مرتبه تصوف می‌باشد[1].

هنگام بزرگ‌ترین مراسم تشریفاتی پدر لباس همگون مهر به بر می‌کرد و کلاه شکسته مهری به سر می‌نهاد و نشانه‌های معین‌کنندهٔ مرتبه عالی آئین را، که از عصا و حلقه عبارت بود، به دست می‌گرفت. او دانندهٔ اسرار، مرشد اعظم و روحانی بزرگ به شمار می‌رفت. همه کارهای مهرابه تحت نظارت او جریان پیدا می‌کرد، آدمان نو و پیروان جدید با رضایت وی پذیرفته می‌شدند. ارتقای رتبه زیر نظارت جدی او قرار داشت. چون نمایندهٔ مهر حساب می‌شد، مراسم‌های عالی دینی را شخصاً اجرا می‌کرد. صرف نظر از این در معبد برابری و برادری مستقر بود. در

---

۱. رضی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۴، ص ۲۰۶۲

مهرابه رتبه دولتی و مقام اجتماعی وجود نداشته، همه یکدیگر را «برادر» خطاب می‌کردند.

طوری‌که در پرده‌های نقاشی و تصویرها مشاهده می‌شود، پدر نیز در میان پیروان می‌گشت و به وی نیز با عنوان «برادر» مراجعت می‌کردند. عصا و حلقه، پدر و مهرابه نیز ریشه عمیق آریایی دارد. در فرگرد دوم وندیداد (بند ۶) اهورامزدا به جمشید نخستین پادشاه آریایی‌ها دو چیز تقدیم می‌کند، که سوره و اشتره نام داشته، همانا عصا و حلقه می‌باشد. عصا نشان سلطنت و فرمان‌روای و حلقه نشان حکمت، روحانیت و مهربانی است. به تعبیر دیگر، عصا علامت حاکمیت دنیوی و حلقه علامت حاکمیت روحانی می‌باشد. در دین مهرپرستی حلقه نشان مهر و وفا، عهد و پیمان، دوستی و برادری است. در مهریشت نیز فرشته مهر نگهبان عنصرهای ذکرشده می‌باشد. مطابق آن در اثنای بستن هر عهد و پیمان وی را به شاهدی دعوت می‌کردند (بند ۴۴ـ۴۵). کسانی که آن را می‌شکستند، از جانب مهر شدیداً مجازات می‌شدند. عهد و پیمان صرف نظر از آنکه با دوست بسته می‌شود یا دشمن، سخن مقدس خداوند است (بند۲). کسی که آن را ویران می‌کند، به غضب سخت مهر رو به رو می‌گردد (بند ۱۹). در روم نیز پیروان مهرپرستی هنگامی که پیمانی می‌بستند، به نشان عهد و وفا به یکدیگر حلقهای مبادله می‌کردند[۱].

در روم مهر تجلی خورشید بود. خورشیدپرستی در آن زمان با اندیشه‌های فلسفی سازگاری داشته، از جانب دیگر طلبات سیاسی قرن نیز آن را برای وسعت و گسترش قدرت امپراتوری وسیله سودمند حساب می‌کرد. خورشید از دیدگاه حرکت خود در قلمرو آسمانی، فرمان‌روا و سرور همه اجرام فلکی بود. پادشاهان روم، هنگامی که در قرن سوم میلادی ادعا کردند، که نمایندگان خداوند در زمین هستند، محض موقع خورشید را در نظر داشتند[۲]. از این جهت آن‌ها به خاطر دریافت رضای خاطر خداوند مهر به او ستایشگاه‌ها و مهرابه‌های بزرگ بنیاد می‌کردند. یکی از چنین قیصران مکرابی یا مکرابیوس (سال ۴۰۰) مقام مهر ـ خورشید شکست‌ناپذیر را چنین معین کرده بود: خدایان در مرحله واپسین به موجود یگانه، اما وظیفه‌های گوناگون خلاصه می‌شوند و همه نام‌ها و وظایفشان

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۵۵؛ رازی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۴، ص ۲۰۵۶

۲. مأخذ نامبرده.

در هیلیاس (خورشید) مجموع است[1]. چون در مملکت دین‌های مختلف عمل کرده، نابسامانی معینی ایجاد می‌کردند، آن‌ها به این وسیله تلاش داشتند، که در قلمرو امپراتوری بزرگ روم حکمرانی دین واحدی را تطبیق نمایند.

در اول قرن چهارم در روم محیط مساعدی فراهم گردید، که آئین میترا یا خورشید شکست‌ناپذیر به مرتبه خدای یگانه پذیرفته شود. ولی در سال ۳۰۶ به سر قدرت آمدن کُنستانتین (۲۸۵ـ۳۳۷) و از جانب او قبول گردیدن دین مسیحی موقع آئین مهر را دیگرگون ساخت. اختلاف و مقابل‌گذاری شدید دین مهرپرستی و مسیحی در همین دوره آغاز گردید. با وجود آنکه قیصر مذکور نسبت به همه دین‌ها و اعتقادات بی‌طرف بود، پیشرفت روزافزون آئین مهرپرستی متوقف گردید. ژولین اسپتات (۳۳۱ـ۳۶۳) برادرزادهٔ کنستانتین، که از جوانی شیفته هیلیاس خداوند آفتاب بود و خود را رسول و پیک ان می‌دانست می‌گفت، که خداوند وی را به این وظیفه منصوب کرده، رسالت آسمانی را به عنوان نمایندهٔ وی در روی زمین به او واگذار کرده است. وی آئین مهرپرستی را آئین یگانه و رسمی کنستانتینپال اعلان کرد. در سال‌های بعدی با وجود آنکه پادشاهان امپراتوری روم گاه مهرپرست و گاه مسیحی‌پرست بودند، تضاد و اختلافات دو دین شدیدتر و آشتی‌ناپذیرتر گردید.

همزمان با جلوس پادشاه مهرپرست جانبداران آئین نصرانی مورد قتل‌عام و تعقیب قرار گرفته، با آمدن قیصر نصرانی مهرپرستان به چنین حالت رو به رو می‌گردید. یکی از نویسندگان رومی همان زمان نوشته بود، که در زمان حکومت کنستانتین و بخصوص جانشیانان او هیچ کس جرئت آن را نداشت، که به آسمان نگاه کند، طلوع و غروب افتاب را ببیند. حتی دهقانان و دریانوردان، که کشت‌وکار و راه خود را از روی حرکت سیاره‌ها و آب و هوای آسمان اداره می‌کنند، با ترس و هراس به زمین می‌نگرستند[2]. در آخر قرن پنجم کلیسای مسیحی، بر رقیبان مهرپرست خود پیروز گردیده، به تعقیب شدید و نابود کردن نه تنها مهرپرستی، بلکه معبد، مهرابه و آثار مدنی خورشید شکست‌ناپذیر گذشت. هر چیزی که یاداور دین مهرپرستی بود، شکسته، غارت کرده و از بین برده می‌شد. به افادهٔ فرانس کوومن، کلیسا و تعصب مسیحیان چنان خشونت‌بار و بیرحمانه بوده‌است که بعضاً به آن

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۵۵؛ رازی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۴، ص ۲۰۵۶
۲. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۲۱۸؛ رازی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۴، ص ۲۰۵۶

باور کردن دشوار بود[1].

پیروان میترا برای محافظت مهرابه‌ها از آتش، نابودی و ویرانی در و دروازه‌های درآمدگاه‌ها را بسته، معبدهای اکثراً در غارها و زیرزمین‌ها قرار داشته را با سنگ و خاک می‌پوشانیدند و طوری نشان می‌دادند، که از چشم ناپدید باشد. چون آن‌ها می‌دانستند، که خشونت، انهدام و خرابکاری و قتل و کشتار وسعت پیدا می‌کند، آثار گرانبه‌ها و هنری مهرابه‌ها را به جای‌های دیگر انتقال می‌دادند. اما هنگامی که آن اثار پرقیمت، مقدس و نفیس را پنهان می‌کردند، اعتقاد داشتند، که عاقبت چنین دوران پرتهلکه و رنج پایان یافته، خداوندشان از نو رستاخیز خواهد کرد. مسیحیان می‌دانستند، که در آئین مزدیسنا و مهر برای آن‌ها یکی از بزرگ‌ترین و خظرناک‌ترین دیوها به شمار می‌رود، به خاطر آلوده کردن اماکن مقدس مهرابه‌ها، پیروان را نابود کرده، جسدشان را در آنجا باقی می‌گذاشتند[2]. بسیاری از مهرابه‌ها کاملاً ویران کرده شده، بیشتر آنان به کلیسا مبدل گردیدند.

چون در دوره باستان اکثر مردمان به طبیعت پیوند بیشتر داشتند، دین مزدیسنا و از جمله خدای مهر را به خود نزدیک قبول می‌کردند. ظاهراً خدای آفتاب آنان مانند مهر مضمون و معنی وسیع نداشته، آرزو و آمال آن‌ها را نمی‌توانست بطور باید و شاید بازگو نماید. مهر و محتوای معنوی آن به هر منطقه‌ای که رخنه می‌کرد، از حساب فضیلت‌های خدایان محلی غنی‌تر شده، نیرومندتر و تواناتر می‌گردید و در پهلوی آن‌ها اقامت می‌کرد و یا آن‌ها را برکنار می‌کرد. از همین جهت بود، که مکتب‌های مذهبی کلدانی‌ها و بابلی‌ها با اندیشه‌های اولیه مزداپرستی هماهنگی پیدا کرد.

همین گونه، اهورامزدا با بهال، که خدای آسمان بود، یکی شد. اریدوسوره اناهیتا با اشتر، که سیارهٔ زهره و فرشته موکل عشق بود، پیوست. میترا به شماش ـ خدای آفتاب مبدل گشت[3]. ولی میترا در اوستا فرشته خورشید نیست، وی فرشته فروغ است، که پیش از آفتاب ظهور می‌کند. میترهٔ آریایی همچنین فرشته نگهبان دادگری و عهد و پیمان بوده، از سوی شرق در بالای کوهسار پدیدار می‌گردید. در پانت (ترکیه معاصر) میترا را مانند انسان اسپ‌سوار تجسم کرده، به عنوان ایزد

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۲۲۰
۲. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۲۲۰
۳. همان اثر، ص ۳۲

یا فرشته موکل ماه ستایش می‌کردند. در محل‌های دیگر آسیای کوچک وی را در حالی که شلوار گشاد و پاچه‌بسته دارد، نشان داده، به خداوند اتیس برابر کرده بودند. در لیدی میترا اناهیتا با سبازیئوس ـ اناهیتا مبدل شد. به همین گونه، خدایان دیگر محلی این سرزمین‌ها در خدمت و پیرامون میترا قرار گرفتند[1].

وقتی فرشتگان و ایزدان دین مزدیسنا، به ویژه خداوند میترا به اورپا، از جمله به یونان نقوذ پیدا نمود، در کوه معروف آلیمپ، که باشگاه مقدس خدایان یونانی بود، دیگرگونی‌های کلی به عمل آمدند. در آن جا اهورامزدا با زئوس، بهرام (اوستایی ویریترغنه) با هرکلس، اریدوسوره اناهیتا با ارتیمس پیوست شدند. اما میترا در آن جا با هیلیئوس ـ خدای خورشید یونانی توأم شد[2]. اما چون میترا، دارای خصلتهایی، که بیانگر آرمان‌های توده‌های بیشتر مردم بود، پس از مدتی مقام برتر و ارجمندتری پیدا کرده، با نام میتریدت (مهرداد) معروف گردید. حالتی حکمران گردید، که در همه سوگندها و پیمان‌ها، که در تمام اقشار طبقات اجتماعی، در خانواده‌های فرمان‌روایان و اشراف دایر می‌گردید، نام میترا به زبان آورده شده، حضور او را درخواست می‌کردند. شاهان و فرمان‌روایان و سرلشکران وی را بخشندهٔ پیروزی و کامیابی و موفقیت می‌دانستند.

یکی از خصلت‌های متمایز خدایان شرقی از غربی عبارت از آن بود، که آن‌ها با چهره‌های انسانی تصویر نمی‌شدند. میترا آریایی در غرب مثل خدایان یونانی زمینه هنری پیدا کرده، در تمثال‌های گوناگون به شکل مجسمه، نقش‌های برجسته سنگی و معماری درآمد. طوری‌که ذکر گردید، این زمینه زمانی پدیدار شد، که در سدهٔ دوم پیش از میلاد پیکره‌تراشی از مکتب پیرگمان نقش میترا را در حالت کشتن گاو به وجود آورد و از آن پس این سنت چنان رواج پیدا کرد، که در بخش بالایی یا صدر هر مهرابه این نقش ترسیم می‌شد[3]. به بیان ف. کومن انتشار دین فرهنگ و فلسفه را نیز مجبور ساخت، که تعلیمات خود را با اعتقادات آئین میترایی هماهنگ کنند. در معبد و مهرابه‌های میترایی در روم مراسم آداب و نمازی را، که آئین مزدیسنا در زمان‌های قدیم اجرا می‌کرد، ستایش میترا را نگاه داشته بود. نوپردازی اساسی که در این جا صورت گرفت، عبارت از آن بود، که به

---

۱. همان اثر، ص ۳۸
۲. همان اثر، ص ۴۰-۴۱
۳. رضی ه. آئین مهر، ۲ ۲۲۹

جای زبان اوستایی و پهلوی، زبان‌های لاتینی و یونانی بعنوان زبان دینی خدمت می‌کردند[1]. در این جا باید ذکر کرد، که در موردهای جداگانه زبان‌های اوستایی و پهلوی استفاده می‌شدند. همین مسئله باعث شد، که مقداری از متن‌های کهن ایرانی در اروپا حفظ گردند.

ولی اصل دین مهر در زمان پیش از ظهور زردشت در دشت و سرزمین‌های پهناور آسیای مرکزی و میانه تشکل یافته، گسترش پیدا کرده بود. زردشت در گات‌ها (گات ۲۹) بطور علنی بر ضد قربانی گاو برخاسته، آن را برباد نعمت و فیض و برکت اجتماعی اعلان کرد. در این گات روح گاو نخستین قربان‌شده، به اهورامزدا ـ خداوند بزرگ مراجعت کرده، از مناسبت زشت آدمیان در زمین نسبت به حیوانات شکایت می‌کند و می‌گوید: «مرا برای چه آفریدی؟ که مرا ساخت؟ خشم، غارت‌گری، خصلت تند و تیز، گستاخی، دست‌درازی مرا یکسره احاطه کرده است».

این نکته نشان‌دهندهٔ آن است، که پیش از ظهور دین مزدیسنا گذشتگان ما پیروان دین مهر بود، مراسم اساسی آن قربان کردن گاو بوده است. در متن‌های کهن اوستا، که مربوط به زمان پیش از پیامبر آریاییست، دیده می‌شود، که پادشاهان، پهلوانان، ناموران به پیشگاه خدایان و فرشتگان گوناگون هزارها رأس حیوانات را قربان می‌کردند. زردشت نه تنها بر ضد دین بسیارخدایی مهرپرستی، بلکه خلاف مراسم منفی و ضررآور آن با تمام جدیت برخاسته، اجراکننده‌گان قربانی را دیو و شیطان می‌نامد و چنین می‌شمارد، که آن‌ها به مردم تباهی، ویرانی و خانه‌بردوشی می‌آوردند (گات ۲۴ بند ۸، ۹).

فرانس کومن انعکاس رسم و آئین‌های مهرپرستی را در شرایط همان زمان اروپا نتیجه‌گیری کرده، چنین می‌نویسند: «اکثر مراسم و مناسک بنیادی، که مشخصه آئین مترایی بومی بود، به نوعی که شناخت ریشه‌های آسیایی آن قابل تشخیص است. لباسهای نمایشی، نقاب‌های حیوانی، که در مراسم از آن‌ها استفاده می‌شدند، به سنت‌های بسیار کهن مرتبط است. مراسمی که در مهرابه‌ها اجرا می‌شد، بی‌گمان بازماندهٔ میراث بسیار دور است. آزمون‌های خیلی دشوار و پرخشونتی که منظور تشرف و اهلیت پیروان برقرار بود، یاداور مراسم خونین است، که پیروان با بریدن

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۴۶

و چاک زدن اعضای بدن انجام می‌دادند. و همین گونه می‌توان به این نتیجه رسید، که راز و رمزها و افسانه‌هایی، که میترا قهرمان آن‌هاست، از دورهٔ روزگار کوچی منشأ گرفته است. چنین مراسم و آداب روزگار دیرینه ای، که از ساختار زندگی جامعه ابتدایی استمرار یافته بود، زیر حمایت و اقتباس سامان‌یافته یزدان‌شناسی و نیز نظام پرداخته یک روش عرفانی و اخلاقی، که آئین میترایی بود، باقی ماند»[1].

نکته مهمی، که جلب توجه می‌کرد، عبارت از این بود، که سبب‌های شدت مناسبت دین مسیحی و مهرپرستی محض شباهت و مانندی اعتقادات و مراسم‌های آن‌ها بود.[2] پیروان هر دو آئین فعالیت، تبلیغ، مراسم و انجمن‌های خود را پنهانی انجام می‌دادند. قابل ذکر است، که پیروان هر دو آئین همدیگر را برادر خطاب می‌کردند. مراسم غسل، شستشو و طهارت کاملاً همگون بود. مبارزهٔ آنان با دیو و جن و ارواح خبیث، با ظهورات مختلف اهریمنی شباهت داشته، روز یکشنبه روز خورشید یا آفتاب برای هر دو روز مقدس و قابل احترام بود. قانون‌های سازمان‌دهندهٔ آن‌ها در جهت اداره و همبستگی پیروان، اخلاق و آداب، ترغیب پاکی، پرهیزکاری، مبارزه با هوا و هوس همسان بود.

چون مهر در اروپا تمام وظیفه‌های اهورامزدا و ثروت‌های معنوی دین مزدیسنا را در خود تجسم می‌کرد، اصول عمدهٔ آن را به دین مسیحی انتقال داد. رکن‌های آفرینش جهان، سرنوشت انسان، بهشت و دوزخ، پاداش و عذاب اخروی، طبقات زیرین و زبرین آسمان، دوزخ ـ مکان اهریمن، مبداء جهان، طوفان سنگین، پایان جهان، آتش‌سوزی هولناک، رستاخیز، داوری، تجدد جهان، عقیدهٔ وساطت بین انسان و خداوند، که یکی از نام‌های مهر در اوستاست، مقام پیامبر و رسول، روشنایی یا هاله اطراف سر عیسی مسیح، هم‌مانندی‌های مهرابه و کلیسا و غیره از جمله آن‌هاییست که آئین نوپرداز مسیحی از دین مهرپرستی به عاریت گرفته است[3]. تأثیر بی‌چون و چرای مهرپرستی را به دین مسیحی با مثال‌های گوناگون را تمام مأخذ خاطرنشان کرده‌اند[4]. محقق روس د.گ.ریدیر شام‌خورش‌های مشترک مهرپرستان را که با نان و شراب صورت می‌گرفت، روزه و شلاق‌زنی‌ها را یادآوری

---

۱. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۹۸

۲. ۲۵ ماه دسامبر شب درازترین داشته، آفتاب به برج جدی وارد می‌شود و سال نوین را آغاز می‌کند.

۳. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۱۹۸-۲۰۲

4. Васильев Л.С. История религий древнего Востока. - с. 64.

کرده، نوشته است، که حتی نشانه مقدس میترا با صلیب هشت‌گوشه دین مسیحی شباهت کامل دارد. به عقیدهٔ او میترایسم حتی تعلیمات دربارهٔ «آبستنی مقدس» را نیز دارا بود، که بعداً به دین مسیحی انتقال یافت[1].

دین مهرپرستی تا قرن ۵ در گوشه و کنارهای اروپا باقی مانده، در اثر مبارزهٔ شدید و آشتی‌ناپذیر کلیسای نصرانی تدریجاً ناپدید گردید[2]. مولف «دانشنامه ایران باستان» ۲۰ نشانه عمدهٔ دین مهرپرستی را، که دین نصرانی به عاریت گرفته است، برشمرده است[3].

فرانس کومن راجع به تأثیر آئین مهرپرستی به مسیحیت چنین نوشته است: «دین مسیح حتی شخصیت‌های مستعار و تمثیلی دایرهٔ کیهانی را که مهرپرستان تنظیم و مرتب کرده بودند (به مناسبت آنکه تمام هستی و طبیعت از دیدگاه اعتقادشان، ایزدی و خداوندی بود)، از خود کرده، مورد بهره‌برداری قرار داد، هرچند که به چهارچوب دین مسیحی این مجموع جایگیر نمی‌شد و به تعلیمات دین ناسازگار بود. به همین جهت است، که سنت مهرپرستی پس از این انقراض آئین در دین مسیحی زنده ماند و تکرار شد»[4].

---

1. Краткий научно-атеистический словарь. - с. 439.

۲. همان‌جا

۳. رضی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۴، تهران ۱۳۸۱، ص ۲۰۷۲

۴. کومن ف. آئین پررمز و راز مترایی، ص ۲۴۷–۲۴۸

زروانیه

زروانیه یکی از جریان‌های دینی و فلسفی عهد باستان تاجیک و فارس بوده، در گسترش تمدن آریایی مقام و منزلت خاصه‌ای دارد. زروان در طول تاریخ افکار معنوی و مذهبی در دوران مختلف مقام و منزلت گوناگون داشته، گاهی همچون مذهب مستقل، گاهی در ترکیب دین‌های مهرپرستی و مانوی عرض وجودنموده است و در زمان حکمرانی سلسله ساسانی و عهد اسلام به جریان‌های مختلف مفکوره‌وی فلسفی مبدل گردیده است.

در گات‌ها، که بخش کهن‌ترین اوستاست، از آن ذکری نرفته است. از مطالعه بخش‌های دیگر آن چنین برمی‌آید، که زروان در دین مزدیسنا ایزدی بیش نبوده، مقام دوم‌درجه دارد. در زاتسپرم فصل اول بند ۲۴ او آفریدهٔ اهورامزدا شمرده شده است. وی ایزد زمان است. در اوستا با دو عنوان به او خطاب شده است: زرونهاکرنه ـ یعنی زمان بیکران و زروانه دریغ‌اوخوزاته ـ زمان کنارمند خدا آفریده. در یسنای ۲۴ بند ۱۰ زروان با هر دو عنوان ذکر شده است. از او در اوستا با عنوان خاص، نام خدای زمان بیکرانٍ و به جای واژه زمان، وقت عنوان بخشی از زمان بارها استفاده شده است. مثلاً، در یسنای ۹ بند ۱۱، یسنای ۶۳ بند۳،

یسنای ۸ بند ۲۸، یشت ۱۹ بند ۲۶، در وندیداد و غیره بارها به معنی زمان برای تعیین وقت معین استفاده شده است، در یسنای ۷۲ در برابر زروان همراهان دایمی او ذکر شده اند[۱]: رام[۲] ـ بخشندهٔ چراگاه خوب، اندروای[۳] زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان را و آنچه را که از توای اندروای از سپینتمنیو است (می‌ستایم)و سواش جاودانه، زروان بیکرانه و زمانه جاودانه را (می‌ستاییم).

درویشتاسپ یشت بند ۲۴ نیز از سواشه خداآفریده، زروان بیکرانه، ویوی عمل‌کننده در بالا و واته نیرمند مزداآفریده یاد شده، در آن زردشت به ویشتاسپ ـ پادشاه آخرین کیانی دستور می‌دهد، که فرشتگان ذکرشده را احترام کند و ستایش آن‌ها بجا بیاورد. در زبان ودایی زرونه اسم خنثی (دوجنسه) آمده، دارای صفت بیکنار، ابدی و جاویدانی می‌باشد. آن از ریشه زر (امروز در زبان تاجیکی کلمه زرد و مشتقات آن باقی مانده است) بوده، پیر، کهن، قدیم، ابدی، ازلی، بی‌آغاز و بی‌انجام، درخشان، عذاب دادن، آزار رسانیدن و غیره معنی می‌دهد.

در ویشتاسپ یشت (بند ۲۷) زروان نه تنها با خاصیت خدای زمان بیکنار، بلکه همچون خدای سرنوشت و تقدیر و مرگ و نیستی نیز معرفی شده است. از او در اوستای خرد (فصل ۱ بند ۸، فصل ۲۱ بند ۳)، در وندیداد (فرگرد ۱۹ بند ۱۲، ۲۹، فرگرد ۲ بند ۲۵، ۶:۱، ۷:۴) و به ویژه در مأخذهای پهلوی زیاد یادآوری شده است. زروان در اوستا خدای زمان بوده، یکی از ایزدان قدیم‌ترین مردم آریایی به شمار می‌رود. چون هر اشیای جهان مادی در آغوش اوست، به او نیرو و توانایی بی‌اندازه نسبت داده شده است. همه آفرینش در او بوده، قایم به ذات است. وی منشأ هستی، ماده و هستی کلی می‌باشد. وی گوهر و بن و مایه هر اشیاء و حادثه است. هیچ نیروی وجود ندارد، که ضد او آشوب و به او فرمان‌فرمایی کند. خرد و قدرت و توانایی نامحدود دارد. این نام در مأخذ کهن، شکل، معنی و تلفظ گوناگون داشته، روحیانیان باستانی آن را سراسر کیهان، اجرام سماوی، همه آسمان و زمین، حقیقت وجود یکتا، زمان ازلی و مکان لایتناهی (بی‌پایان) تصور کرده‌اند.

---

۱. از ترجمه‌های پورداود استفاده شده‌است.

۲. رام ـ فرشتهٔ فراوانی

۳. اندروای یا ویو ـ فرشته هوا.در اوستای جدید، نسبت این که او در میان سپینتمینیو و انگرمینیو قرار دارد، دارای طبیعت دوگانه می‌باشد. در وندیداد (فرگرد ۵) وی همچون ستانندهٔ جان آدمی یاد شده‌است.

بسیاری از محققان زروان را خداوند پیش از زردشت می‌دانند[۱]. مثلاً، عبدالعظیم رضائی چنین می‌شمارد، که آئین دوران پیشدادی اول زروان‌پرستی بوده، سپس تا ظهور دین زردشت خداوند مهر را ستایش می‌کردند[۲]. واقعاً از مطالعه ایزداشناسی بخش‌های گوناگون اوستا، به ویژه یشت‌ها، چنین برمی‌آید، که گروهی از ایزدان و فرشتگان دین مزدیسنا به زمان پیدایش دین‌های ابتدایی مربوط می‌باشند و زردشت توانست همچون مؤسس آئین جدید، با نظرداشت اعتقاد و باورهای مردم زمان خود با تقاضای شرایط نام بسیاری از آن‌ها، که پیش از او خداوند بزرگ و مستقل بودند، به زیر فرمان اهورامزدا درآورده، وارد دین خود نماید. مهر، زروان، اریدوسوره اناهیتا از جمله آن‌هااند. راجع به زروانیه عقیده‌های دانشمندان گوناگونند. مثلاً، دانشمند تاجیک خ.دادی‌خدایف چنین فکر می‌کند، که زروانیه یکی از رویه‌های علمی فلسفی بوده، در نتیجه انقراض دین زردشتیه پدید آمده است[۳]. فیلسوف دیگر تاجیک م. دینارشایف، چنین می‌شمارد، که زروانیه ماهیت دینی مذهبی داشته، در سده‌های ۵-۴ تا میلاد همچون یکی از شکل‌های مشخص جهان‌بینی به وجود آمده است[۴]. برخی از مؤرخان قرون وسطی نیز زروانیه را فرقه‌ای از دین زردشتی می‌دانند. مثلاً؛ عبدالقاهر بغدادی در «الفَرْق بین‌الفِرْق» چنین ذکر کرده: «و دربارهٔ مجوس[۵] گفتند، که آنان چهار فرقه اند؛ زروانیان، مسخیان (مسخیه)، خرّم‌دینان و آفریدیان»[۶].

از گفته‌های بالا چنین خلاصه کردن ممکن است، محل ظهور و تشکل خدای زروان آسیای مرکزی می‌باشد. و در این محل به وجود آمده، مورد اعتقاد و باوری مردم این سرزمین بوده است و زردشت چاره‌ای جز از آن نداشته است، که او را چون ایزدی وارد مذهب خود نماید. در این جا باید ذکر کرد، که اعتقاد به زمان، شناخت مردم از زمان به عنوان خدای جبار و قهار در میان اقوام آریایی بسیار قدیم بوده است. از جانب دیگر، موجودیت دو اصل، عقیدهٔ جوهر دوگانه در جهان هستی یکی از مسئله‌های پرماجرا و حکمران در حکمت آریایی پیش

---

۱. هنیلز ج. شناخت اساطیر ایران، تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۰۷؛ دوستخواه ج، اوستا، ج۲، تهران، ۱۳۷۵، ص ۹۹۵
۲. رضائی ع. گنجینه تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴-۲۲۵
3. Энсиклопедияи советии тољик. љ. II– с. 465.
۴. دینارشایف م.د. از تاریخ فلسفهٔ تاجیک، دوشنبه، ۱۹۸۸، ص ۲۹
۵. زمانی که دین زردشت به ایران رفته، توسط مغان انتشار یافت، آن‌ها را مجوس می‌گفتند.
۶. بغدادی ع. «الفرق بین‌الفرق»، قاهره، ۱۹۴۸، ص ۳۶۸

از زردشت بوده، خداوند بزرگ آن زروان بوده است. در مرحله اول، زردشت جلو مطلقیت کامل بسیاری از خدایان پیش از زمان خود را گرفته، وحدانیت اهورامزدا را اعلان نمود و آن‌ها را به شکل ایزدی یا فرشته‌ای وارد دین خود کرد. گروه دیگر مردم آریایی، که دیری نگذشته از آسیای مرکزی وارد ایران معاصر شدند، اعتقادات کهن آریائی را با خود آورده، در وطن جدید خود گسترش دادند. باوری به دو اصل و دو جوهر با عقیدهٔ روحیانیان محلی این منطقه، به ویژه مغان مادی نزدیک و هماهنگ بود. محض در این دوره دین یکتاپرستی زردشت از جادهٔ وحدت‌گرایی خارج گردیده، به آن عقیده‌های اعتقاد به دو اصل، دو جوهر وارد گردید. نیوبرگ معتقد است، که مغان مادی پیش از پذیرفتن دین زردشت زروان‌پرست بوده‌اند[۱].

در رساله پهلوی «رساله علمای اسلام» که ظاهراً از جانب پیرو آئین زروانی نوشته شده است، چنین آمده است: دیگر بدانند، در آفرینش جهان، اختران، گردش فلک، روشنایی و تاریکی و نیکی و بدی، که در جهان پدید است، ولی در کتاب پهلوی جهان را آفریده گویند و پیداست، که جز از «زمان» دیگر همه آفریده است و آفریدگار زمان را هم گویند زمانه، زمانه را کرانه پدید نیست و بن پدید نیست، همیشه بوده است و همیشه باشد. هر که خردی دارد، نگوید، که زمانه از کجا آمد. در ادامه رساله مؤلف کتاب روایت پدید آمدن نیروی خیر ـ هورمزد و نیروی شرّ ـ اهریمن را آورده است[۲].

کهن‌ترین سندی که در آن نام زروان یاد شده و و.ویدینگرین آن را ذکر کرده است، لوحه‌های کشف شده در محل‌های با نام نوزی واقع در میان رودان می‌باشند. در این لوحه‌ها، که مربوط به قرن ۱۲ تا میلاد می‌باشد، نام او در شکل «Ar. Zaar. it. Hi. za.ar.wa»، «wa» و «Zaar-wa na» آمده است[۳]. مردم شرق میانه و غرب ایران در زمان‌های قدیم به این خداوند اعتقاد داشته‌اند. چون دلیل دیگر ثابت کنندهٔ این عقیده تا کنون به دست نآمده است، دانشمند دیگر بیل اظهار عقیده نموده است، که برای اثبات آن سندهای بیشتر و واصح‌تری ضرورند[۴]. از سوی دیگر،

---

۱. نیوبرگ س. دین‌های ایران باستان، ص ۳۸۸

۲. روایت داراب هرمزدیار، ج۲، ص ۷۶–۸۰

3. Widengren V. In The Second end of his Religious world. 1952. - p. 58, 71.

۴. رضی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۲، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۱۸۲

طوری‌که م. شوارس ذکر کرده است، نام زروان در لوحه‌های تازه به دست آمدهٔ تخت جمشید نیز در شکل «zru (va) taukhtam ва Jzrutukhma»، یعنی پسر زروان یا زرواناد دیده می‌شود.

از این دلیل معلوم می‌شود، که اعتقاد به زروان در زمان هخامنشیان و احتمال پیش از آن‌ها نیز وجود داشته است[1]. از مورخان بار نخست نام زروان را دَمسکی از نام تیاپمپ مورخ یونان قدیم آورده است، که در سدهٔ ۴ تا میلاد زندگی کرده است، وی می‌گوید، که گروهی از مغان به خدای زمان زروان یا مکان سواشه اعتقاد دارند و می‌گویند، که از یکی از این دو خدای ذکرشده دو خدای دیگر به وجود آمدند، که خدای خیر هرمزد و خدای شرّ اهریمن بود هر کدامی از این دو بالای قسمتی از جهان فرمان می‌رانند[2].

در بارهٔ پرستش خدای زروان در آسیای مرکزی در زمان قبل از زردشت اخبار دقیقی موجود نیست. آثاری که قرن گذشته در تورفان به دست آمده و مربوط به قرن‌های ۷ـ۸ است، زروان را در مرتبه خدای روشنایی نشان می‌دهد. این اثر از جانب متخصصان آثار مکتوب دین مانوی دانسته شده است[3].

اوستاشناس انگلیس مری بایس ظهور کیش زروان را در سرزمین ایران مربوط به آخر دورهٔ حکمرانی هخامنشیان می‌داند[4]. دربارهٔ اینکه در دورهٔ حکمرانی سلسله اشکانی و ساسانی در داخل دین زردشتی فرقه‌های گوناگونی وجود داشتند و آئین زروانیه نیز در ردیف آن‌ها همچون شعبه جداگانه‌ای فعالیت داشته است، به علت کمبود یادگاری‌ها و اخبار معتمد کار بسا دشوار است. ولی سه دلیل شهادت می‌دهند، که در دورهٔ ساسانیان آئین زروانی رواج داشته است. دلیل اول عبارت از آن است، که در میان نام‌های این دوره با نام‌های زیادی برخورد می‌کنیم، که با زروان آغاز می‌گردد.

مثلاً، مهرنرسی وزیر بهرام گور نام فرزندان خود را زرواناد و زرواندوخت گذاشته بود. عامل دیگر با انتشار دین بودایی از شرق، مسیحی از غرب و به ویژه گسترش دین مسیحی در قلمرو امپراتوری ساسانی مباحثه‌های دینی به

---

1. Schwartz M. The Cambridge History of Iran, vol 2. - p. 687.

۲. رضی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۲، ص ۱۱۵۴–۱۱۵۵

3. Jakson A.V. Resarches Manichaeism. New York. 1965. p. 179, 194.

۴. بایس م. تاریخ کیش زردشت، تهران، ۱۳۷۷، ص ۲۲۳

اوج کمالات خود رسیده، موقع دین رسمی کشور، دین مزدیسنا ضعیف گردیده بود. عقیدهٔ مورخان اروپایی و آثار خطی باقی‌مانده از این مباحثه‌های مذهبی نشان می‌دهند، که در عرصه اعتقاد در مملکت خرج و مرج کامل حکمفرما بوده، نکته‌های ضعیف دین زردشتی مورد حمله دین‌ها قرار می‌گرفته است.

دلیل سوم عبارت از آن است، که بعضی پادشاهان ساسانی به فرقه زروانی گرویده، عامل اغتشاش مذهبی گردیده بودند[1]. محض در همین دوره یک سلسله آثار پهلوی، از جمله «مینوی خرد»، «پندهشن»، «گزیده‌های زادسپرم»، «روایات داراب هرمزدیار» و غیره مرتب گردیده بودند، که در زیر نفوذ عقیده‌های زروانیه تألیف شده‌اند. مثلاً، چون زروان تنها به معنی زمان نبود، بلکه مفهوم سرنوشت، بخت و قضا و قدر را نیز داشت، «مینوی خرد» (فصل ۲۳ بند ۴ـ۷) می‌نویسد: هیچ نیروی را در کار تقدیر و سرنوشت نمی‌توان مؤثر دانست، قضا و قدر حتمی است. چون قدر فرا رسد، دانا و توانا در کار خود درمانده می‌شود و چه بسا نادان و ناتوان، که کار خود را به خوبی پیش برد، چون قضا و سرنوشت فرا رسد، عقل و اندیشه را در آن تدبیری نیست.

به عقیدهٔ زروانی‌ها، که در «حکمت خسروانی» و «حکمت‌الاشراق» سهروردی نیز آمده است، همه چیز وابسته به بخت و تقدیر است. تولد و مرگ آدمان با خواست طبیعت و افلاک و ستارگان صورت می‌گیرد. وقتی که کسی تولد می‌شود، زمان مرگ او را از روی حرکت ستارگان معین می‌کنند. بنابر خواست آن‌ها مرگ و تولد کسی پس و پیش نمی‌شود. ستارگان سرچشمه کامیابی و ناکامی می‌باشند. زمانی، که ستارگان در برج خاصی در زمان‌های معین قرار گیرند، سبب حوادث مختلف می‌شوند. آن‌ها باور می‌کنند، که اگر مسول هر گاه در هفت دادران باشد، کسی به پادشاهی می‌رسد، هنگامی که در برج ثور باشد، به مال و دولت می‌رسد و غیره[2].

مسئله تکوین جهان در آئین زروانی از آئین مزدایی منشأ می‌گیرد. مطابق روایت زروانیان عمر جهان مثل دین مزدیسنا گاه ۱۲ هزار سال و گاه ۹ هزار سال داده می‌شود[3]. از روی متن‌های زروانیه، که آورده شده، معلوم می‌گردد، که برای

---

۱. رضی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۲، ص ۱۱۳۹

۲. زهنیر. زروان ـ معمای زرتشتی‌گری، تهران، ۱۳۷۵، ص ۴۱۹

۳. کسمولوژی مزدیسنا عمر جهان را ۱۲ هزار سال دانسته، آن را به چار بخش برابر تقسیم می‌کند.

مبارزهٔ نیروهای روشنایی و تاریکی ۹ هزار سال مقرر کرده شده است. از روی روایتی، که پلترخ از نام پلوتارک مورخ سدهٔ ۴ تا میلاد آورده است، گردش کیهانی مطابق تعلیمات زروانیه ۹ هزار سال است. و نیز مثل کیهانشناسی زردشتی به دوره‌های سه هرازساله تقسیم می‌شود. سه‌هزارساله اول دورهٔ فرمانروایی هرمزد، سه‌هزارساله دوم دورهٔ فرمانروای اهریمن و سه‌هزارساله سوم دورهٔ حکمرانی مشترک و پیدایش سوشیانسهایست، که پس از آن‌ها نیروهای بدی و اهریمن شکست می‌خورند[۱]. در "مینوی خرد" آمده است: اندر زمان بیکرانه، پیمان میان هرمزد و اهریمن بسته شد به مدت نه هزار سال، که هیچ کدام را در آن طول زمان بالای یکدیگر پیروزی نباشد و چون این مدت سپری شود، اهریمن برفتد، ناتوان شود و دیگر باره در جهان صلح و سازش برقرار گردد.

با مرور مدت مذکور قوه‌های بدی نابود گردیده، هرمزد حکمران کامل جهان می‌گردد. چون در کیهانشناسی زورانی شمارهٔ دیگری آورده نشده است، اگر به ۹ هزار نبرد هزار سال قربانی و عبادت زروان را به خاطر تولد علاوه کنیم، تقویم جهان زروانی ۱۰ هزار سال را دربرمی‌گیرد.

اصل و ریشه همه فرقه‌های بوجودآمده، از جمله زروانیه اسطوره‌های دارای جنبه جهان‌شناسی بودند، که از آن‌ها ادیان معمول ماقبل زردشتی تکمیل می‌یافتند. در این جا دو روایت، که ماهیت اصلی دین زروانی را نشان می‌دهد، آورده می‌شود. این دو روایت یکی دیگری را تکمیل نموده، منظرهٔ عمومی فرقه زورانیه را تجسم می‌کند. روایت اول مربوط به نویسندهٔ ارمنی ایزدنیک کالبی است، که در سدهٔ پنجم و اول قرن ششم میلادی زندگی کرده است. وی چنین آورده است: گویند پیش از آنکه آفرینش شود، قبل از آنکه آسمان و زمین و هیچ آفریده‌ای موجود باشد، کسی بود، که زروان[۲] نام داشت و آن را فرّ (فروغ، روشنایی) یا بخت ترجمه می‌کنند. وی مدت هزار سال عبادت کرد و قربانی داد، که فرزندی با نام ارمزد (اوستایی اهورامزدا) زاده شود، تا زمین و آسمان و آنچه که در آن‌هاست، بیافریند. چون هزار سال همین گونه سپری شد، در دلش اندیشه شکّ و شبه پدید آمد، که آیا این قربانی و عبادت و ریاضت من به نتیجه خواهد رسید یا نه و من

---

۱. رضی ه. تاریخ مطالعات دین‌های ایران، تهران، ۱۳۷۱، ص ۱۶۹
۲. زروان ـ در اساس روایت زروانیه خدای دوجنسه است.

دارای فرزندی با نام ارمزد خواهم شد؟ هنگامی، که این اندیشه شبه انگیز در دل او می‌گذشت[1]، ارمزد و اهریمن را آبستن بود و وجودشان را در خود احساس می‌کرد. چون از موجودیت آن‌ها آگاهی یافت، به خود گفت: هر یکی که زودتر برون آید، شاهی جهان را به او خواهم داد.

هرمزد از این اندیشه پدر آگاهی یافت و آن را برای برادرش اهریمن فاش کرد. آنگاه اهریمن به زودی شکم پدر را شکافت و خود را در برابر او نمایان ساخت. زروان از او پرسید: تو کیستی؟ اهریمن پاسخ داد: من فرزند تو هستم، زروان گفت: پسر من باید درخشنده و خشبوی باشد، در حالی که تو تاریک و متعفن هستی. در همین هنگام ارمزد نیز از شکم پدر برون آمد و در پیش او نمایان گردید. زروان او را درخشان و خشبو دید و دانست، که آن ارمزدی که برای تولدش آن همه قربانی داده بود، در نزد او ایستاده است.

پس شاخه‌هایی (اوستایی بریسمن) را که در دست داشت و به آن عبادت کرده بود، به او داد و گفت: تا کنون من برای زادن تو نماز کرده و قربانی می‌کردم، از این پس تو باید برای من قربانی و ستایش کنی. در این هنگام اهریمن نزد زروان آمد و گفت: تو پیمان کرده بودی، که هر یکی از ما پیشتر بیرون آمده، در نزد تو نمایان شویم، شاهی جهان را به او می‌دهی. از روی آن پیمان باید پادشاهی را به من دهی. زروان برای انکه پیمان‌شکن نباشد به او گفت:ای دروندی[2] پلید، نه هزار سال فرمانروایی جهان را به تو می‌دهم. اما پس از آن فرمانروای از آن هرمزد است. آنگاه هرمزد و اهریمن به آفرینش آغاز کردند. هر چیزی، که هرمزد می‌آفرید خوب و سودمند و هر چیزی، که اهریمن می‌آفرید، زشت و ضررآور بود[3].

جالب است، که در اواخر هزارهٔ اول پیش از میلاد و اوایل قرن میلادی اهالی آسیای مرکزی، که از قبیله‌های گوناگون سکاهای شهرنشین و روستایی و دام‌پرور ترکیب یافته بودند[4]، به خدایان مختلف اعتقاد داشتند. ریچارد فری در اوایل

---

۱. در گزارش تئودور برخانی مورخ سوریانی، که همین قصه را آورده‌است، دیگرگونی نازکی به چشم می‌خورد: هنگامی، که زروان چنین اندیشه می‌کرد، با هرمزد حامله بود، ولی زمانی، که در دلش به شک و شبه راه داد، در بطنش اهریمن پدید آمد (دانشنامهٔ ایران باستان، ج۲، ص ۱۱۵۵)

۲. در اوستا مردم به دو گروه تقسیم شده‌اند: اشون ـ راستگو و حقیقت‌جو: دیرون ـ دروغ‌گو و فریبکار

۳. رضی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۲، ص ۱۲۰۳

4. Григорьев В.В. О скифском народе саках. Санкт Петербург, 1871. - с. 135 и далее.

قرون وسطی اعتقادات مردم سغد را تصویر کرده، در صف خدایان بزرگ آئین زردشتی زروان را نیز ذکر کرده است[1]. بازیافت‌های خطی تورفان، که اعتقادات مذهبی مردم آسیای مرکزی را بیان کرده، در اول قرن ۲۰ کشف شده است، اکثراً مربوط به دین مانویه می‌باشد. طوری‌که قبلاً ذکر گردید، میان آئین زروانی و مانوی هم‌گونی‌های زیادی وجود دارد. آثار متمرکز از جانب کومن و زهنیر مورد مطالعه و آموزش عمیق قرار گرفته‌اند.

زروانیه همچون فرقه دین مزدیسنا دوگانه‌پرستی را به وجود آورده، به دین‌های مانویه و مزدکیه، که در دورهٔ ساسانی پدید آمدند، تأثیر عمیق گذاشت. اگر زروانیه از اشاره‌های جداگانه دوگانه‌پرستی زردشتیه استفاده نموده، اساس تعلیمات دوگانه‌پرستی را گذاشته باشد، دین‌های مانویه و مزدکیه این عقیده را مورد تحلیل و تجزیه همه جانبه قرار داده، از عقیدهٔ دو گوهر دو جنس تعلیمات بزرگی به وجود آوردند. دوآلیسم زردشتیه از تعلیمات این سه دین نیروگرفته معروف گردید، مقام و مرتبه زروان در دین مانویه بسیار بزرگ است. وی خدای بزرگ‌ترین مانی است. تعلیمات دوگانه‌پرستی در دین‌های متذکره در شکل عالی تجسم پیدا کرد.

روایت دوم، که در این جا برای مقایسه آورده می‌شود، مربوط به کسموگونی دین مانوی بوده، مقام و منزلت بلند زروان را انعکاس می‌کند: در آغاز جهان ما نبود. تنها دو گوهر بود: گوهر روشنایی و گوهر تاریکی. گوهر روشنایی زیبا، نیکوکار و دانا بود، گوهر تاریکی زشت، بدکار و نادان. قلمرو روشنایی در شمال[2] بود و پایان نداشت. قلمرو تاریکی در جنوب بود و با قلمرو روشنایی می‌پیوست. شهریار جهان روشنایی زروان بود و بر جهان پر از فروغ و صفا و آرامش حکم می‌راند. در این جهان مرگ، بیماری، تیرگی و ستیزه نبود. همه نیکی و روشن بود. در جهان تاریکی آز (حرص و طمع)[3] دیو بدخوی و بدنهاد فرمانروایی می‌کرد.

قلمرو آز پر از دیوان پلید، بدکار و ستیزه‌جو بود. این دو عنصر جدا از همدیگر می‌زیستند و جهان روشنایی از آسیب دیوان تاریکی در امان بود.

تا آنگاه که حادثه‌ای رخ داد: روزی آز در ضمن حرکت دیواسای خود به

---

1. Фрай Р. Наследие Центральной Азии. Душанбе. 2000. - с. 281.

۲. در آئین مزدیسنا نیروهای تاریکی و دوزخ در شمال قرار دارند.

۳. آز رمز اهریمن است.

جهان روشنایی برخورد. جهانی دید روشن و زیبا، آراسته و پیراسته. با دقت نگرست و به آن نور دل بست و تصمیم گرفت، که جهان روشنایی را تسخیر کند و گوهر نور را بدست بیاورد. وی با گروهی از دیوان به جهان روشنایی حمله برد. زروان ـ شهریار جهان روشنایی آمادهٔ جنگ نبود. برای نبرد با دیوان تاریکی و بازداشتن آنان، دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از آن دو، هرمزد را که خداوند جنگ‌آزما بود، برای راندن دیوان فرستاد. هرمزد پنج عنصر مقدس ـ آب، باد، آتش، نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب، باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون شمشیر به دست گرفت و به نبرد دیوان روان گردید. اما آز بدکار بسیار نیرومند بود و یاران فراوان داشت. آز در جنگ غلبه کرد و هرمزد شکست خورد. آز و دیوان پنج عنصر مقدس را، که به جای فرزندان هرمزد و مثل سلاح او بودند، فرو بردند و هرمزد شکسته و بی‌یار در قعر جهان تاریکی مدهوش گردید.

پس از مدتی وی به خود آمد و خود را مغلوب و بی‌کس و بی‌یار یافت. از قعر جهان تاریکی خروش برآورد و از مادر خود، که یکی از خدایان آفریدهٔ زروان بود، یاری خواست. خروش هرمزد صد برابر گشت و از پایگاه دیوان تا بارگاه خدایان را در اندک زمانی پیمود و پیام هرمزد را به مادر وی رسانید.

مادر هرمزد نزد زروان رفت، سر فرود آورد و گفت:ای شهریار جهان روشنایی، فرزندم هرمزد را یاری کن، که شکسته و بی‌یاور در دست دیوان اسیر است. آنگاه زروان برای رهایی هرمزد، خدایان دیگر پدید آورد. ایزد مهر نیرومندترین این خدایان بود. ایزد مهر برای نجات هرمزد به مرز جهان تاریکی روان شد و وی را ندا داد. چون از هرمزد پاسخ رسید، برای پیکار با دیوان پنج فرزند از خود پدید آورد، که مبارزترین آنان وسبود بود. وی سلاح پوشیده، با فرمان ایزد مهر برای جنگ با دیوان رفت و به زودی همه آن‌ها را درهم شکست. آن‌ها را زیر پا کرده پوست از تنشان جدا ساخت. بسیاری از آنان را در آسمان‌ها به زنجیر کشید. آنگاه ایزد مهر به بنا کردن جهان ما پرداخت: یازده آسمان را از پوست دیوان ساخت، از گوشت آنان هشت طبقه زمین و از استخوان آن‌ها کوه‌ها را پدید آورد. یکی از فرزندان خود پاه‌رَگبود را فرمان داد، که بر سر آسمان‌ها بنشیند و رشته آن‌ها در دست بگیرد، تا فرو نیفتند. دیگری از فرزندان خود ما نبود را موظف کرد، که طبقه‌های زمین را در کتف خود نگاه دارد، تا فرو نریزند.

هنگامی که دیوان بر هرمزد غلبه کرده، فرزندان او ـ آب، باد، آتش، نور و نسیم را، که از گوهر روشنایی بودند، فرو بردند، بیشتر این عنصرهای مقدس وقتی دیوان توسط ایزد مهر شکست خوردند، از چنگ آن‌ها رها شده، آزاد گردیدند. ایزد مهر از این عنصرهای درخشان و مقدس ستارگان آسمان را پدید اورد. آفتاب را از آتش، گردونه ماه را از باد و آب، ستارگان دیگر را از نوری، که از آفت دیوان آسیب دیده بودند، به وجود آورد.

اما همه نوری که دیوان فرو برده بودند، آزاد نشده و با وجود آنکه اکثر آن نور رهایی یافت، قسمتی از آن در بند دیوان باقی ماند. روا نبود، که پاره‌های نور در دل دیوان باقی ماند. آن‌ها را آزاد کردن لازم بود. هرمزد، ایزد مهر و دیگر خدایان جهان روشنایی گردهم آمده، به نزد زروان ـ شهریار عالم روشنایی روان شدند. همه پیش تخت او سر فرود آورده گفتند:ای شهریار عالم روشنایی،ای آنکه ما را با نور توانای خود آفریدی و آز، دیوان و پریان را به وسیله ما درهم شکستی و در بند کشیدی، هنوز بخشی از گوهر نور در زندان دیوان با رنج مانده است. چاره‌ای ساز تا گوهر نور از بدن دیوان رها شود و به جهان روشنایی بازگردد. آنگاه زروان بار سوم خدایان دیگر را پدید آورد و ایزد روشن‌شهررا، که از این خدایان بود به ادارهٔ جهان ما موظف نمود تا طوری‌که زروان ـ شهریار عالم بالا است، ایزد روشن‌شهر نیز در زمین و آسمان و این جهان خداوند و پادشاه باشد، جهان را روشن نگاه دارد، روز و شب را پدید آرد، چرخ‌های آفتاب؛ ماه و ستارگان را به گردش درآورد و گوهر نوررا، که به تدریج از چنگ دیوان رها می‌شود، به سوی بهشت زروان رهنمایی کند.

ایزد روشن‌شهر این جهان را، که ایزد مهر ساخته بود، به گردش درآورد، چرخ‌های آفتاب، ماه و ستارگان را به کار انداخت و بدین ترتیب، جهانی که ما در آنیم به حرکت آمد و زندگی آغاز گردید. در این جهان آن ذره‌های نوری که از زندان ظلمت رهایی می‌یابد، در ستون نورانی گرد می‌آید و از آنجا تدریجاً به گردونه ماه می‌رود و در آن جا جمع می‌شود. از همین سبب ماه در اول به شکل هلال است و پس از آن روز به روز نورانی‌تر می‌شود. پس از پانزده روز پیمانه ماه پر می‌شود و ماه به صورت دایرهٔ کامل درمی‌آید. آنگاه نوری، که در ماه گرد آمده بود، به گردونه خورشید می‌رود. از این جاست، که ماه پس از پر شدن روز به روز

کاسته می‌شود، تا به کلی از نور خالی می‌گردد و دیگر به چشم نمایان نمی‌شود.

ذره‌های نور که در آفتاب جمع می‌شوند، در آخر از آنجا به «بهشت روشنایی»، که مسکن زروان است، می‌روند و به منزلگاه نخستین خویش پیوست می‌شوند. دیوان و پریانی که وسبود ـ فرزند ایزد مهر مغلوب کرده، در آسمان به زنجیر کشید، هنوز پاره‌ای از عنصرهای روشنایی را در دل خود پنهان نگاه داشته‌اند. ایزد روشن‌شهر برای آنکه ذره‌های نور را از وجود آن‌ها بیرون کشد، تدبیری اندیشید. چنان کرد، که از این دیوان موجودات دیگر به وجود آیند. از تخمه دیوان نر در زمین پنج درخت رویید. درختان و گیاهان دیگر همه از آن پنج درخت پدید آمدند. از تخم دیوان ماده پنج جانور پدید آمد. جانوران این عالم از دوپا، چهارپا، پرنده، خزنده و آبی از آن‌ها به وجود آمدند.

در هر یک از گیاه و حیوان ذره‌ای از گوهر نور نهان است. این همان نوریست، که دیوان پس از مغلوب شدن هرمزد فرو برده بودند و اینک از وجود آنان به گیاه و حیوان انتقال یافته است. این نور بتدریج رهایی یافته، در صورت ستون نور گرد می‌آید و به ماه می‌رود. گردش عالم برای آن است، که ذره‌های روشنایی را از دل گیاهان و دیگر موجودات بیرون کشد و به سرزمین نخستین بازگرداند.

چون کار جهان منظم شد و چرخ‌ها به گردش درآمدند، ایزد روشن‌شهر به یکی از خدایان، که سازندهٔ بزرگ نام دارد، فرمان داد، تا زندانی در خارج از طبقات آسمان و زمین برای دیوان بنا کند. این زندان برای آن است، که چون پایان کار عالم فرا رسد و گوهر نور از وجود دیوان کاملاً بیرون رود، دیوان در آن زندان محبوس شوند و از دسترسی به جهان نور تا ابد محروم بمانند. در چنین روزی پاه‌رگبود، که رشته آسمان‌ها را در دست دارد، رشته را از دست رها می‌کند و آسمان‌ها فرو می‌ریزند. مانبود، که طبقه‌های زمین را به دوش دارد، آن‌ها را از کتف خود دور می‌کند و آتش هولناکی درمی‌گیرد و همه جهان ما در این آتش می‌سوزد و از آن فقط تپه خاکستری باقی می‌ماند. دیوان همه در بند می‌افتند و گوهر روشنایی از چنگال ظلمت رهایی می‌یابد[1].

در دین مزدیسنا مؤمن زردشتی در وقت دعا و نماز، پیش از همه، از نام اهورامزدا آغاز کرده، ستایش آذر (آتش) را به زبان می‌راند و سپس به فرشته

---

۱. فرهنگ نام‌های اوستا، ج۲، تهران، ۱۳۷۹، ص ۶۵۰-۶۵۴

مورد نیاز خود مراجعت می‌نماید.

به عقیدهٔ پلوتارک، آسمان آریاییان پر از فرشته است[1]. واقعاً، در اوستا غیر از شش امشاسپند ـ یاوران نزدیک‌ترین اهورامزدا در ادارهٔ امور جهان فرشتگان ماه، فرشتگان گاه‌های روز، باز ده‌ها فرشتگان دیگر ذکر شده‌اند، که زندگی آسوده و آرام پیروان دین را نه تنها در طول هر ساعت روز، هر روز ماه، بلکه در طول تمام سال فراهم می‌کردند[2]. چون در اوستا آزادی کامل ایمان، اعتقاد و اراده تضمین کرده شده است، مؤمن زردشتی اختیار کامل داشت، که در نماز هرروزهٔ پنجگانه خود به فرشته دلخواه خود مراجعه نماید. در دین مزدیسنا هر فرشته‌ای در جهان مادی و معنوی نگاهبان عنصر، اشه و دارای مشخصات گوناگون بوده، مظهر و یکی از ویژگی‌های اهورامزدا حساب می‌شدند. ولی با وجود آنکه زردشت به پیروان خود ستایش خداوند یکتا ـ اهورامزدا ـ آفریدگار تمام جهان مادی و معنوی را توصیه کرده بود، مردم تا آخر وحدانیت را تصور کرده نمی‌توانستند. از جهت دیگر، فرشتگان دین مزدیسنا که خصلت‌های بهترین اخلاقی داشتند، در میان مردمانی گسترش پیدا کرد، که هنوز در مرحله پلیتئیزم قرار داشته، دارای خدایان مشابه با دین زردشتی بودند. اکثراً خصلت‌های آرمانی فرشتگان دین آریایی بر خصلت‌های خدایان محلی برتری پیدا کرده، برای آن‌ها عرصه را تنگ می‌کردند و یا توأماً ستایش می‌شدند.

همین طور گروه بزرگ فرشتگان آئین زردشتی با سرداری اهورامزدا (مهر، زروان، اریدوسوره اناهیتا) نخست در شرق میانه و نزدیک و سپس در آسیای کوچک تأثیر و نفوذ فراوان پیدا کردند.

ف.کومن می‌نویسد: آئین میترایی در ایتالیا و هر سرزمین دیگری که راه می‌یافت، با گروه ایزدان مزدیسنا همراه بود.[3] آئین زردشت، که به این فرشتگان فقط نقش‌های باغناوت اخلاقی و غایه‌وی بخشیده بود، در سرزمین‌های دیگر از حساب خدایان محلی باز هم غنی‌تر گردیده، در اطراف آن‌ها ساختارها، سنت‌های مذهبی و اساطیری غنی به وجود می‌آورد. بعضی از این فرشته‌ها (مهر،

---

۱. علوی ا. تاریخ کامل ادیان، تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۷۱

2. Муминджонов Х.Х. Философские проблемы зороастризма. 2000. - с. 94.

۳. کومن ف. آئین پرمرز و راز مترایی، ص ۱۱۰

زروان) وارد اورپا گردیده، سراسر این سر زمین را فرا گرفته بود.

مقام زروان در دین مهر نیز قابل ملاحظه بود. فرانس کومن دربارهٔ این فرشته زردشتی، که در اروپا مقام و مرتبه بلندی داشت، چنین می‌نویشد: «زرونه اکرنه یا زمان بیکرانه در این آئین (آئین میترا) در رأس همه خدایان آسمانی مبدأ موجودیت قرار دارد، که او را سیکلوم، کرانس یا ستورن می‌گفتند. این خدا در حالت ابهام و راز و رمز قرار دارد. نام وی پوشیده، بلاتکلیف و مشخص و بی‌جنس بوده، دارای هیچ نوع احساسی نمی‌باشد.

نخستین نقش و مجسمه‌های زروان اول در آسیای کوچک پیدا شده، سپس در اروپا رشد بیشتر کسب کرد. نقش و مجسمه‌های او را همچون خداوند زمان با حشمت زیاد ترسیم می‌کردند. ف.کومن به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد: در اساس یک سنت نامشخص و خاصیت نامعلوم، نخستین نقش شرقی از او نمایشیست با پیکرهٔ انسانی، جسم دهشت‌انگیز با سر شیر و بدنی که یک مار به دورآن شش بار پیچیده است. نقش‌های گوناگون و عکس‌های متفاوت و گوناگونی بر بدن و پیکان‌ها فرمان‌روایی آسمان را به خود دارد. در هر دست کلیدی دارد، که رمز فرمانروایی او بر آسمان‌ها و گشایندهٔ درهای آن و بخشندهٔ سعادت و سرنوشت است. بال‌هایش بیان‌گر تیزپروازی اوست. ماری که گرداگرد بدنش را پیچیده است، نمایشگر مسیر خورشید و خسوف و کسوف است. نقش دوازده برج و نیز منظرهٔ فصل‌ها، که در بدنش دیده می‌شود، نشان‌دهندهٔ حوادث زمینی و آسمانی است، که مرور باسرعت زمان و سال‌ها را انعکاس می‌کند. او هم آفریننده و هم نابودکننده است. چهار عنصر اصلی، که مبدأ آفرینش است، زیر فرمان او می‌باشد. گاه با روشنایی یکی شمرده شده، گاه سرنوشت و تقدیر و گاهی آتش نخستین است. این دو حالت آفرینندگی و نابودگری او را رواقی‌ها یکی دانسته، مقایسه کرده‌اند. او حرارتی است، که در همه موجودات حلول کرده، به همه اشیاء تغییر شکل می‌دهد[1].

بازیافت‌های باستان‌شناسی در ده‌ساله آخر نشان می‌دهد، که در آسیای مرکزی هم پرستش زروان جای داشته است. دانشمند تاجیک یوسف‌شاه یعقوب‌شاه در این مورد نوشته است: «ما در اساس آموزش مأخذهای خطی و مواد باستان‌شناسی

---

۱. کومن ف. آئین پرمرز و راز مترایی، ص ۱۱۱

توران به چنین خلاصه آمدیم، که در زمان پیش از اسلام دین این منطقه زردشتی طریقت زورانیه با عنصرهای بت‌پرتسی بوده است». در این بابت با پشتیبانی از محقق باید گفت، که هر دینی که پذیرفته می‌شود، صاف و بی‌آلایش پذیرفته نشده، بالای آن سنت‌های پسندیده‌ای که ویژگی‌های مردم، سطح معنوی و حتی شرایط جغرافی آن را انعکاس می‌کرد، پذیرفته می‌شود. ولی مسئله‌هایی، که دانشمند جهت حل این نکته مطرح می‌نماید، سوال‌های بحث‌انگیز را به میان آورده است. ولی محقق معتقد است، که زروانیه نه تنها در ایران، بلکه در سغد، باختر، فرغانه، چاچ و ترکستان شرقی پیروان داشته، رشد پیدا کرده بوده است[1].

در اطراف زروان ـ حاکم دهر و زمان بیکران از دوران قدیم نه تنها اسطوره و روایت‌های گوناگون موضوع و گوناگون‌رنگ به وجود آمده‌اند، بلکه اندیشه و عقیده‌های فلسفی نیز ابراز شده‌اند. دانشمند انگلسی جان ناس در کتاب خود «تاریخ جامع ادیان» جنبه‌های عرفانی این مذهب را خلاصه کرده، می‌نویسد: گروه زیاد مغان و پیشوایان مذهبی در سده‌های پیش از میلاد مبدأ جاوید و اصل نو وضع کردند، که شبیه به نظریه جسمانی جدیدی است، که در فلسفه به وجود آمد. ولی اکثریت زردشتیان آن را پذیرفته، مردود دانستند. در اساس عقیدهٔ این فرقه، هر دو نیرو، یعنی منشأ خیر و منشأ شرّ ـ اهورامزدا و انگرامینیو و از یک منبع ازلی واحدی، که مبدأ جهان است و با نام زروان معروف می‌باشد، تراوش کرده و آن همان مکان و هم زمان است. آن طوریست که ایزدان و دیو در طول زمان برابر و هم‌تراز گردیدند، ولی عاقبت فتح و غلبه نصیب اهورامزدا خواهد شد. مطابق آن مخالفت و دشمنی با شرّ و بدی مهم‌ترین وظیفه هر آدم نیکوکردار و نیکوپندار خواهد بود[2].

در بارهٔ افکار فلسفی زروانی، که بیشتر در میان روحانیان و طبقه اشراف زمان‌های باستان معمول بود، آثار مکتوب باقی نمانده است. ولی طوری‌که از طرح مسئله در بالا برمی‌آید، جریان فلسفی زروانیه وقت، زمان را جوهر یگانه عالم می‌دانست و چنین حساب می‌کرد، که آن ماهیت الهی دارد.

اگر خلاصه نماییم، تفاوت کلی دین زردشت از زروانیه عبارت از آن است،

---

1. Якубов Ю. Религия древного Согда. - с. 139-160.

۲. ناس ج. تاریخ جامع ادیان، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۱۶

که زروانیه از جانب پیروان آن همچون خداوند نیرومند توانا زمان و مکان بیکران شناخته شده، هرمزد آفریدگار نیکی‌ها و اهریمن آفریدگار بدی‌ها را گوهر دوگانه ازلی و فرزند زروان می‌دانستند.

اعتقاد به سرنوشت و تقدیر و فرمانروایی ۹ هزارساله اهریمن نیز با محتوا و مندرجات اوستا، به ویژه بخش‌های کهنه آن مطابقت نمی‌کند. پیش از ظهور اسلام زروانیه در عربستان انتشار یافته، بعد از ظهور آن گسترش یافت. مؤلف «هفتاد و سه ملت» یا «اعتقادات مذاهب» در این زمینه حکایتی آورده است، که بسیار آموزنده است: در خبر است، که جمعی در زمان حضرت رسول اکرم از پریشانی وقت شکایت می‌کردند و از شدت زمانه و مشقت ایام گله می‌نمودند و در اثنای شکوه و گله زمانه را بد می‌گفتند و دشنام می‌دادند. حضرت رسول ایشان را منع فرمود و سرزنش کرد:

دهر را بد نگویید، زیرا که دهر خداست.

در قرون وسطی زروانیه به بسیار اندیشه‌های عرفانی تأثیر رسانیده به دو جریان فلسفی ـ دهریه، قدریه و جبریه تقسیم گردید. بنا به اخبار فرهنگ دهخدا، پیروان جریان دهریه به قدم دهر اعتقاد دارند و تمام حوادث جهان را به طور کلی به زمان منسوب می‌دانند. آن‌ها باوری دارند، که زمان قدیم و واجب‌الوجود است و انسان را بهر صورتی که بخواهد، می‌سازد. آن‌ها خداوند را همچون خالق دهر و طبیعت انکار می‌کنند[1]. به بیان دیگر، آن‌ها هستی مادی عالم را اعتراف کرده، به وجود روحانیت اعتقاد ندارند. از روی تعلیمات آن‌ها عالم ابدی، بی‌صانع همیشه بود و همیشه خواهد ماند. آفرندهٔ اشیای جهان، حیوانات و طبیعت و انسان فلک ابدی است. طوری‌که دانشمند تاجیک آکادمیسین موسی دینارشایف ذکر کرده است، این نقطه نظر به تعلیمات فیلسوف معروف هلندی قرن ۱۸ ب. اسپینوزا دربارهٔ «natura naturans» شباهت داشته، از نظر روند رشد عالم دارای مفهوم عمیق می‌باشد[2].

---

۱. ناس ج. تاریخ جامع ادیان، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۱۶

2. ЭСТ. ль. 1. - с. 246.

جانبداران و پیروان جریان قدریه یا جبریه، که در اواسط حکومت امویان نیرومند شده، گسترش پیدا کرد، معتقد بودند، که ارادهٔ آدمی تنها در سخن و لفظ ارزش پیدا می‌کند، در حالی، که در اصل آدمی به طور کلی در عمل از اراده و خواهش محروم می‌باشد. انسان همچون عنصری از مقصد و خواهش معین محروم بوده، در احاطه ارادهٔ خداست و خداوند است، که هر عمل و کاررا، که می‌خواهد، با انسان انجام می‌دهد. دانشمندان جبریه یا قدریه را به دو گروه تقسیم می‌کنند: جبریه خالص، که طبق عقیدهٔ آن‌ها انسان هیچ گونه فعل و قدرتی ندارد و جبریه متوسط، که در انسان موجود بودن قدرت معینی را قبول دارند[1].

۱. علوی ا. تاریخ کامل ادیان، ص ۴۵۷-۴۵۸

جستار چهارم

آیین زردشتی

زمان و مکان زردشت

شخصیت زردشت در تاریخ رشد افکار معنوی انسانیت به حدی بزرگ و جذاب است، که بسیار اقوام باستانی وی را از نابغه‌گان جهان کهن دانسته‌اند. حتی با چنین قومی به مانند یونانی‌ها، که غرب معاصر فرهنگ آن‌ها را منشأ تمدن معاصر خود می‌داند، از ایام کهن با نام او آشنا بوده، دربارهٔ دین او اطلاعات معینی داشته اند[1]. آن‌ها طبق رسم و آئین باستانی خود، با ختم هر صدساله از میان دانایان آن زمان هفت نفر خردمند انتخاب می‌کردند، که در پیشرفت و کامیابی مادی و معنوی قوم یونان سهم بیشتر گذاشته باشند. جالب است، که در کتاب «سترامتی» کلمینت الکانسدرانی در میان هفت نفر خردمندان یونانی دو نفر آریایی، یعنی زردشت و ابریس نام برده شده اند[2].

ولی در همان زمان هم یونانیان قدیم دربارهٔ زمان زندگی زردشت اخبار دقیق

---

1. Муминджанов Х. Древнетаджикская и древнегреческая философии, тождество различия и различие тоджества. В сб. Зороастризм и его значение в развитии цивилизации народов Ближнего и Среднего Востока. Душанбе., 2003. - с. 29.
2. Фрагменты ранних греческих философов. М., 1989. - с. 94.

نداشتند. مثلاً، قدیم‌ترین مورخ آن‌ها کسانف، که در قرن ۵ تا میلاد عمر به سر برده است، از زردشت یادآوری کرده است، زمان زندگی پیامبر دین نخستین یکتاپرستی را شش‌هزار سال پیش از لشکرکشی خشایارشا به یونان معین نموده است. ولی مؤرخان دیگر یونان قدیم نکلای داماسکی و دیئوژن لائرتی، که از آثار کسانف استفاده کرده‌اند، این سنه را ششصد سال پیش از لشکرکشی خشایارشا ذکر نموده‌اند. طوری‌که معلوم است، خشایارشا ـ پسر داریوش اول به یونان قدیم در حدود سال ۴۸۰ تا میلاد حمله کرده بود[۱].

اگر تاریخ اول را افسانه‌ای پنداریم، تاریخ دوم تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیک است (۶۰۰ + ۴۸۰ = ۱۰۸۰) و به قرن ۱۱ تا میلاد مصادف است. کتیزیاس (۴۰۴ ـ ۳۵۸ تا میلاد) طبیب دربار هخامنشی زمان زندگی زردشت را قرن ۱۳ تا میلاد، سوید قرن ۱۰ تا میلاد و پلوتارک پنج‌هزار سال پیش از جنگ تراید[۲] دانسته است[۳].

در سال‌های، که به آرژین نسبت داده شده است و دربارهٔ فرقه‌های مذهبی و جریان‌های فلسفی زمان باستان حکایت می‌کند، فیساغورس (۵۸۲ ـ ۴۹۷ تا میلاد) فیلسوف و ریاضی‌دان معروف یونانی شاگرد زردشت ذکر شده است[۴]. از روی اخبار این کتاب، زردشت از جمله معاصرین فیساغورس است.

ائودکس و ارسطو ـ مؤرخ و فیلسوف معروف یونان زمان زندگی زردشت ـ مؤسس آئین مغ را، که دارای افکار فلسفه‌ی و اخلاقیست، شش‌هزار سال پیش از افلاطون دانسته‌اند.

تاریخ سنتی ظهور زردشت در دو رساله مذهبی – «بن دهش» و «ارداویرافنامه»، که درقرن‌های ۹ـ۱۰ تدوین شده، معیارهای دینی و اخلاقی این آئین را مورد بحث قرار داده‌اند، بیان گردیده است. در آن‌ها کیهانشناسی زردشتی انعکاس یافته، طبق آن عمر جهان از ۱۲ هزار سال عبارت است. در سه هزار سال نخست خداوند تمام موجودات عالم را در شکل جهان مصول[۵،۶] (عالم ایده‌ها)، که همبن جهان فَروشی‌ها است، خلق کرده است و در این سه‌هزارساله عناصر جهان بی‌حرکت

---

۱. مؤمن‌جان‌اف ح. زردشت و آئین او. دوشنبه، ۱۹۹۳، ص ۲۸

۲. جنگ تراید در حدود قرن ۱۲ تا میلاد صورت گرفته‌است

۳. پورداود ا. یسنا، ج۱، تهران، ۲۵۳۶، ص ۷۵ به بعد

4. Кузнецов Б.И. Древний Иран и Тибет. Санкт-Петербург, 1998. - с. 232.

۵. جهان فره وشی اوستا با جهان مصول افلاطون برابر است.

۶. مالی م. ایران باستان، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱؛ آشتیانی ج. زردشت، منیخ، ۱۹۸۰، ص ۶۰

بوده، همه آن‌ها پاک و بی‌آلایش بوده‌اند. این دوره در بن دهش با نام «مینوگ» ذکر شده است. در سه‌هزارهٔ دوم، که اهریمن به وجود آمد، تمام اشیای جهان آمیخته گردیده، دورهٔ آمیزش آغاز شد، که حالت کنونی جهان است[1]. در این مرحله فَرَوَهرها به خود قالب مادی گرفته، یکجا با ایزدان به حرکت و مبارزه می‌پردازند. صورت فلکی یا فروهر زردشت در آخر سه‌هزارساله اول و ابتدای سه‌هزارساله دوم آفریده شده است. بدین گونه، او ۲۵۸ سال پیش از آغاز دوران هخامنشی به پیغمبری می‌رسد. به عبارهٔ دیگر، فروشی وی در حدود سال ۶۳۰ تا میلاد به صورت قالب مادی درآمده است.

در «اردویرافنامه» زمان پیغمبر زردشت ۳۰۰ سال پیش از حمله اسکندر به امپراتوری هخامنشی ذکر شده است. چون حمله اسکندر مقدونی به ایرانشهر در سال ۳۳۰ قبل از میلاد صورت گرفته است، تاریخ تولد زردشت در حدود سال ۶۶۰ تا میلاد مقرر گردیده است[2].

در سنت مذهبی مزدیسنا آمده است، که زردشت از تبلیغ دین خود در میهن خویش ناکام گردیده، به دربار پادشاه کیانی ویشتاسپ رهسپار گردید و در آنجا آئین او پذیرفته شد. در اساس این روایت، بعضی محققان سلاله کیانی را با سلاله هخامنشی و پادشاهان سلاله ماد یکی دانسته، کی گشتاسپ ـ پادشاه کیانی را با ویشتاسپ ـ پدر داریوش۱ مانند کرده‌اند. زردشت در گات‌ها از کی گشتاسپ طوری سخن می‌راند، که گویا او شاه افسانه‌وی نبوده، شاه واقعی قادر و تواناست و جلال و جبروت و مایه ترس و هراس پادشاهان دیگر است. هیرتسفلد و هرتیل تصور کرده‌اند، که کی‌گشتاسپ اوستا همان ویشتاسپ پدر داریوش۱ (۵۲۲ـ۴۸۶ تا میلاد) است، که از نام پسرش در ولایت پارت یا پرسوه فرمانروا بود. خود داریوش در کتیبه بیستون از پدر خود همچون یکی از شهربانهای معمولی نام می‌برد. داریوش در این سنگ‌نوشته چنین آورده است: «پرسوه (بخشی از ایران، ترکمنستان و ازبکستان کنونی) و ورکانه (گرگان) ضد من شورش برداشتند و خود را جانبدار فرورتیش اعلان کردند. مردم آن جا از پدر ویشتاسپه، که در پارت بود، اطاعت نکردند. آنگاه لشکر که به ویشتاسپ وفادار مانده بود، بیرون رفت

---

۱. آشتیانی ج. زردشت، ص ۶۰

۲. معین م. مزدیسنا و ادب پارسی، تهران، ۱۳۳۸، ص ۹۷-۹۹

و در یک شهر پارت به نام ویسپه اوزتیش به مبارزه پرداخت. اهورامزدا او را یاری نمود، به خواست اهورامزدا وشتاسپه لشکر شوریشیان را شکست داد. این حادثه در ۲۲ ماه ویژنه (۵۲۱/۱۱/۵ تا میلاد) روی داد». داریوش در آخر کتیبه می‌گوید: «من از ری لشکری به یاری ویشتاسپه فرستادم و در یک شهر پارت با نام پتی‌گربانه دوباره در اول ماه گرمپده (مطابق با ۵۲۰/۴/۳ تا میلاد) جنگی واقع شد و ویشتاسپه قوای شوریشیان را درهم شکست و کشور پارت دیگرباره زیر فرمان من درآمد»[1]. از این دلیل‌ها چنین برمی‌آید، که اولاً، ویشتاسپه پدر داریوش صاحب عنوان شاهی نبوده است. ثانیاً، سنت زردشتی بلخ را به عنوان مرکز و پایتخت این شاه ذکر می‌نماید. در اساس دلیل بالا هرتیل و هیرتسفلد زردشت را معاصر داریوش و پدر او می‌دانند.

آموزش علمی دین مزدیسنا، اوستا و پیامبر آن در قرن ۱۸ آغاز شده، تا امروز ادامه دارد. در این دوره در برابر تحقیقات گستردهٔ آثار مکتوب، زبان‌شناسی مقایسه‌ای پدید آمده، کاوش‌های نسبتاً وسیع باستان‌نشاسی نیز صورت گرفتند. رشته‌های متذکرهٔ علم، به علاوهٔ توپوگرافی، نام‌جغرافیایی، آنامسیتک برای روشن کردن تاریخ باستان به اندازهٔ زیاد و رنگارنگ اطلاعات را در اختیار دانشمندان فراهم آورد. پژوهش و محتوای این اطلاعات دانشمندان را به حل و فسخ بسیار ی از دشواریها، از آن جمله به تعیین زمان زندگی زردشت نزدیک کرد. ولی صرف نظر از آن یک گروه محققین معاصر، از جمله هنینگ، التهیم، میی و غیره تاریخ سنتی به پیامبری برگزیده شدن زردشت را پذیرفته‌اند.

هنینگ در نتیجه تحقیق همجانبه تاریخ سنتی، سه دوره را همچون زمان زندگی زردشت پیشنهاد کرده است: ۵۵۳ ـ ۶۵۰؛ ۵۵۱ ـ ۶۲۸؛ ۵۴۱ ـ ۶۱۸ [2]. باباجان غفوراف نیز در «تاجیکان» تاریخ سنتی را جانبداری کرده، زمان زندگی زردشت را آخر قرن ۷ اول ۶ تا میلاد حساب می‌کند، ولی بعید می‌داند، که آن چند سده پیشتر باشد[3].

ف. کیاپیر هندوشناس معروف هلندی چنین می‌شمارد، که زبان زردشت، که

---

1. Хрестоматия древнего Востока. М., 1978. - с. 492.

۲. آشتیانی ج. زردشت، ص ۴۱-۴۲

3. Гафуров Б. Таджики. - с.64.

از عنصرهای عمدهٔ لهجه‌های گوناگون مرتب گردیده است، زبان ادبی آن زمان می‌باشد، از بسیار جهت نسبت به زبان ریگودا باستانی‌تر است. وی از روی مقایسه و معیارهای زبان‌شناسی زمان زندگی زردشت را پیش از سال ۸۰۰ تا میلاد می‌داند[1].

گروه دیگر به زمان قدیم‌تر اشاره می‌نمایند. مثلاً، لُمیل نظریه هرتیل را دربارهٔ آنکه گشتاسپ اوستا پدر داریوش۱است، بکلی بی‌بنیاد می‌داند. وی به کتیبه سرگان ـ پادشاه آشور، که در سال ۷۱۴ تا میلاد تدوین شده، در آن نام مزدا به نظر می‌رسد، اشاره کرده است. در اساس این کتیبه وی ظهور زردشت را خیلی پیش از سال ۷۱۴ تا میلاد و پیش از سلطنت هخامنشی‌ها و مادها می‌داند. ادوارد میبر هم به کتیبه پادشاهان آشور اشاره می‌نماید. در آن‌ها نام بعضی از اشراف مادی مزدهو ذکر شده است. وی این نام‌ها را نشانه‌ای از مزداپرستی قبیله‌های ماد دانسته، دوران زندگی وخشور آریایی را پیش از هزارهٔ آخر تا میلاد می‌شمارد[2].

هرلیز به روایت‌های یونانی دربارهٔ زمان زندگی و فعالیت زردشت اهمیت نسبی داده، به سند و کتیبه‌هایی که مربوط به سدهٔ ۱۴ تا میلاد در نزدیکی انقره به

موبدان زرتشتی، موزه سمرقند، ازبکستان

1. Кёйпер Ф.Б. Труды по ведийской мифологии. М., 1986. - с. 9.

۲. آشتیانی، زردشت، ص ۶۲

دست آمده است، توجه نموده است. وی زبان گات‌ها و سانسکریت را مقایسه کرده، به چنین خلاصه آمده است، که این زمان نباید از سدهٔ ۱۴ تا میلاد پایان‌تر باشد. بارتلمی دوران زندگی پیامبر آریایی را در قرن ۹ تا میلاد و ویزیندنگ در میان سده‌های ۱۰۰۰ و ۹۰۰ تا میلاد دانسته‌اند. وندشمن، گیگیر، تیل، آلدنبیرگ روایت سنتی زندگی زردشت را کاملاً نادرست دانسته، آن را با دلیل‌های معتبر رد می‌کند و دوران حیات و فعالیت او را در حدود سال‌های ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ تا میلاد می‌دانند[۱].

ملتان اوستاشناس آلمانی علیرغم دانشمندانی، که زردشت را شخصیت افسانه‌ای حساب می‌کنند (گوسینگ، دارمستتیر)، ابراز اعتماد می‌کند، که ترانه‌های زردشت در دروهٔ بسیار قدیم پدید آمده است. گات‌ها، تمثیل‌های به وجود آوردهٔ آن، احساسات زردشت، آدمان و مناسبت‌های آن‌ها با پیامبر از آن حکایت می‌کنند، که گویندهٔ این سرودها شخص تاریخی بوده، نابغه ایست، که اثر بزرگی را به وجود آورده است. ملتان توسط نظریه‌های نجومی از اصطلاح گات‌ها چنین خلاصه می‌کند، که ظهور زردشت بین سال‌های ۱۸۰۰ تا ۹۰۰ تا میلاد است[۲].

میر بایس اوستاشناس معروف انگلیس در کتاب خود «زردشتیان» زمان زندگی پیامبر آریایی را سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۲۰۰ تا میلاد دانسته، دربارهٔ مؤلف این اثر در اساس تحقیق لهجه و اصطلاحات گات‌ها به چنین خلاصه آمده است، که زردشت در حدود سال‌های ۱۲۰۰ تا میلاد عمر به سر برده است[۳]. این کارشناس معروف اوستا در کتاب جدید خود «چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت» عقیده‌های خود را چنین بیان می‌سازد: «سلاله هخامنشی حد اقل از زمان کوروش[۴]، یعنی در میانه‌های سدهٔ ۶ تا میلاد دین زردشتی را پذیرفته بودند[۵]. آن‌ها را نیز مثل سایر قبیله‌های پارس مغ‌های ماد به این دین تشویق کرده بودند. به فکر او، خود مغان ماد نیز پیش از سال ۷۰۰ تا میلاد این دین را پذیرفته نمی‌توانستند. بنابراین

---

۱. کرستنسن ا. کیانیان، ص ۲۶

۲. آشتیانی، زردشت، ص ۶۳

3. Бойс М. Зороастрийцы. М., 1988. - с. 27; Зороастрийцы. Санкт-Петербург, 2003. - с. 18.

۴. کوروش ـ پایگذار سلاله هخامنشی در ماه اوت سال ۵۳۰ از جانب ماساژت‌ها یکی از قبیله‌های آریایی آسیای میانه کشته شد. (ب.غفوروف، تاجیکان، دوشنبه، ۱۹۸۹، ص ۸۸)

۵. مری بایس. چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۰-۴۱

چنین خلاصه می‌گیرد، که متن‌های اوستایی نوشده پیش از این تاریخ به شکل قطعی خود درآمده باشند. سپس برای یافتن دلیل به اوستا مراجعت می‌کند. در فروردینیشت (بند ۹۷) به نام فروشی سآینه[۱] نام شخصی درود فرستاده شده است. پس از گذشتن زمانی در بند ۱۲۶ همین یشت به نام و فروشی کسانی درود فرستاده می‌شود، که نواسگان همین سآینه می‌باشند. یعنی تیرو نکسوه، اتیوتی و فروهکفره. به فکر او، اگر به هر نسلی ۳۰ سال جدا کنیم، اول اینکه همین بندهای فروردینیشت پس از ۹۰ سال بند ۹۷ به این یشت ضمیمه کرده شده است. ثانیاً برای ترتیب و تدوین کامل آن ۱۰۰ـ۱۵۰ سال ضرور است. از این‌ها و دلیل‌های دیگر چنین نتیجه‌گیری می‌کند، که یشت‌های کهن اوستا در سده‌های ۱۱ ـ ۱۳ تا میلاد تحول و تکامل پیدا کرده‌اند. از طرف دیگر ساینه پسر اهومستوت، که از او در بند ۹۷ سخن رفته است، نخستین روحانی آریایی بود، که طبق اوستا به بیش از ۱۰۰ نفر شاگرد تدریس می‌کرد. از این دلیل محقق به چنین خلاصه‌ها می‌رسد، که در آن دوره مکتب‌های دایمی و باثبات مذهبی عمل می‌کردند و دین زردشتی چنان وسعت و انتشار پیدا کرده بوده است، که در پیش یک نفر استاد بیش از ۱۰۰ شاگرد تربیت شده، همه آن‌ها به میان مردم مأموریت می‌یافتند. به عقیدهٔ دانشمند برای آنکه دین جدید به چنین مرحله پیشرفت نایل آید، تخمیناً ۱۵۰ ـ ۲۰۰ سال دیگر لازم است. و از خلاصه همه این‌ها به چنین نتیجه می‌آید، که نزدیک‌ترین زمان بنیادگذاری دین زردشتی سدهٔ ۱۱ تا میلاد می‌باشد[۲].

ریچارد فری نسبت به سال‌شماری سنتی، که حدود سال ۶۰۰ تا میلاد را دوران زندگی وخشور آریایی می‌شمارد، قرن ۱۰ تا میلاد را سنه واقعی‌تر می‌داند[۳]. ارتور کریستنسن دربارهٔ این مسئله چنین می‌نویسد: «کیش زردشتی پیش از مهاجرت بزرگ قبایل آریایی در میان قبایل ایرانی منتشر شده بود و مادها و پارسیان هنگامی که در نیمه اول قرن نهم قبل از میلاد یا دیرتر شروع به حرکت به طرف ممالک غربی کردند، این کیش را با خود آورده بودند. لیکن بعدها در نتیجه جدا گردیدن اقوام شرقی و غربی آریایی، آئین زردشتی به صورت‌های مختلفی در این منطقه تکامل

---

۱. در اوستا سینه به معنی سیمرغ است.

۲. بایس م. چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت، ص ۴۳.

3. Фрай Р. Наследие Ирана. М. 2002. - с. 52.

یافت. اگر حقیقت امر همین باشد، پس بسیار بعید است که عهد زردشت را دیرتر از هزار سال پیش از میلاد مسیح دانست»[1]. چون آوردن همه فکر و ملاحظه‌ها، از امکان ما بیرون است، به اثرهایی، که فقط در سال‌های آخر به چاپ رسیده‌اند، اکتفا می‌کنیم. مثلاً اوستاشناس معروف روس س.ن. سکلف در مقدمه کتاب «اوستا در ترجمه‌های روسی» (۱۸۶۱ـ۱۹۹۶)»، عقیده‌های گوناگون را خلاصه کرده، جانبداری آن است، که زردشت در دورهٔ پیش از امپراتوری هخامنشی (۵۵۱–۳۳۰ تا میلاد) زندگی کرده است. س. گ. کلیشترنی و ت. ی. سلطان‌اف دوران زندگی و فعالیت پیامبر آریایی را آخر هزارهٔ دوم و ابتدای هزارهٔ اول تا میلاد حساب می‌کنند[2]. دانشمند دیگر روس ی.م. ستبلین کامنسکی نیز اندیشه بعضی محققان غرب را دربارهٔ افسانه‌وی بودن شخصیت زردشت کاملاً رد کرده، دوران زندگی او را حدود آخر هزارهٔ دوم و اول هزارهٔ اول تا میلاد ذکر می‌کند[3].

و.ی.کریوکاوه تاریخ پیشنهاد نمودهٔ ی.م.ستبلین کامنسکی را طرفداری کرده، محل خروج زردشت را دامنه‌کوه‌های آسیای مرکزی، از جنوب اورال تا کوه‌های سایان و آلتای، به شمال دامنه‌کوه‌های تیانشان، پامیر، آلتی و هندوکوش معین می‌کند[4].

در این بابت ابتکار دانشمندان ایرانی نیز قابل یادآوری است. استاد ابراهیم پورداود عقیدهٔ همه مؤرخان و فیلسوفان یونان قدیم و روم را، که در این موضوع ابراز نظر کرده‌اند، جمع‌آوری و تحلیل نموده، در آخر از عقیدهٔ مؤرخ یونانی، که دوران زندگی پیامبر آریایی را سدهٔ ۱۱ تا میلاد می‌داند، جانبداری کرده است.[5]

محقق دیگر ایرانی ذبیح بهروز می‌نویسد: «زردشت در سالی، که کی گشتاسپ به تخت نشسته بود، متولد شده است. دقیقی در «شاهنامه» تاریخ جلوس گشتاسپ را با این بیت داده است:

همی‌تافت بر جهان یکسره
ز اردیبهشت آفتاب از بره

---

۱. کرستنسن ا. کیانیان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۹

2. Авеста в русских переводах. Санкт-Петербург, 1997. - с.9.

3. Кляшторный С.Г. Султонов Т.И. Государства и народы Евразийских степей. Санкт-Петербург, 204. - с.24.

4. Крюкова В.Ю. Зороастризм. С.П., 2005. - с. 18.

۵. پورداود ا. یسنا، ج۱، تهران، ۲۵۳۶، ص ۱۱۰

بنابر این بیت دو تاریخ برای میلاد زردشت به دست می‌آید. یکی سال ۲۶۰ تا میلاد و دیگری سال ۱۷۶۷ تا میلاد. معلوم است، که سال ۲۶۰ تا میلاد به عهد زردشت سازگاری ندارد[۱].

ذبیح بهروز در نتیجه تحلیل سال‌شماری‌های باستانی ایران‌شهر (فارسی قدیم دینی، یزدگردی، پیشدادی و بهیزکی) با سه روش سال تولد زردشت را سال ۱۷۶۷ تا میلاد خلاصه کرده است، که به آوردن یکی از آن‌ها اکتفا نمودیم[۲]. محققان دیگر ایرانی ژاله آموزگار و احمد تفضلی دوران حیات و فعالیت وخشور باستانی را میان سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ تا میلاد حساب می‌کنند[۳].

جلال‌الدین آشتیانی پس از تجزیه و تحلیل و مقایسه مأخذ ودایی و اوستا به چنین نتیجه رسیده است، که گات‌ها و ریگودا هم‌زمان تدوین گردیده، تاریخ ظهور زردشت در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ تا میلاد صورت گرفته است[۴].

عقیده‌ها دربارهٔ زادگاه زردشت گوناگون است، که آوردن همه آن‌ها از حدود امکان ما بیرون است. به سبب ژرفیات زمان، دوران بسیار دور زندگی زردشت، موجود نبودن دلیل‌های معتمد و باوری‌بخش در اوستا و سندهای کتبی دیگر محققان مجبور بودند، اکثراً از اشاره‌های جداگانه، نشانه‌های جداگانه و دلیل‌های ناچیز و نامعتمد خلاصه‌های بزرگ بدست آورند. در برابر این نارسایی دیگر نیز وجود دارد، که آن نتیجه‌گیری‌های جدی تنها در اساس بازیافت‌های باستان‌شناسی امکانپذیر می‌باشد.

مؤرخ و باستان‌شناس معروف روس و.م. ماسون که اثرهای علمی و بازیافت‌های باستان‌شناسی او دربارهٔ تاریخ آسیای مرکزی قابل قبول تمام دانشمندان جهان قرار گرفته است، در این باره می‌نویسد: «واقعاً باید در نظر داشت، که بحث‌های باستان‌شناسی در مقایسه با سندهای کتبی، عادتاً، به خاطر نگهداری و انتقال اخبار اختصاص داده نمی‌شدند. آن‌ها فقط نتیجه یا همسفر این یا آن جریان‌هایی بودند، که در جامعه‌های باستانی به وجود آمده، پیش از همه، جریان‌های فرهنگ‌آفری را انعکاس می‌کردند. از این رو، استفادهٔ مواد باستان‌شناسی در بازسازی منظرهٔ

---

۱. بهروز ذ. زمان زردشت، تهران، ۱۳۴۶، ص ۵
۲. مؤمن‌زاده ح. زردشت و آئین او. بخش اول، دوشنبه، ۱۹۹۳، ص ۲۹
۳. آموزگار ژ. تفضلی ا. اسطورهٔ زندگی زردشت، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۲
۴. آشتیانی ج. زردشت، ص ۱۱۰

تاریخی احتیاط فراوان را تقاضا می‌کند»[1].

چنین مناسبت‌های یک‌جانبه باعث گردیده است، که حدود وطن زردشت از ساحل دریای مدیترانه تقریباً تمام آسیا را فرا گرفته، تا حدود ارواسیا معین شود. به ویژه مورخان قرون وسطی، که تحت تأثیر تحریفات دوران ساسانی قرار گرفته بودند، معلومات گوناگون داده‌اند. مثلاً، طبری، ابن‌الاثیر، میرخواند چنین نوشته‌اند، که او از اهل فلسطین بوده، فعالیت مذهبی او در قلمرو آذربایجان معاصر سپری شده است. محمد شهرستانی در اثرش «الملل و النهل» پروشسب پدر زردشت را از آهالی آذربایجان و مادرش دوغدیه را از مردم ری می‌داند[2]. مؤلفان «نظام التواریخ» و «نفایس‌الفنون» وی را از خراسان حساب کرده، چنین می‌شمارند، که گشتاسب در این جا به او گرویده است.

ابن خردادبه، بلازوری، ابن الفقیه، مسعودی، حمزهٔ اصفهانی، یاقوت و قزوینی محل ولادت او را ارومیه آذربایجان گفته اند[3]. کاتب پهلوی «شهرستان‌های ایران» او را از ری گفته است[4]. ظاهراً مؤلفان آن به یسنای ۱۹، بند ۱۸ تکیه کرده‌اند، زیرا که در آن شهر ری با اصطلاح «رگه زردشت» یاد شده است.

در دوران آموزش علمی اوستا در اروپا، که از قرن ۱۸ آغاز گردیده است، همان مشکلات باقی مانده، به خاطر روشن کردن دوران زندگی زردشت امروز دو رشته نسبتاً نوینی به فعالیت آغاز کردند، که پژوهش‌های باستان‌شناسی و زبان شناسی مقایسه‌ای می‌باشد. به علاوه، امروز توجه انسان‌های باخرد، صرف نظر از وابستگی‌های گوناگون آن‌ها به گذشته خود، به ویژه تاریخ باستانی خیلی افزوده، عدهٔ دانشمندان و محققان افزوده است و به نیروی پژوهشی آن‌ها وسعت بخشیده است. بازیافت‌های باستان‌شناسی سابق شوروی در سال‌های ۵۰–۸۰ قرن گذشته در جنوب روسیه، قزاقستان مرکزی، دامنه‌کوه‌های تیانشان و پامیر، هفت‌رود، در خوارزم و باختر و به ویژه کشف ارکئیم توجه دانشمندان جهان را به این منطقه جلب نمود.

---

1. Массон В.М. Историография древней истории Средней Азии. В сб. «Историография истории древнего Востока». Санкт_петербург, 2002, - с. 50.

۲. رزی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۲، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷۸

۳. معین م. مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۶۰–۶۵

۴. آشتیانی ج. زردشت، ص ۳۱

پروفسور ارتور کریستنسن در اثر معروف خود «کیانیان» مباحثه‌های محل ولادت زردشت را به سه گروه تقسیم کرده به گروه اول آن عده را منسوب نموده، که زردشت را از نواحی غربی ایران می‌دانند، به گروه دوم آن‌هایی شامل می‌شوند، که محل ولادت او را مشرق ایران‌شهر باستان می‌پندارند و به گروه سوم نظر آن عده را ذکر کرده است، که به عقیدهٔ آن‌ها، زردشت در غرب ایران تعقیب شده، برای انتشار آئین خویش به شرق این کشور رفته است.

این دانشمند دانمارکی نسبت آنکه ایرانیان در دوره‌های مختلف تاریخی طبق منفعت سیاسی خود محل «ایرینه ویجه» وطن زردشت را تغییر می‌دادند، چنین می‌نویسد: «در آغاز دورهٔ اشکانیان «ایرینه ویجه» را به نواحی خوارزم انتقال داده بودند و حال آنکه بعدها، که مرکز شاهنشاهی مجدداً به غرب ایران انتقال یافت، سعی شد، که «ایرنیه ویجه» را در حدود آذربایجان جستجو کنند»[1].

با وجود اینکه امروز به بسیار مسئله‌های تاریخ دور گذشته این منطقه روشنی انداخته شده است، در مسئله‌های گوناگون دیدهای جدید و ملاحظات نوی پدید آمده‌اند، اما محل سکونت و زندگی زردشت تا هنوز به طور دقیق مشخص نگردیده است. مثلاً، بارتلمی زادگاه زردشت را شمال‌غربی ایران می‌داند. به فکر او، پیامبر مکتب خود را در آذربایجان پایه گذاری کرده، سپس مجبور گردید به منطقه‌های شرق خراسان و افغانستان کنونی مهاجرت نماید. چون وی در قلمرو دولت کیانیان قرار داشت، گشتاسب پادشاه مملکت به وی ایمان آورده، پیرو او گردید[2]. به عقیدهٔ این دانشمند گسترش دین مزدیسنا در اطراف دریاچه هامون، واقع در جنوب افغانستان آغاز گردیده، به سوی شمال انتشار پیدا کرده است. چون رستاخیز در اطراف دریاچه چَچیست اوستایی آغاز خواهد شد و هیرتسفلد آن را دریاچه هامون می‌داند، به عقیدهٔ او محل ظهور وخشور آریایی اینجاست[3]. پروفسور دیگر آلمان گلندیر خاستگاه پیامبررا، بنا به تحلیل زبان گات‌ها به منطقه بین پارت و رودخانه هند نسبت می‌دهد. وی محل پیدایش وداها کتاب‌های مقدس هندویان قدیم را در هند معاصر حساب کرده، نشبت شباهت زبانی محل پیدایش اوستا را در مجاورت آن، یعنی سیستان امروزه می‌داند. از این خلاصه می‌کنند، که

---

۱. کرستنسن ا. کیانیان، تهران، ص ۴
۲. آشتیانی ج، زردشت، ص ۳۱
۳. کرستنسن ا. کیانیان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۴

ظهور زردشت در این سرزمین صورت گرفته است[1]. ریچارد فرای هم زبان دو لهجه گات‌ها و خرده اوستا را مقایسه کرده، مطمئن است، که این زبان‌ها با زبان ولایت‌هایی، که در بین بیابان‌های مرکزی و کوه‌های افغانستان قرار دارند، بیشتر موافقت می‌کنند[2].

چون پدر داریوش اول (۵۲۲ـ۴۸۶ تا میلاد) گشتاسپ نام داشته، حاکم یکی از ستراپ‌های شرقی امپراتوری هخامنشی بوده است، هرتیل پدر داریوش را همان گشتاسپ گات‌ها دانسته، معتقد است، که زردشت در غرب ایران به کمال رسیده، بعد به خاطر گسترش دین خود به شرق مهاجرت نموده است. به فکر او، زردشت در دربار گشتاسپ هخامنشی ـ حاکم پرسوه پذیرفته شده، در شخص او پشتیبان و حمایت‌گر خود را پیدا کرده است. جکسون نیز باوری دارد، که زردشت اهل آذربایجان و وطن مادر او همین منطقه است. بعداً وی به سوی شرق روان شده، گات‌ها را در آن جا تدوین کرده است. سبب اینکه بعضی‌ها محل ولادت او را بخش‌های غربی ایران تشخیص داده‌اند، عبارت از آن است، که ری و آذربایجان در دورهٔ اشکانیان و ساسانیان مرکزهای مهم دین زردشتی بوده، آتشکده‌های معروف باستانی به آن جا انتقال داده شده بودند[3].

نکته مهم دیگری که در این جا باید ذکر گردد و آن به تعیین محل ولادت زردشت خلل وارد می‌کند، عبارت از آن است، که سرنوشت دین مزدیسنا پس از انتقال آن از شرق به غرب در اختیار مغان سرزمین ماد قرار گرفت[4] و آن‌ها نه تنها در جغرافیا، بلکه در محتوای اوستا تغییرات فراوان وارد نمودند. از این رو، دربارهٔ حیات و فعالیت زردشت روایت‌های گوناگون سنتی مذهبی موجود است، که محل زندگی او را در منطقه‌های مختلف نشان می‌دهد[5].

طبق یکی از آن روایتها، زردشت در خانوادهٔ پادشاهان ماد به دنیا آمده است. زادگاه او در آذربایجان، در ساحل دریاچه ارومیه می‌باشد. اسم خانوادگی از سپیتمه، نام پدرش پروشسپ و مادرش دغدو بوده است. پدر او مرد دانشمند و

---

۱. آشتیانی ج، زردشت، ص ۲۱-۲۴

2. Фрай Р. Наследие Ирана. М., 2002. - с. 55.

۳. آشتیانی ج، زردشت، ص ۲۱-۲۴

4. Авеста в русских переводах. - с. 13.

۵. مؤمن‌جان‌اف ح، توران گهوارهٔ تمدن آریایی، ص ۳۹-۴۲

فاضل بوده، مادرش دختر یکی از اشراف ایرانی می‌باشد. پس از تولد نام سپیتمه، که نام جد زردشت بوده است، به او گذاشته‌اند. یکی از معجزه‌هایی که زردشت هنگام تولد نشان داده است، گویا این است، که وی با صدای خنده قدم به این جهان نهاده است. پس از تولد وی معجزه‌ها و کرامات زیادی نشان داده است. وی در ۱۵ سالگی از همسالان کنارگیری کرده، اکثراً در عالم فکر و اندیشه بوده است. زردشت در ۳۰ سالگی به نبوت معبوث گردیده، در چهره اش نور الهی درخشیده است. گات‌ها توسط وحی خداوندی به او در کوه سبلان واقع در آذربایجان می‌رسد. وی در غرب ایران ۱۲ سال دین خود را تبلیغ کرد، ولی چون در این منطقه گوش شنوایی پیدا نکرد و مورد تعقیب روحانیان دین‌های پلیتئیستی و طبقه حاکمه زمانه اش قرار گرفت، مجبور به ترک زادگاه خود شد. او از غرب مملکت به شرق آن، یعنی به نواحی بلخ و خوارزم رهسپار شده، در آن جا به تبلیغ دین خود پرداخت.

در باختر گشتاسپ ـ پادشاه آن سرزمین با مشکلات زیادی به دین وی ایمان آورد. انتشار دین زردشت از باختر آغاز گردیده، به سرزمین‌های دیگر گسترش یافت. در گسترش دین به او گشتاسپ ـ پادشاه آخرین کیانی، فرششتره و جاماسپ ـ وزیر وی حامی و پشتیبان گردیدند. ارجاسپ ـ پادشاه توران دشمن اساسی انتشار دین زردشت بود. پس از ۳۵ سال ظهور و رشد دین مزدیسنا، زردشت در یکی از واپسین نبردهایی که بین گشتاسپ و ارجاسپ صورت گرفت، در سن ۷۷ سالگی کشته شد. نام قاتل او را تورانی‌ای با اسم براتروکرش آورده اند[۱].

دانشمند ایرانی جلال‌الدین آشتیانی عقیده‌هایی را که طبق آن شمال و شمال غربی ایران معاصر و آذربایجان وطن زردشت پذیرفته شده است، خلاصه نموده، چنین نوشته است: «تقریباً تمام دانشمندانی که محل ولادت زردشت را در غرب ایران دانسته‌اند، تحت تأثیر روایت سنتی و اسطورهٔ مذهبی قرار گرفته، هیچ گونه دلیلی غیر این روایت‌ها پیشنهاد نکرده‌اند. در حالی که امروز مسلم شده است، که این مأخذها به هیچ وجه اصالت ندارند. جالب است، که خود همین محققان این حقیقت را تأیید می‌کنند. در بررسی شرح حال زردشت منطق حکم می‌کند، که

۱. بهار م. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۰–۲۱۳؛ آموزگار ژ، تفضلی ا. اسطورهٔ زندگی زردشت، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۹–۴۶

با روش سیستماتیک به کشف حقیقت پردازیم و چون روایت‌های سنتی در روی اسطوره‌های افسانه‌گون استوار است، از تکیه به آن‌ها پرهیز نماییم»[1].

در علم اوستاشناسی، مثل سایر علوم، هر تحقیقات جدی‌ای که از جانب پژوهشگران صورت می‌گیرد، به گوشه‌ای از مبهمات و ناروشنی‌های موضوع روشنی می‌اندازد. چون امروز زمینه عملی تحقیقات گسترش یافته است، اکثر دانشمندان در نتیجه مطالعه عمیق متن‌های اوستا، مقایسه آن با وداها، سرچشمه‌های پهلوی، آثار مؤرخان قرون‌وسطی به ویژه استفادهٔ وسیع بازیافت‌های باستان‌شناسی، جغرافیایی، نام‌های جغرفیایی، زبانشناسی مقایسه‌ای به چنین خلاصه آمده‌اند، که زادگاه وخشور آریایی در شرق و شمال شرقی ایران‌شهر باستان واقع بوده است.

رکن‌الدین همایون فرخ یکی از دانشمندان ایران معاصر در این مورد نوشته: «به طوری‌که می‌دانیم، آن ۱۶ کشور[2] همه در شرق ایران هستند، بنابر این در اوستا نام و نشانه یک شهر یا یک کشور واقع در غرب ایران نیآمده و می‌توان گفت، که این مورد بهترین دلیل و گواه صادق است به این که زردشت هیچ گاه در غرب ایران و یا آذربایجان نزیسته است، چه اگر جز این بود، امکان نداشت، از زادگاه خود مطلقاً یادی نکند و نام کشور یا شهری را نبرد»[3].

زلتسیر ـ شرق‌شناس آلمانی در بررسی‌ای که در سال ۱۹۷۹ به عمل آورده بود، نوشته است، که تا سدهٔ آخرین نظریه ای، که در زمان ساسانیان از طرف مغان زردشتی بیان می‌شد و مطابق آن زردشت از شمال غربی ایران، سرزمین مادها یا آذربایجان ریشه گرفته بود، مورد قبول قرار گرفته است. اخیراً ثابت شده است، که این تصور فقط پایه سیاسی داشته و فقط افسانه‌ای بوده است. از این فکر دیوشن گیمین جانبداری کرده است[4]. عامل مهم دیگری که دانشمندان مناطق غرب ایران را مردود می‌دانند عامل زبانیست. زبان اوستایی در مقایسه با دیگر زبان‌های ایرانی زبانیست، که متعلق به شرق ایران‌شهر باستان است و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که اصل مادی یا فارسی باستان باشند، دیده نمی‌شود[5].

---

۱. آشتیانی ج، زردشت، ص ۲۶
۲. ر.همایون فرخ ۱۶ کشوری را در نظر دارد، که در فرگرد اول وندیداد ذکر شده‌اند.
۳. مجله «بررسی‌های تاریخی»، ۱۳۴۷، شمارهٔ ۵، ص ۲۹۹
۴. آشتیانی ج، زردشت، ص ۳۳-۳۴
۵. آموزگار ژ، تفضلی ا. اسطورهٔ زندگی زردشت، ص ۲۳

از این رو، در آخر نیمه اول و دوم قرن گذشته پژوهشگران جهت تعیین زادگاه پیامبر دین نخستین یکتاپرستی به شرق و شمال و شرقی ایرانشهر باستان رو آوردند. در این دوره هم، چون تعیین حدود مشخص زادگاه زردشت منطقه وسیع را دربرمی‌گرفت، مشکلات زیادی را به وجود آورد. در سنت زردشتی بلخ (باختر) مرکز مذهبی این دین به شمار می‌رفت. از این جهت اکثر دانشمندان معاصر این محل را زادگاه پیامبر شناخته‌اند. مثلاً، وندینگرین وطن زردشت را در حدود خوارزم، باختر، سغد و اطراف دریاچه ارال نشان می‌دهد. زهنیر بخش‌های شمال افغانستان را چنین منطقه‌ای می‌داند[1]. نیالی بر آن است، که زادگاه زردشت در نواحی میان هندوکش و هامون افغانستان است. به نظر وی شمال‌ترین ناحیه ای، که حدود فعالیت زردشت بوده است، بلخ، هرات و جنوب‌ترین ناحیه زرنگ و رخج است[2]. مارکوارت معلومات هرودوت را به اعتبار کرفته، به چنین نتیجه رسیده است، که آن وادی‌های دریای تجن می‌باشد[3].

امروز محققین منطقه باختر را که از روی روایت سنتی دین زردشتی مرکز مذهبی دین مزدیسنا به شمار می‌رود، با دستاوردهای اوستاشناسی معاصر مقایسه کرده و باختر را محل سکونت موقتی قبیله‌های ایرانی در سر راه آن‌ها به وطن تاریخی آن‌ها می‌دانند. گذشته از این، دلیل‌های زبان‌شناسی که در حل و فسخ مسئله مقام مهم دارند، مطابقت نداشتن زبان‌های اوستایی و زبان باختری قدیم را افشا نموده است. در پیشگفتار «اوستا در ترجمه‌های روسی (۱۸۶۱ـ۱۹۹۶)» در این موضوع چنین نوشته شده است: «مسئله نقش باختر در تشکل و مرحله ابتدایی رشد زردشتی بسیار مهم است. زمانی یک گروه دانشمندان لهجه باختری را زبان اوستایی پنداشته، این ممکلت را خاستگاه زردشت و زردشتیه دیدن می‌خواستند. حالا، ظاهراً، از کوشش‌های توأم دانستن زبان اوستا و زبان باختری باید صرف نظر کرده شود. آثار زبان باختری تازه به دست‌آمده، صرف نظر از آنکه به زمان قدیم‌تری (قرن ۱۱) مربوط است، نشان می‌دهند، که زبان باختری کهن هنوز در جریان تشکل خود، نسبت به اوستایی و زبان عمومی ایرانی با راه دیگری رشد می‌کرده است»[4].

---

۱. آشتیانی ج، زردشت، ص ۳۳-۳۴
۲. آموزگار ژ، تفضلی ا. اسطورهٔ زندگی زردشت، تهران، ۱۳۸۲، ص۲۴
۳. مارکوارت ی. وهرود و ارنگ، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۴
4. Авеста в русских переводах (1861-1996). - с. 9-13.

از این رو، دانشمند آلمانی شریدیر منشأ زردشت را در شمال و شرقی ایران‌شهر باستان، یعنی ترکستان شرقی و منطقه اطراف دریاچه ارال می‌داند. وی معتقد است، که زردشت هیچ گاهی به سرزمین کنونی ایران، سرزمین آذربایجان و حتی در افغانستان قدم نگذاشته، همه روایت‌ها مذهبی می‌باشند، که بعداً مرتب گردیده است[1]. به نظر نیوبرگ ـ دانشمند سوئدی، زردشت در ابتدا در ساحل رود سیر دریا (سیر) زندگی کرده است. چون دین او را در وطنش نپذیرفتند، وی از آن جا فرار کرده، جانب رودخانه جیحون (آمو) مهاجرت کرده است. دین او تدریجاً تا به شهر ری رسیده، آن به یکی از مرکزهای مذهبی زردشت مبدل گردیده است. به فکر او، در آن زمان، در تمام ایران‌شهر باستان پنج رهبر یا سرور وجود داشته است: نمَنپَتی ـ سرور خانه، ویسپتی ـ سرور اولاد، زنتُپیت ـ سرور قبیله، دهیوپتی ـ سرور ولایت یا مملکت و مَنُپتی ـ سرور روحانی یا مذهبی[2].

التهیم، همبخ، ملیز، پروفسور لینتس، زادگاه زردشت را در بخش‌های شمال شرقی ایران‌شهر باستان، به ویژه باختر، سغد و ترکستان شرقی حساب کرده‌اند. ارتور کریستنسن، که گات‌ها ـ ترانه‌های شخص زردشت را مورد مطالعه عمیق قرار داده، با تحقیقات زمانه اش مطابق گردانده است، در این بابت چنین نوشته است: «از جهت اقتصادی، ظاهراً ملت دوره گات‌ها کوچی و کشاورز بود. در آن جا یک حالت متغییر اقتصادی مشاهده می‌شود، که ویژه آسیای داخلی و همچنین سرزمین‌های مختلف ایرانیان دوران بعد است. در این جا قبیله دارای قرارگاه زمستانی و معینی بود، که به نحو ابتدایی در آن به زراعت اشتغال داشت و از سیلاب یا رودخانه‌ها برای آبیاری اراضی خود استفاده می‌کرد. تابستان‌ها این قبیله آغاز به مهاجرت به چراگاه‌ها می‌نمود، که معمولاً در نواحی مرتفع و در کوهستان‌ها قرار داشت»[3]. این دانشمند بخش‌های گوناگون حیات مردم زمان گات‌ها را مورد تحلیل همه جانبه قرار داده، در آخر چنین می‌نویسد: «با توجه به این مقدمات، نسبت نبودن هیچ گونه نشانه آثار تمدن آسیای علیا (آسیای غربی) در گات‌ها، ما را بر آن وادار می‌کند، که سرزمین اصلی کیش زردشت را تقریباً در شمال یا در مشرق زمین‌هایی تصور کنیم، که در عهد پیشین مسکن قبایل آریایی

---

۱. پورداود، یسنا، ج ۱، ص ۳۴-۳۶؛ آشتیانی ج، زردشت، ص ۳۱-۳۳
۲. نیوبرگ گ.خ. دین‌های ایران باستان، ص ۶۴
۳. کرستنسن ا. مزداپرستی در ایران قدیم، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۲

بوده و آثار کوچنشین مقرون به زراعت در آن مشاهده می‌شده است. قبایل زارع، خصوصاً در دامنه‌های کوها یا در بخش کوهستانی زندگی می‌کردند و بنابر این می‌توان قبایل وابسته به تمدن گات‌ها را ساکن سغد یا فرغانه یا بلخ و به زحمت خوارزم تصور کرد»[1].

مری بایس در کتاب جدید خود «چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت» بسیار مسایل موجود را از دید نو مورد مطالعه قرار داده، در نتیجه تحلیل گات‌ها دربارهٔ زردشت چنین اندیشه ابراز می‌دارد: «متن‌های اوستایی کهن، یعنی گات‌ها و دو منترهٔ[2] (ترانه ـ ا. ر.) مؤجز و یسنای هفت‌گات[3] دارای اشاره‌ها و دلیل‌های گران‌بها و با اهمیت دربارهٔ جامعه ایست، که زردشت را در دامن خویش پرورانده بود. جامعه‌ای که خود از نظر نژادی و قومی آشکارا یکدست و یکپارچه می‌دید و به قوم بیگانه ناآریایی اشاره‌ای ندارد. جامعه نظم استوار دارد، که تکرار به تکرار به آن اشاره می‌شود...

آن تصویری، که از مطالعه متن‌ها، جامعه باستانی اوستایی به چشم می‌خورد، به آن چه که از چگونگی اجتماعی قوم‌هایی که در آخر هزارهٔ دوم تا میلاد در شمال سیردریا می‌زیستند، مطابقت دارد. سرزمین پهناور عبارت از صحرا و دشت و جنگلها و کان و رودسار و کوهساری که امروز بر آن نام قزاقستان را اطلاق می‌کنند و از نظر وسعت تقریباً برابر است با نیمی از مساحت اورپای غربی»[4].

و.ی.آبایف زبان‌شناس معروف شوروی زردشت را نمایندهٔ قبیله تور دانسته، منشأ او را ساحل سیردریا معین می‌کند. به فکر او، زردشت در میان همقومان خود به ترغیب آئین جدید شروع کرده، آن‌ها را به پیروی از آئین مزدیسنا دعوت نمود. ولی پیروان آئین‌های مختلف، به ویژه پیشوایان دینی آن‌ها به او مخالفت کرده، به تهدید و تعقیب پرداختند و او مجبور گردید محل سکونت خود را ترک کرده، مسافرت‌های طولانی انجام دهد[5].

با وجود آنکه در میان جامعه گات‌ها و قبیله‌های سک‌ها (سکیف‌ها)

---

۱. همان اثر، ص ۲۳

۲. هر گات ۱۷ گانهٔ زردشت با نام منتره (ترانه) یا می‌شوند.

۳. یسنای ۳۵ تا ۴۲ از جهت قدمت به گات‌ها نزدیک بوده، از جانب شاگردان پیامبر آریایی نوشته شده‌اند.

۴. بایس م. چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۴-۴۹

5. Абаев В.И. Скифский быт и реформы Зороастра. АО, т. 24, 1956. - с. 23-56; Мўъминзода Ҳ. Зардушт ва оини ў. Душанбе, 1993. - с. 36.

دانشمندان گاهی فاصله ناچیز و گاهی نسبتاً طولانی قایل می‌شود، بازیافت‌های باستان‌شناسی سلسله و تناوب فرهنگ‌های اوستایی و سکایی را ثابت می‌نماید. ا.ن.بیرنشتام باستان‌شناس معروف روس، که در طول بیش از ده سال، در میانه‌های سده ۲۰ مساحت بزرگ آسیای مرکزی را مورد تحقیق و کاوش‌ها قرار داده است، رنگه‌ه را نام باستانی سیر دریا دانسته، محل پیدایش زردشتیه ابتدایی را در ناحیه هفت‌رود (دامنه کوه‌های تیانشان و پامیر) می‌داند: «مشاهدهٔ عمومی این سرزمین به ما امکان می‌دهد، نواحی مرکزی را از محل‌های اطراف جدا کنیم. جای شبه نیست که مرکز اساسی تمدن سکایی ماورای رودخانه‌های الی و چو به ویژه وادی رودخانه چو است. دامنه‌های کوه‌های تیانشان، به ویژه پامیر تپه‌های نه چندان بزرگ دارد. در این منطقه، در وادی رودخانه الی، به ویژه ترگین، اسق، تلگر و در سمت شرق تا وادی ارتش، شاه‌قبیله‌های سکایی‌ها زندگی می‌کردند»[1].

در تاجیکستان نیز سال‌های آخر در زمینه پیدا کردن وطن مشخص زردشت تحقیقات معینی انجام داده شده است. مثلاً، دانمشند باستان‌شناس تاجیک یوسف‌شاه یعقوب‌اف پیامبر آریایی را از باختر، از دهکدهای به نام داریج ـ درادژ واقع در بدخشان افغانستان حساب می‌کند. وی در مباحثه با ی. و. پیانکف چنین دلیل می‌آورد، که مطابق فرگرد ۲۰ وندیداد دیهی که زردشت تولد شده است، داریج نامیده می‌شود[2]. باید ذکر کرد، که نه تنها در وندیداد، بلکه تمام ادبیات دینی زردشتی چنین روستایی وجود ندارد. مطابق وندیداد (فرگرد ۱۹ بند ۴،۱۱) بن دهش (باب ۱۰) و مأخذ دیگر پهلوی دریجا یا دریجه رود بارانیست، که شعبه دریای نیکی دیتیه است و خانه پدر زردشت در ساحل آن قرار دارد. دانشمند دیگر ی.و.پیانکف رود درگم را، که در باب ۹ پندهشن آمده است، با رود درغام در سغد انطباق داده، آن محل را زادگاه پیامبر آریایی می‌داند[3]. محقق دیگر ح. مؤمن‌جان‌اف در اساس مقایسه و تطبیق متن‌های اوستا در ادبیات زردشتی جغرافیا و نام جغرافیایی آن

---

1. Бернштам А.Н. Материалы и исследования по археологии СССР № 26. Историко-археологические очерки Центрального Тяньшаня и Памиро-Алая. М., 1952. - с. 214.

2. Якубов Ю. К проблеме времени и места рождения Заратуштры. В сб. Авеста в истории и культуры Центральной Азии. Душанбе., 2001. - с. 39.

3. Авеста в истории и культуры Центральной Азии. Матер. конфр. Душанбе, 2001. - с. 39.

با دستاوردهای علم اوستاشناسی امروز به چنین خلاصه آمده است، که زادگار پیامبر آریایی در حوالی اسق‌کول و ولایت کهن هفت‌رود واقع در قرقیزستان و قزاقستان معاصر قرار دارد[1].

زردشت در گات‌ها دربارهٔ خود اطلاع مستقیمی نمی‌دهد. ولی جالب است، که تمام فعالیت اهورامزدا و پیامبر او در «ایرینه ویجه» (آریاویج) سپری می‌شود. فرگرد اول وندیداد این سرزمین را سرزمین نخستین آفریدهٔ اهورامزدا معرفی می‌کند و آن در تمام بخش‌های اوستا مقدس دانسته ستوده می‌شود. دریاچه مقدس چچیست، رودخانه نیک دیتیه، شهر یا زیستگاه معروف بنیادکردهٔ جمشید با نام ورجمکرد، کانال یا رود ساخته افراسیاب ـ ناوتاگ زادگاه زردشت تخمین می‌شود. مطابق گزیده‌های زاتسپرم (فصل ۲) ملاقات نخستین زردشت با اهورامزدا ـ خداوند بزرگ در «ایرینه ویجه» به عمل آمد. همین مأخذ (باب ۲۲) اطلاع می‌دهد، که مکالمه زردشت با هفت امشاسپند در همین سرزمین صورت گرفت. در اساس بن دهش (فصل ۳۲ بند ۳) زردشت بار نخست در این سرزمین به اهورامزدا مراسم ستایش به جا آورد و مدیوماه ـ پسر آراستی، پسر عموی پیامبر پیرو نخستین او گردید.

در بندهای ۱۰۴ـ ۱۰۵ یشت ۵ (آبانیشت) زردشت پس از به جا آوردن مراسم ستایش در آریاینویج، در ساحل رودخانه دیتیه نیک، از اریدوسوره اناهیتا درخواست کرد، که برای به دین رو آوردن کی‌گشتاسپ وی را کامیاب گرداند. در بندهای ۲۵ـ۲۶ یشت ۹ (گشیشت) زردشت پس از تقدیم نذر و انجام نماز در آریاینویج، در ساحل رودخانه دیتیه از فرشته موکل چهارپایان ـ درواسپ درخواست نمود، که خوتهاسه نیک و آزاد ـ همسر کی‌گشتاسپ به دین او گراید. گذشته از این، طبق اخبار بن دهش (باب ۲۰ بند ۳۲) رود دریجه (دریجا) مانند رودخانه دیتیه در «ایرانیه ویجه» است و در کنار آن خانه پروشسپ پدر زردشت قرار داشت. در همین سرچشمه پهلوی (باب ۲۴ بند ۱۵) چنین آمده است: «رود دریجه سرور رود بارانی است، زیرا که خانمان پدر زردشت در ساحل آن بود و زردشت در آن جا زاده شد». فرگرد ۱۹ وندیداد (بندهای ۴،۱۱) می‌نویسد، که دریجا رودیست، که در پشته و بلندی آن خانه پرشسپ پدر زردشت قرار داشت.

---

۱. مؤمن‌جان‌اف ح. توران گهوارهٔ تمدن آریایی. دوشنبه، ۲۰۰۴، ص ۸۶

از متن‌های بالا چنین برمی‌آید، که زردشت در مرکز «ایرینه ویجه»، دقیق‌تر در ساحل رودخانه نیک دیتیه و باز هم دقیق‌تر در پشته‌ای در کنار رود بارانی دریجه، که شعبه دیتیه بوده، در بلندیِ خانه پدرش بوده است، چشم به جهان کشاده است. چنین رودهای بارانی عادتاً در دشت‌ها و دامنه کوه‌ها به وجود می‌آمدند.

در اوستا افراسیاب ـ پسر پشنگ و پادشاه توران دو برادر دارد: اغریرس و گرسیوز. هر یکی از برادران افراسیاب در منطقه ایی از توران حکمرانی می‌کردند. گوپت یکی از منطقه‌های توران بوده است، که در آن جا اغریرس حکمرانی می‌کرده است و با نام گپتشاه معروف بوده است. مینوی خرد (باب ۶۲ بند ۳) می‌نویسد: گپتشاه در ایرینه ویجه اندر کشور خوانیرس[1] است». در داتیستان دِنیک (باب ۹۰ بند ۴) آمده است؛ «سلطنت گپتشاه در مملکت گپت مجاور ایرینه ویجه در کنار آبِ دیتیه می‌باشد». در پندهشن (باب ۲۹ بند ۵) سرزمین اغریرس سکوستن (ظاهراً سکستان) نامیده شده، لقب خود او و پسرش گپتشاه آمده است.

از این متن‌های مأخذهای پهلوی چنین به نظر می‌رسد، که سرزمین افراسیاب، یعنی توران یا بخشی از آن در حدود ایرینه ویجه قرار داشته است. بندهش (باب ۲۹ بند ۱۳) در این بابت نوشته: «مملکت سکوستن در سر راه ترکستان به طرف چین واقع است»[2]. سرچشمه‌های پهلوی «دینکرت» (کتاب هفتم، بندهای ۱۶ـ۱۹)، دینکرت (کتاب ۷، بند ۲ـ۱۴)، گزیده‌های زاتسپرم (باب ۹ـ۱۰)، ویجکرد دینی (بندهای ۱۰ـ۱۴) زرتشتنامه دربارهٔ او روایت‌های سنتی مذهبی آورده، زردشت را

---

۱. آریاییان باستان جهان را به هفت بخش تقسیم کرده بودند. کشور مرکزی، که خود آن‌ها می‌زیستند و از جهت مساحت با شش بخش دیگر برابر بود، خونیرسه (دارای فایتون‌های زیبا) نام داشت.

۲. با وجود آنکه دانشمندان د ربارهٔ خاستگاه آریاییان ابراز عقیده کرده‌اند، دربارهٔ تعیین سرزمین مشخص ایرینه ویجه کم‌تر ابراز نظر نموده‌اند. کپیرت آن را به جنوب و شرقی فرغانه، گیگیر به فرغانه و کوهستان حاضره نسبت داده، دیتیه را رودخانه زرفشان می‌داند. بعضی دانشمندان در زیر تأثیر اصطلاحات دوران ساسانی اران (آذربایجان در شمال رود ارس ـ واقع در شمال ایران معاصر ایرینهٔ ویجه دانسته‌اند. گیگیر پس از ۱۴ سال تحقیق، در عقیدهٔ خود ثابت مانده، چنین نوشته‌است: «ایرینه ویجه حتماً در بخش‌های بالایی شمال و شرقی ایران‌شهر قرار دارد و ممکن نیست، که اران باشد». (پورداود یسنا، ج۱، ص ۴۱). تیل نیز این سرزمین را در شمال و شرق ایران‌شهر باستان می‌داند. فرای در شرق ایران به شمال سرزمین‌های امروزهٔ افغانستان، ازبکستان و تاجیکستان حساب می‌کند. (Фрай Р. Наследие Центральной Азии. Душанбе, 2000.–с.80) دانشمند شهیر ایرانی ابراهیم پورداود آریاویج (ایران‌ویج) را در ترکستان روسیه تصور کرده‌است (پورداود، یسنا، ج۱، ص ۴۷) مورخ و باستان‌شناس تاجیک ن.نعمت‌اف دشت‌های آلتای تا رودخانهٔ والگا و ساحل دریای خزر را چنین منطقه می‌داند. (Неъматов Н.Н. Прародина Ариев. Душанбе, 2005 - с. 28) محقق تاجیک مؤمن‌جان‌اف دامنه کوه‌های آلتای، تیانشان و پامیر، قزاقستان معاصر دریای خزر، رودخانه اورال و وادی‌های فرغانه و زرفشان را ایرینه ویجه معین کرده‌است (مومن‌جان‌اف ح.ح. توران. گهوارهٔ تمدن آریایی، دوشنبه، ۲۰۰۴، ص ۲۸)

در احاطه دشمنان تورانیان، ساحران و جادوگران تورانی نشان داده‌اند.

از معلومات بخش‌های گوناگون اوستا دربارهٔ زادگاه زردشت به چنین خلاصه آمدن ممکن است، که وطن او «ایرینه ویجه، ــ سرزمین زیبا و درخشان آریایی‌ها بوده، ظاهراً، در یکی از خانوادهٔ ساکن محل نزدکوهی یا درهٔ کوهستانی شرق باختر قدیم به دنیا آمده است. این عقیده‌ها را دلیل‌های دیگر نیز تأئید می‌کنند.

زردشت در گات ۳۲ جغرافیای مسکونیِ زمان کهن را استفاده نموده، از اصطلاح «هفت بوم» بهره برده است، که آن بعداً در بخش‌های دیگر اوستا، به ویژه یشت‌ها، در شکل کرشور(کشور، سرزمین، مملکت) ذکر گردیده است. شمارهٔ هفت در نزد آرائیان باستان شمارهٔ مقدس بوده است. در وداها هندوان باستان به هفت ادیته یا هفت خدا دعا و نماز می‌بردند. در اوستا نیز هفت امشاسپند رمز یا مظهر خداوند بوده، یاوران مقدس و نزدیک‌ترین اهورامزدا در ادارهٔ جهان می‌باشند. هفت بوم اوستا در کتاب دینی برهمنان نیز شکل سپته دویپه(Septa dvipa) داشته، معنی هفت بوم، هفت سرزمین را می‌دهد. در تقسیم‌بندی ودایی سرزمین نخستین ــ جمبو، دوم پلکشه، سوم شلمالی، چهارم ــ کوشه، پنجم کراونچ، ششم ــ شکه و هفتم پوشکره آمده است. در روایت هندی هم مثل ایرانی‌ها هر کشوری را از کشور دیگر آب، یا دقیقاً یک رودخانه جدا می‌کرده است[۱].

در کتاب ویسپرد (کردهٔ ۱۰ بند ۱) نام همه هفت بوم یا کشور آورده شده، هر یک آن‌ها مدح و ستایس شده‌اند. اسامی آن‌ها چنین است: اریزهی، سوهی، فردزفشو، ویدیزفشو، وروبریشتی، وروجریشتی و خورنیرس. از هفت بوم یا کشور در گات‌ها (یسنای ۳۲ بند ۳)، در یسنا (گات ۵۷ بند ۱۳، گات ۶۵ بند ۵)، تیریشت (بندهای ۹،۴۰)، مهریشت (بندهای ۱۵، ۶۷، ۱۳۳)، رشنویشت (بندهای ۹–۱۵)، وندیداد (فرگرد ۱۹ بند ۳۹)، هادوخت (فرگرد ۱ بند ۱۴)، بهمنیشت (فصل ۳ بند ۴۷)، آبانیشت (بند ۵) و غیره یاداوری شده است.

بن دهش اخبار همه بخش‌ها را خلاصه کرده، دربارهٔ هفت کشور متذکره و روایت‌های اطراف آن گزارش مفصلی می‌دهد: اندر زمین گویند، که زمین سی وسه گونه است. آنگاه کی تیشتریه[۲] باران فرو بارید، از آن رودخانه پدید آمد،

---

۱. رضی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۴، ص ۲۴۲۰ـ۲۱

۲. تیشتریی ـ فرشته رعد و برق، باران و فروان‌حاصلی

زمین در همه جا نم گرفت و هفت پاره گردید، آن پاره، که در میان جای داده شد، در بزرگی به اندازهٔ شش پارهٔ دیگر که پیرامون آن را فرا گرفته، آن شش پاره با هم به اندازهٔ یک پارهٔ مرکزیست، که خوانیرس است. به آن پاره‌ها «کشور» نام نهادند، زیرا هر یکی را مرزی هست. پارهای که جانب خراسان (شرق) است، سرزمین اریزهی است، پارهای که جانب هروران (مغرب) است، سرزمین سوهی، دو پارهای که در طرف نیمروز (جنوب) است، فردزفشو و ویدزفشو و دو پارهٔ دیگر که در طرف باختر (شمال) است، وروبیریشتی و وروجریشتی و آنکه میان آن‌هاست، خوانیرس رودخانه‌ییست، که دریای وروشکه پیرامون آن است. در میان فردزفشو بیشه ایست. در میان وروبریشتی و وروجریشتی کوه بلندی برخاسته، آن چنان است، که کشوری را با کشور دیگر می‌پیوندد، اما از این جا به کشور نمیتوان عبور کرد[1].

در اوستا در میان سرزمین‌های نامبرشده، از کشور خوانیرس مدح و ستایش فراوان به عمل آمده است. این سرزمین آریایی‌ها است. آن از جهت مساحت برابر شش کشور دیگر بوده، نسبت به ایرینه ویجه ـ که خاستگاه نخستین آریایی‌هاست، به مراتب بزرگ‌تر و وسیع‌تر است و ظاهراً، کشورهایی را به خود شامل می‌سازد، که با مرور زمان دین زردشتی را پذیرفته بودند. خوانیرس در تمام اوستا با عنوان «درخشان» یادآوری شده است.

در مهریشت با چنین سطرها برمی‌خوریم: (مهر) نخستین ایزد مینویی که پیش از خورشید فناناپذیر تیزاسپ در بالای کوه هرا[2] برآید، نخستین کسی که با زینت‌های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر به در آورد، از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاه‌های آریایی را بنگرد (بند ۱۳)؛ آن جا که شهریاران دلیر قوه‌های بسیار مرتب سازند، آن جایی که کوه‌های بلند و چراگاه‌های بسیار برای چارپایان... موجود است، آن جایی که دریاهای عمیق و وسیع واقع است، آن جایی که رودهای پهن و قابل کشتی رانی با خیز امواج خروشان به سنگ خارا و کوه برخورده، به سوی اشکته، پروته، مرو، هرات، سغد و خوارزم جاری می‌شوند (بند ۱۴)؛ به (کشور) اریزهی و سوهی، به فردزفشو و ودزفشو، به وروبیریشتی و

---

۱. بن دهش، تهران، ۱۳۷۸، ص ۷۵؛ پورداود، ویسپرد، ص ۱۱۲-۱۱۳

۲. هرا (اوستا هره بیریزیت) کوهیست، که نیمه‌افسانه‌ای بوده، بعضی محققین آن را با سلسله‌کوه‌های تبت و بعضی دیگر با کوه نیم‌اساطیری البرز یکی می‌دانند.

وروجریشتی و به کشور خوانیرس درخشان. آن جایی که ستوران (حیوانات) آرام دارند و پناگاه باوری بخش ستوران است. مهر توانا نگران است (پند ۱۵).

طبق اخبار مأخذ پهلوی، چون این سرزمین از همه بهتر و زیباتر بوده، فیض و برکت فراوان داشت، اهریمن نیز در آن جا آسیب و گزند فراوان پدید آورد. اهریمن مشاهده کرد، که در این جا راستی و درستی، پاکی و پارسایی بیشتر بوده، سرزمین دلیران و پهلوانان، مملکت پیشدادیان و کیانیان و سرزمینی است، که در این جا دین مزدیسنا ظهور کرده، به مملکت‌های دیگر انتشار پیدا کرد و در این جا سوشیانت‌ها ـ آخرین رسولان اهورامزدا پیدا شده، روز رستاخیز (آخرت را) را سازمان می‌دهند و او را ناتوان و مغلوب خواهند کرد[۱].

در باب ۲۹ بن دهش از هفت کشور یادآوری شده، ذکر گردیده است، که هر یکی از آن‌ها ردی (سروری) دارند و نام‌های این سروران آورده شده است. در آن جا زردشت سرور خوانیرس و همه کشورهای دیگر خوانده شده است. در «دادستان دینگ» چنین آمده است: «هنگام ظهور کردن سوشیانت‌ها ـ پیامبران آخرین اهورامزدا، از هر یکی از این کشورها یکی از پاکان (نام آن‌ها آورده شده است)، به یاری خواهد آمد و از یاوران جاودانی سوشیانت خواهند بود». در «مینوی خرد» آمده است: «خوراک مردمی که در اریزهی، سوهی، فردزفشو، ویدزفشو، وروبیریشتی و ووروجریشتی زندگی می‌کنند، شیر گوسفندان و گاوان است و غذای دیگری نخورند و مردم شیرخوار تندرست‌تر و زورمندتر و نیز تولد فرزندانشان بی‌گزندتر باشد»[۲]. همین مأخذ به موقعیت دو کشور اولی نیز اشاره کرده می‌نویسد: «ریزش همه آب‌ها در جهان از کشور اریزهی است، آن جا که خورشید برآید و حرکت آن به سوی کشور سوهی است، آن جا که خورشید فرو رود»[۳]. بن دهش موضوع را ادامه می‌دهد: «از آن جا که خورشید به بلندترین روز برآید، تا به کوتاه‌ترین روز درآید، تا به روز کوتاه برود، ناحیه نیم‌روز (جنوب) ـ کشور فردزفش و ورزفش است. از آن جا که به روز کوتاه اندر شود، تا به روز بلند اندر شود، کشور اریزهی است. از آن جا که به روز بلند اندر آید، تا آن جا که به روز کوتاه اندر شود، اپاختر (شمال)، کشور وروبیریشت و ووروجریشت است.

---

۱. بهار م. از اسطوره تا تاریخ، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۳-۲۰
۲. مینوی خرد، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۷
۳. همان اثر، ص ۵۷

چون خورشید برآید، (به) کشور سوهی، فردزفش و ودزفش به نیمی از خوانریس تابد، هنگامی که به آن سوی (کوه) تیرک اندر شود، به کشور اریزهی، وورووبیریشت و وورجریشت و نیمی از خوانیرس تابد. هنگامی که این جا روز است، آن جا شب است».

با وجود آنکه دانشمندان در اساس اخبار فوق‌الذکر پیرامون کشور و سرزمین‌های متذکره تخمین و ملاحظه‌های فراوان انجام داده‌اند، ولی تا کنون دربارهٔ محل دقیق موقعیت آن‌ها دلیل‌های معتمد تاریخی وجود ندارد. اما در بخش‌هایِ گوناگون اوستا پیرامون خوانیرس و موقعیت آن اخبار پراکنده نهفته است. مثلاً، بن دهش در باب چهاردهم خود چنین می‌نویسد: «در کشور خوانیرس بس جای‌های دیگر است، که... پناه‌گاه‌های خوانیرس خوانده می‌شود، به مانند کنگدیژ، زمین سکوستن (یا سَوکوستن)، دشت پیشانسی، رودخانه ناوتاگ، ایرانویج (اوستایی ایرینه ویجه)، ورجمکرد و کشمیر اندرونی». اگر نام‌های جغرافیایی مأخذ پهلوی را مورد تحلیل قرار دهیم، معلوم میِ‌شود، که اغلب آن‌ها در قلمرو آسیای مرکزی و یا توران باستان قرار دارند. مثلا، در بن دهش (باب ۲۹ بند ۱۰) آمده است، که کنگ در طرف مشرق واقع است. «مینوی خرد» (باب ۶۲ بندهای ۱۳، ۱۴) نوشته است، که کنگدیژ در مشرق در سرحد ایرانویج است.

طوری معلوم است، افراسیاب، اغریرس و گرسیوز ـ پسران پشنگ، پادشاه توران بودند. بن دهش (باب ۲۹ بند ۵) اطلاع می‌دهد، که اغریرس ـ پسر پشنگ پادشاه مملکت سکوستن است و او را گپتشاه می‌گوید. «مینوی خرد» (باب ۶۲ بند ۳۱) چنین نوشته است: «گپت در آریاویج اندر کشور خوانیرس است. «دادستان دنیک (باب ۹۰ بند ۴) موقعیت این محل را باز هم دقیق‌تر می‌سازد: «سلطنت گپتشاه در مملکت گپت، مجاور آریاویج، در کنار آب دیتیه می‌باشد». ارتور کریستنسن در اثر معروف خود «کیانیان» چنین می‌نویسد: «...می‌توان این سرزمین (سکوستن) را در سمت شمال، در سر راه ترکستان به سوی چین دانست، یعنی همان طرف، که کنگدیژ را باید جستجو کرد».[1] یوستی ـ دانشمند اورپایی، که در این بابت تحقیقات انجام داده است، چنین می‌نویسد: «به نظر می‌رسد این محل، که چینی‌ها نیز آن را تحت اسم کگن می‌شناختند و یک قسم بهشت روی

---

۱. کرستنسن ا، کیانیان، ص ۸۲

زمین آریاییان محسوب می‌شده است، توسط یک دسته از آریاییان در وسط خاک توران، در طرف شمال سیر دریا برپا شده بود».[1] ساموئل نیوبرگ ـ اوستاشناس سوئدی نام‌های جغرافی ذکرگردیده را مورد تحلیل قرار داده، آن‌ها را مقدسات ابتدای دین زردشتی می‌داند و آن‌ها در گرد و اطراف رودخانه سیر دریا به ویژه بخش علیای آن قرار می‌دهد[2]. در فروردینشت (بند ۱۲۰) به فروهر (روح) یویشته ـ یکی از پسران فریانه، که تورانی بوده، از دوستان نزدیک زردشت شمرده شده است، درود فرستاده شده است. در «دادستان دینگ» (باب ۹۰ بندهای ۱ـ۳) همین یویشته از جاودان‌های مذهبی دین مزدیسنا و یکی از پادشاهان خوانیرس ثبت گردیده است. محقق تاجیک ح. مومن‌جان‌اف نام‌های جغرافیای ذکرگردیده و تعداد زیاد دیگر نام‌های مندرج در اوستا را مورد تحلیل و تجزیه همه‌جانبه قرار داده، اکثر آن‌ها را مربوط به آسیای مرکزی می‌داند و چنین می‌شمارد، که شهر و نواحی و محل‌های مقدس دین مزدیسنا در آسیای مرکزی و آسیای میانه قرار دارند[3]. دانشمند دیگر تاجیک، پروفسور یو. یعقوب‌اف، که در موضوع توران تحقیقاتی انجام داده است، حدود آسیای میانه و گرد و اطراف آن را سرزمین توران حساب می‌کند[4].

از فکر و ملاحظه و سند و دلیل‌های بالا چنین خلاصه کردن ممکن است: هموارى‌های توران، که در شرق دریای ارال و دو جانب ساحل رودخانه سیر قرار دارد، محل اثبات‌شدهٔ دامنه‌های کوه‌های پامیر، تیانشان تا به ختن می‌رساند. آریاویج نیز در همین حدود قرار داشته، اشاره‌های ناروشن متن‌های اوستا و مأخذ پهلوی منطقه‌های متذکره را یکی از بخش‌های مرکزی خوانیرس معرفی می‌کند.

در بارهٔ فرگرد اول وندیداد، که در آن ۱۶ سرزمین نخستین و بهترین آفریدهٔ اهورامزدا ذکر شده است، سال‌های طولانیست که در اطراف آن دانشمندان مباحثه می‌کنند. راجع به آن که مناسبت‌ها در برابر اوستا گوناگون است، موقع استقرار این سرزمین‌ها در نقشه جغرافی نیز مختلف می‌باشد.

در وندیداد کشورهای با نظم و ترتیب زیر ذکر شده‌اند: «نخستین سرزمین

---

۱. پورداود، یشت‌ها، ج۱، ص ۲۲۰

۲. نیوبرک گ.س، دین‌های ایران باستان، ص ۲۵۷

۳. مومن‌جان‌اف ح، توران ـ گهوارهٔ تمدن آریائی، ص ۶۵ به بعد

4. Якубов Ю. Религия древнего Согда. Душанбе, 1996. - с. 31, 121

و کشور نیکی، که من اهورامزدا آفریدم، ایرینه ویجه (آریاویج) بود، بر کرانه دریای نیک دیتیه. آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، آسیب اژدهها را بیافرید و زمستان دیوآفریده را به جهان هستی بخشید. در آن جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه هم هوا برای آب، خنک و درختان سرد است. زمستان بدترین آسیب‌ها را در آن جا فرود می‌آورد؛ دومین سرزمین نیکی که من ـ اهورامزدا آفریدم، سرزمین سغد بود. پس اهریمن مرگ‌آفرین آمده، آسیب حشرات «سکیتیه»[1] را آفرید، که مرگ در گله گاوان به وجود آورد؛ سومین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا افریدم، مرو نیرومند و پاک بود. پس اهریمن مرگ آفرین آمده، آسیب «خواهش‌های گناهالود» را بیافرید، سرزمین چهارم و کشور نیکی، که من اهورامزدا آفریدم، بلخ زیبای پرچم‌افراشته بود. پس اهریمن مرگ‌آفرین آمده، بلای «برآوره» را پدید آورد؛ پنجمین سرزمین و کشور نیکی، که من آهورامزدا آفریدم، نسایه میان بلخ و مرو بود. پس آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، گناه «سست‌باوری» را آفرید؛ ششمین سرزمین و کشور نیکی، که من آهورامزدا آفریدم، هرات و دریاچه آن بود. آن گاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، گناه «سرشک و ناله و فغان» را پدید آورد؛ هفتمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، ویکیرتیه بدسایه بود. آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، پری «خنینسیتی» را آفرید، که به گرشاسپ پیوست؛ هشتمین سرزمین نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، اوروهٔ دارای چراگاه فراوان بود. آن گاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده گناه «حکمرانی ستمگرانه» را به وجود آورد؛ نهمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، خنینته در سرزمین و کشور ویهرکانه (گرگان) است، آنگاه اهریمن مرگ‌افرین آمده، گناه نبخشودنی «نرویپه» را آفرید؛ دهمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم خرخویتی زیبا بود. آن گاه اهریمن مرگ‌افرین آمده، گناه نبخشیدنی «به خاک‌سپاری مردگان» را پدید آورد؛ یازدهمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، هیتومنت (هلمند) رایومند و فرحمند بود. آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، جادوگری زیان‌اور را آفرید؛ دوازدهمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، ری بود، که سه سرور در آن فرمان‌روایند. آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، گناه «بیدار کردن

---

۱. این کلمه واضح ترجمه نشده‌است.

سستباوری» را آفرید؛ سیزدهمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، چخرهٔ نیرومند و پاک بود. آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، گناه نبخشودنی «مرده‌سوزان» را آفرید؛ چهاردهمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، ورینه چارگوشه بود، که فریدون ـ درهمکوبندهٔ اژدی‌هاکه (ضحاک) در آن زاده شد. آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، ماهانه ناهنجار زنان و بیدادگری فرمان‌روایان‌بیگانه را پدید آورد؛ پانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من ـ اهورامزدا آفریدم، هفت‌رود بود. آنگاه اهریمن مرگ‌افرین آمده، در آن جا آسیب «دخشچه» و گرمای سخت را آفرید؛ شانزدهمین سرزمین و کشور نیکی، که من ـ اهورامزدا آفریدم، سرزمین اطراف رود رنگهه بود، جایی که مردمان بی‌سرور زندگی می‌کنند. آنگاه اهریمن مرگ‌آفرین آمده، به جهان زمستان دیوآفریده آورد».

از یک سو، از خود متن معلوم می‌شود، که تا هنوز برخی از واژه‌های آن نامعلوم باقی مانده است. از جانب دیگر با وجود آنکه چند نام جغرافی اول آن معلوم و موقعیت جغرافی آن‌ها معین است، مباحثه در اطراف جایگزین کردن نام‌های دیگر در نقشه جغرافی ادامه دارد[1]. مخصوصاً این مشکلات پس از سرزمین ششم آغاز می‌شود. آسیب و بلای آفریدهٔ اهریمن، که مشخصات سرزمین‌ها را تشکیل می‌دهد، ضد و نقیض بوده، همچنین مشکلات موجود را حل و فسخ کرده نمی‌تواند. صرف نظر از این‌ها علم معاصر دربارهٔ سرزمین‌های ذکر شده اطلاعات معینی جمع‌آوری نموده است.

سرزمین نخستین آفریدهٔ اهورامزدا ایرینه ویجه (آریانویج) است. نسبت این، که این سرزمین وطن نخستین آریایی‌ها بوده است، در تمام بخش‌های اوستا بسیار توصیف شده است. آن در متن‌های اوستا در شکل ایرینه ویجه واقع در ساحل رودخانه دیتیه آمده است. جالب است، که تمام تفصیلات جریان آفرینش اهورامزدا در همین سرزمین صورت گرفته، در همین جا زندگی را به صورت گیاهی به وجود آورد، در این جا گاو یکتا و انسان نخستین ـ کیومرث را آفرید. گاو را در ساحل راست دریای دیتیه، انسان نخستین را در ساحل چپ آن. در همین جا گردهمایی اهورامزدا با ایزدان و فرشتگان، در همین جا مجلس جمشید با انسان‌های بهترین

1. Брагинский И.С. Из истории таджикской и персидской литературы. - с. 50.

جهان صورت گرفت. در همین جا اهورامزدا جمشید را دربارهٔ طوفان شدید[1] آگاه کرد و به او دستور داد، که جهت حفظ و نگهداری نمونه‌های بهترین آدم، حیوان و رستنی وَره (جای، غار، شهر) بسازد. این وره، که با نام ورجمکرد معروف است، در هیمن جاست.والدین انسان‌های معاصر، تمام نمونه‌های حیوانات سودمند در این جا پدیدار گردیدند[2]. طوری‌که در بالا ذکر گردید و تمام مأخذهای پهلوی تأکید می‌کنند، خانه پدر زردشت در تپه‌ای در ساحل رودخانه داریجه ـ شعبه رودخانه نیکی دیتیه در آریاویج قرار داشت. مکالمه‌های پیامبر آریایی با خداوند بزرگ اهورامزدا و امشاسندان در این جا به عمل آمده، زردشت در این جا به پیامبری برگزیده شد.

چنین سرزمین زیبا و پرفیض، که آریایی‌ها در آن جا بار نخست بار اقامت افکنده، نامور شدند، مهارت و استعداد فوق‌العادهٔ خود را استفاده نموده، برای خود وطن آرمانی و افسانه‌ای به وجود آوردند، در آن جا تمدن زیبا و ناتکرار پدید آورده، برای سراسر جهان کهن نمونه عبرت گردیدند و تعدادشان زیاد گردیده، گروهی به غرب، گروهی به شرق و گروهی به جنوب رهسپار گردیدند، در کجا است؟ آیا موقعیت آریاویج (اوستایی ایریینه ویجه) را معین کردن ممکن است؟

«مینوی خرد» (باب ۴۴، بندهای ۱۷–۲۰) می‌نویسد: و دیو زمستان در اریاویج توانا است و در دین پیداست، که در آن جا ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است و این دو ماه تابستان هم سرد است برای آب، زمین و گیاه. همین سرچشمه (باب ۶۲ بند ۱۲–۱۴) می‌نویسد: «کنگدیژ در سرحد آریاویج است». کنگ شهریست، که از طرف سیاوش ـ پسر کیکاووس در سرزمین توران، هنگام پادشاهی افراسیاب ساخته شده است. در مأخذ متذکره (باب ۶۲ بند ۳۱) چنین آمده است؛ «گپتشاه در آریاویج اندر کشور خوانیرس است». معلوم است، که گپتشاه لقب اغریرس ـ برادر افراسیاب بوده، سرزمین حکمرانی او در حدود توران موقعیت داشت. «دادستان دنیگ» (باب ۹۰ بند ۴) نیز معلومات مشابهی می‌دهد: «سلطنت گپتشاه در مملکت گپت، مجاور آریاویج در کنار آب دیتیه می‌باشد». چون در آن زمان سرزمین پادشاهی ایران از توران جدا بود، در کتاب دینکرد (کتاب ۹ باب ۱۶ سطر ۱۴)

---

۱. این طوفان در روایت اسلامی نام طوفان نوح را گرفته‌است.
۲. رضی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۱، ص ۱۵۵–۱۶۸؛ اشدری ج. دانشنامه مزدیسنا، تهران، ۱۳۷۱، ص ۴۶

چنین آمده است؛ «گپت در مملکت خارجه است». ظاهراً، این سرچشمه زیر مفهوم مملکت خارجه مملکت توران را در نظر دارد. بن دهش (باب ۲۹ بند ۵) در این موضوع دلیل‌های نو آورده، اخبار ما را مکمل می‌گرداند: «اغریرس پسر پشنگ در مملکت سکوستن (یا سوکوستن)[۱] است و او را گپتشاه خوانند». این مأخذ در باب ۲۹ بند ۱۳ موقعیت توران را باز هم دقیق‌تر می‌کند: «مملکت سکوستن در سر راه ترکستان به سوی چین واقع است».

از دلیل‌های بالا چنین خلاصه کردن ممکن است، که توران یکی از بخش‌های مهم آریاویج بوده، در سر راه ترکستان به سوی چین قرار دارد. پورداود دربارهٔ سرزمین آریایی‌های باستان چنین عقیده دارد: «این مملکت (آریاویج) و رودش (دیتیه نیک) را در همان حدودی، که سرزمین داستان ملی و دین مزدایسنا است، باید تصور کرد. ممالکی که امروزه ترکستان روسیه[۲] نام داشته و تمام ممالک شمال شرقی و شرقی ایران و در جزو آن قسمتی از خاک افغانستان سرزمین نشوونمای دین زردشتی است و همین مملکت‌ها نیز سرزمین داستان ملی ما و میدان کارزار یلان و ناموران است»[۳].

صرف نظر از این دانشمندان غربی دربارهٔ وطن ابتدایی آریایی‌ها عقیده‌های مختلف ابراز داشته‌اند. جالب است، که هزارها سال مقدم محققان اسلامی با استفاده از اخبار اوستا و بدون توجه به دلیل‌های تورات و قرآن شریف، خوارزم را خاستگاه آریایی‌ها تعیین کرده بودند. بیرونی و خوارزمی از جمله چنین دانشمندان می‌باشند. ادوارد میئر ـ محقق و مؤرخ آلمانی بخش‌های شمالی دریاهای سیاه و خزر را وطن نخستین این قبیله‌ها دانسته، چنین می‌شمارند، که پسانتر آن‌ها تا به دریاچه آرال مهاجرت کردند. دانشمند دیگر آلمانی پروفسور هیرت در اول قرن ۲۰ اروپایی مرکزی را وطن ابتدای آریاییان معین کرده بود[۴].

در سال‌های آخر با رشد چشمگیر زبان‌شناسی مقایسه ای، به ویژه وسعت حفریات باستان‌شناسی مساحت دید و پیشگویی دانشمندان وسیع شده، توجه اکثر

---

۱. کرستنسن ا. طرز قرائت سوکوستن را مشکوک می‌داند. طرز قرائت سقوستن به حقیقت نزدیک بوده، معنای سرزمین یا کشور سکایی‌ها را می‌دهد.

۲. در دورهٔ شوروی جماهیر آسیای میانه را مستعمرهٔ روس‌ها می‌دانستند.

۳. پورداود، یسنا، ج۱، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۷

۴. اشتیانی ج، زردشت، ص ۴

آن‌ها به ناحیه معین جغرافی نگرانیده شد. از ماکس میلیر ـ ودا شناس معروف آلمانی آخر قرن ۱۹ تا اکثر دانشمندان قرن ۲۰ اورپایی آسیای مرکزی و منطقه‌های پیرامون آن را همچون خاستگاه آریایی‌ها انتخاب کرده‌اند. به فکر دریبو و ژوبینویل ـ دانشمند فرانسه‌ای چنین منطقه حوضه‌های رودخانه‌های سحیون و جیحون، آتو شریدیر ـ دانشمند آلمانی و چیلد گردن ـ محقق انگلیس ـ جنوب روسیه، پروفسور ملتان جنوب و شرقی روسیه می‌باشد. ه. لومیل ـ شرق‌شناس آلمانی و متخصص تمدن هندوایرانی از اصطلاح ودا و مأخذ قدیم هندوآلمانی نتیجه می‌گیرد، که محل نخستین زندگی آریایی‌ها در زمان تدوین ترانه‌های نخستین و داها باید در منطقه سرد بوده، نور و حرارت آتش تأثیر لذت‌بخشی برای این مردم داشته باشد. وی از پژوهش‌های خود به این نتیجه می‌رسد، که امکان جنوب روسیه بیش از هر نقطه دیگر است[۱].

ه. کپیرت آریاویج را در شرق و شمال در حدود فرغانه و کوهستان کنونی دانسته می‌نویسد، که رودخانه دیتیه، که در اوستا رود آریاویج است، رود زرفشان می‌باشد. تیل نیز آریاویج را در شمال و شرق دانسته، چنین می‌نگارد: آریاویج بنا به ترتیبی که در فرگرد اول وندیداد آمده است، نخستین اقامتگاه آریاییان است. آن‌ها بعداً از آن جا رفته به سغد، مرو، بلخ، نسا، هرات، کابل، هلمند دست‌اندازی کردند و پس از آن به سرزمین ایران امروزی روی آوردند[۲]. پروفسور آلمستید، سمیت ـ دانشمندان انگلیس، نیوبرگ ـ دانشمند سوئد، پروفسور ونکلیر ـ دانشمند آلمانی منطقه‌های جنوب روسیه و بخش‌های شمالی آسیای مرکزی و نواحی دریاچه آرال را خاستگاه ابتدایی آریاییان می‌دانند[۳]. دانشمند سوئد نیوبرگ در این بابت چنین می‌گوید، که سرزمین آریاویج در شمال سغدیانه و مرگیانه موقعیت دارد[۴].

مری بایس ـ می‌نویسد: «متن‌های اوستایی کهن، یعنی گات‌ها و دو منترهٔ (ترانه) مؤجز و یسنای هفت‌گات دارای اشاره‌ها و اطلاعات گران‌بها و با اهمیت دربارهٔ جامعه ایست، که زردشت را در دامن خود پرورده بود. جامعه‌ای که خود

---

۱. همان اثر، ص ۵
۲. پورداود، یسنه، ج۱، ص ۴۱
۳. آشتیانی ج، زردشت، ص ۳-۶
۴. نیوبرگ.دین‌های ایران باستان، ص ۳۲۶

را از نظر نژادی و قومی آشکارا یکدست و یک پارچه می‌دید، به قوم‌های بیگانه و غیرآریایی اشاره‌ای ندارد. چند نام خاص، که در آن آمده است، همه آهنگ آریایی دارند. برخلاف پاره‌ای از دوگانه‌گی‌های باوری و عقیدتی به نظر می‌آید، که عبادت و دین بنیاد مشترک داشته است. طوری‌که مشاهده می‌گردد، جامعه نظام استوار دارد، که مکرر به آن اشاره می‌شود. واحدهای آن به ترتیب عبارتند از خانواده (خویتو)، آبادی (ورزنه)، طایفه (ایریمن) و سرزمینی که آن را طایفه از خود می‌داند ـ دهیو. نمی‌دانیم، آیا ایریینه ویجه را یک دهیو می‌دانستند و یا سرزمینی مرکب از چند دهیو عبارت بود». به جهت اقتصادی زندگی قوم‌های آریایی دخل کرده، به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد: «چهارپایانی، که ذکر شد (گاو، اسپ) به علاوهٔ گوسفند و بز، که اهمیت اقتصادی داشتند، مدت‌های طولانی بود، که در صحراهای آسیای مرکزی اهلی شده بودند. از هزارهٔ سوم تا میلاد استفاده از گاو و شتر برای حمل ارابه‌هایی که چرخ‌های گرد داشتند، در آسیای مرکزی متداول شده بود. اما در حوالی سال ۱۸۰۰ تا میلاد بود، که گردونه تحول یافت و اختراع شد. وسیله نقلیات باسرعت‌تر، که چرخ‌هایش ملەدار بود و اسپ آن را حمل می‌کرد و در شکار، مسابقه و جنگ استفاده می‌گردید»[۱].

یو.یعقوب‌اف می‌نویسد، که میهن ابتدایی آریایی‌ها به غیر از آسیای مرکزی، بخش‌های شمال دریای سیاه، علیای والگا، سیبری غربی و کوه‌های آلتای را دربرمی‌گرفت. «آسیای مرکزی یکی از قسمت‌های آن به شمار می‌رفت. بی‌سبب نیست، که نام آریان ویج به طریق خیلی مختصر گردیده ـ ایوج در ناحیه قبادیان تاجیکستان تا امروز وجود دارد. زبان‌شناسان عقیده‌ای دارند، که کلمه ایوج همین آریان ویج اوستایی است».[۲]

ح.مؤمن‌جان‌اف محقق دیگر تاجیک در اساس استفادهٔ متن‌های اوستا، وداها، سرچشمه‌های پهلوی، تحقیقات گوناگون و مقایسه آن‌ها با رستنی و حیوانات، جغرافی و نام جغرافی امروز به چنین خلاصه آمده است، که آریاویج ابتدایی مساحت نسبتاً محدودی را فرا می‌گرفت؛ «اگر ایرینه ویجه ـ خاستگاه آریایی‌ها در ابتدا فقط حدود دامنه‌های کوه‌های تیان‌شان تا به ختن و کوه‌های آلتای را در بر

---

۱. بایس م. چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت، ص ۴۶
۲. یعقوب‌شاه یو. تاجیک‌شناسی، دوشنبه، ۱۹۹، ص ۱۵-۱۶

گیرد، بعداً آن تا به رودخانه اورال، قزاقستان معاصر و وادی‌های فرغانه و زرفشان امتداد پیدا کرده است»[1]. به اندیشه او، با مرور زمان، وقتی که آن‌ها پیشرفت کرده، افزایش یافتند، تدریجاً انتشار پیدا کرده، به سراسر خوانیرسه (ایران‌شهر باستان) گسترش یافتند. آکادمیسین ن. نعمت‌اف «ایرینه ویجه» را منطقه بزرگ اوراآسیا می‌داند، که شامل مناطق جنگل و صحرای بین آلتای و کرپات در شمال؛ نوار بزرگ سیاه از دامنه غربی همالیای تا زاگروس در جنوب و در بین آن‌ها: همه تیانشان، پامیر و آلای و هندوکش، فلات ایران، همواری آموی وسیردریا و ترکستان بود[2].

سرزمین دومی که در فرگرد اول وندیداد نامبر شده است، سگده است. سگده همان کلمه معاصر سغد است. نام این سرزمین در اوستا در دو شکل آورده شده است: سغد و گَوه. طوری‌که در بن دهش (باب ۲۰ بند ۸) آمده است، نام سوم آن در پهلوی سراک است. در آن جا چنین آمده است: «من باز می‌گویم، که ارنگ رودی است و در خصوص آن گفته شده است، که آن از البرز می‌آید و به مملکت سراک می‌رود و در آن جا آن را (آمی) می‌نامند». چون این مأخذ در باب ۱۵ بند ۲۹ سغد و سراک را یکی دانسته است، از متن بالا چنین برمی‌آید، که سخن دربارهٔ سغد و رودخانه آن زرفشان می‌رود. این نام در بند پنجم فرگرد اول وندیداد در شکل سغد و در بند ۱۴ مهریشت در هر دو شکل، یعنی سغد و گوه آمده است. راجع به آن که کلمه گوه در زبان اوستایی مفهوم فراوان دارد، دانشمند فرانسهوی دِ هرلی معتقد است، که گوه باید بایتخت و مرکز دولت سغدیان باشد. سغد بیشتر در شکل سغزه شینه استفاده شده است، که معنی سرزمین بود و باش سغدیان را می‌دهد. این نام در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی در بیستون در شکل سگده آمده است[3]. «دانشنامه ایران باستان» دربارهٔ این سرزمین چنین معلومات می‌دهد: «سغد در ایام باستان از سوی شرق و شمال به صحرای سیبری و مغولستان و از غرب به خوارزم و از جنوب به بلخ (باختر، بکتریا) هم‌مرز بود. کهن‌ترین سرزمین شناخته‌شدهٔ آریاییان، که در آن جا بنای تمدن و شهرهای آبادی را نهادند، که

---

۱. مؤمن‌جان‌اف ح. توران ـ گهوارهٔ تمدن آریایی، ص ۲۸

2. Негматов Н. Таджикский феномен: Теория и история. Душанбе, 1997.– с.21.

۳. پورداود. یشت‌ها، ج۱، ص ۴۳۱

شهرت جهانی پیدا کرد و حتی تا سده‌های چهارم و پنجم هجری نیز آنچنان شهرتی داشت، که گوهر درخشان شرق نامیده می‌شد. مردانش دلیر و جنگاور بودند. هنگامی که اسکندر داریوش ۳ را شکست داد و به سوی خاور روانه شد، سغدی‌ها بودند، که در برابر اسکندر مردانه ایستادگی کردند. چون سغدی‌ها مغلوب شدند، با سرکشی‌ها و مقاومت شدید کار را بر مقدونیان و مزدوران یونانی آن‌ها چنان تنگ ساختند، که اسکندر دستور به قتل‌عام وحشتناکی داد. سردارانی، چون سپیتبتیس و آکسیرتیس مقاومت و رشادتشان در تاریخ مشهو است»[۱]. طبق اخبار این کتاب در اواسط سدهٔ ۶ تا ۴ تا میلاد سغد در اوج اهمیت و قدرت و اعتبار بوده، با فرهنگ مخصوص آریایی خود همچون مشعل تابنده‌ای بوده است. طبق اخبار این سرچشمه، در آن زمان سغد یکی از سمت‌های چارگانه دنیا حساب می‌شد. اوج شکوه و جلال آن در نیمه دوم قرن سوم هجری، در زمان فرمانروای پادشاهان سامانی همچنان پایدار مانده بود[۲].

کتاب پهلوی «شهرستان‌های ایران» (باب ۲ بند ۵) دربارهٔ این سرزمین باستانی چنین معلومات می‌دهد: سمرقند ـ پایتخت سغدیان را کیکاووس (اوستایی کوی وسن) و سیاوش (اوستایی کَو سیاورشن) پی افگندند و آتش بهرام را سیاوش برپا کرد. در سمرقند بود، که زردشت به دربار کی‌گشتاسپ آمد و آن جا با خواهش شاه اوستا را به لوحه‌های زرین نقش کرد و در خزانه معبد به امانت گذاشته شد و سرانجام اسکندر ملعون آن‌ها را پیدا نمود و نابود ساخت[۳].

سرزمین سومی که اهورامزدا برای آریاییان آفریده است و در وندیداد در شکل مورو آمده است، که همان مرو است. در آن مردان نیرومند و توانا زندگی می‌کردند، اما اهریمن مرگ‌آفرین در این جا خواهش گناه آلود مثل تمایل خونریزی، بی‌تمکینی و رفتارهای ناپسند پدید آورد. در کتیبه‌های هخامنشی در شکل مرگو آمده، یکی از ستریپه‌های امپراتوری هخامنشی بوده است[۴].

همچنان که مرو در دورهٔ اوستایی شهر بزرگ و متمدن و پرنفوس و پرجمعیت بود، در دوره‌های اسلامی نیز پایتخت منطقه وسیع حکومت خراسان به شمار

---

۱. رازی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۲، ۱۴۳۱
۲. رازی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۲، ۱۴۳۱
۳. بایس م. چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت، ص ۲۵
۴. اشدری ج. دانشنامهٔ مزدیسنا، ص ۴۳۲

می‌رفت. «حدودالعالم»، که یکی از نخستین اثرهای جغرافی به زبان تاجیکی بوده، در قرن دهم میلادی تألیف شده است، دربارهٔ مرو می‌نویسد: «شهر بزرگ است و اندر قدیم نشست میر خراسان آن جا بود و اکنون به بخارا نشیند، جای با نعمت و خرم و دارای قلعه ایست، که آن را تهمورث بنیاد کرده است. اندر وی کوشک‌های بسیار و جای خسروان بوده است. اندر همه خراسان شهری (مانند مرو) نیست، که بازار نیکو داشته باشد»[1]. مؤلفان فرهنگ‌های قرون وسطی این شهر را خاستگاه معروف‌ترین خردمندان شرق دانسته‌اند. بنا به معلومات آن‌ها وطن برزویه طبیب، بزرگ‌مهر، باربد موسیقیدان شهر باستانی مرو است[2].

سرزمین چهارم و کشور نیکی، که اهورامزدا آفرید و در اوستا باخزی نامیده شده، امروز بلخ است. آن همچون بلخ زیبا و دارندهٔ پرچم‌های افراشته توصیف شده است. اما اهریمن بر ضد آن مورچه‌های فراوان و گیاه‌های زهرآلود پدید آورد. این نام در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی در شکل بختری آمده است[3]. یونانیان آن را در شکل بکتریا می‌شناختند. علامت پرچم‌های افراشته، ظاهراً، اشاره به شهر نظامی یا مرکز نظامی بودن آن است. چون از زمان‌های قدیم تختگاه یا محل حاکمنشین بوده است، پرچم‌هایش را در حالت افرشته نگاه می‌داشته است، که کنایه از سلحشوری مردم و همیشه آماده بودن آن‌ها به جنگ و پیکار است. بلخ از قدیم «ام‌البلاد» مادر شهرها خوانده می‌شده است[4]. سعید نفسیی در کتاب «احوال و اشعار رودکی» (ج۱، ص ۱۵۳ـ۱۶۳) دربارهٔ موقعیت این شهر و اهمیت آن در دوران باستان می‌نویسد: «به همین جهت این ناحیه اهمیت بسیار در رابطه دولت‌ها داشت، زیرا یگانه راه خشکی در میان آسیای غربی و هندوستان، از یک سو، و تاتارستان و چین، از سوی دیگر بود. در همان ناحیه بود، که نخست ملت هندوآریایی در آن جا متوقف گشت و پس از گذشتن از سرزمین کوهستانی شمال و شرقی به ایران آمد و نژاد ایرانی امروز را تشکیل داد و نیز همان ناحیه منشأ بسیاری از عقیده‌های عینی زردشت بود. شهر بکتریه، به قول مؤرخان قدیم، پایتخت این ایالت بود و آن را قدیم‌ترین شهرهای جهان می‌دانستند و آن را مادر

---

۱. حدودالعالم من‌المشرق الامغرب، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۰۱-۳۰۲
۲. فرهنگ دهخدا، ج۴۰، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۲
۳. فرهنگ دهخدا، ج۹۰، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۸۶
۴. رازی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۴۳۲

شهرها لقب داده بودند. معمولاً در هر رویداد ایالت باختر با ایالات سغد، که در میان جیحون و سیر دریا بود، دوش به دوش راه می‌رفت و در هر کاری همداستان و همیار بود و هر دو ناحیه را کوروش بزرگ و اسکندر مقدونی با رنج و زحمت فراوان فتح کردند»[1]. مؤلف «دانشنامه مزدیسنا» می‌نویسد: چندی از مؤرخان سازندهٔ بلخ را لهراسپ و گروه دیگر اسکندر دانسته‌اند. بلخ سرزمینی بوده است، که زردشت دین خود را به کی‌گشتاسپ عرضه کرد. میرخواند در «روضهٔ‌الصفا» می‌نویسد، که آرامگاه تهمورث دیوبند در بلخ است. مسعودی اطلاع می‌دهد، که کیکاووس پایتخت خود را از عراق به بلخ انتقال داد. از لهراسپ به بعد صحبت از پایتخت استخر نشده، بلکه بلخ پایتخت ایران است. دین بودا نیز از هند به آن جا آمد و تعداد زیاد معبدهای بودایی بنیاد گردیدند، که معروفترین آن‌ها معبد نوبهار می‌باشد. ولی معبد بودای نوبهار را نباید به آتشکدهٔ معروف بلخ یکی دانست[2]. بلخ در زمان ساسانیان، طوری‌که مسعودی ذکر نموده است، آتشکده‌ای داشت، که از بزرگ‌ترین آتشکده‌های زردشتیان بوده است. رئیس مؤبدان آن را برمک می‌گفتند و برمکی‌ها از نسل او بودند و این مقام را از زمان‌های باستان به دوش داشتند. دیوارهای آتکشدهٔ نوبهار را با جواهر گران‌بها آراسته و پرده‌های زربفته به روی دیوارهای آن کشیده بودند. اکثراً، به ویژه در موسم بهار، گل‌های بسیار بر آن می‌نهادند و به همین جهت نوبهار خوانده می‌شد.

در همین دوره بود، که از هر سو به این جا زائران می‌شتافتند. بر فراز آتشکده گنبد بزرگی افراشته بودند، که اطراف آن ۳۶۰ اتاق داشت، به اندازهٔ خدمتگذاران آتشکده، که هر کدام یک روز در خدمت معبد قرار می‌گرفت و باقی‌ماندهٔ سال آسوده بودند. بالای گنبد پرچم‌هایی از پارچه‌های ابریشمی افراشته بودند، که هنگام وزش باد به هر سو به اهتزاز می‌درآمد. چندین بت و از آن جمله بت اعظم آن جا وجود داشت و از کابل، هند و چین مردم بسیار به زیارت شتافته، پس از آنکه در برابر بت سجده می‌کردند، دست برمک، نگهبان بزرگ را می‌بوسیدند. زمین‌های اطراف نوبهار به مساحت هفت فرسخ وقف این آتشکده بود و خراجات بزرگ آتشکده از مدرک همین زمین‌ها تأمین می‌شد. در زمان عثمان بن عفان، که

---

۱. فرهنگ دهخدا، ج ۹، ص ۱۸۶
۲. اشدری ج، دانشنامه مزدیسنا، ص ۱۶۸-۱۶۹

احنف بن قیص خراسان را فتح کرد، آتشکدهٔ نوبهار خراب گردید و اهالی آن مرز و بوم به دین اسلام درآمدند[1]. بنا به اخبار همین مأخذ، در کتاب «فضایل بلخ»، که سال ۱۳۵۰ هجری توسط عبدالحی حبیبی نشر گردیده است، آمده، که در این جا تا سدهٔ ۷ هجری آرامگاه زردشت موجود بوده است.

سرزمین پنجم که اهورا مزداآفریده نسایه می‌باشد، که میان مرو و بلخ وقع شده است و اهریمن بر ضد آن بلای و گناه شکّ و تردید را به وجود آورد. مطابق حفریات باستان‌شناسی که انجام گرفته است، شهر نسایه یکی از مرکزهای بزرگ زمان قدیم بوده، در ۱۸ کیلومتری شمال و غرب عشق‌آباد ـ پایتخت ترکمنستان معاصر قرار دارد. ریچرد فری این شهر را نه تنها یکی از شهرهای بزرگ‌ترین آسیای مرکزی دوران باستان، بلکه زادگاه یکی از قبیله‌های بزرگ سکایی پرن‌ها حساب می‌کند[2]. تاج‌گذاری پایه‌گذاری سلسله پادشاهان امپراتوری اشکانی ارشک محض در این جا صورت گرفته است. امپراتوری اشکانی‌ها (۲۵۲ تا میلاد ۲۲۲ میلادی) طوری‌که ذکر شد، یکی از دولت‌های بزرگ جهان باستان بوده، با امپراتوری روم قدیم اختلافات شدید داشت. نسا از دورهٔ پادشاه دوم سلسله اشکانی تیریدت (۲۴۸–۲۱۴ تا میلاد) پایتخت مملکت بوده است[3].

سرزمین ششم که اهورامزداآفریده هریه نامیده شده، که به اتفاق آرای دانشمندان هرات شناخته شده است. چون آهورامزدا آن را آفرید، اهریمن نیز در آن جا بلای ژاله شدید و فقر پدید آورد. بلای آوردهٔ اهریمن را دانشمندان به طور گوناگون ترجمه کرده‌اند: سرشک و ناله و فغان، آفت پشه و غیره. در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی در شکل هیروه آمده است[4]. امروز این سرزمین در جانب شمال و غرب افغانستان موقعیت دارد. مؤلف «دانشنامه ایران باستان» دربارهٔ این شهر می‌نویسد: «در زمان باستان هرات مانند بلخ، مرو، نسایه، خوارزم، سغد، کابل و گرگان از کشورهای بزرگ به شمار نمی‌رفت، بلکه اهمیت آن در دوران اسلامی می‌باشد و از شهرهای معدودیست، که حتی در زمان مغولان شهرت و

---

۱. رضی ه. دانشنامه ایران باستان، ج۳، ص ۱۴۳۳

2. Фрай Р. Наследия Ирана. М., 2002. - с. 245-246, 265, 271.

۳. فرهنگ دهخدا، ج ۴۳، ص ۴۶۶

۴. اشدری ج، دانشنامهٔ مزدیسنا، ص ۴۸۸

اعتبار فراوانی داشت»[1].

طوری‌که ابن حوقل و مقدسی ـ جغرافیاشناسان بزرگ قرون وسطی نوشته‌اند، هرات شهر بزرگ بوده، قلعه و دیوار بلندی داشت. در شمال شهر کوهستانی بود، که از شهر دو فرسخ فاصله داشت. خاک آن قابل زراعت نبود. از آن جا سنگ‌های آسیاب و سنگ‌های مخصوص برای سنگ‌فرش به دست می‌آمد. در قله یکی از بلندی‌های آن آتشکدهٔ کهنه‌ای دیده می‌شد به نام آتشکدهٔ سرشک و در قرن چهارم هجری هنوز زردشتی‌ها به زیارت آن می‌شتافتند. آبادی و رونق هرات تا زمانی که مغول‌ها آن را استیلا کردند، باقی مانده بود[2].

سرزمین هفتم، که در بند ۱۰ وندیداد ذکر گردیده است، ویکیریته نام دارد. اگر در تعیین همه سرزمین‌های در بالا نامبرشده، اکثر دانشمندان هم‌فکر و هم‌عقیده باشند، در معین کردن اکثر سرزمین‌های باقی‌مانده عقیده‌های مخالف همدیگر بیان شده‌اند. اطراف دریاچه هامون در افغانستان و یا دریاچه ارومیه در شمال ایران میری بایس چنین عقیده‌ها را بی‌اساس و غیرعلمی می‌داند. گروهی از اوستاشناسان که پیرو سنت مزدیسنا هستند، ویکیریته را کابل و حوالی آن می‌دانند.

ولی یکی از کارشناسان معروف فرهنک آریایی، دانشمند سوئدی هنریخ سامیول نیوبرگ می‌نویسد: هفتمین بخش از سرزمین‌هایی که اهورامزدا آفرید، ویکیریته بود، که خارپشت لانه دارد. آفت این سرزمین، که انگرمنیو آفرید، زن جادو (پیریکه به تاجیکی پری) خنینسیتی است، که به کیریساسپه[3] پیوسته بود. این سرزمین با کیریساسپه بستگی پیدا می‌کند و چنان‌که دیدیم، اوکسیست، که خداوند ویو[4] در گوزه (یشت ۱۵، بند ۲۸)، شعبه‌ای از رودخانه سیر دریا قربانی کرده بود. از این رو، من ویکیرته و صورت‌های دیگر مانند آن را گونه‌ای نوشته از واژهٔ ویو ـ کریته سرزمین آفریدهٔ ویو، جای، که ویو به برترین خدایان بود، آن را با سرزمین گوزه یکی می‌دانم. ترجمه‌های پهلوی این سرزمین را در کابل و پیرامون آن جستجو می‌کنند، ولی این تنها تخمین است. سبب آن این است، که این واژه پشت سر هارویه می‌آید. زن جادوی خنینسیتی تنها در همین جا یاد می‌شود. پیرکاها

---

۱. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۴۳۵

۲. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۴۳۵

۳. کیریساسپه ـ در «شاهنامه» گرشاسپ آمده‌است. پهلوان روایت‌های باستانی تاجیک، که مثل هرکل یونانی است.

۴. ویو ـ فرشتهٔ موکل هوا. در اوستا دو ویو است: ویو ی نیک و ویو ی بد

از اعتقادات توران باستان بود. پیوند کیریساسپه با چنین موجودی باید از یک دسته افسانه‌های تورانی پیش از زردشت و در گرد شخصیت او برخاسته باشند»[1]. به عقیدهٔ دانشمند سوئدی که برای اثبات اندیشه‌های خود دلیل‌های باوری‌بخش می‌آرد، ویکیریته با نام پهلوان معروف روایت‌های تاجیکی زمان باستان ـ سام گرشاسپ یا سام نریمان وابستگی عام و تام داشته، این سرزمین باید در حوالی رود سیر دریا جستجو شود. ح. مؤمن‌جان‌اف نیز ویکیریته را در همین منطقه پنداشته، آن را با شهر باتکن، که در ۴۰ کیلومتری شمال و شرقی اسفره، در قلمرو جمهوری قرقیزستان قرار دارد، وابسته می‌کند[2].

هشتمین سرزمینی، که اهورامزدا برای آریاییان آفرید، اروه می‌باشد. این سرزمین سرشار از سبزه‌های فراوان و چراگاه‌ها دانسته شده است. دربارهٔ موقعیت این سرزمین دانشمندان فکر و ملاحظه‌های گوناگون ابراز داشته‌اند. مثلاً، چ. دارمستتر در اساس اخبار هرودوت به شرایط خوب کشت و کار و سرسبزی زمین‌ها در بابل، همین منطقه، یعنی ساحل‌های رودخانه فرات را سرزمین اروه دانسته است. دی هرلی معتقد است، که این سرزمین باید در بخش‌های شرقی ایران باستان قرار داشته باشد[3].

سرزمین نهم آفریدهٔ اهورامزدا خنینته در وهرکانه (گرگان) می‌باشد. درکتیبه‌های هخامنشی در شکل کشور ورکانه یاد شده است. یونانیان آن را گرکانیه می‌گفتند. در این منطقه تحت نام خنینته یا نزدیک به آن محلی پیدا نمی‌شود.

زمانی که داریوش اول به تخت صاحب گردید، پرسَوه (پارت) حدود زمین‌های ولایت کنونی خراسان و گرکانیه را، که در ساحل‌های جنوب و شرقی دریای خزر قرار داشت، دربرمی‌گرفت[4]. شهرهای معروف آن قومیس است، که در دوران اسلام مشهور شد. غیر از آن شهر صددروازهٔ هیکاتمپل و زدرکرته از عهد قدیم معروف است. هنگام حمله اسکندر به ایران (سال ۳۳۱ تا میلاد) این کشور زیر فرمان سردار ایرانی با نام فرته‌فرن قرار داشت[5]. با فتح این شهر در این جا حاکم مقدونی

---

۱. نیوبرگ .س. دین‌های ایران باستان، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۱۷–۳۱۸
۲. مؤمن‌جان‌اف ح، توران ـ گهوارهٔ تمدن آریایی، ص ۲۱۴
۳. رازی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۴۳۷–۱۴۳۸
4. Фрай Р. Наследия Ирана. - с. 79.
5. Фрай Р. Наследия Ирана. - с. 180.

با نام فلیپ را انتخاب کردند. این حاکم در سال ۳۱۸ تا میلاد از طرف یکی از فرماندهان ایران، که والی عراق بود، کشته شد. پس از پراکندگی امپراتوری اسکندر چند شهر اتحاد کرده، وارد دولت سلوکی شدند[۱].

کشور دهم آفریدهٔ اهورامزدا هرخویتی زیبا بود. اهریمن مرگ‌آفرین در آن جا گناه دفن مردگان را به وجود آورد. در کتیبه‌های دوران پادشاهان هخامنشی این نام در شکل هرائواتی (دارندهٔ رودهای فراوان) آمده، بعداً شکل روخجا را گرفته است. چون حدود ان در ساحل‌های ارغندآب در افغانستان قرار دارد، این محل را ارغنداب نیز می‌گویند. چون این منطقه بیشتر به هند نزدیک بود، دین زردشت در میان مردم کمتر معلوم بوده، نفوذ دین‌های هندی بیشتر بود. چون زمین‌های این کشور از قدیم حاصل‌خیز بود، تعداد زیاد آدمان را با غذا تأمین کرده می‌توانست. با افادهٔ هرودوت در زمان او در این سرزمین غنی تمنی‌ها زندگی می‌کردند (کتاب سوم، ۹۳ ۱۱۷). در قرن‌های ۱ـ۲ پیش از میلاد قبیله‌های سکایی در برابر زرنگ، باختر و گندهره این زمین را تصرف نموده، مسکن خود اختیار نمودند[۲].

سرزمین یازدهم آفریدهٔ اهورامزدا هرمند (اوستایی هیتومنت) رایومند فرحمند است. اهریمن مرگ‌آفرین در آن جا گناه بزرگ سهر و جادو را به وجود آورد. این کلمه در سانسکریت هیتومند، در یونانی یممندره و در کتیبه‌های هخامنشی در شکل زرنکه (زرنج) آمده است. نسبت به این، که سنت مذهبی زردشتی دریاچه چچیست یا دریاچه هامون را در این منطقه جای می‌دهند، اوستاشناسان به آن توجه مخصوصی ظاهر کرده، چندی از آن‌ها این سرزمین را خاستگاه زردشت می‌دانند. وقتی که سکایی‌های قرن ۱ـ۲ تا میلاد این سرزمین را تصرف نمودند، نام خود را به این سرزمین دادند و آن به سکستان یا سیستان مبدل گردید[۳]. سرزمین هلمند یا هرمند باستان زمین‌های اطراف دریای هلمند و دریاچه هامون را دربرمی‌گرفت، که امروز شامل قلمرو ایران، افغانستان و بلوچستان است. مطابق سنت مذهب سیستان زادگاه رستم و سام ـ پهلوانان نامدار آریایی بوده، در دوران کیانیان اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. در دوران اسلام سیستان از این جهت شهرت

---

۱. رضی ه. دانشنامهٔ ایران باستان، ج۱، ص ۱۸۰

2. Фрай Р. Наследия Ирана. - с. 31, 231.

3. Фрай Р. Наследия Ирана. - с. 78.

پیدا کرد، که پادشاهان سلسله صفاری ـ نخستین مبارزان ضد سلطنت عرب از این سرزمین بودند[1].

سرزمین دوازدهم زیبای خوب، که اهورامزدا برای آریاییها آفرید، کشور رگه است، که امروز ری نام داشته، در کشور ایران قرار دارد. در کتیبه‌های هخامنشیان در شکل رگا آمده است. در عهد باستان این شهر بخشی از کشور ماد بوده است. در کتیبه‌های هخامنشیان محض اصطلاح رگه در ماد آمده است. در گات ۱۹ بند ۱۸ یسنه ری همچون وطن زردشت معرفی شده است. این شهر از قدیم یکی از شهرهای آباد بوده، در زمان اسلام نیز موقعیت خود را از دست نداده بود. ابن حوقل می‌نویسد که بعد از بغداد آبادتر از ری شهری در شرق نبود[2]. میر بایس، نخست، چنین می‌شمارد، که دو شهر رگه موجود بوده، آن شهر در وندیداد ذکر نیست. و سپس، دربارهٔ یسنای ۱۹ بند ۱۸، که این شهر را وطن زردشت می‌شمارد، چنین می‌نگارد: «می‌دانیم، که حتی در دورهٔ ساسانی نیز گاهی مطالب جزئی رادر شرایط خاص و با هدف‌های معین به اوستا علاوه می‌کردند. برای وارد کردن مطلب‌های نو در اوستا می‌بایست از طریق اقتباس یا به ترکیب واژه‌های آشنا و اصطلاحات اوستایی عمل کنند. بنابر این وجود واژهٔ ترکیباً هم‌ریشه رگه به مغان مادی امکان داد، جمله کوتاهی را تألیف و وارد اوستا سازند، تا مقدس‌ترین شهر، رگه خودشان را تثبیت کنند و آن را وارد دعاهای یسنا نمایند[3].

کشور سیزدهم آفریدهٔ اهورامزدا، که در بند ۱۷ فرگرد اول وندیداد ذکر شده است، چخرهٔ نیرومند و توانا و پاک و بی‌الایش بود. اما اهریمن در این جا گناه سوزاندن مردگان را پدید آورد. محققان این موضوع تا حالا نتوانسته‌اند موقعیت و محل این شهر را تعیین نموده، با جغرافی باستانی تطبیق دهند. مثلاً دارمستتر این مملکت را یکی از شهرهای خراسان، شپیگل شهر چهرم و غیره تخمین کرده‌اند. چخره به معنی چرخ است[4]. به نظر من از احتمال دور نیست، که چرخی نام تاریخی پل‌چرخی باشد، که واقع در افغانستان است. از این رو، این ناحیه را زادگاه متفکر و نمایندهٔ بزرگ تصوف قرن ۱۴ تاجیک مولانا یعقوب چرخی می‌دانند، که آرامگاه

---

۱. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۴۴۰
۲. همان اثر، ص ۱۱۴۱
۳. بایس م، چکیدهٔ تاریخ کیش زردشت، ص ۹
۴. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۱۴۲

او در کنار جنوبی شهر دوشنبه واقع گردیده است و مقبره و باغ آن حالا خیلی آباد شده، زیارتگاه مردم می‌باشد.

سرزمین چهاردهم مزداآفریده، کشور چارگوشه ورینه می‌باشد، که در آن جا فریدون (اوستایی سریتونه) نابودکنندهٔ ضحاک (اوستایی اژ دهکه) تولد گردید. اما اهریمن برقصدآفریدهٔ نیک در این جا سلسله گناه‌های نابخشیدنی را به وجود آورد. در یشت ۵ (آبانیشت، بند ۲۲) و یشت ۹ (گوشیشت، بند ۴) یشت ۱۵ (رامیشت، بند ۷-۸) هوشنگ به اریدوسوره اناهیتا فرشته موکل دریای رنگه‌ه قربانی کرده، از او خواهش نمود، که به او در غلبه از بالای دیوان مازندری و دروندان ورینه کمک نماید. دربارهٔ موقعیت این سرزمین نیز تخمین و فکر و ملاحظه‌های گوناگون بیان شده‌اند. بعضی از دانشمندان این موضع را دیلم و گیلان در شمال ایران معاصر می‌دانند.

اما در این بابت نیوبرگ اندیشه دیگر ابراز می‌دارد. از روی اخبار اوستا، ضحاک در ابتدا پادشاه سرزمین بَبر[1] بود. دانشمند این علامت را راهنمای دانسته چنین می‌نویسد: «جای آن در سرزمین ببر، یعنی آن جا که سرزمین اژدهکه بود. پس آن پیرامون رودخانه سیر دریا (سیردریا) است، زیرا که ببر حیوان مقدس اریدوسوره اناهیتا بود. دانشمند مذکور یادآور می‌شود، که مردم این سرزمین همیشه همراه با سکایی‌ها ذکر می‌شود. از این رو، وی این مملکت را در شمال سغدیانه و بکتریانه جای می‌دهد[2].

سرزمین پانزدهم، که اهورامزدا برای آریاییان افریده است، هپته هندو می‌باشد. اهریمن مرگ‌آفرین در این جا گرمای شدید پدید آورد. این نکته در ریگودا در شکل سپته سندوه آمده است. ترکیب کلمات اوستایی و ویدایی هر دو مفهوم هفت‌رود یا هفت دریا را می‌دهد. خصوصیت مذکور و گرمای هوا، که مشخصات سرزمین مذکور است، دانشمندان را وادار کرده است، که چنین سرزمین را کشور هند بدانند. ولی در تعیین و معرفی هفت دریای مذکور در سرزمین هند در میان ودا شناسان چه هندی و چه اروپایی اختلاف عقیده و اندیشه‌های گوناگون وجود دارد. در هر فهرست نام دریاهای گوناگون به مشاهده می‌رسد، که بعضاً اسامی

---

۱. ببر یا بور ـ نام مملکت ضحاک و نام حیوانیست، که در روسی بابیار و در تاجیکی قندوز می‌گویند.
۲. نیوبرگ س. دین‌های ایران باستان، ص ۳۲۱-۳۲۲

رودهای مملکت‌های دیگر را نیز دربر گرفته است.

ح.مؤمن‌جان‌اف عقیده دارد، که هفت‌رود (رودهای الی، قرتال، بیان، آقسو، لیپسه، بسکند و سمرقند) قزاقستان و قیرقزستان معاصر، که در تمام فرهنگ‌های جهانی یکی از مرکزهای تمدن دوران باستان حساب شده است، هپته هندوی اوستایی و سپته سندوهٔ ودایی می‌باشد. این عقیده چنین می‌رساند، که زمانی قبیله‌های هندوایرانی در یک جا زندگی کرده، دارای ریشه واحد تمدن می‌باشند.

غیر از این باید تذکر داد، که اهالی این منطقه‌ها تا استیلای مغول اکثراً مردم آریایی بوده، در این منطقه‌ها تاجیکان تا امروز باقی مانده‌اند و به هنرمندی و پیشه‌وری بیشتر شغل می‌ورزند. آن‌ها گذشتگان خود را سکنه بومی و دایمی آن مناطق می‌دانند.

سرزمین شانزدهم مزدا آفریده سرزمین آبشار کنار رودخانه رگنه‌ه می‌باشد، که در آن جا مردم بی‌پادشاه زندگی می‌کنند. اهریمن مرگ‌افرین در این جا زمستان شدید دیوآفریده را به وجود آورد. یکی از عنوان‌های رودخانه رنگه‌ه در اوستا «اورونت» امده است، که تند و تیز، چالاک و توانا، دلیر و پهلوان ترجمه می‌شود. در اوستا از این رودخانه بیش از همه یادآوری و توصیف شده است. بارتلمی و ویست این رودخانه را افسانه‌ای پنداشته‌اند و مارکوارت معتقد است، که آن رود زرفشان است.[1] دارمستتر این رود را دجله می‌داند. دی هرلیز آن را با رودخانه امو تطبیق می‌کند. اما اکثر عمدهٔ دانشمندان این موضوع نظر به مشخصات آن، رودخانه رنگه‌ه اوستا را رودخانه سیر دریا می‌دانند. گیگیر، شپگل، یوستی، نیوبرگ از جمله آن‌ها می‌باشند. فرشته موکل این رود بزرگ، که عمق هزار قد ادمی را دارد (یشت ۱۴ بند ۲۹)، ارویدسوره اناهیتا یکی از خدایان باستانی مردم توران است. در یشت پنجم دربارهٔ این رودخانه معلومات مشخص پیدا کردن ممکن است. دربارهٔ موقعیت این رودخانه اوستایی پورداود نوشته: «از بند ۸۱ همین یشت می‌توان فهمید، که رنگه‌ه در مشرق ایران‌شهر است و احتمال دارد، که رود سیر دریا باشد، چرا که یویشته ـ از خانوادهٔ فریان تورانی در جزیرهٔ موجشکن رنگه‌ه برای ارویدسوره اناهیتا قربانی نمود. فریان تورانی همان است، که در گات‌ها (یسنای ۴۶ بند ۱۲) از او اسم برده شده، از دوستان زردشت شمرده شده است.

---

۱. مارکوارت ج، وهرود و ارنگ، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۵۲ و بعد

احتمال خاندان و بازماندگان او را مناسب‌تر است، که در سرزمین خود، در خاک توران قربانی کنند، تا در کنار دجله...»[1]. در یشت ۱۵ (رامیشت، بند ۲۷) گرشاسپ ـ پهلوان روایت‌های تاجیکی در ساحل رود رنگه برای ایزد ویو[2] نذر و قربانی انجام می‌دهد. از این رود دریشت ۱۰ (مهریشت، بند ۱۰۴)، یشت ۱۲ (رشنویشت، بندهای ۱۸، ۱۹)، یشت ۱۴ (بهرامیشت، بند ۲۹) یادآوری به عمل آمده است. در بن دهش (باب ۹، بند ۸۷) آمده است، که این رود از کوه هره بریزیتی بتازد و به سرزمین سغد آید. دانشمند سوئد سمایل نیوبرگ دربارهٔ موقعیت این رود چنین می‌نگارد: «به دلیل‌هایی که اکنون خواهد آمد، این نام را من به سرزمین آبریز، پرآب رودخانه رنگه‌ه برمی‌گردانم، یعنی ابریز رودخانه سیر دریا، که ضمناً در دوران باستان بسی جنوب‌تر از امروز بود، جایی که امروز پیراوسک خوانده می‌شود، رودخانه‌ای که به شمال و غرب می‌رود به شمال‌ترین نقطه خود می‌رسد، سپس به جنوب غرب پچیده به بستر تقریباً به طول ۵۰۰ کیلومتر، که اکنون خشک شده، در دریاچه ارال، تقریباً در میانه ساحل شرقی آن می‌ریزد»[3].

در فروردینیشت پیرامون قوم و قبیله‌های آریایی معلوماتی نهفته است، که در بخش‌های دیگر اوستا دیده نمی‌شود. مثلاً، در آن چنین آمده: «فروهرهای مردان پاک‌دین سرزمین‌های آریایی را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاک‌دین سرزمین‌های آریایی را می‌ستاییم. فروهرهای مردان پاک‌دین سرزمین‌های تویریه را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاک‌دین سرزمین‌های تویریه را می‌ستاییم. فروهرهای مردان پاک‌دین سرزمین‌های سیریمه را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاک‌دین سرزمین‌های سیریمه را می‌ستاییم» (بند ۱۴۳)؛ «فروهرهای مردان پاک‌دین سرزمین‌های سیینی را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاک‌دین سرزمین‌های سیینی را می‌ستاییم. فروهرهای مردان سرزمین‌های داهی را می‌ستاییم. فروهرهای زنان پاک‌دین سرزمین‌های داهی را می‌ستاییم» (بند ۱۴۴).

طوری‌که دیده می‌شود، در این جا سخن دربارهٔ پنج قوم، پنج قبیله یا گروه قبیله‌ها می‌رود؛ آریایی‌ها، تورانی‌ها، سیریمه‌ها، سیینی‌ها وداهی‌ها. از متن بالا چنین فهمیده می‌شود، که این پنج قوم یا قبیله‌ها در منشأ و سرچشمه دین زردشتی

---

۱. پورداود ج، یشت‌ها، ج۱، ص ۲۲۶
۲. ویو ـ فرشتهٔ موکل هوا
۳. نیوبرگ .س. دین‌های ایران باستان، ص ۳۲۳

قرار داشته، در سرنوشت و انتشار آن مقام مشترک دارند. در این متن هیچ کدامی از قوم‌ها متمایز نشده، حصه برابر همه پنج قبیله و قوم آریایی مخصوص خاطرنشان شده است. نکته دیگری، که جلب توجه می‌کند، یادآوری و ذکر مخصوص برابری مردان و زنان است. احترام مخصوص آریایی‌ها به زنان، مناسبت نیک و به خصوص برابری حقوق مردان و زنان را تمام مؤرخان دوران باستان خاطرنشان کرده‌اند[1]. سرنوشت این قوم و قبیله‌ها در صحفه‌های روزگار تاریخ چه گونه است، در کجا زندگی می‌کردند و چه آثاری از خود باقی گذاشتند؟ پس از گذشتن بیش از سه هزار سال و به این سرزمین سرازیر گردیدن ده‌ها قوم و قبیله‌های دیگر، جواب به این سوال بسا پیچیده است. چیزی که معلوم است، عبارت از آن می‌باشد، که بخش پایدار و مستحکم این قبیله‌ها در سرزمین‌های اجدادی خود باقی مانده، بخش دیگر به گوشه‌های مختلف آسیا کوچ بستند و بخش سوم در زیر فشار مردم تازه‌وارد به آن‌ها آمیخته شده، از صحفه تاریخ ناپدید گردیدند.

مناسبت به این قوم و قبیله‌ها، چه در گذشته و چه در دوران معاصر گوناگون بوده است. مناسبت منفی مؤرخان یونان و روم قدیم را به این سرزمین و باشندگان آن اکثر محققین خاطرنشان کرده‌اند[2]. یکی از دانشمندان قرن ۱۹ روس و. و. گریگاریف، که اساس مستحکم آموزش علمی تاریخ آسیای میانه را در روسیه پایه‌گذاری کرده است،[3] در این بابت چنین ابراز عقیده می‌کند: «مثلاً، آریانوس در کتاب خود «تاریخ‌ها دربارهٔ لشکرکشی اسکندر بزرگ»، که ظاهراً، از روزنامه‌های همسفران اسکندر یادداشت و ثبت می‌کرد، دربارهٔ فرهنگ پیشرفته باختر، سغد، خوارزم، که استقلالیت خود را از استیلاگران مقدونی با دلیری و جسارت مردانه دفاع می‌کردند، آیا حداقل اشاره‌ای کرده است؟ آریانوس دربارهٔ اهالی این زمین‌ها همچون «بربرها» سخن رانده، می‌گوید که آن‌ها از سکیف‌های بادیه‌نشین فقط با آن تفاوت دارند، که صاحب شهر و شهرک‌ها می‌باشند. در حالیکه ما از مأخذ دیگر بدون یگان شک و شبه می‌دانیم، که سرزمین‌های نامبرده مهد یکی از تمدن‌های باستانی‌ترین در جهان می‌باشند، دارای بهترین سرمایه عقلانی بودند، با

1. Древние авторы о Средней Азии. Ташкент, 1940. - с. 23-24.
2. Скифы (хрестоматия). М. 1992. - с. 8; Колледж М. Парфяне. М. 2004. - с. 5.
3. Историография истории Древнего Востока. Санкт- Петербург, 2002. - с. 53-54.

تولیدات خود شهرت داشتند و بیشتر از همه با فعالیت وسیع تجارتی خود مشهور جهان گردیده بودند. دربارهٔ همه این چیزها ما از هرودوت هم اخباری گرفته نمی‌توانیم». و در آخر علاوه می‌کند: «با این همه، سطح بزرگی و درخش تمدن آن‌ها هرگز کاسته نمی‌شود»[1].

تمام سرچشمه‌ها همه پنج قبیله نامبرده را آریایی می‌دانند. در اوستا از آریایی‌ها خیلی زیاد یادآوری به عمل آمده است. از جمله در فروردینیشت از بنیادگذار یا ناف دودمان آریایی ـ کیومرث (اوستایی گیومیرتنه) سخن رفته است: «فروهر کیومرث پاک را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد. از او خانوادهٔ مملکت‌های آریایی و نژاد آریایی به وجود آمد» (بند۸۷).

در این کتاب مقدس ان اریه ـ غیرآریایی، بیگانه گفته شده، در مقابل «اریه» استفاده گردیده است. به گفته استربونوس، جغرافیدان یونانی، که در قرن آخرین تا میلاد زندگی می‌کرده است، همه این قوم‌ها با یک زبان، ولی لهجه‌های گوناگون صحبت می‌کردند[2].

روایت به سه گروه تقسیم‌شدن آریایی‌ها، ظاهراً، ریشه خیلی قدیمی دارد. یکی از آن‌ها را، که مربوط به سکایی‌ها است، هرودوت در کتاب چهارم خود چنین بیان می‌کند: نخستین ساکن این سرزمین‌های وسیع شخصی به نام ترگیتی بود. وی سه پسر داشت: لیپاکسائیس، ارپاکسائیس و کوچکترین آن‌ها کلاکسائیس. در دورهٔ پادشاهی آن‌ها از آسمان به سرزمین سکیف‌ها (سک‌ها) اشیای زیرین زرین فرو آمدند؛ سپار، یوغ، تبرزین و پیمانه. نخستین شخصی که این چیزها را مشاهده کرد، برادر بزرگ بود. ولی به مجرد برای گرفتن به این اشیا نزدیک شدن او روی اشیای طلایی را دود فرا گرفت. آن وقت به عقب برگشت و بردار دوم به آن اشیا نزدیک شد. ولی طلا را باز زبانه‌های آتش فرا گرفت. حرارت گرمی زبانه‌های آتش آشیای زرین برادران کلانی را مجبور کرد، که عقب‌نشینی کنند. ولی وقتی که برادر کوچک به آن نزدیک شد، آتش خاموش گردید و او اشیای زرین را گرفته با خود برد. بعداً این بردران بزرگ راضی

1. Григорьев В.В. О скифском народе саках. Санкт-Петербург, 1871. - с. 60-61.
2. Страбон. География. - с.672.

شدند، که پادشاهی را در اختیار او بگذارند[1].

این روایت آریایی در مقایسه با روایتی که در پایان آورده می‌شود، با رضایت و خوشی برادران انجام می‌پذیرد. در هیچ کدام بخش اوستا دربارهٔ تقسیم مملکت فریدون میان سه پسر او هیچ اخباری وجود ندارد. با وجود آنکه دربارهٔ خود فریدون (اوستایی ثریتونه) ـ مغلوب‌کنندهٔ ضحاک زیاد یادآوری می‌شود، در کتاب مقدس حتی اسامی پسران او ذکر نشده است. فقط باری در فروردینشت (بند ۱۳۱) نام ایرییوه، که ایرج است، آورده شده، به فروهرش دورد فرستاده شده است. بنا به اخبار دینکرد (کتاب ۸، باب ۱۳ بند ۹ـ۱۰)، این روایت در اوستا به نام چیتردات موجود بوده است[2]. ولی باید ذکر کرد که این روایت را همه مؤرخان قرون وسطی و «شاهنامه» به تفصیل ذکر کرده‌اند. مثلاً، بلعمی این قصه را چنین تصویر کرده است: «و او را (فریدون را) سه پسر بود: مهتری را نام تور و میان‌گین را نام سلم و کهتری را ایرج.

افریدون همه ملک را به زندگانی خویش میان فرزندان قسمت کرد و ناحیه ترک، خزران و چینستان مر تور را داد و او را فغفور نام کرد، زمین روم، سقلاب، روس و زمین مغرب مر سلم را داد و او را قیصر نام کرد و زمین عراق، حلب، بصره، واست، حجاز و تا حد یمن همه ایرج را داد. و افریدون ایرج را دوست‌تر داشت. پس افریدون بمرد و هر سه پسر به پادشاهی بنشستند و بر بردار کهتر حسد بردند و هر دو آمده به او جنگ کردند و او را بکشتند و جهان به دو نیم کردند»[3]. بنا به همین سرچشمه منوچهر ـ پسر ایرج بر ضد عموهای خود لشکر کشیده، هر دو را به انتقام پدرش هلاک نمود[4]. روایت بالا به خاطر نشان دادن منشأ اختلاف بین ایران و توران در همه آثار تاریخی آورده شده‌اند. ولی تحلیل و بررسی همه جانبه روایت بالا نشان می‌دهد، که آن ساخته و بافته دوران ساسانی و یا اندکی پیشتر از آن است. ارتور کریستنسن این موضوع را مورد بررسی دقیق قرار داده، به چنین خلاصه آمده است، که روایت مذکور از جانب مؤبدان در آخر دوران حکمرانی

---

1. Геродот. История. - с. 236.

۲. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۱، ص ۱۶۹

۳. تاریخ طبری، ص ۹۰

۴. همان اثر، ص ۲۰۵

سلسله اشکانی ایجاد شده است[1]. طوری‌که محقق تاجیک ح.مؤمن‌جان‌اف آورده است، این اختلاف در نتیجه افزایش تولیدات مادی، ثروت و غناوت به ویژه افزودن اهالی آسیای مرکزی به وجود آمد.[2]

دلیل ردناپذیر دیگری، که دروغ را مردود می‌سازد، عبارت از آن است، که در بندهای ۱۴۳ـ۱۴۴ فروردینیشت سخن دربارهٔ فقط سه قبیله نرفته، در این جا دربارهٔ پنج قبیله مشخصات عمومی و مسترک‌داشته می‌رود که برابر می‌باشند و یکی بر دیگر برتری ندارد.

حرکت قبیله‌های ایرانی از جنوب آسیای میانه به سوی وطن تاریخی خود در آخر هزارهٔ دوم و اول هزارهٔ اول تا میلاد آغاز گردیده، جریان سکونت آن‌ها در جنوب ایران معاصر در همین دوره ثبت شده است[3]. اما مؤلف «دانشنامه ایران باستان»، که تمام سرزمین شمال شرق (آسیای مرکزی) را سرزمین ایران می‌داند و فکر و ملاحظهٔ دانشمندان ایرانی را خلاصه نموده است، در این مورد ملاحظهٔ دیگری دراد: «آن چه که با اطمینان قاطع‌تری می‌توان به آن تکیه کرد، آن است که ایرانیان هنگام ورود به فلات، به دو گروه عمده تقسیم شدند. دسته‌ای زندگی شهرنشین را انتخاب کرده و به کشاورزی پرداختند و دسته دیگر، چون روش مألوف (عادت) گذشته به گله‌چرانی، بیابانگردی و گردآوری مواد غذایی ادامه دادند. خصایص این دو نوع زندگی، چنان که خواهیم دید، دشمنی میانشان به وجود آورد و این دشمنی با مرور زمان بسیار عمیق شد. آنانی که روش زندگی گذشته را ادامه دادند، همان تورانیان می‌باشند. دسته دوم، که به شهرنشینی و کشاورزی پرداختند، ایرانیان می‌باشند».[4] دانشمند ایرانی چون دلیل‌های واقعاً ردناپذیر نداشته است، همین سخنان بی‌اساس را دلیل قاطع شمرده است.

دانشمند روس ل.ن. گومیلوف سبب تجزیه اقوام آریایی را از پهلوی دیگر مورد بررسی قرار داده، سبب آن را در اصلاحات مذهبی زردشت می‌بیند: «آن‌ها را نژاد یا زبان از هم جدا نکرده، مذهب جدا کرده بود. ابتکار جدا گردیدن وحدت

---

۱. کرستنسن ا، مزداپرستی در ایران قدیم، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۱۲

۲. مؤمن‌جان‌اف ح، توران ـ گهوارهٔ تمدن آریایی، ص ۱۲۷

3. Ставиский Б.Я., Яценко С.А. Искусство и культура древних иранцев. М. 2002.– с.15; Дандамаев М.А. Политическая история Ахеменидской державы. М. 1985.– с.5.

۴. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۱، ص ۶۲۵

هنوز آئین مزدایسنا را قبول نکرده بودند و در آن سوی جیحون سکونت داشتند[1]...

به عقیدهٔ ابراهیم پورداود، به اندیشه دانشمندان و شرق شناسان تورانیان طایفه‌هایی بودند که در دشت‌های روسیه، قزاقستان و قرقیزستان همچون دامدار و چادرنشین زندگی می‌کردند و از دریای خزر تا رود سیردریا پراکنده بودند[2].

ولی در مورد محل و موقعیت سرزمین توران عقیده و ملاحظه‌های دیگر نیز وجود دارد، که در صفحه‌های قبلی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفتند. ل.ن. گومیلوف چنین می‌شمارد، که اسم توران یکی از نام‌های باستانی آسیای مرکزی بوده، هموزن ایران است و ساکنان این سرزمین‌ها آریایی‌هایی بودند، که از هر جهت با هم نزدیک بودند. به فکر او توران باستان حدود آسیای میانه و افغانستان را دربرمی‌گرفت[3]. دانشمند قرن ۱۹ آلمانی فرانسوا لینارمن که موضوع توران و تورانیان را مورد تحقیق عمیق و همه جانبه قرار داده است، تورانیان را یکی از قوم‌های متمدن باستانی می‌داند، که پیش از مهاجرت قوم‌های سامی به شرق نزدیک مهاجرت کرده، در پیدایش و تشکل تمدن سومرها، کلدانی‌ها، بابلی‌ها و خلق‌های دیگر این منطقه سهم قابل ملاحظه گذاشته‌اند. وی حتی موقع جغرافی سکونت یک گروه قبیله‌های تورانی را معین می‌کند: «وقتی که سامی‌ها (عرب‌ها) از یک سو و ایرانیان از سوی دیگر مهاجرت کرده، در وطن‌های تاریخی خود مسکن اختیار کردند، اهالی تورانی در میان آن‌ها، از خلیج فارس، در کوه‌ها و وادی‌های رودهای دجله و فرات، باقی ماندند»[4]. از روی تصویری که محقق آلمانی می‌دهد، در منطقه مذکور یکی از شاخه‌های خانوادهٔ آریایی مردم شجاع و مبارز کرد زندگی می‌کنند.

این محقق دربارهٔ اصل و منشأ و فرهنگ تورانی‌ها چنین می‌نگارد: «مرکز ابتدایی، از جایی که همه قوم‌های تورانی در جهان انتشار پیدا کردند، سمت شرقی دریای ارال بود. آن‌ها در آن جا، در دوران خیلی قدیم دارای تمدن خود بودند، که با دین درشت صابئی، ولی سمت ماتریالیستی درجه بلند، نارسایی الهام اخلاقی،

---

۱. کرستنسن ا، مزداپرستی در ایران قدیم، ص ۹۶

۲. پورداورد ا، یشت‌ها، ج۱، ص ۳۳۴

3. Гумилев Л.Н. Тысячелетие вокруг Каспия. М. 1993. - с. 57-61.

4. Ленорманн Ф. Руководство к древней истории Востока до персидских войн. т. II. Киев, 1876. - с. 218.

ولی در برابر این رشد فوق‌العادهٔ سمت‌های معین دانش، کامیابی‌های بزرگ در جهت‌های معین مادی فرق می‌کرد، در صورتی که طرف‌های دیگر آن در حالت ابتدایی باقی مانده بود. چنین تمدن عجیب در بخش‌های زیاد آسیا انتشار پیدا کرده، به گفته مؤرخ یونانی ژوستینیوس، ۱۵ سده ادامه داشت. همه تورانیان آسیا به هر سرزمینی، که سفر کنند، این فرهنگ را به آن‌جا انتقال می‌دادند. یکی از شاخه‌های آن‌ها، که امروز استونی‌ها می‌باشند، پیش از همه جدا شده بودند. این فرهنگ عجیب در سومر ساحل دجله و درودها در هند به وجود آمده است»[1]. بسیاری از دانشمندان همه قوم‌های آریایی مقیم آسیای مرکزی، به ویژه سکایی‌ها را تورانی نامیده‌اند.[2] پارت‌ها و سرمت‌ها نیز از جمله آن‌ها حساب شده اند[3]. داریوش اول در کتیبه بیستون در تخت جمشید در ردیف مملکت‌هایی که در زیر فرمان او بودند، توران را نام برده،از سه گروه قبیله‌ها ـ سکه هوموركه (سکاهای ستایندهٔ هومه)، سکه تیگره‌خوده (سکاهایی، که کلاهشان نوگ‌تیز است) و سکه تردریه (سک‌اهایی آن سوی دریا) ذکر می‌کند[4].

یو. یعقوب‌اف دانشمند تاجیک از عقیدهٔ باستان‌شناس روس ا. ناوگاراداوه پشتیبانی کرده، وطن ابتدایی تورانیان را در دوره نو سنگی، برنج و اول دوره آهن در مغولستان مرکزی می‌داند. وی چنین می‌شمارد، که کلمه تور از نام گاوهای ذات تور گرفته شده، تاتیم (لقب) همه دامداران آریایی به شمار می‌رود[5]. به عقیدهٔ محقق دیگر تاجیک ح.مؤمن‌جان‌اف در ابتدا توران سرزمین وسیع نبوده، بخشی از ایرینه ویجه بوده است. آن نخست در دامنه‌های کوه‌های نیانشان، پامیر، قزاقستان معاصر، ولایت هفت‌رود در شرق تا به همواری‌های توران و دریاچه آرال در غرب امتداد داشته است. با مرور زمان، که نفوذ قبیله‌های تورانی بیشتر گردید، حدود توران نیز به تدریج وسیع شده، در هزارهٔ اول پیش از میلاد تمام سرزمین آسیای میانه با این نام مسمی گردید[6].

---

1. Ленорманн Ф. Руководство к древней истории Востока до персидских войн. т. II. Киев, 1876. - с. 219.

۲. پورداورد ا، یسنا، ج۱، ص ۶۰

3. Гумилев Л.Н. Тысячелетие вокруг Каспия. М. 1993. - с. 62.

4. Авдиев В.И. История древнего Востока. М. 1953. - с. 518.

۵. یعقوبشا یو. تاجیکشناس، ص ۱۹–۲۰

۶. مؤمن‌جان‌اف ح، توران ـ گهوارهٔ تمدن آریایی، ص ۳۸ به بعد

سرزمین سئیریمه را جانبداران مسلک سنتی مذهبی مطابق روایت سرزمین سلم یا سرم ـ پسر فریدون دانسته‌اند. طبق معلومات بن دهش (بندهای ۲۰، ۲۹) آن سرزمین روم بوده، به آن آسیای کوچک و سوریه شامل می‌شده است[۱]. ولی اکثر محققین و دانشمندان بر آنند، که سئیریمه سرزمین سرمتیه و خلق آن سرمت‌ها را در نظر دارد، که در اکثر سرچشمه‌ها از آن‌ها یادآوری شده است. اکثر مؤرخان باستان بر این عقیده‌اند، که سرزمین سرمت‌ها در غرب دریاچه آرال تا رودخانه والگا امتداد داشته است. چون مشغولیت اساسی این خلق دامداری بوده، همیشه در جستجوی چراگاه‌های نو می‌گردید، بقراط (۴۶۰–۳۷۷ تا میلاد) محل زندگی آن‌ها را در ساحل دریای آزوف می‌داند. به گفته دانشمند ایرانی رقیه بهزادی طبیعت آن‌ها با خلق‌های آریایی مشابه بوده، زبانشان وابسته به زبان اوستایی می‌باشد. آن‌ها غرب‌ترین شعبه قبیله‌های سکایی بوده، با یکی از لهجه‌های سکایی سخن می‌گفتند[۲]. از روی اخبار مؤرخان یونان باستان دیودورس و پلینیوس مادها، که در آسیا نخستین دولت بزرگ آریایی را به وجود آورده بودند، خود را منسوب به این قوم می‌دانستند[۳]. چون در آثار مورخان رومی و یونانی از دو قبیله ـ سرمت و سیورامت سخن رفته است، یازف مارکوارت هر دورا یکی دانسته است[۴]. هرودوت در کتاب چهارم خود (بند ۱۱۰–۱۱۷) دربارهٔ سرمت‌ها و بخصوص طرز و اصول زندگی آن‌ها حکایت عجیبی آورده است[۵]. ظاهراً، سرمت‌ها گروه قبیله‌ها بوده، از قوم و گروه‌های گوناگون عبارت بوده‌اند، که یکی از دیگری با لهجه تفاوتی داشته‌اند. آن‌ها را به گروه‌های زیرین جدا کرده‌اند: یازیگ‌ها، راکسلان‌ها، سیرک‌ها، آمؤرسی‌ها و اتنای‌ها[۶]. از روی اخبار دانشمند انگلیس تامرا رایز، قبیله‌های سکایی و سرمت‌ها از هرازهٔ اول تا میلاد از رودخانه دن تا به رود دنیپر انتشار پیدا کرده، در زندگی اجتماعی و به ویژه فرهنگ دوران مهاجرت خلق‌های اروپای مرکزی، اسکاندیناوی و به وسیله آن‌ها به هنر دوران قرون وسطی ایرلند و

---

۱. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۳۴۰
۲. بهزادی ر. قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران، ۱۳۸۰، ص ۴۲
۳. پورداود ا، یسنا، ج۱، ص ۵۹
۴. اشدری ج، دانشنامهٔ مزدیسنا، ص ۳۱۶
5. Геродот. История. М. 2006. - с. 270-272.
۶. بهزادی ر. قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران، ۱۳۸۰، ص ۶۲

انگلیس تأثیر خاطرمان باقی گذاشتند[1].

سترابونوس راجع به یازیگ‌ها یکی از قبیله‌های سرمت‌ها، که با نام یکسمته‌ها نیز یاد می‌شدند، نوشته که آن‌ها را ساکنان وادی‌های رود دن می‌دانستند، ولی آن‌ها در پایان سدهٔ دوم تا میلاد غرب رود دنیپر و شرق دنیستر را محل سکونت خود اختیار کرده بودند. سیرک‌ها در قرن آخرین پیش از میلاد در دره‌های کوبان و شمال‌غرب قفقاز زندگی می‌کردند[2]. مؤلف کتاب «قوم‌های کهن در اسیای مرکزی و فلات ایران» چنین می‌شمارد، که قوم امروزی استی ـ الن‌ها میراث نیرومند و پرجمعیت طایفه سرمت‌ها به شمار می‌رود[3].

در تاجیکستان نیز در این موضوع تحقیقات مشخصی انجام گرفته است. مثلاً، یوسف‌شاه یعقوب‌اف باستان‌شناس تاجیک در خلاصه یکی از تحقیقات خود می‌نویسد: «به عقیدهٔ ما، سریمه اینِ نام جغرافی سرزمین سکایی‌ها بوده و به آن از دانیوب تا سیرم قزاقستان و عموماً نواحی سکایی‌نشین قزاقستان داخل می‌شوند. نام رود و وادی سیرم تا کنون در قزاقستان باقی‌مانده است»[4].

بنا به نوشته دانشمندان اوستاشناس تحققات طولانی در تعیین کردن موقع و محل سرزمین سائینی، که در بند ۱۴۴ فروردینیشت آمده است، نتیجه معتمدی به بار نیاورده است[5]. با وجود آنکه دانشمندان گوناگون در تعیین این سرزمین فرضیه‌هایی پیشنهاد کرده‌اند، ولی بنیاد استدلال آن‌ها سست می‌باشد. مثلاً، ویست گمان کرده است که سائینی همان سمرقند است. در بن دهش (باب ۱۵ بند ۲۹) شهری به نام سائینی یاد شده، ذکر گردیده است، که آن کنیستان یا سمرقند است. این دلیل برای تعیین مشخص مملکت سائینی نهایت سست است. یا که ژوستی بنا به روایت یاقوت که سان را دیهی در بلخ می‌داند، سرزمین سائینی را سان می‌داند.[6]

وندیشمن و دارمستیتر سائینی را سرزمین چین دانسته‌اند. انکیتل دیوپران ـ محقق و ترجمان نخستین اوستا این سرزمین را کشور سوان دانسته است، که بنا

---

1. Райз Т. Скифы. М. 2004. - с.11.

۲. بهزادی ر. قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۵۹

۳. همان اثر، ص ۶۵

۴. یعقوبشا یو. تاجیکشناس، ص ۲۰

۵. کرستنسن ا، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۳۴۲

۶. رازی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۳، ص ۱۳۴۲

به روایت ستربونوس در شمال دریای خزر موقعیت داشته است[1]. یو. یعقوب‌اف در این بابت عقیدهٔ دیگر دارد. وی چنین می‌نویسد: «ما در نشر اول و دوم زمین سائینی را به ختن و سند نسبت دادیم، که نادرست بوده است. این زمین‌ها به توران داخل می‌شوند. تحلیل سرچشمه‌های باستانی ما را وادار ساختند، که ملک سائینی را به زمین‌های آلتای و سیبری شرقی نسبت دهیم»[2].

سرزمین پنجم و آخرین ذکر کردهٔ بند ۱۴۴ فروردینیشت سرزمین داهی (دهه) است. داهی‌ها قبیله هائی می‌باشند، که به اتفاق آرای دانمشندان در حدود سرزمین امروزهٔ ترکمنستان، در منطقه‌های شرقی دریای خزر زندگی می‌کردند[3]. از روی اخبار ستربونوس، که قبیله پرن‌ها را[4] بخشی از اتحادیه قبیله‌های داهی حساب می‌کند،[5] معلوم می‌شود که قوم مذکور پرنفوس بوده، از چند قبیله نیرومند و توانا عبارت بوده است. نام این خلق اوستایی در اسم دهستان، ولایتی که در بخش شرقی و جنوب شرقی دریای خزر موقعیت داشت، ثبت گردیده است. مؤلفان قرون وسطی به خویشاوندی و نزدیکی پرن‌ها و سکایی‌ها بارها اشاره کرده‌اند. در امپراتوری اشکانی که در دوران رشادت و پهلوانی‌ها ظهور کرده بود، روایت و داستان‌های باستانی دربارهٔ پادشاهان و قهرمانان زمان قدیم و احیا گردیده بود. از این رو، زبان پارتی نام زبان پهلوی یا پهلوانی را گرفته، خود پارتی‌ها را پهلوان خطاب می‌کردند[6]. این قوم با شجاعت، دلیری و جنگآوری نام برآودره بود. به قول بیراس مؤرخ کلدانی قرن سوم پیش از میلاد، کوروش با قبیله‌های داهی همیشه در حالت اختلاف و جنگ بوده است. آریانوس مورخ یونانی قرن اول میلادی در صفوف سپاه داریوش سوم در جنگ اسکندرمقدونی از سروران تیرانداز داهی نام می‌برد. بخشی از لشکر معتمد پادشاهان اشکانی نیز آن‌ها بوده‌اند. به مهرداد ۲ (۲۴۸ـ۲۱۴ تا میلاد) پادشاه دوم اشکانی میسر شد، که به کمک آن‌ها از بالای سلوکی‌ها غالب آید[7].

---

۱. همان اثر، ص ۱۳۴۴

۲. یعقوبشا یو. تاجیکشناس، ص ۲۰

3. Фрай Р. Наследие Ирана. - с. 67.

۴. پادشاهان امپراتوری بزرگ اشکانی نمایندگان همین قبیله بودند.

5. Страбон. География. М. 1994. - с. 481.

6. Фрай Р. Наследие Ирана. - с. 79-80.

۷. پورداود ا، یسنا، ج۲، ص ۶۲

اوستا و بخش‌های آن

زردشتیه نخستین دین یکتاپرستی در جهان بوده، دارای ساختار مشخص و احکام دینی بر پایه اخلاق می‌باشد. این ساختار و نظام چنان نیرومند و توانا پایه‌گذاری شده است، که رکن‌های عمده و اساسی آن را تقریباً تمام دین‌های جهانی امروز به عاریت گرفته‌اند. زردشت طبق کتاب هفتم دینکرد (باب ۴ بند اول)، گزیده‌های زاتسپرم (باب ۲۲ بندهای ۱ـ۳) نخستین انسان است، که به وسیله وحی الهی به مرتبه پیامبری رسیده است.

کتاب مقدس او اوستا نام داشته، این کلمه از جانب محققان با طور مختلف تلفظ و تعبیر می‌شود. ولی اکثراً آن را کلمه پهلوی اپسته، اسپتاک دانسته، همچون قانون، دستور، رهنمای دین ترجمه کرده‌اند[۱]. اکثر دانشمندان غربی چنین می‌شمارند، که متن‌های کتاب مقدس زردشتیان از زمان‌های قدیم در ذهن و حافظهٔ روحانیان و مردم حفظ گردیده، فقط در دوران ساسانی ثبت شده اند[۲]. ولی گزارش مؤرخان یونان قدیم و سنت مذهبی بر آن دلالت می‌کند، که نسخه‌های خطی اوستا در زمان

---

۱. رضی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۱، ص ۴۱۸

2. Крюкова В.Ю. Зороастризм. Санкт-Петербург, 2005. - с. 31.

هخامنشیان وجود داشته است. گروه دیگر دانشمندان، مثل ف. التهیم و اندریآس چنین می‌شمارند، که متن‌های اوستا در ابتدا در آسیای میانه با الفبایی که اصل آرامی داشت، ثبت شده بود. اوستا در هیمن شکل همچون آثار خطی تا آغاز حکمرانی سلاله ساسانی آمده رسیده است. به عقیدهٔ آن‌ها در این باره کتاب «کیفالیا»ی مانی گواهی می‌دهد. در آن گفته می‌شود، که پیروان زردشت پس از مانی سخنان او را ثبت کرده، حالا آن را قرائت می‌کنند[1].

طبق اخبار پلنی، که از هرمیپ ـ مؤرخ قرن ۳ تا میلاد نقل می‌کند، کتاب مقدس مغان دارای دو میلیون بندهای شعری بوده است[2]. طبق اخبار دینکرد، وقتی که در دوران ساسانی آن را جمع آوری کردند، فقط ۳۴۸ باب باقی مانده بود. آن را هم مثل سابق به ۲۱ کتاب تقسیم کرده بودند. اگر در دوران حکمرانی سلاله ساسانی مقدار واژه‌های اوستا در حدود ۳۴۵ هزار کلمه باشد، امروز از آن فقط ۸۳ هزار کلمه باقی مانده است[3].

اوستا کتاب مقدس پیروان دین مزدیسنا از پنج بخش ذیل عبارت است.

یسنا (یسنه) بخش اساسی و مهم‌ترین اوستا بوده، از ۷۲ باب عبارت است. این واژه در اوستا در شکل یسنه، در سانسکریت در شکل یجنه و در پهلوی در شکل یزیشنه آمده، به معنی «ستایش، پرستش، نیایش، سجده، نماز» استفاده می‌شود. در زبان تاجیکی در شکل جشن باقی مانده، واژه‌های یزد و یزدان نیز از ریشه آن پدید آمده‌اند. باب‌های یسنا به نام «گاث» یا «گات» یاد می‌شود، که معنی باب یا فصل را داراست. هر گات از چند بند عبارت می‌باشد. طولانی‌ترین گات یسنه ۳۲ بند و کوتاه‌ترین آن سه بند است. یسنا جبنه تقدس و تبارک را دارا می‌باشد. چون در تمام اوستا پیوند ناگسستنی میان انسان و طبیعت وجود دارد، در گات‌های یسنا نیز از اهورامزدا خداوند بزرگ و توانا و آفریدگار جهان مادی و معنوی، به معنای وسیع کلمه همه عناصر زیبایی و زندگی‌بخش ستایش شده‌اند. ایزدان فرشتگان افزاینده، هر چیز نیک و سودرسان سزاوار ستایش دانسته شده‌اند. هر

---

1. Брагинский И.С. Из истории таджикской и персидской литературы. - с. 102.

2. Брагинский И.С. Из истории таджикской и персидской литературы. - с. 81.

۳. اشدری ج، دانشنامهٔ مزدیسنا، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۶

چیز نیک و سودمند که در زندگی مادی و معنوی بهره‌رسان، منفعت‌بخش و فزاینده باشد، سزاوار ستایش خوانده شده، پرتو یا مظهر خداوند و ایزد و فرشته دانسته شده است.

آب پاک شفّاف، باران زندگی بخش، ماه زیبا، خورشید تابندهٔ برکت‌بخش، ستارگان فروغمند، آسمان، رودها، دریاها، چشمه‌ها، گیاهان سودمند، زمین، چارپایان و حیوانات منفعت‌بخش، سال، ماه، روز، وقت، شهرها و روستاها، خانه و خانواده، بزرگان و پارسایان، فروشی و روان پاک گذشتگان، سی و سه ایزدان و امشاسپندان، قانون‌های نیک، کوه‌های آسایش‌بخش، عدل و داد، علم و دانش، برکت، ثروت، دلیری و شجاعت، راستی و درستی و بسیار چیزهای دیگر سزاوار ستایش و مناجات دانسته می‌شدند.

یسنا به سه بخش تقسیم گردیده، قسم اساسی آن گات‌های ۲۸ تا ۵۳ می‌باشد. این بخش هسته مرکزی یسنا بوده، به نام منتره یاد می‌شود و ترانه‌های خود حضرت زردشت می‌باشد. این بخش قدیم‌ترین بوده، به پنج قسمت تقسیم می‌شود: اهونودگات، دارای هفت گات بوده (گات‌های ۲۸ تا ۳۴)، صد بند دارد و هر بند آن دارای سه سطر ۱۶ هجایی می‌باشد؛ اشتاودگات دارای چهار گات (گات‌های ۴۳ تا ۴۶) بوده، ۶۶ بند دارد و هر بند آن ۵ سطر یازده هجایی دارد؛ سپیتمدگات از چار گات (گات‌های ۴۷ تا ۵۰) عبارت بوده، ۴۱ بند دارد و هر بند آن چار سطر یازده هجایی را دارا می‌باشد؛ وهوخشترگات یک گات (گات ۵۱) است، ۲۲ بند دارد و هر بند آن سه سطر چارده‌هجایی است؛ وهیشتویشتر و گات یک گات (گات ۵۳) را در بر گرفته، ۹ بند دارد و هر بند آن چارسطری بوده، دوتای آن‌ها کوتاه (۱۲ هجایی) و دوتای دیگر بلند (۱۹ هجایی) است[۱].

از جهت قدمت گات‌های ۳۵ تا ۴۱ یسنا، که به نام هفتگات یاد شده، به امشاسپندان ـ یاوران نزدیک‌ترین اهورامزدا به ادارهٔ جهان بخشیده شده‌اند، مقام دوم را اشغال می‌کنند. با وجود آنکه تمام گات‌های یسنا گرامی داشته می‌شوند، در میان آن‌ها بندهایی وجود دارد، که از جهت قدمت با گات‌های هفت‌گات برابرند. به خصوص باید دربارهٔ آن گات‌هایی یاد کرد، که در آن‌ها دعاهای معروف دین مزدیسنا ثبت گردیده‌اند. مثلاً، دعاهای مشهور یسا اهو ویریو، اشیم وهو و ینگه

---

۱. دوستخواه ج، اوستا، ج۱، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۵

هاتم در گات ۲۷ یسنه، تفسیر آنان در گات‌های ۱۹ـ۲۰ـ۲۱، متن سخنان پیروان دین مزدیسنا در گات ۱۲ از جمله آن‌ها می‌باشد[1].

مضمون یسنا چنین است: اهورامزدا خداوند واحد و یگانه است. هر چیزی که به انسان فیض و برکت می‌بخشد، از او است. دیو و عفریت‌ها سزاوار ستایش نیستند. آن‌ها به انسان فقط گمراهی و سیاه روزی می‌آوردند. راستی، اندیشه نیک، صداقت، توانایی، رسایی؛ جاودانگی، که خاصیت‌های امشاسپندان می‌باشد، مظهر اهورامزداست. خداوند جهان زیبا و عناصر مختلف آن و چنین خصوصیت‌ها را که سرچشمه فیض و برکت و خوش‌روزی و خوشبختی انسان است، برای پیروان دین مزدیسنا پدید آورده است. مردم باید همه روزه برای نوپردازی و اصلاح زندگی خود کوشش نمایند. اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک سرآغاز درآمد به آن سرزمین سعادت‌بار می‌باشند. اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد آدمان را به سرزمین مقابل آن، یعنی بدبختی، سیه‌روزی و فلاکت رهنمایی می‌کند. خطرناک‌ترین دشمن انسان دروغ و دروغ‌گویست. انسان واقعی خود را همیشه از آن دور نگاه می‌دارد. جدّ و جهد، تلاش، کوشش، ابتکار و غیرت نه تنها انسان، بلکه جهان باطنی او را نیز دیگرگون می‌سازد. آبادانی زمین، کشت و زراعت، نگاهداری چارپایان سودمند، جهان مادی و معنوی پیرو دین را آباد می‌گرداند.

مراسم اساسی و عمدهٔ دینی با خواندن یسنا آغاز می‌گردد. از این رو، در اجرای اکثر آنان رسم و آداب و سنت معینی به جا آورده می‌شود: مراسم دینی با سرودن گات یکم، که در آن اهورامزدا، امشاسپندان، ایزدان و فرشتگان موکل عیدهای دینی، فصل‌های سال، ماه و شبانه‌روز برای قبول ستایش و نذرها خوانده شده‌اند، آغاز می‌گردد. در گات دوم ایزدان گات اول با نذر آب زور، ورزاب (اوستایی زوسره) و برسم (اوستایی بریسمه) یاد می‌شوند. گات‌های ۳–۸ سروش درونه نامیده می‌شود. درونه ـ نان کوچک سفید گرد بدون‌خمیرمایه است، که در جریان قرائت گات آن را به فرشته سروش بخشیده، هنگام خواند گات آخرین تناول می‌شود. گات‌های ۹–۱۱ هومیشت نام داشته، دربارهٔ تأثیر و فضیلت‌های گیاه هُم (اوستایی هئومه) می‌باشد. گات ۱۲ متن اعتراف به دین مزدیسنا است. هنگام تلاوت آن نان درونه و افشرهٔ هم (هئومه) صرف می‌شود. در گات‌های ۱۳–

1. Муминджанов Х.Х. Философские проблемы Зороастризма. - с.19.

۱۸ پس از قرائت متن اعتراف دین سر فرود آورده، ستایش، نیایش و استمداد می‌کنند. گات‌های ۱۹ـ۲۱ بغانیشت نام داشته، در آن‌ها دعاهای معروف دینی مزدیسنا ـ یسا اهو ویریو، اشیم وهو و ینگه‌ه هاتم تفسیر و تعبیر شده است. تهیه و فشردن گیاه هم از گات ۲۲ آغاز گردیده، تا گات ۲۷ ادامه پیدا می‌کند. چون گات‌های ۲۸ تا ۵۳ منسوب به خود پایه‌گذار دین است، مراسم اساسی ستایش و نماز، احترام اهورامزدا و ایزدان در همین بخش صورت می‌گیرد. گات ۵۴، که دارای فقط دو بند است، به ایئیریمن‌ـ یکی از فرشتگان باستانی بخشیده شده، دعای معروف ایئیریمن یشیو تلاوت می‌شود. در گات ۵۵ گات‌ها ـ ترانه‌های زردشت و هفت‌گات ترنم شده است. گات‌های ۵۶ـ۵۷ به ستایش سروش اختصاص یافته، سروشیشت‌ها دخت نام دارد. در این گات دعایی خوانده می‌شود که سروشیشت سر شب می‌گویند و آن را شبانه به زبان می‌رانند. گات ۶۰ حامل دعای تندرستی بوده، در جریان تلاوت آن به خاندان پاک‌دینان و پارسایان درود فرستاده می‌شود. در گات ۶۱ سخن دربارهٔ تأثیر سه دعای معروف (یسا اهو ویریو، اشیم وهو و ینگه‌ه هاتم) و مبارزه و مقاومت آن مقابل همه آزاردهندگان و بدکاران می‌رود. در گات ۶۲ فرشته آتش ـ آذر ترنم شده است. گات‌های ۶۳ـ۶۹ آب زور نام داشته، دربارهٔ تقدس آب است. در بخشی از آن اریدوسوره آناهیتا ـ فرشته آب ستایش گردیده است. گات‌های ۷۰ـ۷۲ به ستایش امشاسپندان، آفرینش نیک اهورامزدا و گروهی از ایزدان دیگر بخشیده شده، با آن مراسم دینی به پایان می‌رسد[۱]. همه پنج کتاب اوستا با سخنان زیرین ختم می‌شوند: راه یکیست و آن راه راستیست، همه دیگر راه‌های بیراه‌ه است.

در مراسم دینی پیروان دین مزدیسنا، سرودهای یسنا را دو مؤبد با هم تلاوت می‌کنند. نام آن‌ها ذات و راسپی می‌باشد. تا قرون وسطی، مراسم ستایش و یسناخوانی و اجرای رسم و سنت‌های آن‌ها را هفت نفر مؤبد انجام می‌دادند[۲].

یشت‌ها ـ یکی از عمده‌ترین، جالب‌ترین و پرمحتواترین آثار بازماندهٔ کتبی در مورد تحقیق و مطالعه نه تنها دین زردشت، بلکه دین‌های کهن آریایی پیش از او می‌باشند.

---

۱. اشدری ج، دانشنامهٔ مزدیسنه، ص ۳۵؛ دانشنامهٔ ایران باستان، ج۱، ص ۴۱۷

۲. کیپر، اسمسن، بایس، دیانت زردشتی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۰۲؛ پورداود ا، یسنا، ج۱، ص ۲۸

کلمه یشت مثل کلمه یسنا از ریشه (یز) پدید آمده، مراسم ستایش و پرستش است. عادتاً چنین نماز و سجده با نذر و قربانی انجام می‌گیرد. یشت‌ها از ۲۱ نسک یا کتاب عبارت است. هر یکی از آن‌ها به ایزدان مختلف، که فرشتگان موکل روزهای گوناگون ماه هستند، بخشیده شده‌اند. در زمان‌های قدیم، ظاهراً، شمارهٔ چنین فرشتگان و یشت‌های آن‌ها، مثل شمارهٔ روزهای ماه ۳۰ تا بوده است. ولی در فرگردهای تاریخ بخشی از آن‌ها گم شده، آن یشت‌هایی هم، که تا زمان ما رسیده‌اند، کامل نیستند. تفاوت یشت‌ها از یسنا عبارت از آن است، که در آن‌ها فقط یک ایزد یا فرشته ستوده شده‌اند. یشت‌هایی که تا به امروز رسیده‌اند، به ایزدان یا فرشتگان زیرین بخشیده شده‌اند:

۱ ـ هرمزد	۸ ـ تیر	۱۵ ـ رام
۲ ـ هفتمشاسپند	۹ ـ گوش (درواسپ)	۱۶ ـ دین (دینه)
۳ ـ اردیبهشت	۱۰ ـ مهر	۱۷ ـ ارد
۴ ـ خرداد	۱۱ ـ سروش	۱۸ ـ اشداد
۵ ـ آبان	۱۲ ـ رشن	۱۹ ـ زام
۶ ـ خورشید	۱۳ ـ فروردین	۲۰ ـ هُوم
۷ ـ ماه	۱۴ ـ بهرام	۲۱ ـ وننـد[1]

در هر یشت به استثنای چندی از آن‌ها بزرگداشت و ترنم همان ایزد یا فرشته‌ای به وجود آمده است، که یشت به نام اوست. با وجود آنکه اکنون اکثر یشت‌ها ترکیب شعری خود را از دست داده‌اند، ولی هنوز کلامش موزن، به طرز شاعرانه و با تخیلات و عاطفه شاعرانه سروده شده‌اند. ولی آن‌ها در ابتدا، مانند گات‌ها و بخش‌های دیگر کهن اوستا، به بیت و قطعه‌ها تقسیم شده، شمارهٔ هجاهای آنان ۸، ۱۰ و ۱۲ بوده است[2]. در زمان‌های بعدی، که با آن‌ها کار کرده، تغییر و تبدیل داده‌اند، ترکیب شعری خود را از دست داده‌اند. ولی بعضی اوستاشناسان باوری دارند، که نزاکت شعری آن‌ها را از نو برقرار کردن ممکن است. امروز یشت‌ها مجموعه متن‌هایی هستند، که در آن‌ها ترنم و بزرگداشت ایزدان و فرشتگان صورت

1. Брагинский И.С. Из истории таджикской и персидской литературы. - с. 56.
۲. پورداود. یسنا، ج۲، ص ۲۲-۲۳

گرفته است. در متن‌های اوستایی نه تنها اهورامزدا و ایزدان جداگانه، مثل مهر، اریدوسوره اناهیتا، که در آئین زردشتی مقام بلند و محترم دارند، با ستایش و نذر و نیاز پرستیده می‌شدند، بلکه هر چیزی، که به خلقت خوب و پدیده‌های آن وابستگی داشت و هر پدیده‌ای، که به رشد و باوری و رشد و تکمیل زندگی مساعدت و کمک می‌کرده است، همچنین مورد ستایش قرار می‌گرفته است. از جمله خورشید، ماه ستارهٔ تیشتریه، که باران می‌آورد، آب، که زندگی می‌بخشد، خاک و نباتاتی، که عامل بارآوری و حیات هستند، به ویژه گیاه هوم، که از افشرهٔ آن نوشابه جاودانی بدست می‌آمد. آتش مقدس، که در یشت‌ها پسر اهورامزدا خوانده شده است، گاو، که سرچشمه غذای انسان است، همه مورد ستایش و پرستش بوده‌اند. همان طوری‌که اهورامزدا مورد ترنم و احترام قرار می‌گرفت، امشاسپندان ـ یاوران او در ادارهٔ امور جهان، نماد انعکاس صفت‌های خداوند بزرگ ستایش می‌شدند. از جمله، بهمن ـ انعکاس اندیشه، گفتار و کردار نیک اهورامزدا، اردیبهشت ـ حقیقت و راستی و درستی، شهریور ـ جلوه‌گاه شهریاری و نیرو و توانایی آفریدگار، سروش ـ نمونه نظم و ترتیب و خاکساری و طاعت خداوندی و غیره مورد پرستش و احترام بودند. چند بند اول زامیادیشت به ترنم کوه‌ها بخشیده شده، قسمت اساسی آن به ترنم و تقدیس خوارنه، فر یا نور و تجلای خداوندی اختصاص یافته است. هر فرد جهان باید با اندیشه، گفتار و کردار پسندیدهٔ خود برای دریافت آن و کامیابی در زندگی جد و جهد نماید[1].

روزها، فصل‌ها و دوره‌های گوناگون سال مورد پرستش بودند. نام ۲۱ ایزدی، که در یشت‌های یاد آور ستایش و ترنم می‌شوند، نام روزهای ماه را تشکیل می‌دهند. در اوستا برای سروش ـ فرشته طاعت و بردباری، که نخستین سرایندهٔ گات‌های زردشت خوانده شده است، دو سرود موجود بوده، یکی مختصر در یشت ۱۱ و دیگری بطور مفصل در گات ۵۷ یسنا مندرج است. یشت ۲۰ به فرشته هوم بخشیده شده است.

یشت‌های بزرگ با دعاهای همگونه مذهبی آغاز شده، با آن‌ها خاتمه می‌یابند و به چند بخش، که اکثراً «کرده» می‌گویند، تقسیم می‌شوند. در آغاز و انجام هر بخش یا کرده نیز همین دعاها تکرار می‌شوند. یشت‌هایی، که به مهر، ویو، زمین،فروشی

---

۱. پورداود، یسنا، ج۱، ص ۲۲؛ مؤمن‌زاده ح، زردشت و آئین او، ص ۷۲

بخشیده شده‌اند، از جمله قدیم‌ترین یشت‌ها بوده، سرود و نیایش‌های آن‌ها متعلق به زمان‌های قدیم است[1]. در این یشت‌ها مطلب‌های گوناگون، دعاهای قدیمی، که وابسته به نذر و نیاز و قربانی و هدیه است، روایت و اسطوره‌های باستانی ذکر شده‌اند. اگر پیش از زردشت بسیاری از آن‌ها خدایان بزرگ و مستقل بودند، در دین مزدیسنا آن‌ها کاملاً در خدمت اهورامزدا ـ خداوند واحد و بزرگ و توانا قرار گرفته، به صورت ایزدانی درآمده‌اند، که نگهبان و موکل اشیا، عناصر و پدیده‌های جداگانه می‌باشند. این ایزدان به آن سبب اعتبار و نفوذ فراوان دارند، که خود اهورامزدا آن‌ها را مورد ستایش و احترام قرار می‌دهد، برای آن‌ها نیاز و قربانی به وجود می‌آورد.

یکی از مهمترین ویژه گیهای آریاییان پاسداری زمان گذشته، به ویژه روح و اوراح گذشتگان بوده است[2]. یشت ۱۳ مخصوص فروهر[3] نگهبان پرهیزکاران بوده، در آن دعاهایی جمع‌آوری شده است، که در مورد وفات آدمان و مراسم‌های بعدی خوانده می‌شود.

مضمون یشت‌ها را به دو گروه تقسیم کردن ممکن است: تعریف و توصیف ایزدان و فرشتگان، تصویرهای زیبای طبیعت، دلپسندی‌های گوناگون و شرح حماسه‌ها، دلاوری‌ها، پهلوانی‌ها، نبردها و جنگ‌ها. تصویر ناتکرار طبیعت گواه آن‌ست که آریایی‌ها طبیعت وطن خود، به ویژه ایرینه ویجه را نهایت دوست و گرامی می‌داشتند. توصیف‌ها دارای لطافت بیان، ظرافت زبان و تصویر زیبایی شاعرانه ایست، که هر خواننده را تحت تأثیر عمیق می‌گذارد و تصویرهایی که در آبانیشت (یشت ۵) از ایزد اریدوسوره اناهیتا به وجود آمده است، با نهایت ظرافت طبع و بیان شیرین صورت گرفته، نقش ایزد بانوی زیبا را در پیش چشم جلوه‌گر می‌سازد، که پایدارکنندهٔ راستی و فزایندهٔ زندگی انسان می‌باشد. در هر یشتی، اکثراً شاهان، بزرگان، پهلوانان به درگاه این ایزدان مراجعت کرده، مراسم ستایش را با نذر و قربانی انجام می‌دهند و از آن‌ها عملی گردیدن درخواست و آرزوهای خود را ابراز می‌دارند. مضمون و محتوای این درخواست و طلب‌ها امروز به ما صورت

---

۱. کیپر، اسمسن، بایس، دیانت زردشتی، ص ۵۶

2. Фрай Р. Наследие Центральной Азии. с. 73; Оштиёнї Ль. Зардушт. - с. 16.

۳. طبق عقیدهٔ زردشتیان، هر آفریدهٔ اهورامزدا (با علاوهٔ روح ـ اوستایی ـ وروَنه) دارای فرهوشی می‌باشد. در اوستا روح عالم خود را ندارد، ولی فرهوشی دارای عالم خود می‌باشد.

و سیرت آدمان و چگونگی نظام اجتماعی، افکار و اندیشه‌های مردمان آن دوره را روشن می‌سازد. اکثر درخواست و آرزوهای آنان تبلیغ راستی و درستی، پیروزی بر دشمن، فتح کشورها و سرزمین‌ها، به دست آوردن دام‌ها و چراگاه‌ها، آرام کردن قوم و قبیله‌های آشوبگر، آبادی سرزمین‌ها، پدید آوردن آرامی و آسایش، آرزوی داشتن فرزندان پهلوان ولایق، رزمجو، خوشزبان و خوشسخن، بهره‌ور گردیدن از تمام خوشی‌های زندگی، از جمله زیبایی تن و سیرت عالی انسانی، داشتن اسپ‌های زیبای تندرو، شوکت و حشمت، ثروت و غیره عبارت بود. بنا به مضمون و مندرجات یشت‌ها، نیاکان ما آزادی خود را بالاترین نعمت دانسته، از زیبای و دانش و هنر در سطح بلند قدردانی می‌کردند. در یشت دهم ستایش مهر یکی از خدایان باستانی آریایی‌ها و کهن‌ترین مراسم ستایش او تصویر شده است. در یشت ۱۳ طرز و اصول ستایش فروشی و ارواح نیاکان آمده است. در یشت ۱۴ همزمان با روایت‌های کنایه‌امیز و جلوه‌های ایزد بهرام، اشاره‌های بسیار جالبی دربارهٔ نجوم و ستاره شناسی قوم‌های کهن آریایی بازگو شده است. در یشت‌های کهن دو سلسله پادشاهان پیشدادی و کیانی معرفی گردیده، دربارهٔ هر یکی از نمایندگان آن معلومات معینی پیدا میکنیم.

در این جا باید ذکر کرد، که بعضی یشت‌ها به نام یک ایزد یا فرشته منسوب بوده، در متن‌های آن ایزد دیگر ستایش و ترنم می‌شود. یشت‌های اشتاد، زامیاد، رام، دین از جمله چنین یشت‌ها است، که در صفحه‌های آن‌ها نه تنها ایزدان دیگر مورد پرستش قرار گرفته‌اند، بلکه آن‌ها مضمون و موضوع‌های گوناگون را مورد بررسی قرار داده‌اند. در یشت‌های خورشید، ماه، اریدوسوره اناهیتا، تیر، گوش، مهر، رام و غیره شکر نعمت به جای آورده شده، از خداوند برای فروغ‌های گوناگون، آب‌ها، رستنی‌ها و چارپایان سپاسگذاری، حتی از تماشای منظره‌های دلکش و زیبای طبیعی، که چشم انسان از آن حلاوت می‌برد، قدردانی شده و به آن‌ها دورد فرستاده شده است. هر چیزی که زیبا و نیکو بوده، برای انسان خوش‌آیند است، مقدس حساب می‌شود. در بندهای ۲۱-۲۲ سروشیشت مایه خوشنودی انسان ستوده شده، از جمله به هر انسان عدل، دلیری، شجاعت، عشق، زور، پیروزی، سخاوت، شکوه، دین، علم، دانش، درستی، پاکی، تندرستی، بردباری، فرمان‌برداری، سخن راست، که سنت نیاکان ما بوده است، تمنا گردیده است.

گناهی که در دین مزدیسنا نابخشیدنیست، دورغ می‌باشد. در مهریشت بهترین پاداش برای راستگو و شدیدترین جزا برای دروغگو معین شده است. طبق آن ایزد مهر دروغگو و عهدشکن را به داغ فرزندانش می‌نشاند، خانه‌اش را ویران می‌کند، خیر و برکت از خانمانش می‌بردارد، از خوشی‌های زندگی محروم می‌نماید.

در یشت رشن سخن از عدل و انصاف رفته است. در فروردینیشت سخن پیرامون سخاوت و بخشایش است. فروهرهای گذشتگان، که در آخر هر سال هنگام جشن فروردین (نوروز) از آسمان‌ها برای دیدن و رهنمای بازماندگان خود به زمین فرود می‌آیند، به ویژه امیدوارند، که بازماندگان آنان در راه راستی و خداوند متحد شوند، تا آنان خوشنود و خرم باز به آسمان‌ها عروج نموده، از بارگاه اهورامزدا بقا و خوشی و وسعت رزق و روزی بازماندگان را درخواست نماید. به طور عموم، یشت‌ها یکی از قسمت‌های زیباترین، دل‌پذیرترین و گواراترین اوستاست. در آن منشأ و سرچشمه‌های زندگی جوش زده، از نعمت‌های آن شکرگزاری می‌شود.

وندیداد در اوستا در شکل ویدیوداته آمده، مفهوم مجموعه قانون بر ضد دیوها را دارد. هر فصل آن را که به طور عموم ۲۲ تا است، فرگرد می‌گویند. ارتور کریستنسن معتقد است، که وندیداد یگانه نسک کامل است که از دوران ساسانیان تا زمان ما رسیده است. کریستنسن و اندریس اطمینان کامل دارند، که این بخش اوستا در دورهٔ پادشاهی مهرداد اول اشکانی (۱۷۱–۱۳۸ تا میلاد) تألیف شده است.[۱]

وندیداد متنی نیست، که آن در مراسم مذهبی و نیایش عبادتها استفاده شود. اما در دورهٔ ماقبل اسلام، که همآیش زمان دقیق آن معلوم نیست، پیروان دین مزدیسنا مراسم و مجلس عظیمی برپا کرده، در آن تمام وندیداد با یسنا و وسپرد با ترتیبات خاصی قرائت می‌شد. در این مراسم فرگردهای گوناگون وندیداد همزمان با یکی از ترانه‌های گات‌ها سروده می‌شد. طبق سنت‌های معمول مذهبی، وقتی که خود گات‌ها همراه با سه دعای مقدس مذهبی (یسا اهو ویریو، اشیم وهو و ینگه‌ه هاتم) قرائت می‌شوند، نیرومندترین و محکم‌ترین محافظی شمرده می‌شد، که حیات و تندرستی را از تهدید قوه‌های اهریمنی ایمن نگاه می‌دارد.

---

۱. کرستنسن ا. ملاحظات دربارهٔ قدیم‌ترین خدای آئین زردشتی، تهران، ۱۱۳۶، ص ۷۴

در وندیداد اکثراً مسئله‌هایی مورد بحث قرار گرفته‌اند، که از حدود قانون و دستورهای مذهبی خارج شده، تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی را دربرمی‌گیرد. مسئله‌های حقوقی مناسبت بین آدمان، داد و ستد، خانواده و غیره، که اکثراً در شکل ابتدایی مطرح می‌شود، از یک سو، قدمت زمانی این بخش اوستا را نشان داده، از جانب دیگر، چنین به نظر می‌رسد، که آن مقام قانون عمومی اجتماعی را داشته است.

مضمون و محتوای وندیداد بیشتر به مسئله و موضوع‌های زیرین بخشیده شده است: مجازات در برابر گناه‌های گوناگون، که آدم نسبت به طبیعت، جامعه و موجودات خوب و مفید صادر می‌کند، راه‌های مبارزه بر ضد پلیدی‌ها و بیماری‌هایی که روح پلید اهریمن و انبوه دیوان او در جهان انتشار داده، زندگی سازندهٔ انسان را به خطر مواجه می‌کنند. به اشارهٔ این کتاب، زمینه نزدیکی و تأثیر دیوان را به انسان، اکثراً خود انسان به وجود می‌آورد. در آن زمینه‌های پیدایش چنین عامل‌ها مفصل بیان شده، راه‌های مبارزه با آن ذکر شده است. یکی از عللی که دوران تألیف وندیداد را به واپسین قرون قبل از میلاد نسبت می‌دهند، عبارت از آن است، که در فرگردهای وندیداد دشمنی آشتی‌ناپذیر بین دو نیروی نیکی و بدی(خیر و شر)، یعنی سپنتمینیو (خرد نیک و مقدس)، که آفریدگار فضیلت‌های بهترین زندگی شمرده شده است و انگرمینیو (اهریمن ـ خرد زشت و پلید)، که فقط دروغ و بدی و فساد را به وجود آورده است، به مشاهده می‌رسد.

فرگرد اول وندیداد از ۲۱ بند عبارت است. در این بخش از ۱۶ کشور یا سرزمین نخستین سخن رفته است، که اهورامزدا به وجود آورده و آن‌ها سرزمین‌های بهترین و زیباترین شمرده شده‌اند. به عقیدهٔ م. بایس، این کشورها، ظاهراً، پیروان نخستین آئین مزدیسنا می‌باشند[1].

ولی اهریمن به سبب خصومت با اهورامزدا، در هر مملکت زیبای آفریدهٔ وی، بلا، گناه یا آسیبی پدید می‌آورد. مضمون و تفصیلات وندیداد اکثراً در شکل سوال و جواب میان زردشت و اهورامزدا بیان گردیده است.

فرگرد دوم ۴۳ بند بوده، دربارهٔ جمشید است. اهورامزدا در جواب سوال زردشت می‌گوید، که اول پیامبری دین مزدیسنا را به جمشید پیشنهاد کرده بود.

---

1. Бойс М. Зороастрийцы. М. 1987. - с. 52.

ولی جم به سبب نداشتن استعداد پیامبری آن را نپذیرفت و قبول نکرد، که جهان مرا نگهبانی کند. در همین بخش اهورامزدا با جمشید دربارهٔ طوفان خراب‌کننده خبر داده، در ساختن پناگاهی (وره)، که در آن تمام انواع نباتات، حیوانات و انسان جمع‌آوری شوند و همچنین در طرز و اصول ساختن آن رهنمایی می‌کند. این فرگرد از اساطیر زیبا و غنی نیاگان عبارت ما بوده، تاریخ پرمحتوا و درخشان نیاکان ما را تأئید می‌نماید.

فرگرد سوم از چهل و دو بند عبارت بوده، دو مسئله را دربرمی‌گیرد. مسئله نخست منفعت زراعت و کشاورزی می‌باشد. در آن تأکید می‌شود، که از عمل و پیشه‌ها زراعتکاری و کشت گندم بهترین است. دوم، از همین جا به بعد، در اکثر فرگردهای منبعده مسئله مرده و مناسبت‌های گوناگون با آن مورد بررسی قرار گرفته است. پیروان زردشت مرده را جسم ناپاک حساب کرده، از آن خیلی احتیاط و احتراز می‌کردند. چون مرده، نتیجه عمل اهریمن و دیوان او حساب می‌شد، چنین عقیده رایج بود، که مرده نجس و ناپاک است و محیط، آدمان و اشیای اطراف خود را ناپاک می‌سازد. در بسیار فرگردهای بعدی شیوه‌های جلوگیری از نزدیک شدن به مرده و همچنین اصول تطهیر و پاک‌کاری نشان داده شده است.

فرگرد چهارم از ۵۵ بند عبارت بوده، مسئله قانون‌ها و طرز و اصول عهد و پیمان، انواع آن و نتیجه و مجازات پیمان‌شکنی را مورد مباحثه قرار می‌دهد. در اول از شش نوع عهد و پیمان سخن می‌رود. اگر کسی پیمان شکند، از روی اندازهٔ پیمان‌شکنی مجازات می‌شود. اگر او بمیرد یا فرار کند، مجازات آن دامنگیر نزدیکان وی خواهد شد. پیمان‌شکنان با تازیانه و شلاق مجازات می‌شدند. با تکرار پیمان‌شکنی که در میان آریاییان باستان یکی از گناهان بزرگ حساب شده، در صورت فرار کردن یا مردن او، نام پیمان‌شکن به تمام اولاد او می‌گذشت.

فرگرد پنجم دارای ۶۲ بند است. در آن آداب و مراسم و روش پاکشوی و تطهیر کسانیست، که به وسیله دیوان گوناگون، به ویژه در نتیجه تماس با جسد مردگان نجس و ناپاک شده‌اند. چون زمین، آب، آتش مقدس شمرده می‌شدند، دفن کردن آن‌ها را نیز ناپاک می‌کرد. مردهٔ سگ هم مرتبه مردهٔ انسان را داشته، از تماس با آن شدیداً احتراز می‌کردند. در وندیداد قانون‌هایی مطرح گردیده است، که تصور آن برای انسان معاصر کار نهایت مشکل است. زنی که طفل مرده تولد

کند، گناهکار دانسته می‌شد. چنین عقیده رایج بود، که اهریمن در بطن او مسکن گزیده است. او می‌بایست در طول ۱۲ شبانه‌روز بدون تماس به آب، خوراک، پوشاک و غیره درکناره‌ای از آبادی‌ها، به اجرای یک سلسله مراسم جدی مذهبی خود را پاک نماید.

فرگرد ششم ۵۱ بند داشته، به مسئله مجازات کسانی بخشیده شده است، که جسد مرده را دفن می‌کنند. در آن طرز و اصول نگهداری مردگان، سطح و اندازهٔ بلندی‌ای که در آن جا جسد نهاده شده، طعمه پرندگان و درندگان می‌گردد، معین شده است. طبق آن در زمینی که در آن جا انسان یا سگ بمیرد و یا دفن شود، به مدت یک سال زراعتکاری و یا هر عمل دیگری روی آن ممنوع اعلان شده است. کسی که خلاف آن رفتار می‌کند، چارصد ضربه تازیانه مجازات می‌شوند.

یکی از ویژگی‌های وندیداد پیچیدگی و بالای هم گذاشتن موضوع‌های گوناگون می‌باشد. چون مؤبدان در ترتیب و تدوین این کتاب مستقماً دست داشته‌اند، هر یکی خواسته است، در آن از خود حصه‌ای گذاشته باشد. به عقیدهٔ هاشم رضی دانشمند ایرانی، چنین جدّ و جهد مغان و مؤبدان ساسانی باعث پیچیدگی مسئله‌ها و آمیزش موضوع‌ها گردیده است[۱].

فرگرد هفتم نیز در اول به مسئله مرد و دیو نسو، که هنگام وفات به جسد داخل شده، پس از خورده شدن گوشت آن توسط پرندگان و درندگان، از آن بیرون می‌رود، بخشیده شده است. موضوع دوم این بخش راجع به دستورهای پزشکی و قانون‌های طبیبان می‌باشد. طبق آن، برای آنکه طبیبی نام و عنوان پزشکی به دست آرد، باید دورهٔ آزمایش خود را در میان دیوپرستان سپری نموده، سه نفر دیوپرست را معالجه نماید و به آن‌ها سلامتی بخشد. اگر چنین آزمایش را موفقانه سپری کند، به او اجازت داده می‌شد، که در میان مزداپرستان به پزشگی آغاز کند. اگر در دورهٔ آزمایش ناکام گردد، وی از شغل طبابت در میان مزداپرستان محروم می‌گردید. حق و دست‌مزد طبیبان، جراحان وابسته به وضع بیماران و سطح دارایی آن‌ها تعیین شده، با چهارپا و مال و جنس پرداخته می‌شد. در جامعه‌ای که وندیداد تصویر می‌کند، هنوز از پول هیچگونه ذکری نمی‌رود.

فرگرد هشتم یک‌صد و شش بند است. در آن از دین نیکوی مزداپرستی تحسین

---

۱. رازی ه، دانشنامهٔ ایران باستان، ج۴، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۳۰۳

به عمل آورده شده، راه‌های مبارزه با دیوان بیان گردیده است. از جمله گفته شده است، که هرگاه گات‌ها و دعاهای دیگر مقدس خوانده شود، دیوان و شیطان‌ها راه گریز را پیش می‌گیرند. در این بخش نیز مسئله مردهٔ انسان و سگ و تفصیلات دفن آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

فرگرد نهم ۵۷ بند دارد. آن به مراسم خیلی مرکب و پیچیدهٔ پاک شدن و تطهیر از هر گونه آلودگی‌ها به ویژه از آلودگی با مرده بخشیده شده است. در صورت آلودگی با مرده رسم تطهیر چنان است که تن باید سه بار شسته شود، پوشاک سه بار شسته شود، برای آب مقدس نذر داده شود. فقط در چنین حالت خانه یا جایگاه پاک‌شده حساب شده، فرشتگان به آن داخل شده می‌توانند.

فرگرد دهم و یازدهم، هر یکی عبارت از ۲۰ بند است. این دو باب به مسائل گوناگون مقاومت با دیوان و مبارزه با شیطانه ا است. در این جا سخن دربارهٔ دیوان گمراه‌کننده و دیوانی می‌رود، که از جسم مرده بیرون آمده، آدمان زنده را مورد حمله قرار می‌دهند و آن‌ها را ناپاک، نجس می‌کنند.

فرگرد یازدهم جریان تطهیر، شستشو و پاک کردن آن چیزهای آلوده ایست، که آفریدهٔ اهورامزدا می‌باشد. دیوانی که از جسم مردگان بیرون می‌شوند، هر چه را، که اطراف آن‌ها باشد، از جمله خانه، آب، آتش، زمین، حیوانات، گیاه، درخت، زن و مرد اشون (راستکار و حقیقت‌جو) را ناپاک و آلوده می‌کنند. جریان پاک شدن تلاوت دعاهای تطهیر است. مهم‌ترین دعاها و نماز اهونه ویریه یا یسا اهو ویریو است.

فرگرد دوازدهم از ۱۴ بند عبارت بوده، دربارهٔ مدت و زمان ماتم و سوگ نزدیکان و خویشاوندان است. مدت ماتم و سوگواری برای شخص پارسا و نیکوکار یک ماه، برای انسان گنهکار (ظاهراً غیرمزدایسنان) دو ماه، برای فرزندان و برای خواهر و برادر دو ماه تعیین شده است. برای خویشاوندان و نزدیکان دیگر نیز مهلت‌های گوناگون مقرر کرده شده است. مدت سوگواری نیز برای سردار خانواده و همسر وی، اگر آدمان نیکوکار باشند، شش ماه، اگر نیکوکار نباشند یک سال معین کرده شده است. تعیین مدت سوگواری تمام خویشاوندان، از جمله نوه‌ها را در بر گرفته، تفاوت گنه‌کاران از نیکوکاران دو برابر است.

فرگرد سیزدهم را می‌توان «سگنامه» نامید. شمارهٔ بندهای آن ۵۶ تا بوده، به مسئله کشتن نوع‌های گوناگون سگ، آزار و عذاب دادن آن‌ها و جزاهایی که در

برابر آن داده می‌شد، بخشیده شده است. در آن گفته می‌شود، که از میان آفریده‌های اهورامزدا سگ بسیار محترم است، زیرا از سپیده‌دم تا شام با اهریمن جنگیده، آفرینش نیک را پاسبانی می‌کند.

فرگرد چهاردهم از ۱۴ بند عبارت است. این فصل به مجازات کسی بخشیده شده است، که سگ آبی را (اوستایی ادره ـ ظاهراً «выдра» روسی است) بکشد. چون این جانور در آب زندگی می‌کند، خیلی مقدس شماریده شده است. جزای کسی، که این جانور را کشته است، ۱۰ هزار ضربه تازیانه اسپ و ده هزار تازیانه چرمی می‌باشد. چنین جزای سخت و بی‌رحمانه در جای دیگر وندیداد دیده نشده است.

فرگرد پانزدهم ۵۱ بند است. آن به گناه‌هایی بخشیده شده است، که خیلی سنگین، توبه ناپذیر و یا نابخشیدنی هستند. به سگ گله یا سگ خانه دادن خوارک گرم و نامناسب، زدن یا رساندن کدام آسیب و آزار به سگ آبستن، مقاربه کردن با زن در زمان حیض و زن آبستن، سقط جنین و حامله گردیدن دختران بی‌شوهر از جمله چنین گناهان شمرده شده‌اند.

فرگرد شانزدهم ۱۸ بند بوده، به حیض زنان اختصاص یافته است. چون در آئین مغان زن ماهانه‌دار شخص حرام حساب می‌شود، اگر زنی در خود اشاره یا نشانه حیض دیدن را پیدا کند، باید دور از خانه مسکن اختیار کرده، خود را از آب و آتش و مرد اشا سی قدم دورتر نگاه دارد و آتش و روشنایی خانه را نبیند. اگر کسی برای او طعامی ببرد، باید از او سی‌قدم دورتر توقف کند.

فرگرد هفتدهم ۱۱ بند بوده، دربارهٔ تراشیدن موی سر و گرفتن ناخن است. مطابق آن، موی سر و ناخنی که با آداب معین گرفته می‌شود، باید زیر خاک دفن شود. ناخن و موی سر تراشیده، اگر زیر خاک دفن نشود، مرگ و میر آدمان را رواج می‌بخشد.

فرگرد هیجدهم هشتاد و شش بند بوده، به مسئله‌های گوناگون اختصاص شده است. یکی از آن‌ها مؤبد می‌باشد. از دیدگاه مغان روحانی خوب کسی بود، که رسوم و آداب شستشو و طهارت، تسخیر جن، پری و دیو، کشتن و نابود کردن حشرات و جانوران مضر، پاک‌کردن وجود آدم از سلطه دیو، بستن پنام[1] به روی بینی و دهان، خواندن اوراد و افسون‌های مغانه بر ضد دیوان، آداب و روش آماده

---

۱. پنام ـ بندیست، که برای آلوده نکردن آتش هنگام نزدیک شدن به آن به دهان می‌بندند.

کردن هئومه و پراهوم[1] بستن و درست نگاه داشتن شاخه‌های برسام،[2] آداب صحیح قربانی، درست و طبق قاعده زدن شلاق و تازیانه به گنهکاران را دربرمی‌گیرد.

مسئله دیگری که در صحبت میان اهورامزدا و زردشت یادآوری می‌شود، مسئله خروس است. در اوستا، سروش ـ فرشته فرمانبرداری و اطاعت، شب و روز بیدار و هوشیار نگهبان و محافظ پیروان دین توصیف گردیده، در این عمل به او خروس یاور و همکار می‌باشد. طبق گفته اهورامزدا، خروس پرندهٔ خداوندی بوده، دارای سلاح کامل کاری می‌باشد. این مرغ سحرگاهان، هنگام طلوع فجر به وسیله آواز خود مردم را بیدار می‌کند، که: ای مؤمنان برخیزید و دیو خواب را از خود دور کنید.

چون تاریکی آفریدهٔ دیو و اهریمن است، هنگام شب آتش و ایزد آتش (آذر) سه بار با کمک سروش و خروس کوشش می‌کنند تا جد و جهد دیوان را که در تاریکی امکانات بیشتر دارند، بی‌اثر گردانند. با کوشش این فرشتگان و خروس است، که سرانجام مردم بر دیو خواب و دیوهای دیگر غلبه کرده، پس از بیدار شدن به انجام نماز، اجرای مراسم دینی و کار و زحمت می‌پردازند.

فرگرد نزدهم دارای ۴۷ بند است. در آن صحبت اهورامزدا با زردشت در ساحل رودخانه بارانی دریجه ـ شعبه رود دیتیه، که خانه پدر پیامبر آریایی در ان جا است، جاری می‌شود. به سوال زردشت دربارهٔ آنکه عمل‌های نیک و کردارهای بد مردم به کجا می‌روند، اهورامزدا چنین پاسخ می‌دهد: پس از شب سوم مردن سحر روز چهارم، بامدادان دیو وزریشه روان (روح) گنهکار را در بند کرده، تا به پل چنوت می‌برد و آنجا مورد بازپرسی قرار می‌دهد. اما روح آدمان اشون را[3] دوشیزهٔ زیبای استقبال کرده، چون فرشته نگهبان روح نیکوکار را به آسانی از پل چنوت عبور می‌دهد و به عرش اعلا، نزد اهورامزدا می‌رساند.

فرگرد بیستم از ۱۵ بند عبارت بوده، دربارهٔ پزشکی، طبابت و بیماری‌ها است. نام یک سلسله بیماری‌ها ذکر می‌شود. زردشت از اهورامزدا می‌پرسد: نخستین طبیبی، که بیماری‌ها را در بند کرده، مرگ نابهنگام را جلوگیری کرده است، کیست؟ پاسخ می‌شنود، که سریته، نیکوکار از خاندان سام است. وی جهت معالجه بیماری‌ها

---

۱. هئومه و پراهوم – نوشابه‌های مذهبی

۲. برسام – عبادت توسط این شاخه‌های صورت می‌گیرد.

۳. اشه ـ راست، درست، حقیقت، عدل؛ اشون ـ راستکردار و حقیقت‌جو

نه تنها از علف و کلام مقدس، بلکه از کارد[1] هم استفاده می‌کرد. این طبیب جهت دریافت کمک به خشتره ویریه ـ فرشته موکل فلزات مراجعت کرده بود. در این فرگرد از سه نوع معالجه درمان به وسیله دارو و دوا، رستنی و سبزیجات، وردها ـ به وسیله سخن مقدس و کارد ـ عملیات جراحی نام برده شده است.

فرگرد بیست و یکم دارای ۲۱ بند بوده، نخست، دربارهٔ گاو، که حیوان مقدس، سرچشمه خیر و برکت و زایندهٔ روزی مردمان است، سخن می‌رود. سپس دعا برای باریدن دانه‌های فراوان باران آمده است. باریدن باران از مرگ نابهنگام، از ظهور یک سلسله مریضی‌ها، از جمله سکته که منشأ آن جن است، پیشگیری می‌کند. باران دردها را درمان می‌بخشد، زمین را سبز و خرم می‌کند، گیاهان را سبز می‌کند، به مردم رزق و روزی فراهم می‌سازد.

فرگرد آخرین، یعنی بیست و دوم از ۲۲ بند عبارت است. در بند اول آن اهورامزدا به زردشت می‌گوید: «من این جهان را بسیار زیبا، روشن، بی‌بدی و بیماری افریدم، اما اهریمن مرگ‌آفرین به آفرینش من با چشم ماری نگریست و هزاران بیماری و بدی پدید آورد. من اراده کردم، که در آغاز کلام ایزدی[2] مقدس این بیماری‌ها را درمان بخشد». منتره سپنته (کلام مقدس) از اهورامزدا پرسید: چه گونه به ۹۹۹۹۹ بیماری، که اهریمن آفریده است، شفا بخشم. اهورامزدا به نریوسینگ پیک خود فرمود تا ائیریمن را پیدا کند. ائیریمن با نه نوع اسپ نر، نه نوع اشتر نر، نه نوع گاو نر، نه نوع مواشی و نه بند هیزم به سوی کوه و جنگل رفته عبادت کرد و نه خط روی زمین کشید و گفت: من همه بیماری‌ها را نابود می‌کنم. همه جادوها، پری‌ها و دیوان را نابود می‌کنم.

بارها در اوستا، از جمله در وندیداد تکرار شده، که درمان به وسیله منتره سپنته[3] از بهترین درمانه است.

ویسپرد: ویسپرد همه سروران، همه نگاهبانان یا همه محافظان معنوی ترجمه می‌شود. باب‌های این کتاب «کرده» گفته می‌شود. ویسپرد کتاب جداگانه‌ای نبوده،مجموعه‌های از بخش‌های گوناگون یسنا می‌باشد و اکثراً هنگام رسم و

---

۱. در اینجا از سه نوع معالجه، ولی در اردیبهشتیشت و هفتنیشت از چار نوع معالجه سخن رفته‌است.
۲. در اوستا فرشتهٔ موکل کلان مقدس منتره سپنته است
۳. دعای منتره سپنته در فروردینیشت (بند ۸۰–۸۱) و خردادیشت (بند ۴) مندرج است (نک.: دانشنامهٔ ایران باستان، ج۴، ص ۱۹۴۱)

سنت‌های مذهبی جدا از یسنا قرائت نمی‌شود. بیشتر در وقت مراسم دینی عیدهای گاهنبار، که شمارشان شش تا بوده، و در فصل‌های گوناگون سال برگزار می‌شوند، قرائت می‌شود. شش گاهنبار شش مرحله آفرینش است، که از جانب اهورامزدا انجام داده شده، آن به موسم‌های گوناگون سال مصادف می‌باشد. ویسپرد از جهت زبان، بیان، ماهیت و مضمون با یسنا نزدیک بوده، اکثراً مفهوم‌ها، ترکیب‌ها از جمله‌های هفتاد و دو گات یسنا، غیر از ترانه‌های ۱۷ گانه زردشت، با اندکی اختلاف در یسنا بنظر می‌رسند. آن غالباً همراه با یسنا قرائت می‌شود.ولی در مراسم جشن‌های گاهنبار به تنهایی نیز قرائت می‌کنند. دانشمندان و محققین گوناگون دربارهٔ باب‌های ویسپرد اخبار گوناگون ارائه کرده، اکثرشان از ۲۲ تا ۲۷ کرده گفته اند[1].

در آئین زردشتی طوریکه قبلاً ذکر گردید، هر چیزی که نیکو، سودمند و زندگیساز است، قابل ستایش می‌باشد. در این بخش اوستا همه چیز، اشیا و کارهای خوب یادآوری شده، از آن‌ها تمجید شده است. و یسپرد مانند آئینه ایست که در برابر یک باغ و گلشن و سیع قرار داشته باشد. مزداپرست به آن آئینه نگاه کرده، از صمیم دل باطن جهان زیبای مادی را ستایش می‌کند و این ستایش از نام اهورامزدا آغاز می‌گردد.

همه کتاب‌های اوستا، از جمله ویسپرد، با سخنان زیر ختم می‌شود: راه یکیست و آن راه راه راستیست، همه دیگر راه‌ها بیراهه است.

خردهاوستا (اوستایی خرد) و در پهلوی «خرتک اپستک» می‌گویند، که همان اوستایی خرد یا کوچک است. این قسمت کتاب مقدس از بخش‌های دیگر اوستا، یعنی یسنا، ویسپرد و وندیداد تدوین گردیده است. آن از جانب مؤبدان در مراسم مختلف دینی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اوستایی خرد مجموعه نماز، درود، دعا و نیایش‌هاییست برای وقت و هنگام‌های مختلف شبانه روز، روزهای مبارک ماه، جشن‌های مخصوص ایزدان و فرشتگان و هنگام مراسم مهم دیگر مثل سدره‌پوشی

1. Муминджанов Х.Х. Философские проблемы зороастризма. - с.29-46.

و کشتی[1] بستن بچگان، عروسی، ماتم و غیره. چون اوستایی کوچک برای رفع نیازهای گوناگون پیروان دین فراهم شده است، دارای متن‌هایی می‌باشد، که مضمون آن طرف‌های مختلف زندگی انسان، گاهی خوشی گاهی ناخوشی، گاهی در وقت‌های خرسندی و رستگاری و گاه‌های دیگر ویژهٔ دعا و نماز بوده، محتوای رنگارنگ را دربرمی‌گیرد. از این جهت مضمون و محتوای اوستایی خرد در نسخه‌های گوناگون متفاوت بوده، مسئله‌های گوناگون و دعا و ستایش‌های مختلف را انعکاس می‌کند. در بعضی از آن‌ها مطالب و دعاهایی موجود است، که در نسخه‌های دیگر دیده نمی‌شود. علاوه به آن در برخی نسخه‌ها اخبار آورده می‌شود، که بسیار باستانی بوده، حتی در بخش‌های کهن اوستا به مشاهده نمی‌رسد. در اساس سنت زردشتیان معاصر اوستای خرد از جانب آذرپادمهرسپند ـ مؤبد مؤبدان دوران شاپور ۲ ساسانی (سال ۳۱۰ـ۳۷۹) مرتب گردیده است. از آن چنین بر می‌آید، که آذرپادمهرسپند نه تنها از متن‌های کامل اوستا، بلکه مأخذهای دیگر را نیز مورد استفاده قرار داده است. مثلاً، یک سلسله نماز و دعاهایی، مثل خورشیدنیایش، مهرنیایش، اریدوسورنیایش، بهرامنیایش، که در اوستایی خرد مندرج است، از خورشیدیشت، مهریشت، ماهیشت، آبانیشت و بهرامیشت اقتباس گردیده، بخش‌های تفسیری آن اطلاعات جدیدی در اختیار پژوهندگان می‌گذارد.

از این رو، اوستای خرد حاوی چکیده‌ها و سرودهاییست، که جهانبینی، اعتقاد، اندیشه و آئین‌های مردم آریایی را در روزگاران بسیار قدیم روشن می‌کند. در آن با آوردن نام‌های بسیار تاریخ کهن آریاییان را در پیش نظر جلوه‌گر می‌سازد. اوستای خرد آئین و اندیشه‌ها، عقیده‌ها و طرز و اصول زندگی گذشتگان ما را انعکاس می‌کند. در آن نیز مثل بخش‌های دیگر اوستا مردم به راستی، پاکی، درستی، جد و جهد، کار و کوشش، جشن و شادمانی، به اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک، به همکاری و همیاری، مهر و دوستی، آشتی و سازندگی دعوت و تلقین می‌گردد.

مانند بخش‌های دیگر اوستا در آخر اوستای خرد نیز چنین سخنان آورده شده است: «راه یکیست و آن راه راستی است همه دیگر راه‌ها بیراه است».

---

۱. در دین زردشتی سن ۱۵ سالگی سن بزرگی و به کمال رسیدن جوان است. در این روز جوان ۱۵ ساله در مراسم باشکوهی لباس مذهبی پیرو دین ـ سدره به تن و کشتی به میان بسته، در بین جامعهٔ زردشتی رمز پیرو مزدیسنان را از گات ۱۲ یسنا از یاد می‌خواند.

تعلیمات زردشت دربارهٔ جهان، انسان و اخلاق

دین زردشتی نخستین دینیست، که پایه مستحکم دین‌های معاصر جهان را گذاشته، دارای تمام رکن‌ها، ساختار،آحکام و نظم و ترتیب مشخص آرمانی می‌باشد. چون این دین در دوران طفولیت بشر پا به عرصه وجود گذاشته، از منشأ عرفان انسانی بهرمند گردیده است، بنیاد آن نیز مصفا و نورانی بوده، تمام پیکرش با تارهای درخشان زندگی و ذره‌های اصیل و روشن آفرینش تنیده شده است.

نیاکان خیلی قدیم ما آفتاب و مهر را ستایش کرده، روشنی را سرچشمه زندگی می‌دانستند. تاریکی، که مردم ما امروز هم سیاه می‌گویند، هنوز هم مبدأ و منشأ اعمال بد و نکوهیده به شمار می‌رود. اکثر کارهای بدی که از طرف انسان انجام می‌گیرد، شبهنگام، در زیر پردهٔ تاریکی، پوشیده از انوار روشنی صورت می‌گیرد.

از این رو، آئین مزدایسنا تمام پدیده‌های طبیعی و معنوی را به نور و ظلمت، روشنی و تاریکی، یعنی چیزی که از آن انسان افزایش و رستگاری می‌یابد و کاری که از آن برای تمام آدمان نکوهش و زشتی حاصل می‌گردد، تقسیم کرده است.

آریاییان باستان چنین حساب می‌کردند: در طبیعت قانون‌هایی وجود دارد، که خورشید و تمام اجسام سماوی مطابق آن حرکت نموده، تبادل فصل‌های سال نیز

از آن صورت می‌گیرد و بنیاد نظم و ترتیب جهان را تشکیل می‌دهد[1]. هندوآریایی‌ها این قانون را به اصطلاح «رته» بیان کرده، در اوستا به شکل (اشا) آمده است. محور افزایش و رستگاری کائنات، اجسام سماوی و به طور عموم هستی مربوط به «اشا» است. ابراهیم پور داود این کلمه را چنین تعبیر کرده است. «اشا از جمله لغاتیست، که معنی آن بسیار دامنه‌دار است. راستی، درستی، تقوی، تقدس، قانون، آئین ایزدی و پاکی از جمله معانی آن است. تشخیص معانی آن دشوار است، بسا در یک قطعه یا جمله، گهی به یکی از معانی مذکور است و گاهی از آن فرشته‌ای ارائه شده است. در سانسکریت «رته» و در لاتینی «رتوس» گویند»[2].

این واژه در اوستا خیلی زیاد استفاده گردیده، فقط در گات‌ها، که ۸۹۶ قطعه شعر است، ۱۸۰ بار تکرار شده است. اگر به بیان مختصر گویم، اشا ـ شرط بنیاد هستی کائنات و سراسر جهان مادی و معنویست. بنا بر دیدگاه آریاییان باستان هماهنگی طبیعت و عناصر آن از اشا منشأ گرفته، فعالیت درست آدم آن را تقویت می‌بخشد و عناصر آن را هماهنگ می‌کند. از این جهت نیایش و قربانی‌ها و بخصوص مناسبت نیک و خیرخواهانه به طبیعت و عنصرهای آن بنیاد زندگی را مستحکم نموده، حسن توجه ایزدان و فرشتگان را نسبت به انسان بیشتر می‌کند. انسان بخشی از طبیعت است و حیات و ممات او مربوط به آن است.

اشا دارای محتوای عمدهٔ اخلاقی نیز می‌باشد. نیاکان ما چنین عقیده داشتند، که اشا رفتار و کردار آدمان نیز رهنمایی کرده، آنان را به راه درست هدایت می‌نماید. حقیقت‌جویی، عدالتخواهی، صداقت، وفا، پایمردی، دلیری و فرزانگی، راستی و درستی و خصلت‌های دیگر پسندیده به انسانی خاص است، که آبادکار و فزایندهٔ جهان مادی می‌باشد. به بیان دیگر، نیکی و نکوکاری ماهیت باطنی نه تنها انسان، بلکه اشیا بوده، آن جهان را افزایش می‌دهد و زشتی و پلیدی آن را خدشه را و سپس نابود می‌سازد. مظهر خرابی جهان مادی و انحراف انسان از راه درست در اوستا به نام دروگ (دروغ کنونی) یاد شده است. دروغ (یکی از یاوران مقرب اهریمن) دیو بزرگیست، که همیشه به جهان مادی و انسان تهدید می‌کند. نیاگان ما دروغگویی را زشت‌ترین خصلت انسان می‌دانستند. از این رو، هرودوت تأکید

---

1. Бойс М. Зороастрийцы. Верования и обычаи. - с. 15.

۲. پورداود ا، یشت‌ها، ج۱، ص ۹۱

کرده است، که آریاییان باستان به فرزند خود از آوان کودکی سه چیز می‌آموختند: اسپ سواری، تیراندازی و راستگویی.

بنا به آنچه آوردیم، نیاکان ما آدمان را صرف نظر از تمام منسوبیت‌های آنان به دو گروه ـ اشون، یعنی پیروان نیکی و درونو ـ پیروان بدی تقسیم می‌گردند. تمام خصلت‌های نیکو و پسندیدهٔ انسانی را به اشا وابسته کرده، همه زشتی را به دورغ نسبت می‌دادند. به بیان میر بایس، از این معلوم می‌شود، که در آن دوره‌های خیلی قدیم نیاگان ما به مناسبت‌های اجتماعی اهمیت ویژه قایل بوده‌اند[1].

اهورامزدا ـ خداوند یکتای مزدیسنا، آفریدگار تمام موجودات جهان، رهنمای آدمانیست، که اخلاق اشارا دستور زندگی خود کرده‌اند. پروردگار قادر و توانا تمام عناصر و پدیده‌های جهان مادی و معنوی را برای انسان، رفاه و آسایش او و آبادانی زندگی او به وجود آورد. ولی اهریمن پلید به جهان روشنی حمله‌ور گردیده، پدیده و موجودات اهورایی را آلوده و پرگزند نمود. در جهان، که تا آن زمان نه شب بود و نه مرگ و میر، نه فریب و حیله و تزویر، نه نگون‌بختی و فسق و فجور، همه این چیزها ظاهر گردیدند.

در چنین حالت، اهورامزدا به انسان عقل سالم تقدیم نمود، که راست را از دروغ، خوب را از بد، روشنایی را از تاریکی و اعمال نیک را از نکوهیده تمیز کرده باشد. شخصی که عقل سالم را همچون رهنمای زندگی خود برگزیده، مطابق

1. Бойс М. Зороастрийцы. Верования и обычаи. - с. 15.

اندیشه نیک عمل می‌کند، پیرو آئین مزدیسنا است.

در گات ۳۰ یسنا بند سوم چنین آمده: «آن دو گوهر همزادی که در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند، یکی از آن نیکیست، در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدیست، در اندیشه و گفتار و کردار، از میان این دو،مرد دانا، باید نیک را برگزیند نه زشت را». از برخورد دو قطب مثبت و منفی برق پیدا می‌شود و پرتو افشان می‌گردد، در وجود آدمی نیز از برخورد دو اندیشه مهرجویانه و کینه اگین حالت‌های گوناگون روحی پدید می‌آید. طبق اندیشه وخشور آریایی در بطن هر انسان از اول دو نیرو نهاده شده است. آن همیشه در اجرای هر کار و عمل روزمره خود را ظاهر می‌کند. یکی صداقت، صمیمیت، مهر، جد و جهد، کوشش راستی، آدمیت، مبارزه و دیگری خصلت‌های خلاف آن. یکی آبادگر بوده، دیگری تخریبگر است. در ادامه گات ۳۰ یسنا بند سوم چنین آمده است: «هنگامی که این دو گوهر به هم رسیدند، زندگی و مرگ پدید آوردند. از این جهت است، که در سرانجام دروغ‌پرستان از زشت‌ترین مکان و پیروان راستی از نکوترین منزل برخوردار خواهند شد».

در اوستا پنج نیروی جهان باطنی انسان تشخیص شده است. نیروی نخستین «اهو» است، که آن را باید نیروی طبیعی و میراث حیات و زندگانی و نیروی حرارت غریزوی انسان دانست. آن باید بدن را محافظت نموده، حرکت آن را هماهنگ و به نظم طبیعی درآورد. این نیرو با هستی بدن پیدا شده، با نیستی آن از بین می‌رود. نیروی دوم را، که «دئینه» می‌گویند و اکثراً به معنی وجدان و احساس روحانی آمده، عاطفه خداوندی در باطن انسان پنداشته‌اند. در اساس اخبار گات‌ها (۳۱، ۱۱) و فروردینشیت این نیروی خداوندی فناناپذیر است. این قوه را آفریدگار در باطن انسان به این منظور جایگزین کرده است، که همیشه او را از نیکی و بدی اعمالش آگاه سازد. اگر انسان در هر کار و عمل خویش سخن وجدان ـ این نیروی راستین خداوندی را بشنود و مطابق فرمودهٔ آن عمل کند، از پاداش هر دو جهان بی نیاز نخواهد بود. پیش از آنکه به دئینه یا وجدان برگردیم، باید گفت، که نیروی سومی در اوستا (بئوده) آمده و آن قوهٔ دراست و فراست و فهم انسانیست. این نیرو مؤظف است حافظه، هوش و نیروی ممیزه را اداره کند.

مطابق اوستا این نیرو نیز پس از مرگ انسان ناپدید نگردیده، همراه با روان

ذکر شده است. نیروی چهارم، «اورونه» است، که امروز روان، جان یا روح می‌گوییم. این قوه قوهٔ مسؤلیت انسانیست، زیرا تصمیم انتخاب خوب و بد با اوست. طبق اوستا، احساسات و تمام جسم انسان در جمع‌آوری مواد مختلف در هر مسئله زندگی او شرکت می‌کنند. ولی روان همیشه موظف است، که تحت تأثیر مجموع خصلت‌های باطنی و شخصی صاحب خود شر یا خیر را انتخاب کرده، قرار آخرین قبول نماید. از این رو، روح یا روان در قبول هر قرار مسؤلیت کامل دارد. اما پس از مرگ، از روی انتخاب خویش در زندگی در روضه بهشت یا جهنم پاداش دریافت می‌کند. نیروی پنجم «فروشی» یا فروهر است»[1].

به گونه‌ای که در بالا ذکر گردید، مطابق فصل اول بن دهش، بند ۸)، اهورامزدا قبل از آفرینش جهان مادی، همین جهان را نخست در شکل معنوی و روحانی (صورت)، یعنی در شکل عالم فروشی‌ها به وجود آورد. پس از ۳ هزار سال به آن شکل کنونی، یعنی مادی بخشید که در آن هر چیز آفریدهٔ اهورامزدا، به شمول خود پروردگار و امشاسپندان و ایزدان او دارای فروهر می‌باشند. در عالم فروشی‌ها فروشی همه گذشتگان و آیندگان به سر می‌برند. لحظهٔ پیدایش هر چیز، از جمله انسان، فروشی وی از جهان فروشی‌ها جدا شده، در بطن مادر به او می‌پیوندد و تمام عمر او را همراهی کرده، لحظهٔ وفاتش از او جدا می‌شود و باز به عالم فروهرها برمی‌گردد. در اساس اخبار بن دهش، فروهر فرشته ایست، که وظیفه اش گواریدن یا حل منفعت‌بخش غذا در بدن انسان است.

طوری‌که در بالا خاطرنشان نمودیم، دئینه به معنی احساس معنوی و وجدان بوده، یکی از ارکان عمدهٔ آئین مزدیسناست. این تشخیص معنوی در هر یکی از نسل بشر موجود بوده، در میان نیروهای باطنی، که به آن اشاره کردیم، مهم‌ترین و شریف‌ترین به شمار می‌رود. طبق اوستا انسان کاملاً آزاد به دنیا آمده، در جریان حیات خود در انتخاب نیک و بد در زندگی روزمره نیز از چنین آزادی برخوردار است و با میل و خواهش خویش رفتار می‌کند. در گات ۴۶ یسنا چنین آمده:[2]ای اهوره، از همان هنگامی که تو دئینه ازلی را بیافری، کسی که دوستدار دروغ است، به دروغ پیوست شود و کسی که خواستار راستی است، به راستی روی ارادت آورد (بند ۶).

---

۱. پورداود ا، یشت‌ها، ج۱، ص ۵۸۷-۵۸۹

۲. از ترجمه‌های پورداود ا، و جلیل دوستخواه استفاده شده‌است.

چون در طول زندگانی انتخاب راست یا دروغ وابسته به وجدان و گرفتن تصمیم وابسته به روان (روح) است، ناگزیر در روز آخرت نیز چنان که در گات ۳۱ یسنا بند ۲۰ و گات ۴۹ یسنا بند ۲۰ و گات ۴۹ یسنا بند ۹ اشاره شده است، دئینه یا وجدان به اتفاق روان عمل کرده، در تعیین بهشت و دورخ و در بخشیدن پاداش نیکو، سزای زشت مناسبت مستقیم خواهد داشت.

مطابق آئین مزدایسنا وقتی که شخص را دفن کردند، روان او سه شب و سه روز در سر جسد قرار می‌گیرد. طوری‌که در هادوختنسک آمده، اگر روان از آن فرد پاک و پارسا باشد، هر سه شب پس از مرگ به اندازهٔ تمام زندگانی خوشی درمی‌یابد. اگر روان شخص گنه‌کار باشد، در هر شب آن شکنجه‌های شدیدترین زندگی را تحمل می‌کند. در وندیداد فرگرد ۱۹ از مجسم شدن اعمال در روز آخرت چنین سخن رفته است:

چون در صبح روز چهاروم پس از وفات نیکوکار یا گنهکار روان از بدن جدا گشته، به پل چینوت (صراط) رسد، در آن جا دیو ویزریشه روان مرد دروغ‌پرست دیو یسنارا به زنجیر بندد، آنگاه به روان مرد زحمتکش و پارسا دختری نازنین و زیبا و آزادنژاد و خوشاندام روی کند. روان مرد گنهکار را (دیو) از مغاک تیره کشاند و روان نیکوکار را از پل چینوت و از بر کوه هرا[1] گزرانیده، به بخش ایزدان مینوی آرام دهد[2] (بندهای ۲۷ـ۳۰).

استاد پورداود در «یشت‌ها» دو فرگرد هادوخنسک را که تا زمان ما پره نرسیده و به این مسئله روشنی می‌اندازد، آورده است. در این جا به آوردن فقط بخشی از آنکه سرنوشت روان مرد زحمتکش و پارسا بخشیده شده است، اکتفا می‌کینم[3].

هادختنسک، فرگرد ۲ بند ۷. پس از سپری شدن شب سوم، در سپیده‌دم روان مرد پاک‌دین را چنین نماید، که در میان گیاه‌ها باشد و بوی‌های خوش دریابد و او را چنین نماید، که نسیم معطری از نواحی جنوب به سوی وی می‌وزد، نسیمی خوشبوی از همه نسیم‌های دیگر. و مرد پاک‌دین را چنین می‌نماید، که این نیسم را به مشام خود دریافت باشد. (چنین گوید): از کجا می‌وزد این نسیم، این

---

۱. هرا (در اوستا ـ هرابیریزیتی) کوه افسانه‌ای که میان جهان مادی و معنوی قرار دارد.
۲. معین م. مزدیسنه و تأثیر آن در ادبیات پارسی، ص ۳۷۲
۳. پورداود ا، یشت‌ها، ج۱، ص ۱۶۲–۱۶۸

خوشبوترین نسیم، که هرگز به مشام خود درک نکرده بودم؟ در وزش این نسیم دین وی (وجدان وی) در پیکر دختری به او نمودار شود، (دختری) زیبا، درخشان، با بازوان سفید، نیرومند، راست بالا، با سینه‌های برآمده، نکوتن، آزاده، شریف‌نژاد، به نظر پانزده‌ساله، کالبدش (بدنش) به اندازهٔ جامع زیباترین مخلوق زیبا. آنگاه روان مرد پاکدین به او خطاب نموده، بپرسد،ای دختر جوان، تو کیستی، توای خوشاندام‌ترین دخترهایی که من دیده ام. پس از آن دین خود او (وجدان او) پاسخ دهد: تو،ای جوانمرد نیک پندار، نیک‌گفتار، نیک‌کردار، نیک‌دین، من دین خود تو هستم. (جوانمرد پرسد) پس کجاست کسی که تو را دوست داشت از برای بزرگی، نیکی، زیبایی، خوشبویی و نیروی پیروزمند و قدرت به دشمن غلبه‌کنندهٔ (تو)، آن چنان که تو به نظرم می‌آیی؟

(دختر پاسخ دهد)، ای جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک‌کردار نیک دین، آن کس تو هستی، که مرا دوست داشتی، از برای این بزرگی و نیکی، زیبایی و خوشبویی و نیروی پیروزمند و قدرت به دشمن غلبه‌کنندهٔ (من)، آن چنان که من به نظر تو می‌آیم. وقتی که تو می‌دیدی، دیگری (پیکر) می‌وزانید و به بت‌پرستی می‌پرداخت، ستم می‌ورزید و درخت‌ها را می‌برید، آن‌گاه تو نشسته گات‌ها می‌سرودی و آب‌های نیکو آذر از هورامزدا را می‌ستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور می‌رسید، خشنود می‌ساختی.

محبوب بودم، تو مرا محبوب‌تر ساختی، زیبا (بودم)، تو مرا زیباتر ساختی، مطلوب (بودم)، تو مرا مطلوب‌تر ساختی، بلندپایه (بودم)، تو مرا بلندپایه تر ساختی.

روان مرد پاک‌دین نخستین گام برداشته به طبقه اول بهشت (پندار نیک) وارد شود، روان مرد پاک‌دین دوم گام برداشته به طبقه دوم بهشت (گفتار نیک) وارد گردد، روان مرد پاک‌دین سوم گام برداشته به طبقه سوم بهشت کردار نیک) وارد شود، مرد پاک‌دین چارمین گام فرا برداشته به انیران (فروغ بی‌پایان) وارد گردد[1].

فرگرد سوم هادوختنسک، که دارای ۱۸ بند است و در آن حالت روان شخص گنه‌کار در سه شب بعد دفن ملاقات او با دین خود و همچنین وارد گردیدن او به دورخ بیان شده است، برعکس شخص پارسا و نکوکار شده است.

---

۱. مطابق نوشتهٔ «مینوی خرد» (فصل ۵۷ فقرهٔ ۱۳) بهشت سه طبقه است و انیران–محل اقامت پروردگار یا فروغ بی‌پایان است.

در این مکالمه، که فرهنگ بلند باطنی آریاییان باستان را انعکاس کرده، مسئله‌های گوناگون هماهنگی جهان معنوی و مادی انسان را مطرح می‌سازد، مسئله روح و وابستگی آن با وجدان و به ویژه پرابلم‌های وجدان همچون عنصر معین‌کنندهٔ رابطه انسان با جهان اطراف جلب توجه می‌کند. مطلب سر این است، که طبق تحقیقات متخصصان یونانی‌ها حتی در قرن پنجم تا میلاد در زبان خود اصطلاح «وجدان» را نداشتند.[1] حال آنکه وجدان همچون واحد اخلاقی در تشکل اخلاق انسانی مقام بلند دارد.

پیامبر آریایی می‌گوید:ای مزدا، اینک دست‌ها را در نماز بلند برداشته، پیش از هر چیز، خرسندی مینوی افزاینده را خواستارم و می‌خواهم همه کارهای خود را از روی راستی و پاکی انجام دهم و خرد خود را به اندیشه نیکی تو همساز نمایم، تا روان جهان را خوشنود و خرسند گردانم (گات ۲۸ بند ۱).

طوری‌که در بالا ذکر گردید، از گات ۲۸ تا ۵۳ یسنا گات‌ها نامیده شده، بخش مرکزی اوستا و ترانه‌هایی می‌باشند، که به خود حضرت زردشت منسوب است. بندی، که در بالا اقتباس شد، بند نخستین گات یا سخن‌های نخستین است، که پیامبر آریایی تعلیمات خود را با آن آغاز می‌کند. سطر نخستین گات‌ها انعکاس‌کنندهٔ نه تنها منسوبیت او به جهان مادی، مقام و منزلت بسا بلند راستی و پاکی، بلکه، پیش از همه، امکان بی‌حد و حدود مادی و معنوی انسان در حدود استعداد و مهارت او در جهان آفریدهٔ اهورامزداست. زردشت انسان را خیلی دوست می‌دارد، به عقل و ذکاوت و اندیشه درخشان او اعتماد و اعتقاد بیکنار دارد.

پیامبر خیلی خوشبین است. وی در گات‌ها به خداوند خود مراجعت کرده، برای همنوعان خود، برای تمام نوع بشر چنین تقاضا می‌کند:ای مزدا، همه نیکی‌های زندگی را، که ازان توست، آن‌ها را که بود، هست و خواهد بود، با مهربانی خویش به ما هدیه نما. قدرت و توانایی مادی و معنوی خداوند بی‌حد و کنار است. هر چیز از اندیشه نیک اهورامزدا در جهان مادی پدیدآمده، دهنده، بخشنده و فزاینده است. پیامبر آریایی بیش از سه هزار سال پیش حدود قدرت آبادکنندگی انسان را ارزیابی نموده، آرزو کرده است، که خرد او را با اندیشه نیک خداوند همساز و

1. Кессиди Ф. Сократ. М. 1976. - с. 105-106; Ярхо В. Было ли у древних греков совесть. М. 1972. - с.256-257.

هماهنگ نماید. چون اهورامزدا و هر چیز آفریدهٔ او در جهان در حال تغییرات و دیگرگونی و خصلت فزایندگی و بخشندگی دارد، انسان را خرسند می‌سازد. منبع خوشی و سعادت کار و زحمت فعالانه، ابتکار، و آبادکردن جهان است. (گات ۳۳، بند ۱۰)؛ ای مزدا اهوره! بیگمان این (هدیه آرمانی) را به تن و جان کسانی هدیه می‌کنی، که با «اندیشه نیک» کار می‌کنند و در پرتو «اشا»، آموزش خرد نیک تو را به درستی پیش می‌برند و خواست او را برآورده می‌سازند و برای پیشرفت جهان می‌کوشند (گات ۳۴، بند ۱۴).

زردشت چنین می‌شمارد، که فکر و اندیشه نیک انسان را وارد به جد و جهد و غیرت و آبادانی می‌کند. اما، ظاهراً، در زمان او هم گروه آدمانی بودند، که از این خصلت اساسی آدمی محروم بودند. وی در گات‌ها به چنین آدمان اشاره کرده به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد: هیچ کدام از این گنهکاران درنمی‌یابند، که کامیابی، همان گونه، که زندگی به ما آموخته است، با کار کوشش (وابسته است) (گات ۳۲، بند۷).

زردشت در همان دوران قدیم برای انسان برنامه عمل تهیه کرده، در پیش او سوال‌هایی مطرح می‌کند، که بسیاری از آن‌ها تا به امروز راه حل خود را پیدا نکرده‌اند: چه گونه دوستداری که از آغاز درجستجوی بهترین زندگانیست، به آن خواهد رسید؟ چه کسی برای خورشید و ستارگان راه را استوار کرد؟ از کیست، که ماه گاهی می‌افزاید و گاهی می‌کاهد؟ چه کسی زمین و آسمان را نگه می‌دارد؟ که آب را آفریده و که درختان را؟ که به باد و ابرها تند رفتاری آموخت؟ که روشنی را آفرید، که تاریکی را؟ که خواب را به وجود آورد و که بیداری را؟ بامدادان از کیست، نیم‌روز از کیست و شب از کیست؟ این جهان بارور و خرمی‌بخش را برای که آفریدی؟ چه کسی مهر پدر در دل پسر انداخت؟ آن دروغگوی که در برابر دهش‌های تو ستیز می‌کند، بدکار نیست؟ چه گونه دروغگویی را از خود دور کنم؟ در پرتو راستی چه گونه پاداش به دست خواهد آورد؟ (یسنا، گات ۴۴). و در بند سوم گات ۴۴ می‌گوید:ای مزدا، همه این‌ها و بسیار چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم.

زردشت با جد و جهد، حرکت، کوشش و به ویژه دین خود نیت دارد، که در جامعه خود تبدلات عمیق به عمل آورد. اصلاحاتی که جهان مادی و معنوی همزمانانش را به کلی دیگرگون ساخته، آنان را با راه جدید از نوسازی و آبادکاری

هدایت نماید. وی در گات‌ها می‌فرماید: آن کسی، که در پرتو اشه بهترین خواست زردشت ـ ساختن جهان نو را به راستی برآورد، پاداش زندگانی جاودانه سوزاوار اوست و در این جهان فزایندهٔ بارور هر چیز دلخواه خود را به دست خواهد آورد (گات ۴۶، بند ۱۹).

دین زردشت دین نظری نبوده، دین و دستور عمل است. در آن باید انسان همیشه فعال و اعضای بدن او به ویژه اندیشه او کار کند. فکر نکردن، نه اندیشیدن، ملاحظه ننمودن یکی از بزرگ‌ترین گناه دانسته شده است. فعالیت روزمرهٔ پیرو دین پیش از صبح صادق آغاز می‌گردد. در این باره وندیداد چنین می‌نویسد: سحرگاهان خروس بانگ زده می‌گوید:ای مردم (بندهای ۱۵ـ۱۶) برخیزید و در نماز خود بهترین راستی را ستایش کنید، دعای اشیم وهورا[1] بخوانید، دیو تنبلی را از خود دور نماید، آن دیوی که می‌خواهد شما را در خواب نگاه دارد (فرگرد ۱۸، بندهای ۱۵ـ۱۶).

پیرو دین مزدیسنا موقع زندگی خود را با قطعیت انتخاب کرده چنین می‌گوید: من همیشه با دیو تنبلی ستیزه خواهم کرد، زیرا بیکاری و کاهلی مرا مریض و رنجور می‌سازد. زردشت به پیروان خود توصیه می‌کند، که جهان را برای دیگران آباد کند و خود نیز از آن بهره برد (فرگرد ۱۱، بندهای ۹).

ویسپرد موضوع را چنین تقویت می‌بخشد:ای مزدایسنا، دست و پا و هوش و خرد خود را برای به جا آوردن وظیفه‌های نسبت به دیگران در موقع ضروری مهیا کن، از هر کاری که ضد آن است، خودداری نما و در انجام کار نیک و در دستگیری از بیچارگان و فقرا استوار باش (فرگرد ۱۵، بند ۱).

در اوستا زحمت، کار چنان قدر و محترم دانسته شده است، که در وندیداد. در مکالمه‌ای که زردشت با خداوند خود انجام می‌دهد، اهورامزدا شخص زحمتکش، به ویژه کشاورز را به کسی شباهت می‌دهد، که تخم راستی کاشته، دین مزدیسنا را در جهان انتشار می‌دهد. از این رو، کار و زحمت در اوستا یکی از رکن‌های عمدهٔ دین بوده، معین‌کنندهٔ مناسبت شخص به دین مزدیسنا مقرر شده است. کسی که زحمت می‌کشد با کسی مقایسه شده است، که صد بار دعا و عبادت کرده، هزار

---

۱. اشیم وهو ـ یکی از دعاهای مهم پیروان دین مزدایسنا است. نام دعا از کلمه‌های اولین آن گرفته شده، از ۱۲ کلمه عبارت است، ترجمهٔ آن چنین است؛ راستی ـ بهترین نیکیست، (منشاء) سعادت است، سعادت کسیست، که راست (باشد) و خواستار بهترین راستی باشد (دانشنامهٔ ایران باستان، ج۱، ص ۳۱۸)

بار مراسم مذهبی انجام داده، صد هزار بار قربانی کرده باشد[1] (بند ۳۴، بند ۳۱ و ۲۸ـ۲۹).

«مینوی خرد» چنین می‌نگارد: کوشش کن و میانرو باش و نانی بخر، که از راه نیک به دست آورده، با کار و کوشش خود یافته باشی و پارهای از آن نان را برای خدا و نیکوکاران کنار بگذار، این کار تو بهترین کردار نیک خواهد بود. هر کسی چیزی بخورد، که از کار کوشش خود به دست نه آمده باشد، مثل آن است، که سر دیگری را به دست گرفته، مغز آن را می‌خورد (باب ۲، بندهای ۴۲ـ۴۹).

در دین زردشت هر عمل بی‌اهمیت روزمرهٔ انسان ارزش مذهبی دارد. بنابر این مطابق آن کسی که کار می‌کند، زحمت می‌کشد، ابتکار نشان می‌دهد، چیزی را کشف و جایی را آباد می‌سازد، در نتیجه کار خود نه تنها سطح زندگی مادی خود و اهل خانوادهٔ خود را در این جهان بهتر می‌نماید، بلکه از عزیزان و متبرکان جهان دیگر شده، در صف مشاوران و ایزدان اهورامزدا قرار می‌گیرد.

وابسته به این کسی که کار و کوشش می‌کند، خود سرنوشت و تقدیر خود را دیگرگون می‌سازد. اهورامزدا همه را کاملاً آزاد و برابر افریده، تقدیر و سرنوشت کسی را مقرر نکرده است. خداوند جهان پرفیض و زیبا را به وجود آورده، در اختیار انسان گذاشته است و آن را میدان احیاء و آبادانی مقرر کرده، سرنوشت هر یکی را در اختیار خودش واگذار کرده است.

اگر گات‌ها را عمیقاً مطالعه نمائیم، می‌بینیم، که آن سراسر از اصالت مقام انسان و ارادهٔ قاطعانه وی در تعیین سرنوشت سخن رفته است. این اراده و اختیار مطلق در طرح‌ریزی و ساختن سرنوشت، پیشگیری از تأثیر تقدیر، با اشاره به ضرورت کار و کوشش، جد و جهد بیان شده است. هر کس بیشتر بکوشد، بیشتر فعالیت کند، ابتکار نشان دهد، رزق و روزیش فراختر گردیده، کسی که تنبلی و کاهلی کند، گرسنه و فقیر خواهد ماند. سرنوشت در پیشانی هیچ کسی رقم نزده است و دارا و فقیر را معین نکرده است.ثروت، دارایی، فراخی زندگی، آسایش هر کس وابسته به کار و کوشش وی است. عامل اساسی ناداری و فقر هر کسی تنبلی، کاهلی و ولگردی او بوده، خواست و ارادهٔ خداوند نیست. زردشت در این بابت می‌گوید: او را (اهورامزدا را) به اندیشه نیک خشنود می‌کنم، او را که با

---

۱. رضی ه، گنجینهٔ تاریخ ایران، ص ۶۳۶

خواست خویش، بهروزی و تیره‌روزی، هردو را برای ما آفریده است. (بشود، که) مزدا اهوره با شهریاری مینوی خویش ما را (نیروی) کار کردن بخشد، تا در پرتو اندیشه نیک و اشا با نیکاگاهی به پیشرفت مردمان کوشش نمایم (یسنا، گات ۴۵).

طوری‌که قبلاً ذکر گردید، انسان در زندگی از آزادی کامل برخوردار بوده، در انتخاب راه زندگی نیز صاحب‌اختیار است. این فکر از جانب زردشت در گات‌ها چنین بیان شده است:ای مزدا، آنگاه که تو در آغاز تن و دین مرا آفریدی و از اندیشه خویش (مارا) خرد بخشیدی، آنگاه، که جان ما را در تن پدید آوردی، آنگاه که ما را نیروی کار کردن و گفتار ارزانی داشتی (از ما خواستی، که) هر کس اعتماد خویش را با آزادی و آزادکامی بپذیرد (یسنا، گات ۳۱، بند ۱۱).

پس هر کس که خواه دروغ‌گفتار، خواه راست‌گفتار، خواه نادان و خواه دانا باشد از دل و اندیشه خویش صدا می‌برآورد (یسنا، گات ۳۱، بند ۱۲)؛ای مزدا، آن کس که نیک می‌اندیشد یا بد، بیگمان دین، گفتار و کردار خود را نیز (چنان خواهد کرد) و خواهش او پیرو انتخاب آزادانه وی خواهد بود (یسنا، گات ۴۸، بند ۴).

به عبارت دیگر، در گات‌ها و بخش‌های دیگر اوستا زردشت پیراون خود را به احیا و تجدد جهان دعوت می‌کند. به عقیدهٔ او، برای رسیدن به این هدف نخست باید جهان معنوی انسان دیگرگون گردد. اندیشه منشأ دانش بوده، در صورتی به دانش معتمد مبدل می‌گردد، که با سخن بیان شود و در عمل تطبیق گردد.

یکی از تفاوت‌های کلی دین زردشتیه از دین‌های جهانی معاصر عبارت از آن است، که در آن انسان در مقایسه با تمام عنصرهای دیگر جهان مادی، از طرف خداوند آفریده نمی شود. خداوند انسان نخستین، یعنی کیومرث را افرید. ولی مشاهده نمود، که آن مقصد و مرامی، که از آفرینش جهان دارد، کیومرث عملی نمی‌تواند سازد. کمبودی و نارسایی انسان آفریده شده که به چشم می‌خورد، عطالت، کم‌فعالیتی، رکود و محروم بودن کیومرث از حرکت، جد و جهد و کوشش از نوسازی عالم بود. از این رو، مطابق نوشته بن دهش، وقتی که اهریمن به جهان حمله کرد، کیومرث و گاو نخستین نخستین طعمه او گردیدند.

چون فلسفه زردشتیه فلسفه احیاگری جهان است، نظریه پیدایش انسان نیز به آن مطابق گردانده شده است. در اساس یسنای ۴۱ بند ۳، یسنای ۹ بند۱، فرگرد ۲ بند ۴۱ وندیداد، تیشتریهشت بند ۲، مهریشت بند ۷۱، فروردینیشت بند

۸۶ـ۸۷ بند ۹ و مأخذهای پهلوی از تخمی که از کیومرث به زمین افتاد، مطابق محیط موجود و در مقاومت با دیوهای اهریمن نهال دوشاخه‌ای به نام رواس (روایج) روییده، مطابق و مناسب شرایط زمین بزرگ شد و دیرتر به مرد و زنی مبدل گردید، که والدین آدمان امروزه دانسته شده‌اند. آن‌ها از نطفه در زمین رویده، به شرایط سخت و طاقت فرسای آن رشد کرده، آبدیده گردیده بودند. از این رو، آن‌ها از روز نخستین مستقلیت خود به مبارزه برای روزی پرداختند. در بن دهش و سرچشمه‌های دیگر پهلوی ذکر شده است، که مبارزه برای زندگی آنان را تا چه اندازه هشیار، زیرک، دانا، حساس، نیرومند و به یکدیگر پیوست نمود و بعداً نسل‌های آن‌ها در جهان پراکنده شدند.

کتاب مقدس اسلاف ما انسان را همچون موجودی معرفی می‌کند، که همیشه در مبارزه و امتحان عالم و آدم است. وی اشخاص عاطل، بی ابتکار، کنارگیر، گوشه‌نشین را دوست نمی‌دارد. انسان باید همیشه در تیغه آزمایش و امتحانات قرار داشته باشد: خواه خوب، خواه بد، راه سوم وجود ندارد. مطابق این تعلیمات، انسان باید در همکاری با طبیعت تجربه و دانش اندوخته، جهان را برای خود بازسازی نماید و به زیبایی آن زیبایی نوین علاوه نماید.

طبق تعلیمات زردشتیه، اهورامزدا ـ خداوند بزرگ، اول جهان را در شکل معنوی ـ یعنی جهان فروهرها به وجود آورد. طوری‌که در فروردینیشت و بخش‌های دیگر اشاره شده است، هر چیزی که در جهان بود، هست و خواهد بود، دارای فروهر می‌باشد. ولی فزاینده و رشددهندهٔ جهان مادی فروهر فقط آن اشخاص است، که در جریان زندگی خود در زمین تجربه و دانش فراوان اندوخته، برای آبادی و از نوسازی آن مبارزه بردند و از خود آثاری باقی گذاشتند. از روی بسیار سطرهای اوستا و به خصوص فروردینیشت، اهورامزدا ـ خداوند بزرگ جهان را با کمک، رهنمای و مشورت آن‌ها اداره می‌کند.

مقام بلند عالم فروهرها که یکی از رکن‌های عمدهٔ دین مزدایسنا از اول آفرینش جهان پایه‌گذاری شده است. در بن دهش هندی، اهورامزدا پس از آفرینش عالم فروهرها و پیش از به شکل مادی درآوردن جهان، به فروشی آدمان مراجعت کرده، چنین می‌گوید: «کدامی شما را به نظر سودمندتر آید، (این) که شما را به گیتی دهم، (تا) به صورت مادی با دروغ بجنگید و دروغ را نابود کنید و شما را به فرجام

درست و بی‌مرگ سازم و باز به گیتی دهم همیشه بی‌مرگ، بی‌زرمان (بی‌پیری، جاودان) بی‌پتیاری (ضرر) شوید، یا شما را همیشه از اهریمن حمایت باید کردن. فروهر مردم به مبارزه با اهریمن و به رفتن به گیتی همد استان شدند»[1].

اهورامزدا پیش از آنکه به آدمان تن مادی بخشد، با فروهر (ارواح) آن‌ها مشورت کرده، چنین می‌گوید: من، که به شما شکل مادی می‌دهم و به جهان مادی روان می‌کنم، شما حتماً مورد حمله اهریمن و دیوان او قرار خواهید گرفت. خداوند برای حل مشکلات به وجودآمده، دو راه پیشنهاد می‌کند: کدامی از آن‌ها مورد پسند شما است، نخست من، اهورامزدا، شما را باید تحت حمایت دایمی خود گرفته، همیشه از دیوان اهریمن محافظت کنم و دوم، شما همراه من با اهریمن جنگیده، دروغ را نابود می‌کنید و من به شما زندگی باسعادت ابدی می‌بخشم. فروهر انسان‌ها راه مبارزه با دروغ را پذیرفتند.

از این روایت چنین برمی‌آید، که (۱) آلت و سلاح اساسی اهورامزدا در احیای جهان انسان است؛ (۲) انسان با پشتیبانی اهورامزدا و تکیه به هوش و خرد خود با تمام مشکلات موجود (اهریمن) مبارزه برده، جهان را نوسازی می‌کند. در این جا نیز حالت قبلی به مشاهده می‌رسد، که در صفحات پیشین در مثال کیومرث بنظر رسید.

معرفت و درک این مسئله یکی از وظیفه‌های مهم‌ترین دینی است. به بیان دیگر، هر کاری را باید شخصی انجام دهد، که از آن آگاهی کامل و همه‌جانبه داشته باشد. وظیفه دینی هر انسان عبارت از آن است، که به بهترین وجه ممکن کاری را که از جانب اجتماع به دوش او گذاشته شده است، انجام دهد. هر عمل روزمرهٔ آدم ارزش دینی مخصوصی دارد و بخشی از آئین مزدیسنا را تشکیل می‌دهد. از روی وجدان و صمیمیت انجام دادن این کارهای هر روزهٔ خود در خانه و وظیفه واگذاشته اجتماعی را بنحو احسن و بی‌عیب و نقص اجرا نماید. نسبت این که چنین شخص خوب‌تر انجام می‌دهد، فر او بیشتر خواهد گردید. طبق مندرجات اوستا هر دوره نیازها، مشکلات و مسئله‌های به خود خاصی ایجاد می‌کند، که باید بهمه آن‌ها مبارزه شود. (۳) هر انسان در باطنش دروغ ویژه خود را دارد، که

---

۱. بندهشن هندی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۷۸

همیشه باید با آن مبارزه نماید[1].

در بارهٔ سه لوحه‌ای که اقتباس گردید، تأکید کردن لازم است، که اولاً زردشتیه جهان مادی و جهان معنوی را از هم جدا نکرده، یکی را مکمل دیگری می‌داند و جهان معنوی انسان را در مقام اول قرار داده، آن را منشأ رشد و پیشرفت معرفی می‌کند. دوم، اهورامزدا به انسان اختیار و استقلال بخشیده، او را ادامه‌دهندهٔ کارِ خود در آبادی و بازسازی جهان انتخاب کرده است. سوم، این موجود کاملاً مستقلی می‌باشد، که به رهنمایی و نشانداد کسی محتاج نیست. هر عمل او مطابق شرایط موجود، از روی ضرورت صورت گرفته، همین ضرورت منبع دانش نو و معرفت جهان می‌گردد.

کیومرث انسانی بود، که مهارت و استعدادجهان‌کشای نداشت. به اهورامزدا ـ خداوند بزرگ، انسانی لازم بود که فقط به خود تکیه کند، اعتماد به دانش خود، به مهارت و استعداد خود داشته باشد. انسانی لازم بود، که در مشکل‌ترین فرصت، زمانی که با بن بست رو به رو می‌گردد، در اساس تکیه به خرد، دانش و آگاهی خود، از آن ورطه خودش را نجات دهد. به او انسانی لازم بود، که جانفدا و مبارز آبادی و بازسازی جهان باشد. مشیه و مشیانه محض در شرایط حمله شدید اهریمن در محیطی رویده، به کمال رسیدند، که زمین مملو از حشرات مضر و حیوانات درنده بود.

چهارم، کار و عمل، تجربه و دانش در جریان زندگی اندوخته انسان احیاگر و آبادکننده با مرگ او از میان نمی‌رود. آبادی و بنیادکاری او همچون مرحله منبعدهٔ رشد نسل دیگر خدمت کرده، فروهر او در بازسازی جهان به اهورامزدا کمک و همکاری خواهد کرد. علم سن انرژتیک در ابتدای قرن گذشته به وجود آمد. آن تأکید می‌کند، که نه تنها محیط، طبیعت و زمین از روی قانون‌های خود خود را تشکل می‌دهد، مطابق میِ گرداند، اصلاح می‌کند، بلکه روند خود تشکل در سراسر جهان ادامه دارد. ظاهراً، روند تشکیل خود به خودی، اصلاح خود به خودی، که در اثر آمیزش جهان مادی و معنوی به عمل می‌آید، خاصیت عمومی پیدا کرده، تمام عنصرهای طبیعت را دربرمی‌گیرد و به انسان نیز دخل می‌کند.

پنجم، آبادی و احیای جهان نوین به وسیله دانش و تجربه‌ای که توأم با صداقت،

---

۱. مُلی م. ایران باستان، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۰۲-۱۰۳

صمیمیت و وجدان باشد، میتواند صورت بگیرد. انسانی، که فارغ از دانش است، دریگون است. وی در جهان تغییرات مثبت واردکرده نمی‌تواند. پیشه‌ور، متخصص، کارگر، کارشناس، اگر کوشا، وظیفه‌شناس، نوآور و مبتکر باشند، وظیفه اجتماعی خود را با صداقت و محبت فروان انجام دهند، وظیفه مذهبی خود را انجام داده، پیرو کامل‌حقوق دین حساب می‌شوند. فداکاری، صداقت، صمیمیت حرفه‌ای، فر انسان را افزون می‌گرداند. به بیان دیگر، هر کاری، که با صداقت و صمیمیت انجام می‌گیرد، جهان را آباد می‌گرداند. هر کاری را باید شخصی انجام دهد، که آن را نسبت به دیگران بهتر می‌داند.

از گفته‌های بالا چنین خلاصه کردن ممکن است، که در برهم دادن جهان‌بینی اساطیری و در ردیف اول قرار دادن مسئله انسان و جهان، فلسفه یونان قدیم مقدم نبوده، این مسئله‌ها بار نخست و به طور همه جانبه از جانب دین یکتاپرستی زردشت و کتاب مقدس آن اوستا مطرح گردید. بزرگی فلسفه یونان قدیم از آن عبارت است، که نکات عمدهٔ تعلیمات اوستا را اقتباس کرده، به آن‌ها جنبه عملی داد و آن را در اختیار فلسفه جهان گذاشت.

سراسر اوستا، که کتاب مقدس نیاگان پیش از اسلامی ما می‌باشد، ترنم زندگی شرافتمندانه، تبلیغ راستی و درستی، ترویج کار و زحمت است. زردشت در بسیار بندهای گات‌ها خصلت‌های اهورامزدا ـ خداوند بزرگ و توانا را برای پیروی همچون نمونه توصیه می‌دهد. خصلت یا مظهرهای اهورامزدا ـ امشاسپندان و ایزدان او می‌باشند.

اهورامزدا جهان را به وسیله امشاسپندان و ایزدان خود اداره می‌کند. امشاسپندان نزدیک ترین همکاران و یاوران خداوند بوده، شش سروش هستند و هر یکی در حدود صلاحیت و ساحه فعالیت خود در اداره و آفرینش جهان مادی و معنوی به اهورامزدا همکاری می‌کنند. پلوتارک از شش امشاسپند آئین مزدیسنا نام برده، وجود آنان را از دو جهت مورد تفسیر قرار می‌دهد: در عالم روحانی هر یکی از آنان مظهر و نمودار یکی از صفت‌های اهورامزدا می‌باشد، در جهان مادی، نگهداری، نگهبانی و پرورش یکی از عنصرها و پدیده‌ها به آن‌ها سپرده شده است[1].

---

۱. علوی ع، تاریخ کامل ادیان، ص ۱۱۹

نخستین آن‌ها بهمن ـ نمودار اندیشه نیک و مقدس و خرد و دانایی اهورامزدا بوده، در جهان مادی سرپرستی تمام جانوران سودمند و چارپایان به او واگذار شده است. اردیبهشت ـ نمایندهٔ راستی و درستی هرمزد است و در عالم جسمانی نگهبان آتش است. شهریور ـ جلوه‌گاه پادشاهی و توانایی آفریدگار است و در جهان فانی پرستاری فلزات با اوست. اسفندارمز ـ نمایانگر فروتنی، صداقت و مهر و محبت مزدااست و در این جهان باروری و پرورش زمین به او محول شده است.

خرداد و امرداد امشاسپندانی هستند، که نمایندگان جاودانی و کمال و رسایی اهورامزدا بوده، در عالم مادی نگهبانی آب و پرورش گیاهان به آنان واگذار شده است. به علاوه در اوستا از تعداد فراوان ایزدان نام برده شده است، که از لحاظ درجه نسبت به امشاسپندان در مرتبه پایان‌تری قرار دارند. در یسنای ۱۶، هپتنیشت بزرگ و کوچک از امشاسپندان سخن رفته، در خورشیدیشت از صدها و هزاران ایزدان مینوی صحبت می‌شود: هنگامی که خورشید بتابد، صدها و هزاران ایزدان مینوی برخاسته، فر را برگرفته، در روی زمین اهورا آفریده پخش می‌کنند، تا با آن در جهان هستی، راستی را پرورش دهند. فراوانی ایزدان تا به آن درجه بوده، که تعجب و شگفتی نویسندگان یونانی را به وجود آورده است. دئوژن لائرتی نوشته است، که بنابر عقیدهٔ فارسیان فضای آسمان پر از فرشتگان است[۱].

در آئین مزدیسنا واقعاً چنین ایزدان در میدان کارزار برای حفاظت زمین، پاکی طبیعت و بهبودی زندگی انسان فعالیت کرده، هر یکی نگهبان عناصر طبیعی، از جمله ماه، خورشید، ستارگان، آسمان، آب، آتش، هوا، زمین یا مجردات معنوی از جمله نیرومندی، راستی، درستی، پیروزی، دانایی، سخاوت و غیره می‌باشند. از چندی از این فرشتگان نام می‌بریم، که در آئین مزدایسنا از صلاحیت و اعتبار برازندهای برخوردارند.

ایزد آذر در آئین زردشتی مقام ویژه داشته، در اوستا از او چون پسر اهورامزدا نام برده شده است. برای ایزد آذر در مرکز معبدهای زردشتی خانه مخصوصی به نام آذران می‌سازند و آتشگاه در این اتاق واقع شده، پیروان همه روزه سه دفعه به آن ستایش و نیایش می‌برند. هنگام دعا و نماز پیروان دین نخست از نام اهورامزدا ـ خداوند یکتا، آفرندهٔ جهان مادی و معنوی آغاز کرده، سپس نام آذر را به زبان

---

۱. بنوینیست ا. دین ایرانی، ص ۷۲

می‌رانند. وقتی که دین مزدیسنا آتش را ستایش می‌کند، تنها آتش معمولی را در نظر نداشته، تمام شکل‌های انرژی را که جهان را در حالت موازنت و هماهنگی نگاه می‌دارد، در نظر است. به عقیدهٔ هراکلیتوس هر چیزی در جهان از حساب آتش در حال تغییرات، دیگرگونی، تشکل، پیدا شدن و از بین رفتن است. هر چیزی از آتش پدید آمده، باز به آتش مبدل می‌شود[1]. نیروی آتش است، که جهان و عناصر آن را بارور ساخته، زمینه پیشرفت و رشد می‌گردد و رزق و روزی جهانیان را پدید می‌آورد. در اوستا از پنج نوع آتش یاد می‌شود، که مربوط ایزد آذر است: آتش بیریز سوانگه، که نام عمومی آتش است؛ وهوفریانه ـ آتشی که در چشم انسان است؛ اروازشته ـ آتشی، که در رستنی و درختان است؛ وازیشته ـ آتش برق، که از گرز ایزد تیشتر می‌جهد؛ سپنشته ـ آتشی، که در عرش در پیش اهورامزدا جاودان فروزان است و رشد مادی و معنوی جهان را فراهم می‌سازد.

ایزد دیگری که در آئین مزدایسنا شوکت و جلال درخشان دارد، ایزد زم یا زمین است، که فرشته موکل خاک می‌باشد.

زمین مانند آسمان در مزدایسنا مقدس است و اکثراً در اوستا هر دو آمده‌اند. از این رو زمین ـ فرشته موکل خاک و آسمان ـ فرشته موکل سپهر می‌باشند. آبان ـ فرشته موکل آب‌های بزرگ است. چون آب و آتش در زمان باستان عناصر مقدس شمرده می‌شد، در این جا آوردن پارچه کوتاهی از اخبار مؤرخ یونانی پیرامون یک تن بردهٔ ایرانی از منفعت خالی نیست. در یونان باستان بردهٔ ایرانی به صاحب خود با چنین خواهش مراجعت می‌کند: «اگر من بمیرم، مرا مسوزان، ای فیلانیموس، آتش را به تن من، تماس نده، من پارسی‌ام، نیاگانم نیز پارسی بودند و گناه آلودن آتش به نزد ما گران‌تر از مرگ است. مرا به خاک بسپار، آقایم، ولی بر تنم آب تطهیر می‌فشان، چون من آب‌ها را نیز گرامی می‌دارم»[2].

یکی از ایزدان پرنفوذی، که به او حتی اهورامزدا نیایش می‌برد، اریدوسوره اناهیتا ـ زن ـ ایزد آب‌های مینویست. یشتی که به اریدوسوره اناهیتا بخشیده شده است، یکی از طولانی‌ترین و زیباترین یشت‌های اوستاست. در آن جا آمده است، که اناهیتا در میان سپهر روشن و ستارگان قرار داشته، سرشار از توان و آزادگی دلیرانه،

---

1. Краткий очерк истории философии. М. 1967. - с. 45.

۲. بنوینیست ا، دین ایرانی، ص ۲۹

در گردونه چهاراسپش پیش می‌تازد، دیوان و جباران و همه موجودات پرگزند را نابود می‌کند، تا آنان راه روش زندگی انسان را خلل‌دار نکنند. اهورامزدا پاسداری و نگهبانی همه جهان آفرینش را به او واگذار کرده است. او فرخی و باروری جهان و جانوران را تنظیم کرده، گله‌ها و کشت‌زاران را در پناه خود نگاه می‌دارد. اریدوسوره اناهیتا یکی از ایزدان محترمی است، که او را خود اهورامزدا ستایش کرده، به او نماز می‌برد. در آبانیشت، که در آن اریدوسوره اناهیتا ستوده می‌شود، اهورامزدا دربارهٔ او به زردشت می‌گوید: من، اهورامزدا، او را از نیروی خویش به وجود آوردم، تا خانه، ده، روستا و مملکت را پرورش دهم تا (آن‌ها را) حمایت کنم و حفظ نمایم، پاسبانی کنم، پناه دهم و نگهبان باشم. او مقدسیست، که جان‌افزاست، مقدسیست، که فزایندهٔ گله و رمه است، مقدسیست، که فزایندهٔ گیتیست، مقدسیست، که فزایندهٔ ثروت است، مقدسیست، که فزایندهٔ مملکت است (یشت‌ها، بندهای ۱۶).

ایزد پرجاه و جلالی که در اوستا با احترام یاد شده است، مهر می‌باشد. مهر یکی از ایزدان نهایت باستانی مردم آریایی بوده، زمانی دامنه پرستش و نیایش او به بخش اعظم آسیا و اروپا گسترش یافته بود[1]. نام او نه تنها در ریگودا دیده می‌شود، بلکه در سندهای سلاله میتانی ـ یکی از نخستین قوم‌های آریایی در قرن ۱۴ قبل از میلاد واقع در میان رودان مندرج است. در اوستا مهر ایزد خورشید نیست، بلکه فرشته انوار مینویست. او پیش از خورشید برخاسته، چون ایزد راستی نگهبان عهد و پیمان است، ثانیاً چون ایزد روشنایی یاری‌دهندهٔ نشو و نمای گیاهان و بالش جانوران است.

از این معرفی امشاسپندان ـ همکاران مقرب اهورامزدا و چند تن از ایزدان او برمی‌آید، که زندگی شرافتمندانه انسان و حیات مرفه تمام جانوران مفید هدف اساسی دین مزدیسنا می‌باشد. مؤمن زردشتی در آن صورت فیض و برکت خداوندی را به دست می‌آورد، که به بیان پورداود مثل بهمن اندیشه نیک را دستور کار خود کند، مثل اردیبهشت راست و درست و حقیقت‌جو باشد، مثل شهریور در انجام کار نیک اعتقاد و توانای خود را احساس نماید، مثل اسفندارمز نسبت به همدینان مهر و محبت فراوان داشته، برای ابراز نیکی نیروی خود را دریغ ننماید. مطابق اوستا کار و کوشش منشأ فیض و برکت، راستی و درستی سعادت جهان

---

۱. کمن ف، آئین پررمز و راز مترایی؛ رازی ۵، آئین مهر، ج۲، تهران، ۱۳۸۱

مادی و معنویست. کسی شایسته فرماندهی و برتری خواهد شد، که خود سر اطاعت به درگاه خداوند بزرگ فرود آورد، از سروش ایزد بردباری و اطاعت پند بگیرند، خانه کسی آباد است، که دل ارت ایزد ثروت را نرم کرده، متوجه خود سازد، خانه کسی گرم و مهراگین است، که آذر را محترم شمرده، به او نیایش و نذر ببرد، کسی که از گله و رمه برخوردار شود، که ایزد گوش (گشورون) ـ موکل چارپایان سودمند و توجه وی به جانوران اهلی خشنود باشد، تیشتریه ـ فرشته باران کشتزار کسی را سیراب و پرحاصل کند، که از دستگیری مستمندان و بیچارگان در راه خداوند دریغ نورزد، کسی همیشه پیروز و سرفراز باشد، که پیوسته به عهد خود وفا کرده، مهر ـ پاسبان عهد و پیمان را نآزرده باشد، کسی از بیداد و ستم جفاکاران در امان خواهد بود، که خود از راه عدل و انصاف نگشته، با رشنو ـ فرشته موکل عدل و انصاف متحد باشد. روان و فروهرهای نیاگان برای خاندان کسانی از درگاه پروردگار بخشایش و فیض و برکت درخواست می‌کنند، که اعضای آن خانه پاکیزه و با داد و دهش باشند، همای علم و دانش ـ چیستا به سر کسی سایه افکند، که پرهیزکار و پارسا و خداترس باشد[1].

کتاب مقدس باستانی نیاگان ما تعلیم می‌دهد، که زندگی نیکو و شریف بوده، نعمت خداوندیست. جهان و آنچه در روی آن قرار دارد، مقدس بوده، شادی و سرور محبت ایزدیست. در فروردینشت بند ۹ پیرامون طبیعت و موجودات زیبای آن با تعبیرهای زیبا و شاعرانه چنین آمده است : «زمین فراخ اهوراآفریدهٔ بلند و پهن، حامل چیزهای زیبا و سراسر جهان مادیست، چه جاندار و چه بیجان و کوه‌های بلند و چراگاه‌های بسیار و آب فراوان بر آن است».

استاد ابراهیم پورداود در یشت‌ها چنین آورده: «آنچه مؤرخ قدیم یونان مثل هرودوت، کیسنوفانوس و غیره راجع به جلال ایران‌زمین نوشته‌اند، در اوستا هم به خوبی هویدا است، بسا در آن‌ها دربارهٔ قصرهای صدستون درخشان، بسترهای معطر، چرخ‌های درخشان، گردونه‌های خروشنده، اسپ‌های مست، تازیانه‌های طنین‌برنداز، تیغ و تیر و گرزها، نیزه‌ها و خود و جوشن‌های سیمین و زرین، لباس‌های فاخر و زربفت، تاج و طوق و گوشواره و دستبندهای گوهرنشان سخن رفته است»[2].

---

۱. پورداود ا، یشت‌ها، ج۲، ص ۱۱-۲۴
۲. پورداود ا، یشت‌ها، ج۱، ص ۱۱۳

در دین مزدیسنا زندگانی مقدس شمرده شده، خوشی آینده را شرط بدبختی کنونی ندانسته‌اند. در آن انسان باید تمام لذت‌های دنیوی را استقبال نموده، هر آنچه، که از آن سودی می‌رسد، دوستدار و خواستگار باشد: «به همه چیزهای خوب و نیک درود می‌فرستیم»: (یسنا، گات ۴۲، بند ۳)؛ «پیکرهای کلیه آفرینش مقدس را ما می‌ستاییم» (یشت‌ها، بند ۲۲).

به بیان دیگر، نیاگان ما چنین حساب می‌کردند، که هر چیز اهورا آفریده خوب و نیک است و از لحاظ ساختمان کامل و ناتکرار می‌باشد. یکی از ویژگی‌های مردم آریایی عبارت از آن است، که آن‌ها زیبایی را به خوبی تشخیص می‌دادند، آن را ترنم می‌کردند، ستایش و نیایش می‌بردند. زیبایی چیزیست، که به نمو و رشد انسان مساعدت کرده، وسیله خوشی و رفاه و آسایش وی را فراهم می‌آورد. هر موجودی در طبیعت مظهر زیبایی و کمالات خداوند است. احترام و بزرگداشت هر یکی از آن‌ها ستایش و بزرگداشت آفریدگار می‌باشد. طوری‌که قبلاً ذکر گردید، در وندیداد به چنین سطرها برمی‌خوریم: «زردشت از اهورامزدا پرسید:ای آفریدگار پاک جهان مادی، چه گونه ستایش تو به جای آورم، آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت:ای سپیتامان زردشت، تو باید نزدیگ گیاه از زمین روییده بروی و چنین بگوئی: دورد به توای گیاه زیبای توانای خوب روییده، توای نیک مزداآفریده،ای گیاه مقدس» (بندهای ۱۷ـ۱۸).

مطالعه تمام بخش‌های اوستا ما را به این خلاصه می‌آورد، که تعلیمات زردشت حاصل اندیشه‌هایی می‌باشد، که در کار و فعالیت از بوته آزمایش گذاشته است. در آئین‌های دیگر در برابر دعوت‌هایی که برای کار و غیرت و کوشش به عمل آمده است، موردهای دیگری، نیز پیدا می‌شوند، که گوشه‌نشینی و قلندری و درویشی ستوده شده است. خوشی و خرمی شادی و سرور پدیده‌هایی هستند، که انسان باید از آن‌ها استفاده کند.این پدیده‌ها آفریدهٔ اهورامزدا هستند و از آن‌ها نباید خود را محروم ساخت.

دشمنی، بدبینی، خصومت، خشم، دروغ، کاهلی و بی‌غیرتی دیوان آفریدهٔ اهریمن هستند. هر کسی که در راه راستی، حقیقت، شرافت از خودش دلاوری، توانایی، کوشش، غیرت و جد و جهد نشان می‌دهد، در جهان مادی و اخروی پاداش اهورامزدا را دریافت خواهد کرد. در فرگرد سوم وندیداد پیامبر مزدیسنا و خداوند

او چنین گفتگو می‌کنند: «ای آفریدگار، جهان پاک مادی تغذیه آئین مزدیسنا از چیست؟ آنگاه گفت اهورامزدا:ای سپیتامان زردشت، آئین مزدیسنا وقتی تغذیه یابد، که مردم با غیرت و کوشش گندم بکارند، کسی که گندم می‌کارد، به این می‌ماند، که راستی می‌افشاند و دین مزدیسنا را پیش می‌برد»[1] (بندهای ۳۰ـ۳۱).

طوری‌که دیده می‌شود، پیامبر آریایی آئین مزدیسنا و زحمت و کار و کوشش را در دو پله یک ترازو گذاشته، نه تنها موجودیت دین، بلکه به طور عموم زندگی را مربوط به آن می‌داند. مطابق اخبار پلوتارک، نخستین ملتی که کار زراعت را یک امر مقدس شمرد، آریایی‌ها بودند[2].

یکی از ویژگی‌های بهترین نیاگان ما محترم داشتن زمین است، که گهواره زندگی بوده، تمام خوشی‌های زندگی و ناز و نیاز ما از آن منشأ می‌گیرد. مطابق نوشته «سد در نثر» آبادانی، کشت و زرع ثواب بزرگ شمرده شده، زحمت و کار تا به درجه تقدس رسانیده شده بود. چند بند فرگرد سوم وندیداد، که در زیر آورده شده، سوال و جواب زردشت و اهورامزدا، این را به تصدیق می‌رساند: ای آفریدگار جهان پاک مادی، نخست، در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟ آنگاه گفت اهورامزدا: به راستی،ای سپیتامان زردشت، در آنجایی که مردمان خداپرست باشند و به ستایش و نیایش پردازند (بند ۱)؛ دوم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟ در آنجایی که مرد پارسا و پاکدامنی خانه برپا کند و آن خانه را از زن، فرزندان، گله برخوردار سازد و در آن هر چیزی که با آن زندگی خوش است، فراوان باشد (بند ۲، ۳)؛ سوم، در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟ در آنجایی که بیشتر از همه گندم، گیاه و درخت‌های میوه بکارند، در آنجایی که زمین خشک است و آب رسانند و در آنجایی که زمین باتلاق را خشک نمایند (بند ۴).

«ای آفریدگار جهان پاک مادی، در کجا زمین ناشاد است؟ آنگاه گفت اهورامزدا:ای سپیتامان زردشت، زمین ناشاد است، اگر زمانی شخم نشده، بایر بماند، مانند زن زیبااندامی که مدت‌ها از فرزند بی‌بهره مانده، آرزومند مردیست (بند ۲۴)؛ ای سپیتامان زردشت، کسی که در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت وکار کند و آن را بارور سازد، گویا چنان است، که

---

۱. همان اثر، ص ۴۳۲

۲. مهرین م، تمدن ایران باستان، ص ۱۳۸

مرد عزیزی به بستر زن عزیزی درآید، این یکی از فرزند بارور گردد و آن دیگری از خرمن (بند ۲۵)؛ ای سپیتامان زردشت، کسی که در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت و کار کند، زمین به او چنین گوید:ای مردی که در روی من با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کار کردی، همیشه من در آینده بارور خواهم بود، همیشه بهره‌بخش خواهم ماند، غیر از خرمن خوب، در روی من هر نعمت و خوشی دریافت خواهی کرد[۱] (بندهای ۲۶ـ۲۷).

از مأخذها معلوم می‌شود، که داریوش اول سترپ آسیای کوچک به نام کداتیس رااز این جهت به جایزه و پاداش سزاوار دانست، که توانسته بود درختان میوه‌دار آن سوی دریای فرات را در زمین‌های دوردست آسیای کوچک پرورش دهد. کسی که زمین‌های خشک را آبیاری می‌کرد، از محل دوردست آب نهر جاری می‌ساخت، تا پنج نسل از مالیات و باج آزاد می‌گردید[۲].

آئین مزدایسنا ولگردان، کاهلان، بی‌غیرتان و طفیلی‌ها را تنبیه و مذمت کرده آن‌ها را به صف مؤمنان خود شامل نمی‌سازد. در فرگرد سوم وندیداد، اهورامزدا ـ به پیامبر خود چنین می‌گوید: «اگر کسی در روی زمین با دست چپ و راست و راست و چپ کشت و کار نکند، زمین به او چنین گوید: توای کسی که با دست چپ و راست و راست و چپ در روی من کار نکردی، تو باید در آینده پشت در دیگران تکیه زده، به پا ایستی و روزی خود را از آنان گدایی کنی، خوراک پسمانده و نان‌ریزه‌هایی که از دهان دیگران افتاده است، نصیب تو خواهد شد و از دسترخوان کسانی که در فراوانی و آسایش و خوشی زندگی می‌کنند، چنین چیزی به تو خواهد رسید» (بند ۲۸–۲۹).

آئین مزدیسنا بالای سه ستارهٔ تاب‌ناک اخلاق انسانی ـ پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک استوار است. این سه سخن بزرگ که درفش نیاگان ما بوده، امروز ما به بوته فراموشی سپردهایم، تقریباً در هر صفحه اوستا تکرار شده است. این سه سخن تمام اعمال نیکی که از طرف پیروان دین در هر جا انجام پذیرد، به دایرهٔ مقدس خود شامل می‌سازد. طبق دستور دینی هر کسی که در جریان فعالیت خویش این سه عنصر را رهنمای زندگی خود کرده باشد، به گنجینه نتیجه‌ها و به

---

۱. پورداورد ا، یشت‌ها، ج۲، ص ۴۳۳–۴۳۴

2. Дандамаев М. Политическая история Ахеменидской державы. - с. 22.

فیض و برکت خداوندی دست خواهد یافت. پیامبر مزدیسنا چنین می‌گوید: مرد دانا به گفتار نیک قناعت نمی‌کند، بلکه کار و کرداری را که از اندیشه نیک و وهومن برخاسته است انجام می‌دهد (یسنا، گات ۳۴، بند ۱۰).

پیامبر بزرگ نیاکانمان اسلاف تااسلامی ما را بر پایه این سه حقیقت جاودانه به سوی قله‌های بلندترین اخلاق انسانی رهنمایی می‌کرد. در گات‌ها زردشت از پیروان خود تقاضا می‌کند، که در پندار، گفتار و کردار خود مثل خود اهورامزدا پاک و بی‌آلایش باشند. او در این باره گفته است: از تو می‌پرسم،ای اهورا، به راستی مرا از آن آگاه فرما. همچنان، که من از آئین تو پیروی می‌کنم، آرزو دارم که در هر چیز به تو شباهت داشته باشم و دوستان خود را نیز تعلیم دهم که در اندیشه و گفتار از تو پیروی نمایند و پارسایی را پیشه خود سازند(یسنا، گات ۴۴، بند ۱).

هدف زردشت در آئین مزدیسنا در سطح بلند نجابت و تقدس قرار داشته، نیت دارد، تمام بشر و هر فرد آن را به سطح بلندترین کمالات و تعقل و تمدن، یعنی تا به آستان پروردگار برساند. در تاریخ بشر آرزوی بزرگ‌ترین و خردمندترین نمایندگان جامعه انسانی چنین بوده است. به یقین نیاگان ما ـ زردشت از نخستین آنان بود. «تمنی دارم،ای مزدا کسی که راه‌های پاکیزهٔ نیکوکاری را تعلیم دهد، در دو جهان جسمانی و مینوی به سعادت و نیک‌بختی نایل گردد. مرد پارسا و سخاوتمند نیکی و نیکوکاری را به خوبی می‌شناسد و به تو،ای مزدا، شباهت دارد و به تو می‌ماند» (یسنا، گات ۴۳، بند ۳).

مطابق آئین مزدیسنا انسان دو راه دارد: یکی راه راستی و درستی که مشکل و طاقت‌فرساست و دیگری مقابل آن است. عقل به انسان برای آن داده شده است، که راه درست و عاقلانه را پیش گیرد. «کسانی که خرد خبیث و زشت در آنان نهفته، خشم و خشنوت در خود می‌پرورانند و در برابر کردار نیک دیگران عمل بد و نکوهیده انجام می‌دهند و از چنین عمل شاد و خرسند می‌گردند، این اشخاص به دیو و عفریت یکسان می‌باشند و از دین و آئین خرد بد و خبیث پیروی می‌نمایند» (یسنا، گات ۴۹، بند ۴). هزاران سال پیش از این پیامبر برگزیده وضع کنونی جامعه ما را پیش‌بینی کرده، در مثال پیشوایان مذاهب دیگر و خاندانهای ثروتمند دوران خود به نسل‌های کنونی قوم خود هوشدار داده است: «نفرین تو،ای مزدا، به کسانی که مردم را به تباهی رهنمایی می‌کنند و این عمل را خوب و نیک می‌شمارند. از آن‌ها

هستند کرپن‌ها که مال را نسبت به حق و حقیقت برتری می‌دهند و در جستجوی توانایی و زورمندی هستند، تا به ارتکاب بدی و زشتی دست بزنند» (یسنا، گات ۳۲، ۱۲)؛ در دیگر بندهای یسنا آمده است: کسانی هستند، که توانایی و قدرت را در راه کسب شهرت به کار می‌برند. آنان هستند، که جهان را به تباهی می‌کشند. جز ناله و فغان آدمیان به چیزی نیاز ندارند. این تبهکاران از کیفر (جزای) سختی، که به وسیله تعلیمات ناروا به سوی خود جلب می‌کنند، آگاهی ندارند. تو هستی،ای مزدا، که از گناهان آنان آگاهی (یسنا، گات ۳۲، بندهای ۷، ۱۳)؛ «مردمان کر و نابینا، که نه می‌شنوند و نه می‌بینند، دست به دست یکدیگر داده‌اند، تا به کردار زشت و پلید خودشان جهان را به ویرانی رسانند. این مردم هنگامی که پس از مرگ به پل چنوت (صراط) رسند، برای همیشه راه جهان دوزخ در پیش می‌گیرند و به ناله و فغان می‌پردازند» (یسنا، گات ۴۶، بند ۱۱).

یکی از مسایل مهمی که اوستا مکرر تأکید می‌کند و به خصوص در ترانه‌های پیامبر بزرگ در گات‌ها انعکاس خود را یافته است، مسئله عدالت و دادگستریست. کسی که به رکن‌های عمدهٔ مذهبی توجه نمی‌کند و یا بر ضد حیات شرافتمندانه همقومان خود دست‌درازی می‌کند، از برکات خداوند مستفید نخواهد شد. این به خصوص به پیشوایان و قاضیان و دادگستران تعلق دارد، که پیرامون هر عمل نغز یا بد قضاوت کرده، به مردم درس عدالت می‌دهند: «دادرس دادگر (رَتو) باید با دروغ‌گو و بدکردار و یا با راستگو و نکوکار بر طبق آئین و قانونی که در آغاز جهان وضع شده است، رفتار نماید» (یسنا، گات ۳۳ بند ۱).

بی‌عدالتی محکمه و نبودن حقیقت قضاوت و قاضی بنیاد جامعه را تخریب کرده، باعث گسترش فساد و زشتی می‌گردد: «قاضی فاسد و خیانتپیشه روح و روان آدمی را به بیماری گرفتار می‌کند. عدل‌ودادرا چنین قاضی جریحه دار می‌سازد و به اندیشه نیک وَهومَن[1] به مشورت نمی‌پردازد و سپنتَمَینیو را[2] رنج می‌دهد» (یسنا، گات ۴۹، بند ۲).

و زردشت به خداوند رو آورده، آرزو و آمال خود را در این بابت چنین ابراز می‌دارد: «تمنی دارم،ای مزدا، برکات خود را شامل حال قاضی عادل و دادرس

---

۱. وهومن، وهشتیم منگهو ـ اندیشهٔ بهترین
۲. سپنتمینیو ـ خرد مقدس

نیکوکار بساز و قاضی خیانت پیشه را به دست دیو دروج[1] بسپار. به جز وهومن ـ امشاسپند آموزگار دیگر را نمی‌پذیرم و هر گونه رابطه و دوستی با دروغ‌پرست را از خود قطع می‌کنم» (یسنا، گات ۴۹، بند ۱).

چون انسان همیشه در فراز و نشیب زندگی سرگردان است، باید چراغ راستی را در اعماق دل خود همیشه روشن و پاکیزه نگاه دارد. طوری‌که قبلاً ذکر گردید، در آئین مزدیسنا دروغ ـ شدیدترین، بزرگ‌ترین و نابخشیدنی‌ترین گناه انسان است.

از زبان چنین پادشاه بزرگی مثل داریوش هخامنشی (۵۲۲ـ۴۸۶ تا میلاد) شنیدن سخنان زیرین، که در سنگ‌نبشته‌های بیستون آمده است، خیلی عبرت‌بخش می‌باشد: «تو،ای کسی که بعدها شاه خواهی شد، مخصوصاً از دروغ بپرهیز، اگر تو را نیز آرزوی آن است، که مملکت من پایدار بماند. هر که دورغ گفت، او را به سزای سخت برسان... به یاری اهورامزدا بسا کارهای دیگر نیز به توسط من صورت خواهد گرفت، که همه آن‌ها در این کتیبه نوشته نشد، به این ملاحظه، که بعدها هر که این را بخواند، اعمال من در نظرش گزاف (مبالغه) نیاید و همه آن را باور کند و دروغ تصور ننماید. اینک، آنچه به توسط من انجام گرفت، باور کن. اهورامزدا و سایر بغان (ایزدان) مرا یاری نمودند، زیرا که نه من و نه خاندان من ستمگر و دروغگو و ستمکار است، دوستی مورز، او را به جزای سخت برسان».

جالب است، که چنین پادشاه توانا، که امپراتوری جهانی را زیر تسلط خود دارد، پیرامون یکی از ویژگی‌های زشت انسانی دروغ چنین ابراز نگرانی کرده، دشمنی آشکارای خود را نسبت به آن اعلام می‌دارد.

مطابق اوستا، کسی، که دروغ به زبان می‌آورد، نه تنها این و آن جهان خود را برباد می‌دهد، بلکه سخن دروغ به زبان آوردهٔ وی به اطرافیان نیز سایه نحس افکنده، باعث فلاکت آنان می‌گردد. جمشید تا زمانی پیروزمند و کامگار بود، که دروغ به زبان نیآورد و از سیاست دروغین پیروی نکرد. وقتی که چنین کرد، نه تنها خود از زندگی محروم گردید، بلکه سخنان و اعمال دروغین وی به سر مردم ایران‌شهر سایه نحس و پلیدی، افکنده، آن‌ها را در طول هزار سال بندهٔ ضحاک ستمگر کرد. دروغ در دین اسلام نیز سخت مذمت گردیده، مسلمانان وجود آن را سیاهی، تاریکی و سستی ایمان دانسته‌اند.

---

۱. دروج (دروغ) ـ دیو مهیب، یکی از یاوران نزدیک اهریمن بوده، بعضاً خود او با همین نام خطاب می‌شود.

مسئله مهم دیگری که در اوستا در میان آداب پسندیده و اخلاق حمیده جلب توجه می‌کند، دلیری و رادمردیست. سراسر اوستا و بخصوص یشت‌ها پر از پهلوانی، مردانگی، رزمندگی، شجاعت و دلیری، اسپدوانی و تیراندازی و بی‌باکی امشاسپندان و فرشتگان، پهلوانان و دلیران است، که سر تا پا غرق اسلحه سیمین و زرینند. ولی تیغ برندهٔ مبارزهٔ همه آنان بر ضد دروغ، پلیدی، بی‌عدالتی، زیان‌آوری و نیروهای دیگر اهریمنی روانه شده است. پیامبر دین مزدیسنا چنین ابراز می‌دارد: «وظیفه انسان مبارزه و از زندگی زدودن زشتی و پلیدیست».

رابندرنت تاگور دربارهٔ چنین خصلت مردم آریایی این گونه ابراز نظر می‌کند: «آن‌ها می‌خواستند، با قوهٔ منش پاک و اعتماد به نفس استقامت جهان را آباد و از نعمت خرداد[1] بهره‌مند شوند، تا در جهان دیگر نیز به بخشایش امرداد[2] کامروا گردند»[3].

در آئینی که دنیا میدان کارزار نیکی با بدی خوانده شده، از انسان تقاضا گردیده است، که بر ضد بدی و زشتی‌های اهریمنی جوانمردانه مبارزه برد، ناترسی، رشادت، دلیری و بی‌باکی قدر و منزلت برازندهای داشته است.

از روی محتوای اوستا، یک نفر پیرو خوب مزدیسنا کسی نیست، که تنها از بدی بپرهیزد، فقط به تلاوت و عبادت پردازد، بلکه کسیست، که به محتاجان و مستمندان کمک کند، آنان را به راه راستی و درستی و کوشش هدایت نماید. هر انسان کامل، به ویژه پیرو دین مزدیسنا مؤظف است، که پدر معنوی دیگران باشد، راه درست زندگی را آموزد، رهنمایی کند. زردشت در گات‌ها می‌گوید:ای مزدا اهوره! هر گاه اَشَوَن[4] نیک آگاه توانایی، که خود به درستی زندگی می‌کند، دروند[5] خواستار یاری، خواه به فرمان ایزدی، خواه از خویشکاری (مسؤلیت) دینی به گرمی پذیرد، می‌تواند با خردمندی خویش او را باآگاه‌اند و از گزند و تباهی بره‌اند. (گات ۴۶، بند ۵)؛ اما اگر آن مرد توانا او را نپذیرد، خود آشکارا به دروندان خواهد پیوست (گات ۴۶، بند ۶).

---

۱. خرداد ـ فرشتهٔ سرسبزی، رسایی و کمالات
۲. امرداد ـ فرشتهٔ جاودانگی، بی‌مرگی
۳. مهرین م. تمدن ایران باستان، ص ۱۴۵
۴. اشون ـ پیرو دین مزدیسنا و انسان حقیقت‌جو و راستکردار
۵. دروند ـ نادان و دروغگو و رقیب اشون

یکی از دعاهای مهم‌ترین مزدیسنان، که طبق اوستا، پس از آفرینش امشاسپندان به وجود آمده است، یته اهو ویریو نام داشته، نام آن از سه کلمه اول دعا گرفته شده است. متن تاجیکی ـ فارسی این دعا در ترجمه دارمستتر چنین صدا می‌دهد: «اراده و خواست خداوند دستور خیر و نیکیست. خیرات بهمن امشاسپند به خاطر اعمال نیکیست، که در جهان و در راه مزدا انجام می‌شود. کسی که مستمند و بی‌نوا را یاری نماید، شهریاری و فیروزی اهورا را در جهان افزون می‌دارد»[1].

ملیر ـ یکی از اوستاشناسان معروف که سالیان عمر خود را وقف آموزش این آئین کرده است، در این مورد چنین نگاشته است: «همه آگهند، که اگر از آن پیروی شود (از پندار، گفتار و کردار نیک)، جهان از مرگ زشتی و گناه رسته و به زندگی راستی و درستی راه می‌یابد. آئین مزدیسنا آئین عملی و ساده ایست، که به کار بستنش سبب آبادانی زمین، شادمانی مردمان و گسترش داد و مهر آزادگیست»[2].

آئین مزدیسنا بر خلاف آئین‌های دیگر سرنوشت انسان را به دنبال خود نمی‌کشد، بلکه انسان پیشاپیش سرنوشت خود حرکت می‌کند. بیش از پیش او مستقل است، که راه و روش خود را در جهان مادی و معنوی مشخص نموده، برای فیض و برکت خود و آبادانی این جهان بکوشد و عنایت خداوندی را در جهان سزاوار گردد.

آن خلق سعادتمند و جاوید است، که با نیاگان خود پیوند ناگسستنی دارد. آن خلق باز بیشتر سربلند و سرفراز است، که در هر مورد سخت و آسان برای مشورت به نیاگان خود رو آورده و همیشه در پی آن باشد، که به خزینه پربهای اندوخته اسلاف خویش از خود چیزی علاوه نماید.

خوشبختانه، به شرافت دیگرگونی‌های معنوی و مدنی، توجه مردم و به ویژه جوانان روشن‌دل نسبت به دوران باستان، نسبت به آنانی که در منشأ زندگی نسل کنونی خلق تاجیک قرار داشتند، نسبت به آنانی که گات‌ها و به طور عموم اوستا را به وجود آوردند، بیشتر گردید. و در دوران صاحب‌استقلالی دولتی میراث قدیمه از نیاگان به یادگارماندهٔ ما در فرهنگ خودآگاهی ملی ما مقام سزاوار خود را کسب نمود.

---

۱. درمستتر ج، تفسیر اوستا و ترجمهٔ گات‌ها، ص ۳۲۰-۳۲۲
۲. مهرین م. تمدن ایران باستان، ص ۳۰-۳۱

جستار پنجم

مانوی‌ها و مزدکی‌ها

مانوی‌ها

مانویه ـ تعلیمات دینی و فلسفیست، که در سده سه میلادی در آسیای غربی به وجود آمده، در سده‌های ۳ـ۲ تا افریقا و حدود چین توسعه پیدا کرده بود. در روم قدیم و بیزانس تحت تعقیب شدید طبقه حاکم و دین رسمی مسیحی قرار داشت. در دورهٔ خلافت عباسی نیز همچون فرقه مخالف ممنوع اعلان شده بود. در آسیای غربی و آسیای میانه به محیط و شرایط مساعد رو به رو گردیده، نه تنها مدتی رشد کرد، بلکه در سده‌های ۸ ـ ۹ به دین دولتی ایغورها مبدل گردید.

طوری‌که در بالا اشاره شد، تا استیلای عرب‌ها تقویه یافتن فرقه‌های الحادی، به ویژه پرستش زروان در ایران باستان باعث عمیق گردیدن جنبه‌های دوگانه‌پرستی در دین مزدیسنا و به ضعیف شدن عقیده‌های وحدانیت آن باعث گردید. اگر فرقه زروانیه اهورامزدا و اهریمن را همچون فرزندان زروان معرفی کرده، به موجودیت دو نیروی اصیل متقابل جنبه رسمی داده باشد، مانی به آن ژرفتر و عمیق‌تر نگریسته، از دوگانه‌گرایی آن مذهب نیرومندی به وجود آورد. در مقایسه با دین‌های مهرپرستی و زروانی، که شرطاً شاخه‌ها یا فرقه‌های دین مزدیسنا نامیدن ممکن است، ظاهراً مذهب مانوی را فرقه یا شعبه خواندن نشاید.

با وجود آنکه تأثیر زردشتی در آن بیچون و چراست و رکن‌های عمدهٔ آن از این دین اقتباس شده‌اند، عامل پیدایشش هم به آن مربوط است، ولی دین مانوی افزون بر آن دارای منشأهای دیگر و نظرهای تازه می‌باشد.

مضمون اساسی مذهب مانوی تعلیمات دارای خصوصیت روح‌افتادگی از آسیب‌پذیریِ روشنایی و نیرومندی تاریکی و یا به طریق دیگر موجودیت هستی ابدی و کاملاً محوناپذیری نیروهای بدی در زندگی انسان می‌باشد. برخلاف توحید کامل بخش‌های کهن اوستا مانویه چنین می‌شمارد، که جهان دارای دو اصل بوده، بدی، زشتی مانند خوبی، نیکی و روشنایی دارای هستی ابدی و مستقل است. دین مانی بدی را با ماده وجهان محسوس وابسته کرده، نیکی را با روشنایی همچون روح پیوست می‌نماید. مانی می‌گفت، که خدای نیکی هیچ گونه اسلحه‌ای برای جنگ با بدی‌ها در اختیار ندارد. به این دلیل او نمی‌تواند با استفادهٔ زوری وضع خوب گذشته را بازگرداند، یعنی روشنایی را از تاریکی جدا سازد. در نتیجه آمیزش تاریکی و روشنایی پدیدهٔ بی‌بازگشت است. ولی مانی ماده یا تاریکی را مثل پلاتینوس هم‌زمان یونانی خود نتیجه روند خاموش شدن روشنایی نمی‌دانست[1].

در این مذهب جهان تاریکی در مقابل جهان روشنایی قرار داده می‌شود. به عقیدهٔ مانی تاریخ جهان ـ تاریخ مبارزهٔ روشنایی با تاریکی، نیکی با بدی و خداوند با قوه‌های اهریمنی است. به گفته مانی انسان آفریدهٔ جهان ظلمت، وسیله‌ای در دست نیروهای ظلمت برای مبارزه بر ضد ایزدان نور و روشنایی است.

مانی ۱۴ ماه آوریل سال ۲۱۶ در محلی با نام مردینو یا ابرومیه واقع در ناحیه باطلاقی ولایت مسین در شمال‌شرق عراق معاصر متولد شده است. بعضی محققان محل تولد او را جای‌های دیگر نیز تعیین کرده‌اند. ابن ندیم در «الفهرست» نام مادر او را رامش یا مریم ذکر کرده، نام پدرش را پاتک یا فاتک آورده است[2]. مطابق مأخذهای مسیحی لاتینی نام اصلی مانی کربیکوس بوده است. طوری‌که اکثر مأخذ اطلاع می‌دهند، والدین او از شاهزادگان اشکانی بوده‌اند[3]. جریان مذهبی

---

1. Философская энциклопедия. IV. M. 1964. - c. 291

۲. رضای ع. اصل و نسب دین‌های ایرانیان باستان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۰۳

۳. عشق‌آباد کنونی، که پایتخت ترکمنستان است، زادگاه اشکانیان بوده، مراسم تاج‌گذاری اشک ۱ پایه‌گذار سلسلهٔ پارت‌ها در همین شهر صورت گرفته‌است.

مغتسله،[1] که پدرش و سپس خود او پیرو آن بودند، یکی از مأخذهای الهام آیندهٔ او گردید. وی در این دوره با دین‌های دیگر زمان خود مانند دین زردشتی، نصرانی و جریان‌های گونستیکی میان رودان، به ویژه فرقه‌های بن دیسن و مرکانی (مرکیون) آگاه گردیده، دین مغتسله را انکار کرد. گویا در ۱۲ سالگی (سال ۲۲۸ میلادی) و ۲۴ سالگی (سال ۲۴۰ـ۴۱) دو مراتبه مورد وحی ربانی قرار گرفت. منبع این الهام را فرشته‌ای با نام تائوم یا پرکلیت دانسته است، که حضرت عیسی مسیح از او همچون روح مقدس یاد کرده، آمدن او را پیشگویی و بشارت داده بود. در نتیجه چنین الهام روح مقدس و علم کامل تائوم یا پرکلیت (روان پاک) به مانی تناسخ کرده، نبوت او را آشکار ساخته است[2].

به منظور تبلیغ مانی به سیاحت و سفرها آغاز کرده، در بازدید و ملاقات‌ها خود را رسول و فرستادهٔ روشنایی معرفی می‌کرد. طوری‌که او در کتاب خود «کفالیا» نوشته است، وی در دورهٔ سلطنت اردشیر ۱ (۲۲۴ـ۲۴۱) پایه‌گذار سلسله ساسانی به هند سفر کرده، مردم را به پیروی دین خود می‌خواند. وی در این جا از مرگ اردشیر اول و به تخت نشستن پسر او شاپور اطلاع یافته، به ایران بازگشت. وی توسط فیروز ـ برادر شاپور، که دین وی را قبول کرده بود، به شاپور معرفی گردید و یکی از کتاب‌های خود را که «شاپورگان» نامیده بود، به پادشاه جدید ایران تقدیم نمود. تاج‌گذاری رسمی شاپور در سال ۲۴۲ صورت گرفت. بنا بر روایت ابن ندیم، نخستین خطبه مانی در روز جلوس شاپور، یعنی یکشنبه اول نسّان، که آفتاب در برج حمل قرار داشت، ایراد گردید. اگر این را قبول داشته باشیم، تاریخ هر دو واقعه مطابق با ۲۰ ماه مارس سال ۲۴۲ می‌شود[3].

شاپور یا تحت تأثیر عقیده و تعلیمات مانی قرار گرفته و با سبب دیگری بود، که با وی مناسبت خوب کرد و او را در تبلیغ و گسترش مذهبش آزاد گذاشت. در کتاب «کیفالیا»، که در آن مانی شرح حال خود را نوشته است، پس از ذکر مسافرت خود به هندوستان و پذیرایی شاپور چنین نوشته است: «به حضور شاپورشاه رفتم و او مرا با احترام بسیار پذیرفت و اجازت مسافرت (در کشور

---

۱. مغتسله یا سفیدپوشان یکی از جریان‌های مذهبی بود، که غسل تعمید یا پاکی جسمانی را یکی از شرط‌های اساسی رسیدن به خداوند می‌دانستند.

۲. علوی ع، تاریخ کامل ادیان، تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۱۳

۳. کرستنسن ا، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۰۹

خود را) مرحمت کرد، تا در آن کلمه حیات را تبلیغ کنم. من چندین سال سپری کردم و سالیان دراز در ایران، در کشور پارت تا ادیب و ممالکی، که با دولت روم مجاور است، مسافرت نمودم»[1].

چون دو برادر شاهنشاه ـ مهرشاه حاکم مشیان و فیروز به دین مانی گرویده بودند، توجه شاپور نیز به تعلیمات مانی بیشتر گردیده، زمانی بر آن شد، که آئین مانی را به جای دین زردشتی مذهبی رسمی ایران اعلام نماید[2]. نخست دعوت مانی پیشرفت عظیمی داشت. مخصوصاً در بابل و مرکز مملکت طرفداران زیادی پیدا کرد. بنا به روایت مانوی، که مأخذ عربی نیز آن را تأیید می‌کنند، دیری نگذشته به سبب مخالفت روحانیان زردشتی مناسبت شاپور با مانی دیگرگون گردید. بنا به قول یعقوبی، شاپور فقط ده سال پیرو کیش مانی بود، سپس مانی را از سرزمین ایران خارج کرد. او تقریباً ده سال در بخش‌های شرقی اسیای میانه سیر و سفر کرد و به هندو چین نیز مسافرت نمود. جالب است، که تمام این مدت وی با روحیانیان و شیخان دین خود در بابل و سرزمین‌های دیگر رابطه دایمی و مکاتبه داشت.

پس از مرگ شاپور هرمزد به تخت ایران رسید. طی مدت کوتاه سلطنتش وی با مانی رابطه نیکو داشت. ولی بهرام ۱ پادشاه چهارم ساسانی، که مرد ضعیف و بی‌اراده بود، زیر تأثیر روحانیان و مؤبدان زردشتی قرار گرفت. مانی در این هنگام در سرزمین‌های شمال و غربی ایران و بابل به تبلیغ دین خود مشغول بود. مانی را با دستور شاه دستگیر کرده، به زندان انداختند. این حادثه روز چهارشنبه ۳۱ ژانویه سال ۲۷۷ رخ داد. دربارهٔ کشته شدن مانی مؤرخان و محققان فکر و اندیشه‌های گوناگون بیان داشته‌اند. ولی او پس از ۲۷ روز زندانی شدن به قتل رسانده شد.

پیروان او به تقلید از نصرانیان وی را مصلوب‌شده عنوان کردند و اعلان نمودند، که روح او به آسمان و بهشت روشنایی انتقال پیدا کرد. اندیشه و افکار مانوی، جریان کشته شدن مانی در دین تأثیر عمیقی گذاشته، به سنتی مبدل گردید. مانویان در این روز در صحنه به علامت احترام پیشوای غایب خود منبری می‌گذاشتند. چون

---

۱. همان اثر، ص ۲۲۲-۲۲۳

۲. علوی ع، تاریخ کامل ادیان، تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۱۳

در یونانی منبر «بیما» گفته می‌شود، سنت مذکور با نام «جشن بیما» معروف گردید. معمولاً «جشن بیما» مثل عید فطر دین اسلام پس از سی روز روزه تجلیل می‌شد.

منبر پنج پله داشته، روی آن تصویر پیامبر گذاشته می‌شد. پیروان شب را در اطراف منبر سپری کرده، هر یکی به گناهان خود اعتراف می‌نمود و معتقد بودند، که مانی پس از نیمه شب از آسمان نزول کرده، روی منبر قرار می‌گیرد و گناهان آن‌ها را می‌بخشد. در زبور مانی جشن بیما ـ روز سرور و شادی، که طبیعت لباس سرسبز عروسی به بر کرده، خوشبو و شکوفا است، محسوب می‌شود. امت این پیامبر روز بیما را چون روز خلاص شدن روح و روان مانی از فشار و محبس جسم جشن می‌گرفتند.

در تعلیمات مانی غیر از فرقه‌های گنستیکی ذکر شده، تأثیر عمدهٔ دین نصرانی، بودایی و به خصوص مزدیسنا احساس می‌شود. طبق آن مانی خود را جانشین عدهٔ متعددی از رسولان آسمانی می‌دانست، که از زمان حضرت آدم، حضرت زردشت، حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت بودا و عیسی یکی پس از دیگری برای هدایت نوع بشر آمده‌اند. وی خود را خاتم انبیا و بهترین پیامبران می‌شمرد، زیرا او چنین حساب می‌کرد، که حلقه آخرین و بالاترین زنجیر است، که به صورت رسولان از ابتدای خلقت به زمین نازل شده‌اند. وی در «شاپورکان» چنین می‌گوید: «در هر زمانی انبیا حکمت و حقیقت را از جانب خدا به مردم آوردند، گاهی در هندوستان به واسطه پیغمبری به نام بودا و گاهی در ایران توسط زردشت و زمانی در مغرب‌زمین به وسیله عیسی، عاقبت من، که مانی ـ پیغمبر خدای حق هستم، مأمور نشر حقیقت در سرزمین بابل گشتم»[1].

مانی ادعا داشت، که دین او کامل است و برای اصلاح و تکمیل تمام دین‌های قبلی آمده، سراسر جهان را تسخیر خواهد کرد. وی در سرودی که با زبان پهلوی اشکانی سروده شده است، می‌گوید: «من از بابل‌زمین آمده ام، تا ندای دعوت را در سراسر جهان پراکنده سازم». وی چنین حساب می‌کرد، که حالا عالم به دوازدهمین هزارهٔ موجودیت خود وارد گردیده است[2] و مردم غیر از قبول مذهب جدید راه دیگری ندارند. مانی خود را برترین رسولان می‌دانست، زیرا دعوا

---

۱. بیرونی ا. آثارالباقیه، ص ۱۹۰

۲. موافق تعلیمات دین مزدیسنا، عالم ۱۲ هزار سال عمر می‌بیند و پس از آن رستاخیز شروع می‌شود.

می‌کرد، که وی همان روح مقدس می‌باشد و نزول او را عیسی مسیح پیشبینی کرده بود.

مانی چنین عقیده داشت، که تعلیمات پیغمبران پیش از او همه تاریک و ناقص بوده، به علاوه، با دست مریدان وشاگردان از راه اصلیشان خارج شده‌اند و کسانی که در این کار مداخله کرده بودند، از خودشان به متن‌ها نکته هایی اضافه نموده‌اند. برعکس آن‌ها، آن پیغام الهی که با دست او برای مردم زمین آورده شده است، حقیقت، روشن، مستقیم و علم مطلق است. از این رو، مذهب مانی ـ مذهب جهانی‌ست، که قبل از به آخر رسیدن زندگی عالم جانشین تمام دین و آئین‌ها می‌گردد و به سبب کامل و درست بودنش لایق آن است، که تمام جهان را تسخیر نماید. مذهب‌های زردشت در ایران، بودا در هندوستان و عیسی در مغرب چون تمام حقیقت را روشن نمی‌کردند، بنابر این فقط در کشورهای جداگانه‌ای ریشه دواندند، در حالتی که مذهب مانی حقیقت مطلق کامل است، حدودی نپذیرفته، جهان را فتح خواهد کرد. مانی می‌گوید: «امید من در مشرق و مغرب پراکنده خواهد شد و پیام الهی را به تمام زبان‌های شنیده، در تمام شهرها اعلان خواهند نمود. مذهب من از مذهب‌های دیگر این برتری را دارد، که مذهبهای دیگر در کشورها و سرزمین‌های جداگانه‌ای ایجاد شده‌اند، ولی مذهب من در تمام شهرها و تمام کشورها پذیرفته خواهد شد»[1]. در دین مانی مقام حضرت عیسی، خداوند ـ پسر دین نصرانی بسیار بلند بوده، وی رهایی‌بخش انسان نخستین خوانده شده است.

یکی از ویژگی‌های دین مانوی مانند زردشتی و دین نصرانی عبارت از آن است، که وی رویه تشویق و ترغیب را راه انتشار دین دانسته، مسافرت‌های زیادی می‌کرد و در میان مردم می‌گشت. خود شخص مانی از نابغگان تاریخ بوده، نه تنها مهارت و استعداد فوق‌العادهٔ شخصی داشت، بلکه، ظاهراً، از نطاقان زمانه نیز بود. از این رو، وی از کشورهای گوناگون دیدن کرده، از نزدیکان و پیروان خود نیز تقاضا می‌کرد، که زیادتر میان مردم روند و کلام حق را به گوش آن‌ها برسانند.

یکی از استعدادهای فوق‌العادهٔ او که در تاریخ مردم آریایی آثاری باقی گذاشته است، هنر نقاشی بود. «بیان‌الادیان» دربارهٔ این هنر مانی چنین می‌نگارد: «این مردی بود، استاد در هنر صورتگری و به روزگار شاپور بن اردشیر بیرون آمد.

---

۱. مؤمن‌جان‌اف ح.ح. مانی و تعلیمات او، ص ۹۳

در میان مغان پیغمبری دعوی کرد و برهان او هنر قلم و صورتگری بود. گویند بر پارهای حریر سفید خطی فرو کشید، چنان که آن یک تار حریر بیرون کشیدند، آن خط ناپدید گشت و کتابی کرد با عنوان تصاور، که آن را «ارژنگ مانی» خواند و در خزاین غزنین هست»[1].

حکیم فردوسی در «شاهنامه» چنین آورده است:

بیامد یکـی مرد گویا ز چین
که چون او مصور نبیند زمین
بدان چربدستی رسیده به کام
یکـی پرمنش مرد مانی به نام
به صورتگری گفت: پیغمبـرم
ز دینـآوران جهـان بـرتـرم

محقق انگلیس جان رسیل هنلیز دربارهٔ دین مانی می‌نویسد: «آئین مانی ترکیبی از همبستگی‌های مسیحیت، اعتقادات آریایی متکا بر اعتقادات کهن میان رودان، متأثر از نظریه معرفتگرایان یا گنوسیان، عرفان شرقی و آئین بودا در دورهٔ ساسانی پرطرفدارترین عقیدهٔ آئینی، اما هرگز نتوانست به علت نفوذ مؤبدان به دین رسمی ایران تبدیل شود. در روایت‌های مختلف از ۶ کتاب تا ۷۶ رساله مانی یاد شده و از این ۵ کتاب او به زبان آرامی شرقی نوشته شده بود. مانی در تبلیغ آئین خود از صورتگری و موسیقی بهره می‌جست[2]. دانشمند ایرانی عبدالقاسم اسماعیل‌پور ذکر کرده است، مانی هفت کتاب نوشته است، که ششتای آن به زبان سوریانی زبان مادری مانی بوده، فقط «شاپورکان» به زبان فارسی میانه است.

وی فهرست آثار مانی را چنین آورده است: انجیل زنده، گنج زندگان، رسالهها، رازها، کتاب غولان، مکاتب، مضامر و نیایش‌ها[3]. تعلیمات مانی، به ویژه در سغد و ترکستان گسترش وسیع یافت، جنبه‌های نوین اخلاقی و فلسفی پیدا کرد. .

طوری‌که محققان ذکر کرده‌اند، آثار مانی در سطح علم و دانش او نوشته شده،

---

۱. شیرازی ا.ا. متون عربی و فارسی دربارهٔ مانی، تهران، ۱۳۳۰، ص ۴۱۹
۲. هنلیز ج، شناخت اساطیر ایران، ص ۲۵۸
۳. اسماعیل‌پور ع، اسطورهٔ آفرینش در آئین مانی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۷۷

برگه‌ای از ارژنگ مانی

ادراک آن به تفسیرها ضرورت دارد. وی کوشش کرده است دانش‌های اساطیری، علمی، تاریخی و فلسفی زمان‌هاش (جغرافیا، الکیمیا، نجم‌شناسی، ریاضی، نبات‌شناسی، طب و غیره) را مورد استفاده قرار دهد و با معنی تام کلمه آن‌ها را با فلسفه طبیعی نور روشنایی بخشد و اخلاق خیراندیشی و نیکی و انسان‌دوستی را به توده‌های مردم نزدیک کند. چنین سخنان او، که به زبان سغدی نوشته شده است، تا دورهٔ ما رسیده‌اند: «جایی که مهر و محبت وجود ندارد، همه عمل‌ها ناقص هستند»[1].

ابوشکور سلیمی نویسندهٔ قرن ۱۱ هجری نوشته است، که مانویان آسیای میانه

1. Брагинский И.С. Из истории таджикской и персидской литературы. М. 1972. - с. 150.

هر چه را که زیبا و جمیل بوده نیایش می‌کردند و در نظر آنان و از دیدگاه عرفانی زیبایی وابسته به جهان مادی نبوده، وابسته به جهان روحانی می‌باشد[1].

وعظ‌ها و دعاهای مانی عمیقاً تغزلی و رانگارنگ بوده، با گویش‌های خلقی همراه می‌باشند. اکثراً آن‌ها از حادثه و پدیده‌های طبیعی، طلوع آفتاب، رعد و برق، آسمانی که با ابر پوشانده شده است، زنده شدن شکوفه‌ها در درختان، باران نیسان بهاری آغاز می‌شوند.

راجع به این که کیش مانی ادعای عالمگیری داشت، طوری‌که ذکر شد، عنصرهای جداگانه‌ای را از آئین‌های زردشت، عیسی مسیح و بودا به عاریت گرفته است. ولی طوری‌که بسیار محققین به آن اشاره کرده‌اند، مذهب مانی فقط ترکیب ساده و تقلید سطحی نبوده، هنر و ذکاوت مانی در آن بوده است، که اصول خود را طوری نظم و ترتیب داده است، که در محیط و جامعه مؤثر می‌باشد.

مانی بدون آگاهی و آمادگی جزئی به ترکیب و تصنیف عنصرهای هندی، نصرانی و ایرانی دست نبرده، آن را با مطالعه و ملاحظهٔ عمیق و کامل و سنجیده انجام داده است. از همین جهت هم تعلیمات او از جنبه‌های محلگرایی، قوم‌پرستی، تعصب، ملت‌گرایی و موضوع‌های دیگری که اندیشه‌های تفرقه اندازی داشته باشند، دور می‌باشد. واقعاً هم، دین مانوی از سدهٔ ۳ تا ۱۵ همیشه در پیشرفت و گسترش بوده، از نیم‌کرهٔ شمالی اقیانوس آتلانتیک تا اقیانوس آرام را در بر گرفته بود.

اساطیر مانوی به دقت فراوان مرتب گردیده، مرکب و پیچیده می‌باشند، ولی آن‌ها انعکاس‌کنندهٔ مضمون و غایه‌های اساسی دین مانی هستند. ارتور کریستنسن در اثر معروف خود «ایران در زمان ساسانیان» مختصر روایت‌های سوریانی، عربی و سغدی را آورده، که طبق آن مانی در باب آفرینش چنین می‌گفت: در آغاز دو اصل یا جوهر وجود داشته است: یکی نیک و دیگری بد، خدا و هیولا (ماده)، روشنایی و تاریکی. نخستین پدر بزرگ زروان بوده است. او در عرض نور قرار داشته، سرور نور است. وی صاحب پنج مقام یا پنج مظهر است، که عبارتند از ادراک، عقل، فکر، تأمل (دوربینی) و اراده. خدای ظلمت هم پنج عنصر منفی دارد، که بنا به یک عقیدهٔ باستانی میان رودان، بالای هم قرار داشته و پنج عالم ظلمات را تشکیل می‌دادند، که عبارتند از دود، آتش سوزنده، باد هلاکت‌آور، آب گل‌آلود و

---

۱. هنلز ج، شناخت اساطیر ایران، ص ۲۶۲

ظلمات. مانی می‌گوید: قلمرو این دو خالق از یک جای به هم پیوسته از سه طرف دیگر بیکرانه است. پادشاه ظلمات چون نور را مشاهده کرد، با تمام نیروی خود به آن حمله‌ور گردید. پدر بزرگ برای دفاع کشور خود نخستین مخلوق آفرید، که مادر زندگی نام دارد. وی در نوبت خود انسان نخستین را، که هرمزد نیز می‌خوانند، از خود به وجود آورد.

چون عدد سه مثل هفت رقم مقدس است، پدر بزرگ، مادر زندگی و انسان نخستین تثلیث یا سه‌گانه اولی می‌باشند. اما انسان نخستین پنج فرزند آفرید، که پنج عنصر روشنایی یا نورانی در مقابل پنج دوره ظلمات هستند. آن‌ها چنینند : پاکی (بی‌آلایشی)، نسیم، روشنایی، آب و آتش پاک کننده، که آن‌ها را پنج امشاسپند[1] نام کرده‌اند. آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصر را چون زره به تن بسته، به جنگ بر ضد پادشاه ظلمات، که او نیز خود را با پنج عنصر ظلمانی مسلح کرده بود، رهسپار گردید. چون انسان نخستین دشمن را خیلی نیرومند و مسلح دید، فرزندان خویش ـ عنصرهای نورانی را به او تسلیم کرد تا بلعیده باشد.

طبق تعلیمات مانی، تا زمانی که عنصرهای نورانی جهان روشنایی و تاریکی از هم کاملاً جدا بودند، منسوب به زمان گذشته می‌باشد. از زمانی آمیخته گردیدن آن‌ها و تولید ماده، زمان حاضره آغاز می‌شود. هدف و مرام مانی جدا کردن نور از تاریکی و به حالت ابتدای برگردانیدن جهان می‌باشد، که مرحله سوم است.

ادامه مبداء آفرینش مانی چنین است: انسان نخستین، که اسیر و افتاده و خسته و رنجور شده بود، هفت بار پدر بزرگ را به کمک دعوت کرد. پدر برای نجات او به آفرینش دیگر آغاز کرد. دوست روشنایی نریسف[2] ظاهر شده، او در نوبت خود بان اعظم (بنیادکار بزرگ) را پدید آورد. وی نیز روح زنده را آفرید[3]. روح زنده پنج فرزند آورد: زینّت شکوه، پادشاه شرافت، آدم نورانی، پادشاه افتخار و حامل. وی همراه پنج فرزند خود به طبقه‌های تاریکی روان گردید و فریادی چون شمشیر برنده برآورد و بعد از مدتی انسان نخستین را نجات داد. روح زنده به فرزندان فرمان داد، که تمام باشندگان جهان تاریکی را نابود کنند و پوست‌شان را برکنند. مادر حیات از پوست آنان آسمان ساخته، جسد آنان را به زمین تاریک انداخت.

---

۱. در دین زردشت امشاسپندان ـ نخستین یاوران اهورامزدا همچون آفریده‌های مقدس او در ادارهٔ جهان است.
۲. در لهجهٔ سغدی نریشنک آمده، در اوستا نریسنگه می‌باشد.
۳. روح زنده را مانویان مغرب‌زمین گویند و با عقل یکی دانند.

از گوشت آن‌ها خاک و از استخوانهایشان کوه‌ها ساخته شد. عالمی که از جسد پلید دیوان ساخته شد، عبارت از ده فلک و هشت زمین می‌باشد. زینت‌شکوه افلاک را در بالا نگاه می‌دارد و حامل[1] زمین را بر دوش خود برداشته است.

با وجود آن، که انسان نخستین (هرمزد) از اسارت دیوان آزاد گردیده، دیوان شکست خوردند، بخشی از روشنایی فرزندان نورانی او، که از جانب دیوان بلعیده شده بودند، در جسم دیوان زنده باقی ماند. آن‌ها نمی‌خواستند آن نوری را، که خورده بودند، پس بدهند.

ادامه اسطورهٔ آفرینش مانی: روح زنده هیئت فریبندهٔ خود را به فرزندان ظلمت نشان داده، در آن‌ها هوس‌های شهوانی برمی‌انگیزد. به این وسیله بخشی از روشنایی که دیوان فرو برده بودند، رها می‌شود. وی از این ذره‌ها آفتاب، ماه، ستارگان را می‌آفرد. سپس از هوا، آب و آتش سه چرخ ساخته، در بالا قرار می‌دهد تا زهر باشندگان ظلمت به موجودات الهی فرو نریزد. پدر بزرگ برای محافظت کامل پیامبری را که گاهی خدای عالم نور، گاهی نریسه و به لهجه زبان سغدی ایزد مهر (میترا) نامیده می‌شود، آفرید. با خلق شدن او سلسله خدایان هفتگانه تکمیل می‌گردد، که به هفت امشاسپند دین مزدیسنا شباهت دارد. از پیامبر دوازده دختر به وجود می‌آید: سلطنت، حکومت، نصرت، اعتقاد، طهارت، حقیقت، ایمان، صبر، صدق، احسان، عدل و نور. پیامبر در آفتاب قرار داشته، صفینه‌های روشنایی را به حرکت می‌آورد. ذره‌های نور، که در جریان زندگی از ماده رهایی می‌یابد، توسط ستون شکوه به سفینه‌ها انتقال می‌یابند. ستاره‌ها، خورشید، ماه و برج‌ها دستگاهی هستند، که عمل آن‌ها بیرون آوردن ذره‌های نور و روشنایی از میان تاریکی و ظلمت و انتقال آن‌ها به فلک روشنایی است. بان اعظم زندانی برای دیوان می‌سازد. همین گونه حرکت دایمی و منتظم جهان آغاز می‌گردد. سپس پیامبر تجربه ای را، که پیشتر روح زنده کرده بود، تکرار می‌کند. یعنی هیئت زیبای خود را به دیوان و باشندگان ظلمت، که در بالای آسمان به زنجیر بسته شده‌اند، نشان می‌دهد. طوری‌که به دیوان نر خود را به صورت زن زیبا نشان می‌دهد و به دیوان ماده خود را در شکل جوان برازنده جلوه گر می‌سازد.

دیوان در عین جوش شهوت ذره‌های روشنایی را که بلعیده بودند به زیر

---

۱. حامل به خدای اتلس اساطیر یونانی شباهت دارد.

انداخته، در همان حال «گناه» هم به زمین می‌ریزد. قسمی از این ماده به جای مرطوب افتاده، از آن عفریتی پیدا می‌شود و آدم نورانی او را مغلوب می‌سازد. نصف دیگر آن مواد به خشکی افتاده از آن پنج درخت به وجود می‌آید، که منشأ همه رستنی‌های عالم است. دیوهای ماده، که آبستن بودند، چون جمال پیامبر را می‌بینند، سقط جنین می‌کنند و از آن‌ها جانوارن خاکی، دریایی و هوایی پیدا می‌شوند. از روی تعلیمات مانویه حیوانات و نباتات از دیوان پلید به وجود آمده است. سپس دو عفریت نر و ماده به خاطر به دست آوردن ذره‌های روشنایی دیوان دیگر را فرو می‌برند. از آن‌ها اول پسری به نام گِهمُرد[1] و دختری با نام مردیانک به وجود می‌آیند، که پدر و مادر انسانیت حساب می‌شوند. از روی اخبار مانویه، انسان از نژاد عفریت است. مخصوصاً در گِهمُرد ذره‌های بیشتر نور، که دیوان نگاه داشته بودند، جمع می‌گردد. آنگاه انسان نورانی یا عالم عقل تصمیم می‌گیرد، که آدم (گِهمُرد) را از خواب بیدار کرده، او را از احوال جهان، سرشت او و سرنوشتی، که دارد، آگاه سازد. وی برای اجرای این کار حضرت عیسی را مأمور می‌کند. در این جا باید گفت، که عیسی آفریدهٔ پدر بزرگ نبوده، آفریدهٔ یاوران او می‌باشد[2].

طوری‌که قبلاً ذکر شد، از کوسموگونی مانوی چنین برمی‌آید، که انسان زادهٔ دیو و عفریت بوده، جسم او تاریک و پرگناه است. یگانه عنصر پاک خداوندی پارهٔ روشناییست، که روح او می‌باشد. مانی شرایط کنونی زندگی انسان را که عالم پر از عذاب، ظلم، دروغ، زشتی، بندگی و بردگی، دردناک و غیر قابل تحمل است، تصویر کرده، راه نجات او را نشان می‌دهد. طبق گفته او در نتیجه آمیخته شدن فرزندان هرمزد با دیوان و عناصر روشن و مقدس با عالم ظلمت و تاریکی، در اطراف نسل آدم غبار و تیرگی پدید آمده است. روان انسان، یعنی اصل او از خداوند بوده، آن پاک و بی‌غبار و بی‌آلایش است. فقط آمیزش با عالم ظلمت وی را به چنین حالت آورده است. همین که این غبار و جهل پراکنده شود، انسان به حال سابق خود بازگشته، روشنایی از تاریکی جدا می‌گردد و مرحله سوم و آخرین آغاز می‌شود.

روح اصل آدمی بوده، همان روشناییست، که هنگام آمیزش نور و ظلمت پدید

---

۱. در اوستا گِهمُرد در شکل گیامرتنه (جسم میرنده) آمده‌است.
۲. کرستنسن آ، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۰۹-۳۱۴

آمده، در بدن انسان محبوس گردیده است. تن آدمی منشأ بدی‌ها بوده، انسان را وادار به میل و خواهش‌ها می‌کند. چون منشأ و اصل آدمی–روح از آن خداست، وقتی وی راه زندگی خود را به پایان می‌رساند، این اصل باید به خداوند بازگردد.

برای بازگشت آن باید در جهان طوری زندگی کند، که شایسته پیوستن به اصل خود، یعنی خدا باشد. از روی عقیدهٔ مانی، انسان به آرزوی خود فقط با دو راه می‌تواند برسد: با پاکی نفس و معرفت. در هر جسم و اشیای جهان ذرهایی از روشنایی موجود است. در انسان آن روح بوده، روح در جسم است و جسم همیشه اسیر هوا و هوس است. چون روح پارهٔ روشنایی خداوندیست، در حبس جسم آلوده و گنهکار بوده، همیشه در عذاب و شکنجه است. اما روح در آن صورت آزاد شده می‌تواند، که از قید میل و خواهش نفس برآید. از این جهت زهد، تقوا، دور شدن از طلبات دنیا و نگهداری خود از تمایلات دنیوی را پیروی کرده، راه را برای رسیدن به اصل خود پاک و مصفا می‌گرداند. این عقیدهٔ مانی رنگ یأس و نومیدی دارد. او جهان را وادی اشک و خون و آدم را مرغ آشیان‌گم‌کرده‌ای می‌دانست، که با اسارت و سرگردانی و بی‌خانمانی محکوم است. این تعلیمات کاملاً مخالف تعلیمات دین مزدیسنا می‌باشد.

طوری‌که در بالا ذکر گردید، مانی فرقه مغتسله را با آن سبب ترک کرد، که غسل در آب و پاکی جسمانی را پاکی اصیل نمی‌دانست. وی معتقد بود، که تطهیر فقط از راه معنوی و معرفت امکان‌پذیر است. به بیان دیگر، تطهیر روح را از تطهیر بدن بالاتر گذاشت.

وی نوشته بود: و اما تطهیری که عیسی از آن سخن گفته بود، تطهیر از راه معرفت است و شامل تجزیه نور از ظلمت، جدایی زندگی از مرگ و تفکیک آب زنده از آب برجامانده (مرداب) است[1]. مقصد مانی از اصطلاح «آب زنده»، که در نوشته‌هایش بارها استفاده نموده است، همان آب مینوی یا آب روحانیست، که باعث پاکی روح و جان آدمی می‌شود. استفادهٔ اصطلاح «آب زنده» در تعلیمات مانی تابش استعاری داشته، استعارهٔ عرفانی برای پاکسازی روح و نور در زندان بوده است.

اصطلاح «زنده» در تعلیمات مانی مقام ویژه داشته، وی کیش خود را «دین زنده» و انجیل خود را «انجیل زنده» خوانده است. مانویان پیامبر خود را «زنده

---

۱. کیت ک، هنر مانوی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۵

گر» لقب داده، چنین تصور می‌کردند، که توسط کلام زندهٔ او آن‌ها خود را شناخته، عارف می‌شوند.

از آن چنین خلاصه کردن ممکن است، که عرفان مانوی برای خودآگاهی و خودشناسی انسان در ابتدا یک اندازه عرفان مترقی و روشنگر بود. عرفانی که انسان را از حقیقت و از شخصیت خویش آگاه می‌کرد و تأکید می‌ساخت، که این انسان‌ها در این جهان اسیر آمیخته ثواب و گناه می‌باشند و باید خود را از چنگ ظلمت برهانند. در دین مانی اشاره‌هایی به تناسخ یا انتقال روح انسان گنهکار به انسان‌های دیگر و حیوانات و پرنده به مشاهده می‌رسد، که از دین بودایی اقتباس شده است.

در عرفان مانوی نخستین شرط خودشناسی انسان معرفت است. به عقیدهٔ او اگر ما کوشش کنیم، مثل امروز روح‌مان را از ناپاکی جسم و قید تمایلات مادی برحذر داریم، مانند آن است، که خودمان را محکوم به زندگی دوباره کرده باشیم، مجدداً به دنیا بیاییم و در جسم‌های مختلف مرتباً تغییر قالب نمائیم. چون عنصرها، اشیا، نباتات، حیوانات و بشر اسیر تمایلات دنیوی و روح در زیر فشار شدید این ناپاکی‌ها قرار گرفته است، جهان به صلیبی شباهت پیدا کرده است، که روی آن نور یا «روح زنده» عذاب طاقت‌فرسا را تحمل می‌نماید. مانی همه کارهایی که باعث رنج نور می‌شود، به سه تقسیم کرده، آن‌ها را دستور یا ممنوعات سه‌گانه نامیده است. این ممنوعات عبارتند از:

خودداری کردن از گناه توسط زبان
خودداری کردن از گناه توسط دست
خودداری کردن از گناه توسط قلب[1]

یکی از راه‌های رسیدن روح به اصل خود روشن کردن اسرار وجود انسان است. این مسئله نقطه مرکزی معرفت و خودشناسی انسان می‌باشد. اسرار وجود انسان در طبیعت است. به هر اندازه که او برای درک محیط کوشش نماید، در کشف اسرار آن تلاش کند، بیش از پیش از اسرار وجود خود آگاه خواهد شد. این جهت تعلیمات مانی شکل‌های ارتجاعی معرفت دینی و خرافات را انکار نموده،

---

۱. شیروه پ. آ.، عناصر ایرانی در کیش مانوی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۷۴

معرفت حسی و عقلی را معرفت یگانه درست جهانی حساب می‌کند.

راه دوم که مانی برای رسیدن به این هدف یعنی تجزیه نور و ظلمت نشان می‌دهد، پاکی و پارسایی هر فرد است. راجع به این که اصل و منشأ خداوندی نور است و فقط تن با ظلمت آمیخته است، هر فرد باید از گناه کنارگیری کرده، جسم خود را از آلودگی نگاه دارد. مانی راه‌های پاک کردن و پاک نگاه داشتن جسم را از آلودگی در حکم‌های دهگانه خود نشان داده است. این حکم‌ها چنین‌اند : منع بت‌پرستی، پرهیز از دروغ‌گویی، همیشه خوشبین بودن به زندگی، پرهیز از هر گونه کشتار، حرام بودن کارهای جنسی، منع دزدی، پرهیز از فکر و عقیده‌های بد، حرام بودن ساحری و جادوگری، ضرر شک و شبه و پرهیز از بیکاری.

ابوریحان بیرونی در «آثارالباقیه» حکایتی آورده است، که به برخی از ویژگی‌های دیگر مذهب مانی روشنی می‌اندازد. «و ذبح حیوانات و آزار آتش، آب و نباتات را حرام نموده، قواعد و نوامیسی وضع کرده، که صدیقان (برگزیدگان)، که ابراه و زهاد مانوی‌اند، بر خود فرض و واجب می‌دانند و این نوامیسی از این قرار است: احترام درویشان، از میان بردن حرص و شهوت، کنارگیری از دنیا، اتصال روزه به روزهٔ دیگر»[1].

ابومنصور ثعالبی نیشاپوری، که در دورهٔ سامانیان زندگی کرده است، پیرامون مانی و تعلیمات او حکایت جالبی آورده است، که نمونه قدرت و بدبینی روحانیان زردشتی و مؤرخان اسلامی نسبت به دین جدید می‌باشد. طوری قبلاً تأکید گردید که در دورهٔ پادشاهی بهرام اول نام مؤبدان مؤبد کرتیر بوده است. وی در زمان حکمرانی سه پادشاه ساسانی این وظیفه را اشغال کرده، در ترویج دین رسمی ساسانیان ـ دین مزدیسنا کوشش‌ها و جد و جهد فراوانی انجام داده است. مکالمه ای، که ثعالبی آورده است، ظاهراً، قبل از کشته شدن مانی صورت گرفته، جریان مباحث سروران دو دین را نشان می‌دهد. ثعالبی چنین آورده است: «مؤبد مؤبدان رو به مانی کرده گفت: تو مرا به چه چیز دعوت می‌کنی؟ مانی گفت: به ترک دنیا و ویران ساختن آن، پرهیز از آمیزش با زنان، تا نسل آدمی قطع شود و این دنیای جسدی نابود گردد و مردم از جهان نیکبختی به جهان بدبختی نیایند. زیرا روان (روح)های پاک خدایی با بدن‌های ناپاک اهریمنی آمیخته گردیده، که خداوند

---

۱. بیرونی ا، آثارالباقیه، لیتسیگ، ۱۹۲۳، ص ۲۲۹–۲۳۰

از این آمیختگی در شکنجه و رنج است و آسایش او در جدایی پیکر و جان از یکدیگر است، تا این که مردم تازه‌ای بیاورد و جهان نو چنان که خواهد، برپا سازد. زیرا مرگ آدمی را به زندگی جاودانی رساند و تا زمانی که جان در پیکر (تن) است، مانند مرغ در قفس زندان است. پس مؤبد به او مراجعت کرد: آیا ویرانی خوب است یا آبادی؟ مانی پاسخ داد: ویرانی بدنها آبادی جان است. مؤبد پرسید: به ما بازگوی، از کشته شدن خود، آیا این خرابیست یا آبادی؟ مانی گفت: ویرانی بدن است. مؤبدان مؤبد گفت: پس شایسته آن است، که بدن تو را خراب کنیم، تا جانت آبادان گردد»[1].

طوری‌که در این جا مشاهده می‌شود. ثعالبی مثل سایر مؤرخان قرون وسطی یک پهلوی منفی تعلیمات مانی را مبالغه کرده، از جهت‌های دیگر مثبت آن صرف نظر نموده است. حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز که دانندهٔ خوب تاریخ باستانی نیاگان بوده است، همین صحنه را تصویر کرده، مثل ثعالبی مباحث مؤبدان مؤبد را با مانی چنین آورده است:

بد او گفت، کای مرد صورت‌پرست
به یزدان چرا ساختی خیره دست
کسی کاو بلند آسمان آفرید
بدو در مکان و زمان آفرید
کجا نور و ظلمت بداو اندر است
ز هر گوهری گوهرش برتر است
اگر اهریمن جفت یزدان بودی
شب تیره چون روز رخشان بودی
نگنجد جهان آفرین در جهان
که او برتر است از مکان و زمان
فرو ماند مانی ز گفتار اوی
بپژمرد شاداب باراز اوی...

---

۱. مؤمن‌جان‌اف ح، مانی و تعلیمات او، مجلهٔ پیام دانشگاه، ص ۹۵

از متن بالا چنین خلاصه کردن ممکن است، که دین رسمی زردشتی در زمان ساسانیان نسبت به تعلیمات مانی در میان جامعه عداوت و بدبینی پدید آورده، آن در دورهٔ اسلام بیشتر و شدیدتر گردیده است. ولی به طور عموم، مانی طرفدار آن بوده است، که زندگی جامعه انسانی در زمینه معرفت و دانش و بینش بنیاد گردیده، حدود درک پدیده‌های طبیعت، عالم و کائنات بتدریج وسعت پیدا کند. در این جا باید ذکر کرد، که معرفت معنوی دارای تابش اشراقی می‌باشد. ولی در هر صورت معرفت دانش است و به هر اندازه، که ما پیرامون محیط ماقبل دانش بیشتر کسب کنیم، به همان اندازه ما جهان را بیشتر درک نموده، خودمان را بیشتر می‌شناسیم.

بنا بر جهانبینی مانوی، در مرحله یا دورهٔ سوم کیهانی، که پایان جهان به شمار می‌رود، بین قوه‌های روشنایی و تاریکی نبرد عظیمی آغاز می‌گردد. از یک سو، شهریار عالم ظلمت و تاریکی، که مقدار دیوان او زیاد شده، در اطراف و اکناف جهان پراکنده شده‌اند، تلاش می‌کند تا برای ذخیره کردن پاره‌های نور زندان‌های جسمانی بیشتری به وجود آورد. از جانب دیگر، پدر بزرگ یا زروان برای گسترش خیر می‌کوشد. روح از طریق معرفت و آگاهی آزاد می‌شود. آنگاه عیسی دوباره ظهور کرده، کرسی عدل‌وداد را برپا خواهد داشت و نیکوکاران را از بدکاران جدا خواهد ساخت. در همین هنگام ایزدانی، که گردش زمین‌ها و آسمان‌ها را تنظیم می‌کنند، کار خودشان را رها خواهند کرد. آسمان‌ها و زمین‌ها با هم آمیخته گردیده، آتشسوزی بزرگی زبانه خواهد کشید، که ۱۴۶۹ سال دوام خواهد کرد. در آخر، پاره‌های نور آزادشده به بهشت خواهند رفت. آنگاه ماده (اهریمن) با تمام شکل و مظاهر خود در یک کویی، داخل مغاک عمیقی زندانی خواهد شد، که به سر آن سنگ عظیمی می‌پوشانند. اهریمن در آن جا در حبس ابدی قرار خواهد گرفت[1]. همین گونه دو بُن، دو جوهر برای همیشه از هم جدا خواهد شد. بهشت نو به بهشت روشنایی خواهد پیوست و موجودات آن، یعنی ایزدان و نجات یافتگان به دیدار پدر بزرگ یا زروان نایل خواهند گردید و زندگی، که پیش از آمیزش وجود داشت، از سر گرفته خواهد شد[2].

جامعه مانوی از پنج طبقه، که با پنج تجلی پدر بزرگ برابر است، عبارت

---

1. Васильев Л.С. История религий Востока. М. 2004. - с. 246.

۲. اسماعیلپورا، اسطورهٔ آفرینش در آئین مانی، ص ۷۶،۷۷

می‌باشد. این طبقه‌ها به شرح زیر تشکیل می‌گردید: طبقه اول، مثل دین نصرانی شامل دوزاده رسول است، که آن‌ها را به زبان پهلوی «فرستادگان» نامیده‌اند و آنان پس از مانی و جانشین او بالاترین درجه معنوی مانوی را تشکیل می‌دادند و حکم خلیفه و ائمه او را داشتند. طبقه دوم ۷۲ نفر اسقف بودند، که به پهلوی اسپسکان نام داشتند. طبقه سوم ۳۶۰ نفر شیخان یا کشیشان مانوی بودند. طبقه چهارم را برگزیدگان (به پهلوی وزیدگان) می‌گفتند، که مأمور وضع و تبلیغ در میان مردم بودند.

تعداد آن‌ها خیلی زیاد بود. طبقه پنجم سامعین (در پهلوی «نیوشکان») خوانده می‌شد. این طبقه عامه وسیع مردم بودند، که شمارهٔ آن‌ها بی‌حساب بود. برگزیدگان نباید پیشه‌ای اختیار می‌کردند، که باعث زیان عنصرهای طبیعت شود یا به کاری مشغول گردند، که سبب ثروتمندی و آسایش مادی گردد.

برگه‌ای از ارژنگ مانی

خوردن گوشت حیوانات، آزار رساندن به ذره‌های نور، که در نباتات پنهان است، به وسیله چیدن گیاه ممنوع بود. شراب را حرام می‌دانستند. آن‌ها می‌بایست بیش از غذای یک روزه و لباس یک‌ساله از مال دنیا نداشته باشند. آن‌ها بدون مقاربه با زنان زندگی کرده، وقت بیشتر خود را در سفر، به خاطر انتشار پاکی و زندگی بی‌آلایش سپری می‌کردند. طبقه آخرین از این دستور و قاعده‌ها آزاد بوده، با شغل و پیشه‌های معمولی خود مشغول بودند. آن‌ها می‌توانستند گوشت بخورند، ازدواج بکنند، ولی نباید به دنیا دلبستگی زیاد داشته باشند. واجبات طبقه پایانی عبارت از آن بود، که مواد غذایی برگزیدگان را فراهم آوردند.

چون برگزیدگان گیاه و سبزیجات می‌خوردند، ارادتمندان باید این زحمت را به دوش گرفته، برای آن‌ها میوه، رستنی و سبزیجات فراهم می‌کردند. دادن زکوت، گرفتن روزه، خواندن نماز برای تمام طبقه‌ها حتمی بوده، هر ماه هفت روز روزه می‌گرفتندو در یک شبانه‌روز چهار مراتبه به سوی آفتاب یا ماه نگریسته، نماز می‌خواندند. سامعین (شنوندگان) روز یکشنبه و برگزیدگان روز دوشنبه را مقدس حساب می‌کردند[1].

به خود مانی معلوم بود، که اجرای همه مناسک مذهبی او کار خیلی مشکل و تقریباً بیرون از امکان است. از این رو، چون طبقه‌های اول تعداد معدودی را تشکیل می‌کردند و باید پس از مرگشان مستقیماً به اصل خویش می‌پیوستند، اجرای کامل و همه جانبه دستور و قانون‌های مذهبی را به دوش آنان واگذار کرده بود[2]. طبقه آخرین دستورهای مذهبی را مطابق توانایی خود انجام می‌دادند.

مذهب مانی همچون دین شکل و ساختار منظم و کامل داشته، همه انواع عبادت، سجده، دعا، اوراد، نیایش و نماز را دربرمی‌گرفت. ترجمه یکی از دعاهای مهم مانویان، که با عبادت صورت می‌گرفت، در این جا آورده می‌شود: "من خود را برابر تو شکسته و به سجده با قلبی سرشار از پاکی و به زبانی گرانبار از راستی، تورااای خدای بزرگ،ای پدر نور و جوهر همه نورها ستایش می‌کنم.ای خداوند، تو مورد ستایش ما و تبارک هستی. کسی که تو را می‌ستاید، کسیست، که فرشتگان تو، برگزیدگان تو، کلام تو، جلال عظمت تو و آن چه را، که به نظر تو

---

۱. کدیانی ا، تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، ص ۱۷۹
۲. علوی ع، تاریخ کامل ادیان، ص ۴۲۱

خوب وزیباست، می‌ستاید، چون تو خدایی هستی که همه راستی، زندگی و نور و قدسیت از تو سرچشمه می‌گیرد"[1].

به نظر چنین می‌رسد، که بطور عموم اساس دین مانی را ثنویت (دوگانه‌پرستی) دین مزدیسنا، که اکثراً در بخش‌های نوین اوستا در بخش فلسفه و اخلاق به چشم می‌خورد، تشکیل می‌دهد. نام اکثر ایزدان و فرشتگان آن نیز متعلق به دین مزدیسنا می‌باشد. ساختار نظام داخلی، بعضی علامت‌های ظاهری، مراسم‌های جداگانه، چندی از دعاها از آئین نصرانی اقتباس شده است. بخش هایی که مانی در آن پیروان خود را به ترک دنیا، زهد، تقوی و گوشه‌نشینی دعوت می‌کند، از دین بودایی به عاریت گرفته شده است. در دین مانوی مراسم پیچیده وجود ندارد. در آن به بعضی علامت‌های ظاهری، حرکت‌های مذهبی توجه می‌شود، که پیام به دست راست، بوسهٔ صلح‌جویی، سلام برادرانه و دست دادن از جمله آن‌ها می‌باشد. در آن همچنین به بعضی مراسم دینی، دعا و نیایش، سرودها و روزه اهمیت ویژه‌ای داده شده است است.

طوری‌که یادآوری شد، مانی از نابغگان زمان خود بوده، در فن نقاشی همتا نداشت و صحفه‌های کتاب‌های خود را با تصویرهای زیبا، که مبارزهٔ نیروهای نور و ظلمت را تجسم می‌کرد، آرایش می‌نمود.

همچنین مؤرخان اختراع یک نوع خطرا، که اصل الفبای آرامی داشته، آمیخته سوریانی و پهلوی بوده است، به مانی نسبت داده‌اند. این الفبا در نواحی آسیای مرکزی و سغدی‌زبانان پذیرفته شده، اکثر بازیافت‌های تورفان با آن ثبت گردیده‌اند. مانی در شعر و موسیقی نیز استاد زمان خود بوده، در رشد آن‌ها سهم مناسب گذاشته است.

مطابق نگاشته محققین، آئین مانی به زودی در آسیا و اروپا انتشار و گسترش یافت. در غرب و شرق ناداران، مستمندان، فقیران، که از مال و ثروت دنیا محروم بودند و زندگی مشکل و طاقت فرسا داشتند، پیرو آئین مانی می‌گردیدند. مؤرخان ذکر کرده‌اند، که زمانی کیش مانی در روم و یونان چنان نفوذ و گسترش پیدا کرد، که حتی به موجودیت دین مسیحی تهدید نمود. سال ۴۴۵ میلادی طبق پیشنهاد پاپ روم تمام طرفداران و پیروان دین مانی از روم و ایتالیا اخراج گردیدند. در

---

۱. همان اثر، ص ۴۲۲

سال ۵۲۷ قیصر روم کنستانتین قانونی برآورد، که مطابق آن طرفداران دین مانی محکم به مرگ گردیدند.

وضع گردیدن چنین قانون‌ها در مملکت‌های اروپا پیش راه توسعه دین مانوی را گرفت. دین مانی برخلاف آنکه از جانب حکومت و روحانیان اسلامی منع گردیده، پیروان آن شدیداً محکوم می‌شدند، در خلافت عرب نیز گسترش پیدا کرده بود. از روی اخبار مکملی که ابن ندیم در «الفهرست» آورده است، وزیران، دانشمندان و بسیار اشخاص معروف خلافت به این گناه متهم گردیده بودند.

مرکز دین مانی تا سدهٔ ۱۳ کلیسای نور نامیده شده، در تیسفون (مداین) قرار داشت. بعداً، چون دین اسلام به آن میدان را تنگ کرد، کلیسای نور به سمرقند انتقال داده شد. مذهب مانوی در این منطقه نفوذ بیشتر پیدا کرده، سرزمین‌های وسیع را تسخیر نمود. مطابق فرمان امپراتور چین از سال ۷۳۲ میلادی مذهبی مارمانی یا مامانی آزاد اعلان کرده شد. در اساس فرمان‌های سال‌های ۷۶۸ و ۷۷۱ به این مذهب اجازه داده شد، که معبدهای خود را آزادانه بنیاد نماید. از سال ۷۶۳ تا ۸۴۰ مذهب مانوی دین رسمی دولت اویغورها اعلان شده، این دولت در میان رودهای الی و زرد قرار داشت[۱].

ابن ندیم در «الفهرست» حکایت عجیبی آورده است، که حدود رشد این دین را در آسیای مرکزی نشان می‌دهد: «در سمرقند حدود ۵۰۰ نفر مرد از مانویان گرد آمده بودند و امرشان شهرت یافت و صاحب (امیر) خراسان تصمیم گرفت آن‌ها را بکشد. ملک چین، فکر می‌کنم صاحب تغوزغوز به نزد او کس فرستاد و گفت، که در مملکت من از مسلمانان بیش از هم‌کیشان من در مملکت تو است و سوگند یاد کرد، که اگر (صاحب خراسان) یکی از آن‌ها را بکشد، در عوض همه آن‌ها را خواهد کشت، مساجد را خراب خواهد کرد و بر مسلمانان دیگر کشورها مأموریت خواهد گماشت، تا آن‌ها را بکشند. پس صاحب خراسان آن‌ها را به حال خود گذاشت و از آن‌ها جزیه گرفت»[۲].

از نگاه دین مانوی عدد به پنج به سبب اینکه نماد چهار عنصر و نور است ازاهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در آسیای میانه بسیاری از نام‌ها پیشوند پنج را

---

۱. رضایی ع، اصل و نسب دین‌های ایرانیان باستان، تهران، ص ۳۰۹-۳۱۰

۲. مانی و روایت بن ندیم، ص ۳۶

گرفته‌اند.از جمله آن‌ها پنجه کنت، نام شهری در شمال تاجیکستان، پنجاب در پاکستان امروزی، دریای پنج در جنوب تاجیکستان را می‌توان نام برد. باید اشاره کرد که ادامه دریای پنج آمودریا نام دارد. مانویان را برگزیدگانی بود که مارشاد نام داشتند(امروزه به نام مرشد معروف است). مارشاد آمو نام یکی از برگزیدگان در آسیای میانه بود. بعید نیست که نام آمو از همین مارشاد بر ادامه دریای پنج گذاشته شده باشد که امروزه به آمو دریا مشهور است.

اخلاق مذهبی، عقیده‌های فلسفی و اجتماعی مانی به فلسفه، دین‌های معاصر جهانی تأثیر عمیق داشته است. با وجود آنکه فلسفه ادریه، که مدار بحثش دربارهٔ منشأ عالم و سبب‌های پیدایش شر بوده، تاریخ بیشتر و طولانی‌تر دارد، بی هیچ شبه در زیر تأثیر جنبه‌های گوناگون جهان‌بینی عرفانی مانی قرار گرفته است. در دین اسلام بسیار فرقه‌ها را نامبر کردن ممکن است، که تحت تأثیر آئین مانی قرار گرفته‌اند. عرفان در جهان اسلامی در رابطه تنگاتنگ با جهان‌بینی مانوی می‌باشد. اگر ما جهان‌بینی مانوی را به خلاصه در آوریم، دیدگاه‌های بسیاری از اندیشمندان و حتی پایه‌های عرفان تاجیک و فارس را می‌توان در آن پیدا نمود. گذشته از این، برخی جریان‌های معنوی، که عقیده‌های مانی را مستقیماً پذیرفته بودند، به دوگرایی، زندقه و مجوس متهم کرده می‌شدند.

نکته دیگری که قابل یادآوریست، این است، که عقیده‌های مذهبی مانی در دین نصرانی و شعب مختلف آن رسوخ کرده، در اروپا و امریکا در شکل گروه و فرقه‌های گوناگونی فعالیت دارند و در اکثرشان رکن‌های عمدهٔ مذهب باستانی حفظ گردیده، با دوران معاصر هماهنگ کرده شده‌اند. در میان آن‌ها از فرقه‌های پولِکنی، باگیمیلی، لیتری، البیگی را می‌توان نام برد. یکی از بخش‌های مشهور امروزهٔ آن مذهب مارمانی می‌باشد، که در ایالات متحدهٔ امریکا، کانادا، مکزیک، جزیره‌های آقیانوسیه و بعضی مملکت‌های اروپا فعالیت می‌کند. امروز شمارهٔ پیروان آن فقط در ایالات متحدهٔ امریکا چندین میلیون است.

خلاصه اینکه مانویان معتقد بودند که نور الهی به عنوان ودیعه‌ای در تن انسان به امانت گذاشته شده است. انسان با پندار، رفتار و کردار نیکش باید از این نور مواظبت نماید تا پس از مرگ، این نور بتواند به آسانی تن را رها کرده و به عرش الهی (نور خدا) به پیوندد.

مزدکیه

مزدک در تاریخ مردم فارسی‌زبان یکی از چهره‌های درخشانی می‌باشد، که نام خود را در صفحه‌های جنبش‌های آزادفکری جهان به طور ابدی ثبت کرده است. با وجود آنکه این مذهب در آخر دورهٔ سلاله ساسانی پدید آمده، نام خسرو انوشیروان را در شرق معروف و مشهور گردانید، نیروی تعلیمات او راه مبارزهٔ آزادی‌خواهانه مردم ما را بر ضد استیلاگران اجنبی روشن نموده، سپس یکی از عامل‌های پیدایش دولت‌های فارسی‌زبان ـ صفاریان، طاهری‌ها و سامانیان شد. بر اثر تأثیر فوق‌العادهٔ تعلیمات مزدک در قرون وسطی در دین اسلام ده‌ها جریان و فرقه‌ها ظهور کرده، فعالیت بسیار گروه‌های دینی و فرقه‌های افراطی از قبیل اسماعیلیه، افریدیه، ابومسلمیه، خرمیه، بابکیه، بابیه از آن سرچشمه گرفته‌اند[1].

در اساس اخبار مؤرخان عهد باستان در دورهٔ پادشاهی دیاکلیتن ۲۸۴ـ۳۰۵ قیصر روم (بیزانس) در این مملکت شخصی به نام بنداس ظهور کرده است، که با وجود پیرو آئین مانی بودن، عقیده‌های نوی بیان نموده، با دین مانوی راه خلاف

---

۱. کلمه آ، تاریخچهٔ مکتب مزدک، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۶۴

پیش گرفته است. طبق گفته‌های بنداس، خدای خیر با خدای شرّ نبرد کرده، او را مغلوب ساخت و مطابق سنت و عادت آدمیان پرستش غالب واجب است. وی از روم به ایران رفته و تبلیغ دین خود را آغاز کرد[1]. ستِلیت ـ مورخ دیگر سدهٔ ۶ میلادی شخص دیگری را نیز مقدم بر مزدک نام می‌برد، که با نام زردشت یادآور شده، عقیده‌های مشابهی با مزدک بیان داشته است[2]. پیروان این دین را در زبان پهلوی درست‌دینان می‌گفتند و دین مزدک در تبلیغ و ترویج این عقیده‌ها، که یکی از شعبه‌های دین مانی حساب می‌شد،اقدام و در نتیجه نام موسسان اصلی عقیده‌ها فراموش شده، نام او مشهور گردید.

مزدک در سال ۴۶۰ میلادی به دنیا آمده است. طبری وطن او را نسا (جنوب عشق‌آباد کنونی) گفته است[3]. این از آن جهت هم درست است، که بسیار مؤرخان پدر او بامداد را از مؤبدان بزرگ نیشاپور دانسته‌اند. مؤرخان دیگر وطن او را استخر، تبریز، مدریه واقع در ساحل شرقی دجله و غیره به قلم داده‌اند. نظام‌الملک نام زوجه او را خُرَّمَه[4] آورده است[5]. در اساس گفته ابن‌الاثیر، خود مزدک نیز در ابتدا مؤبد پرهیزکاری بوده است. بنا به اخبار مؤرخان، مزدک کتابی به نام «دیسناد» و یا «زند» تألیف کرده است، که آن را ابن مقفع به عربی ترجمه کرده است[6] شهاب‌الدین احمد خفاجی دربارهٔ این کتاب چنین نوشته است: «زند کسی را می‌گفتند، که پیرو کتاب مزدک بوده و عربی‌شده اش زندیق را برای پیروان مانی و مزدک به کار می‌بردند»[7].

نهضت مزدکیه که در آخر سدهٔ ۵ و اول ۶ امپراتوری بزرگ ساسانی را متزلزل کرده بود، پادشاهان کشورهای همجوار، از جمله روم و یونان را به دهشت مواجه ساخته بود، نخستین نهضت وصل اجتماعی و مذهبی و حتی مردمی می‌باشد که مسئله نابرابری راه حل آن را مطرح نمود و برای حل آن عملاً تلاش نمود.

از آموزش مسئله معلوم می‌شود، که داشنمندان اروپایی به نهضت مزدکیه علاقه

---

۱. سامی ع، تمدن ساسانی، ص ۲۷۰؛ عشدری ج، دانشنامهٔ مزدیسنا، ص ۴۳۲
۲. مشکور م، ایران در عهد باستان، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۸۳
۳. بلعمی ع، تاریخ طبری، دوشنبه، ۱۹۹۲، ص ۵۱۸
۴. خرمه پس از مرگ مزدک مبارزهٔ او را ادامه داده، طبق روایت مؤرخان اسلامی خرمدینان پیروان او هستند.
۵. نظام‌الملک، سیاست‌نامه، دوشنبه، ۱۹۸۹، ص ۱۴۶
۶. کریستنسن ا، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۹۷
۷. رضایی ع، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، ص ۸۲۵

بزرگ ظاهر کرده، به مطالعه و تحقیق آن کوشش‌های فراوان مبذول داشته‌اند. نخستین اثر مکملی که مزدک و جنبش وی را مورد بررسی قرار می‌دهد، کتاب توماس هاید «تاریخ اعتقادات فارسیان» می‌باشد، که سال ۱۷۰۰ در اکسفورد به چاپ رسیده است. در قرن ۱۸ شخصیت مزدک، دین و جنبش او در مرکز توجه و تحقیقات بسیار محققین ودانشمندان این سرزمین بود. چنین محققانی از قبیل دانشمند فرانسه‌ای ا.دِ بیوسّبر، انگلیسی ا.گبّان، چ.مالکلم، چ.رائولسنسون، آلمانی ـ نولدیکه، یوستی، نیکلسن از جمله آن‌ها می‌باشد. جای تعجب نیست، که اکثر آنان، از روی عقیده، تحت تأثیر آثار پهلوی و اخبار مؤرخان عرب نسبت به مزدک و جنبش او از خود عکس‌العمل علناً دشمنانه و مناسبت منفی نشان داده‌اند. مثلاً، ا. گبّان در اثر خود تحت عنوان «انقراض و در هم پاشیدن امپراتوری روم»، که در سال ۱۷۷۶ به چاپ رسیده است، به سخنان مؤبدان دوران ساسانی اعتماد کرده، چنین می‌نویسد: «مردم ایران‌شهر از تعصب این سوسیالیست، که اشتراکی بودن زنان و مساوات افراد بشری را مورد تأکید قرار می‌داد، مأیوس و خشمگین بودند، زیرا وی حاصل‌خیزترین زمین‌ها و زیباترین زنان را برای استفادهٔ پیروان فرقه خودش اختصاص داده بود»[۱]. اثری که دانشمندان انگلیس ج مادی به این مسئله بخشیده بود، چنین نام داشت: «مزدک ـ سوسیالیست ایرانی». مقاله بزرگ ت. نیلدیکی، که سال ۱۸۷۹ در مجله «دایچه رندشو» تحت عنوان «سمتگیری سوسیالیستی» به چاپ رسید، در ردیف جنبش‌های دیگر از جمله جنبش مردمی مزدکیه را مورد بررسی قرار داد. مؤلف در آن بیشتر به مسئله پرداخت قرض، نابرابری اجتماعی و تقسیم عادلانه زمین توجّه ظاهر کرده است. به عقیدهٔ او، سوسیالیسم شرقی پدیده ایست، که بر اساس دینِ استوار است. وی سخنان خود را چنین ادامه می‌دهد: «سوسیالیسم شرقی کاملاً مذهبی است و با سوسیالیسم جدید فرانسوی و آلمانی تضاد آشکارا دارد: در مشرق‌زمین کار را با قهر و غضب پیش می‌برند و یا تکیه به نیروهای مذهبی می‌کنند و به موفقیت‌های بزرگ نایل می‌گردند»[۲]. نیلدیکی در این جا شاید سطح معنوی آدمان آن دوره و فاصله ۱۲۰۰ ساله انقلاب مزدک و انقلاب فرانسه را فراموش کرده است.

---

۱. کلمه آ، تاریخچهٔ مکتب مزدک، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۵۹
۲. مبلغی ع، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۰۰-۵۰۱

هدف از آوردن برخی از پژوهش‌ها پیرامون مزدکیه در اروپای قرن‌های ۱۷ـ۱۹ عبارت از ذکر کردن آن است، که بنیادگذاران کمونیزم علمی از جنبشهای مردمی در سرزمین ما، از جمله دربارهٔ مزدک، صرف نظر از ابراز فکر و ملاحظه‌های مختلف، اطلاع کامل داشته، آن‌ها را در تدوین و ترتیب تعلیمات خود استفاده برده‌اند.

پایه جامعه ایرانی دوران ساسانی را دو رکن اساسی تشکیل می‌داد: مالکیت و خون. بنا به «نامه تنسر»، در عهد پایه‌گذاریی دولت ساسانی اردشیر بابکان میان اشراف و عوام فاصله زیادی وجود داشت. آن‌ها از جهت «لباس، مرکب، سرای و بوستان و زن و خدمتگار» امتیاز داشتند. طبقه‌ها از لحاظ مرتبه اجتماعی دارای درجه‌ها بودند. در جامعه ساسانی مقام و منزلت هر شخص ثابت و مستحکم بود. سعدالدین وراونی در «مرزبان نامه» در این مورد حکایتی را می‌آورد، که جالب توجه است: «خسروی (پادشاهی) از پارس فرمود، در صحرا مجمعی جمع آوردند، از گرد و اطراف مملکت خاص و عام، شهری و لشکری، دهقان و نجیب‌زاده و هر یکی را درصف جای مقرر کرد و مقام و مرتبه اشان را معین نمود. وقتی همه نشستند، اعلام نمود، هر کس به مرتبه پائین خود نگاه کند، نه به بالا و از موقع و جای خویش راضی باشد»[۱]. به بیان دیگر، در ایرانشهر باستان موقع طبقه و درجه‌های اجتماع از بسیار جهت به کاست‌های هندویان شباهت داشت. طبقه‌های پائین، به ویژه دهقانان و پیشه‌وران از حقوق عادی محروم بوده، مورد استثمار شدید چند جانبه قرار می‌گرفتند. بلندترین طبقه اشراف، که نزدیکان و اطرافیان پادشاه، مرزبانان و شاهزادگان ساسانی بودند، برای خود رسم و سنت‌های مخصوص اشرافی تدوین نموده، در جلال و شکوه خاصه (بعداً این رسم و سنت‌های اشرافی به دربار پادشاهان قرون وسطی اروپا انتقال یافت) زندگی می‌کردند.

قوانین کشوری پاکی خون خاندان‌ها، به ویژه خاندان‌های اشراف و اموال غیرمنقول آنان را محافظت می‌کرد. دربارهٔ حفظ خون خاندان سلطنتی «فارسنامه» ابن بلخی چنین می‌نویسد: «عادت ملوک فارس و اکاسره آن بودی، که از همه ملوک اطراف چون سین، روم، ترک و هند دختران ستاندندی و پیوند ساختندی و هرگز دختری به ایشان ندادندی. دختران را جز به کسانی که از اهل بیت ایشان

---

۱. سامی ع، تمدن ساسانی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۷۸

بودندی، مواصلت نکردندی»[1].

در میان طبقه‌های مردم تفاوت زیاد وجود داشت. مثلاً، در طبقه پیشه‌وران جای مقام هر فرد دقیقاً تعیین شده بود. حرفه و پیشه میراثی بود. به کسی که مهارت و لیاقت لازم نداشته باشد، جداً منع شده بود، که با آن حرفه مشغول شود. در «مینوی خرد» این مسئله چنین ذکر شده است: «پیشوران در کارهایی که نمی‌دانند، وارد نشوند. آنچه مربوط به پیشه آن‌ها است، به خوبی انجام دهند و مزد آن‌ها را به قیمت عادلانه بگیرند، چه هر کس با کاری مشغول شود، که از آن آگه نیست، آن کار را ضایع و بی‌سود کرده است»[2]. هر طبقه سردار کشوری خود را داشت. از طبقه به طبقه دیگر گذشتن آدمان بسیار کم صورت گرفته، آن فقط توسط تصمیم شورای سلطنتی وامضای شخص پادشاه می‌توانست صورت بگیرد.

طبقه حاکم به ویژه اشراف ساسانی از تمام طبقه‌های دیگر دختر می‌گرفتند، ولی به هیچ یک طبقه پائینی ازدواج نمی‌کردند. قانون مملکت فروش اموال اشراف را به طبقه پائین منع می‌کرد. اگر کسی تصادفاً چیزی از اموال طبقه اشراف را خریداری کند، آن اموال باز پس گرفته شده، شخص خریدار به محکمه کشیده می‌شد[3].

بی‌حقوقی و استثمار شدید طبقه‌های وسیع مردم زحمتکش جای داشته در دست اشراف پول و ثروت فراوان متمرکز بود. بنا به نوشته مؤرخان روزی خسرو انوشیروان به فرماندار آذربایجان خشم گرفت و از نزدیکان وی پرسید، که این والی چه قدر ثروت نقدی دارد؟ گفتند: دو بار هزار هزار دینار. پرسید: از مال و دارایی چه اندازه؟ گفتند: سه‌صد هزار هزار دینار. پرسید: گوهر گران‌بها چه دارد؟ گفتند: پنج‌صد هزار هزار دینار. پرسید: ملک و زمین و باغ دارد؟ گفتند: در خراسان، عراق، آذربایجان، هیچ کناره و شهری نیست، که او در آنجا ده پارچه ملک، ده آسیاب، کاروان‌سرا، گرمابه و غیره نداشته باشد. پرسید: از چارپا چه دارد؟ گفتند: سی‌هزار اسپ، گاو، گوسفند. پرسید: بنده و برده چه قدر دارد؟ گفتند: هزار برده رومی و حبشی و چارصد کنیزک...[4] طبقه اشراف از تمام نعمت‌های

---

۱. ابن بلخی، فارسنامه، دوشنبه، ۱۹۸۹، ص ۳۷۴
۲. کریستنسن ا، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۲
۳. همان اثر، ص ۳۳۱
۴. رضایی ع، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، ص ۸۱۶

زندگی برخوردار بوده، حیات پر تجمل و اشرافانه داشتند. حاصل‌خیزترین زمین‌ها، آب رود و کاریزها به آن‌ها تعلق داشت. تعداد زنان وابسته به پول و دارایی سردار خانواده بود. با وجود آنکه شریعت دین مزدیسنا حقوق مرد و زن را برابر اعتراف کرده است، به زن‌ها مثل اموال شخصی مناسبت کرده می‌شد. اشراف بزرگ ساسانی در حرم خود هزارها زن و کنیزک نگاه می‌داشتند. در حرم خسرو پرویز (۵۹۱ـ ۶۲۸) ـ پادشاه ساسانی تقریباً ۱۲ هزار زن زندگی می‌کردند. طبیعیست، که وقتی اشخاص جداگانه جامعه از چنین امتیاز برخوردار بودند، صدها هزار نمایندگان طبقه‌های دیگر نه تنها از نعمت‌های مادی، بلکه از زندگی خانوادگی نیز محروم بودند.

با وجود آنکه طلبات و معیارهای عمومی جسمانی، معنوی و اخلاقی نسبت به شخص پادشاه دقیقاً معیین شده بود، قانون مشخص وراثت و تعیین ولی‌عهد به تخت پادشاهی وجود نداشت. تعیین ولی‌عهد، اگر از یک سو، حیات شخص پادشاه را از جانب ولی‌عهد به ویژه دشمنان وی در زیر خطر قرار دهد، زندگی ولیعهد نیز در زیر تهدید دایمی رقیبان قرار می‌گرفت.از این رو، اکثراً ولی‌عهد انتخاب نمی‌کردند.

مطابق «نامه تنسر»، اردشیر بابکان ـ پایه‌گذار دولت ساسانی دستور داده بود، که هر پادشاه در وقت لازم ولیعهد خود را انتخاب نموده، در نامه مهرداری ثبت کند و آن نامه را در اختیار مؤبد مؤبدان گذارد[۱]. با درگذشت پادشاه مؤبد مؤبدان هربد هربدان (سرورآتشکده‌ها)و ایران‌دبیربز (سردار اموراداری شاه) را دعوت نموده، مهرنامه را باز می‌کرد و مضمون آن را بیان می‌داشت. بعضاً عدم موافقت فکر و ارادهٔ پادشاه درگذشته با ملاحظهٔ شورای سه گانه، ناسازگاری با منفعت یکی از آن‌ها و سبب‌های دیگر باعث می‌گردید، که آن‌ها نامزدی دیگری را به تخت شاهی توصیه می‌کردند[۲].

در نیمه دوم سدهٔ ۵ امپراتوری بزرگ ساسانی پس از سلطنت یزدگرد دوم (۴۳۹ـ۴۵۷) با یک سلسله علل داخلی و خارجی شکوه و جلال و ثبات و استحکام خود را از دست داده بود. از جانب غرب دشمن دیرین روم (بیزانس)

---

۱. نک . : سامی ع، تمدن ساسانی، ص ۲۷۲

۲. نک . : نفیسی س، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران، ض۱۳۳۱، ص ۹–۱۰

به ایرانشهر تهدید کرده، از سمت آسیای میانه افتلیت‌ها (هیتالیان) سال تا سال نیرومند می‌شدند و سرحدات شمال شرقی را غارت می‌کردند. مملکت از جهت مذهب نیز در زیر فشار قرار گرفته بود. موقع دین زردشتی را در غرب دین نصرانی و در شرق دین بودایی تنگ می‌کردند.

چون خانوادهٔ ساسانی از شاخه‌های زیاد عبارت بود و در هر یکی ده‌ها شاهزادگان تربیت می‌شدند، در زمان هرج و مرج و بخصوص هنگام انتخاب شاه، اکثر آن‌ها داوطلب تاج و تخت می‌گردیدند. پس از مرگ یزدگرد ۲، که در سال ۴۵۷ صورت گرفت، تا سال ۴۸۸، که سال جلوس قباد است، دوره ناآرامی‌ها و ضعف و سستی حکومت مرکزی بود، چهار پادشاه حکمرانی کردند. جنگ‌های طولانی فیروز (۴۵۹ـ۴۸۴) و شکست‌های پی در پی وی از افتلیت‌ها، درگیری‌ها در سرحدات روم، وضعیت خارجی مملکت را نیز بیش از پیش تباه‌تر کرده بود.

یکی از عوامل مهمی، که توده‌های مردم را تکان شدید داده، آنان را به مبارزه دعوت نمود و وضعیت واقعاً انقلابی پدید آورد، در آخر سال‌های ۸۰ و اول سال‌های ۹۰ سدهٔ پنجم میلادی در ایران، دوره بوقوع آمدن خشک سالی‌های چندین‌ساله پی در پی می‌باشد. طبق نگاشته مؤلف «تاریخ ادیان و مذاهب جهان»، سال ۴۹۱، که سال ظهور مزدک قلمداد شده است، سال هفتم خشک سالی بوده است. خشک‌سالی‌های دوران قباد در «شاهنامه» نیز یاد شده است:

ز خشکی خورش تنگ شد اندر جهان
میان کهان و میان مهان
ز روی هوا ابر شد ناپدید
به ایران کسی برف و باران ندید
مهان جهان بر درکی‌قباد
همی هر کسی آب و نان کرد یاد

این حادثه،از یک سو، وضعیت فلاکتبار توده‌های وسیع زحمتکشان را باز هم سنگین‌تر کرده باشد، از جانب دیگر، خودخواهی، خودکامگی و لجام‌گسیختگی دارایان و به ویژه اشراف ساسانی را افزون‌تر نمود. بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی، ظاهراً جدایی‌خواهی اشرافی را گسترش داده، در میان شاخه‌های دور

خانوادهٔ ساسانی و خانواده‌های بزرگ هفتگانه داوطلبان نو تاج و تخت را پدید آورد. چون حکومت مرکزی ضعیف و ناتوان شده بود، اشراف در مملکت هر چه می‌خواستند، انجام می‌دادند.

در آئین مزدیسنا انسان در مرکز دایرهٔ کیهانی قرار داده شده، در شخص او انسانیت کامل، شرافت بلند، خودشناسی عالی تقدیر شده است. تمام بخش‌های اوستا به ترنم دلیری، ذکاوت، مردانگی، زیبایی، نیک‌اندیشی، نیک‌سخنی، نیک‌عملی، جسارت و صدها خصلت‌های مثبت دیگر، که شخصیت و مقام انسان را در زندگی مستحکم می‌کند، بخشیده شده، صدها خصلت‌های زشت و منفور آدمی، که عزت نفس و شرافت انسان را پایمال می‌سازد، نکوهش کرده شده است. ما در گات‌ها به بسیار سطرها برمی‌خوریم، که زردشت ـ پیامبر دین مزدیسنا جانبداران خود را به مبارزه بر ضد ظلم، استثمار، تعدی، پایمال شدن شرافت انسانی دعوت نموده است.

از این رو مزدکیه، که بنیاد تعلیماتش آئین مزدیسناست، در جای خالی و تصادفاً پدید نآمده است. مانویه و مزدکیه در دامان دین زردشتی به وجود آمده، در پیدایش و تشکل اسلام و دین‌های دیگر جهانی نقش عمده و قابل ملاحظه‌ای دارند. دین و انقلاب اجتماعی مزدک نخستین حرکت مردمی می‌باشد، که برابری و مساوات تمام آدمان را هدف و مرام خود قرار داده، مدتی آن را در حیات اجتماعی تطبیق کرد، بنابراین در تاریخ مبارزهٔ سیاسی انسانیت مقام خاصی دارد. خسرو اول (۵۳۱-۵۷۹)، که در تاریخ مردم ما با نام انوشیروان عادل معروف است و دربارهٔ عدل و انصافش حکایت و افسانه‌های زیادی انشاء شده‌اند، پادشاهی‌است، که مزدک و هزاران پیروان او را در یک شب سر بریده، در طول مدت کوتاهی ده‌ها هزار طرفدار این جنبش را نابود کرد.

مبارزه به مقابل مزدکیه چنان شدید، آشکارا و بیرحمانه بود، که گروهی از جانبداران آن از کشور فرار و بخش دیگر به گوه و بیابان‌ها پراکنده شدند. در سال‌ها و سده‌های بعدی نه تنها برای سلاله ساسانی، بلکه در پیش همه طبقه اشراف به زبان آوردن نام مزدک خوف بزرگی داشت. خسرو انوشیروان در طول پادشاهی بیش از ۴۰ ساله خود سعی نمود، که در ایران هیچ چیزی یادآور نام مزدک و طرفداران او نباشد. این تنفر بحدی شدید بود، که آثار مزدکی و اصلاحات

اجتماعی وی کاملاً از میان برده شد. به علاوه، در آن مأخذ، که از او نام برده شده است، وی به تحقیر و اکثراً با تهمت یاداوری گردیده است. این سنت اشراف ساسانی از طرف علما و مؤرخان عرب بطور کامل پذیرفته شده، آن‌ها خصومت آشکارای خود را نسبت به مزدک و تعلیمات او پنهان نکرده‌اند.

محمد ابن عبدالکریم شهرستانی در «الملل والنحل»، ابومنصور عبدالقادر بغدادی در «الفرق بین‌الفرق»، ابن ندیم در «الفهرست»، ابن خردادبه در «المسالک و الممالک»، ابوحنیفه دینوری در «اخبارالطوال»، طبری، اشعری، استخری، یعقوبی، ثعالبی و دیگران در آثار خود پیرامون این جنبش و ماهیت آن اخبار ناچیزی داده، بیشتر به حصلت‌های منفی آن توجه کرده‌اند. چون روم دشمن دایمی ایران بود، مؤرخان رومی نیز نسبت به این حادثه مناسبت آشکارا خصمانه نشان داده‌اند. اما صرف نظر از این، از مؤرخان ذکر شده به ویژه نوشته‌های پیشوایان دین نصرانی، که تعدادشان در ایران زیاد بود، معلوماتی می‌توان کسب نمود. در این زمینه چند نفر از اوستاشناسان معروف اروپایی پیرامون مزدک و تعیلمات او تحقیقات مفیدی انجام دادند.

ستلیت همزمان مزدک از فرقه الحادی در داخل دین مزدیسنا یادآوری کرده، آن را با اسم زردشتکان نام می‌برد. وی حادثه‌های سال‌های اول نودم قرن پنجم میلادی را تصویر کرده، در فصل‌های ۲۳ـ ۲۵ می‌نویسد: «قباد زندقه پلید، مغان زردشتکانی را که شعارش مشترک بودن زنان بود و به هر مردی اجازت می‌داد تا با هر زنی که مورد نظرش است، رابطه جنسی برقرار کند، احیا کرد. دیری نگذشت، که تمام مشایخ ایران از قباد متنفر شدند، زیرا به این ترتیب پادشاه به زنان آنان اجازت زنا داده بود»[۱]. از این سخنان ستلیت به چند خلاصه رسیدن ممکن است. اولاً؛ قباد ساسانی که در زیر فشار مشکلات فراوان اقتصادی و اجتماعی مملکت، به ویژه تحت فشار طبقه اشراف قرار داشت، پیرو فرقه زردشتکان بوده است. ثانیاً، فرقه زردشتکان، که مثل زروانیه و مانویه یکی از فرقه‌های الحادی دین مزدیسنا بود و اشتراکی بودن زنان را تعلیم می‌داد. ثالثاً، قباد نه تنها پیرو فرقه زردشتکان گردیده است، بلکه تعلیمات آن را در عمل تطبیق کرده است و باعث تنفر طبقه اشراف ساسانی شده است.

---

۱. کلمه آ، تاریخچهٔ مکتب مزدک، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۲

طوری‌که از تاریخ سلسله ساسانی معلوم است، در سال ۴۹۶ یا ۴۹۷ به اشراف میسر گردید، که قباد را از تخت برکنار کرده، در محبس اشرافی انوشبرد زندانی کنند.

چه حوادثی از اوایل سال‌های ۹۰ سدهٔ پنجم باعث این واقعه‌ها شدند؟ بنابر نوشته چند مأخذ رومی و عربی، که مناسبت خصمانه خود را به این جنبش پنهان نمی‌دارند، مزدک زمانی ظهور کرد، که اوضاع داخلی و خارجی ایران در حالت وخیم قرار داشت. احوال توده‌های مردم را، که در زیر استثمار شدید چند جانبه قرار داشتند، خشک سالی‌های پی در پی باز هم تباه‌تر کرده بود. مردم در جستجوی نان اکثراً به سوی تیسفون (مداین) پایتخت دولت ساسانی رهسپار می‌گردیدند. طبقه اشراف که انبار و ذخیره‌های فراوان داشتند، بی‌ثباتی و ناآرامی را از قباد و عدم جدیت او دانسته، بر ضد وی توطئه می‌چیدند. در چنین شرایط مزدک نزد قباد رفت و به هر وسیله‌ای که باشد، او را به جانبداری دین و تعلیمات خود متمایل ساخت و قباد را بر آن داشت تا اعلان کند، که هر که نان را از مردم گرسنه دریغ دارد، سزایش مرگ است. مردم به غارت و تقسیم انبارهای دارایان پرداختند. با وجود آنکه پیرامون به مزدک گراییدن قباد، عقیده‌ها مختلف است، اگسیس و مللس ـ مؤرخان رومی، که دشمن قباد بودند، به آن اشاره کرده‌اند، که پادشاه ایران به مزدکیه با صمیمیت و خلوص نیت اعتقاد کرد.

عباس قدیانی دانشمند ایرانی، که در این موضوع پژوهش انجام داده است، دربارهٔ از طرف قباد پذیرفته شدن مذهب مزدک عقیدهٔ دیگری دارد، که به حقیقت نزدیک‌تر است. وی می‌نویسد: «قباد طالب اصلاحاتی در امور اجتماعی ایران بود و از بیم و ترس مؤبدان و اشراف کشور جرئت اقدام به این کار را نمی‌کرد. در این زمان خودخواهی دینی مغان به حد خودسری دینی رسیده بود. چنین وضعیتی به هیچ وجه به اصالت آئین زردشت تعلق نداشت. قباد وجود مرد سخنوری را مثل مزدک، که هواخواهان بسیاری از مردم مستمند داشت، غنیمت شمرده، بر آن شده، که به دست وی اصلاحاتی در ثروت عمومی به عمل آورد و به اصلاحات اجتماعی بپردازد. اما این اقدامات برای جامعه آن روز بسیار زود بود»[۱].

---

۱. قدیانی ع. تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، ص ۱۸۴

فرقه زردشتکان که ستلیت احیای آن را به قباد نسبت داده است،[1] یکی از جریان‌های الحادی دین مزدیسنا به شمار می‌رفته است. مؤرخان رومی و عرب فقط یک خصوصیت ایدئولوژیک این مکتب را خاطرنشان کرده‌اند: هدف آن اشتراکی بودن خواسته و زن است. خواسته، در فرهنگ عمید چنین تفسیر شده است: «زر و مال، ثروت و در اصطلاح دادگستری مال مورد دعوا». پس معلوم می‌شود، که جریان الحادی زردشتکان پیش از همه برابری اجتماعی را خواستار بوده است. طوری‌که قبلاً ذکر گردید، این فرقه را در سدهٔ ۳ زردشت بن خرکان اساس گذاشته بود. این شخص طبق نوشته کتاب‌های عربی فقط پیشوای نظری بود. اما محققان و مؤرخان محاسن مکتب مزدک را «نبرد فعالانه» برای بهبودی توده‌های وسیع اجتماعی توصیف کرده‌اند. به بیان دیگر، مزدک بامدادان، که اکثر محققان اروپایی تعلیمات او را «کمونیسم ابتدایی» خوانده‌اند، تطبیق‌کنندهٔ عملی نظریه زردشت بن خرکان بوده است. ولی در مورد مناسبت خصمانه طبقه اشراف دربارهٔ محتوای این تعلیمات در سرچشمه‌ها اخبار ناچیزی باقی مانده است.

به عقیدهٔ مزدک، چون سبب اساسی کینه و ناسازگاری نابرابری مردمان است، پس این نابرابری باید ناگزیر از میان برداشته شود. نابرابری اجتماعی سبب می‌شود، که انسان‌ها به یکدیگر احساسات شدید منفی نشان دهند، از یکدیگر متنفر باشند، دشمنی ورزند و باعث پدید آمدن حادثه‌های ناگوار گردند.

مزدک می‌گفت: طوری‌که اهورامزدا خداوند بزرگ، چهار عنصر مقدس ـ آب، خاک، هوا و آتش را پدید آورده، آن را از آن همگان شمرد و آن‌ها را میان افراد توزیع کرد، این نشانه برابری آدمان در پیشگاه خداوندی و طبیعت است. به بیان ابن بلخی، در «فارسنامه» در عهد قباد «مزدک زندیق پدید آمد و اباهت پدید آورد و آن را «مذهب عدل» نام نهاد و عبادت ایزد عزه و ذکره از مردم برداشت و گفت: «بنی آدم همه از یک پدر و یک مادرند و مال جهان میانه ایشان میراث است، اما به فضل و قوت و ظلم قومی برمی‌دارند و دیگران را محروم می‌گذارند و من آمدم، تا به واجب آرم». طوری‌که از نوشته‌های «فارسنامه» برمی‌آید، فضل و قوت به گروهی امکان فراهم می‌دارد، که بر گروه دیگر ظلم روا داشته، مال جهان را صاحبی کنند. به عقیدهٔ مزدک، نابرابری اجتماعی سبب پدید آمدن پنج

---

۱. نک. : مبلغی ا: تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ص ۵۲۰

احساس بدترین انسان گردیده، مساوات و برابری و برادری را در هم می‌شکند و میان آدمان فاصله‌ها برقرار می‌کند. حکیم ابوالقاسم فردوسی پنج احساس بدترین انسان را از زبان مزدک بامدادان چنین می‌گوید:

بپیچـانـد از راستـی پنـج چـیـز
که دانـا بـر این پنـج نیفزود نیـز
کجا رشک و کین است و خشم و نیاز
به پنجـم، که گـردد بـر او چیـره آز
تو چون چیره باشـی برین پنج دیـو
پدید آیـدت راه گیـهـان خـدیـو

به عقیدهٔ مزدک اگر برابری اجتماعی رعایت شود، این پنج دیو[1] از میان رفته، برابری و مساوات را جاری می‌نماید. در «شاهنامه» مزدک هدف و مرام خود را چنین بیان می‌کند:

از این پنج ما را زن و خواستست
که دین بهـی در جهـان کاستست
زن و خواستـه باشـد اندر میـان
چـو دین بهـی را نخواهـی زیان
کز این دو بود رشک و آزو نیـاز
که با خشم و کین اندر آید به راز
همـی دیـو پیچـد سر بخـردان
بایـد نهـاد این دو انـدر میـان

در جای دیگر در مورد تعلیمات مزدک بامدادان حکیم فردوسی می‌گوید:

همـی گفـت: هـر کاو توانگر بود
تـهـی‌دسـت با او بـرابـر بـود
نبایـد، که باشـد کسـی بـرفـزود

---

۱. در دین مزدیسنا نام این دیوها چنینند: ارسق، اکمنه، ایشم، ترامت، آزی

تـوانـگر بـود تار و درویـش پود
جهان راست باید که باشد به چیز
فزونـی توانـگر چـرا جسـت نیز
زن و خـانه و چیـز بخشیـدنیست
تُهی‌دست کس با تـوانگر یکیست
من این را کنم راست با دین پاک
شـود ویـژه پیـدا بلنـد از مغـاک
هر آن کس که او جز بر این دین بود
ز یـزدان وز منش نفـریـن بـود

به بیان دیگر، خداوند تمام وسایل تفریح را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده است، تا افراد بشر از آن در مساوات و برابری استفاده نمایند، به گونه‌ای که کسی بیش از دیگر همنوعان خود چیزی نداشته باشد. پس باید از توانگران گرفت و به تهی‌دستان داد و میان ایشان برابری را برقرار کرد. از روی نوشته شهرستانی به عقیدهٔ مزدک «این عمل خیر بوده، اجر و پاداش عظیم دارد و گذشته از تمام این‌ها، دستگیری مردمان از یکدیگر عملیست، که خوشنودی خداوند را فراهم می‌دارد»[1].

شریعت مزدک نه تنها قتل، بلکه آزار مردمان را ممنوع قرار می‌داد. مهمان را از هر طایفه یا ملتی، که باشد، احترام میکرد و چنین می‌شمارید، که نباید از او چیزی را دریغ داشت. به عقیدهٔ آن‌ها، حتی نسبت به دشمنان هم باید با مهربانی و دوستی رفتار کرد. مزدکیان پاکی و نجابت را در مقام اول گذاشته، مانند مانوی‌ها کشتن حیوان را حرام می‌دانستند. از این جهت مزدکیان از خوردن گوشت خودداری می‌کردند[2].

هدف مرام تعلیمات مزدک عبارت از دو قسم بود: نخست بهبودی بخشیدن به حال و احوال طبقه‌های وسیع زحمتکشان و احیای حقوق مادی و معنوی آن‌ها در جامعه ساسانی آن بر روی ثنویت، دوگانه‌گرائی و زهد و تقوای مانوی استوار بود. اصل سخن مزدک و جوهر انقلاب او در اشتراک مالکیت می‌باشد، که از فکر

---

۱. کرستنسن ا، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۶۷
۲. نفیسی س، تاریخ تمدن ساسانی، ص ۷۴

حکومت اشتراکی و شرکت همگان در حاکمیت ملی سرچشمه گرفته است. شاید همین جنبه تعلیمات بشردوستانه مزدک است، که محمد اقبال ـ شاعر و فیلسوف معروف پاکستانی او را پیامبر مردم‌دوست ایران باستان نامیده است[1].

این تعلیمات هم مثل آئین مانی مسئله رابطه مادهٔ اصلی قدیمی، یعنی نور و ظلمت را مورد بحث قرار می‌دهد. تفاوت بین عقیدهٔ مانی و مزدک عبارت از آن بود، که مزدک می‌گفت: حرکت جنبش اصلی ظلمت یا تاریکی از روی اراده و نقشه قبلی نبوده، در اثر تصادف و اتفاق بر خلاف آن، جنبش اصلی نور مطابق اراده و نقشه قبلی صورت می‌گیرد. آمیزش و اختلاط تیرگی و روشنایی، که از آن عالم محسوس مادی پیدا شده است، بر خلاف تعلیمات مانی، نتیجه نقشه و طرح قبلی نبوده، از روی تصادف به وجود آمده است. در آئین مزدک نسبت به مانی، حرکت نور دارای هدف و مقصد معین بوده، افضلیت عقلانی دارد. این سخنان با گفته‌های مللس، که در این باره عقیدهٔ بنداس ـ پایه‌گذار نظریه مزدکیه را آورده است، مطابقت دارد. او می‌گوید: اعتقاد بنداس مبنی بر آن بود، که خدای خیر (نور) بر خدای شرّ (ظلمت) غلبه کرده است، از این رو، غالب را باید ستایش کرد. اما این هنوز پیروزی کامل نیست، زیرا عالم مادی، که هنوز آمیخته از دو اصل قدیم است، باقی مانده است. هدف آخرین تکامل عالم مادی، نجات ذره‌های نور است، که هنوز با ذره‌های تاریکی آمیخته است[2]. آخرین بخش عقیدهٔ مزدکیان با سخنان مانی سازگاری می‌کند. مزدک در مقابل مانی، که نور را پنجمین عنصر می‌دانست، آن را عبارت از سه بخش می‌داند: آب، آتش، خاک. به عقیدهٔ مزدکیان خدای نور هم از این سه عنصر به وجود آمده است.

هم اکنون جهان در دوران آمیزش نور و ظلمت قرار دارد. به قول شهرستانی، مزدکیان چنین حساب می‌کردند: چون آمیزش نور و ظلمت از روی اتفاق و تصادفی به عمل آمده است، جدایی و امتزاج از ظلمت نیز بدون قصد و اختیار تصادفاً صورت خواهد گرفت. در این جا مزدکیه راه و روش پیشرفته خدا را دیگرگون ساخته، باز به آغوش مانویه می‌آید و راه نجات انسان را مانند مانویان در آن می‌بیند، که انسان رابطه خود را از مادیات و زندگی مادی کاهش دهد.

---

۱. قدیانی ع، تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، ص ۱۸۸
۲. کریستنسن ا، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۶۵

به عقیدهٔ آن‌ها، کنارگیری از هر چیزی که پایه مادی زندگی را مستحکم می‌کند، انسان را به هدف نزدیک‌تر می‌سازد[1].

زردشت ـ پیامبر دین مزدیسنا و مزدک، هر دو در تعلیمات خود انسان را در مرکز کیهان قرار داده، تأکید کرده‌اند، که وی از روی طبیعت خود عنصر فعال بوده، زندگی و سرنوشت خود را خودش معین می‌کند. چنین است، که پیروان آئین مزدک نه تنها قتل، بلکه ضرر به شخص دیگر را مجاز نمی‌شمارند.

به همین گونه، مؤلفان معاصر قباد و مؤرخان بعدی هم‌داستان هستند، که قباد با سبب‌هایی دین مزدک را قبول کرد. بعضی مؤلفان نوشته‌اند، وی دین نو را از روی اعتقاد قبول کرد و به این وسیله برای بهبودی زندگی توده‌های وسیع مردم دست به اصلاحات جسورانه زد[2]. دیگران باوری دارند، که قباد تعلیمات نو را در زیر فشار توده‌های مردم پذیرفت. اما نیلدیکی ـ یکی از اوستاشناسان معروف آلمانی، عقیدهٔ دیگری دارد. به فکر او قباد که دو مراتبه تخت از دست رفته خود را به جسارت دلاوری به دست آورده، لشکر روم (بیزانس) را بارها شکست داده است، یکی از پادشاهان نیرومند ساسانی می‌باشد. به فکر وی، قباد تعلیمات مزدک را از آن جهت قبول کرد، که می‌خواست از زور و فشار طبقه عالیه دربار ساسانی، لجام‌گسیختگی آن‌ها، از علمای زردشتی، از دست‌درازی ایشان به تخت پادشاهی شانه خالی کند[3]. نظر نیلدیکی را تقویت داده به گفته‌های او علاوه کردن ممکن است، که قباد همچون سیاستمدار حساس، با فرا رسیدن خشک‌سالی‌های پی در پی و فقر از وضع فلاکت‌بار مردم آگهی یافته، خواسته است با این راه زندگی مردم را بهتر کند. درستی خلاصه ما را این نکته تصدیق می‌کند، که قباد در نهایت کار به خاطر بهبودی احوال توده‌های مردم به یک سلسله اصلاحات اقدام نمود، ولی در زمان زندگی خود نتوانست آن را عملی نماید. این آرزو را پسر او خسرو انوشیروان به پایان رساند.

در هر صورت مؤلفان و مؤرخان با وجود آنکه هیچ گونه دلیل و سندی در میان ندارند، به اتفاق آراء تصدیق می‌کنند، که قباد قانون‌هایی در بابت اشتراکی کردن زنان قبول کرد، از این رو پیرامون آن‌ها چیزی گفتن مشکل است. مناسبت

---

۱. نک . : کلمه آ، تاریخچهٔ مکتب مزدک، ص ۱۵۲
۲. نک . : علوی ع، تاریخ کامل ادیان، ص ۴۱۲
۳. کریستنسن ا، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۶۸

قانون‌های جدید (اگر موجود باشد) نکاح چه گونه بوده است نیز معلوم نیست. ولی دقیقاً معلوم است، که پادشاه نکاح را لغو نکرده بود. به قول ارتور کریستنسن «شاید او (قباد) با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد»[1].

در هیچ یک از منابع و یا مآخذ مربوط به زمان سلطنت قباد دربارهٔ اصلاحات در امور مالکیت یا قانون‌ها در باب عمومی و مشترک بودن اموال اخبار و اطلاعی ذکر نشده است. فقط در «خدای‌نامک» به آن اشارهٔ نامشخصی شده است. بنابراین اگر اصلاحاتی هم در این زمینه صورت گرفته باشد، چندان عمیق و بنیادین نبوده است و آن در زندگی اجتماعی تأثیر مهم نداشته است. محقق آلمانی آ. کلمه چنین می‌پندارد، که اگر در این مورد قانون‌هایی هم وضع شده باشد، دربارهٔ انداز و مالیات‌های فوق‌العاده بر ثروتمندان و توانگران برای بهبود وضع فقراء و تهی‌دستان بوده است[2].

حوادثی که قبلاً ذکر گردید، طی سال‌های ۹۰ قرن ۵ بوقوع آمده است. اشراف والامقام ساسانی و علمای زردشتی از اتحاد قباد و زردشت، به ویژه از دیگرگونی‌های کلی در حیات اجتماعی و اقتصادی مملکت به تهلکه افتاده، سال ۴۹۶ یا ۴۹۷ قباد از تخت شاهی ایران برکنار گردید. به تخت پادشاهی برادر او جاماسپ جلوس کرد. قباد از زندان به کمک خواهر و زوجه خود فرار کرده، به نزد پادشاه افتلیت‌ها در آسیای میانه پناه برد. در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹ وی با کمک سپاه افتلیت‌ها به تیسفون بازگشته، تخت شاهی را دوباره به دست آورد. اگر اکثر مؤرخان تا برکنار شدن از تخت پادشاهی جد و جهد، سرسپردگی و صداقت قباد را به تعلیمات مزدک ذکر کرده باشند، پس از بازگشت دوباره بی‌توجی او را با این جنبش خاطرنشان ساخته‌اند. چون خود پادشاه پیرو تعلیمات مزدک شده بود، عدهٔ زیاد اشراف نیز از او پیروی کرده بودند[3]. با وجود آنکه قباد پس از بازگشت نسبت به این جنبش بی‌تفاوت گردید، مفکورهٔ مزدکی تمام مراحل حیات اجتماعی را فرا گرفته، طرفداران آن در سراسر مملکت اصلاحات اعمال می‌کردند.

تعلیمات مزدکی در آغاز جنبه دینی داشته، بنیادگذار آن را در حقیقت می‌توان شخصی خواند، که طرفدار صادق و سرسپردهٔ اصلاحات عمیق اجتماعی و

---

۱. همان‌جا

۲. نک. : کلمه آ، تاریخچهٔ مکتب مزدک، ص ۱۷۲

۳. نک. : میفی س، تاریخ تمدن ایران ساسانی، ص ۱۹

اقتصادی در زندگی توده‌های وسیع مردم بوده است. تعلیمات مزدک در مرحله نخست صمیمی و خالی از غرض بوده، طالب بهبود احوال زندگی طبقه زحمتکش بوده است. به بیان ا. کریستنسن «افکار کمونیستی این فرقه در عامه تدریجاً رسوخ نمود و در آغاز به آهستگی و پس از چندی با سرعت انتشار پیدا کرد. سپس مبلغین و سردسته‌هایی قیام کردند، که نه ایمان داشتند و نه خداترس بودند و نه مانند مزدک بی‌غرض و اصلاح‌طلب حساب می‌شدند...»[1]. چون مزدک، ظاهراً، برنامه مشخص اصلاحات نداشت و جانبدارانش تعلیمات وی را مطابق ادراک و منفعت خود درک می‌کردند، اصلاحات اجتماعی و عدالت و برابری از روی ادراک و دانش و با میل و خواهش آن‌ها برگزار می‌شد. مؤرخان عرب دامنه خرابی کشوررا، که بعداً خسرو انوشیروان به اصلاح آن دست زد، خیلی مفصل توصیف کرده‌اند. قباد در سال ۵۱۹ خسرو ـ پسر سوم خود را ولیعهد تخت شاهی اعلان کرده، تدریجاً راه قرابت با علمای دین زردشتی را پیش گرفت. در آخر سال ۵۲۸ یا اول ۵۲۹ خسرو تمام سرداران و فعالان جنبش گستردهٔ اجتماعی مزدک را از سراسر مملکت جمع آورده، همه را سر برید.

به بیان دیگر، تعلیمات مزدک و تطبیق عملی آن زمان طولانی (از اواسط سال‌های ۹۰ سده ۵ تا سال ۵۲۹) ادامه پیدا کرده، در تاریخ و زندگی مردم امپرطوری ساسانی و مردم جهان آثار و خاطره‌های فراوان باقی گذاشت. نفوذ این حرکت با حمله عرب‌ها بیشتر گردیده، زمینه مبارزه‌های آزادی‌خواهانه مردم آریایی و زمینه در داخل دین اسلام پدیدار گردیدن ده‌ها فرقه گونگون گردید.

---

۱. کریستنسن ا، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۸۲

خاتمه

کتابی که منظور خوانندگان گردید، فقط برخی مسئله‌های آریایی‌ها و تمدن آریایی را دربرمی‌گیرد. من این اثر را ضمن شناسایی با تحقیقات در این زمینه تألیف گردیده و الهام از تاریخ و افکار معنوی نیاگان گذشته خود انشا نمودم. بی‌شبه، راجع به مسئله تمدن آریایی در مآخذ آریایی‌شناسی مسئله‌های بحث‌انگیز و هنوز اعتراف عموم قرارنگرفته زیادند. در طول دو قرن مؤرخان و فرهنگ‌شناسان و باستان‌شناسان و قوم‌شناسان، زبان‌شناسان و نمایندگان دیگر بخش‌های جداگانه علم در امر معین نمودن مسئله‌های مهم تمدن گذشته خلق و ملت‌های گوناگون، از جمله تمدن آریایی کوشش‌های زیادی به خرج داده‌اند و گمان می‌کنم، که در آینده بسیاری از مسئله‌های پیچیده و موردبحث خاستگاه اصلی آریایی‌ها، مسیر حرکت آن‌ها به شرق و غرب، تشکل تمدن آریایی‌ها در دوره نو سنگی و سنگی و مس، این‌چنین جزئیات انتشار تمدن آریایی به سرزمین‌های آسیای غربی و اروپا توسط دانشمندان و محققان حل و فصل خود را پیدا می‌کند.

در شرایط جمهوری تاجیکستان کنونی ما، که تابعیت چند قرنه خود را پشت سر کرده، استقلال ملی خود را به دست آورده است و ما امسال پانزدهمین سالگرد

این استقلال را باشکوه و شهامت خاص جشن می‌گیریم، عامل از همه مهم آن است، که ما بار دیگر به گذشته خود نظر افکنده، سنت‌های بهترین حیات اجتماعی و فرهنگی و افکار فلسفی و جهان‌شناسی خود را که دیگر خلق‌های جهان هنوز از عهد قدیم از آن غذای معنوی گرفته‌اند، احیا نماییم و معنویات خود را در دایرهٔ یک قالب معین و مشخص علمی تدوین نمائیم.

من در صفحات کتاب پس از بازگویی برخی مسائل مربوط تمدن آریایی دولت‌های قدیمه نیاگان خود را مورد بررسی قرار دادم. بدین وسیله من خواستم تمام جزئیات ودست آورد و مشکلات عمر دولتداری خلق‌های آریایی‌نژاد آسیای میانه، افغانستان و ایران باستان را منظور خوانندگان نمایم. به بعضی مسئله‌های دولت هخامنشیان در کتاب «از آریان تا سامانیان» توقف نموده بودم، ولی در این اثر از نخستین دولت‌های قدیمه آریایی تا عهد ساسانیان را به طور عمومی مورد بررسی قرار داده، دولت امروزهٔ تاجیکان را ادامه منطقی همان دولتداری سنتی عهد قدیم و قرون وسطی با نظرداشت پیشرفت دولت‌های جامعه جهانی قلمداد نمودم.

شاید آوردن اندیشه افلاطون در «قوانین» نام اثر او در این جا خیلی به مورد باشد. این حکیم یونانی دوران کهن، که امروز تمام جامعه جهانی به آثار تاریخی و فلسفی او استناد کرده، مورد آموزش قرار داده است، طرز دولتداری آسیای میانه و ایران باستان را به ساخت دولتداری یونان، که از شهر دولت‌ها عبارت بود، چنین مقایسه نموده است: «دو نوع حکومت وجود دارد: یکی از آن دو حکومت فردی و دیگری حکومت مردمی (دموکراسی) است. مهم‌ترین نوع اول را ایرانیان دارند و بهترین نوع دوم را ما ـ یونانیان دارا می‌باشیم. تقریباً تمام انواع دیگر حکومت شعب این دو است. اگر ما بخواهیم آزادی و دوستی و خردمندی در کشور استوار باشد، هر یک از این دورا تا حدّی دوست داشته باشیم. ادعای من این است، که هیچ کشوری را نمی‌توان بخوبی اداره کرد، مگر آنکه حکومت آن ترکیبی از این دو باشد...»

از نکات فوق‌الذکر معلوم می‌شود، که حکومت فردی یا خود استبدادی زمان هخامنشی، که حیات اجتماعی، اعتقادات دینی و رسوم و عادت قلمرو امپراتوری بزرگ خود را آزاد گذاشته بود، توسط افلاطون برابر یا خود معادل دولتداری یونان عهد قدیم شناخته شده است. شاید بعداً در نتیجه انقراض دولت‌های متمرکز

و به وجود آمدن دولت‌های نسبتاً خرد استبداد شاهان سلاله‌های بیشتر و استبداد آن‌ها به درجه قدسی رسانده شده باشد، که ما این مسئله را در مدّ نظر داشته، به حکومت فردی مطلق در همه بخش‌های امور دولتداری خویش از سطح حکومت ناحیه و شهرها تا به حکومت مرکزی راه ندهیم.

یادم هست که چندی پیش در صحفه‌های روزنامه و مجله‌های جمهوری دربارهٔ فقر معنوی مقاله‌های زیادی چاپ می‌شدند. سؤالی به میان می‌آید، که آیا ما با چنین تمدن پرغناوت معنوی گذشته، که من با نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی مشتی از خروار بیش از پنج هزارساله آن را به قلم آوردم، دربارهٔ فقر معنوی خلق و ملت‌مان سخن گفتن جایز است؟ اگر ما دربارهٔ فقر معنوی سخن گوییم، بی‌شبه، این از ندانستن معنویات گذشته ما شهادت می‌دهد، چون معنویات ما تاجیکان و ایرانیان سرشار از غایه‌های علمی، ادبی، فلسفی، اخلاقی، عرفانی، جهان‌شناسی پرارزش می‌باشد، که آن باید هرچه زودتر دسترس مردم، به ویژهٔ نسل جوان گردد و به درک و فهم آن‌ها سرعت بخشد.

ما در گذشته نه چندان دور فقط به افکار بعضی متفکرانمان آشنا شده بودیم. نظام سیاسی الحادآمیز اتحاد شوروی به ما امکان نمیداد، که به جز افکار اخلاقی و اجتماعی مسایل وابسته به دین و افکار جهان‌شناسی را مورد بررسی قرار دهیم. استقلالیت ملی برای ما در جهت سامان بخشیدن به این کار امروز شرایط مساعدی فراهم آورده است. دانشمندان و محققین ما باید تمام ساحه‌های علم و ادب و معرفت و افکر دینی و عرفانی و جهانی را آموخته، تأثیر و نفوذ این معنویات پرارزش ما را هر چه بیشتر دسترس جهانیان نمایند.

ماامروز در ضمن آمادگی به جشن سال بزرگداشت تمدن آریایی آگاه شدیم، که دانشمندان و خاورشناسان غرب به تحقیق مسایل مذکور خیلی پیشتر از ما که حاملان مستقیم تمدن آریایی هستیم، دست زده‌اند، ولی گمان می‌کنم، که با استفاده از آن‌ها خود ما به آموزش و پژوهش مسایل فرهنگ و تمدن خویش بپردازیم، آن را می‌توانیم بهتر درک نماییم و به نحو احسن منظور خوانندگان کنیم.

در راه معین نمودن تشکل و انکشاف تمدن آریایی و دیگر تمدن‌های همجوار آن، که همزمان با تمدن آریایی معمول بودند، ما امروز فقط گامی به پیش برداشته‌ایم. در ضمن مشاهده نمودیم، که بسیاری از مسائل عمدهٔ فرهنگ

مادی و معنوی تمدن‌های مذکور هنوز روشن نشده‌اند و نکات مورد بحث آن‌ها با سبب باستانی بودن و نداشتن آثار کتبی در مأخذهای آریایی‌شناسی مورد حل و فصل قرار نگرفته‌اند. مسائل دیگر مربوط به زبان، از جمله انتشار گروه خانوادهٔ زبان‌های هندوایرانی و به وجود آمدن خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی نیز کاملاً حل و فصل نشده‌اند.

در آموزش این مسئله ما باید با دانشمندان و زبان‌شناسان ایران و افغانستان، که با تاجیکان حاملان مشترک تمدن آریایی می‌باشند، همچنین دانشمندان ممالک غرب همکاری نماییم، حوزه‌های فرهنگی مناطق مذکور را در این کار جلب نماییم و برنامه‌های مشترک پژوهشی سازمان بدهیم. زیرا مسائل تمدن آریایی آن قدر بزرگ و گسترده‌اند، که به تنهایی بدون شرکت محققین مناطق مربوط حل و فصل آن‌ها امریست محال. گمان می‌کنم، که اقدام ما برای بزرگداشت تمدن آریایی یک فال نیکو هم برای به میان گذاشتن مسئله مذکور در سطح جامعه جهانی و هم برای تحقیق و بررسی منبعدهٔ مسائل تمدن ملت ما یک امر ضروری و تقاضای زمان است.

به دانشمندان شناخته تاجیک کرامت‌الله عالم‌اف، یوسف‌شاه یعقوب‌اف، همدم مؤمن‌جان‌اف، دولت داودوف، محمدقل حضرت‌قل‌اف و شراف‌الدین امام‌اف برای مصلحت‌های مفیدشان در جهت بهتر گردیدن محتوای کتاب صمیمانه اظهار سپاس می‌نمایم.

مؤلف

رئیس جمهور تاجیکستان در نخستین سفرش به پاریس در هتل ماریوت، ۱۹۹۹

رئیس جمهور تاجیکستان در سازمان جهانی یونسکو در پاریس، ۲۰۰۵

Эмомалї Раҳмон аз сӯи дигар хостааст нишон диҳад, ки бунёди миллат ва ҳукумати Тоҷикистон бар асоси як дидгоҳ фарҳанги устувори бисёр куҳани чандинҳазорсола гузошта шудааст, ин ҳамон фарҳангест, ки дар густураи фарҳангиёни муштараки кишварҳои Эрон, Осиёи Миёна ва Қавқоз сохтори боварҳои миллиро сохтааст ва ба ҳамин ҷиҳат бошандагони ин кишварҳо бо ҳам пайванду хешии чандинҳазорсола доранд. Дар ин миён агар бо кишварҳои форсӣ ва тоҷикзабони Эрон, Афғонистону Ӯзбекистон бигузарем, ба осонӣ дармеёбем, ки танҳо дар кишвари Тоҷикистон аст, ки ормонҳои сиёсї бо фарҳанги чандинҳазорсолаи ниёгон шадидан бо ҳам омехтаанд.

Эмомалї Раҳмон мӯътақид аст, ки барои гурез аз тангноҳо танҳо бо иттако ба фарҳанги пураразиши ниёгон аст, ки метавон пирӯз шуд. Бо ошно шудан ба фарҳанги ниёгон ва бо бозсозиву шукуфоии фарҳангӣ аст, ки шояд фарди эзадї, ки садаҳо аст, ки аз ин густураи фарҳангӣ ва ин сарзамин гурехтааст, дубора боз ояд.

„Нигоҳе ба таърих ва тамаддуни ориёӣ" бори нахуст соли 2007-и милодӣ дар интишороти "Ирфон" дар шаҳри Душанбе бо теъдоди маҳдуде бо виростории Ҷ.Шарифов ба чоп расидааст. Аз он ҷо, ки ин китоб бо бахшҳои барҷастае аз таърихи фарҳанги ниёгон пардохтааст, аз ҷаноби Эмомалӣ Раҳмон Раисљумҳури Тоҷикистон иҷозаи виросторӣ ва интишори дубораи онро гирифта шуд. Ва бинобар ин матни китоб пас аз ҷойгузини вожаҳои сангин бо вожаҳои соддатар ба гунае, ки сабки адабӣ, гуфторӣ ва навиштории тоҷикӣ, паёми китобро дигаргун накунанд, дубора виросторӣ шудааст ва нигорҳои подшоҳони пешдодӣ ва каёнї аз „Китобномаи хусравон" (Љалол пур Фатњуллоњшоҳи Коҷор, Утриш- 1297) оварда шудааст. Ин китоб дар ростои ҳадафҳо ва ормонҳои анҷумани Рӯдакӣ дар Париж, ки ба кӯшиши фарҳехтагон ва ҳамвандони он барои шукуфоии фарҳанг дар густураи фарҳанги эронӣ дар саросари ҷаҳон бунёнгузорї шудааст, фароҳам гашта бо кумаки Фарҳангсаройи ориёӣ Обтин Сосонфар ва Меҳрафзун Фирӯзгар, шаҳрҳои Душанбе -- Истаравшан, Љумҳурии

Тоҷикистон ба чоп расида ба Пешвои миллати Тоҷикистон Эмомалї Раҳмон ва ба ҳама форсизабонони ҷаҳон, ба пешбози 30- солагии Истиқлоли ин кишвар тақдим мешавад.

Бо меҳр Масъуди Миршоҳӣ,
09. сентябр. 2019 Порис.

ни замондории Сомониён мепардозад.
Нависанда дар ин китоб, ки дар ду ҷилд дар соли 2002-и милодӣ тавассути интишороти "Ирфон" дар шаҳри Душанбе мунташир шудааст ба пурсишҳои аз ҷумла: Мо кистем? Аз куҷо омадаем? Наҳустаҷдамон чӣ касон буданд? Аз куҷо омадаанд ва дар кадом марзу бум оштноён доштаанд? Забону расму оини ниёгонамон чӣ гуна будааст? Мероси таърихӣ ва фарҳангии мо чист?... ва дигар пурсишҳое аз ин даст посух додааст. Аз ҳамин замон таъсири ин фарҳанг дар меъморӣ ва корҳои дигари ҳунарӣ дар Тоҷикистон беш аз пеш намудор гардид. Китобе, ки акнун дар даст доред, дар ростои шиносонидани фарҳанги бузурги ниёгони ориёӣ тавассути ҷаноби Эмомалӣ Раҳмон, Раисҷумҳури кишвари Тоҷикистон бо ҳамкории фарҳехтагони тирози аввали ин кишвар фароҳам шудааст.
Таърихи сиёсии шинохташуда дар Осиёи Миёна, ки гӯшае аз густураи фалоти фарҳанги Эронӣ аст, тақрибан аз 1700 то 900 сол пеш аз милоди Масеҳ оғоз шуда аст. Ба ин ҳама пеш аз ин таърих низ тамаддуни пешрафтае дар ин сарзамин вуҷуд доштааст. Ёфтаҳои бостоншиносон дар ҳафориҳои Саразм дар дараи Зарафшон, дараи Фарғона дар шимол ва Тахти сангин, тамаддуни Ҳисор ва Кӯлоб дар ҷанубӣ Тоҷикистон, ҳафориҳои пиромони шаҳрҳои Самарқанду Бухор ва Тошканду Хива дар Ӯзбекистон, Нисо дар пиромони Ишқобод, Доро ва Ќарќаруму Марв дар
Туркманистон ва бисёре аз дигар маконҳо дар Осиёи Миёна, дар Шуш, Ҷирафт, Гургон, Кошон ва бисёре аз осори монда дар канори ќавми Лут ва Намак монанди теппаи Ҳисор, теппаи Сила Морлик дар Гелон, Ҳасанлу дар Озорбойҷон, шаҳри Сӯхта дар Балуҷистон ва деҳаҳои минтақаҳои дигар дар Эрон ва Афғонистону Покистон ҳама гувоҳ бар ин ҳастанд, ки метавон таърихи ин сарзаминро то ҳазораи чаҳорум- панҷуми пеш аз милод баррасӣ намуд. Бозёфтҳо дар ин маконҳо нишондиҳанда ва гувоҳи пайванди таърихӣ ва ҳамешагии бошандагони ин сарзаминҳо бо ҳам будааст. Бисёре аз додаҳое бостоншиносӣ дар ин густураи фарҳангӣ ба вижа дар Осиёи Миёна бо он чи дар китобҳои муқаддаси мазҳабиёни ондавра, монанди Авесто ва Ригведо оварда шудааст, мутобиқат мекунад. Бошандагони ин диёр, роҳу расм, боварҳо ва дидгоҳҳои вижае барои зиндагӣ доштаанд, ки фарҳанги муштараки онҳоро ташкил медодааст. Фарҳанге, ки дар гузари чандин ҳазор сол бовар шуда ва таъсири муҳиме дар ҷаҳонбинӣ ва дигар боварҳои роич дар ҷаҳони гузашта аст. Эмомалӣ Раҳмон дар ин китоб ба баррасии ин дидгоҳҳо пардохта ва кӯшиш кардааст, ки пас аз табақабандии онҳо охирин додаҳои дониши пажӯҳишгарон он чиро назди шарқшиносони ғарбӣ ва блуки кишварҳои шӯравии қадим ва донишмандони эронӣ ва ҷаҳони шарқ дар бораи эроншиносӣ мавҷуд будааст, гирдоварӣ намуда ва дар китобе дар дастрасии алоқамандон қарор диҳад. Аз дидгоҳи дигар ин китоби таърихї ҷаҳонбинӣ ва фалсафаи чандинҳазорсолаи бошандагони ин сарзаминҳо мебошад.

Пешгуфтор

Ҳукумати Ҷумҳурии Тоҷикистон соли 2006-мелодиро „Соли тамаддуни ориёӣ" дар Тоҷикистон эълом кард. Дар ҳамин сол ҳамроҳи ҷашни понздаҳумин солгарди Истиқлоли Тоҷикистон, маросими 2700-солагии шаҳри Кӯлоб (яке аз шаҳрҳои ҷанубии Тоҷикистон дар устони Хатлон) ва шашумин ҳамоиши тоҷикон ва форсизабонони ҷахон низ баргузор шуданд. Тоҷикистон бо гузар аз фарозу нишебҳои фаровон пас аз гузашти беш аз бисту ҳафт сол аз фурӯпошии шуравї акнун кишвари озод ва бо тамоми ҳуқуқи байналмилалї дар ҷахон шинохта мешавад.

Тоҷикистон кишварест бо беш аз ҳашт миллион нафар ҷамъият, ки ҳудуди як миллион нафари он дар пойтахт - шаҳри Душанбе зиндагӣ мекунанд. Табори аҳолии ин кишварро тоҷик меноманд ва тоҷикон на танҳо дар Тоҷикистон, балки дар дигар кишварҳои Осиёи Миёна чун Қиргизистон, Ӯзбекистон, Қазоқистон ва ба вижа Чину Афғонистон низ парокандаанд. Тоҷикони бурунмарзӣ дар ин кишварҳо беш аз чаҳор баробари ҷамъияти кишвари Тоҷикистонро ташкил медиҳанд. Рудҳои Сирдарё (Сайхун) дар шимол ва Амударё (Ҷайхун) дар ҷануб, дараи Фарғона дар шимолу кӯҳҳои сар ба фалак кашида ва яхчолҳои куҳани Бадахшон дар шарқи Тоҷикистон аз вижагиҳои ҷуғрофиёии ин кишвар аст.

Бархе аз таърихнигорону бостоншиносон сарзамини Тоҷикистони имрӯзиро масири фуруд омадани муҳоҷирони ориёӣ аз шимол ба фалоти Эрон медонанд. Бузургдошти тамаддуни ориёӣ дар Тоҷикистон низ ба ҳамин муносибат ва барои ошно кардани тоҷикон бо ҳуввияти миллӣ ва таърихии ҳуд будааст, ба ҳамин манзур китобҳои зиёде дар риштаҳои гуногун барои ошноии бештари мардуми тоҷик бо фарҳанги ниёгонашон мунташир шудааст, ки аз он миён метавон ба китоби "Тоҷикон дар оинаи таърих" навиштаи ҷаноби Эмомалӣ Раҳмон ишора кард, ки дар он ба тамаддуни ориёӣ аз оғоз то давро-

RUDAKI

RECHERCHE . EDUCATION
SOLIDARITE

MEHRI PUBLICATION

Research * 29

A Glance at the History and Civilization of Arya

Emomali Rahmon

British Library Cataloguing Publication Data:
A catalogue record for this book is available from the British Library | ISBN: 978-1-9993051-4-7|

|Second Edition: Mehri Publication, 2019. 560.p |
|Printed in the United Kingdom, 2019 |

|Edited by M. Mirshahi |
|Book & Cover Design: Mehri Studio |

Copyright © M. Mirshahi, 2019
© 2019 by Mehri Publication Ltd. \ London.
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying and recording, or in any information storage or retrieval system without the prior written permission of Mehri Publication.

www.mehripublication.com
info@mehripublication.com

A Glance at the History and Civilization of Arya

Emomali Rahmon

Edited by M. Mirshahi

Нигоҳе ба таърих ва тамаддуни ориёӣ

Эмомалӣ Раҳмон

برای گریز از تنگناها، تنها با اتکا به فرهنگ پرارزش نیاگان است که می‌توان در راه روشنی گام برداشت. با آشنا شدن به فرهنگ نیاگان و با بازسازی و شکوفایی فرهنگی است که فر ایزدی، که سده‌ها است از این گستره فرهنگی رخت بر بسته است می‌تواند دوباره سبب سرافرازی و غرور ملی گردد.

ISBN: 978-1-9993051-4-7
9 781999 305147
£ 30.00
MEHRI PUBLICATION
www.mehripublication.com